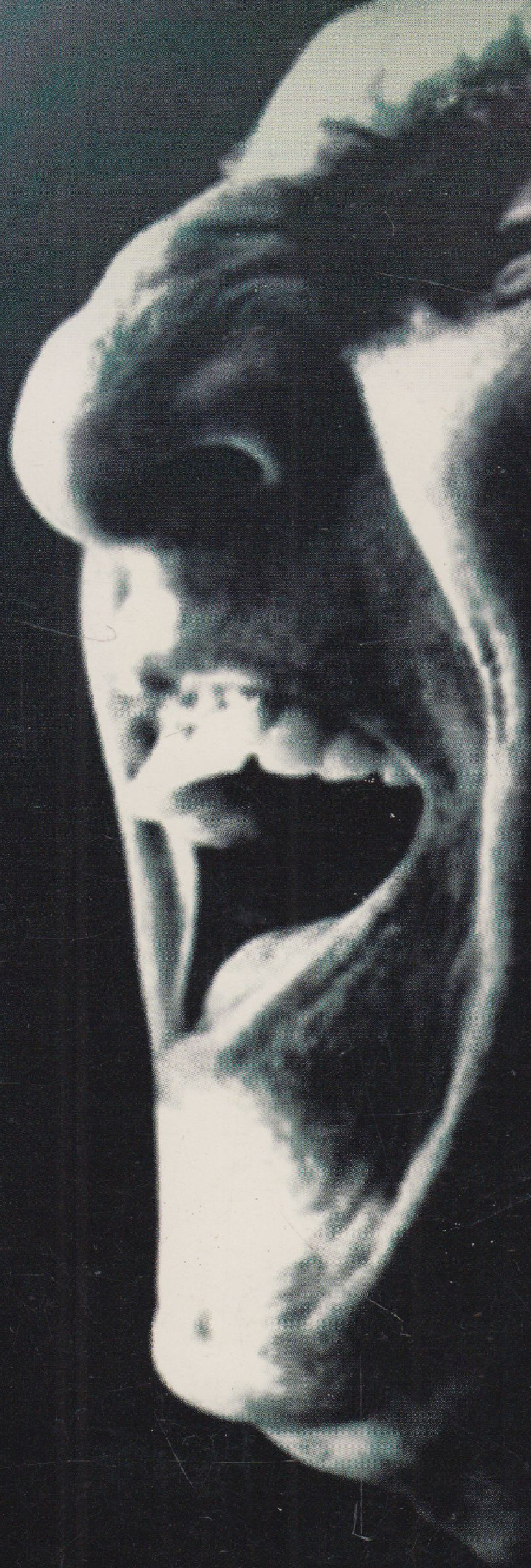
مصدق

و نهضت‌های منطقه‌ای





به کوشش
نعمت الله جهانبانوئی

انتشارات توس
«۴۷۴»

مصدق
و
نهضت‌های منطقه‌ای

جلد اول

به کوشش
نعمت‌الله جهانبانوئی

جهانبانوئی، نعمت‌الله، ۱۳۰۱، گردآورنده
مصدق و نهضت‌های منطقه‌ای /به‌کوشش نعمت‌الله جهانبانوئی ـ تهران: توس، ۱۳۷۸
۵۲۴ ص ـ (توس؛ ۴۷۴)
ISBN 964-315-747-2
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا (فهرستنویسی پیش از انتشار).
این کتاب گزیده‌ای از مطالب سیاسی مجله فردوسی طی سالهای ۱۳۲۳ تا ۱۳۵۳ است.
کتابنامه به‌صورت زیرنویس.
۱. مصدق، محمد، ۱۲۶۱ ـ ۱۳۴۵ ـ مقاله‌ها و خطابه‌ها. ۲. ایران ـ تاریخ ـ پهلوی، ۱۳۲۰ ـ ۱۳۵۷. ۳. ایران ـ سیاست و حکومت ـ ۱۳۲۰ ـ ۱۳۵۷. ۴ نفت ـ ایران ـ صنعت و تجارت ـ ملی شدن. ۵. جنبش‌های آزادیبخش ملی ـ مقاله‌ها و خطابه‌ها. الف. عنوان.
DSR۱۵۱۵/ج۹۴م۶ ۹۵۵/۰۸۲۴
کتابخانه ملی ایران ۳۴۱ـ۷۸م



□ مصدق و نهضت‌های منطقه‌ای
□ به کوشش : نعمت‌الله جهانبانوئی
□ چاپ اول، ۱۳۷۸
□ حروفنگاری و صفحه‌آرا: پروین صدقیان
□ تیراژ: ۲۵۰۰ نسخه
□ چاپ: مازیار

□ انتشارات توس. تهران، اول خیابان دانشگاه، تلفن ۶۴۶۱۰۰۷ ـ دورنگار ۰۲۱۶۴۹۸۷۴۰
□ شابک : ۲ ـ ۴۷۴ ـ ۳۱۵ ـ ۹۴۶ ISBN-315-474-2

فهرست مندرجات

عنوان	صفحه
پیشگفتار	۹
سخنی دربارهٔ این کتاب از: دکتر علی بهزادی	۱۵

فصل اول
نخستین گامهای فردوسی در روشنگری اندیشهٔ ایرانی

روزی که ملت ایران هرگز فراموش نمی‌کند	۲۷
افق سیاستهای ایران روشن می‌شود	۳۰
نقاش ماهری که سوم شهریور را به وجود آورد	۳۲
آمریکا جانشین انگلستان می‌شود	۳۵
صدای مصدق، صدای ملت ایران است	۳۸
همه کارپرداز بیگانه‌اند	۴۱
پنج سال دروغ و فریب...	۴۴
مزدوران نفت	۴۸
نفت خون ماست	۵۱
مردم ایران زالوی نفت جنوب خون شما را می‌مکند...	۵۴
در ایران رزم‌آراها، ساعدها، حکیمیها،منصورها،سهیلی‌ها حکومت نمی‌کنند!	۵۷
گلوله‌ای که مغز رزم‌آرا را متلاشی کرد...	۶۰
سال نو روی نفت می‌گردد	۶۳
دوست داری که جمله عیب تو...	۶۵

دنیا بداند ایران دیگر ملعبه استعمارطلبان نمی‌شود ۶۷
دنیا باید بداند که ملت ایران ۷۱
اشتباه بود یا عمد؟ ۷۵
شما نفت می‌خواهید یا استعمار؟ ۷۷
دکتر مصدق با آرامش به سوی پیروزی گام برمی‌دارد ۸۴
تنها مقام قانونگزاری مجلس می‌تواند به لوایح زمان مصدق رسیدگی کند ۸۷
وای به‌حال شما اگر بخواهید دوباره پای انگلیسی‌ها را به این مملکت باز کنید ۹۱
بنا به عللی می‌خواهند مصدق را حتماً اعدام کنند ۹۷
حقایقی که باید گفته شود........ ۱۰۱

فصل دوم
مصدق و نفت

در باره دکتر مصدق ۱۰۹
از اولین جلسه محاکمه ۱۱۲
محاکمه دکتر مصدق ۱۱۶
مطالبی از محاکمه دکتر ۱۲۰
مطالبی از محاکمهٔ دکتر مصدق ۱۳۸
آقای دکتر مصدق در جریان محاکمه خود ۱۶۰
از محاکمه دکتر مصدق در دادگاه ۱۶۹
اخباری از جریان بعدی محاکمه ۱۷۹
خبر غیرمنتظره‌ای که هفته گذشته در تهران انتشار یافت ۱۸۱
آقای دکتر مصدق تبرئه خواهد شد ۱۸۳
محاکمه نهایی آقای دکتر مصدق در دادگاه عالی جنایی ۱۸۵
یادی از ملی‌شدن نفت ایران ۱۸۸
محاکمه آقای دکتر مصدق در آخرین مراحل ۱۹۲
آیا باز هم تشکیل کنسرسیوم... .... ۲۰۳

نکات جالبی از جزئیات محاکمه دادگاه تجدیدنظر ۲۰۷
طلسم دکتر مصدق کارگر واقع نشد ۲۱۳
محاکمه آقای دکتر مصدق شروع می‌شود ۲۱۷
نکات جالبی از محاکمه آقای دکتر مصدق ۲۲۴
جریان بعدی پرونده آقای دکتر مصدق به کجا خواهد کشید؟ ۲۲۹
نمونه والای آزادگی ۲۳۳

فصل سوم
نهضت‌های منطقه‌ای

انگلیس و آمریکا به مبارزه خطرناکی مشغول هستند ۲۳۷
آنجا که دفاع از آب و خاک... ۲۴۳
مبارزه دلیرانه و ضداستعماری مردم شمال... ۲۴۶
پیروزی در مراکش ۲۴۹
تضاد سیاسی آمریکا و انگلیس در خاورمیانه ۲۵۱
عبدالناصر می‌خواهد قاهره را مرکز ثقل دنیای عرب سازد ۲۵۵
مبارزات ملل استعمارزده انگلیس را واداشت... ۲۵۹
بدین ترتیب کانال سوئز ملی شد ۲۶۴
در کشورهای عربی زمزمه ۲۷۱
فشار اقتصادی دول غربی که دکتر مصدق را در تنگنا قرار داد... ۲۷۵
مسأله مصر به مسأله ناصر تبدیل شد ۲۷۹
حکومت اسرائیل در عرصه سیاست جهان ۲۸۴
مرحله اول تجاوز به مصر با شکست مواجه شد ۲۸۸
خاورمیانه محور سیاست بین المللی ۲۹۳
در خاورمیانه زنگهای خطر به صدا درمی‌آید ۲۹۶
ناصر از چپ به راست می‌راند ۲۹۹
جسورترین مرد قرن بیستم ۳۰۲

ناقوس الجزایر به صدا درآمد ۳۰۶
آنجا که خورشید آزادی غروب نمی‌کند ۳۱۱
خون لومومبا می‌جوشد ۳۲۱
دولتهای استعمارگر در پشت سر حکومتهای... .... ۳۲۶
الجزایر و مردان مجاهد ۳۳۱
آمریکا در مبارزه با کاسترو شکست خورد ۳۳۵
مردی که به فقیران، زمین و ثروت... .... ۳۳۹
الجزایر نقطه تحول تاریخ فرانسه ۳۴۳
سیمای تازه آفریقا ۳۴۷
اسرار جنگ کره فاش می‌شود ۳۵۳
اسرار جنگ کره برای اولین بار فاش می‌شود ۳۶۰
جنگ آزادگی‌ها ۳۶۸
آینده الجزایر تاریک است ۳۷۰
آخرین دژ استعمار ۳۷۳
در خطر خانه خاورمیانه؟ ۳۷۶
آفریقا در راه یک آزمایش تازه ۳۷۹
مبارزه دلیرانه با امپریالیسم ۳۸۲
درام اسرائیل و ملل عربی ۳۸۵
کسب علم یا مبارزه با غارتگری‌های استعماری (ماهنامه فردوسی) ۳۸۹
بشکه‌های باروت...! (ماهنامه فردوسی) ۴۰۴
توسعه‌طلبی و قدرت‌نمایی ۴۱۶
افکار عمومی عرب بزرگترین مانع... .... ۴۱۹
کنگو، خون و وحشت ۴۲۲
رستاخیز بیافرا ۴۲۷
آفریقا بین دو قدرت ۴۳۰
چرا آمریکای لاتین می‌سوزد؟ ۴۳۵
مردی که رفت و مردی که ماند ۴۳۹

مصیبت برای انگلستان؟ ۴۴۲
لحظات انفجار در خاورمیانه عربی ۴۴۵
خشونت فزاینده اسرائیل حل بحران. ۴۴۸
بهانه‌ای برای تجاوز بیشتر ۴۵۰
خاورمیانه در آستانه تحولاتی تازه ۴۵۴
کوشش‌های افراطی برای شکست مذاکرات صلح ۴۵۷
بررسی جنگ داخلی اردن. ۴۶۰
مرگ ناصر، پایان آرزوهای عرب ۴۶۵
راهیابی‌های تازه سوریه ۴۶۹
دوراهیِ صلح و جنگ ۴۷۱
مشکل اسرائیل؟ ۴۷۴
نبرد میان یاران و شاگردان ناصر ۴۷۶
دنیای پاره پاره اعراب! ۴۷۹
«اتحاد» غریب‌ترین واژه در دنیای اعراب؟ ۴۸۲
قالبهای پذیرفتنی اسرائیل برای... ۴۸۶
لحظات تصمیم و ساعت فاجعه ۴۸۹
تغییر کمّی و کیفی جنگ ۴۹۱
روزهای سیاه قاره سیاه ۴۹۴
خاورمیانه عربی... ۴۹۸
استراتژی خون و وحشت ۵۰۰
روزهای فاجعه‌آمیز بهار بیروت ۵۰۲
جنگ آزادی‌بخش یا رهایی‌دهندهٔ اعراب ۵۰۶
استعمار آفریقا را از نفس انداخته است ۵۱۱
ریشه‌های خفقان در آمریکای لاتین ۵۱۵
انسان باید به سرزمینی متعلق باشد... ۵۲۰

تقدیم به روزنامه‌نگاران جوان

نعمت‌الله جهانبانوئی

پیشگفتار

این کتاب در سه فصل چاپ و تقدیم خوانندگان می‌شود فصل اول مقالات روشنگر مجله فردوسی در زمینهٔ آگاهی و بیداری مردم ایران از آغاز انتشار تا بیستم مرداد ۱۳۳۲ فصل دوم از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و دستگیری دکتر محمد مصدق و وزرای او و محاکمه و محکومیت آنها...

و فصل سوم به نهضت‌های آزادی‌بخش منطقه‌ای که ملهم از مبارزات ضداستعماری ملت ایران به رهبری دکتر محمد مصدق و ملی شدن نفت و بیرون راندن انگلستان استعمارگر و آگاهی ملتهای ستمدیده در مبارزه با استعمارگران و غارتگران بین المللی.

من افتخار دارم که نخبه‌ترین و باسوادترین نویسندگان جوان ایران در آن دوران در مجله فردوسی قلم زدند و اگر زنده ماندم قصد دارم گلچینی از مقاله‌ها و شعرها و مصاحبه‌ها و نام نویسندگان و شاعران و قلمزنان گمنام را در کتاب دوم و سوم این مجموعه منتشر نمایم که نسل جدید بدانند فرزانه نویسندگانی در این مملکت بودند که در اوج خفقان و دیکتاتوری از وقت و زندگی خود مایه گذاشتند تا با نوشته‌های خود مردم ایران را از وقایعی که روزانه در سرزمین آنها می‌گذرد آگاه نمایند، درکتاب دوم و سوم با نام کلیه این عزیزان و فرزانگان و پیش‌کسوتان قلم زن آشنا خواهید شد.

سردبیران مجله فردوسی از شماره اول عبارتند از مرحوم فرج الله نوحی که در جوانی و در اوج شکوفائی نویسندگی دچار سرطان مغز شد و فوت نمود روانش شاد. دومین سردبیر، دکتر امیرهوشنگ عسکری که جوان بود و تازه از فرانسه با درجه دکترای دندانپزشکی به ایران

بازگشته بود، قبل از ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ روزی به دفتر مجله فردوسی آمد و اعلام آمادگی کرد که با من همکاری کند کارش را در مجله فردوسی با عنوان زیرنظر هیئت تحریریه شروع کرد که کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و بگیر و به‌بندها و کشت و کشتارها شروع شد. روزی محرمعلی خان و چند سرباز به خانه‌ام در خیابان انتظام‌السلطنه منشعب از خیابان امیریه آمدند و مرا به بازداشتگاه فرمانداری نظامی در محل شهربانی کل منتقل نمودند، پس از چند هفته که از بند فرمانداری نظامی خلاص شدم به دفتر مجله فردوسی آمدم، بار دیگر دکتر عسکری به دیدنم آمد و دوباره اعلام همکاری نمود و این بار نوشته‌های خود را بدون نام در مجله فردوسی چاپ و منتشر می‌کرد و چون متوجه شد که مجله فردوسی مورد استقبال قرارگرفته، بهتر دید مطالب خود را به نام مستعار «عهاد» در مجله فردوسی چاپ کند، الحق جوان باذوقی بود و چون به زبانهای انگلیسی و فرانسه تسلط داشت برجسته‌ترین تک‌خالها را از مطبوعات خارجی نقل می‌کرد.

دکتر عسکری صبحها به عنوان دندانپزشک در بهداری مجلس شورای ملی با دکتر تاج، کار می‌کرد و بعدازظهرها را به سردبیری فردوسی اختصاص می‌داد، ولی متاسفانه دیری نپائید که دکتر عسکری تصور کرد که موفقیت مجله فردوسی به علت نوشته‌های اوست که مجله فردوسی هر هفته با تیراژ بالا منتشر می‌شود، دکتر عسکری متوجه رأس هرم نبود یعنی حضور مرا به عنوان یک مدیر باتجربه که دستگاه لرزان یک مجله سیاسی را در شرایط خفقان‌آور آن روز اداره می‌کرد کم‌اهمیت می‌شمرد، روزی به من گفت می‌خواهم خود مستقلاً مجله‌ای به نام خوشه منتشر کنم از من خواست به او کمک کنم تا بتواند خوشه را راه بیندازد، من بلافاصله موافقت کردم او خوشه را منتشر کرد و در اولین شماره پس از ذکر مقدمه‌ای از من و علی‌اصغر امیرانی مدیر مجله خواندنیها تجلیل و تشکر کرد

«... اما نسبت به دو نفر که در پیشرفت کار من بی‌نهایت تاثیر داشته‌اند نمی‌توانم ساکت بمانم آقای علی‌اصغر امیرانی مدیر محترم خواندنیها ذوق و استعداد مرا پرورش دادند و آقای نعمت‌الله جهانبانوئی دوست و همکار عزیز من در نشر افکارم و در انتشار خوشه مرا کمک کردند.

محبت هیچکدام را فراموش نمی‌کنم و ادامه همکاری صمیمانه خود را با آقای جهانبانوئی ـ که در زندگانی من اثر عمیقی گذاشته است ـ مغتنم می‌دانم و برای هردو از صمیم قلب موفقیت آرزو می‌کنم»

نقل از مجله خوشه شماره اول چهارم اسفند ۱۳۳۴ دکتر عسکری

این جملات با اینکه حمل بر خودستائی است ولی برای آگاهی نسل جوان و خوانندگان وفادار مجله فردوسی که همه آنها یا میان‌سالند و یا مثل من هفتاد را پشت سر گذاشته‌اند ـ متذکر می‌شود که اکثر شبها بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ برای جلوگیری از تعرض محرمعلی‌خان و مأمورین کودتا تا صبح در چاپخانه می‌ماندم و در موقع خستگی و خواب در بین تراشه کاغذها و بریده‌های ماشین صحافی چاپخانه می‌خوابیدم و چه لذتی می‌بردم!

دکتر عسکری تصور می‌کرد که یک تنه می‌تواند سکاندار کشتی در دریای متلاطم بعد از کودتای ۲۸ مرداد باشد یعنی هم مدیر و هم سردبیر و هم نویسنده اما بعد از مدتی که از انتشار خوشه گذشت مجله‌اش تیراژ نیاورد و دخل و خرج نکرد ـ دکتر عسکری احمد شاملو اندیشمند و شاعر پرآوازه ایران را که خداوند به او طول عمر و سلامتی عنایت فرماید تا بتواند آنچه در سینه دارد منتشر کند، به عنوان سردبیر خوشه به کار دعوت کرد احمد شاملو هم پس از مدت کوتاهی متوجه شد که بهتر است استعداد خود را در مجلدهای کتاب های خود منتشر نماید و بدینوسیله خوشه «جوان» تعطیل و دکتر عسکری عازم امریکا شد چند سال در آنجا بود تا آنکه دوباره به ایران بازگشت هر کجا هست خدایا بسلامت دارش.

بعد از دکتر عسکری دکتر محمود عنایت نویسنده صاحب‌نام برای سردبیری مجله فردوسی به کار دعوت شد او هم چون مصدقی بود در خلال نوشته‌هایش در آن دوران سانسور خفقان‌آور سالهای بعد از کودتا تک مضرابهایش موردتوجه خوانندگان مجله فردوسی قرار گرفت بخصوص نوشته‌های دکتر حمید عنایت برادر دکتر محمود عنایت و استاد دانشگاه و نویسنده فقید که نامش به عنوان یک اندیشمند بزرگ ایران باقی خواهد ماند موردتوجه محافل ادبی قرار گرفت، دکتر محمود عنایت هم مانند دکتر هوشنگ عسکری دندان‌پزشک بود همان کاری را با مجله فردوسی کرد که دکتر عسکری کرده بود یعنی دست به انتشار یک مجله ماهانه زد با یک تفاوت که او اصلا در مجله «نگین» کلمه‌ای هم از مجله فردوسی به قلم نیاورد.

دکتر محمود عنایت از جمله مدیران مجلات ادبی آن زمان بود که هم کارمند رسمی سازمان برنامه بود و هم فرد موردتوجه خاص سپهبد سعادتمند وزیر اطلاعات آن روزها...

پس از رفتن دکتر محمود عنایت از فردوسی من که هر چند وقت یک‌بار برای دیدن دکتر بهزادی به مجله سپید و سیاه می‌رفتم با او در مورد انتخاب یک سردبیر مشورت کردم. دکتر بهزادی در کمال صداقت و فروتنی که یکی از صفات حسنه او است، گفت جهانبانوئی به خدا قسم یکی از آرزوهای من همیشه این بوده که کاش سردبیر مجله‌ای می‌شدم که مدیر و اداره‌کننده

آن تو باشی، چون معتقدم تو به عنوان مدیر و من در سمت سردبیر می‌توانیم بهترین مجله ایران را منتشر کنیم از این همه لطف دوستم دکتر بهزادی سپاسگزاری کردم و گفتم شکسته‌نفسی می‌فرمائید شما خود صاحب معتبرترین مجلات ایران هستید. من آمده‌ام در مورد انتخاب یک سردبیر برای مجله فردوسی با شما مشورت کنم، در آن لحظه فریدون خادم نویسنده مطبوعات هم وارد دفتر «سپید و سیاه» شد. چون متوجه صحبتهای من و دکتر بهزادی گردید گفت «عباس پهلوان» برای سردبیری مجله فردوسی شایستگی دارد من قبول کردم و عباس پهلوان دو روز بعد به عنوان رئیس هیئت تحریریه در مجله فردوسی مشغول کار شد و چندی بعد با عنوان رسمی سردبیر، این همکاری با تمام فراز و نشیبش مدت چهارده سال دوام آورد و تا سال ۱۳۵۸ روز تعطیل مجله فردوسی ادامه داشت من در اینجا باید بگویم در طول زندگی ۷۶ ساله خود به ندرت با افرادی مانند عباس پهلوان برخورد کردم که دارای همه صفات عالیه انسانی مانند مروت و صداقت باشد و من زمانی که آخرین ساعت اداره مجله فردوسی را با او ترک نمودم مثل یک پدر و فرزند که به اجبار از هم جدا می‌شوند اشگ ریختم و وقتی به خانه‌ام رفتم همسرم که حال و هوای مرا دید گفت ترا چه می‌شود؟ گفتم من از عباس پهلوان جدا شدم، از ایزد منان می‌خواهم او در هر کجای این کره خاکی هست سلامت باشد، عباس نمونه برجسته‌ای از صداقت و پاکدامنی بود من و خانواده‌ام هیچگاه یاد و خاطره او را فراموش نمی‌کنیم، من در اینجا لازم می‌دانم از شادروان «اسدمنصور» خبرنگار پرتلاش مجله فردوسی در محاکمه طولانی دکتر محمد مصدق نخست وزیر زندانی کودتا که چندین ماه از اول صبح تا آخر شب در جلسات دادگاه از آغاز تا خاتمه و محکومیت دکتر محمدمصدق این چهره تابناک تاریخ ایران، خبر جلسات دادگاه را برای درج در مجله فردوسی در اختیار ما قرار می‌داد یادی کرده باشم. من در یکی از سه‌شنبه‌ها که روز پرداخت حق التحریر نویسندگان مجله فردوسی بود به متصدی پرداخت پول گفتم در لیست نویسندگان جلوی نام «اسدمنصور» رقمی ننویس تا هر چه که او مایل بود پرداخت کنید چون هزینه رفت و آمد به دادگاه و مخارج دیگر او اضافه بر تحریر است، یادم است در همان روز پرداخت لیست «اسدمنصور» به اطاقم آمد و گفت مدیر از لطف تو متشکرم من این وظیفه خبرنگاری را به خاطر وطنم و هدفم می‌کنم و اضافه بر آنچه که سردبیر لیست تهیه می‌کند قبول نمی‌نمایم «اسدمنصور» از من خواست که اضافه پرداختی او را برای پیشبرد کار مجله فردوسی هزینه کنم، با اینکه این رقم ناچیزی بود ولی بحدی در افکارم اثر گذاشت که امروز که چهل و چهار سال از آن تاریخ می‌گذرد هیچوقت خاطره او را فراموش

نمی‌کنم. روانش شاد، یادش بخیر

* * *

یکی از روزها در سالهای دیکتاتوری بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ مقامی از وزارت اطلاعات به من به عنوان مدیر مسئول مجله فردوسی تلفن زد و گفت، آقا از امروز طی لیستی که به چاپخانه‌ها ابلاغ شده، عباس پهلوان، علیرضا نوری‌زاده، دکتر رضا براهنی، هوشنگ وزیری، علیرضا میبدی و ایرج نبوی و... نویسندگان مجله فردوسی «ممنوع‌القلم» شده‌اند خواستم به شما هم ابلاغ کنم، این آقایان حق نوشتن هیچ مطلبی را در مجلات و روزنامه‌ها به ویژه مجله فردوسی نخواهند داشت ـ اگر امروز من اسم این ابلاغ‌کننده را بنویسم تا آخر عمرم که معلوم نیست چند روز و چند ساعت با آن فاصله دارم این آقای محترم که هنوز زنده است خواهد گفت، جهانبانوئی «سنگ به در بسته می‌زنی» تلفنها و گله‌ها شروع خواهد شد که مرا حوصله جواب نیست و از شر آن می‌گذرم.

وقتی این خبر عجیب را به روانشاد دکتر رحمت مصطفوی مدیر مجله روشنفکر که در آن زمان مجله او تعطیل شده بود در جلسه‌ای که داشتیم دادم دکتر مصطفوی چشمها را «براق» کرد و گفت «ازون حرفهاست!!» مرحوم دکتر مصطفوی مدیر مجله روشنفکر با چند زبان زنده دنیا آشنا بود و اندیشمندی صاحب‌نظر و روشنفکری بی‌همتا بود، به من گفت که این جزو ***خصوصیات نویسندگان جهان سوم است*** که انسان را از حق نوشتن و اظهارنظر بازدارند.

من خیلی کلافه بودم چون هست و نیست فردوسی مطرح بود، بلافاصله بدون اطلاع قبلی به خیابان نیاوران منزل آقای زین العابدین رهنما مدیر روزنامه ایران و نویسنده کتاب پیامبر و امام حسین(ع) و «رئیس انجمن قلم» رفتم خانم مسنی که با من به علت رفت و آمد زیاد با مرحوم رهنما آشنایی داشت مرا به اطاق کار مرحوم رهنما هدایت کرد، برایم چای آورد جناب رهنما بعد از چند دقیقه به اطاق وارد شد و فرمود چه عجب؟ به ایشان گفتم یک کار ضروری مرا به اینجا کشاند که مزاحم شما شوم ایشان در جوابم فرمودند «مُراحمید»

ماجرای تلفن وزارت اطلاعات و داستان ممنوع‌القلم شدن بهترین و برجسته‌ترین نویسندگان فردوسی را با جناب ایشان در میان گذاشتم، تقاضا کردم به عنوان «رئیس انجمن قلم» و «سَروَر» هویدا این مشکل را حل کنند، راستش تا آن لحظه‌ای که من جریان را به مرحوم رهنما اظهار کردم او از ماجرا بی‌خبر بود و چون من به خلق و خوی او آشنائی داشتم، می‌دانستم دروغ و حیله در وجود این مرد نیست. مرحوم رهنما گوشی تلفن را برداشت و تلفن هویدا

نخست وزیر را گرفت، گوشی را «راجی» رئیس دفتر هویدا بر داشت رهنما خطاب به راجی گفت آقای نخست‌وزیر وقت دارند که ایشان را حضوراً ببینم، به طوری که بعداً در بین راه آقای رهنما در ماشین به من گفت راجی در جواب گفته رهنما اظهار داشته بود، آقای نخست‌وزیر همیشه وقت دارند شما را زیارت کنند.

مرحوم رهنما در منزل با صدای بلند گفت «اسدپور» کجا است آن خانم مسن جواب داد در باغ به ماشین ور می‌رود، مرحوم رهنما دست مرا گرفت و به طرف ماشین حرکت کرد «اسدپور» راننده «ولوو» آقای رهنما ماشین را روشن کرد، آقای رهنما به راننده دستور داد «برو به نخست وزیری» در آن زمان این ترافیک و این راه‌بندانها نبود دقیقاً روی ساعت پس از پانزده دقیقه ماشین «ولووی» حامل آقای رهنما و من به نخست وزیری در خیابان انستیتو پاستور چهارراه سر در سنگی رسیدیم دست من در دست آقای رهنما بود، دو نفری به طرف اطاق رئیس دفتر هویدا حرکت کردیم به محض ورود رهنما به دفتر نخست وزیری راجی رئیس دفتر از پشت میز خیز برداشت. دکمه کت را به عنوان احترام بست با اشاره به طرف در اطاق هویدا نخست وزیر گفت استدعا می‌کنم و خود در اطاق را باز کرد و به کناری ایستاد تا آقای رهنما وارد اطاق هویدا شود، هویدا هم مانند زمانی که آقای رهنما سفیر ایران در فرانسه و هویدا کارمند دفتر سفارت بود احترامات معموله را به جای آورد تا هویدا خواست در مبل جلو آقای رهنما بنشیند آقای رهنما با گفتن ترا به خدا پشت میزتان قرار بگیرید آقای رهنما نشست و هویدا پشت میزش قرار گرفت، منهم با اشاره رهنما مقابل ایشان روی مبل نشستم، پیشخدمت چای آورد رهنما گفت مثل اینکه فراموش کردید که من چای نمی‌خورم آنگاه آقای رهنما به من اشاره کرد فنجان چای را بردارم هویدا بلافاصله گفت «جناب آقای رهنما امرتان را بفرمائید» رهنما گفت «آقا این روزنامه‌نگاران جوان فرزندان من هستند چرا دولت شما آنها را تا این حد آزار می‌دهد که عده‌ای را بی‌جهت ممنوع القلم کنند»، آنهم بدون مشورت با من به عنوان رئیس «انجمن قلم» و این باعث شرمندگی من است، خواهش می‌کنم دستور دهید رفع محظور از آنها شود» هویدا بلافاصله بدون تأمل گفت آقای رهنما به سر مبارکتان این دستور شخص شاهنشاه است و دولت هیچگونه دخالتی ندارد، وزارت اطلاعات مامور اجرای فرمان همایونی است، ولی به شما اطمینان می‌دهم که پیغام شما را به عنوان «رئیس انجمن قلم» به شاهنشاه منعکس کنم و من حضور بزرگوارانه شما را به دفترم به فال نیک می‌گیرم که این محظور به زودی فیصله یابد و فیصله یافت.

یاد زین العابدین رهنما مرد بزرگ علم و ادب همیشه گرامی باد.

دکتر علی بهزادی

سخنی درباره این کتاب

مروری بر مجموعه: «مصدق، ایران و نهضت های خاورمیانه تألیف نعمت‌الله جهانبانوئی» گزیده‌ای است از مطالب سیاسی مجله فردوسی از سال ۱۳۲۸ (تاریخ انتشار مجله) درباره مبارزه برای ملی‌کردن صنعت نفت، دوران نخست‌وزیری دکتر مصدق، کودتای ۲۸ مرداد سپهبد زاهدی در سال ۱۳۳۲ زندانی‌شدن دکتر مصدق، محاکمه دکتر مصدق و سایر وقایع سیاسی کشور و همچنین مطالبی درباره مبارزه جنگهای خانمان‌برانداز ویتنام و جنگ اعراب و اسرائیل و حوادث سالهای بعد:

مطالعه این کتاب مرا چهل‌وچهار سال به عقب برد. وقایعی که امروز برای جوانان جزء تاریخ شده در نظر من به صورت حوادث روز درآمد. اینک شرحی از وقایع آن روزگاران آن طور که خود شاهد بودم و مطالعه این مجموعه باارزش مجله فردوسی آنها را به صورتی زنده در نظرم مجسم ساخت.

* * *

صبح روز سه‌شنبه یکی از روزهای اواسط شهریورماه ۱۳۳۲ بود. طبق عادت خودم را به یکی از اتوبوسهای قراضه جاده قدیم شمیران رساندم. ساعتی بعد در میدان مخبرالدوله پیاده شدم. باز طبق معمول هر روز اول به سوی میز روزنامه‌فروش پیاده‌رو خیابان سعدی شمالی رفتم. می‌خواستم بدانم آن روز چه مجله‌ها و روزنامه‌هایی منتشر شده و چه کسانی از رجال و روزنامه‌های ملی هدف حمله روزنامه‌های شبه‌دولتی قرار گرفته‌اند در ضمن چشمم در جستجوی مجله سپیدو سیاه بود که دو روز قبل (در روز یکشنبه) منتشر شده بود. می‌خواستم بدانم چقدر از آن فروش رفته و چه مقدار باقی مانده است. تشخیص کادر درشت سیاه و سفید

مجله در میان روی‌جلدهای رنگی مجله‌ها و هفته‌نامه‌های آن سال ها آسان بود. با کمال تاسف دیدم نیمی از آن نافروش مانده است. عده‌ای از نوآوری‌های این مجله نوبنیاد تعریف می‌کردند ولی خیلی‌ها نمی‌خریدند.شماره‌های اول تیراژ آن پنج‌هزار نسخه برای تهران‌و همه شهرستانهای ایران بود. فروش مجله در تهران در هفته به زحمت به یکهزار و پانصد نسخه می‌رسید.

همانطور که کنار میز ایستاده بودم از چپ و از راست افرادی به من تنه می‌زدند و از روزنامه‌فروش مجله فردوسی را می‌خواستند یا وقتی او را سرگرم کار می‌دیدند یک سکه پنج ریالی می‌انداختند و یک شماره فردوسی برمی‌داشتند و از همانجا به مطالعه آن می‌پرداختند.

روزنامه‌فروش ناحیه مخبرالدوله آشنا بود وقتی مرا دید سلامی کرد و گفت:

ـ امروز همه مردم مجله فردوسی می‌خرند.

نگفت چرا؟ احتمالاً خودش هم فرصت خواندن مجله را پیدا نکرده بود ولی وقتی تعجب مرا دید گفت:

ـ صبح سه‌بسته فردوسی آوردم یک ساعته تمام شد. یکی را فرستادم توزیع، از حاج سقا چند بسته دیگر بگیرد...

وقتی چشمم به آخرین بسته مجله فردوسی افتاد که لحظه‌به‌لحظه از حجم آن کم می‌شد و بعد به بسته سپیدوسیاه نگاه کردم که همانطور درجا مانده بود تصمیم گرفتم زودتر خودم را به دفتر مجله برسانم و با مطالعه فردوسی از علت استقبال ناگهانی مردم آگاه شوم.

از میدان مخبرالدوله تا نرسیده به میدان بهارستان در انتهای خیابان شاه‌آباد که دفتر مجله سپیدوسیاه و چاپخانه مسعود سعد در آنجا قرار داشت در طول مسیر همچنان افراد زیادی را می‌دیدم که یک شماره مجله فردوسی در دست داشتند و با اشتیاق مشغول خواندن آن بودند. وارد دفتر هم که شدم اولین سخن کارکنان مجله و چاپخانه این بود:

ـ مجله فردوسی را دیدید؟ خواندید چه نوشته؟ امروز همه از مطالب مجله فردوسی صحبت می‌کنند.

تا آن لحظه مجله فردوسی را نخوانده بودم. عادت نداشتم نشریات را در حال راه رفتن و به‌طور سرسری بخوانم. اما هر روز صبح اول وقت در دفتر مجله همه نشریات روز را می‌خریدیم و من قبل از شروع به کار نگاهی به همه آن روزنامه‌ها و مجله‌ها می‌انداختم بعد سراغ نشریات دولتی می‌رفتم این‌ها در هر شماره به مجله سپیدوسیاه و چند نشریه انتقادی، ملی دیگر آن زمان حمله می‌کردند به ما بدوبیراه می‌گفتند ما را مصدقی، خائن، توده‌ای، عامل

خارجی و مخالف قیام ۲۸ مرداد معرفی می‌کردند. کنجکاوانه از لابلای سطور و صفحات نشریات ما مطالبی علیه دولت و به‌سود جبهه ملی و دکتر مصدق پیدا می‌کردند، در معرض دید سانسورچیان روز و ماموران فرماندار نظامی قرار می‌دادند و پیشنهاد می‌کردند هر چه زودتر ریشه بوته‌های هرز و مایه‌های فساد را بکنند و خشک کنند. یک نوع پرونده‌سازی پلیسی آنهم در آن محیط ضدملی. کاری که «نظام جهانی شرافت حرفه روزنامه‌نگاری» آن را منع کرده بود.

آن روز من به‌جای آنکه دنباله مطالبی که یکی از روزنامه‌های هتاک دولتی در روز دوشنبه علیه سپیدوسیاه نوشته بود و ادامه آن را به روز سه‌شنبه حواله کرده بود بخوانم تحت‌تأثیر علاقه و اشتیاق مردم اول مجله فردوسی را برداشتم. یک‌بار به سرعت ورق زدم بار دوم به مطالعه جزئیات مطالب آن پرداختم. در ظاهر مقاله یا مطلب خاصی نداشت ولی لازم نبود «برتولت برشت» باشی یا از آموزشی که او به روزنامه‌نویس‌های جوان کشورهای دیکتاتوری داده بود اطلاع داشته باشی که بیاموزی که برای اغفال سانسورچیان حرفت را چطور بزنی حرفی که در ظاهر خطاب به کسی دیگر و موضوعی دیگر باشد ولی در باطن عقیده خودت و حرف دل مردم را گفته باشی. آن روزها مقاله «برشت» را نخوانده بودم فکر می‌کنم بیشتر روزنامه‌نویس‌های آن دوران هم از راهنمائی‌های او اطلاع نداشتند ولی همگی خودجوش چنان می‌کردیم که او گفته بود. مشکلات مشابه راه‌حل‌های مشابه طلب می‌کند در اینجا چند نمونه از نوشته‌های مجله فردوسی را در آن روز تاریخی می‌آورم:

در بالای صفحه اول شماره ۱۰۳ مجله فردوسی مورخ سه‌شنبه ۱۷ شهریورماه ۱۳۳۲ در یک کادر رنگی با عنوان «از سخنان حضرت علی(ع)». این جملات به چشم می‌خورد: ***«بروید به آنها بگویید پستان ظلم بی‌شیر است. ای ستم‌زادگان رنج بیهوده نبرید و زحمت ما روا مدارید دوران ستمکاری گذشت مگر آن دوره نکبت بار را در خواب مرگ باز ببینید. ما شیرازه کتاب بدعت را بازکردیم و اوراق سیاهش را پریشان ساختیم.»***

جملاتی پرمغز و دوپهلو برای نشان‌دادن شرایط روز.

متن عنوان یکی دیگر از مطالب مجله فردوسی این بود: «آیا دکتر مصدق هیچ خدمتی نکرده است؟» من که اکنون این جمله رامی‌نویسم و شما آن را می‌خوانید نه من در نوشتن آن فداکاری کرده‌ام و نه شما با خواندن آن خود را به خطر انداخته‌اید. اما در آن روز سه‌شنبه ۱۷ شهریور ۱۳۳۲ یعنی درست بیست‌روز بعد از وقایع ۲۸ مرداد نوشتن چنین شعاری آن هم در حالی که همه رادیوها، همه روزنامه‌ها، همه سیاستمداران در باره «خیانت های بزرگ» دکتر

مصدق و رجال همفکر و همکار او و طرفداران جبهه ملی کشور دادِ سخن می‌دادند این جمله می‌توانست نویسندگان مجله را پای گیوتین وطنی ببرد!

مطلب سومی که توانستم در مجله پیدا کنم متنی بود که با این جملات شروع می‌شد: «... برای او مرگ شرافتمندانه که در دفاع از حقیقت و آزادی باشد هزاربار به زندگی ننگینی که حکومت زور و قلدری را الزام کند ترجیح دارد».

عجب شعاری! مجله «او» را معرفی نکرده بود اما چه کسی نمی‌فهمید که این او «دکتر محمد مصدق» نام دارد تازه وقتی این سه مضمون را در کنار مطالب دیگر مجله می‌گذاشتی واضح می‌شد منظور گردانندگان مجله فردوسی از چاپ آنها چیست.

به این ترتیب بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ مجله فردوسی نخستین نشریه‌ای بود که آشکارا از زندانی لشکر ۲ زرهی تهران دفاع کرد. در آن زمان بعضی از نشریات مخفی که در چاپخانه‌های مخفی در اوراق کوچک چاپ می‌شد به دفاع از دکتر مصدق می‌پرداخت نشریاتی که نه نویسنده‌هایش معلوم بودند و نه محل چاپخانه و نه وسیله توزیع آنها در ضمن بعضی از مجله‌ها و هفته‌نامه‌های ملی فقط به‌منظور یادکردن از زندانی لشکر۲ خبرهایی از دکتر مصدق به‌صورت بی‌طرفانه چاپ می‌کردند اما به‌تحقیق مجله فردوسی اولین نشریه‌ای بود که بعد از ۲۸ مرداد آشکارا از دکتر مصدق دفاع کرد. البته این کار بدون مجازات نماند. مجله فردوسی توقیف شد جهانبانویی مدیر مجله زندانی شد اما انتشار همین شماره کافی بود همه از ماجرا آگاه شوند.

به این ترتیب بود که تیراژ مجله فردوسی در مدتی کوتاه به چهل هزار رسید. آنهم در زمانی که تیراژ اطلاعات بزرگترین روزنامه کشور حدود سی هزار نسخه در روز بود.

محاکمه دکتر مصدق

محاکمه دکتر مصدق را می‌توان فصلی از تاریخ مبارزات سیاسی او محسوب داشت. در آغاز آنچه می‌شنیدیم این بود که محاکمه غیرعلنی و محکومیت او هم از پیش تعیین شده و اعدام است. اما دکتر مصدق فقط یک مرد ملی نبود. شهرت او از مرزها فراتر رفته بود. تمام منطقه و همه مردم جهان سوم حتی غربیان به او به چشم مظهر مبارزه یک ملت علیه استکبار و استعمار نگاه می‌کردند. نظری که چندی قبل درباره مهاتما گاندی داشتند دو مرد بزرگ با یک ایده‌آل مشترک. استقلال واقعی وطن بدون توسل به خشونت و دیکتاتوری.

به این سبب و یا به علل دیگر قرار شد محاکمه دکتر مصدق علنی باشد. با اعلام این خبر

گروه‌هایی از خبرنگاران شرق‌وغرب برای حضور در محاکمه به تهران آمدند. حتی ازکشورهایی که دولت‌هایشان و یکی از روسای دولتهایشان آشکارا گفته بود: «تنها شبی که پس از مدتی خواب راحت به چشم من رفت وقتی بود که خبر سقوط مصدق را شنیدم» (از خاطرات انتونی ایدن وزیر خارجه و نخست‌وزیر انگلستان) ولی ملتها مثل دولتها فکر نمی‌کنند. به این سبب جریان محاکمه مصدق بدون وجود ماهواره با سرعتی نظیر ماهواره در قسمت اعظم جهان پخش شد و جاذبه عجیبی پیدا کرد. ایران که جای خود داشت. بنابراین ناچار شدند به روزنامه‌های ایرانی هم اجازه بدهند در دادرسی شرکت کنند و مطالب دادگاه را منتشر کنند. البته با این امید که روزنامه‌نویسهای ایران بچه‌های حرف گوش‌کن و مودبی باشند و فقط چیزهای دلخواه دولت را بنویسند و مطالب غیرمناسب از نظر دستگاه را ندیده بگیرند. به خاطر آن، طرز محاکمه دکتر مصدق در مطبوعات ایران با سه دید مختلف منعکس شد.

اول نشریات اطلاعات و کیهان و شاید یکی دو نشریه دیگر که «به نسبت» بی‌طرفانه مذاکرات و وقایع دادگاه را منتشر می‌کردند. به دکتر مصدق بدوبیراه نمی‌گفتند ولی جملات تند او را به شاه سابق (رضاشاه) و دولت سپهبد زاهدی و رئیس دادگاه: سرلشکر مقبلی و دادستان: سرتیپ آزموده هم سانسور می‌کردند. گروه دوم نشریات طرفدار دولت بودند روزنامه‌ها و هفته‌نامه‌هایی که قبل از ۲۸ مرداد با دکتر مصدق مبارزه کرده بودند بعد از پیروزی کودتا سهم خود را از پست و مقام و مال و منال گرفته بودند. دکتر مصدق! از نظر اینها مظهر بی‌اعتنایی به قانون، مخالفت با رژیم و عامل به‌قدرت رساندن حزب توده و مسبب تجزیه احتمالی وطن بود. اینها فقط سخنان (یعنی جملات) رئیس دادگاه و دادستان را چاپ می‌کردند و در مورد دکتر مصدق کارها و سخنان طنزآمیزش را که به منظور کوچک‌کردن دادگاه بود، به عنوان کارهائی مسخره‌آمیز و دلقک‌وار منتشر می‌کردند تا باعث روی گرداندن مردم از دکتر مصدق شوند. تعداد این روزنامه‌ها و هفته‌نامه‌ها به ده‌ها می‌رسید ولی مقدار کمی از آنها تیراژ و خریدار و خواننده داشتند. بقیه را خودشان می‌نوشتند و خودشان می‌خواندند و برای عرض وجود در ادارات دولتی مجانی پخش می‌کردند. گروه سوم هفته‌نامه‌ها و مجله‌های طرفدار دکتر مصدق بودند که تا مدتی با مشکلات فراوان و درگیری با فرمانداری نظامی و حبس و توقیف منتشر می‌شدند. ولی چند ماه بعد از ۲۸ مرداد به پیشنهاد همین آقای جهانبانویی مدیر مجله فردوسی گرد هم جمع شدیم و با تشکیل «کانون مطبوعات» یک انجمن غیررسمی ولی منسجم و فداکار از چند نشریه پرتیراژ و موثر زمان تشکیل داده بودیم اعضای این کانون که تا چند سال هم همبستگی

خود را حفظ کرد عبارت بودند از «مجله فردوسی مدیر نعمت‌اللّه جهانبانویی ـ سردبیر دکتر امیرهوشنگ عسگری ـ (دکتر عسگری بعداً مجله خوشه را منتشر کرد و همچنان عضو کانون ماند) ـ دکتر رحمت مصطفوی مدیر مجله روشنفکر ـ ابوالفضل مرعشی مدیر هفته‌نامه و بعد مجله اتحاد ملل ـ برادران احمد و حمید هاشمی مدیر و سردبیر هفته‌نامه اتحاد ملی ـ عبدالکریم طباطبائی مدیر هفته‌نامه و سالنامه دنیا ـ دکتر بهزادی مدیر مجله سپیدوسیاه ـ علی‌اکبر صفی‌پور هم که چند ماه بعد از ۲۸ مرداد امتیاز مجله امید ایران را تجدید کرده بود به صورت یکی از اعضای موثر کانون درآمد.»

نشریات کانون مطبوعات در محاکمه دکتر مصدق دربست از او دفاع می‌کردند البته هر یک به سبک و روال خودش. کار گروه ما فقط چاپ مذاکرات دادگاه نبود که بهرحال در همه روزنامه‌ها یکسان و یکنواخت منتشر می‌شد. ما بیشتر به حواشی دادگاه و حوادث و برخوردهای طرفین پس از خاتمه یافتن رسمیت دادگاه توجه نشان می‌دادیم مانند شعارها، طعنه‌ها، متلک‌ها و عکس‌العمل‌های مخالف تماشاچیان مأمور نسبت به دکتر مصدق و طرفداری موافقان دکتر مصدق و دخالت ماموران انتظامی. این مطالب حاشیه‌ای علاقمندان زیادی در میان خواننده‌ها داشت. اما کمی افشاگری در این‌باره کافی بود باعث توقیف مجله و زندانی‌شدن مدیر مجله شود اما توجهی که توده مردم به نشریات ما نشان می‌دادند و محبوبیتی که نشریات طرفدار دکتر مصدق در میان مردم پیداکرده بودند حتی حبس و توقیف نشریه را هم دلپذیر می‌ساخت...

در آغاز این نوشتار اشاره کردم «مگر فردوسی چه نوشته بود که مجله‌ها و روزنامه‌های دیگر نمی‌نوشتند.» سوال راکردم ولی جوابش را ندادم. پاسخش این است نوشتن آن نوع مطالب بی‌خطر نبود. فقط با توقیف کوتاه‌مدت مجله و زندانی‌شدن مدیر خاتمه پیدا نمی‌کرد. گاهی پلنگان چنگ‌ودندان هم نشان می‌دادند. تهدید لغو امتیاز نشریه... حبس و تبعید... و مجازات‌های بدتری که در دنبال داشتند. ما اینها را می‌دانستیم و تهدیدها را می‌شنیدیم ولی مبارزه همچنان ادامه داشت به‌ویژه مجله فردوسی که به‌اصطلاح معروف «زده بود به سیم آخر» چیزهایی می‌نوشت که نشریات دیگر، هر یک به عللی که به وضع وموقع شخصی آنها ارتباط داشت تا آن حد پیش نمی‌رفتند. به عنوان نمونه سپیدوسیاه چون هنوز امتیاز رسمی نداشت نمی‌توانست زیاد تند بتازد.

* * *

در اینجا به جای آنکه به توضیح این مطلب بپردازیم به عنوان نمونه نکاتی را از مجموعه گزیده مطالب مجله فردوسی می‌آورم:

بیشتر جلسات دادگاه صحنه مبارزه دکتر محمد مصدق ـ متهم ردیف یک ـ و سرتیپ حسین آزموده دادستان ارتش بود. مصدق چه در دادگاه بدوی و چه در دادگاه تجدیدنظر سعی بر آن داشت اسم، عنوان دادستان و حتی مقام تیسماری آزموده را بر زبان نیاورد. به او نه سرتیپ می‌گفت نه دادستان و نه تیمسار او را همیشه «آن مرد» خطاب می‌کرد. به کار بردن اصطلاح «آن مرد» به جای تیمسار، سرتیب، آقای دادستان (مردی که برای دکتر مصدق تقاضای اعدام کرده بود) وسیله‌ای بود برای کوچک‌کردن «آن مرد» که مجله فردوسی بیش از همه نشریات و حتی می‌توان گفت بهتر از دیگران از این اصطلاح در متون خود، درکاریکاتورها و عکس‌ها و مونتاژها استفاده می‌کرد. از این گذشته، مجله فردوسی در طول محاکمه دکتر مصدق علاوه بر شرح جزئیات دادگاه و حواشی آن جای‌جای، اظهارنظرهایی هم ازخود می‌کرد که سخت موردتوجه واقع می‌شد. برای نمونه یک‌بار نوشت: «این زمانی که من و شما در آن زندگی می‌کنیم گاهی چنان وقایع عجیب‌وغریبی پیش می‌آورد که آدم از شنیدن آن مبهوت می‌شود یک روز سرتیپ آزموده به عنوان رئیس اداره مهندسی ارتش زیر نظر دکتر مصدق نخست وزیر و وزیر دفاع ملی کار می‌کند روز دیگر در مقابل او می‌ایستد.»

این جملات به طور ضمنی اشاره به ماده‌ای از قانون دادرسی ارتش بود که به‌موجب آن، کسی که زیردست متهمی خدمت می‌کرد حق نداشت در دادگاهی که او را محاکمه می‌کنند سمتی را بپذیرد. این زیردست سابق دکتر مصدق نخست وزیر و وزیر دفاع (سرتیپ آزموده) اکنون دادستان و مدعی او شده بود.

در همین زمینه حادثه‌ای رخ داد که از همین کتاب فردوسی نقل می‌کنم:

یک روز بحث بین دکتر مصدق ـ متهم ردیف یک ـ سرتیپ آزموده ـ دادستان ارتش بالا گرفت. دکتر مصدق خطاب به «آن مرد» گفت:

ـ تو اصلاً اطلاعات قضایی نداری نمی‌توانی دادستان این دادگاه بشوی!

سرتیپ آزموده چنانکه گویی فرصت مناسبی برای پاسخ‌دادن به حرف مصدق پیدا کرده است، کاغذی را از داخل پرونده‌اش بیرون آورد و گفت:

ـ ولی آقای دکتر مصدق طبق این سند شما در زمان نخست وزیری برای من نوشتید و از من خواستید به دادرسی ارتش بیایم و به وضع آنجا سروصورتی بدهم.

و کاغذ را به همه حضار نشان داد. حربه مردافکنی بود. سکوت بر دادگاه حکمفرما شد. طرفداران دکتر مصدق سرهایشان را پایین انداخته بودند. اما ناگهان شیر زنجیری در کیفش را باز کرد. از میان اوراق داخل کیف کاغذی بیرون آورد و خطاب به حاضران گفت:

ـ و «این مرد» در پاسخ آن ابلاغ به من چنین نوشت: «من در قسمت مهندسی ارتش کار می‌کنم و هیچ اطلاعی از مسائل قضائی ندارم» و به این ترتیب از قبول پیشنهاد امتناع ورزید!

عجیب ضربه‌ای بود برای دادستانی که در دادگاه ادعا می‌کرد از آیین دادرسی به‌خوبی اطلاع دارد و تمام قوانین را می‌داند. گاهی مصدق برای آنکه ضربه‌های دیگری در این زمینه به «آن مرد» بزند. او را «تیمسار خواجه‌نوری» خطاب می‌کرد. این به‌خاطر شایعه‌ای بود که گفته می‌شد ادعانامه‌های سرتیپ آزموده را ابراهیم خواجه‌نوری وکیل پایه‌یک دادگستری می‌نویسد:

سرتیپ آزموده که از شنیدن این سخنان به خشم می‌آمد ناسزاهایی چون «بدبخت» «کافر» «مردی که کفر از سر و روی او می‌بارد» نثار دکتر مصدق می‌کرد ولی بی‌تأثیر بود. اثر فقط در سخنان دکتر مصدق بود. تا آنجاکه رئیس دادگاه هم بی‌اختیار تحت تأثیر آن قرار می‌گرفت.

یک روز سرلشکر مقبلی رئیس دادگاه مطلبی را از قول سرتیپ آزموده بیان کرد. دکتر مصدق پرسید:

ـ چه کسی این را گفته؟

سرلشکر مقبلی جواب داد:

ـ تیمسار سرتیپ آزموده دادستان ارتش یا به قول شما «آن مرد...»

همه حضار زدند زیر خنده!

مجله فردوسی این مطالب را با آب‌وتاب می‌نوشت و حتی خبرهائی به دست می‌آورد که دستگاه انتشار آن را بهیچوجه صلاح نمی‌دانست. مثلاً تا وقتی مجله فردوسی ننوشت ما نمی‌دانستیم در محاکمه یاران و همکاران دکتر مصدق دادستان ارتش برای دکتر محمد نصیری رئیس بانک ملی ایران در زمان دکتر مصدق تقاضای تشکیل دادگاه زمان جنگ کرده است! یا در جایی مجله فردوسی نوشت: دکتر مصدق گفت: «وای به حال شما اگر بخواهید پای انگلیسی‌ها را دوباره به این مملکت باز کنید.» اتفاقاً ورود سفیر انگلیس به ایران پس از قطع رابطه دکتر مصدق با انگلستان مصادف شد با روز محکومیت دکتر مصدق در دادگاه نظامی. فردوسی با چاپ عکس سفیر انگلیس و دکتر مصدق در روی جلد مجله در زیر عکس دنیس رایت نوشت: سفیر انگلیس آمد. شرح زیر عکس دکتر مصدق این بود «و دکتر مصدق محکوم شد.» پرمعنی است؟ نه!

اسطوره دکتر مصدق

با وجود تلاش دادرسان دادگاه به ویژه سرتیپ آزموده که می‌کوشید با حملات شدید به دکتر مصدق و اتهامات بزرگ و هتاکی و حتی فحاشی او را در نظر مردم کوچک کند علاقه مردم روزبه‌روز نسبت به دکتر مصدق زیادتر می‌شد. برای نمونه در مجله فردوسی می‌خوانیم «به محض آنکه دکتر مصدق وارد دادگاه می‌شد تماشاچیان به احترام او از جا برمی‌خاستند».

عجیب است شاید اولین‌بار بود که در تاریخ چنین واقعه‌ای روی می‌داد. دست‌کم در ایران خودمان چنین سابقه‌ای وجود نداشت. رسم دادگاه این بود وقتی رئیس دادگاه آماده ورود به سالن دادگاه می‌شد مامور انتظامات با اعلام خبر ورود او از همه می‌خواست از جا برخیزند. اما لحظه‌ای بعد که سرهنگ بزرگمهر وکیل دکتر مصدق و یکی از ماموران انتظامات دکتر مصدق را که به‌علت ضعف و ناتوانی، راه‌رفتن برایش مشکل شده بود دو دستش را می‌گرفتند و کشان‌کشان وارد تالار می‌کردند به محضِ آنکه تماشاچیان چشمشان به دکتر مصدق با آن پالتوی بلند پشمی خاکستری‌رنگ می‌افتاد بی‌اختیار از جا برمی‌خاستند. در این مورد مأموران انتظامی که از خشم رئیس دادگاه و دادستان آگاه بودند با تأکید تماشاچیان را وادار به نشستن می‌کردند!

ـ بنشینید... فقط هنگام ورود ریاست محترم دادگاه حضار باید بپاخیزند.

اما کو گوش شنوا... تازه این تماشاچی‌ها کی بودند؟ عده‌ای خبرنگار خارجی جمعی از عوامل رژیم که آورده می‌شدند علیه دکتر مصدق شعار بدهند و فقط چند تن از طرفداران مصدق اعم از روزنامه‌نویسان ایرانی و چند تماشاچی که با هزار زحمت کارت ورودی به دست می‌آوردند که آنهم سعی می‌شد هر روز از تعداد آنها کاسته شود.

دکتر مصدق فقط رهبر نهضت ملی ایران نبود او الهام بخش بسیاری از حوادث بعدی در جهان شد قیام جمال عبدالناصر و ملی‌کردن کانال سوئز یکی از آنها بود جنبش استقلال طلبی در کشورهای مستعمره خاور دور و شمال افریقا نمونه‌هایی دیگر به‌شمار می‌رفت در کشورهای همسایه نیز با همه محدودیت های دولتی تا اهالی آن کشورها چشمشان به یک ایرانی می‌افتاد می‌گفت:

ـ ایرانی ... مصدق ... مرحبا...

* * *

بحث درباره تمام جریانات محاکمه دکتر مصدق و مسائل بعدی در این مقدمه نمی‌گنجد

خواننده خود با مطالعه این مجموعه به جزئیات آن پی خواهد برد. درباره فصل ویتنام و الجزایر و اعراب نیز شاید خواننده جوان ایرانی از انتخاب این عناوین حیرت کند اما اگر کسی سی‌سال به عقب برگردد می‌بیند که مساله ویتنام از صورت یک درگیری بین امریکا و کشور ویتنام خارج شده بود و به‌صورت مسأله‌ای جهانی درآمده بود و موردتوجه شدید روشنفکران جهان قرار گرفته بود یعنی مسأله‌ای شده بود مربوط به همه مردم جهان. ملت کوچک و فقیری استقلال می‌خواست کشوری قدرتمند در نظر داشت برنامه‌های خودش را در آنجا پیاده کند. و الجزایر برای ایرانی‌ها از آن هم پرجاذبه‌تر بود. ملتی که به پیشنهاد ژنرال دوگل رئیس‌جمهور فرانسه برای یکی‌شدن دو ملت «نه» گفت و استقلال خون آلود را بر رفاهی که این پیوستگی برای آنها به‌وجود می‌آورد ترجیح داد و همچنین جنگ اعراب و اسرائیل که جزئیات همه اینها در کتاب فردوسی آمده است.

انتشار مجله فردوسی نتیجه همکاری گروهی از نویسندگان خوب مطبوعات آن زمان بود. طی بیست و پنج سال انتشار، مجله فردوسی همیشه سردبیران آگاه و باسوادی داشت که نام بعضی را که در خاطرم مانده از این قرار است: «دکتر امیرهوشنگ عسگری»، «دکتر محمود عنایت»، «ناصر نیّرمحمدی»، «ایرج مستعان»، «عباس پهلوان»... اما نکته جالب این جا است که هر وقت هر کس سردبیر فردوسی می‌شد سبک و روش انتخابی نعمت‌الله جهانبانویی مدیر مجله حاکم بر راه و روش مجله و موثر در مطالب مجله فردوسی بود.

این کتاب اولین قسمت از منتخبات یک مجله هزاروچهارصد شماره‌ای است که طی سال ها نویسندگانش درباره مسائل مختلف قلمفرسایی کردند و بیشتر آنها هنوز تازگی‌اش را حفظ کرده است. امیدوارم در آیندهٔ نزدیک آقای جهانبانویی قسمت های اجتماعی، انتقادی، گزارش‌های ادبی مجله فردوسی را هم به‌صورت مجموعه دیگری درآورد و به مشتاقان آن هدیه کند.

فصل اوّل

نخستین گامهای فردوسی در روشنگری اندیشهٔ ایرانی

در هر فعالیت انتشاراتی و فرهنگی سعی و جهد پایه‌گذار اینست که مخاطب خود را به هر طریق ممکن آگاهی بیشتری ببخشد.

چنانکه از حاصل سی سال انتشار فردوسی برمی‌آید، این هدف را دقیقاً دنبال کرده است. بی‌مناسبت نیست که گامهای نخست فردوسی را در روشنگری اندیشهٔ ایرانی به قصد اعتلای ایران از خلال برگزیده مقالات سالهای اولیه آن بنگریم.

روزی که ملت ایران هرگز فراموش نمی‌کند*

در آن لحظاتی که ملت رنج‌دیده و عقب‌افتاده ایران با تحمل ناملایمات می‌رفت که خود را از آشفتگی و هرج ومرجی که سرنوشت او را تهدید بـه زوال و اضـمحلال مـی‌کرد رهـایی بخشیده و با هموار ساختن راه پیشرفت و ارتقاء به سوی یک آینده درخشان قدم بردارد ناگهان با انفجار اولین گلوله مرگبار در مرز، کاخ آرزوهایش درهم ریخته شد و زندگی آرام و بی‌سروصدای خود راکه یک تحول بزرگ اجتماعی در پیش داشت دستخوش ترکتازی نیروهای اجنبی دید که برخلاف اصول و معاهده بین‌المللی به منظور غلبه بر دشـمن مشـترک خـود سـپیده‌دم سـوم شهریور ۱۳۲۰ از شمال و جنوب به خاک ایران سرازیر و با قتل نفوس بیگناه و نقض بی‌طرفی ایران اثری در خاطر ایرانیان باقی گذارند که قرنها نیز قادر نخواهد بود این خاطره شوم و ناگوار که بنیان استقلال و سازمان اقتصادی کشور را دچار تزلزل و تهدید به شکست و نابودی می‌کرد از یاد ببرد.

اگر بخواهیم اثرات جبران‌ناپذیر لطمات بزرگ و طاقت‌فرسایی را کـه ایـران مـفلوک و ناتوان از ورود قوای متفقین یعنی انگلیس و شوروی و بعد آمریکا تحمل کرد و زیر بار این همه فشار با هر گونه درد و المی سوخت و ساخت و دم بر نـیاورد تـا مگـر جـهان از قـید جـنگ خانمانسوز رهایی یافته و آزادی و دمـوکراسـی و زورگـویی و قـلدری پـیروز شـود، یک‌یک بشماریم و خاطرات تلخی که از حضور قوای بیگانه در کشور عزیز ایران داریم تجدید کنیم این بحث بسیار طولانی می‌شود که متأسفانه گنجایش آن را ندارد.

* فردوسی ـ شماره ۸ ـ سال ۱۳۲۸

آنها در ظاهر حضور چند نفر کارشناس آلمانی را بهانه کرده و برای پیشرفت نقشه‌های سیاسی خود به خاک ایران تجاوز کردند و بعد از آنکه ایران نیز در صف آنها وارد جنگ شد و تمام منابع حیاتی خود را در اختیار آنها گذاشت با تنظیم اعلامیه سه جانبی به امضای پیشوایان انگلستان و شوروی استقلال و حاکمیت و تمامیت ارضی ایران را تضمین و نام پل پیروزی بر آن نهاده و متعهد شدند که خسارات مادی و معنوی او را که در پیروزی آنها رل مؤثری بازی کرده و حق بزرگی به گردن دموکراسی امروزی دارد جبران و او را در تجدید حیات اقتصادی و اصلاحات اساسی آن مساعدت و یاری کنند. ولی متأسفانه این وعده و وعیدها از مرحله حرف و تعارف تجاوز نکرد و بعضی حصول موفقیت و غلبه بر دشمن همه‌چیز را فراموش و به خود پرداختند.

ملت ناتوان و مفلوک در زیر بار گرانی طاقت‌فرسا که از چند قرن پیش نیز نظیر آن را یاد نداشت و همه از چاپ اسکناس بی‌حد و حساب که صرف پذیرایی مهمانان ناخوانده و تکمیل عیش و عشرت سربازان آنها مو بر اندام هر شنونده راست کرده و او را دچار رقت و تأثر بی‌حد وحصر جانگدازی نموده تحمل کرد، هر چه طلب کردند در طبق اخلاص گذاردند و تقدیم کردند. دولت وقت به اشاره آنها آزادی گروهی از ایرانیان را سلب و مدتها در کنج زندان جایشان داد و ...

تمام این گذشتها برای آن بود که ملت ایران تصور می‌کرد آنها نیز به جبران این فداکاری بی‌سابقه از او قدرشناسی خواهند کرد و به نوبه خود در مقام تلافی برمی‌آیند.

ولی با وجود تذکرات و یادآوریهای دوستانه ایران دولت انگلیس علاوه بر آن که هنوز حاضر نشده بدهی خود را تمام و کمال در مقابل استفاده از وسائل ارتباطی، راه‌آهن و غیره بپردازند می‌خواهد پرداخت مختصری حساب را تصفیه نماید و از طرف دیگر شرکت نفت که سهام عمده آن متعلق به دولت بریتانیا است حاضر نیست حقوق حقه ملت ایران را از نفت خام محترم شمارد و به دعاوی مشروع آن ترتیب‌اثر دهد.

همسایه شمالی ما شوروی نیز در مقابل آن همه از خودگذشتگی ملت ایران که بی‌مضایقه راههای خود را در اختیار انگلیس و امریکا گذارد تا برای شکست قوای مهاجم آلمان که از یک طرف تا مسکو پیش رانده و از طرف دیگر در دروازه‌های استالین‌گراد سرسختانه می‌جنگید نیرو برسانند و بدون شک این امر نقش مؤثری در پیروزی شوروی و شکست آلمان بازی کرد، مدتی از تخلیه ایران خودداری و با تقویت گروهی خائن ایران دچار مشکلاتی فراوان

نمود و بالاخره طلاهای ایران را نگهداشته و به هیچ‌وجه حاضر نیست امانت این ملت رنجیده را که برای پیروزی شوروی فداکاریهای بزرگی از خود نشان داده به او پس بدهد و علاوه بر این روزی نیست رادیوهای وابسته به آن، به دولت و ملت ایران ناسزا نگویند و آنها را بـه نـوکری امپریالیسم آمریکا متهم نسازند.

آری اینهاست نتایج آن خدمات گرانبها و اجر و مزد آن فداکاریهای درخشـان و قـابل ستایش..

آمریکا نیز که مدتی قوایش در ایران اقامت داشت قطعاً توقف آنها بدون ضرر و زیان نبود امروز «به دولی» که در جنگ اخیر مدتی در صف دشمن با او جنگیدند، کمک مالی و نظامی مؤثر می‌کنند ولی نوبت به ایران که می‌رسد در مورد کمک نظامی او را در ردیف کره و فیلیپین قرار می‌دهد و کمک اقتصادی و مالی را هم که امروز ایران احتیاج فراوان و فوری به آن دارد به امروز و فردا موکول می‌نماید.

تمام مشکلات امروز زائیده واقعه تنفرآمیز سوم شهریور است و از این جهت ملت ایران این روز را با تلخی و تأسف یاد می‌کنند و تا روزی که دول بزرگ خسارات طـاقت‌فرسایش را جبران نکنند، آسوده نخواهند نشست و امیدواریم دولت و ملت آزادیخواه و بشردوست امریکا که برای تقویت ایران ابراز علاقه می‌کنند بیش از این در مساعدت خود مسامحه روا ندارند و در مقدار کم نیز تجدیدنظر به عمل آورند.

از دول انگلیس و شوروی نیز خواستاریم که بیش از این سبب رنجش ملت ایران نشده و پای حساب حاضر و حقوق حقه ما را محترم شمارند.

افق سیاستهای ایران روشن می‌شود*

باز هم دسته‌ای از کهنه‌رجال! ایران که عنوان آزادی‌خواهی و اصلاح‌طلبی را همیشه وسیله پیشرفت مقاصد خود می‌دانند و در زیر عنوان درخشنده فوق کرسیهای حکومت را به زیر ران خود می‌کشند به نام جمعیت هواخواهان صلح به دور هم گرد آمده و امروزه که دیگر می‌دانند که نمی‌شود مردم را به نام مشروطه‌طلبی و میهن‌پرستی فریفت نام صلح‌طلبی و هواخواهی از صلح جهانی را به کاربرده و می‌کوشند که با به‌دست آوردن قدرت تازه‌ای بر مرکب مراد سوار گردند.

مردم ایران در طی این چند سال مشروطیت سوم به خوبی دانسته و به خاطر دارند که این زعمای مصلح! و صلح‌طلب! که هر روز به رنگی و هر دقیقه به شکلی ظهور می‌کنند با دسایس و نیرنگهای خود چه سیاستهای خطرناکی را دنبال کرده و چه وضع خطیر و وحشت‌آوری را به وجود آورده‌اند. این برگزیدگان قوم که امروز ادعای هواخواهی از صلح‌طلبی را به عنوان انجام مقاصد خود کرده‌اند مگر همانهایی نیستند که دیروز به نام جبهه آزادی تجمع نموده و بنیاد نهضت دموکراتیک آزادی را پی‌ریزی نمودند. این دسته که تمام مناصب و مقامهای مؤثر مملکتی را از طریق بکار بردن سیاستهای عوام‌فریبانه منحصر به خود کرده‌اند و از میان کاخها و از کنار منقلهای خود دستجات اصلاح‌طلب! اصلح خود را به حرکت درمی‌آورند می‌خواهند که با تشکیل دستجات تازه‌نفس دیگری ناگهان بر عرصه حکومت و اقتدار تاخت آورده و همان وضعی را پیش آورند که دیروز پیشه‌وری رهبر آن بوده است متأسفانه باید اعتراف

---

* . فرودسی ـ شماره ۵۲ ـ ۱۳۲۹

کرد که سوءسیاست حکومت گذشته راه پیشرفت مقاصد مزورانه این دسته سودپرست و نفع‌طلب را که با مشام تند خود طریق استفاده از قدرتهای ملی را می‌جویند صاف و هموار ساخته بود و با اتخاذ سیاستهای غیر روشن وضعی را به وجود آورده بودند که مردم تصور کنند دولت دوست و همجوار ما یعنی اتحاد جماهیر شوروی از صحنه سیاست ایران دوری گزیده است و اگر سوء سیاست آن دسته مغرض که سود خود را در بی‌خبری و بی‌اطلاعی مردم از وضع زمانه جستجو می‌کردند نمی‌بود، امروز هم مانند دیروز این حشرات صلح‌جوا که روزی به عنوان جبهه آزادی و زمانی به اسم رهبر دموکراسی و پیشوای حزب دموکرات و ایامی را به نام مورخ مشهور و مبتکر معروف جلوه‌گری می‌کنند به جنب‌وجوش در نیامده و محیط را برای نشو و نمای جوانه حکومت خود مختاری خویش مساعد نمی‌ساختند.

درست است که ملتهای جهان از جنگ متنفرند ـ صحیح است که نسل امروز جهان دیگر طاقت تحمل قربانیهای تازه را ندارد.

اما: ادعای صلح‌جویی انحصاری و به نام جمعیت طرفداران اجتماع کردن و محافل سیاسی بیگانه را فریفتن و در امور داخلی آنان را هدایت کردن هیچ ربطی به صلح‌طلبی ملت ایران ندارد.

ما و تمام افراد مملکت ایران با وجود چندین هزار کیلومتر مرز مشترک و سر حدات باز و شهرهای بلادفاع بدون قید و شرط دوستی و مودت ایران و شوروی بوده و هستیم. همه می‌دانند که ایرانی هرگز داعیه تجاوز و روح جنگ‌طلبی نداشته و ملتی صلح‌جو و عدالت‌پیشه است.

ما صریحاً اعلام می‌کنیم که آنها که امروز به نام دفاع از صلح می‌خواهند وسیله تقرب خود را فراهم کنند کسانی هستند که هرگز از آمال و آرزوی مردم واقعی و توده حقیقی ایران مطلع نبوده و فقط برای به‌دست آوردن قدرت و خیال به چنگ آوردن حکومت می‌خواهند روابط ایران را با دولتهای دوست خود تیره نشان داده و خود را تنها عنصر لایق برای ایجاد روابط مودت معرفی کنند.

ما امیدواریم که دولت دوست معظم و همسایه ما شوروی بر خلاف آنچه که تاکنون معمول می‌داشته دست‌دوستی و برادری ملت ایران را صمیمانه فشرده و بدون دخالت عناصر مزدور در حفظ صلح جهان همکاری و مجاهدت نماید.

نقاش ماهری که سوم شهریور را بوجود آورد.*

نه سال پیش در چنین روزهایی ملت ایران، با آشوب و اغتشاشی بزرگ دست به گریبان بود که به طور ناگهانی بر اثر حمله قوای انگلستان و شوروی از شمال و جنوب کشور، به وجود آمد، و پس از یک دوران آرامش بیست‌ساله تمام شئون مملکت را از هم پاشیده و متلاشی کرده بود.

درباره سوم شهریور ۱۳۲۰ و حوادث دردناک و عبرت‌انگیز آن تا کنون مقالات نوشته شده و راجع به جزئیات این واقعه بزرگ تاریخی که صفحه جدیدی در حیات ایران و ایرانیان باز کرد به طور مکرر در جرائد و رسالات بحث و قلم‌فرسایی شده است. در این تردیدی نیست که اگر سیاست ملی و مستقل و عاقلانه‌ای هنگام بروز این حوادث نامطلوب از طرف زمامداران ایران تعقیب می‌شد، هیچگاه سوم شهریور به وجود نمی‌آمد و یا اگر هم متفقین بنا به اجبار به حکم ضرورت جنگ ناچار بودند خاک ایران را اشغال کنند، چنین عملی را با ستیزه‌جویی و خشونتی که نتیجه‌اش گسیختن شیرازه امور و پریشان شدن حیات سیاسی و اجتماعی ایران بود، انجام نمی‌دادند. بنایی که بر پایه سست و لرزان استوار باشد هرگز سراپای خود نمی‌ایستد و به ملایمترین و بی آزارترین نسیم، یا کوچکترین تکانی واژگون می‌شود و درهم می‌ریزد. اصلاحات سریع قبل از شهریور هنوز آنقدر کافی نبود که ایران را روی پای خودش بند کند و ناچار به محض وزیدن نسیم مخالفی این بنای سست فرو ریخت، اوضاع قرین بی‌نظمی. اغتشاش شد، و کشور در چنگال هرج و مرج و آشوبی عظیم و بی‌سابقه افتاد که هنوز هم با

* . فردوسی ـ شماره ۵۴ ـ سال ۱۳۲۹

وجود همه کوشش‌ها نتوانسته است خود را نجات دهد و آرامش و انتظامی را که لازمه اصطلاحات اساسی است باز گیرد.

البته علت فوق یکی از علل به‌وجود آمدن سوم شهریور و از هم گسیختن شیرازه مملکت بود، برای حوادث بزرگ تاریخی نظیر سوم شهریور که جریان زندگی ملتی را تغییر می‌دهند مبدأ و علت واحد تصورکردن خطاست این‌گونه حوادث معلول علل مختلفی هستند و همانطوری که یک تابلوی نقاشی را نقاش، مداد، قلم‌مو، رنگ و بالاخره کاغذ یا پرده به وجود می‌آورد یک حادثه تاریخی از قبیل سوم شهریور نیز مولود عوامل و علل مختلف و حتی متضادیست که تشریح و تحلیل آن حادثه بدون شناسایی این عوامل امکان ندارد!

نقاش ماهر صحنه‌ساز سوم شهریور را عوام مردم ایران اگر نشناسند (و خوشبختانه می‌شناسند!) خواص مردم ایران به هویت آن آشنایی دارند.

جناب «جون بول» با آن کلاه بزرگ سیلندر با تقویت ایران می‌خواست راه پیشرفت «خرس» را به طرف خلیج‌فارس سد کند و به همین جهت از استقلال و تمامیت ارضی ایران دم می‌زند و خودش را به سرنوشت کشور و نفت علاقمند نشان می‌داد ولی ناگهان اوضاع دگرگون شد و شخصی گمنام بر روی خرابه‌های امپراطوری «عقاب» قد علم کرد و خواست کوس آقایی بر دنیا بکوبد، برای سرکوبی هیتلر انگلستان احتیاج به کمک روسیه داشت و ایران راه ارتباط بر روسیه بود، به همین جهت به حکم ضرورت می‌بایست این گوسفند بدبخت قربانی شود.

افکار عمومی ایرانیان «جون بول» را مسبب واقعی حوادث شوم سوم شهریور و انحطاط و فساد عجیبی که بر اثر آن در تمام شئون مملکت رخنه یافت می‌شناسد. این نقاش ماهر بود که با استادی خارق‌العاده و در نتیجه استفاده از شرایط زمان و مکان، برای پیشرفت مقصود، روسیه و امریکا و دیگران را مثل قلم‌مو و مداد و رنگ و کاغذ بکار انداخت و عاقبت هیتلر دشمن سرسخت امپراطوری انگلیس را به زانو درآورد و پس از جنگ نیز آمریکا و روسیه را به جان هم انداخته بی‌سروصدا مشغول کار خود شد. انداختن مسئولیت حوادث سوم شهریور بدوش زمامداران «لندن» دلیل این نیست که ما ایرانیان نسبت به این دولت بزرگ و قوی‌پنجه کینه و خصومتی در دل بپرورانیم بلکه باید از استادی و مهارت این نقاش زبردست سیاست سرمشق بگیریم، چنانکه ترکها در طی جنگ جهانی دوم با پیروی از اصول چنین سیاستی، خاک خود را از تعرض بیگانه محفوظ داشتند و هم از آلمان و هم از دشمنانش استفاده‌های شایان بردند. بلی! اگر زمامداران ما سیاست ملی و عاقلانه‌ای را تعقیب می‌کردند، اگر به فکر پر کردن جیب و حفظ

صندلیهای ریاست و وزارت نبودند، اگر محیط فکرشان را محدود به لذات زودگذر و جاه و مقام و ثروت فانی نساخته با شجاعت و بصیرت برای حفظ منافع ایران اقدام می‌نمودند، نـه تـنها حادثه شوم سوم شهریور برای ما تا این حد شوم و پر آشوب و مخرب نبود، بلکه ممکن بود منافع و استفاده‌های بسیار بزرگی عاید مملکت گردد. افسوس ! این مطالب در این مدت نه سال پر آشوب چقدر تکرار شده، اما کسی گوشش بـدهکار نـیست. بـدین‌ترتیب آیـا مـا بـه سـوم شهریورهای دیگر در انتظار نخواهیم داشت؟

آمریکا جانشین انگلستان می‌شود*

قضیه جوانرود و شروع جنگ خانگی در نواحی کرمانشاه و مرز عراق یکبار دیگر نشان داد که بیگانگان به هیچ‌وجه مایل نیستند بساط خان خانی و ملوک‌الطوایفی در ایران بر چیده شود:

تاریخ نشان می‌دهد که هر وقت خارجیان نظری داشته‌اند و این نظر از طرف دست‌نشاندگانشان در مرکز تأمین نمی‌شد فوری به حربه ناجوانمردانه تحریک عشایر دست زده و آنها را به جان سایر هم‌میهنان ایرانی انداخته و جنگ خانگی بر پا می‌کنند. دولت فخیمه انگلستان در این امر سابقه زیاد دارد، در تمام نه سال بعد از شهریور هر بلوا و اغتشاشی در آنجا روی داد، زیر سر انگلیسیها بوده است و اگر هم نبوده انگلستان آنقدر امتحان بد داده که اگر از یک بچه هم بپرسید حقیقت فلان قضیه چیست فوری جواب می‌دهد، بالاخره کار انگلیسیهاست، فاجعه سمیرم، قیام قشقاییها، نهضت جنوب و سایر بلواهای عشایری همیشه از طرف مأمورین انگلیسی ایجاد می‌شده است و در این موضوع هیچ کس شکی ندارد. نهضت جنوب که در ۱۳۲۵ زمان کابینه قوام تهیه شد درست موقعی بود که قوام‌السلطنه برای مذاکره با روسها شروع به کار کرده بودند.

این دیگر قاعده شده است که هر وقت نخست‌وزیری برای استقرار روابط حسنه میان شوروی و ایران فعالیت کند فوراً از طرف جنوب تهدید به اغتشاش می‌شود، اکنون هم که رزم‌آرا! برای افتتاح باب روابط بازرگانی با شوروی فعالیت می‌کند مصادف با همیت تحریکات

---

* . فردوسی ـ شماره ۵۶ ـ سال ۱۳۲۹

خارجیان گردیده است منتهی نه با دست انگلیس بلکه با دست آمریکا. همین چند روز قبل روزنامه‌ها خبر دادند که میان قوای دولتی که برای خلع‌سلاح عشایر رفته بودند با عشایر جوانرود زد و خورد درگرفته و دامنه این زد و خورد به آنجا کشیده شده است که دولت هواپیماهای بمب‌افکن به آنجا گسیل داشته و عشایر جوانرود را بمباران کرده است. ظاهراً علت این اغتشاش و بلوا را این طور ذکر می‌کنند که چون عشایر جوانرود به علت مزاحمتی که عشایر همجوار برای آنها فراهم کرده بودند حاضر به خلع‌سلاح نمی‌شدند، دولت هم ناچار شد متوسل به زور و اقدام به حمله مسلحانه نماید و در این جنگ خانگی همانطور که نوشته‌اند هواپیماهای بمب‌افکن سنگین هم شرکت دارد.

این ظاهر قضیه است و البته اگر حقیقت را بخواهیم باید آن را میان دستهای بیگانگان جستجو کنیم چه این نوع بلواها همیشه زیر سر خارجیان می‌باشد آنچه مسلم می‌باشد این است که در خاورمیانه و همچنین اغلب نقاط جهان چه از نظر اقتصادی و چه از نظر سیاسی آمریکا جای انگلستان را گرفته است و همان رویه‌ای را ادامه می‌دهد که انگلستان سابقه داشته و انجام می‌داده است. برای کسانی که ناظر جریانهای مختلف سیاسی چند هفته اخیر بوده‌اند این بلوا و یا نظیر این اتفاقات بعید به نظر نمی‌رسد زیرا مسافرت ویلیام دوگلاس قاضی عالی‌رتبه امریکایی به ایران به نام کوه‌نوردی برای همه کس غیر قابل قبول بود وقتی خبر رسید که این آقای کوه‌نورد سر از ایلات و عشایر کردستان و قشقایی بدر آورده تقریباً بر همه کس مسلم شد که فعالیت‌هایی درکار است منتهی تا این حد تصور نمی‌رفت که نتیجه این مسافرت این‌قدر آنی و فوری باشد چه درست چهار روز پس از مسافرت ویلیام دوگلاس به لرستان این حوادث پیش آمده است.

اخیراً خود این منابعی که این جریانها را ساخته و این حوادث شوم را به وجود آورده‌اند چنین شایعه ساخته‌اند که قضیه اغتشاش جوانرودی‌ها با قضیه کردستان بزرگ و با نهضت کردستان آزاد بستگی دارد، بدیهی است انتشاردهندگان این خبر نظری جزء تیرگی روابط ایران و شوروی ندارند و شاید هم این اغتشاش برای آن ایجاد شده متعاقب آن، این انتشارات پخش می‌شود که از ادامه مذاکرات در باب روابط تجاری ایران و شوروی جلوگیری به عمل آید و اگر منصفانه قضاوت کنیم از قراین پیداست که دست آمریکا در این اغتشاش بیشتر وارد است تا انگلستان زیرا گذشته از مسائل مسافرت ویلیام دوگلاس خبر ورود یک کشتی امریکایی حامل اسلحه به آبهای بوشهر برای دادن اسلحه به عشایر و زد و خورد آنها با تفنگداران ایرانی هم موید این نظریه است و می‌رساند که دولت آمریکا ابتدا با افتتاح روابط بازرگانی ایران و شوروی

موافق نیست دست به اقدام زده و لازم است که به این وسیله، از ادامه مذاکرات جلوگیری نماید. آنچه مسلم است هم افراد عشایر جوانرود که در این جنگ خانگی در زیر آتش های دولتی کشته می‌شوند هم سربازان ایرانی که جان خود را فدا می‌نمایند هر دو قربانی سیاستهای شوم بیگانگان شده‌اند و در اینجا ناچاریم صریحاً بنویسیم که سیاست آمریکا در ایران کاملاً شکست‌خورده و آن محبوبیتی راکه داشته از دست داده است زیرا تا آنجاکه تحقیق شده است هیچکس قضیه بلوا و اغتشاش عشایر جوانرود را با مسافرت ویلیام دوگلاس به ایران و باالنتیجه سیاست آمریکایی بی‌ارتباط نمی‌داند.

دولت امریکا با این عمل نشان داد که همان روش قدیمی و پوسیده «تفرقه بیانداز و حکومت کن» انگلیسیها را در پیش گرفته است و یقیناً از ادامه این روند همان نتایجی عایدش خواهد شد که نصیب انگلیسیها گردید.

ملت ایران دیگر دست همه خارجیها را خوانده است و می‌داند یقه‌درانی‌های آنها برای ایران روی چه منظوری است و دیگر حنای آنها میان ملت ایران رنگ ندارد.

اگر آمریکا میل دارد، ایران را هم مانند کره به جبهه جنگ خانگی تبدیل کرده و از این تفرقه برای منظورهای سیاسی استفاده کند، یقین بداند که در این امر موفق نخواهد شد، زیرا ملت ایران هر قدر بی‌حال باشد وقتی پای استقلال به میان آید تا آخرین نفس مبارزه خواهد نمود و همان طوری که تاکنون این نوع بلواهای عشایری نتوانسته است شیرازه استقلال ایران را از هم بپاشد از این به بعد هم تحریکات آمریکاییان در قضیه بلوا و اغتشاش عشایر نخواهد توانست آزادی ایرانیان را بگیرد.

صدای مصدق صدای ملت ایران است*

نطق اخیر دکتر مصدق در مجلس شورای ملی درباره مذاکرات ایران و شوروی و اظهار نگرانی از اینکه ممکن است ضمن این مذاکرات اقداماتی به‌ضرر ایران صورت گیرد در محافل مختلف مورد تفسیرات گوناگون قرار گرفته و وسیله به‌دست عده‌ای مغرض داده است تا این موضوع را پیراهن عثمان نموده و به‌دکتر مصدق که مورد احترام عموم طبقات روشنفکر و میهن‌پرست هستند حمله کنند این دسته می‌گویند دکتر مصدق منفی‌باف است و از این حد بالاتر رفته شهرت می‌دهند که این مرد با هر عمل مثبت و اقدام اصلاحی مخالفت می‌کند، روابط ایران و امریکا را به‌هم می‌زند، مانع استیفای حقوق ایران از شرکت نفت می‌شود، اکنون هم که مناسبات ایران و شوروی با عقد قرارداد تجارتی در راه اصلاح و بهبودی است می‌کوشد در مذاکرات طرفین اخلال نموده و افکار عمومی را بر ضد اقدامات دولت برانگیزانند. خوشبختانه دکتر مصدق در نطق بعدی خود بیانات جلسه قبل را توضیح داده و مجالی برای این قبیل تحریکات مغرضانه باقی نگذاشته‌اند، ایشان در نطق ثانوی خود همانطور که افکار عمومی انتظار داشت اظهار نمودند که ملت ایران خواستار بهترین روابط با همسایه بزرگ شمالی است و با عقد قرارداد تجارتی یا هر پیمان دیگری که حصول این مقصود را ممکن گرداند، به‌هیچ‌وجه مخالفتی ندارند بلکه از صمیم قلب آرزومند است با افتتاح باب معاملات میان دو کشور وضع آشفته اقتصادی ایران سر و صورتی به‌خود بگیرد و روابط میان دو دولت وارد مرحله نوینی گردد. چنین اظهاراتی از طرف ملی‌ترین و بی‌غرض‌ترین شخصیت ایرانی، جواب دندان‌شکنی

---

* . فردوسی - شماره ۵۹ - سال ۱۳۲۹

است به‌کسانی که می‌کوشند با انتشار شایعات سوءغرض‌آلود افکار عمومی را مسموم کنند و بر ضد رادمردانی که نظری جز اصلاح و ترقی ملت خود ندارند تحریک نمایند.

خوشبختانه ملت ایران در چند ساله پرآشوب توانسته است قیافه واقعی افراد و دسته‌هایی راکه ادعای وطن‌پرستی و اصلاح‌طلبی دارند بشناسد و ماسک‌های تزویر و ریا راکه به‌وضعی فریبنده بر صورتها گذاشته شده تشخیص بدهد و دوست را از دشمن، خدمتگزار را از خائنین، مصلح را از مفسد، و میهن‌پرست را از میهن‌فروش نیز بشناسد و بدین‌ترتیب مغرضینی که می‌کوشند با انتشارات ابلهانه و تحریکات سوء برای قضاوت ملت و افکار عمومی را تغییر دهند آهن سرد می‌کوبند و بیشتر از پیش قیافه‌های کریه و رسوای خود را در معرض تماشای مردم می‌گذارند.

ملت ایران از مدتها پیش قضاوت خود را نسبت به‌دکتر مصدق نموده و با این قبیل تحریکات ظاهرفریب کودکانه اغوا نمی‌شود. عنوان منفی‌باف‌دادن بر ابرمردی که در سراسر کتاب زندگیش یک لکه سیاه وجود ندارد و هر چه کرده به‌خاطر حفظ آزادی و استقلال ایران و رهایی این ملت محروم و بدبخت از چنگال سیاستهای شوم بیگانه بوده است و حتی مسخره و مضحک به‌نظر می‌رسد!

افکار عمومی به‌دکتر مصدق اعتماد دارد و همه روشنفکران و اصلاح‌طلبان ایرانی می‌دانند که این مرد اهل تزویر و ریا نیست، اگر دولت مصدق با اعطای امتیاز نفت شمال به‌شوروی مخالفت کرد به‌این جهت بود که آن را مخالف منافع ایران تشخیص داد و حوادث اثبات نمود که در این تشخیص خود به‌خطا نرفته و قدمی از جاده حقیقت منحرف نشده بود. در آن موقع عده‌ای شهرت دادند که مصدق آنگلوفیل است و سیاست زمامداران داونینگ استریت را در ایران اجرا می‌کند، چون وصله‌ای به او نمی‌چسبد، ناگاه آمریکا نوفیل و طرفدار سیاست آمریکا معرفی شد اما حوادث بعدی نشان داد که این قبیل وصله‌ها به‌او نمی‌چسبد و این مرد که فقط سابقه حسن وطن‌پرستی و به اتکاء افکار عمومی قدم پیش گذاشته و مردانه پرچم استقلال و آزادی ایران به‌دست گرفته است، هدفی جز سعادت ایران و ایرانی را ندارد. اکنون دوباره دکتر مصدق طرفدار سیاست انگلوساکسون معرفی شده است!

چرا؟ برای اینکه ضمن نطق خود گفته است مواظب باشید در معامله با شورویها کلاه سرتان نرود و تعهدی نکنید که به ضرر استقلال و آزادی ایران تمام شود ....

روباه‌های مکارا تزویر و تفتین و حقه‌بازی بس است! تاکی می‌خواهید با این شایعات

احمقانه و خائنانه سر ملت ایران کلاه بگذارید؟ تا کی می‌خواهید رجال ملی و شخصیت‌های مورد اعتماد ما را لجن‌مال کنید؟ تا کی می‌خواهید از آب گل‌آلود ماهی بگیرید؟ ملت ایران شما را می‌شناسد و تحریکات مزورانه شما را تشخیص می‌دهد، مطمئن باشید که با این ترهات نه تنها از اعتماد ملت ایران نسبت به دکتر مصدق و هر فرد وطن‌پرست ایرانی دیگر چیزی کاسته نخواهد شد، بلکه کوس رسوایی خودتان بیشتر از پیش کوفته خواهد گشت.

مصدق نه داس و چکش می‌شناسد، و نه برق چهل و هشت ستاره چشمانش را خیره کرده است و نه به جناب «جون بول» سابقه ارادتی دارد، و این شما هستید که به نوکری بیگانه افتخار می‌کنید و می‌خواهید با رنگی نشان دادن رجال وطن‌پرست ایرانی مقاصد شوم خود را از پیش ببرید! دکتر مصدق مورداعتماد و نماینده اکثریت ملت ایران است و مردم محروم و فلکزده این کشور به دنبال او و در سایه پرچم سه‌رنگ ایران علی‌رغم تحریکات شما پیش خواهد رفت و چنانچه تاریخ نشان داده است بالاخره از چنگال مشکلات فعلی نیز خود را بیرون خواهند کشید.

همه کارپرداز بیگانه‌اند*

در این روزها چند مسئله مهم سیاسی اذهان عموم محافل خارجی و داخلی مقیم تهران را به خود واداشته است.

موضوع نفت و کمک امریکا و معاهده بازرگانی ایران و شوروی مسائلی است که افکار عمومی ایرانیان را با دقت و مراقبت آنها تعقیب می‌کند و همه منتظرند ببینند نتیجه مذاکراتی که دولت ادعا دارد بی‌رنگ و صددرصد ملی روی کار باشد و بخواهد به نفع ملت ایران سیاست صحیح و روشن و عاقلانه‌ای درپیش گیرد، موفق خواهد شد ابرهای تیره‌ای را که در افق سیاست ایران موجود است برطرف نماید و به اوضاع سیاسی و اقتصادی کشور سر و صورتی بـدهد، ولی جای تأسف است که دستهای بیگانه هیچگاه به ملت ایران فرصت نداده‌اند که یک دولت صددرصد ملی مقدرات او را دست گیرد و اگر رئیس دولتی پیدا شده و قصد خدمتگزاری داشته است با تحریکات و کارشکنی‌های مزورانه دست او را در انجام اصلاحات بسته و کاری کرده‌اند که پس از مدتی تلاش و کوشش بی‌ثمر ناگزیر به استعفا و کناره‌گیری شود!

داستان مداخلات بیگانگان و مزدوران آنها در سرنوشت ملت ایران، از داستانهای تلخ و مرارت‌بار تاریخ معاصر است.

یک مأمور عالی‌رتبه دولت چندی قبل در یک محفل خصوصی در کمال یاس و تأثر اعتراف می‌کرد که دولت ایران بدبختانه حتی برای خرید یک لامپ از خود اختیار ندارد! و برای انجام جزئی‌ترین امور باید موافقت مقامات بیگانه را جلب نماید!

---

* . فردوسی ـ شماره ۶۱ ـ سال ۱۳۲۹

این عجیب و تأثرآور و در عین‌حال مسخره و افتضاح‌آمیز است که دول بزرگ دنیا که ادعای بشردوستی و قانون‌پرستی دارند تا این حد به خود اجازه مداخله در امور کشوری مستقل و آزاد که هزاران سال سابقه تاریخی دارد می‌دهند و ملت هوشمند و با استعدادی را که روزگاری مشعلدار تمدن دنیا بوده است با چنگال‌های بی‌رحم خود خفه می‌کنند. ملت ایران چه کند وقتی که چندین سیاست شوم بیگانه از سالها قبل مثل یک سرطان مخوف و مهلک نسوج حیاتش را می‌جود و با تحریکات قانون‌شکنانه و مزورانه مانع ترقی و پیشرفت و رسیدگی و مرهم نهادن بر جراحات و آلامش می‌گردد؟

مقامات بیگانه که ادعای بشردوستی و رعایت حقوق ملل ضعیف را دارند با ملت ایران کاری می‌کنند که حتی تیمور و چنگیز از مبادرت به آن ننگ و عار داشتند، تیمور و چنگیز خون مردم را می‌ریختند و با تیغ شمشیر به حیات آنها خاتمه می‌دادند، ولی بشردوستان قرن بیستم با سیاست شوم و تحریکات مزورانه خود حیات ملت ایران را محکوم به زوال و یک نوع مرگ تدریجی کرده‌اند که به مراتب از مردن یکباره تلخ‌تر و دردناک‌تر است!

این چه وضعی است که در این مملکت تا کسی پشتیبانی به مقامات بیگانه نداشته و با آنها بند و بست نکند نمی‌تواند در رأس مقامات حساس قرار گیرد و برای رهایی مردم از چنگال مصائب و آلام قدمی بردارد؟

وضع دولتهای ایران و روی کار آمدن اشخاص در یک قرن اخیر طوری بوده است که همه افراد وطن‌پرست و خدمتگزار را دلسرد می‌کند و نسبت به سرنوشت آینده کشور بدبین می‌نماید.

همه ایرانیان در سالهای اخیر شاهد روی کار آمدن دولتها بوده و انگشت‌های دومی راکه سرنخهای این خیمه‌شب بازی سیاسی را به دست دارند شناخته‌اند.

اگر در این مملکت یک روز قوام السلطنه روی کار می‌آید یا سیدضیاء کودتا می‌کند و یا ساعد و حکیمی و دیگران مصدر امور می‌شوند، ملت ایران آنقدر باهوش و مطلع هست که (رنگ) آنها را تشخیص دهد.

در محیط پرتشنج فعلی راجع به دولت حاضر نیز گفتگوهای زیادی می‌شود و رزم‌آرا را وابسته به مقامات خاصی معرفی می‌کنند و اگر چه هنوز رزم‌آرا کاری صورت نداده است تا (رنگ) واقعی خود را نشان دهد، ولی طرز عمل اطرافیان و بعضی همکاران او این سوءظن‌ها و بدگمانی‌های بجا و بیجا را قوت می‌دهد.

اگر رزم‌آرا در حل مسئله نفت و معاهده با شوروی و روابط با امریکا بیطرفی و بیغرضی خود را نشان دهد و با یک سیاست صددرصد ملی بتواند منافع ایران را تأمین نماید البته این سوءظن‌ها برطرف خواهد شد ولی فکر می‌کنید در این صورت رزم‌آرا سرکار باقی بماند؟

داستان مداخلات اجانب در امور ملت ایران تلخ‌تر و دردناک‌تر از آنست که طی یکی دو مقاله بیان بتوان کرد!

پنج سال دروغ و فریب*

وقتی هیتلر جنگهای برق‌آسا را شروع کرد و در شرق و غرب اروپا پیشروی نمود کشورهای آسیایی و هر جا که قدرت استعماری انگلیس و یا هر کشور زورمند دیگری سایه افکنده بود به حرکت درآمده در داخله آن کشورها و آلمان و نیروی هیتلری ابراز احساسات می‌کردند و برای آمیختن رشته‌هایی که اجانب برای به دست و پای مردم بسته بودند به تلاش افتاده نیرویی را که در اغلب اروپا پیش می‌رفت به یاری می‌طلبیدند. قیام رشید عالی گیلانی در عراق و مفتی اعظم فلسطین را باید مقدم بر قیامهایی که دوران جنگ گذشته علیه نفوذ بیگانگان بکار گرفت بشمار آورد.

این جنبش اسیری که در کشورهای عقب‌مانده و زجردیده به ظهور می‌رسد برای آن نبود که امروز بتوان گفت این ملتها به هیتلر یا به آلمان ایمان خاصی داشتند یا آلمان را برای اینکه فاتح بود دوست می‌داشتند.

آن جماعتی که در دنیا مخصوصاً در مشرق‌زمین زنجیر استعمار و طوق عبودیت کشورهای نفع‌طلب را به گردن دارند همیشه دیدگانشان به سوی کانونهایی دوخته می‌شود که برق سر نیزه آنها برای دریدن سینه زورگویان آماده شده است.

امروز کشورهایی که اسیر انگلیس هستند برای رهایی از چنگال انگلیسیها برای پیشروی شوروی کف شادی می‌زنند و یا ایالات متحده آمریکا را به یاری می‌طلبند و آن سرزمینهایی هم که اخیراً نفوذ امپریالیزم دلار یعنی امریکا بر آنها سایه افکنده و دهان گشوده است به سوی

---

* . فردوسی ـ شماره ۶۲ ـ سال ۱۳۲۹

انگلیس و یا بیشتر به سوی شوروی دست دوستی و داد دراز می‌کنند.

ولی قدر مسلم این است که بدبختی و زبونی کشورهای عقب‌مانده و استیلا چیرگی زورگویان بر این دسته از جماعات بشری و مردم تیره‌روز زاییده خیانتی است که هیئت‌های حاکمه فرومایه و چند تن سفله بی‌دودمان در میان این ملتها کمر خیانت برای خدمتگزاری اجنبی می‌بندند و این مردم تنبل و بی‌غیرت هم پیاپی قفا می‌خورند و با سرعت سیر قهقرایی می‌کنند.

خیال دارند و تصمیم گرفته‌اند (!!) قریه اصفهانک را به جای تمام ایران آباد کنند **خوب است دیگر از این ماجرای غم‌انگیز صحبت نکنیم. هر قدر عمر ملت ایران در مواعید این آقایان صلح‌طلب گذشت** (!!) کافی است و هر چه دشمنی کشور اتحاد جماهیر شوروی جلب شد دیگر بس است ای کاش هیئت حاکمه نالایق ایران به خود می‌آمد و بیش از این به عقب‌ماندگی کشور ایران کمک نمی‌کرد و به دریوزگی به دروازه هیچ کشور دروغ‌پردازی نمی‌رفت. کدام یک از بزرگان و سرمایه‌داران ایرانی است که نتواند پنجاه میلیون دلار به دولت ایران بدهد، کدام صرفه‌جویی و جلوگیری از گشادبازی این آقایان دولتی‌هاست که نتواند هر ساله پنجاه میلیون دلار برای ایران پس‌انداز کند، یک مقایسه کوچک با کشورهای اروپایِ باختری کافی است که نشان بدهد امریکا می‌خواهد اگر بتواند کشورهای آسیایی را مفت و رایگان با خدعه و فریب در چنگال استعماری خود نگاه بدارد و اگر به حلقوم کمونیزم هم فرورفتند جای تأسف و تأثری نیست زیرا همان معامله‌ای را که آمریکاییان و سایر ملتهای آسیایی نمودند، بهترین نمونه سیاست آقایان مدافع حقوق بشریت می‌باشد (!!)

حوادث هیچ وقت خبر نمی‌دهند که چه وقت ظهور می‌کنند، ولی وقتی دنیا با خبر می‌شود که به سرعت خاتمه می‌یابد؟ و آثاری از خود باقی می‌گذارد که جز بدبختی و سیاه‌روزی چیزی از آن مشهود می‌شود. در چنین مواقعی زمامدار توانا و کسانیکه خود را مصلح می‌نامند باید علاج واقعه را قبل از وقوع کنند و به آمال‌اندیشی خود حیات یا ملتی را از حوادث رهایی بخشند و به «مواعید دروغ و فریب هیچ اجنبی امیداوار نباشند.

دولت یعنی یک دستگاهی که باید رجحان و برتری فکری از سایر مردم داشته باشند اگر نتواند مسائل را حل وفصل کند و ملت را از بلاتکلیفی رهایی بخشند نمی‌توانند خود را خدمتگذار و مصلح بنامد و سوءنیت را در انتظار جهانیان ثابت و مدلل است.

این گناه و جنایت هیئت‌های حاکمه ایران بخشودنی نیست که ملت ایران از مزایای

دوستی خود با کشورهای امریکا و انگلستان برخوردار نگردیده و بدبختانه دشمنی اتحاد جماهیر شوروی را هم به سوی خود جلب کرده است.

اگر به این حقیقت تلخ ایراد دارید صفحات تاریخ را ورق بزنید تا اعتراف کنید که متون و حواشی آن پر است از این وقایع المبار که بدبختانه جهل و بیسوادی و فراموشکاری این قبیل ملتها که باز هم ناشی از سوءنیت دولتها و زمامداران خائن آن است اجازه نمی‌دهد که نگذارند بار دیگر تاریخ تکرار شود. پس از آنکه فتحعلی شاه قاجار به تحریک غیر مستقیم انگلیسیها با روسیه تزاری جنگ کرد و منتهی به عهدنامه‌های گلستان و ترکمانچای گردید نفوذ دربار روسیه تزاری به قدری در ایران زیاد شد که انگلیسیها به وحشت افتادند و از طرفی مردم نیز با انگلستان با خوشبینی خاصی نگریسته و برای رهایی از روس او را به امداد می‌طلبیدند تا آنکه مشروطیت ایران به وجود آمد و نفوذ انگلیس جای حکومت تزاری را گرفت و این نفوذ روز به روز بر قوت خود افزود و ریشه آن محکمتر شد تا جایی که برای یک ایرانی شرم‌آور است که تفوه کند نفوذ انگلیس در ایران چه آتشها سوخت و با ملت ایران چه کرد و او از این رو بود که در جنگ بین‌المللی اول و چه در جنگ اخیر وقتی آلمان قیام کرد مردم متوجه فتوحات آلمان شدند که نفوذ انگلیس را از آسیا برکنده شود ولی آلمان شکست خورد و متفقین یعنی انگلیس و شوروی و پس از آن امریکا بی‌طرفی ایران را نقض کرده وارد خاکهای ایران شدند به قول خودشان دموکراسی و آزادی را از آن سوی دریاها برای ملت ایران به ارمغان آوردند(؟؟)

مردم ایران با خود می‌اندیشند و این فکر در آنها قوت گرفته بود که امریکای صلح‌طلب و آزادی‌خواه یعنی آن کشوری که مدعی است پرچمدار آزادی جهان است(!) و شب و روز با بلندگوها و وسائل تبلیغاتی خود به دنیا اعلام می‌کند که حامی و پشتیبان کشورهای رنجدیده و عقب‌مانده جهان می‌باشد به راستی خواهد توانست قدرت انگلیس و نفوذ کمونیزم را از ایران برکند و خود نیز با دیده‌ای پرآز به ایران ننگرد؟

خوب است حوادث و وقایع پنج سال اخیر ایران را از نظر بگذرانید و ببینید سیاستمداران لاف‌زن و گزاف‌گوی قاره جدید با کشور کهن‌سال و سرزمین تاریخی ما چه کردند و چگونه امروز ما را در چهارراه حوادث حیران و تنها گذارده به وعده‌های پوچ و مواعید بی‌پایه خود وفا ننمودند و دشمنی دیگران را برای ما باقی گذاردند...

از هنگامی که شکاف بین دو جبهه شوروی از یک سو و انگلوساکسون از سوی دیگر عمیق‌تر شد و کمونیست‌ها برای مبارزه با کاپیتالیستها آماده شدند اوضاع ایران و سیاست

بین‌المللی آن در جهان بسیار حساس شد و مورد توجه طرفین قرار گرفت و امروز پنجاه سال است که ایران از میان این دو صف دست به دست می‌شود و هنوز نتوانسته است در اثر مواعید دروغ وضع خود را روشن کند.

وقتی جرج آلن سفیر کبیر امریکا دربار ایران بود هر روز به دولت و ملت ایران وعده می‌داد که دولت و ملت ایران می‌خواهد آن بهشت موعود را در ایران به وجود بیاورد، به ایران می‌خواهد میلیونها دلار بدهد، کارخانه بدهد، وسایل کشاورزی بدهد، متخصص و پزشک بدهد و آنچه ایرانی احتیاج دارد او را بی‌نیاز کند و او را هنگام بروز حوادث کمک و یاری نماید.

این وعده‌های گرم و سراب زیبای خیره‌کننده مدتها یعنی نزدیک به دو سال مردم زودباور ایران را به خود مشغول داشت و بهترین ایام که فرصت خوبی برای اصلاح وضع ایران بود به فریب از کف او ربود پس از آنکه جعبه دروغ‌پردازی آقای ژرژ آلن این مواعید مردم نیکوکار ینگی دنیا تهی گردید نوبت به آقای جان وایلی جانشین ایشان رسید ایشان هم با همان قیافه در پشت ماسک نوین با یک برنامه جدید شب و روز اعلام نمودند که بانک بین‌المللی بنا به دستور ایشان کشتی‌های پر از پول را دارد به ایران می‌فرستد. سلاحهای جدید را به ارتش ایران می‌دهد و وسائل کشاورزی نوین را به رایگان در اختیار ملت ایران می‌گذارد مشروط بر اینکهٔ ایران متمایل به سیاست دشمنان امریکا نشود. و در این خلال برای اینکه ملت ایران را خوبتر سرگرم و امیدوار کنند مسافرتهایی ترتیب دادند که لازم به توضیح و تشریح نیست فقط باید گفت که این وعده‌های کمک اقتصادی راکه با بوق و کرنا به گوش دنیا فرو می‌کردند از مرحله حرف یک گام فراتر نهاد تا اینکه ایشان هم پس از دو سال تشریف بردند(!!) و حالا نوبت آقای دکتر گریدی است. ایشان هم قریب سه ماه و نیم است که همان برنامه پوسیده را تکرار می‌کنند و تصور می‌نمایند که بیش از این می‌شود ملتی را اغفال کرد و به فریب، آینده را تیره و تاریک ساخت.

پس از سالها طرح نوی ریخته و آمدند گفتند پنجاه میلیون دلار دولت امریکا به ایران می‌دهد تشریفات بی‌سابقه‌ای برای آن فراهم دیدند آقای سفیر کبیر آمریکا با آقای نخست‌وزیر ایران جشن گرفتند و ذیل موافقت‌نامه پولی را که انشاءالله خواهند پرداخت امضاء کردند و معلوم هم نیست آن را تحت چه تشریفات و تعهداتی به ایران بدهند، و وعده کمک اقتصادی و کشاورزیشان هم این است که می‌خواهند.

مزدوران نفت!*

به زودی ماسکها برداشته خواهد شد ...

این روزها برای تعیین تکلیف لایحه نفت در محافل سیاسی جنب‌وجوش عجیبی است. همه جا گفتگو از نفت می‌باشد ـ موافقین تصویب لایحه گلشائیان ـ گس، عمال و مزدوران شرکت نفت که سالها از حقوق ماهانه و درآمدهای مشروع! شرکت ارتزاق می‌نموده‌اند به چشم خود خواب ندارند و در صددند زمینه تصویب لایحه را هر طور که هست فراهم آورند. هیئت مدیره شرکت و مدیر عامل آن نیز بیکار نبوده از بودجه محرمانه شرکت برای راضی نمودن مخالفین استفاده نمایند.

روزنامه نویس ـ نماینده مجلس ـ روحانی نما ـ پادوهای سیاسی همه از این خوان یغما که دسترنج و مکیده خون هزاران نفر کارگر و زحمتکش ایرانی است متمتع می‌شوند ـ نمایندگانی که محرمانه به مهمانسرای شرکت نفت آمدورفت می‌نمایند ـ دید و بازدیدهایی که برای ازدیاد و تقویت صف موافقین نفت می‌شود، همه نمونه‌ایست از فعالیت مؤسسه‌ای که چرخ سیاست ایران را به دست داشته و مأمور استخراج طلای سیاه برای دریاداری بریتانیا است.

اگر می‌شنوید شرکت نفت مرتباً چهار هزار نسخه از روزنامه صدای وطن را می‌خرد، اگر گفتگو از حواله پانصد هزار تومان در بانک خاورمیانه به نفع یکی از نمایندگان است و اگر صحبت از دعوت عده‌ای به انگلستان می‌باشد تعجب نکنید ـ شرکتی که سالی میلیونها لیره فقط حق مالیات به دولت انگلستان می‌دهد ـ تشکیلاتی که بودجه محرمانه آن می‌تواند دستگاه

---

* . فردوسی ـ شماره ۶۴ ـ سال ۱۳۲۹

انتلیجنت سرویس انگلستان را در شرق تقویت نماید و به جیب صاحبان سهام آن میلیون‌ها لیره بریزد البته برای حیات خود تلاش می‌نماید.

درست در همان موقعی که لوله‌های نفت به کشتی‌ای نفت‌کش کمپانی وصل می‌شود و نتیجه و دسترنج هزاران کارگر ایرانی را تحویل می‌نماید ـ افرادی از ملت ایران در حالی که چشمه طلای سیاه در زیر سر آنان در جریان است در اثر گرسنگی سر به روی خاک نفت‌آلوده نهاده و از شدت درد می‌نالد.

درست در همان موقعی که آقای رئیس هیئت‌مدیره با تقدیم ترازنامه حقیقی شرکت نفت ایران به کابینه خدمت خود را به امپراتوری بریتانیا انجام می‌دهد هزاران نفر از برادران و خواهران ایرانی ما در همان منطقه زرخیز در کنار چشمه حیات دریاداری انگلیس مانند حیوانات زمین را کنده و از هسته خرمای کوبیده ارتزاق می‌نمایند.

آیا افراد هیت حاکمه می‌توانند این صحنه‌های حقیقی زندگی افراد ملت ایران را مجسم نموده و در موقع وصول حقوق حقه ایران آن را در نظر آورند؟!

آیا کسانی که سالها جیره‌خوار شرکت نفت بوده و ماسک وطن‌پرستی بر چهره خیانتکار خود زده‌اند قادر هستند در این میدان مبارزه که یک طرف ملت فقیر ایران و یک طرف آن دریاداری انگلستان است به ارباب خود حمله نمایند؟! مسلماً نه!

تنها موقعی ملت ایران می‌تواند با پاره نمودن امتیازنامه شرکت نفت به چپاول و غارتگری این موسسه مرموز خاتمه دهد که خود حکومت را در دست بگیرد.

فقط می‌توان در این مبارزه امید فتح و پیروزی داشت.

امروز ایران و افکار عمومی برای این امتیاز که منافع ایران را تأمین نمی‌نماید ارزشی قائل نیست. عملیات افرادی که برخلاف مصالح ملت ایران و افکار عمومی از کمپانی نفت و قرارداد تحمیلی آن حمایت می‌نمایند مورد نفرت است.

ملت ایران جدا خواستار لغو امتیازنامه دزدیده شده دارسی است و برای تمدیدی که در محیط دیکتاتوری و در یک پارلمان سفارشی انجام شده ارزش قضایی قائل نمی‌باشد و روزی که بتواند این خواسته را به صورت عمل درآورد دیر نخواهد بود.

فرزندان ناخلف ایران و جیره‌خواران مزدور باید بدانند که اعمال و حمایت‌های پشت‌پرده آنان از دیده تیزبین افکار عمومی مخفی نخواهد ماند، و روزی به تمام این خوشرقصی‌ها رسیدگی خواهد شد. آنروز شاید هم زیاد دور نباشد.

این مجله به شهادت شماره‌های گذشته خود همواره در راهی قدم برداشته که موازی با افکار عمومی و تمایلات توده مردم بوده و نویسندگان این مجله هیچگاه منافع صاحبان زور و قدرت را بر مصالح ملت ایران ترجیح نداده‌اند و اکنون نیز جیره‌خواران نفت مخصوصاً آنهایی که با ماسک به میدان مبارزه آمده‌اند بدانند که از نیش قلم ما ایمن نخواهند بود.

نفت خون ماست*

ای مردم ایران نگذارید وامپیرهای شوم استعمارطلب خون شما را بمکند!

غوغای نفت مثل همیشه باز محیطی پر از تشنج و هیاهو در ایران به وجود آورده است. در مجلس، در هیئت دولت، در محافل سیاسی، در میان مردم، همه جا از نفت گفتگو می‌شود. ملت ایران توده حقیقی و روشنفکر و اصلاح‌طلب ایران جدا و با کمال پافشاری حق مشروع خود را می‌طلبد و گذشته از اینکه برای مقاوله نامه «گلشاییان ـ گس» به اندازه پشیزی ارزش قائل نیست، لغو امتیاز نامه ننگین دارسی و خاتمه بخشیدن به چپاولگریهای مزورانه شرکت نفت را خواستار است.

البته در این هیاهو و جنجال، مزدوران شرکت نفت ساکت ننشسته‌اند و با انواع وسایل ـ تهدید و تطمیع ـ برای پیشرفت مقاصد شوم خود می‌کوشند، به روزنامه‌های پست پول می‌دهند، نمایندگان قلابی مجلس را می‌خرند، وزراء و عوامل مؤثر سیاسی را تحت تأثیر قرار می‌دهند، در کلیه شئون مملکت به تحریک و توطئه دست می‌زنند تا با این وسایل ننگین بتوانند حق مشروع یک ملت فقیر و بدبخت را غصب کنند و مثل وامپیر خون‌آشام، خون مردم ایران را بمکند!...

تعجب اینجاست که این آقایان ادعای عدالتخواهی و حمایت از ملل ضعیف را هم دارند و اسم خود را نیز تمدن گذاشته‌اند، صد رحمت به وحشیهای جنگلهای آفریقا!...

---

* . فردوسی ـ شماره ۶۵ ـ سال ۱۳۲۹

اگر آنها آدم می‌کشند و گوشت سفیدپوستان را می‌خورند این کار را در کمال شجاعت و صداقت بدون تزویر و ریا انجام می‌دهد، و حال آنکه وامپیرهای استعمارطلب قرن بیستم مثل پست‌ترین و فرومایه‌ترین دزدان خون یک ملت کهنسال و ضعیف را می‌مکند و حق مشروع یک مشت مردم گرسنه و برهنه را غصب می‌کنند و تازه به این چپاولگری و دزدی شرم‌آور نیز قانع نبوده انتظار دارند ملت ایران با دیده احترام به آنها بنگرد و عملیات ننگین و شرم‌آورشان را تصدیق کند!

شما را به خدا ببینید پررویی و وقاحت را تاکجا رسانده‌اند، قطع صدای امریکا و برنامه رادیو لندن که مدتی به غلط و براثر بی‌حالی و سستی اولیا امور از رادیو تهران پخش می‌شده اکنون بر اثر پافشاری جدی افکار عمومی قطع گردیده، به آقایان برخورده و موجی از خشم و غضب نسبت به ملت ایران در ایشان به وجود آورده است!

واقعاً خیلی پررویی و وقاحت می‌خواهد که شخصی بیاید و جیب شما را بزند، ثروت و دارایی و هستی شما را به یغما ببرد، بعد فحش و ناسزا هم به شما بدهد و تازه انتظار داشته باشد که شما تعظیم بلندبالایی هم در مقابلش بکنید و یکایک فحشهایی را که داده است طوطی‌وار به زبان خود جاری نمایید!

پخش برنامه‌های آمریکا و انگلیس از رادیو تهران چیزی از این قبیل است. امریکاییها که در زمان جنگ همه‌جور استفاده از ملت فقیر ایران نموده و بعد از جنگ نیز یک مشت کالای بنجل و اسلحه مستعمل به ما غالب کرده‌اند حالا انتظار دارند در مقابل یک مشت وعده پوچ و بی سر و ته ما ننگ استعمار را به گردن نهاده و رادیویی راکه از پول بیوه زنهای ایرانی به وجود آمده است بلندگوی شوم و استعمارطلبانه ایشان بنماییم!

آقایان ناراحت می‌شوند از اینکه صدای امریکا از رادیو تهران خفه شده است در حالیکه فراموش کرده‌اند که به فرض پخش برنامه صدای رادیو امریکا از رادیو تهران یکایک افراد روشنفکر و اصلاح‌طلب ایرانی فوراً پیچ رادیوی خود را می‌بندند و بر اولیای امور که این طور بنده‌وار آلت اجرای مقاصد بیگانگان قرار گرفته‌اند نفرین می‌فرستند!

آقایان! آب از سرچشمه گل‌آلود است. چه فایده دارد صدای امریکا از رادیو تهران پخش شود، هیچکس فریب تبلیغات بچه‌گانه و مزورانه شما را نمی‌خورد اگر راست می‌گویید و اگر می‌خواهید مورد محبت و سلام ملت ایران قرار بگیرید، ماسک تزویر و ریا را از چهره بردارید و برای کمک به ملت بدبخت و محروم ایران دست برادری و کمک پیش آورید. بیست و پنج

میلیون دلار به ما قرض داده‌اید و می‌خواهد صاحب اختیار جان و ناموس و استقلال و هستی ما شوید؟ این بیست و پنج میلیون دلار مال خودتان، ما استقلال و حاکمیت خود را به تمام ثروت عالم هم نمی‌فروشیم!...

انگلستان و آمریکا اگر می‌خواهند در ایران کسب محبوبیت کنند راهش این نیست ملت ایران بیدار شده فریب تبلیغات پوچ و ابلهانه را نمی‌خورد.

بلی آقایان! ما حق مشروع خود را می‌طلبیم.

نفت خون ما و هستی ماست، ما اجازه نمی‌دهیم خون ما را بمکید و هستی ما را چپاول و غارت کنید! ایران در لحظات حساس و خطرناکی واقع شده، مبارزه بزرگ و مقدسی در پیش است و اگر ملت به دور مردان آهنین اراده و صدیق و خدمتگزار خود جمع شود یقیناً در این مبارزه حیاتی پیروز خواهد شد. ای مردم ایران نگذارید وامپیرهای شوم استعمارطلب خون شما را بمکند!...

مردم ایران، زالوی نفت جنوب خون شما را می‌مکد این زالو را لگدمال کنید*

برای سومین دفعه در عرض نیم قرن، باز بوی باروت جهان را پر کرده است و کسانی که شامه قوی دارند هم اکنون از ورای افق تاریک و متشنج سیاسی، صدای غرش توپها و انفجار بمبها را همراه با ضجه مادران بیوه‌زنان و ناله و شیون کودکان گرسنه و آواره و فریاد سربازان مجروح و نیمه‌جان می‌شنوند و بر خود می‌لرزند.

این همه خونریزی کافی نبود؟ در طی دو جنگ خانمانسوز گذشته کمر بشریت شکست و میلیونها نفر قربانی مطامع و هوسهای پوچ سیاست‌باز خودخواه و نفع طلب شدند و در خاک و خون غلتیدند، هنوز زخمهای جانسوزی که بر اثر این دو جنگ وحشیانه مخرب بر عالم بشریت وارد شده التیام نیافته و ضجه و ناله مصدومین و مجروحین قطع نگردیده است چگونه دنیا می‌تواند برای یکبار دیگر کابوسی چنین هولناک رعشه‌آور را تحمل کند و با عفریتی بدینسان رعب‌انگیز خون‌آشام روبرو شود؟

این روزها اگر شما پیچ رادیو را باز کنید یا نظری بر عناوین درشت اخبار روزنامه‌ها بیاندازید چیزی جز هتاکی و فحاشی علمداران دو قطب سیاسی مخالف جهان نسبت به یکدیگر نمی‌شنوید و نمی‌یابید: «در آمریکا وضع غیرعادی اعلام شد ـ قوای چین کمونیست از مدار سی و هشت درجه گذشت ـ مساعی سازمان ملل متحد برای ختم جنگ کره به جایی نرسید ـ آیزنهاور به فرماندهی کل قوای اروپا منصوب شد ـ اتباع غیرنظامی امریکا در آلمان برای حرکت

---

* . فردوسی ـ شماره ۶۷ ـ سال ۱۳۲۹

از این کشور چمدان سفر بستند ...» از این اخبار و نظایر آنها چیزی به جز بوی باروت استشمام نمی‌شود، سیاست‌بازان طماع و جنگ‌طلبان سودپرست طبل جنگ کوبیدند و مثل درندگان وحشی و مخوف، هوس خونریزی و خون‌آشامی دارند، بهانه‌ها مثل همیشه فراهم است و تقصیرها با کمال مهارت به گردن طرف انداخته می‌شود، تنها چیزی که مورد توجه نیست تمایلات اکثریت قریب به اتفاق مردم دنیاست که با کمال شدت و قوت فریاد می‌زنند:

ما جنگ نمی‌خواهیم! ما مایل به خونریزی و آدم‌کشی نیستیم! ما نمی‌خواهیم مادران و پدران و خواهران و برادران و فرزندان خود را از دست بدهیم! ما نمی‌توانیم بعد از دو جنگ مخرب و وحشتناک، یکبار دیگر مصائب جنگی به مراتب موحشتر و ویران‌کننده‌تر از جنگهای گذشته را تحمل کنیم!

این فریادها، این استغاثه‌ها، این ضجه‌ها و ناله‌ها، که از سینه‌های پردرد و دلهای شکسته میلیونها نفر مردم ستمدیده جهان بیرون می‌آید در گوش سنگ‌صفت سیاست‌بازان طماع و خودخواه جهان مطلقاً اثری ندارد. باید جنگید، باید خون ریخت، باید کُشت و کشته شد، باید مرد، تا عده‌ای سیاست باز دیوانه که در پناهگاههای مطمئن و راحت از صدمات جنگ برکنارند به عنوان قهرمان ملی به آیندگان معرفی شوند و یا عده‌ای دلال و سرمایه‌دار و کارخانه‌چی که هنگام صلح رقم حساب بانک خود را رو به کاهش می‌یابند، از خطر ورشکستگی و افلاس برهند.

با کمال تأسف باید اعتراف کرد که بشر نسبت به قرون گذشته نه تنها قدمی در راه ترقی و تمدن به جلو برنداشته، بلکه به وضعی رسوا و مفتضح سیر قهقرایی کرده است.

شما به اختراع برق و اتومبیل و هواپیما و نظیر آن نگاه نکنید، اینها یک رشته ترقیات مادی است که از نظر هدف نهایی تمدن و مفهوم کلی سعادت بشر، شاید چندان نتیجه‌ای هم برای فرزندان آدم نداشته باشد، این چه ترقی و چه تمدنیست که یک عده همنوع به بهانه‌های پوچ و ابلهانه به جان یکدیگر می‌افتند و خون یکدیگر را می‌ریزند و خانه و زندگی و کانون سعادت یکدیگر را ویران می‌کنند.

ای کاش اتومبیل و راه‌آهن و هواپیما نبود، ای کاش بشر به نیروی عظیمی که در دل ذره نهفته است پی نمی‌برد ای کاش همچنان مانند وحشیان جنگل و مردمان قبل از تاریخ زندگانی ساده و ابتدایی داشت، اما در عوض خون نمی‌ریخت، دل نمی‌شکست، زور نمی‌گفت....

چه خوب بود که به جای اختراع تانک و توپ و هواپیما، به جای اختراع بمب اتم، یک

آمپول عاطفه می‌ساختند و به قلب‌ها تزریق می‌کردند.

***

شاید هنوز هم دیر نشده باشد. افراد بشر بالفطره جانی و خونخوار نیستند و اکثریت قریب به اتفاق مردمی که در روی کره زمین زندگی می‌کنند از هر طبقه و از هر نژاد و صاحب هر سلیقه و مشرب سیاسی، از جنگ مثل عفریتی وحشتناک و دوزخی گریزان و متنفرند.

مسئولیت وقوع جنگ مستقیماً متوجه معدودی سیاست‌باز مالیخولیایی یا سرمایه‌داری سودپرست است که برای پیشرفت مقاصد جنون‌آمیز و احمقانه خود دنیایی گوسفندوار بازیچه و آلت دست قرار می‌دهند و به جان هم می‌اندازند و اگر ننگ وجود این درندگان خونخوار از صفحه گیتی پاک شود، فرشته صلح و آسایش بر سر جهانیان بال و پر خواهد گشود.

بلی، با این گروه خونخوار باید به مبارزه برخاست. باید این میدان را از سیاست‌بازان مالیخولیایی و جنگ‌طلبان خونخوار گرفت باید به آنها فهماند که دیگر بشریت حاضر به شنیدن یاوه‌سراییها و رجزخوانیهای احمقانه و قبول افکار مالیخولیایی آنها نیست باید فریاد زد که صلح، صلح همیشگی مورد آرزوی همه جهانیان است، باید اعلام کرد که اختلاف، چه سیاسی و چه مرامی و چه اقتصادی، به هر میزان و به هر شدت و ضعف باشد نمی‌تواند موجب و بهانه کشت وکشتار و خونریزی شود.

ای سیاست‌بازان مست خونخوارا ای کسانی که به ناحق سرنوشت میلیونها نفر مردم بی‌گناه را در دست گرفته‌اید و مجنونانه طبل جنگ می‌کوبید! مردم دنیا از پیر و جوان و مرد و زن و سیاه و سفید همه تشنه صلح‌اند، ما صلح می‌خواهیم، ما از جنگ متنفریم، ما از کشتن همنوعان و ریختن خون خواهران و برادران خود شرم داریم، ما حاضر نیستیم به خاطر بهانه‌های احمقانه مطامع شوم شما گوسفندوار خود و همنوعان خود را قربانی کنیم.

می‌شنوید؟ ما جنگ نمی‌خواهیم! این اراده ماست! این صدای میلیونها نفر مردم دنیاست!

در ایران رزم آراها، ساعدها، حکیمی ها، منصورها، سهیلی ها حکومت نمی‌کنند!...*

هفته گذشته دولت با مانور کودکانه‌ای لایحه نفت را از مجلس پس گرفت و به جای اینکه به خیال خود محیط پرتشنجی راکه بر اثر مطرح‌نمودن مسئله نفت به‌وجود آمده بود، تسکین بخشد، بر این آتش‌سوزان خطرناک دامن زده و آشوب، هیاهویی پدید آورد که به درستی نمی‌توان حدس زد سرانجام آن چه خواهد شد ....

قیافه مجلس نسبت به دولت پس از استرداد لایحه نفت هنوز به وضوح و روشنی معلوم نیست و اگر به حدسیات مختلف درباره رفتن و ماندن آقای رزم‌آرا یا تغییر و ترمیم کابینه زده می‌شود ولی هنوز اظهارنظر قطعی در این مورد عجولانه به نظر می‌رسد.

ما کاری به تثبیت و یا تزلزل وضع دولت نداریم، زیرا متأسفانه تاکنون در ایران وضع چنان نبوده است که دولتها را دیگران می‌آورند و می‌برند و ملت بدبخت محروم ایران کوچک‌ترین دخالتی در تعیین سرنوشت و مقدرات خود ندارد، و بنابراین فرضاً اگر رزم‌آرا برود و عمرو یا زید بیاید نه فقط تغییری در اوضاع حاصل نخواهد شد بلکه به موجب مثال معروف «هیچ بدی نرفت که جای او را خوبی بگیرد» به مراتب اوضاع و احوال مردم آشفته‌تر و بی‌سر و سامانی مملکت زیادتر خواهد گشت.

در ایران رزم‌آراها، ساعدها، حکیمی‌ها، سهیلی‌ها و منصورها حکومت نمی‌کنند، این هیاکل مطنطنی که پشت میزهای وزارت یا در گوشه کادیلاکها ملاحظه بفرمایید کوچکترین

---

* . فردوسی ـ شماره ۶۸ ـ سال ۱۳۲۹

اختیاری از خود ندارد، گلشائیانها قرارداد نفت را امضا نمی‌کنند و فروهرها آن را پس نمی‌گیرند، این انگشتان دیگری است که سرنخها را به دست دارد و به اقتضای موقع و زمان هر لحظه عروسکهای خیمه‌شب بازی را در صحنه سیاست ایران به رقص وامی‌دارد.

از چنین دولتهایی چگونه می‌توان انتظار داشت که حامی منافع ملت باشند؟ چگونه می‌توان انتظار داشت که در مقابل مطامع و تحمیلات بیگانگان مقاومت ورزند و استقلال و حاکمیت ایران را محفوظ دارند؟

اگر رزم‌آرا برود و فروهر استعفا کند و دیگری به جای آنها بنشیند فکر می‌کنید مسئله نفت بنا بر تمایلات و آرزوهای ایرانیان و بر طبق منافع آنان حل شود؟ هرکس چنین اندیشه‌ای کند خیلی ابله و کودن و در کتب سیاست ساده و ابتدایی به نظر می‌رسد، زیرا در این مملکت کسی روی کار نمی‌آید مگر آنکه قبلاً بند وبست خود را با مقامات «حساس» محکم کرده و در مقابل قبول مطامع و تحمیلات آنان کرسی وزارت و ریاست و معاونت را تحصیل نموده باشد!

رزم‌آرا و فروهر و امثال ایشان اگر از لایحه نفت دفاع می‌کنند عجیب نیست، تا وقتی که ملت ایران رشد ملی پیدا نکرده، تا وقتی که بیشتر از شصت درصد مردم بی‌سواد هستند، تا وقتی که در نیمه قرن بیستم و عصر اتم هنوز قسمت اعظم جمعیت مملکت به حالت چادرنشینی و ملوک‌الطوایفی زندگی می‌کنند، تا وقتی که درس‌خواندن و علم آموختن دختران در گوشه وکنار کشور ننگ شمرده می‌شود و بالاخره تا وقتی که نمایندگان تحمیلی صندلیهای مجلس را اشغال نموده و مقدرات مملکت را تعیین می‌کنند، وضع به همین منوال خواهد بود و ملت از طبیعی‌ترین حقوق خود محروم خواهد ماند.

کسانی که قصد اصلاحات در این مملکت دارند و می‌خواهند ملت ایران موفق به تحصیل حقوق خود شود ضمن مبارزات مقدسی که برای قطع انگشت بیگانگان از امور کشور می‌نمایند باید در درجه اول به تعلیم و باسواد کردن افراد ملت اهمیت قائل شوند و به هر قیمتی که شده قانون مخدوش و ظالمانه انتخابات را که عملاً مانع هرگونه اصلاحات است تجدید نمایند تا بدین‌وسیله ملت بتواند اراده خود را با انتخاب افراد شایسته و لایق و میهن‌پرست به عنوان نماینده ابراز دارد وبالنتیجه نمایندگان واقعی برای احقاق حقوق ملت قیام و اقدام کنند.

اگر چه در حال حاضر میان نمایندگان سنا و شورا عده‌ای مردان فداکار و فاضل و میهن‌پرست وجود دارند که می‌خواهند واقعاً قدمهایی برای ملت و به نفع مردم بردارند و از حقوق حقه هم‌میهنان خود دفاع کنند، ولی این عده محدود به تنهایی کاری از دستشان ساخته

نیست و تا هنگامی که اکثریت نمایندگان منتخبین واقعی ملت تشکیل ندهند نمی‌توان به انجام اصلاحات امیدوار بود.

استرداد لایحه نفت از طرف دولت در عین‌حال که میان کلیه محافل ملی با انزجار و تنفر تلقی گردید ضمناً چندان عجیب و غیرمنتظره نبود، اینگونه سیاستها و عملیات باید بیش از پیش چشم مردم را باز کرده و صفوف میلیون را متشکل‌تر سازد و برای مبارزات اساسی و حیاتی جهت تحصیل استقلال و آزادی واقعی کشور آماده‌تر نماید.

کار ما از اساس خراب است و امثال رزم‌آرا و فروهر عامل این خرابی نیستند و با رفتن یا ماندن آنها نظایرشان باری از دوش ملت برداشته نخواهد شد. تا وقتی که ملت به تحصیل حقوق حقه خود نائل نشده و انگشت شوم بیگانگان را از مقدرات کشور قطع نکرده است این خیمه‌شب بازی ادامه دارد.

گلوله‌ای که مغز رزم‌آرا را متلاشی کرد باید هیئت حاکمه را از خواب غفلت بیدار کند.*

روز چهارشنبه گذشته، ساعت ده صبح حادثه‌ای اتفاق افتاد که نه تنها در ایران بلکه در سراسر عالم احساسات دامنه‌داری به وجود آورد و در ردیف مسائل مهم روز حسابی برای خود باز کرد.

قتل رزم‌آرا در دنیای پر آشوب کنونی و موقعیت حساسی که ایران از نظر سیاست بین‌المللی دارد در کلیه محافل داخلی و خارجی با اهمیت بسیار تلقی شده و به خصوص اذهان جهانیان را بیش از پیش متوجه ایران کرده است.

ما اصولاً با ترور و آدم‌کشی مخالف هستیم و برای حقوق و رفع ظلم و طرفداری از عدل و انصاف، این طریق را شیوه پسندیده‌ای نمی‌دانیم، زیرا وقتی تروریستی و آدم‌کشی در کشور می‌شد و هرکس خرده حسابی با دیگری داشت، طپانچه‌ای در جیب گذاشت و به ضرب گلوله دشمن خود را از میان برد، امنیت اجتماعی از آن رخت می‌بندد و هیچکس بر جان و مال خویشتن ایمن نیست و بی‌شبهه در چنین محیطی که پس از یک چند به جهنم واقعی تبدیل می‌شود زندگی نمی‌توان کرد و امیدی به اصلاحات و بهبود اوضاع نمی‌توان داشت.

بدین جهات ملاحظه می‌شود که ترور اصولاً عملی شرم‌آور و ظلمانه است و نسبت به هر فرد و هر شخصیت خائن و درستکاری که صورت بگیرد با عدالت و قانون وانصاف منافات دارد، ولی در مورد قتل رزم‌آرا نکاتی هست که تذکر آنها برای کسانی که هنوز کبک‌وار سر در برف

---

* . فردوسی ـ شماره ۷۷ ـ سال ۱۳۲۹

فرود برده و از اوضاع حساس مملکت و دقایق بحران‌آمیزی که طی می‌کند بی‌خبرند، خالی از فایده نیست.

رزم‌آرا قریب هشت ماه قبل روی کار آمد و چون طرز روی کار آمدن او با دولتهای سابق تفاوت داشت و شبه کودتایی در وزارتخانه‌ها و مقامات حساس دولتی به عمل آورد، از این جهت افکار عمومی بر ضد او تهییج گردید. مردم انتظار داشتند اکنون که رزم‌آرا یعنی یک فرد نظامی روی کار آمده، صرف‌نظر از اینکه طرز روی کار آمدنش چگونه بوده، لااقل مقتدرانه زمام امور را به دست بگیرد و شیوه سستی و بی‌حالی دولتهای سلف را کنار گذاشته با کوشش و فعالیت فوق‌العاده بر مشکلات فائق آید و قدمی در راه بهبود وضع مردم بردارد.

اما پس از چندی این امید نیز از دولت رزم‌آرا منقطع گردید و رئیس دولت که با تغییر لباس خواست قدم‌زدن سیاسی بیاموزد، قدم‌روی نظامی را از یاد برد و به زودی به همان تریاک کشنده‌ای که همه دولتها پس از هفته اول زمامداری معتاد می‌شوند، یعنی سستی و بی‌حالی و ندانم‌کاری معتاد گردید و نقشه‌های اصلاحی را از یاد برده تمام فعالیت خود را مصروف حفظ صندلی نخست‌وزیری کرد، در این میان مسئله نفت پیش آمد و اراده ملت ایران که سالهای دراز در زیر یوغ کمپانی دزد و جابر نفت جنوب، دست و پا می‌زند، بر این قرار گرفت که به ظلم استعمارگران خاتمه بخشد و به هر قیمت که شده عمال فساد و فتنه‌گر شرکت نفت را از خاک خود بیرون کند و شخصاً سرنوشت منابع زرخیز و گرانبهای خوزستان را در دست بگیرد.

رزم‌آرا به جای اینکه با پشتیبانی از نیات عالیه و میهن‌پرستانه مردم، در جلب افکار عمومی قدمی بردارد، با ملی شدن صنعت نفت مخالفت آغاز شد و علناً در جهت عکس جبهه اصلاح‌طلبان و میهن‌پرستان شروع به حرکت و فعالیت نمود و به حدی در این عناد و سرسختی استمرار ورزید که حتی مجلسیان و سناتورها را بر ضد خود و دولت خود برانگیخت و آراء خود را در مجلسین از دست داد، و اگر وساطت شاه نبود، یک ماه قبل با رأی عدم اعتماد از کرسی صدارت فرود می‌آمد.

با چنین طرز عملی معلوم بود که رزم‌آرا نمی‌تواند در میان مردم کسب وجاهتی کند. افکار عمومی مخالف او بود، اوضاع مملکت، آشفتگی و بی‌سروسامانی احوال سیاسی و اقتصادی، فقر و بی‌پولی مردم، گرانی و سختی معیشت که به‌خصوص در دوران زمامداری رزم‌آرا به حد اعلا رسیده بود، همه اینها روحیه عصبانی و متشنجی در میان مردم به وجود می‌آورد که کارد را به استخوانشان می‌رسانید، بی‌پولی خزانه و لایحه انتشار اسکناس و به خصوص عدم

پرداخت حقوق مستخدمین دولت و از همه بالاتر، دفاع علنی رزم‌آرا از شرکت نفت جنوب، مزید بر علل مذکور در فوق شد و عصبانیت مردم از حد گذشته مبدل به آتش خشم و خروش فراوان گردید و تاریخ ثابت کرده است که همیشه در این قبیل موارد ترور و انقلاب پیش می‌آید.

همانطور که گفتیم ما با ترور و آدم‌کشی مخالف هستیم اما صدای گلوله‌های که مغز رزم‌آرا را متلاشی کرد، باید در گوش کسی که در آینده زمام امور را به دست می‌گیرد برای همیشه طنین‌انداز باشد.

مخالفت با آمال یک ملت، مسخره کردن افکار عمومی، حمایت از منافع بیگانگان و بیگانه‌پرستان، کسی را به کعبه مقصود نرسانیده بلکه همیشه او را در ریگزارهای ترکستان سرگردان کرده است.

ملت ایران بیدار شده و حقایق را به خوبی درک می‌کند، استعمار چیانی که آب تایمر مغزشان را متورم کرده و برق لیره چشمانشان را خیره ساخته باید بدانند که دیگر نخواهند توانست پانزده میلیون نفوس ایرانی را ملعبه سیاستهای شوم خود نموده و ثروت ملتی عریان و محروم و تیره‌بخت را به رایگان ببرند.

ایرانی دیگر زیر بار زور نمی‌رود کاری نکنید و کسی را بر کرسی صدارت ننشانید که پس از یک چند تراژدی هژیر و رزم‌آرا بار دیگر در مورد او تجدید شود و اوقات گرانبهایی از مملکت که باید صرف اجرای نقشه‌های اصلاحی گردد ضایع و بیهوده بماند.

ایرانی دیگر زیر بار زور نمی‌رود و ای کاش کسی که در آینده زمام امور را به دست بگیرد این جمله را با خط زرین بنویسد و جلوی میز کار خود بیاویزد و قبل از اقدام به هر عملی نگاهی به آن بیاندازد.

در این صورت مسلماً سرنوشت رزم‌آرا و هژیر در انتظارش نخواهد بود.

سال نو روی نفت می‌گردد*

در همه جا معمول است که وقتی پایان سال فرا می‌رسد، کارهایی را که در طی سال انجام داده‌اند در مدنظر می‌آورند و به حساب سود و زیان خود می‌رسند و بیلان کلی عملیات یک ساله را استخراج می‌کنند تا اگر نتیجه عملیات رضایت‌بخش بوده است در سال آینده نیز بر طبق همان رویه و همان نقشه عمل نمایند و قدمهای بزرگتری به طرف جلو بردارند و نتایج بهتری به دست آورند و اگر هم بیلان کلی مزبور نتیجه خوبی نشان نمیدهد علل عدم موفقیتها و نقائص را دریافته و در رفع آن بکوشند تا در سال بعد نتایج رضایت‌بخش و موفقیت‌آمیز از اقدامات خود حاصل نمایند.

این یک قاعده کلی است و در تمام موسسات کوچک و بزرگ بدون استثناء عملی می‌شود و حتی اشخاص نیز غالباً در پایان هر سال نگاهی به عقب افکنده و منظره عملیاتی راکه در عرض سال انجام داده و سود و زیانی راکه داشته در پیش چشم می‌آورند.

یک مملکت نیز از این قاعده کلی خارج نیست و در آستانه سال نو صلاح هر قوم بیلان عملیات یک ساله مملکتی را استخراج نموده و با بحث دقیق در جزئیات آن، و بیرون‌کشیدن علل موفقیت یا عدم موفقیت گذشته راهی که باید در آینده تعقیب شود معین می‌سازد و بدین‌ترتیب قدم مؤثر و برجسته‌ای برای ترقی و تعالی کشور برمی‌دارند.

متأسفانه در ایران عزیز خودمان چیزی که هیچگاه به حساب نمی‌آید همان حساب است، همه کارها را بدون مطالعه انجام می‌دهیم و وقتی هم که عملی را مرتکب شدیم کاری به

---

* . فردوسی ـ شماره ۷۸ ـ اسفند ۱۳۲۹

نتیجه آن نداریم، تازه اگر این نتیجه درست معکوس آن انتظاری باشد که داریم، باز شانه بالا می‌اندازیم و برای رفع و جبران خطای گذشته قدمی برنمی‌داریم بنابراین دائماً خبط‌های گذشته را تکرار نموده و مملکت را به قهقراء و بالنتیجه به پرتگاه سقوط و نابودی سوق میدهیم.

در این هنگام که سال تجدید می‌شود و ۱۳۲۹ جای خود را به ۱۳۳۰ می‌سپرد بد نیست ببینیم در سال گذشته چه کرده و در این ۳۶۵ روز پرفراز و نشیب که دنیا در تب و بحران عجیبی به سر می‌برده است، چگونه بیلانی داشته‌ایم.

دوست داری که جمله عیب تو را همچو آئینه روبرو گویند؟*

قبل از شروع به مطلب شادباش‌های عمومی را از موفقیتی که در ملی نمودن صنعت نفت در سراسر کشور نصیب ملت ایران شده تقدیم داشته و به آقای دکتر مصدق نخست‌وزیر خاطرنشان می‌سازیم که مجلسین به سعی و اهتمام جناب‌عالی و پشتیبانی ملت ایران طرح ملی شدن صنعت نفت را تصویب کرد حال دیگر این گوی و این میدان....

زمام اختیار دولت به کف با کفایت شما داده شده است که از آب گل‌آلود به نفع ملت ایران ماهی بگیرید و موجبات تسکین خاطر عمومی را فراهم سازید دیگر از شما اظهار موانع و مشکلات پسندیده نبوده و استناد به خرابکاری و اشکال‌تراشی را ملت ایران نمی‌پذیرد ملت ایران با اطمینان و اعتماد که به شما ابراز کرد و هر چه شما گفتید پذیرفت تعلل و تسامح را در اجرای طرح مصوب منتظر نیست ....

آن روز که دولت علاء با تقویت شما توانست از موانع بگذرد با هفتاد و هفت رأی اعتماد شورا و چهل و پنج رأی اعتماد سنا دولت خود را تثبیت کرد ما در سرمقاله شماره هفتاد و نُه فردوسی نوشتیم: «صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی» و اینک می‌توانیم از روی این رمز پرده برداشته و بگوییم ظاهر بالا بر کنار رفت و باطن زیرین جلوه‌گر گردید و تعزیه‌گردان حقیقی به میدان آمد و پهلوان واقعی وارد گود شد دیگر ظاهرسازی و پرده‌پوشی عنوانی نداشته و می‌بایستی مرد و مردانه دامن همت بر کمر زده تا رسیدن به کمال مطلوب دمی نیاسود. آقای دکتر مصدق اگر حکومت علاء با خونریزی اعتصاب، بلوا و آشوب و انکار خانمان‌برانداز شروع

---

* . فردوسی ـ شماره ۸۱ ـ سال ۱۳۳۰

شد الحمدلله در هنگام تصدی شما آرامش در همه جا حکمفرماست و می‌توانید با خیال راحت نقشه‌های دیرینه خود را که با فراغ خاطر طرح کرده و سالها در سینه خود محفوظ نگاه داشته‌اید به موقع اجرا بگذارید ملت ایران، هوشیار شده و دیگر به حرف و ماستمالی قانع نخواهد شد عمل می‌خواهد عمل، شما یک قدم برای این ملت برداشته و ملاحظه فرمودید تا کجا شما را مشایعت کرده حالا قدمهای دیگری بردارید و قلوب مردم را برای همیشه مأمن و پناهگاه خود سازید ملت ایران قدرشناس و حق‌گذار است ملت ایران دکتر مصدق را برای چنین روزهایی ذخیره کرده و دیگر منتظر نیست در این موقع و مقام هم از دکتر آه و اشک تحویل بگیرد.

آقای دکتر پیش بروید ما به دنبال شما هستیم تا شما در انجام مقاصد شروع و حفظ حقوق حقه ملت ایران مبارزه می‌کنید ملت ایران در هواداری و پشتیبانی شما ثابت قدم و پابرجا خواهد بود ولی امان از وقتی که شما بلغزید... حرف اطرافیان را پس از شنیدن در ترازوی خود بسنجید و با کنجکاوی و دقت در اطراف آن قضاوت کنید و همه را مثل خود نیندازید و بر همه چون خود بنگرید و بیشتر مراقب نزدیکان و اطرافیان خود باشید که گاه باشد دیوی در لباس فرشته جلوه کند و شما را برانگیزد تا متعصب و لجوج شده از جاده صلح و صواب خارج شوید همچنین از دوران نزدیک نهراسید و حرف همه را بشنوید و برای هر پیشنهادی ارزش و ارج قائل شوید که:

«مرد راه خدا ممکن است در اوباش» آنچه ما از شما می‌خواهیم صراحت، صراحت است نهراسید رک و صاف و پوست‌کنده حرفهای خود را بزنید بی‌جهت حکومت بر اعصاب خود را از دست ندهید لجاج و عناد را در راه اصلاح مملکت کنار بگذارید بدون شک موفق خواهید شد در اطراف وزرای شما بعداً و به تفصیل با شما بحث خواهند کرد! اگر خواستید در اطراف لایحه نشر اسکناس با مجلس وارد مذاکره شوید سرمقاله شماره هشتاد ما را بخوانید فعلاً صحبت با شما را خاتمه داده و شما را به خدا می‌سپاریم و ناظر اعمال شما خواهیم بود.

دنیا بداند ایران دیگر ملعبه استعمارطلبان نمی‌شود و با تهدید از میدان در نمی‌رود. آقای دکتر مصدق روی صحبت با شماست.*

مجلسیان توجه کنید موضوع بیش از آنچه تصور کنید مهم است

"نکته‌ها چون تیغ بران است تیز"

آقای دکتر مصدق تصمیم داشتیم سر مقاله امروز را با حمله و تقبیح عمل تحصن یا انزوای شما شروع کنیم و بگوییم «آنجا که عقاب پر بریزید» و رئیس دولت یعنی دکتر مصدق مبارز جا بزند و پناهنده شود و دیگر از سایر متصدیان امور چه توقعی می‌توان داشت و چگونه برای انجام عمل مثبتی قدرتی ابراز کنند و چه مانع خواهد شد که دونان مصدر عملیات ناصوابی گردند و متوسل به دلیل یاوه و بی‌معنی عدم تامین جانی بشوند و خود را به بهانه‌های پوچ و توخالی ملزم به انجام عملیات غیرقانونی معرفی بکنند. آقای دکتر هزار دلیل داشته و داریم که پناهندگی رئیس دولت را به بیمارستان تقبیح کرده و ثابت نماییم عملی که انجام داده‌اید پسندیده نبوده و با مقررات تطبیق نمی‌کند ولی پس از مداقه و مطالعه و بررسی اطراف و جوانب حلاجی موضوع یک دلیلی بر له شما پیدا کردیم که اگر بر هزار دلیل ما نچربد با آن‌ها برابری خواهد کرد و آن اجتناب از دیدن قیافه‌های منحوس عمال نفت و کارگردانان شرکت نفت آبادان است که مبادا یکی از استدلالات آنها تزلزلی در یقین شما مبنی بر منطقی و متقن بودن عمل ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور وارد سازد مضافاً به آنکه اخبار منتشره از طرف

---

* . فردوسی ـ شماره ۸۳ ـ سال ۱۳۳۰

خبرگزاریهای خارجی که حتی به عوض کردن کلیشه روی جلد مجلد شد، ما را بر آن داشت که فعلاً آن هزار دلیل خود و یک دلیل شما را به کنجی افکنده و بحث در اطراف آن را به وقت دیگر محول کرده و وارد یک بحث اساسی و حیاتی شده صریح و بی‌پرده حقایقی را با شما در میان گذاشته و اعلام خطر نموده بگوییم آقای دکتر مصدق اخبار خبرگزاریهای مزدور اگر ساختگی هم باشد نباید نادیده گرفت و یا سرسری از آن گذشت.

آقای دکتر مصدق این موضوع را می‌خواهیم متذکر شویم البته شما هم میدانید ولی اشاره بدان بطور مقدمه خالی از منفعتی نیست وقتی ما درس می‌خواندیم و معلم در اطراف قوانین و مقررات عادی و مدون ملل و دول برای ما بحث می‌کرد به انگلستان که رسید گفت مقررات در نزد انگلیسها هر وقت بخواهند عملی را انجام دهند اول در اطراف آن اخبار و شایعات منتشره می‌سازند و عکس‌العمل شایعات را تحت بررسی قرار می‌دهند یعنی اول گوشها را پر می‌کنند و بعد که از افکار عمومی و مشکلات اجرای نقشه‌های خود آگاه شدند نزدیک‌ترین راه نیل به مقصود را پیش می‌گیرند ....

حالا با ذکر این مقدمه مختصر می‌رویم سر مطلب:

آقای دکتر مصدق ما نباید دیگر غافلگیر شویم و نباید بگذاریم قضایای شهریور ۱۳۲۰ تکرار شود مگر به خاطر ندارید در آن ایام هم خبرگزاریها به نشر اخباری پرداخته و ما را مکرر تهدید کردند ولی ما غافل بودیم و می‌گفتیم اینها بلوف است توپهای توخالی است جرأت تجاوز به خاک ایران را نخواهند کرد ولی آنها پس از آنکه گوش ما و ساکنین دنیای مشغول به جنگ را پر کردند به بهانه بی معنی اینکه چند نفر آلمانی در ایران هستند به ما حمله ناجوانمردانه کردند که ذکر آن جز تأثر نتیجه‌ای ندارد و حال آنکه اگر در همان اوان اولیاء امور از خودگذشتگی نشان می‌دادند و نفت را فدای ملت و سربلندی مملکت می‌نمودند انگلیس‌ها جرأت نمی‌کردند با روسها بسازند و از شمال و جنوب به خاک ایران بتازند.

باید به دنیا اعلام کنید ما در ملی کردن صنعت نفت تا آنجا سرسختی خواهیم نمود که نه تنها انگلیسها و شرکت غاصب نفت را به زانو دربیاوریم بلکه دنیا را مجبور خواهیم ساخت در برابر از خودگذشتگی ایرانی سر تعظیم فرود آورد.

آقای دکتر مصدق ما باید به دنیا بگوییم در راه نیل به مقصود مقدس ملی خود از بذل همه چیز خود مضایقه نخواهیم کرد مگر زور است ما نمی‌خواهیم نفت داشته باشیم تا تمام چشمها متوجه هستی و زندگی ما بوده و در هر آن و دقیقه موجودیت ما را تهدید کنند، ما

می‌خواهیم این کابوس وحشتناک را پس از پنجاه سال از روی ایران بر طرف کنیم، ما می‌خواهیم این هیولای وحشتناک را که سالها در قیافه عفریتی انگلیسها زهرخنده تمسخرآمیز خود را بر ما عرضه داشته از ایران برانیم.

آب ما دیگر با انگلیسها در یک جوی نمی‌رود ما می‌دانیم که انگلیسها از نفت دست‌بردار نیستند، یک بمب قوی زیر پالایشگاه آبادان و چند بمب دیگر در سایر نقاط بگذارند و چند نفر افسر فدایی از جان گذشته را مأمور کنید و به آنها فرمان آماده باش بدهید تا به‌مجرد احساس خطر دکمه انفجار را فشار داده و تمام تأسیسات را آتش بزنند و امید این قوم غیراعتماد و دوستی را از بیخ و بن قطع کنند.

آقای دکتر مصدق هنوز در صحاری لم‌یزرع ایران بوته و خار و خس می‌روید و ما می‌توانیم تنورهای نانوایی و گرمابه‌های خود را با بوته و خار گرم کنیم ولی آیا انگلیسها هم می‌توانند موتورهای کشتی‌های خود را با بوته و خار به حرکت اندازند؟ ما نباید چون گذشته اغفال شویم. از حالا نیروی کافی در نقاط نفت خیز تمرکز دهید و چهار هزار چترباز تیپ شانزدهم نه بلکه مگس اجنبی را که در آسمان ایران ظاهر شود پایین آورده از قفا سر ببرید، ما آمادگی خود را برای هرگونه مبارزه و از جان‌گذشتگی به دنیا اعلام کرده و بی‌پرده‌پوشی به دنیا می‌گوییم:

به مجرد کوچکترین تجاوز، آبادان را کن فیکون خواهیم ساخت و دود نفت را به چشم عالمیان داخل خواهیم نمود.

دنیا باید بداند ایران بازیچه استعمارطلبان نیست ما آقایی و سیادت هیچ قوم و قبیله‌ای را تحمل نکرده و نخواهیم نمود انگلیسها نباید بیش از این سر به سر ما بگذارند بر سازمان ***ملل حتم و واجب است که به امپراتوری فرسوده بریتانیا سفارش کند*** از خر شیطان پایین بیاید، کاسه صبر ملت ایران لبریز شده، انگلیسها برای سازش جایی برای آشتی باقی نگذاشته‌اند به هیچ‌چیز ما ابقا نکرده‌اند و نیم‌قرن جواب سربالا به ما داده‌اند دیگر چه توقع دارند کارد به استخوان ما رسیده و جان بر لب «دیگر بالای سیاهی رنگی نیست» باز هم می‌گوییم و تکرار می‌کنیم «مرگ یک دفعه شیون یک دفعه».

فقر و بیچارگی، بدبختی و پریشانی، لختی و عریانی، بیماری و دربدری آثار باقیه و غیرقابل محو پنجاه سال سلطه عمال غارتگر دولت انگلیس بر نفت جنوب بوده است انگلیسها در مدت نیم قرن خون ما را مکیده و شریان حیاتی ایران (نفت) را در اختیار داشته و به جای

حق‌شناسی و جانب‌داری همواره سعی کرده‌اند لگدی هم بر پیکر نحیف این ملت ستمدیده و از هر طریق که ممکن است در تضعیف ایران بکوشند.

این مسخره نیست که در مدت پنجاه سال تسلط و حکمفرمایی بدون مانعه و رادع بر نفت ایران نمی‌گوییم تمام صفحات جنوب یا خوزستان بلکه می‌گوییم جزیره کوچک آبادان هنوز ویرانه باشد و کارگران در شرایطی مخالف بهداشت و آسایش ظاهری زندگی کنند؟ جز تعمد و قصد و ضرر و زیان ملت ایرن هیچ نقشه‌ای نداشته و انگلیسها موفقیت خود را در ضعف و زبونی ملت ایران تشخیص داده و با تمام قوا این نقشه را تعقیب می‌کرده‌اند با این وصف آیا راهی برای سازش و جایی برای آشتی باقی گذاشته‌اند؟!

پیشنهاد ما مبنی بر تخریب و انفجار و انهدام آبادان به مجرد استنباط کوچک‌ترین تجاوز مورد تأیید تمام ایرانیان و علاقمندان به ایران بوده و مفهوم اعلامیه نفت و استعمارطلبان انگلیسی و امریکایی مساعد و موافق با انگلیسها باید بدانند ایرانی دیگر تاب تحمل ندارد کارد به استخوانش رسیده و جان بر لب در برابر کوچکترین تجاوز به حقوقش تمام تأسیسات آبادان را منهدم خواهد ساخت و پرچم جهاد را به کف گرفته و با سرسختی و جسارت فوق‌تصور از حیثیت و حقوق و استقلال خود دفاع خواهد کرد.

اینک انگلیسها که طی پنجاه سال خون ملت مظلوم ایران را مکیده و در تمام شئون اجتماعی و سیاسی ما مداخلات ناروا کرده و ملت را به روز سیاه نشانیده‌اند چون دوران غارتگری خود را خاتمه یافته می‌بینند از همه مضحکتر ملت مسلمان ما را که سرمشق شهادت و شجاعت و از خودگذشتگی است به حرفهای پوچ تهدید می‌نمایند غافل از اینکه از اراده خلل‌ناپذیر ملت ایران به فضل الهی بر این قرار گرفته که به هر قیمتی است دست بیگانگان را از ثروت ملی و دخالت در امور سیاسی این مملکت کوتاه کند از عمال انگلیسی که با حق‌کشی و قلدری گرفته‌اند بعید نبود برخلاف عدالت و حق و حقیقت و به عناوین مختلفه در اموری که قانوناً حق دخالت ندارند مداخله کنند و قیل و قال بیهوده در دنیا راه بیاندازند.

دنیا باید بداند که ملت ایران آمادهٔ جهاد است *

در برابر کوچکترین تجاوز تأسیسات آبادان منهدم خواهد شد

ایران مصمم است که در راه استقلال و حفظ منافع خود جانبازی کند

کو به حلق فروبردن استخوان درشت ولی شکم بدرد چون بگسیرد اندرناف

باز هم یک هفته گذشت و کمیسیون مختلط نفت اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت را به اطلاع عموم نرساند، شترسواری که دولادولا نمی‌شود ملت ایران می‌خواهد از حق حاکمیت خود استفاده کرده و پس از پنجاه سال مدارا با غارتگران استعمارطلب شانه خود را از زیر بار مظالم انگلیسی‌ها خالی کند دیگر این عمل به این سادگی چندین هفته مطالعه و بحث ندارد بی‌خبر گذاشتن ملت از جریانات تصمیمات متخذه خود به ایجاد وحشت و نگرانی مینماید کمی شهامت و اندکی از خودگذشتگی حق را به حق‌دار می‌رساند کمیسیون مختلط نفت باید بداند پیشنهاد ما مبنی بر مبارزه شدید و سرسختی و مقاومت غیرقابل انصراف در برابر هرگونه تجاوز و تخطی به حقوق ملت ایران ناشی از اراده ملت بوده و مطلبی نیست که ما به میل خود و برای پرکردن صفحات مجله روی کاغذ آورده باشیم کاسه صبر ملت ایران لبریز شده هیولای فقر و بدبختی گریبان ملت را گرفته، رئیس دولت برای نشان دادن شاهد زنده فقر اقتصادی خبرنگاران خارجی را به گودال‌های جنوب شهر تهران راهنمایی می‌کند و حال آنکه برخورد و مشاهده مبانی فقر عمومی در سراسر کشور اظهر من‌الشمس است مگر خبرنگاران خارجی ندیده‌اند که زنان و کودکان گرسنه در تمام شهر به ملخ هجوم آورده از خون منجمد شده دام سد جوع می‌کنند

---

* . فردوسی ـ شماره ۸۴ ـ سال ۱۳۳۰

مگر خبرنگاران خارجی نمی‌دانند در سواحل زرخیز خلیج‌فارس اهالی بی‌پناه بنادر جنوب حمله ملخ را رحمت آسمان تشخیص داده و با خوردن ملخ رفع گرسنگی می‌کنند، مگر قابل کتمان است که در تمام دهات و قراء و قصبات و حتی شهرستانهای کشور مردم شکم‌سیر سر بر زمین نمی‌گذارند.

آقای دکتر مصدق به گواهی صفحات تاریخ و مطابق اطلاعاتی که سینه به سینه از پدران ایرانی به پسران ایرانی و نسل فعلی به ودیعه منتقل گردیده انگلیسها هیچگاه دوست مشفق و یار وفاداری برای ایرانیان نبوده و بالطبیعه نمی‌توانند قلب ماهیت کرده در آینده خیرخواه ایران باشند.

انگلیسها همیشه منافع خود را در تضعیف ما دانسته و موفقیت خود را در نابودی ما شناخته‌اند.

مگر انگلیسها نبودند که در جنگ ایران با روسیه ساکت نشسته و گذاشتند شهرهای شمالی ایران از آذربایجان تجزیه شده و ضمیمه دولت روسیه شود؟

مگر انگلیسها نبودند که در بلوای اسمعیلیه و نزاعی که آقاخان محلاتی باعث آن بود قسمتی از بلوچستان را تجزیه کرده و ضمیمه مستعمرات خود کردند.

مگر انگلیسها نبودند که، در موقع سرکوبی آشوب‌طلبان افغان از طرف قوای ایران بندربوشهر را اشغال و شرط تخلیه را واگذاری هرات به افغان‌ها دانستند؟

مگر انگلیسها نبودند که در سال ۱۹۰۷ ایران را بین خود و دولت روسیه به منطقه نفوذ تقسیم کردند؟

مگر انگلیسها نبودند که در جنگ بین‌المللی اول قشون به ایران آورده و تفنگداران جنوب SOr درست کردند و تصمیم داشتند استان‌های جنوبی ایران را مستقل کرده و امیرنشین‌های تحت‌الحمایه ساخته و از نفوذهای محلی شیخ خزعل و قوام بر ضد استقلال و تمامیت ایران استفاده کردند؟

مگر انگلیسها نبودند که قرارداد شوم ۱۹۱۹ را منعقد و عملاً ارتش و مالیه ایران را در دست گرفتند و می‌خواستند فاتحه استقلال ایران را بخوانند و اگر کمونیزم قد راست نمی‌کرد و دولت شوروی نمی‌توانست از انقلاب جان سالم به در برد و در برابر دیو استعمار سینه سپر کند استقلال صوری و ظاهری با هم باقی نمی‌ماند؟

مگر انگلیسها نبودند که فقط نفت ایران را برده یعنی خون ایرانی را مکیده و خاک ایران

را لم یزرع و بایر و صعب‌العبور نگاه داشته و پیکر رنجور و ناتوان ایران را فقط به عنوان سنگر در برابر هجوم احتمالی به خاک هندوستان ذخیره داشته باشند.

مگر انگلیسها نبودند که در جنگ بین‌المللی دوم شبانه و ناجوانمردانه به خاک ایران حمله نموده و روسها را هم دعوت به اشغال ایران کردند.

مگر همین شپرد سفیر انگلیس نبود که بدون توجه به جراحت عمیق و التیام ناپذیری که قرارداد ۱۹۱۹ در قلوب فرد فرد ایرانیان وطن‌پرست باقی گذاشته، مثل آنکه بچه‌گول می‌زند و یا سر ایرانیها خاک پاشیده‌اند بی‌خجالت و با کمال بی ... گفت که قرارداد ۱۹۱۹ نوعی از برنامه هفت‌ساله بود.

مگر همین انگلیسها نیستند که همه‌روزه با تمسخر و زهرخند می‌گویند نبایستی گذاشت که غرور ملی ایران بیدار شود چرا کشتی‌های جنگی به سواحل ایران فرستاده نمی‌شود و و و و.

مگر انگلیسها نیستند که چتربازان تیپ شانزده را تجهیز کرده و به قبرس فرستاده‌اند و انها را به قسمی در حال آماده‌باش نگاه داشته‌اند که می‌توانند بلافاصله چهارساعت و نیم در آسمان آبادان ظاهر شوند. در برابر این همه خدعه و تزویر و در برابر این همه دورویی و ناجوانمردی ایرانیان جز تسلیم و رضا چه کردند نفت را بردند و خوردند و قدمی برای عمران و ابادی ایران برنداشتند تازه وقتی ایرانیها خواستند برای احیا خوزستان اقدامی بکنند و شرکت کشاورزی درست کردند و نیشکر کاری راه انداختند کلنل جاسوس رانده شده از ایران را با استفاده از اوضاع غیرعادی زمان جنگ به ایران تحمیل و مدیرفنی شرکت کشاورزی خوزستان کردند تا با سرمایه شرکت در میان اعراب تبلیغات ضدایرانی کرده و سرمایه شرکت را از بین برده حتی ساقه‌های نیشکر را به عنوان شیره با وسایل دستی کنده و نابوده نماید.

آقای دکتر مصدق انصاف بدهید آیا انگلیسها راهی برای سازش و جایی برای آشتی گذاشته‌اند؟

آیا خاطرات تلخ و آلام جانکاه مخالفت‌های ظاهری و باطنی قابل امحاء و فراموشی است؟

بچه‌های شیرخوار ایرانی آنقدر که از انگلیسها بیم و وحشت دارند از لولو نمی‌ترسند.

سوءسیاست انگلیسها بوده، خود خواسته‌اند با دشمنانشان سم‌پاشی کرده‌اند و غرور و خودپسندی انگلیسها بر آن دامن زده وضع را طوری کرده که دیگر اقوال و مواعید آنها برای ایرانیان قابل اعتماد نیست....

آقای مصدق کجای قانون ملی شدن صنعت نفت گفته و اجازه داده خلع ید موکول به مذاکره با نمایندگان شرکت نفت باشد.

فرض کنید شرکت نفت به جای نمایندگان عادی و نفتی خود کابینه انگلستان را به عنوان نمایندگی به ایران بفرستید چه نفعی از آن برای ایران مترتب است انگلیسها با این زمینه‌سازی‌ها و دست به دست کردنها و وقت گذراندن‌ها دارند زمینه‌سازی می‌کنند که اگر توانستند امیال شیطانی و آرزوهای نفع پرستانه خود را به کرسی نشانده و دولت ایران را با مانورهای سیاسی مرعوب کنند. زمینه انقلاب و تعرض به اتباع انگلیس را در خوزستان فراهم کرده و به بهانه حفظ جان اتباع خود تجاوز به خاک ایران نمایند.*آقای دکتر مصدق هوشیار باشید غافلگیر نشوید از هم اکنون دستور فرمایید نیروی کافی در مناطق نفت خیز تمرکز یابد و در نقاط حساس وسایل انفجار و انهدام فراهم گردد شهربانی و دژبانی تسلط خود را بر اوضاع حفظ کنند. گارد سرحدی تقویت شود عبور دسته‌های قاچاقچی کاملاً منع گردد معاملات قاچاق اسلحه تحت کنترل درآید.*

راه هرگونه بهانه بسته شود و به قول مردم گزگ به دست این قوم غیرقابل اعتماد ندهید و از طرفی به شهربانی دستور دهید جواز اقامت کارگران غیرمصالح و غیرضروری شرکت سابق نفت را باطل کرده و چمدان‌ها را به دستشان بدهند در آستین ملت ایران مار پرورش ندهید... و کاملاً متوجه باشید آیت‌الله کاشانی که اوامرشان برای کلیه مسلمین و ایرانیان متبع است.

اشتباه بود یا عمد؟*

"نیست در لوح دلش جز الف قامت یار"
"هدفی نیست مرا جز که شود ملی نفت"

سیاستمداران و مطلعین بالاخره آنهایی که همیشه مته به خشخاش گذاشته و باید مبنی در کلیه امور نگریسته و در هر دو طرف بلکه اطراف و جوانب قضایا را بررسی کرده و اظهار نظر می‌نمایند، معتقدند که اشتباه سفارت امریکا در تسلیم پیام پرزیدنت ترومن خطاب به نخست‌وزیر انگلستان به آقای دکتر مصدق برای برطرف ساختن آثار سویی که بیانیه سابق دولت انگلستان در ملت ایران باقی گذاشته بود و امریکاییها با این مانور سیاسی خواسته‌اند به ما ایرانیان بگویند که ما پرچم‌دار دنیای دموکراسی هستیم. دولت انگلیس و دولت ایران را در پیشگاه عدالت بین‌المللی یکسان شناخته همچنان که برای احتراز از آشفتگی اوضاع بین‌المللی به دولت ایران سفارش سازش و گذشت می‌کنیم به دولت انگلیس هم تذکر می‌دهیم که می‌بایستی حقوق ایران محفوظ بوده و در امور داخلی ایران نبایستی مداخله شود در هر حال اگر آمریکا اشتباه هم نکرده و برای حفظ موازنه سیاسی بین‌المللی و آگاهی ملت ایران از متن پیام مستر اتلی عمداً هم مبادرت به چنین عملی نکرده باشند برای ما موجب خوشوقتی است زیرا متوجه شده‌اند در تأیید نظر دولت انگلستان در بیانیه اول به خطا رفته‌اند، متشکریم....

اما موضوع ملی شدن صنعت نفت و توقعات بی‌انتهای انگلیسها. ناچاریم مطلب را کمی

---

* . فردوسی ـ شماره ۸۶ ـ سال ۱۳۳۰

باز کرده و از آقای دکتر مصدق مصرانه بخواهیم به توضیحات ما توجه عمیق کرده و هرچه ممکن است در اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت تسریع نمایند.

ولی بسیار موجب تعجب است که دولت امریکا که مدعی طرفداری از ملل ضعیف است برخلاف روح معاضدت و مساعدتی که نسبت به ملل آزاد جهان ابراز می‌دارد قیام و اقدام نماید و تعهداتی که در تأمین آزادی و حق حاکمیت ملتها در سازمان ملل متفق نموده زیرپا بگذارد و تحت تاثیر ایادی خبیث شرکت سابق نفت واقع شده و در لباس صلاح اندیشی اظهاراتی در امر نفت کند که جز جلب نفرت و خصومت ملت ایران نتیجه نداشته باشد.

ملت ایران اکنون که به فضل الهی از خواب غفلت بیدار شده و به حقوق خود آشنا گردیده و تا اساس استقلال کامل سیاسی و اقتصادی خود را مستقر نکند از پای نخواهد نشست و عموماً تنفر خود را از مداخلات استقلال‌شکنانهٔ انگلیسها و آمریکاییها به سمع عالمیان می‌رسانند.

خوب است آن دوست‌نماهای ملل، آتش جنگ جهان‌سوز را روشن نکنند و عالم را به پرتگاه نیستی سوق ندهند.

توفیق و یاری الهی را در خدمات دینی از خلاق عالم مسئلت می‌نماییم و از همه ملتمس دعا هستم.

توصیه حضرت آیت الله کاشانی به دوست‌نماهای ملل مبنی بر اینکه آتش جنگ جهان‌سوز را روشن نکنند جز اعلام جهاد مفهوم دیگری نداشته و دنیا بایستی بداند که ملت ایران در تابعیت از احکام مذهبی ناگزیر خواهد بود که در برابر تجاوز، دست به اسلحه برده و کفن بر تن کرده، وارد میدان جنگ گردد.

زیان این جنگ بدون شک متوجه دولت انگلستان خواهد شد و بس و برای اینکه بهتر و بیشتر به اهمیت موضوع پی ببرید متن قطعنامه میتینگ را با دقت مطالعه فرمایید.

پیام یک نویسنده ایرانی به وزیر امور خارجه انگلستان

شما نفت می‌خواهید یا استعمار؟*

عمران و آبادی و اقتدار شما مرهون همین خونی است که از بازوی یک مشت مردم فقیر ایرانی گرفته و در بازوهای ورزیده جاشویان کشتیهای جنگی شما تزریق می‌کنند

جناب آقای موریسون وزیر امور خارجه انگلستان:

اجازه فرمایید یک نویسنده ایرانی که چندی نیز در خدمت وزارت خارجه ایران بوده، در اطراف مناقشه‌ای که اکنون فی‌مابین بعضی از اتباع شما به نام «شرکت سابق نفت ایران و انگلیس» روابط سیاسی و اقتصادی دو کشور را فی‌الجمله تیره ساخته، با جنابعالی مختصری گفتگو نماید:

تصدیق می‌فرمایید که به امر پروردگار عالم، طبیعت سخی در دل خاک، برای انتفاع بشر ودایع گرانبهایی را به ودیعت نهاده که احیاناً گاهی در حیطه تملک ملتهای کوچکی واقع شده، و دولتهای معظمی اتفاقاً از دسترسی به آنها باکمال احتیاج محروم هستند و با اصول مشروعی آن مواد طبیعی را برای رفع نیازمندی خویش از دارندگان در مقابل پرداخت بهای مناسب، یا مبادله جنسی بدون اعمال جبر و زور اخذ کنند که موضوع «نفت ایران» و احتیاج انگلستان از آن جمله است.

---

* . فردوسی ـ شماره ۸۹ ـ سال ۱۳۳۰

از جنابان آقایان «چرچیل» و «ایدن» بعید نیست اگر به قول شما هنوز افکار کهنه و پوسیدهٔ عهد ملکه ویکتوریا در دماغ خود پرورانیده و رؤیاهای جنون آمیز «لرد کرومر» و «لرد کروزن» و «سر ادوارد گری» را در سر بپرورانند یا حیله‌هایی نظیر آنچه انگلستان برای استملاک معادن طلای «ترانسوآل» بکار برد، یا به نام روابط اقتصادی یا اعزام کمپانی، کشور پهناوری مانند هندوستان را قرنها زیر یوغ استعمار خویش کشید، بخواهند در آسیا تعقیب نمایند.

چه اشخاصی مانند چرچیل و ایدن در کتابخانه‌های خصوصی خود هنوز کتابهایی نظیر کتاب «پرنس ماکیاولی» و «خاطرات لرد کرومر» از مصر را داشته و مانند رساله‌های دینی کشیشها همیشه همان را مطالعه می‌کنند و می‌خواهند هر روزی که می‌گذرد نگین گرانبهای تازه دیگری را بر کنگره تاج ملکه ویکتوریان علاوه کنند، پس شگفت نیست اگر مسلک ایشان محافظه کاری باشد و نخواهند ـ به صرافت طبع مجبور نشده‌اند پالهنگ عبودیت را از گردن ملل عالم بردارند مگر اینکه مانند پیش‌آمدهای هند و برمه و مالایا مجبور به عقب نشینی مشعشع گردند....

لیکن از شخصی مانند شما خصوصاً و افراد کابینه «کلمنت اتلی» واقعاً در شگفتیم که چگونه رودست سیاستمداران ورشکسته فرتوت را خورده آنچه را برای خود نمی‌پسندند برای دیگران روا دیده‌اند، در حالی که محیط تربیت شما و همکارانتان را از آغاز با چرچیل و امثال او متفاوت، و قماش قنداق شما را در آغاز تولد ریسمان دموکراسی و طرفداری ملل ضعیفه و طبقات مهجور یافته‌اند.

چرچیل و سیاستمداران کهنه کاری که در مورد غاصب نفت، فیل شطرنج سیاسی ایشان یاد هندوستان قدیم را کرده که با سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» همیشه مردم را به جان هم افکنده و وبا و طاعون را مانند مسکر و افیون از امراض و عادات بومی و محلی قرار داده و جرأت سیگار کشیدن و خندیدن را به غلامان خود در هند و برمه و نواحی آفریقا نمی‌دادند، هر چند خود و اسلاف آنها به وسیله هوش و فطانتی که پیوسته در ملت ایران سراغ داشتند بیشتر ملاحظه طبیعت زودرنج ایرانیان را می‌کرده و ما را مردمی ساکن کشور گل و بلبل می‌نامیدند، لیکن در عین حال مکتبی برای فاسد کردن طبقه حاکمه گشوده بودند که سرمشق آن را از حکومتهای مستبد و جبار مشرق زمین آموخته بودند مثلاً دیده یا شنیده بودند که فلان شهزاده طماع یا وزیر و سرکرده آزمتد بانتظار فرصت، در شکارگاه از خوشحالی شاه، سوءاستفاده کرده با پیشکش کردن صداشرفی ناز شست، مورد مرحمت واقع شده به عنوان تیول و عطیعه همایونی

قطعه‌ای از نواحی کشور را تصاحب کرده و صاحب مقر و املاک شده‌اند. لهذا ایشان هم از همان دروازه وارد و با زبان چاپلوسی و تملق به شاه، با وعده حمایت دادن به وزرا و زمامداران خائن از طرف دولت انگلستان امتیازاتی از قبیل بانک شاهنشاهی و امتیاز استخراج نفت را به دست آوردند و نه تنها این ضرر و زیان را به نفع خویش بر ما وارد ساختند بلکه رقیب خود، و همسایه شمالی ما را که صدها کیلومتر با کشور ما اتصال مرزی دارد نیز وادار به تقاضای امتیازات متشابه از لحاظ حفظ تعادل سیاسی نمودند....

ولی آن روزها خود ملت انگلیس هم در مقابل حکومتش زانو خم می‌کرد تا آقای لرد پای مبارک را بر گرده او نهاده بر اسب اقبال سوار و بر ممالک مستعمره و حتی جزیره انگلستان، حکمفرمایی کند زیرا هنوز افراد ملت کاملاً اطاعت ساخته بودند لیکن رفته رفته هرچه بر قدرت و ثروت و قدرت امپریالیسم انگلستان بر اثر مساعی و زحمت طبقه رنجبر که مولد ثروت بود، افزوده شد دبستانها و دبیرستانهای این کشور نیز رونق گرفت و متفکرینی مانند سیاسیون آن طرف مانش که موجد انقلاب کبیر فرانسه گردیدند در آنجا نیز یافت شد که به تدریج از در غمخواری طبقه رنجبر و کارگر برآمدند ولی طولی نکشید انگلستان که پایتخت امپریالیسم بود دارالفنون ممالک سیاسی اعم از سوسیالیسم و دموکراسی گردید و نزدیک بود کار سیاست، به جایی منتهی شود که طبقات ملت نیز در اراده اولیای دولت دخالت کنند، لهذا هوشمندان سرمایه‌دار، متوسل به نیروی نژادی شده در جنگ جهانگیر اول، علی‌رغم «مونرو» امریکای جوان را فریب داده وارد جنگ کردند و شاگردان مکتب «لرد بایرون» با جملات شاعرانه و نغمه غرور نژادی فیلسوف معتدلی مانند «پرزیدنت ویلسون» را فریفته، اول به نام پیغمبر صلح، الواح چهارده گانه وی را شادباش گفته سپس وی را چون خلیفه عیسی برانگیخته تا خون جوانان امریکا را در قبرستان مخصوص با ایشان در خطه اروپا نثار کنند تا بدین ترتیب بر اهریمن زور، غلبه کنند و ملت مغرور آلمان را از مرکب خودخواهی«آلمان مافوق همه» پایین آورده نژاد انگلوساکسون را مستحق حقیقی چنین ادعایی به عالم معرفی نمایند....

اما تنها اشتباهشان این بود که دیرتر از سیاستمداران سایر ممالک راقیه متوجه شدند که دنیا بر اثر اکتشافات و اختراعات و انقلاب فکری بشر و ترقی سطح فرهنگ عمومی، وضعیت سابق خود را از دست داده و بنابراین باید در رفتار خود با نوع بشر بهتر معامله کرده و در سیاست حکومت و فرمانروایی خویش تجدید نظر نمایند.

جنگ جهانگیر دوم که برپا شد رقابتهای اقتصادی که باعث خونریزی شده بود بعداً

صورت عوامفریبی به خود گرفت زیرا گفتند مقصود متفقین از هجوم به کشور متجاوز، ایجاد رژیم دموکراسی و عدالت اجتماعی است تا طبقه مولد ثروت در پایان جنگ قرین رفاه و آسایش گردیده و مظالم طبقاتی از میان برداشته شود....

هرچند در آن هنگام این مواعید، وسیله تحریک حس فداکاری صفوف محکم کارگران و رنجبران و ستم کشانی شد که در میدانهای اروپا سرگرم جنگ بودند، ولی چون به نیروی اجتماعی خود پی برده بودند در همان میدانهای پرمخاطره خون آشام، مانند حزب واحدی، متشکل، و جوقه جوقه و دسته دسته هم پیمان می‌شوند تا پس از فراغ از جنگ و استماع نشید کبوتر صلح، به فکر ایجاد دولتهایی باشند که نه تنها غمخوار ملت خود، بلکه باعث برانداختن موجبات پیدایش جنگ در عالم باشند و اتفاقاً خاتمه جنگ دوم مصادف با خاتمه تحصیلات و تمرینات سیاسی امثال جنابعالی، آقای موریسون و رفقای شما و اعضای کابینه «اتلی» گردید و طبق آمال و آرزوهای سیاسی شما، ملل فاتح درصدد اصلاح رژیم حکومت خویش برآمدند و به این جهت ملت انگلیس، در افق سیاست، زمامداری امثال آقای چرچیل را با آن همه حسن شهرتی که برای خود سراغ داشت دیگر مناسب ندیدند، معهذا امثال شما فارغ التحصیلان مکتب اجتماعی را روی کار آورد و شما و رفیقتان و زمامدار کشور استعمارگر و امپریالیسم انگلستان شدید... شما نیز به زودی تشخیص دادید که باید سیاست را با مردم خود مطابقت داده، و بار سنگین مظالم اجتماعی را از دوش جامعه حتی مستملکات و مستعمرات بردارید والا مـاده، منفجر و دستهای پینه کرده کارگران و کشاورزان مانند شرق اروپا برخاسته و رژیم حکومتهای سابقه را در هم خواهد شکست....

با روی کار آمدن شما این شعور اجتماعی اتفاقاً باعث نجات انگلستان شد. زیرا شما که آمدید خطرات را دفع کرده شرف کشور باستانی انگلستان را محفوظ نگاهداشتید.

تصور نکنید رقبای شما و محافظه‌کاران انگلیس نفهمیدند و تشخیص ندادند که ایشان اطبای حاذق خوبی بودند و داروهای شما مفیدتر و مؤثرتر از سیاست سابق ایشان است، چه ایشان باهوش‌تر از آنند که دچار چنین بلاهت و کند فهمی گردند لیکن چه بُایدکرد قدمای مشرق زمین گفته‌اند «عادت، طبیعت ثانوی است» و چون سالها به استثمار و استعمار ممالک دورافتاده و ضعیف عادت کرده و لذت آقایی را به خوبی درک کرده بودند بدیهی است دیگر تغییر عادت بر ایشان ممکن نبوده و نخواهد بود....

این آقایان حال که آبها از آسیاب ریخته و می‌بینند شما به معدودی از مستملکات و

مستعمرات استقلال داده و شرکتها را ملی کرده‌اید و حالا دیگر آن مرد هندی جرأت می‌کند در کافه و رستورانی که شما و امثال شما در آن نشسته‌اید وارد شود، یا در مقدرات خود دخالت نماید یا برای اضافه مزد، به قدری که مولد ثروت بوده تقاضای اضافه حقوق کند، این آقایان می‌خواهند با باتون پلیس و گاز اشک آور، مردم حق‌طلب را متفرق ساخته و چون فیلشان باز یاد هندوستان کرده است شما را تحریک می‌کنند در مقابل ملی شدن صنعت نفت ایران و خلع ید کمپانی غاصب و جاسوس فتنه‌انگیز ایشان، چترباز و کشتی جنگی برای تصرف مال و منال مردم کشوری که خود استقلال آن را تصدیق و تضمین کرده‌اید گسیل دارید!!

از مطلب دور شدیم، راستی آقای موریسون شما همین شما که بر اثر تشنج عمومی عالم، زمامدار یک کشور قانونی شده‌اید چرا در قیام ملت ایران بر علیه شرکت غاصب نفت، رودست فرقه محافظه‌کار و رقبای خود را خوردید و آن یادداشتهایی را که یقین داریم هنگام نگارش آنها، قلم شما می‌لرزید، زیرا وجدانتان تلفیق آن جملات بی‌منطق را تصدیق نداشت، برای ملت ما فرستادید؟!

ما که نمی‌توانیم باور کنیم اینتلیجنت سرویس، پرونده‌های مظالم نیم قرن شرکت جبار فتنه‌انگیز نفت را از نظر شما به تحریک محافظه‌کاران دور نگاهداشته و یا شما وقت مطالعه نداشته چشم بسته یادداشت به ما فرستاده‌اید! راستی شما خیال می‌کنید ما مشتری دیگری پیدا کرده نفت خود را می‌خواهیم به جابلقا و چابلسا بفروشیم؟! ما و زمامدارکنونی ایران بارها تکرار کرده‌ایم که نفت خودمان را به همان مشتریان سابق خواهیم فروخت....

به خدا قسم اگر تا ساعتی که ما و مجلس ما به رهبری جناب آقای دکتر مصدق نفت را ملی کردیم، در این زمینه با روسیه رقیب شما صحبتی کرده یا او پیشنهادی برای خرید نفت کرده باشد....

مقصود ما از ملی شدن صنعت نفت، چون اقتباس از فکر آزادیخواهانه خود شما بود که صنعت‌ها را ملی کردید، این بود که ما نیز درصدد برآمدیم تا یوغ استثمار و استعمار این شرکت غارتگر را که استعمارچیان سابق بر ما مسلط کرده بودند از گردن برداریم. زیرا بیشتر از این نمی‌توانستیم هم از منافع حقیقی خود چشم بپوشیم و هم قربانی بدهیم چه آن آشیان فساد هر روز یک گوشه مملکت را بر علیه تمامیت کشور ما برمی‌انگیخت تا برادرکشی مستمر مانند وبا و طاعون در هند همیشه در کشور ما باقی باشد....

صدها مرتبه در مجلس شورا و سنا نمایندگان ما و جراید گفتند و نوشتند و رئیس دولت

در خطابه‌های خود به دنیا اعلام کرد که مشتریان ما همان کسانی هستند که بودند و به دیگری نخواهیم داد مگر آنها نخواهند یا نگذارند متخصصین عمل را از متفقین آنها بطلبیم پس این تجاهل عارف شما چه دلیل دارد که با توسل به دادگاه بین‌المللی و اندرزهای پرزیدنت ترومن و تبلیغات جرائد اضافه بر تحمیلات و تکلیفات باز می‌خواهید همان شرکت و همان اشخاص و افراد فتنه‌انگیز و جاسوس و دو به‌هم‌زن را در منظور خود تقویت کنید؟ و در کشور مستقل ما شرکت جابر غاصبی را مانند دولتی دیگر ابقا نمایید همانطور که در رژیم سابق کمپانی هند عمل می‌کرد!

می‌فرمایید آخر این شرکت سابقه عمل داشته و قرارداد دارد، ولی ما می‌گوییم فعلاً صحبت از قرارداد و الغای آن در میان نیست بلکه ملتی قیام کرده و عمل دولت و حکومت سابق خود را که بر اثر زور و فشار و کشتی جنگ و رشوه و فریب و اغفال تحمیلات طاقت فرسایی بر او وارد کرده بودند، با ملی کردن صنعت نفت از میان برده زیرا ضرر و زیان ملت ما مسلم بوده است چون عشر آن‌چه را که ذیحق بوده‌ایم به ما نمی‌داده در حالی که قیمت اعظم عمران و آبادی و اقتدار شما مرهون همین خونی است که از بازوی یک مشت مردم فقیر ایرانی گرفته به بازوهای ورزیده جاشویان کشتی‌های جنگی شما تزریق می‌کنند و اگر بفرمایید در هر صورت شرکت سابق مخارج هنگفتی کرده و اسباب و آلات و ادواتی به‌کار انداخته جواب این است که اولاً بر اثر طول مدت عمل مقدار زیادی از اثاثیه فعلاً ملک ماست، ثانیاً ما گفتیم بیایید بنشینیم حساب کنیم و ببینیم علاوه بر آنچه در ظرف این مدت، آلات و ادوات طبق مقررات به خود ما انتقال یافته، نسبت به باقی مدت که تمام آن باید مجاناً و رایگان به ما واگذار شود چقدر باقی می‌ماند تا اگر در ضمن رسیدگی به حساب معادل آن یا بیشتر از آن، ما از اصل عایدی طلبکار نشدیم از صدی بیست و پنجی در بانک مرضی الطرفین به ودیعت می‌گذاریم جبران کنیم و در هر صورت شرکت به حکم ملی شدن صنعت نفت نه الغای قرارداد و دستاویزهای دیگر، خود را از کشور ما رفتنی بداند تا برای ابد از فتنه انگیزی او دور بمانیم و دوستی ما با شما و متفقین شما بلکه رقبای شما در عالم بیطرفی پابرجا بماند و ملت ضعیف بیچاره‌ای مانند ما را که پل پیروزی شما بودیم بیش از این در فشار دسایس اتباع خود نپسندید و برخلاف عقل و منطق و وجدان در هنگامه امروزه عالم که اشتعال نائره جنگ محتاج یک جرقه است، کشتی جنگی به بهانه حمایت اتباع، به خانه و ملک مردم نفرستید و نگویید یا هستی خود را بده یا خانه تو را برای قطع ریشه انتفاع تبعه خود خواهیم کوبید که به صلاح و مصلحت خود شما و ملت متمدن

انگلستان نیست.... در خاتمه باز تکرار می‌کنیم راستی جناب آقای موریسون، انگلستان نفت می‌خواهد یا استعمار؟!

ناگفته نماند در رادیو شنیدیم شرکت سابق را برای منفعت ما به مرغی تشبیه کرده بودید که تخم طلایی می‌گذارد! باید عرض کنم علاوه بر اینکه معده ما از هضم این ماده ثقیل عاجز است تمنی داریم شرکت اگر مرد است جایی تخم کند که بتواند جوجه‌های مفیدی تربیت نماید نه آنکه تخمهای گندیده و متعفنی را تولید کند که فضا را فاسد و سلامتی و آسایش عمومی را سلب نماید، نمی‌دانم هیچ با رایحه تخم گندیده تصادف کرده‌اید؟!

در هر صورت، اصرار شما برای پذیرفتن شرکت سابق به ملت ما مانند همان افسانه‌ای است که کودکی را در بغل می‌فشرد و کودک از وحشت می‌گریست و وی می‌پرسید از چه می‌ترسی؟ من اینجا هستم نترس، ولی خبر نداشت که کودک از خود او می‌ترسد!!

جناب آقای موریسون ما نفت داریم و به مشتریان اول به شرط خلع ید شرکت سابق می‌فروشیم، شما نفت می‌خواهید یا استعمار؟

دکتر مصدق با آرامش به سوی پیروزی گام برمی‌دارد *

به سوی پیروزی

آن روزی که دکتر مصدق ماده ملی شدن نفت در سراسر کشور ایران را بر روی تریبون مجلس شورای ملی گذاشت و به سرعت به تصویب رسید علاوه بر آن که دولت انگلستان و شرکت سابق نفت نتوانستند از آتوهای خود استفاده کنند و پس از چهارصدسال سلطله برای اولین بار در مقابل اراده ملت ایران به زانو درآمدند، مردم هم تصور نمی‌کردند بدین ترتیب بتوان ریشه شرکت نفت سابق را از خاک این مملکت بیرون کشید و به دور انداخت!

کسانی که آن روز به دقت آن نه ماده را مطالعه کردند خوب توانستند تشخیص دهند که دکتر مصدق در تدوین این قانون چقدر زحمت کشیده و چطور در هر کلمه آن منافع ملت ایران را حفظ کرده است، آن روز همه از یکدیگر می‌پرسیدند چطور این قانون اجرا خواهد شد؟! حتی مخالفان میدانی پیدا کردند و تا توانستند به دولت دکتر مصدق تاختند اما این پیرمرد رنجور با نهایت خونسردی و آرامش به سوی موفقیت گام برداشت و تا امروز ذره‌ای از وظیفه‌ای که به عهده گرفته خطا نرفته است.

گربه ملوس بابا!

نزدیک یک ماه از ورود «هاریمن» مشاور مخصوص رئیس‌جمهوری امریکا گذشت با اینکه ملت ایران و سایر ملل جهان تشنه آگاهی از جریان مذاکرات نفت بودند ولی برای اینکه

---

* . فردوسی ـ شماره ۹۲ ـ سال ۱۳۳۰

تعجیل آنها باعث تضعیف سیاسی نخست‌وزیر نشود مهر خاموشی بر دهان زده به انتظار گزارش رسمی دولت نشستند.

بگذریم از روزنامه و دستجاتی که هر روز به بهانه‌ای به دولت تاختند و برای شکست دکتر مصدق از هیچ عملی فروگذاری نکردند!

بالاخره روز شنبه هفته گذشته دکتر مصدق با کیف مملو از اسناد در تالار جلسه خصوصی مجلس سنا حاضر و برای اولین بار پرده از روی مذاکرات محرمانه برداشت؛ و بار دیگر نشان داد که جز به صلاح ملت ایران قدمی برنداشته است.

بزرگترین اقدام او این بود که «هاریمن» مشاور مخصوص «ترومن» را به وضع رقت‌بار مردم این کشور آشنا کرده آن‌قدر گفت که «هاریمن» بیشتر از خود او برای مردم فلک‌زده ایران متأثر شد و وقتی در جلسه هیئت وزیران در لندن شرکت کرد اولین جمله او این بود که ملی شدن نفت در ایران عمل انجام یافته‌ای است باید آن را به رسمیت شناخت آن وقت در جزئیات موضوع به بحث پرداخت، دولت انگلستان هم وقتی دید همه راه‌ها به ملی شدن نفت در ایران منتهی می‌شود چاره‌ای جز قبول اصلی ملی شدن صنعت نفت نداشت یک هیئت به ریاست آقای «استوکس» مهردار سلطنتی و وزیر امور مالی خود روانه تهران کردند تا بار دیگر باب مذاکره باز شود!

دولت انگلستان ملی شدن نفت ایران در نه ماده را به سه قسمت تقسیم کرده است: استخراج و بهره‌برداری و فروش. با قسمت‌های اول و دوم موافقت و آن را به رسمیت شناخته اما در قسمت سوم که فروش نفت باشد پیشنهاد نموده که فروش نفت در خارج از ایران به دست انگلستان باشد.

این موضوع ما را به یاد داستان شیرینی می‌اندازد:

معروف است پدری دو پسر داشت یکی عاقل و دیگری کم‌عقل. وقتی پدر مرد پسر عاقل به برادرش گفت از کف حیاط تا لب پشت‌بام از آن من از پشت بام تا آسمان از آن تو. قاطر چموش لگدزن از آن من، گربه ملوس بابا از آن تو! وقس علیهذا.

تصور می‌کنیم دولت انگلستان هم یک چنین خوابی برای ما دیده استخراج و بهره‌برداری با ما! فروش با انگلیسها! ولی آن طور که لردان انگلیسی تصور کرده‌اند نه آنها آنقدر عاقل‌اند که بتوانند به این سادگی سر ما را کلاه بگذارند نه ما آنقدر هالو!

وزیر و وکیل!

یکی دیگر از جریانات اخیر کشور ما موضوع وزیر و وکیل است. دکتر مصدق سه نفر از سناتورها را داخل کابینه خود وارد کرده است تیمسار سرلشگر زاهدی مستعفی و آقای کاظم باقری و سناتور بوشهری.

خوب به خاطر داریم در دوره چهاردهم، دکتر مصدق موی دماغ عجیبی برای دولت‌های بی‌عرضه و نمایندگان اخلالگر آن دوره بود برای این که دست او را از وکالت کوتاه کنند پیشنهاد کردند نخست‌وزیر شود نقشه را هم اینطور طرح کرده بودند که پس از چند روز یک رأی عدم اعتماد می‌دهند دستش. خانه‌نشینش می‌کنند!

ولی جناب دکتر از این توپ از میدان به در نرفت گفت فقط به شرطی قبول می‌کنم که دومرتبه بتوانم به مجلس مراجعت کنم! و پیشنهاددهندگان را در خماری گذارد.

در زمان قوام السلطنه اعزاز نیک‌پی وزیر پست و تلگراف و تلفن بود، معاون نخست‌وزیر بود و وکیل مجلس بود یکی از روزنامه‌های فکاهی آن وقت نوشته بود:

از شتر مرغ پرسیدند ... از آقای نیک‌پی هم پرسیدند وکیلی یا وزیر گفت هیچ نگو که معاون نخست‌وزیرم!

به هر حال عده‌ای مخالف و جمعی موافق در مجلس سنا هیاهو راه انداخته‌اند که وکیل اگر وزیر شد دیگر نمی‌تواند وکیل باشد پیشنهادها دادند ولی هنوز به مرحله قطعی نرسیده و با این وصف تیمسار سرلشگر زاهدی در هفته گذشته از مقام وزارت کشور و سرپرستی شهربانی کل استعفا دادند.

بعضی‌ها می‌گویند چون در جریان بیست و سوم تیر جمعی ایشان را متهم می‌کردند بدان جهت استعفا دادند عده‌ای هم می‌گویند به دلیل اینکه ممکن است در آتیه نزدیکی مجلس سنا تصمیم قطعی خود را نسبت به سناتورهایی که وزیر می‌شوند بگیرد ایشان مستعفی شده‌اند در هر صورت عده‌ای از وکلا برای گل روی دکتر مصدق و اینکه در کار نفت اخلالی نشده باشد دست به اقدامی نمی‌زنند!

تنها مقام قانونگزاری مجلس می‌تواند به لوایح زمان مصدق رسیدگی کند*

بحث قانونی نسبت به مسئولین دولت سابق

چون در این ایام موضوع محاکمه مسئولین دولت سابق در کلیه محافل مطرح بوده و خوانندگان ما این مطلب را مورد استعلام مکرر از ما قرار داده‌اند، لذا خود را موظف دانستیم برای روشن‌شدن ذهن خوانندگان عزیز و باوفای مجله فردوسی با رعایت بی‌طرفی نکات چندی را مورد بررسی قرار دهیم.

بدواً ناگزیر از تذکر این نکته‌ایم که دشمن جرار و حریف پر زور ما (اگر چه جراید طرفدار دولت سابق درگذشته در اطراف ضعف و زبونی این دشمن زیاد قلمفرسایی نموده‌اند) در پیروی از رویه استعماری که سالیان درازی است در شرق اعمال می‌کند جهد وافی برای ایجاد نفاق در بین افراد مملکت ما مخصوصاً طبقه منور می‌نمایند بر ما است که متوجه این سیاست دیرین بوده و خود را از عواقب شوم این اختلافات برکنار نگاه داریم و در اجرای همین سیاست خانمان‌برانداز که از هر موضوع و مورد کوچک و غیرقابل توجهی استفاده می‌نماید چه رسد به موضوع تغییر دولت که دامنه عملیات آنها در این مورد خیلی وسیع می‌باشد.

سعی در تخریب عوامل مؤثر دولت گذشته (با اینکه خود ما هم معتقدیم که در بین آنها افراد کوچک و ناباب زیاد بوده و خودشان هم یک‌یک خود را معرفی نموده و ما چه درگذشته و چه در حال آن افراد نالایق سودپرست ضعیف‌النفس را معرفی کرده و خواهیم کرد) یکی از هدفهای آن سیاست خارجی است.

---

* . فردوسی ـ شماره ۱۰۶ ـ سال ۱۳۳۲

منظور از ذکر این مقدمه آن است که خوانندگان ارجمند بدانند که قضاوت ما در نتیجهٔ تأثیر احساسات نبوده و می‌خواهیم حقایق را آنچه که هست و تشخیص می‌دهیم به اطلاع عموم برسانیم.

ما بارها مخالفت خود را با افکاری که به نام عقاید چپی معروف شده اعلام کرده‌ایم و معتقدیم سعادت افراد مملکت ما باید به دست ایرانی و ناشی از فکر وعمل ایرانی تأمین گردد وابستگی به سیاست بیگانه به هر عنوان و صورتی باشد را مضر می‌دانیم. ولی در عین‌حال عجله نکردن در قضاوت را برای قضاوت صحیح در امور لازم می‌دانیم.

متأسفانه در ایام اخیر می‌بینیم و مکرر می‌شنویم که اشخاص در مقام تصفیه حساب با یکدیگر مشغول سعایتهایی که در بعضی مواقع جنبه ابتذال را پیدا می‌کند می‌باشند و مأمورین تعقیب جرایم هم به‌جای تحقیق صحیح و بررسی‌هایی که در این قبیل موارد لازم است بازیچه این قبیل اشخاص شده و سلب امنیت و حیثیت از اشخاص می‌نمایند.

ایکاش پس از کشف حقیقت گزارش‌دهنده برخلاف واقع تعقیب می‌شد تا حیثیت از دست‌رفته اشخاص رعایت شده و حیثیت دیگران را محفوظ می‌کردند. ولی متأسفانه از این قسمت خبری نیست. اینک به اصل مطلب و موضوع این مقال برگردیم. مسئول اداره امور مملکت در درجه اول دولت است که مرکب از نخست وزیر و وزیران یک مملکت می‌باشند، و در درجه دوم هر مأموری است (در هر مقام باشد که امری برخلاف قوانین موضوعه مملکتی انجام دهد.

حال نسبت به عمل یا اعمال اشخاص موردنظر ببینیم مسئولیت هر یک در چه حدود تعیین شده است ـ شخصی که به نام وزیر قبول مسئولیت می‌نماید به خوبی می‌داند یا باید بداند که غیر از مسئولیت وزارتخانه که تصدی آن سپرده به او است مسئولیت مشترک نسبت به کلیه تصمیمات عمومی دولت دارد و نمی‌تواند (همچنانکه بعضی از آقایان وزیران بی‌شخصیت دولت سابق ادعا کرده‌اند) به بی‌اطلاعی از تصمیمات دولت استناد کرده و فقط بگوید رئیس دولت مسئول آن تصمیمات است یا اینکه بگوید من از مجرای جراید از آن تصمیمات مطلع شده و یا من اینکاره نبودم و بدون داشتن صلاحیت یا کاردانی لازم به این مقام تعیین شدم.

زیرا همه می‌دانیم که آقایان برای تصدی این مقامات همه‌نوع توسلات و تشبثات را به‌کار برده و از مزایای معنوی این مشاغل بهره برده‌اند و هیچ مانعی و الزامی در کار نبوده که هر زمان موقعیت را برای ادامه این وظیفه مناسب ندیده و عقیده‌مند به ناصحیح و زیان‌آور بودن

تصمیمات دولت بودند از شغل خود کناره‌گیری کنند. بنابراین به نظر ما استناد به بی‌اطلاعی از سیاست عمومی و تصمیمات دولت به هیچ‌وجه رافع مسئولیت این آقایان نیست.

طبقه دوم مسئولین ـ سایر مأمورین دولتند که باید به آمر قانونی اداء وظیفه نمایند. چنانچه در قوانین استخدامی هم مصرح است مأمور دولت نباید امر غیرقانونی مافوق خود را اجرا کند و چنانچه چنین دستور دریافت نمود باید مخالفت دستور را با قانون به آمر خود کتباً گوشزد نماید تا چنانچه موضوع موردتأیید کتبی آمر واقع شد سلب مسئولیت از او بشود.

درباره مأمورین انتظامی تکلیف موضوع در آیین‌نامه‌های مربوط به این مطلب روشن است. برای حفظ انتظامات در یک کشور مأمور انتظامی باید خود را تابع مطلق امر مافوق خود بداند زیرا در غیر این‌صورت اساس انضباط که پایه بقاء دستگاه انتظامی است متزلزل شده و امنیت دچار اختلال شده و حفظ آن غیرمقدور می‌گردد.

اکنون وضعیت قانونی کلیه مسئولین هر طبقه را از نظر قانون مورد بررسی قرار می‌دهیم و قبلاً این نکته را یادآوری می‌کنیم که رسیدگی از لحاظ قانونی‌بودن یا نبودن اعمال مسئولین نقطه‌نظر از موافقت یا مخالفت ما با سیاست عمومی دولت سابق است. زیرا در موارد عدیده ما سیاست دولت گذشته را مطابق با مصلحت نمی‌دانیم و در موقع دیگر در این‌باره بحث خواهیم کرد.

به موجب قانونی که به تصویب مجلس شورای ملی رسید، اختیاراتی به شخص دکتر مصدق نخست‌وزیر سابق داده شده و به استناد آن اختیارات لوایحی به تصویب مشارالیه رسید، حال اگر به گفته بعض اشخاص (به استناد مصاحبه بعضی از اشخاص رسمی که در مواقع خود در جراید منتشر شده است) بگوییم بعضی از آن لوایح با قانون اساسی مطابقت نداشته یا فرضاً بعضی از لوایح از حدود قانون اختیارات تجاوز کرده یا بنا به تعبیری که اخیراً از طرف یکی از مقامات رسمی شده قسمتی از آن لوایح که به استناد قانون اول اختیارات وضع شده صحیح و آن قسمت که در اجرای قانون وضع شده ناصحیح است این گونه تغییرات که پیدا کردن راه‌حل برای موارد خاص مورد نظر و به منظور تطبیق با موضوعاتی است که مشارالیه نظر خاصی دارد به عقیده ما موجه نیست و به نظر ما فقط مقام مقننی که قانون اختیارات را تصویب نموده ذیصلاحیت در جرح و تعدیل آن لوایح و در صورت تشخیص ضرورت صالح برای الغاء آنها می‌باشد.

مفاسدی که از تعبیر امر به غیر از این صورت پیش می‌آید به قدری است که خارج از

وصف و احصاء می‌باشد.

و من‌باب مثال چنانچه تشخیص مخالفت قانون عادی با قانون اساسی به عهده مقام مقنن یا دادگاه مخصوصی (چنانچه در بعضی از ممالک مترقی معمول است) قرار نگرفته و هر فردی مجاز در اظهارنظر در این امر باشد فلان مالک به‌موجب لایحه قانونی دکتر مصدق باید از دریافت ده درصد مال الاجاره خودداری کند یا در ملک مزروعی باید از دریافت ۲۰ درصد از عواید به نفع کشاورزان ملک صرف‌نظر کند حق دارد بگوید این لایحه قانونی که به ضرر من وضع شده مخالف با قانون اساسی است و من آن را اجرا نمی‌کنم.

یا فلان مؤیدی مالیاتی با همین استدلال از پرداخت مالیات خودداری کند و امثال متعدد دیگر از همین قبیل.

بحث اطراف موضوع اختیارات دکتر مصدق و لوایح قانونی که به استناد آن اختیارات به تصویب نخست‌وزیر سابق رسیده و قسمت عمده از آن لوایح با موافقت دولت فعلی اجرا می‌شود از لحاظ استعلامات مکرری است از طرف خوانندگان گرامی شده است و چون بی‌ارتباط با موضوع مسئولیت وزراء نبود در اینجا ذکر شد.

وای به حال شما اگر بخواهید دوباره پای انگلیسها را به این مملکت باز کنید*

بیرون کردن انگلیسها از ایران بزرگترین خدمتی بود که انجام شد

شنیده می‌شود که باز هم ایادی انگلیس و عمال مارکدار آن برای تجدید فعالیت سیاسی آن دولت به دست و پا افتاده برای بازگشت انگلیسها این در و آن در می‌زنند.

قضیه نفت و حل مشکل آن بزرگترین وسیله‌ای است که ایادی شناخته شده و معلوم‌الحال انگلیس با توسل به آن بتوانند، زمینه برگشت انگلیسها را فراهم کنند.

مقدمات کار از هر حیث فراهم شده، روزنامه‌های انگلیسی یکی بعد از دیگری انتشار پیدا می‌کنند و برای اربابان خود دست به تبلیغ می‌زنند.

ننگ و رسوایی و افتضاح و بی‌آبرویی در آستانه در ایستاده و سایه دیو مخوف استعمار انگلیس هر لحظه به ما نزدیک و نزدیک‌تر می‌شود.

ثمره همه جانبازیها، همه فداکاریها، همه مرارت‌ها و رنج‌های گذشته هیچ شده و نوکران چرچیل به فکر آقایی و حکومت ۱۵۰ ساله گذشته خود در ایران افتاده‌اند.

این ننگ را ما به کجا ببریم که دو سال تمام با دستگاه «انتلیجنس سرویس» انگلستان مبارزه کردیم و در دنیا بوق و کرنا راه انداختیم که فلان و بهمان جیره‌خوار دستگاه هستند و دوباره بعد از این مدت به آنها راه بدهیم که در شئون اجتماعی دخالت کنند و در کارهای ما زیر نظر باشند.

---

* . فردوسی ـ شماره ۱۰۶ ـ سال ۱۳۳۲

این بی‌آبرویی را چطور تحمل کنیم که سه سال اقتصادیات ما بر اثر زورگویی و قلدری امپراتوری واخورده انگلستان در اثر محاصره اقتصادی این دولت خودخواه استعماری به این روز افتاد و حالا بعد از این همه ناملایمات دوباره می‌خواهیم سر تعظیم پیش آن فرود آوریم.

این افتضاح را چگونه قبول کنیم که افراد انگلیسی در شرکت نفت ما، در سرزمین آبا و اجدادی ما، در میان ملت ما نوشته باشند که «ورود سگ و ایرانی به محوطه استخر ممنوع» و ما آن را دیده باشیم و برای اینکه حالی کرده باشیم که چه کسی براستی سگ است و خوی درندگی و پاچه‌گیری دارد، این همه مرارت کشیده باشیم و حالا دوباره حاضر باشیم آنها را به مملکت خود راه بدهیم و روی سر حلواحلوا بکنیم.

اینکه گفته می‌شود نخیر پای انگلیسها دوباره به این مملکت باز نمی‌شود، مسخره است، دروغ است، حقه‌بازی است.

مگر قرار است که الیزابت دوم شخصاً به ایران بیاید و در کارهای ما امر و نهی کند؟ مگر بناست که چرچیل زمام امور ما را در دست بگیرد و «بوان» و «ایدن» بر دولتهای ما حکم کنند تا ثابت شود پای انگلیسی دوباره به این کشور باز شده است؟ ...

همین نشانه مختصری که از بازگشت عوامل مارکدار و نشان‌دار آنها به مقامات سابق و به کارهای گذشته پیداست، بزرگترین دلیل ماست که می‌خواهند باز هم «میس لمیتون» را حاکم بر مقررات این مملکت بکنند و می‌خواهند که دست بوسی او را وسیله نیل به وکالت و وزارت قرار دهند.

مگر اسنادی که از خانه «سدان» بیرون آمده است و سابقه و علت ترقی بی‌حساب بسیاری از رجال این مملکت را معلوم می‌کند جعلی است؟

مگر رابطه‌ای که عده‌ای از اشخاص به ظاهر ایرانی با عمال انگلیسی داشته‌اند و بر علیه منافع کشور ما با آنها همکاری می‌کرده‌اند دروغ است؟ مگر سوابقی که تعظیم و کرنش بعضی مدیران جراید ایرانی پیش کمترین و کوچکترین اعضای اداره تبلیغات سفارت انگلیس برای دستور خرید چهل تا پنجاه شماره روزنامه، موجود است می‌توان انکار کرد که حالا دوباره به آنها اجازه خودنمایی و حق تظاهر به وطن‌خواهی داده می‌شود؟

همه آنها که به نوعی برای پیشرفت مقاصد خود برای جلو رفتن و ترقی خود، برای اشتغال مقامات حساس و نان و آب‌دار، تن به پست‌ترین و بی‌شرمانه‌ترین عملیات جاسوسی و خیانت به نفع دستگاه امپراطوری انگلستان در این کشور داده‌اند و مطرود جامعه و مردم بوده‌اند،

دوباره دم می‌تکانند و اظهاروجود می‌کنند.

اگر وزیر بوده‌اند، خواب وزارت می‌بینند، اگر سناتور بوده‌اند، دنبال تجدید فعالیت سنا می‌روند، اگر وکیل بوده‌اند حوزه وکالتی تعیین می‌کنند، اگر رئیس اداره یا مدیرکل بوده‌اند دندان طمع برای اشتغال آن تیز کرده‌اند و اگر روزنامه می‌نوشته‌اند، دوباره قلم و کاغذ به دست گرفته‌اند ....

همه‌جا دم خروس پیداست و از هر گوشه آثار تجدید فعالیت عمال داغ باطل‌خورده انگلیسها نمودار است. چطور ممکن است که باز هم منکر شد پای انگلیسها به این مملکت باز نشده است؟...

حیف که ما از نویسندگان وقیح و هتاک نیستیم که یکایک اسم همه آنها را ببریم و افسوس که در این کشور بی‌آبرویی و وقاحت ایجاد آبرو و مقام می‌کند اعتقاد داریم که نویسنده متین و باوزین باید باشیم تا گفته‌ها و نوشته‌های ما اثر کند و گرنه برای آنها که منکر تجدید فعالیت انگلیسی‌ها در این مملکت هستند اسم می‌بردیم دوباره چه کسانی و چه نقشهایی برای استعمار ما برای درهم شکستن روح استقلال‌طلبی و آزادیخواهی ما مطرح می‌کنند.

آقا، یک روز در این مملکت همه مردم قیام کردند، نهضت ملی راه انداختند که ما با بودن انگلیسها و سیاست استعماری آنها در مملکت خود مخالفیم و نمی‌توانیم ببینیم که هر چه ثروت زیرزمینی داریم نصیب آنها می‌شود و هر چه فقر و بدبختی است قسمت ما می‌ماند.

مسلم است هر کس که با این فکر موافق بوده، دست استعمارگر انگلستان و ایادی آن را از تسلط بر منابع این آب و خاک بریده و دندان طمع آنها را از حکومت بر ما مردم فقیر شکم گرسنه و پابرهنه کشیده، به این مملکت خدمتی کرده است.

هر کس این کار را کرده اگر شاه بوده، اگر دکتر مصدق بوده، اگر مکی بوده، اگر کاشانی بوده، اگر امام بوده، اگر شمر بوده، اگر امامزاده بوده، اگر یزید بوده هر کس بوده به این مملکت خدمت کرده است.

قبل از آن، مقدرات ما، سرنوشت یک‌یک ما بسته به اشاره پست‌ترین عضو سفارت انگلیس بود، دست‌بوسی دربان سفارت ـ وکالت ـ وزارت به دنبال داشت و اخم و تخم مستخدم سفارت حبس و تبعید می‌آورد.

عیب بزرگ حکومتهای ما این است که وقتی خود به قدرت رسیدند، هر چه دولت سلف آن‌ها کرده باشد، به هیچ می‌شمارند و تمام خدماتی را هم که ممکن است قبل از آنها انجام شده

باشد به حساب خیانت می‌گذارند و در ابطال آن می‌کوشند.

دکتر مصدق هر عمل بدی کرده باشد و هر اشتباهی که مرتکب شده باشد، این کار او که دست انگلیسها را از این مملکت کوتاه کرده است بسیار مناسب و به‌جا و قابل بوده است، این اقدام او که مجال هرگونه اعمال‌نظری در کارهای داخلی ما را از نوکران بیگانه گرفته است قابل تمجید و ستایش بوده است چطور خدمت به این بزرگی را می‌شود نادید گرفت و برای از بین‌بردن آثار مترتب بر آن اقدام کرد؟....

چگونه ممکن است منکر خرابکاری ما و اعمال غرضها و آورد و برد حکومت ما به دست انگلیسها در این مملکت شد، چطور با این سابقه و با این تاریخ باز هم جرأت می‌کنند که اسم از تجدید فعالیت انگلیسها بیاورند ....

چیز عجیبی است که این رجال ما، این کله‌گنده‌های مملکت ما، این مغزهای متفکر اجتماع ما نمی‌خواهند قبول کنند بالاخره ملتی در این مملکت هست که قدرتی دارد، احساساتی دارد، جسارتی دارد که یک روز بالاخره به آن متوسل خواهد شد و وضع خود را روشن خواهد کرد.

بازگشت انگلیسها به این مملکت شرافت ما را جریحه‌دار می‌کند و غرور ملی ما را می‌رنجاند ... وای به حال شما که قدرت ملی را نادیده می‌گیرید و می‌خواهید دوباره پای انگلیسها را به این مملکت باز کنید.

در ایران، مردم وطن‌پرست هرگز چنان اجازه‌ای نخواهند داد و هیچ‌وقت تحمل نخواهند کرد. اگر نفت ما به فروش نمی‌رود، اگر انگلستان در دنیا تا این درجه قوی است که بازارهای نفت دنیا را بروی ما ببندد، اگر همه دولتهای دیگری که به نفت احتیاج دارند تا این اندازه زبون و ترسو هستند که بدون اجازه انگلیس با ما وارد مذاکره و معامله نمی‌شوند.

بگذارید که نفت ما بماند، فقر و تنگدستی بر ما چیره گردد، گرسنگی و برهنگی ما را تهدید کند، اما عرض و ناموس ما، مال خودمان باشد، وکیل و وزیرمان از خون ایرانی باشند حاکم و رئیسمان به فرمان ایرانی عمل کنند.....

بهانه فروش نفت برای ما آنقدر قوی و قابل قبول نیست که ما به طمع آن حاضر باشیم دوباره سفارت انگلیس را قبله‌گاه رجال خود ببینیم و باز هم ایرانی و سگ را به یک پایه برسانیم.

مگر آنها که نفت ندارند و با انگلستان طرف معامله نیستند از گرسنگی مرده‌اند یا از برهنگی خشک شده‌اند که ما دومی باشیم.

مگر در این مدت که انگلیسها در این کشور خدایی می‌کرده‌اند چیزی به ما داده‌اند، که امروز بی‌چیز بمانیم ....

ما حاضر برای برگشت انگلیسها نیستیم و به آنها که چنین خیالی واهی در سر دارند نشان خواهیم داد که چه خواهیم کرد و همانطور که در بروی غلام یحیی و پیشه‌وری و عمال آنها بستیم و به آن طرف دروازه‌های قفقاز فرستادیم، با ایادی انگلستان نیز همین معامله را می‌کنیم.

امروز مصدق در بند است و نمی‌تواند از «تز» خود در بیرون‌راندن انگلیسها دفاع کند ولی اغلب اعضای سابق جبهه ملی قدرت دارند، می‌توانند حرف خود را بزنند میتوانند در دفاع از مطالب خود اصرار ورزند و پافشاری کنند

این همه که دو سال پیش از مظالم انگلیسها برای ما صحبت می‌کردند، از خیانتهای عمال آنها دم می‌زند مگر دروغ بوده است مگر راست‌راستی به آنچه می‌گفته‌اند، ایمان نداشته‌اند؟

چرا امروز اقدامی نمی‌کنند، چرا به دولت نمی‌گویند که این‌قدر ایادی نشاندار انگلیسی را بال و پر ندهد. چرا او را متوجه نمی‌سازند کی چه کاره است و کدام چه سابقه‌ای دارد؟....

اگر هیچ کس قدرت ملی را در این کشور نتواند بسنجد آنها خوب می‌دانند که این مردم به انگلیسها و سیاست آنها در این کشور با چه بغض و کینه‌ای می‌نگرند، آنها بهتر از هر کس شاهد جانبازی و از خودگذشتگی مردم در روز ۳۰ تیر بودند، می‌دانند که این مردم وقتی خونشان، به جوش آمد، وقتی تعصبشان تحریک شد، وقتی تصمیم گرفتند با ایادی انگلیس و افکار عملیان آنها مبارزه کنند چه می‌کنند.

نگذارید که دوباره مردم به فکر این باشند که برای حفظ حقوق خود، شخصاً تصمیم بگیرند و برای بیرون‌کردن انگلیسها و مجازات عوامل آنها، خودشان اقدام کنند...

محکوم به اعدام:



نیک‌سهل است زنده بیجان کرد
مرده را باز زنده نتوان کرد
شرط عقل است صبر تیرانداز
که چو رفت از کمان نیاید باز

«سعدی»

نقل از فردوسی شماره ۱۱۵ سال ۱۳۳۲

بنا به عللی می‌خواهند مصدق را حتماً اعدام کنند*

اگر مطلب مهم دیگری پیش نمی‌آید، عنوان امروز سرمقاله ما «سلام به چرچیل» بود، می‌خواستیم به چرچیل این مرد بزرگ تاریخ سلام کنیم و از اینکه در گذشته نتوانستیم درک عظمت و هیبت او را بکنیم معذرت بخواهیم. می‌خواستیم از او استدعا کنیم به مناسبت جسارت مختصری که شده ما را به خواهر و برادر، به زن و فرزند، به پدر و مادر خودمان ببخشد و روی بزرگ‌منشی و عفو اغماضی که داردا از سر تقصیر ما درگذرد، می‌خواستیم اقرار کنیم که هیچوقت باورمان نمی‌شد که او این قدر قوی باشد که همه رجال ما را در اختیار خود بگیرد و آنها را مثل مهره‌های شطرنج، این طرف و آن طرف ببرد. میخواستیم بنویسیم که قبل از این، تصور اینکه حس اطاعت و نوکری از او تا این اندازه در رگ و ریشه افرادی که ما را باید اداره کنند وجود دارد، برای ما مشکل بود. اما زود فهمیدیم که گند این افتضاح از آنچه که خیال می‌کنیم خیلی بالاتر است فهمیدیم که در این کشور که هیچ‌چیز نیست، اگر روزنامه‌ای از خدا، از پیغمبر، از وزیر انتقاد کند و مطالبی بگوید، تنها به یک تذکر ساده که او را نرم‌تر کند قناعت می‌شود اما همینکه پای چرچیل به میان آمد، حبس و توقیف و زجر و شکنجه آغاز می‌گردد .... ما می‌خواستیم مقاله امروز خود را در این‌باره بنویسیم که شنیدیم مجلس سنا ناگهانی و بدون خبر جلسه خود را تشکیل داده، آقای رئیس مجلس ضمن نطق غرایی آمادگی مجلس را به اطلاع دولت رسانیده و جناب نخست‌وزیر هم برای تشکر از الطاف سناتورها به جلسه علنی آنها رفته است ای خاک بر سر ما، ای وای بر ما ... کار این مملکت به کجا کشیده است...

---

* . فردوسی ـ شماره ۱۰۷ سال ۱۳۳۲

برای مردم ارزشی نیست، برای مشروطیت احترامی نیست، برای قانون وزنی، و نه برای خود احترام و ارزش قائل باشید. غلط یا صحیح، مجلس شورای ملی مطابق اختیاری که داشته و برابر تشریفاتی که لازم بوده، وضع قانون کرده و دوره مجلس سنا را تقلیل داده و این قانون هم به امضای شاه مملکت رسیده است ....

قانون مملکت و امضای شاه باید محترم بماند ما می‌ترسیم که برای این مقاله تیتر بگذاریم، می‌ترسیم همان انتقامیکه انگلیس دارد از مخالفین سیاست استعماری خود می‌گیرد از ما و از همه آنهایی هم که نمی‌توانند ننگ این زندگی را تحمل کنند، بگیرد، ترس ما از جان خودمان نیست.

ما به حال خواهر و برادر و پدر و مادر، زن و فرزند خود ترس داریم به حال همسایه‌های خود می‌ترسیم که اگر ما را عاملین این سیاست، مستوجب تنبیه ببینند، به وضع آنها و به حال آنها هم رحم نخواهند کرد.

می‌ترسیم اگر چرچیل بفهمد، هنوز مردمی هستند که از خیمه شب بازی او اطلاع دارند و عروسکهای بازی او را می‌شناسند، اراده کند که همه آنها معدود شوند، می‌ترسیم که اراده او خانمان بسیاری را براندازد ....

و در این میان بیگناهانیکه هنوز تصور می‌کنند در بین افرادی که خون نژاد ایرانی را دارند، به سر می‌برند نفله و تباه می‌شوند ....

اما با همه اینها، تحمل این ننگ و افتضاح برای ما مقدور نیست که قوانین مملکت ما تا این درجه مورد تمسخر و استهزاء عروسک‌های این خیمه‌شب بازی شد. ما قبول نمی‌کنیم آنها که سابقه و پرونده‌شان را همه ملت ایران می‌داند، آنها که یک روز تقصیر همه عملیات خلافی که که در گذشته انجام داده‌اند به گردن ولینعمت خود می‌گذارند روز دیگر عذر می‌خواهند، آنها که خود عامل اصلی و موثر انعقاد قرارداد ننگین‌تر از خود ۱۹۳۳ نفت هستند و روز سؤال خود را مأمورین بلااراده شاه سابق قلمداد می‌کردند و برای اینکه خود چند صباحی بیشتر مورد لطف و عنایت ارباب باشند، پای شاه سابق را در میان کشیدند دوباره به حکومت خود در این سرزمین ادامه دهند و دوباره برای نوکری به ارباب تعظیم و کرنش کنند.

این حرف که قانون کسر مدت دوره سنا می‌بایستی بعد از تصویب مجلس شورای ملی به تصویب خود مجلس سنا برسد، مسخره است، مغلطه است، سفسطه است، چرند است، به حرف دیوانگان بیشتر شباهت دارد کجای دنیا قضاوت ادعایی را به خود مدعی وامی‌گذارند...

در زنگبار، در حبشه، در قلب آفریقا و میان صحرای برهوت استرالیا همچنین حرفی را هیچ احمق بی‌شعوری نمی‌زند که امروز در مملکت ما عنوان می‌شود ....

این سخن هم که دولت گذشته اشتباه کرده و نامه مجلس شورای ملی را به عنوان قانون از امضای شاه گذرانیده است و لذا توشیح اعلیحضرت هم نمی‌تواند به آن قوت بدهد، از هیکل و ریخت خود آنها خنده‌آورتر است.

جریانات، یکی پس از دیگری مملکت ما، به ما می‌فهماند که این قانون شکنیها برای چیست، به ما حالی می‌کند چرا تعمد دارند وزن قانون را از بین برند، چرا می‌خواهند، هر چه در گذشته شده و هر عملی که در سابق انجام گرفته و هر قانونی که به وجود آمده فسخ کنند، تعبیر کنند، مسخ کنند، لوث کنند.

این مردم که مغز خر نخورده‌اند، تا اسراری به این سادگی و نقشه‌هایی به این روشنی را درک نکنند. این مردم خیلی زیادتر از آنچه تصور می‌کنید، شعور دارند، فهم دارند، انرژی دارند، شجاعت دارند، موقع‌شناسند، فداکارند، وطن‌پرستند....

اگر انقلاب مشروطیت از یاد رفته اگر فداکاری پدران ما فراموش شده، اگر حق خدمت آنها محفوظ نمانده، قیام ۳۰ تیر در خاطره‌ها هست ....

این مردم به این مفتی و به این سادگیها از آزادی و حق خود، از احترام قانون نمی‌گذرند.

چرچیل خیلی بیشتر از آنچه تصور بشود قوی است، نفوذ دارد، جاسوس دارد، مأمور دارد، نوکر دارد ....

او می‌خواهد به هر طوری است دوباره این فکر غلط را در ما وجود آورد که هر چه در مملکت ما انجام می‌گیرد به اراده اوست، می‌خواهد نشان بدهد سرنوشت آنها که مخالف سیاست استعماری انگلستان هستند چه خواهد بود، می‌خواهد ثابت کند که چگونه فداکاری یک ملت، قوانین یک مملکت ملعبه دست او می‌شود و به چه طریق هر چه می‌خواهد، بالاخره انجام می‌دهد.

اما این مردم هم که راست‌راستی نمرده‌اند، جان دارند، غیرت و حمیت دارند، تعصب دارند، احساسات دارند، فهم دارند، شعور دارند.

مردم درک دارند که چرا می‌خواهند کارها و قوانین تصویب‌شده مجلس شورای ملی را ملعبه سازند و چرا می‌خواهند این فکر را از بین ببرند که جز مجلس، مرجع دیگری حق رسیدگی، فسخ یا تصویب قانونی جدیدی را ندارد ....

حس می‌کنند که این بازی این زودیها پایان ندارد و صحنه‌های بعدی یکی پس از دیگری تکرار خواهد شد....

این مجلس سنا که به خود حق می‌دهد قانون مملکت و امضای شاه را نادیده بگیرد و خلاف رأی و امضای هر دو آنها، بیاید و اظهار کند هرکس هر کاری به ضرر من کرده، اشتباه رفته و بد کرده است مردم را از همه کس و همه‌چیز مأنوس می‌کند ....

وقتی که مجلس سنا این‌قدر جسارت و جرأت داشت که منکر بدیهیات بشود، منکر قدرت قانون باشد هر مقام دیگر و هر فرد دیگری به خود اجازه خواهد داد که هر قانون و هر امضایی را که خواست نادیده بگیرد هر کاری را که توانست انجام بدهد.

و این همان است که ملت ایران از عاقبت آن ترس دارد و از خطر آن بیمناک است.

این صحیح نیست که مجلس سنا ادعا کند که در سال گذشته مجلس شورای ملی در محیط ترس و ارعاب و روی نظر و الهام یک فرد به خصوص به کسر دوره مجلس سنا رأی داده است حالا که قدرت او از بین رفته و ترس و ارعاب متصور، معدوم شده است، کارهای او و کارهایی که مجلس در زمان او انجام داده همه غیرقانونی است....

مجلس ۱۷ تنها این یک قانون را نگذرانیده و در زمان مصدق تنها این یک عمل انجام نگرفته است که راضی شد اثر قانونی و قدرت قانونی آنها از بین برود.

این چه راهی است که دولتهای ما پیش گرفته‌اند که وقتی خود بر سر کار آمدند هر چه سلف آنها کرد تخطئه سازند و وقتی به قدرت رسیدند، آنچه که خود دارند خوب استدلال کنند و آنچه که دیگران دارند بد بگویند؟

با این وضع و با این ترتیب ملت حق دارد از خود بپرسد، این نقشه‌ها برای چیست؟ این مقدمه و تمهیدی که برای محاکمه و محکومیت چیده می‌شود روی چه نظر است؟ و این قانون‌شکنیها و بی‌احترامی نسبت به اصل دموکراسی اصل مملکت چراست؟...

دیروز گذشته، معاون نخست‌وزیر، هیئت‌مدیره چاپخانه‌ها را دعوت کرده بود تا با هم بنشینند و برای جلوگیری از مطالبی که بناست منتشر شود، تصمیم بگیرند ....

هر کار می‌خواهند بکنند ... اینقدر هست که هرکس به ***جنگ مطبوعات رفته سالم برنگشته و قدرت قلم همیشه از قدرت شمشیر بیشتر بوده است.***

حقایقی که باید گفته شود ...*

مملکت آرام نیست، مردم راضی نیستند، دولت کارهای زیادی دارد که باید بکند، او را راحت نمی‌گذارند خیلی‌ها راگرفته است که شاید بقیه دست بردارند مجال و فرصت بدهند که او کار خود را بکند، طرح خود را بریزد، نقشه خود را عمل کند، پول بگیرد نفت بفروشد، دوستی‌ها را ادامه دهد دوستی تازه به وجود آورد و ...

ظاهر امر این است که دولت حسن نیت دارد، سر خدمت دارد به فکر مردم است! به خیال کشور است اعتقاد دارد که اگر بگذارند به ایران خدمت خواهد کرد، ایران را آباد خواهد ساخت آسایش رفته را به وجود خواهد آورد و ....

مطلب همین جاست که ایران کجاست؟ آیا ایران این محیطی است که به دریای خزر و خلیج فارس راه دارد و با عراق و افغان هم مرز است؟

آیا ایران این خاک زرخیز و لم‌یزرع یک میلیون و ششصد هزار کیلومتر مربعی است و دولت این قطعه خاک را می‌خواهد آباد کند یا خیال آن دارد که مردم آن را سامانی بدهد؟

سؤال اینجاست که اگر در این محیط جغرافیایی به جای این هجده میلیون مفلوک شیره‌ای، گرسنه و برهنه، هجده میلیون انگلیسی و امریکایی و بلژیکی و فرانسوی و ترک و عرب باشد آیا باز هم اینجا ایران خواهد بود؟ .... و اگر دولت وسایل رفاه آنها را فراهم کند باز هم ادعا خواهد داشت که خیال خدمت به ایران را دارد؟

ایران، مردم ایران است همین گرسنه‌ها و پابرهنه‌هاست، همین شیره‌کشها و

---

* . فردوسی ـ شماره ۱۰۸ ـ سال ۱۳۳۲

تراخمی‌هاست، همین بیسوادها و مریضهاست که هیچکس امروز به فکر او نبوده و هر کس هر ادعایی کرده دروغ گفته، چرند بافته و حقه زده است.

هر کس خیال خدمت به ایران دارد، باید به آنها خدمت کند باید خود را بنده آنها بداند، نوکر آنها بداند، حقوق می‌گیرد، رتبه می‌گیرد، درجه می‌گیرد، مقام می‌گیرد ....

اگر سپهبد است برای آنهاست و اگر سرباز است برای آنهاست.اگر وزن و احترام دارد به خاطر آنهاست و اگر جاه و مقام پیدا کرده، از تصدق سر آنهاست.

ایران، این مردم ایران است که هر کجا باشند و هر کجا بروند ایران هم آنجا خواهد بود مگر عرب به ایران نیامد، مگر سرزمین ایران را تصرف نکرد، مگر مغول ایران را زیر سم اسبهای خود نکوبید، مگر افاغنه به سر این محیط چیره نشدند.

ایران در زمان همه آنها وجود داشت برای اینکه عرب و مغول و افغان به سرزمین ایران دست یافته بودند نه به ایرانی، برای اینکه آنها خاک ایران را تصرف کرده بودند نه خود ایران را.

اگر کسی بخواهد ایران آباد شود، باید ایرانی را آباد کند، اینکه تقی‌زاده‌ها می‌گویند از فلان دولت باید تانک و توپ بگیریم، طیاره جت و فشفشه‌ای بگیریم، ایران را آباد نمی‌کند ....

طیاره جنگی برای جنگ است، جنگ هیچ وقت آبادی نمی‌آورد، هیچ وقت ملتی را به جلو نمی‌برد، مردم را راضی نمی‌کند ....

برای آبادی ایران باید ملت ایران را راضی کرد، مردم ایران را به جلو برد. باید تراکتور و ماشینهای کشاورزی و صنعتی گرفت، اقتصادیات را بالا برد، چرا مردم اجازه می‌دهند عده‌ای در کار دولت اخلال کنند تا دولت مجبور به سخت‌گیری شود.

سخت‌گیری ممکن است ایجاد سکوت کند می‌تواند خاموشی بیاورد، اما این خاموشی و سکوت، از تندی و تندخویی خطرناک‌تر است، بیشتر ضرر دارد، مثل این می‌ماند که نفس کسی را به زور حبس کنند و جلوی دهان او را بگیرند وقتی که دست خود را برداشتند، برای جبران کمبود هوایی که لازم دارد، برای رسانیدن اکسیژنی که بدن محتاج است، به نفس نفس می‌افتد، تند تند شهیق و زفیر می‌کند، نباید کاری کرد که دولت در زحمت بیفتد، این چند نفری که ایجاد آشوب می‌کنند خود معرفی بکنند تا برای بقیه دردسر ایجاد نشود.

بیشتر از پنج هزار نفر را در این کشور گرفته‌اند که خیال آشوب دارند، قصد فتنه دارند سر جنجال دارند، باز هم اگر به کسی سوءظن ببرند می‌گیرند ....

ولی احتیاج به نفس‌کشیدن دارند تا قیام قیامت که نمی‌شود مردم را گرفت، نمی‌شود

جلوی دهان آنها را بست، ناچار باید یک روز دست برداشت، آنروز روی قاعده طبیعی نفسهای تند و سریع آغاز می‌شود ....

این پنج هزار نفر پدر و مادر دارند، قوم و خویش دارند، دوست و آشنا دارند، لابد ناراضی هستند که تظاهر می‌کنند، تجمع می‌کنند، گرفتن آنها، تبعید آنها اینها را هم عصبانی می‌کند، ناچار دست به تظاهر می‌زنند و اگر نزنند برای این است که می‌ترسند ولی تسلیم نشده‌اند، مثل این است که نفس آنها را به زور گرفته باشند.

ما قبول داریم که جمعی در این کشور اغفال شده‌اند، گول خورده‌اند، راه بد می‌روند، ما معتقدیم که آنها را اجتماع ما منحرف کرده، وضع خراب کشور عصبانی کرده، عدم رعایت قانون ناراضی کرده است و تا موقعی که وضع این طور است، قانون برای بعضی یک معنی می‌دهد و برای دیگران معنی دیگر، تا زمانی که عده‌ای از همه نعمتهای کشور برخوردار و متمتع هستند و اکثریت، نان خالی ندارند، تا وقتی که دولتها برای حفظ منافع و ایجاد رفاه و آسایش «هزار فامیل» روی کار می‌آیند، این نارضایتی خواهد بود، این عصبانیت وجود خواهد داشت.

راه چاره توقیف چند نفری است که ایجاد آشوب می‌کنند، حبس و تبعید همه نیست زجر و شکنجه اغفال شده‌ها نیست، این تندرویها و سخت‌گیریها بدتر می‌کند که بهتر نمی‌کند....

اگر کسی می‌خواهد که ایران آباد شود، باید مردم ایران را راضی کند. این صحیح نیست که بگویند همین عده مشغول فتنه‌جویی هستند. قصد خرابکاری دارند، باید اول آنها را از بین برد و بعد به فکر بقیه بود ....

مگر آنها کی هستند؟ مگر غیر از مردم ایران هستند مگر از هند و عراق آمده‌اند همه آنها افراد همین کشور هستند ....

باید دید چه می‌خواهند، باید پرسید از چه ناراضی هستند، علت را باید از بین برد تا خود به خود معلول هم معدوم شود. از تکرار این حرف کسی برای نخست وزیری خود فعالیت نمی‌کند که گفته اگر شده باید بیست هزار نفر را هم اعدام کرده ولی اجازه نداد نفس کسی دراید باید مانع شد، باید جلوگیری کرد.

بیست هزار نفر را اعدام کنند چه بشود؟ کشتن مردم عده‌ای را عزادار می‌کند، کینه و بغض ایجاد می‌کند ... این بیست هزار، بیست هزار خانواده دارند، بیست هزار فامیل به خونخواهی برمی‌خیزند. همه آنها را که نمی‌شود از بین برد ... نمی‌شود معدوم کرد ... کردید دیگر به چه کسی حکومت خواهید کرد؟

قدرت شما وابسته به قدرت ملت است، اهمیت شما مربوط به اهمیت مردم است. باید این مردم باشند تا شما به آنها حکومت کنید باید این ملت زنده بماند تا شما مقام داشته باشید. وادار نکنید که مردم را عادت دهند هر قلدری که دیدند تحمل کنند هر زوری که شنیدند ساکت بنشینند جسارت و جرأت را از مردم نگیرید، غیرت و حمیت ملت را سست نکنید.

می‌بینید دولت آمریکا پول نمی‌دهد برای اینکه معتقد است باید مجلس باشد، از کمک لازم دریغ دارد برای اینکه می‌خواهد کارهای او با وجود مجلس باشد. مجلس قوه ناشیه از ملت است، قدرتی است که مردم به عده‌ای داده‌اند.

می‌بینید، یک دولت بزرگ برای اینکه پول بدهد می‌خواهد که با نظر مجلس باشد، حفظ ظاهر بشود، موافقت آنها جلب گردد.

آنها برای خود به نظر مردم ایران اهمیت می‌دهند و شما مردم را به هیچ می‌گیرید، همین‌جا اشتباه می‌کنید، این مردم هستند که به شما می‌توانند قدرت و ثروت بخشند، و قادرند از کسانی که بر ضد آنها و برخلاف نیات آنها نظر می‌دهند، حکومت و دولت بگیرند همه دنیا، همه کشورها برای مردم خود اهمیت و احترام قائلند هر چه می‌کنند به اسم آنها است و هر قدمی برمی‌دارند به خاطر آنهاست. این فقط ما هستیم که از قدرت ملی خبر نداریم و ملت را به هیچ می‌شماریم و حاضر هستیم برای راهی که در پیش گرفته‌ایم بیست هزار نفر را هم اعدام کنیم.

یاد آن وکیل مجلس فرانسوی بخیر که دو سال پیش که جمعی از مردم پاریس علیه فرمانده کل اتحاد تدافعی آتلانتیک شمالی که به فرانسه می‌آمد تظاهرات کند و پلیس مجبور از مداخله شد و چند نفر را مجروح کرد، در مجلس برخاست و گفت:

«این ملت را می‌کشید که چه کسی را زنده نگاهدارید؟...»

اگر مردم آزادی نداشته باشند که هر چه بگویند این دولت و تشکیلات آن را برای چه می‌خواهند. شما چطور جرأت می‌کنید بر روی مردمی که می‌خواهند نظر خود را اعلام کنند، شلیک کنید، چطور جسارت می‌کنید که دست و پای آنها را زخمی کنید، اینها ولینعمت شما هستند، اینها به شما حقوق می‌دهند ـ اینها پست و مقام را برای شما ایجاد کرده‌اند، شما به چه حقی به مردی که همه‌چیز خود را از آنها دارید، توهین می‌کنید، بی‌احترامی می‌کنید، تیراندازی می‌کنید؟

دولت باید بیاید و بگوید برای چه و روی چه حسابی رئیس پلیس او دستور داده است بر روی اربابان حقیقی ما شلیک بشود. این ملت زنده است که به دنیا درس آزادی و حکومت داده

است، این کار مملکتی است که اغلب رجال ما در مدارس و اکول‌های آن تعلیم دیده‌اند ....

کار مملکت ما هم معلوم است، همین است که می‌بیند، وقتی که ضعیف هستند وقتی که از قدرت افتاده‌اند وقتی که کسی به آنها اعتنایی ندارد دائم سنگ ملت را به سینه مـی‌زنند، از محرومیت ملت و از ظلمی که در حق ملت می‌شود داد و فریاد راه می‌اندازند اما همینکه این ملت برای جلو رفتن آنها برای به قدرت نشانیدن آنها فداکاری کرد، قیام کرد، کشته شد، عزادار شد تا در کار خود موفق شوند آنچه که به حساب نمی‌آید ملت است. آن کس که به کلی فراموش شده ملت است.

علی علیه‌السلام در فرمانی که به مالک اشتر داد نوشت:

وای بر تو که قدرت مردم را نادیده بگیری و در حق آنها ظلم کنی، قدرت مردم قدرت خداست و قدرت خدا بالاترین قدرت‌هاست...

این دولتهای ما نه از کار فرنگیها و نه به دستورات پیشوایان اسلام رفتار می‌کنند، برای آنها ملت یعنی هیچ، ملت یعنی همین که فقط حق دارد کشته شود تا آنها به مسند و مقام برسند مال و ثروت تهیه ببینند و بعد به ریش مردم بخندند ....

فصل دوم

مصدق و نفت

تا آن زمان که یخهای قطبی آب نشده‌اند، تا آن زمان که چرخش زمین شب و روز را پدید می‌آورد و ماه و سال از پس هم می‌آیند زمستانی هست و سرمایی.

مردم این کره خاکی همگی به اهمیت نفت حتی در ساده‌ترین شکل استفاده‌اش، به حیاتی بودن آن برای حفظ زندگی خود نیازمندند ... و این نفت قصه‌ای دراز دارد و از هر زاویه و هر دیدگاهی حرف و کلامی دیگر. و جهان ساخته نفتی‌ها، دنیایی است پر از توطئه، بحث و جدل جلسه و دیدار و آنچه از آن برمی‌خیزد گاه کودتا است و گاه نبرد رویاروی و گاه شایعات و هر چه هست نفت است و هیاهو.

این قصه پر رمز و راز از اولین سالهایی که نفت را از زیرِ زمین بیرون کشیدند، تا آخرین شعله‌ها و قطرات ادامه خواهد یافت.

درباره دکتر مصدق ...*

بعد از بازنشسته‌شدن دو نفر از سرتیپ‌های عضو دادگاه و انتخاب اعضای به جای آنها فقط انتخاب رئیس دادگاه برای تشکیل دادگاه بدوی نظامی جهت شروع محاکمه آقای دکتر مصدق مشکل بود که آن هم با انتخاب آقای سرلشگر مقبلی به ریاست دادگاه مراحل مقدماتی خود را تمام کرد و اگر چند روزی از شروع محاکمه از تاریخی که قبلاً اطلاع داده شده بود به تأخیر افتاد برای این بود که تاکنون برای محل محاکمه موافقت کامل نشده است.

آقای سرهنگ بزرگمهر وکیل مدافع آقای دکتر مصدق مشغول قرائت پرونده موکل خود می‌باشد. چون آقای دکتر مصدق پرونده اتهامی خود را قرائت نمی‌کنند از وکیل مدافع خود تقاضا کرده است موارد مهم پرونده را برای او یادداشت نماید به همین جهت آقای سرهنگ بزرگمهر در قرائت پرونده بیش از وکلای سایر متهمین صرف وقت می‌کند.

وی با دقت از محتویات پرونده یادداشت برمی‌دارد و تاکنون قسمتی از این یادداشتها را به آقای دکتر مصدق تسلیم کرده است.

این تصمیم در ملاقات روز چهارشنبه سرهنگ بزرگمهر و دکتر مصدق که از ساعت پنج تا هشت بعدازظهر در زندان سلطنت‌آباد طول کشید از طرف دکتر مصدق گرفته شده است.

آقای دکتر مصدق از یک هفته قبل که ادعانامه دادستان علیه وی صادر گردید مشغول تنظیم لایحه دفاعیه خود شده است وی در نظر دارد قسمت اعظم مدافعات خود را شخصاً در دادگاه به عهده بگیرد و به طوری که از یک منبع مطلع کسب اطلاع شده است آقای دکتر مصدق

---

* . فردوسی ـ شماره ۱۰۹ ـ سال ۱۳۳۲

ضمن امضاء اقاریر خود در اوراق پرونده مطالبی نیز نوشته شده است.

لایحه دفاعیه مصدق تاکنون به چند صفحه بزرگ رسیده و با وجود این آقای دکتر مصدق باز هم مشغول نوشتن مطالبی برای دفاع از خود در دادگاه می‌باشد.

برای محاکمه دکتر مصدق بیشتر خبرگزاریهای خارجی به نمایندگانشان در تهران دستور داده‌اند که جزئیات این محاکمه را در اسرع وقت به مراکز خود اطلاع دهند از طرف مطبوعات مختلف کشورهای جهان خبرنگاران خاصی به تهران اعزام خواهند شد تا در این محاکمه تاریخی حضور داشته باشند.

غذای دکتر مصدق در باشگاه سلطنت‌آباد از طرف دولت تهیه می‌شود و روزی صدتومان هزینه آن برآورد شده است. دکتر مصدق در پیش خود چند جلد کتاب دارد که اغلب به زبان فرانسه است و در میان آن‌ها یک کتاب قطور از بیوگرافی و سرگذشت ناپلئون و تزار و چند نفر از مردان و نویسندگان بزرگ و تاریخی است و از لوازم ضروری زندگی چند صفحه کاغذ و یک قلم خودنویس پارکر همراه خود دارد و اغلب وقت خود را صرف یادداشتهایی می‌کند که برای دفاع از خود در محکمه روز دوشنبه دادستان ارتش نامه محرمانه‌ای که برای فرمانده سلطنت‌آباد نوشت دستور داد که آقای دکتر مصدق را در مورد اقوام درجه اول ایشان آزاد بگذارند.

بعدازظهر آن روز خانم و فرزند دکتر مصدق به دیدن او رفتند و فرزندان دکتر مصدق در این ملاقات بی‌تابی و از اوضاعی که پیش آمده و منجر به توقیف و زندانی شدن پدر آنها شده اظهار نارضایتی کرده‌اند ولی دکتر مصدق به آنها دلداری داده است و گفته است:

ـ من از این پیش آمد ناراحت نیستم و در بازپرسیها هم به مقامات نظامی گفتم که وقتی وارد عرصه مبارزه شدم حتی قتل خود را نیز پیش بینی کرده بودم.

در این ملاقات دکتر مصدق جملات کوتاه و مختصری از اوضاع اطلاع پیدا کرده است چه تا آن روز او هیچگونه روزنامه یا مجله‌ای نداشت تا بتواند با خواندن آنها در جریان وقایع روز قرار گیرد.

حال مزاجی دکتر مصدق کاملاً خوب و با مواظبت شدیدی که از آن می‌شود جای هیچگونه نگرانی نیست.

دکتر مصدق اصرار دارد که هر چه زودتر جلسه محاکمه تشکیل گردد و تکلیف او یکسره شود. در بازجوییهایی که تاکنون از دکتر مصدق شده است به دفعات گفته است که من به مشروطیت و شاه ایران بسیار همیشه علاقه داشته و احترام گذاشته و مصاحبه‌های من با

خبرنگاران خارجی و نطق‌های من مزید این امر است و نسبت به بعضی مطالب که نمی‌توانسته آنها را توجیه کند اظهار داشته است که سن زیاد، حافظه مرا ضعیف کرده و نمی‌توانم خاطرات این چهار روز را به‌خاطر بیاورم.

دکتر مصدق تصمیم گرفته است که در اولین جلسه دادگاه به صلاحیت آن ایراد کند و حتی به قراری که شنیده شده است ضمن بازجوییهایی که از او به عمل آمده اوراق زیادی را به خط خودش نوشته و پس از پایان پاسخ در حاشیه برگی بازجویی قید نموده (جواب سؤال فلان در سه سطر بیست سانتی‌متر و ثلث سطر هفت سانتی به خط اینجانب محمد مصدق داده شد) و سپس آن را امضا نموده است.

دکتر مصدق این عمل را از آن جهت نموده که به هیچ‌وجه حشو و زوائدی در گفته‌هایش پدید آورده نشود. از مطالبی که مهندس رضوی در بازجویی‌های خود گفته معلوم می‌شود که در روزهای بین ۲۵ تا ۲۸ مرداد ماه، دکتر مصدق را اطرافیان او از جریان کارهای بیرون بی‌اطلاع می‌گذاشته‌اند و مثلاً رئیس سابق ستاد ارتش مرتب خبر می‌داده که کاملاً بر اوضاع تسلط دارند وقتی دکتر شایگان و چند نفر دیگر تایید می‌کرده‌اند که هر چه زودتر شورای سلطنتی باید تشکیل شود و او چون با خارج مربوط نبوده نمی‌توانسته به خوبی شاهد جریانات روز از نزدیک باشد.

مهندس رضوی ضمن بازجویی‌های خود به قراری که در روزنامه آتش منعکس شده گفته است که من و یک نفر مخالف با این بودیم که شورای سلطنتی تشکیل شود و دکتر مصدق هم که از فرمان نخست‌وزیری سرلشگر زاهدی اظهار شک می‌کرد به قدری تحت‌تاثیر تلقینات دیگر اطرافیان خود قرار گرفته بود که نمی‌دانست چه باید بکند...

از مطالب دیگری که در این هفته شنیده‌ایم یکی این است که برخلاف شایعه منتشره مبنی بر اینکه ماده ۴۶ قانون مجازات عمومی چون دکتر مصدق از شصت سال بیشتر دارد، نمی‌توانند درباره او حکم اعدام صادر کنند، صدور حکم اعدام دکتر مصدق به ترتیبی که پرونده نشان می‌دهد و ظواهر امر حاکی است قطعی است ولی شاه نیز بعداً با استفاده از اختیارات قانونی که دارد یا به کلی دکتر مصدق را بخشید و به او گذرنامه مسافرت داده می‌شود و یا اینکه لااقل حکم او را به حبس یا محکومیت دیگری تبدیل خواهند کرد.

به هر ترتیب تصور می‌رود به طور قطع در هفته آینده تاریخ قطعی محاکمه دکتر مصدق آغاز می‌شود.

از اولین جلسه محاکمه*

برای روز یک‌شنبه تمام مقدمات محاکمه دکتر مصدق آماده شده بود. مقارن ساعت سه و پنج دقیقه کم بود که اعضای دادگاه وارد تالار آیینه شدند که دکتر مصدق در حالی که قبای خاکستری‌رنگی بر تن و پالتویی نیز به همان رنگ روی آن پوشیده بود درکنار وکیل مدافع خود آقای سرهنگ بزرگمهر نشست.

ساعت، سه بعدازظهر را نشان می‌داد که زنگ رسمیت جلسه به وسیله آقای سرلشکر مقبلی رئیس دادگاه نواخته شد و منشی دادگاه اسامی اعضای دادگاه را قرائت کرد هنگامی که رئیس دادگاه از دکتر مصدق هویت و شغل او را سوال کرد وی جواب داد دکتر محمد مصدق **نخست وزیر قانونی**، ماده ۲۹۵ قرائت گردید و رئیس دادگاه از دکتر مصدق سؤال کرد آیا نسبت به صلاحیت دادگاه اعتراض دارید یا خیر؟ مصدق جواب داد ایراد دارم بعد از جای خود بلند شد و راجع به اقدامات خود در دوره پانزدهم مجلس شورای ملی بیاناتی اظهار داشت که رئیس دادگاه اظهارات او را ناتمام گذاشت و گفت این بیانات مربوط به صلاحیت دادگاه نیست و در این موقع بحثی بین دکتر مصدق و رئیس دادگاه درگرفت.

دکتر مصدق مدعی بود آنچه می‌گوید مربوط به صلاحیت است منتهی برای بیان هر مطلبی باید مقدمه‌ای ذکر کرد طبق همان ماده ۱۹۵ متهم باید هر چیزی را مفید می‌داند اظهار نماید سپس دکتر مصدق گفت:

حالا اگر نمی‌خواهید جلوگیری کنید من حرفی ندارم ولی به صلاحیت دادگاه اعتراض

---

* . فردوسی ـ شماره ۱۱۲ ـ سال ۱۳۳۲

دارم در این موقع سرتیپ آزموده دادستان ارتش تذکراتی داد و نتیجه گرفت که متهم نباید خارج از موضوع صحبت کند. رئیس دادگاه نیز ضمن تأیید بیانات دادستان به دکتر مصدق تذکر داد که از موضوع اعتراض به صلاحیت خارج نشود.

دکتر مصدق در جواب گفت جناب آقای رئیس   یک متهمی که شما می‌خواهید یا تبرئه کنید یا حکم اعدامش را بدهید باید هر چه دفاع دارد بکند حالا من می‌بینم جنابعالی با دادستانی مشورت می‌کنید که اصلاً بنده نه فقط به صلاحیت دادگاه اعتراض دارم بلکه به صلاحیت او اعتراض دارم.



دکتر محمد مصدق در جلوی خانهٔ ملت

اول اعتراض خود را به دادستان بیان می‌کنم تا جنابعالی بدانید من بیش از این‌ها مسبوق به قوانین هستم این آقای دادستان لیسانسیه هستند «دادستان ارتش، شما حق ندارید این سؤال را بکنید» شاید هم سواد ندارند ولی من که پنجاه سال عمر خود را صرف قوانین کرده‌ام چطور ممکن است در تالاری چنین مجلل و باشکوه برخلاف قانون حرفی بزنم (رئیس دادگاه مجدداً اعتراض کرد) بله اقا اول باید مقدمه چیده بعد به اصل موضوع رسید تیمسار سرلشگر من که می‌خواهم اعدام شوم چکار دارم شما ماموریت دارید می‌خواهید بروید من می‌خواهم از خودم دفاع کنم اگر می‌خواهید جواب ندهم می‌روم و شما هم حکم اعدامم را صادر کنید آقا تا صغرا و کبرا را ترتیب ندهم حضار از کجا می‌فهمند که حرف من صحیح است اگر نمی‌گذارند عرض خود را بکنم می‌روم مرا محکوم کنید ایکاش عملیات سرتیپ آزموده زیاد از قانون منحرف نبود ایشان لوایح قانونی مرا در اصلاح ارتش از قبیل دادستان باید دارای معلومات حقوقی باشد، غیرقابل تغییر باشد که بتواند با نهایت استقلال و آزادی رأی بدهد به استناد یک تصویب‌نامه مبهمی که در هیئت وزرا صادر شد موقوف الاجرا می‌دانند در صورتی که هیچوقت اینجانب لایحه‌ای تصویب نکرده‌ام خارج از حدود اختیارات.

در این هنگام بین دکتر مصدق و سرتیپ آزموده بحث مفصلی روی داد دکتر مصدق هنگامی که سرتیپ آزموده او را متهم (بکسره) خواند گفت آقا من متهم (بفتح ه) هستم نه «متهم». متهم فاعل است دادستان ارتش که این موضوع را حمل بر اعتراض دکتر مصدق به سواد و معلومات خود کرده بود پس از اینکه شرح مبسوطی ایراد کرد گفت آقای دکتر مصدق شما مرا بی‌سواد خواندید در صورتی که در زمانی که شما نخست‌وزیر بودید مرا دعوت کردید که سازمانهای دادرسی ارتش را سر و سامان بدهم. من نمی‌دانم چطور متهم مرا فاقد معلومات قضایی میداند، دکتر مصدق به حضور دادستان در دادگاه اعتراض نمود و گفت دادستان ارتش که ریاست به کلیه دادستانهای محاکمه ارتشی را دارد نباید طبق مواد قانون در دادگاه حاضر شود سرتیپ آزموده در جواب اظهار داشت فرض کنیم این اعتراض شما صحیح باشد ولی آیا اگر نماینده خود را می‌فرستیم مگر جز این بود که باید از ادعانامه من دفاع کند دکتر مصدق در جواب گفت من از بیانات آقای دادستان تشکر می‌کنم و ابداً جسارتی به مقام ایشان نکردم ولی فرمایشات ایشان جهل مرکب است یعنی ایشان نمی‌داند چیزی را که نمی‌داند ولی خود ایشان هنگامی که به او پیشنهاد شد سمت دادستانی دادگاه وقایع شیراز را به عهده بگیرد مرقوم فرمودند به دلیل اینکه انجام وظیفه در شغل اداره مهندسی ارتش مجال و فرصتی برای این‌جانب

باقی نمی‌گذارد و ضمناً فاقد هرگونه تحصیلات قضایی هستم، عذر می‌خواهم. بله برای بنده مرقوم فرمودید (رئیس دادگاه خیلی خوب به این موضوع دادگاه رسیدگی می‌کند) آقای رئیس اجازه بدهید من حرف بزنم.

اینجا مدرسه نیست باید حوصله داشت من خیلی حرف دارم بزنم حالا آمده‌ایم راجع به مسائل دیگر. این آقای دادستان خیلی فهمیده است به جهت اینکه وقتی حرف می‌زد من می‌دانستم چه می‌خواهد بگوید.

آقا من در قوانین خود نگفتم که یک سرباز اگر به گوش فرمانده خود زد تعقیب نشود بلکه گفتم جرائم نظامی دو قسم است یکی جرائمی که در حین انجام وظیفه اتفاق می‌افتد این جرم باید در دادگاه نظامی رسیدگی شود حالا اگر افسری شب رفت در خانه افسری پایین‌تر از خودش و با زنش مقاربت کرد او باید بگوید بسیار کار خوبی کردی؟ آقا جان این عمل نظامی نیست این باید در خارج از دادگاه نظامی رسیدگی شود.

دکتر مصدق سپس به اعتراض دادستان که گفته بود به قضات مبلغ هنگفتی از پول ملت را دادید جواب داد و گفت آقا قاضی باید سه چیز داشته باشد تا خوب قضاوت کند اول شکمش سیر باشد دوم از هیچ مقامی نهراسد هیچکس نتواند او را تحت نفوذ قرار دهد مگر قاضی انگلستان در شورای امنیت به حقانیت ایران رأی نداد؟ اگر این قاضی از چرچیل می‌ترسید هرگز چنین رأیی نمی‌داد.

محاکمه دکتر مصدق*

الان ۴ بعدازظهر یک‌شنبه است، باید قاعدتاً بنا به آنچه که رسماً اعلام شده محاکمه مصدق در تالار آینه سلطنت‌آباد جریان داشته باشد، دولت به ما کارت نداد که برویم از نزدیک ببینیم چه می‌گویند و چه می‌کنند، بهانه این بود که دیر آمده‌اید و کارتها تمام شده است، می‌دانستیم اگر زود هم برویم برای ما کارتی نخواهد بود، کارت برای آنهاست که مورداعتماد کامل دولت هستند، اگر ما چنین موقعیتی را داشتیم هرلحظه با مأمورین فرمانداری نظامی و سانسورچی‌های اداره اطلاعات شهربانی بر نمی‌خوردیم و در عرض دو ماه بیش از سه‌دفعه توقیف نمی‌شدیم و یا مأمورین کوچک دولت که در شهرستانها هستند با مجله‌های ارسالی ما برای نمایندگان شهرستانها چنان معامله‌ای نمی‌کردند.

هر چه بود ما نمی‌توانستیم برویم و محاکمه دکتر مصدق را ببینیم صبر هم نمیتوانستیم کرد که منتظر بمانیم تا خبر محاکمه را برایمان بیاورند. کار ما کار روزنامه نیست، کار مجله است. تعداد چاپ ما زیاد است، صفحه اول دو دفعه باید چاپ شود، غیر از همه.اینها اوراق مجله باید از زیر دست صحاف بگذرد، تا شود، مرتب شود، منگنه شود و بعد بریده شود. تا بتواند قابل عرضه‌شدن به خوانندگان باشد.

نوشتن مقاله‌ای راجع به این محاکمه برای ما لازم بود، ممکن نبود که مجله ما بعد از آغاز محاکمه دکتر مصدق منتشر شود و مطلبی در این مورد نداشته باشد، اگر غیر از ما هر مجله دیگری منتشر می‌شد و در این‌باره سکوت می‌کرد عیب نداشت ولی ما چطور می‌توانستیم

---

* . فردوسی ـ شماره ۱۱۲ ـ سال ۱۳۳۲

سکوت کنیم، ما یک مجله سیاسی با یک پرنسیب و عقیده خاص هستیم، کار و وظیفه روزنامه‌نگاری ما این بود که سرمقاله این شماره خود را راجع به این محاکمه تاریخی بنویسیم، در مشکل بزرگی گیر کرده بودیم.

آخر سر تصمیم گرفتیم روی اطلاعات عمومی که داریم و روی سابقه‌ای که در نظر دولت نسبت به مجله خود داریم بعضی مطالب را به عنوان تذکر به رئیس دادگاه بنویسیم. اگر دکتر مصدق محاکمه نمی‌شد یا محاکمه او به این زودیها نبود، ما باز هم مجبور بودیم برای ادامه انتشار مجله خود، در مورد او هیچ ننویسیم. چون ما نمی‌توانیم، در نامه‌نگاری از بی‌طرفی خارج باشیم و تنها یک طرف را بچسبیم، لازمه بی‌طرف بودن ما این بود که هر وقت پای دکتر مصدق به میان می‌آمد از کارهای خوب او هم یاد کنیم و تنها به تذکر بعضی اشتباهات دولت او راضی نباشیم، این میل با میل دیگران فرق داشت، میل آنها در مقام مقایسه با میل ما می‌چربید همه آنها همه‌چیز داشتند و ما حتی یک کارت ورودی برای شرکت در این محاکمه نداشتیم.

اما امروز محاکمه دکتر شروع شده است یعنی همانطور که دادستان او را متهم می‌کند و برعلیه بعضی از اقدامات او ادعانامه را قرائت کند و دلیل و برهان عادی حق دفاع از خود را دارد، یعنی در مقابل یکصد نفر مخبر و تماشاچی ایرانی و خارجی باید به او اجازه دهند مطالبی را که دارد بیان کند، از این قرار ما هم می‌توانیم اجازه داشته باشیم مطالبی که باید بگوییم.

دکتر مصدق شاید خیلی حرفها داشته باشد که بخواهد بگوید، او در کار خود بهتر از ما وارد است لابد هر چه می‌خواهد و هر چه می‌تواند می‌گوید ولی ما حرف زیادی نداریم فقط از رئیس دادگاه می‌خواهیم که به او اجازه بدهند حرفهای خود را بزند. مردم درباره دکتر مصدق همه‌چیز می‌شنوند و می‌گویند.

دولت معتقد است که بازگو کردن آنها برخلاف مصالح عمومی است، ما هم برای اینکه برخلاف مصالح عمومی رفتار نکرده باشیم، برای اینکه ثابت کنیم افراد وطن‌پرستی هستیم، برای اینکه مواظب باشیم بیهوده و ناروا ما را به بی‌وطنی و آشوب‌طلبی متهم نکنند، هیچکدام از آنها را بازگو نکرده‌ایم ولی معتقدیم برای اینکه مردم بفهمند آنچه که شنیده‌اند تا چه اندازه صحت دارد و تا چه حد می‌تواند تحریک‌آمیز باشد، اجازه داده شود که دکتر مصدق حرفهای خود را بگوید، دکتر مصدق یک فرد افتاده و ضعیفی است که تمامی قوای موجود بر علیه اوست، محبوس است، متهم است، تقاضای اعدام برای او شده، خانه و زندگانی او بر باد رفته، زن و بچه او دربدر است و دارد آخرین مراحل زندگانی خود را در دادگاه نظامی که برای رسیدگی

به جرائم او تشکیل شده می‌گذراند، اما به همین دکتر مصدق اجازه بدهند همه حرفهای خود را بگوید ممکن است خیلی مطالب مبهم و پیچیده را برای آنها روشن کند.

او را حبس کنید، بکشید، اعدام کنید، هر کاری که می‌خواهید انجام بدهید، هزار مصدق فدای ایران، نگذارید در تاریخ ایران نکته تاریکی بماند. این ابهام به نفع مملکت و این مردم نیست، اگر دکتر مصدق نتواند حرفهای خود را بزند، مظلوم خواهد مرد، هر چه شما بگویید کسی باور نخواهد کرد، آنچه که مردم قبل از محاکمه او بیخ گوشی و آهسته می‌گفتند بعد از این، بلندتر و رساتر خواهند گفت و اعتقاد و یقین خواهند داشت که هر چه می‌دانند صحیح است و دادگاه بنا به مقتضیاتی نخواسته آنها را منعکس کند.

اما اگر دکتر مصدق همه مطالبی راکه دارد عنوان کند و همه اسراری که در سینه اوست آشکار شود، این فرصت و موقعیت باز هم برای شماست که مطالب احیاناً خلاف واقع او را تکذیب کنید و اگر کلمه‌ای برخلاف حقیقت گفت با دلیل و منطق اشتباه او را به اثبات رسانید.

محاکمه مصدق یک محاکمه ساده نیست که بشود آن را مثل سایر محاکمات آغاز کرد، انجام داد و به پایان رسانید. محاکمه مصدق به آینده مردم و با سرنوشت کشور عزیز ما بستگی دارد. باید حقیقت هر چه هست روی پرده بیفتد، اگر راستی او به کشور خیانت کرده و خیانت او طبق دلایل و اسنادی که در محکمه ارائه خواهد شد، قابل قبول مردم و دنیا باشد البته باید محکوم شود. لازم نیست که این آدم دکتر مصدق باشد، هر کس دیگری که به ایران عزیز ما به استقلال ما و به موجودیت ما خیانت بکند باید از میان برود، باید نیست‌ونابود شود اما شاید حقیقتاً دکتر مصدق خیانتی نکرده باشد، چرا بیهوده یک فرد ایرانی آن هم یک نخست‌وزیری که بارها مورد تأیید شاه، مجلس و مردم بوده محکوم و معدوم شود.

اینکه می‌گوییم شاید و برای این است که بسیار اتفاق افتاده فردی را واقعاً بی‌گناه باشد، تقصیری نکرده باشد ولی به نظر عده‌ای تمام شرایط و تمام دلایل حکایت از جرم و تقصیر او بکنند. مثال زنده غیر از وقایعی که در تمام دنیا از این قبیل روی داده، تاریخ دادگستری خود ماست، بروید مطالعه کنید ببینید چه بسیارند بیگناهانی که زمین و زمان بر علیه آنها حکم کرده، شاهد بود و دلیل آورده است... زاید است که بگوییم آنها که اساس و بنیان قضاوت و عدلیه را گذاشته‌اند تا چه اندازه به این مطلب توجه داشته‌اند که در قضاوت عجله نشود و احساسات و سلیقه‌های شخصی به عقل و منطق تچربد. شنیده‌ایم که موارد اتهام دکتر مصدق در چهارده صفحه نوشته شده و در دادگاه تقاضا خواهد شد به او اجازه ندهند در خارج از این مطلب

صحبت کند. می‌پرسیم از کجا معلوم مطالبی که دکتر خواهد گفت همه مربوط به اصل اتهام نباشد، اگر دکتر مصدق مثلاً خواست قضیه نفت و ملی‌شدن آن را عنوان کند شما چطور قضاوت خواهید کرد که پایان این مطلب مربوط به رد دلایل اتهام او نیست کسی چه می‌داند. دکتر مصدق به طور یقین مطالبی دارد که جز او هیچ کسی از آنها مطلع نیست. حیف است که این اطلاعات مربوط به بیست و هشت ماه و بلکه بیشتر تاریخ مسلّم این کشور است فقط در سینه او بماند و کسی به آنها پی نبرد...

یک مطلب دیگر هم هست و آن این است که دادگاه توجه کند که در این محاکمه و قضاوت خود نباید خیلی تند برود. ما هم به این امید و به این انتظار در مطالب خود خیلی آهسته می‌آییم برای اینکه معتقد هستیم فقط در محیط آرام و خالی از جنجالی است که حقیقت می‌تواند خودنمایی کند. امیدوارم بعد که خبر این محاکمه را به ما دادند، ثابت شود که قضات دادگاه حقیقتاً اشخاص باوجدان و با انضباطی هستند و با این مطالبی که اینجا نوشته‌ایم خود روی وظیفه‌ای که دارند قبلاً عمل کرده باشند.

مطالبی از محاکمه دکتر مصدق *

جناب آقای سرلشگر یک متهم که شما می‌خواهید او را حبس و یا حکم اعدامش را بدهید باید دلایلش را اقامه نماید اینکه گفته می‌شود باید در موقع گفته شود بنده گفتم هر چیز مقدمه دارد به هر حال شما می‌خواهید از یک دادستانی مشورت کنید که بنده حق دارم به صلاحیت این آقا «دادستان» اعتراض می‌کنم تا حضرت عالی بدانید بیش از این مسبوق به قوانین هستم.

ایراد به صلاحیت دادستان

حال برای امتحان می‌پرسم (خطاب به دادستان) آقا شما لیسانسه هستید رئیس دادگاه این آقایان تحصیلاتی ندارند من پنجاه سال در این کار عمری می‌گذرانم من چطور می‌شود که در این دادگاه این طور مجلل و باشکوه تزئین شده در این تالار آیینه حرفی برخلاف قانون بزنم.

من می‌خواهم اعدام شوم باید حرفهای خود را بزنم. اگر نمی‌گذارید سرجای خود می‌نشینم و مرا محکوم کنید شما می‌خواهید یک دکتر مصدق نخست‌وزیر مملکت را اعدام کنید ولی نمی‌خواهید به حرفهای او توجه کنید.

ای کاش عملیات آقای سرتیپ آزموده فقط از قانون منحرف بود. لوایح قانونی مراکه در ارتش بسیار اثر نیکویی داشت از قبیل اینکه دادستان می‌بایست دارای معلومات حقوقی باشد و در درجه تحصیلات آنها از لیسانس کمتر نباشد غیرقابل تغییر باشد و به آنها استقلال و آزادی

---

* . فردوسی ـ شماره ۱۱۳ ـ سال ۱۳۳۲

رأی بدهند و هرکس از نظر اجرای مقاصد خود دادرسی را برای دادگاه تعیین ننماید.

تمام این لوایح را به استناد یک تصویب‌نامه مبهمی که هیئت وزرا صادر کرده از کار انداختند که شرح آن بعد عرض خواهد شد در صورتی که هیچ‌وقت اینجانب خارج از حدود اختیارات لایحه‌ای تصویب ننمودم.

لوایح قانونی من قبلاً در آن روزنامه‌ها منتشر می‌شد و در جلسه علنی مجلس شورای ملی هم تقدیم می‌گردید که آنها را کمیسیون‌های مربوطه به خود ارجاع می‌نمودند.

چنانچه یک لایحه برخلاف قانون و خارج از حدود اختیارات تصویب شده بود همان نمایندگانی که شدیداً با من مخالف بودند و می‌خواستند از من سلب اختیارات کنند در مجلس اظهار می‌نمودند و توضیحات لازم را می‌دادند و اگر معلوم می‌شد که از حدود اختیارات تجاوز کرده‌ام هرگز راضی نمی‌شدند که دیگر از آن اختیارات استفاده کنم ولو اینکه منجر به سقوط دولت می‌گردید.

بنده یک لوایح وضع کرده‌ام محاکم اختصاصی را چه آن دیوان کیفر، چه آن دادگاه مالیه، چه دادگاه وزارت جنگ برای اشخاص غیرنظامی.

اینها را همه حذف کردم و مقررات دیگری که در کتاب اول قانون دادرسی ارتش و کیفر ارتش بود به کلی نسخ کردم. تیمسار آمدند و رفتند در هیئت وزیران یک تصویب‌نامه مبهمی نوشتند که «این‌طور اختیارات من مربوط به تشکیلات وزارت جنگ نبود «آنهایی که مربوط به چنین موارد است یعنی از غیر تشکیلات من آنها را حق نسخ نداشته‌ام و از اختیارات تجاوز کرده‌ام، روی اصل تجاوز از قانون این تصویب‌نامه را صادر کردیم.

درباره اختیارات

قانون اختیارات حکم می‌کند که دکتر مصدق لوایحی تهیه نموده پس از آزمایش آنها را منتها در ظرف شش‌ماه که مدت این اختیارات است تقدیم مجلس نماید. این حکم ماده است و تا موقعی که تکلیف آنها در مجلس تعیین نشده است لازم الاجراست (خوب توجه بفرمایید) قسمت آخر را آقای رئیس محترم دادگاه که تا تکلیف آن از طرف دادگاه روشن نشود لازم الاجراست، پس یک قانون است، لازم الاجراست. زیرا بر طبق ماده ۱۰ در مواردی که به دادستانهای دیوان حرب و یا به بازپرسها و سایر ضابطین نظامی رجوع می‌شود حق همه قسم نظارت دارد این کار دادستان ارتش است.

بر طبق ماده ۱۸ تمام رأی‌های دیوان حرب متشکل در قسمت‌های پایتخت و استان‌ها و شهرستانها بایستی به اداره دادرسی ارتش فرستاده شود و اجرای رأی‌های دادگاههای مزبور موکول به موافقت دادستان ارتش می‌باشد و در صورت عدم موافقت بر طبق ماه ۱۲ انجام می‌شود.

ماده ۱۶ قانون دادرسی راجع به مواردی است که دادستانهای مرکز و خارج از مرکز در موعد قانونی در قانون دیوان حرب تجدیدنظر کنند و دادستان آن را مورد تجدیدنظر قرار داده است. این کار هم طبق مواد ۱۱۶ ، ۱۸ و ۱۰ نشده است. جناب رئیس دادگاه ایشان دادستان ارتش هستند نه دادستان دیوان حرب. ایشان در واقع هم تنظیم‌کننده کیفرخواست هستند هم نظر بر آن این کیفرخواست را باید دادستان دیوان حرب تهیه کند و ایشان بر آن نظارت کنند ایشان هر دو کار را خودش کرده است و هم تنظیم‌کننده و هم ناظر شده یعنی دو کار که دو شخص متمایز باید بکند ایشان هر دو را می‌کند.

از این هم بگذریم اصلاً محل دادستانی ارتش را بر طبق قانون معین کرده‌اند. دیوان حرب باید در تالار آئینه باشد؟ قانون گفته است دادستان ارتش در اداره دادرسی ارتش که در پایتخت تشکیل می‌شود انجام وظیفه نماید، اینها بود وظایف دادستانی ارتش و معلوم نیست اکنون که ایشان خود را دادستان دیوان حرب معرفی نموده و به استناد آن یک عده از رجال مملکت را زندانی و بازجویی کرده‌اند...

بدون حق و بدون قانون این موادی که نقض‌شده زنده کرده است که یک عده از رجال کشور را گرفته محکوم کرده و در سرما پدر آنها را در می‌آورد آنها را زندانی کرده است و امروز و فردا آنها از سرما تلف می‌شوند.

موضوع دیگر این است که ایشان نمی‌توانند در دادگاهی که متهم رئیس ایشان است (ایشان در ۲۸ مرداد رئیس اداره مهندسی بوده و من رئیس ایشان بوده‌ام) دادستانی کنند.

امروز همه دنیا منتظر این هستند ببینند این دادگاه چه حکمی می‌دهد این یک دادگاه عادی نیست. حریف ما به همه‌جا رفت نتوانست ما را مغلوب کند به شورای امنیت مراجعه کرد شکست خورد، در دیوان بین‌المللی لاهه هم محکوم شد.

شایسته نیست اکنون دنیا بگوید با دست چند افسر مخالفین را مغلوب کردند. این شایسته شما نیست شما بروید با دشمن جنگ کنید. حق ایران را بگیرید برای شما چنین روزی پیش نیامده شاید هم پیش نیاید امروز با دادن یک رأی خدمتی به مملکت بکنید شایسته نیست

شانه از زیر بار خدمت خالی بکنید که تمام دنیا بگویند آن دولتی که با او مبارزه می‌کردیم هر جا رفت یک آدم پیدانکرد تا حق ملت مظلومی را مثل ایران از بین ببرد ولی این حریف توانست در خود مملکت ایران با دست افسر مقاصد خود را انجام دهد.

نامه دادستان چه بود؟

من اکنون نامه‌ای که دادستان به خط خودشان مرقوم فرمودند قرائت می‌کنم و این نامه پس از ذکر عنوان این است که:

اینجانب فاقد هرگونه تحصیلات قضایی هستم و چنانچه خاطر عالی مستحضر است و یکی از مفاسد و معایب سازمان قضایی سابق ارتش... آقای دکتر مصدق در اینجا از قرائت نامه خودداری و اضافه کردند توجیه کنید این نامه در ۳ / ۵ / ۳۲ به بنده که نخست‌وزیر و وزیر دفاع ملی بودم رسید همین، سازمانی را که من دستور داده بودم اداره می‌شد و در جریان بود ایشان نوشتند آقای دکتر مصدق و سپس دنباله نامه رابه شرح زیر خواندند.

یکی از معایب این بود که به افسران فاقد تحصیلات قضایی محول می‌گردید. با توجه به دو نکته بالا به نظر رسید در محول‌نمودن شغل قضایی به من مناسبتی نباشد.

تمام این مسائلی که گفتم و خواهم گفت تمام مربوط به موضوع صلاحیت است و این اخلاق افسر است که علاقه به بحث ندارد و دوست هم ندارد کسی با او مباحثه نکرده است من هم در اینجا باید مطیع افسر باشم. اگر نباشم چه کنم؟ من ناچارم مطیع افسر باشم و هستم.

در این موقع آقای مصدق دست‌های خود را به سینه چسبانید و تکرار کرد مطیع هستم هرطور که بفرمایید اطاعت می‌کنم.

مجلس شورای ملی به من اجازه داده قانون حق کی است؟ حق مجلس شورای ملی است و او به من اجازه داد که من لوایح قانون را نسبت به این ماده بنویسم تا زمانیکه مجلس شورای ملی به من اختیار نداده بود دادگستری می‌توانست بگوید که من این قانون را چون برخلاف اختیارات است اجرا نمی‌کنم ولی مجلس شورای ملی که صاحب حق است حرفش صحیح است.

صاحب حق گفت که من قانون‌گزار هستم به دکتر مصدق اختیار دادم لوایح قانونی را وضع کند و به مرحله آزمایش بگذارد و پس از شش ماه تقدیم مجلس شورای ملی کند و در تمدید اختیارات نیز باز هم همین‌طور گفته شد و فقط مدت را سه ماه کردند.

ولی پس از اینکه تقدیم مجلس شد (عین ماده حاضر است) این قوانین لازم الاجراست نه هیچ قوه‌ای و نه هیئت دولت نمی‌تواند قوانین مرا موقوف الاجرا بکند زیرا صاحب حق یعنی مجلس شورای ملی این حق را به من داده است.

آقای محترم خیلی فهمیده است (اشاره به سرتیپ آزموده) در این جلسه که هیئت نظامی هست و مردم هم هستند خواست یک تحریک عصبیت در افسران ارتش بکند من که از اینجا می‌روم در آن اطاقی که سه پنجره به خارج دارد و در هر سه پنجره‌ای که به خارج دارد سربازان و افسران نفس‌کشیدن مرا زیر نظر دارند خواستند اینها را تحریک بکنند که امشب در آنجا یک بلایی سر من نیاورند.

وظیفه دادگاههای نظامی

موضوع این است که ما گفتیم جرائم نظامی دو قسم است یکی جرائمی است که نظام‌وظیفه در حین انجام وظیفه می‌کند مثلاً دراردو و در پادگان است این جرم در دادگاه نظامی بررسی می‌شود.

حالا اگر این افسر رفت خانه آن نظام‌وظیفه و با زن او مقاربت کرد باز هم این مربوط به دادگاه نظامی است؟

در حالیکه این امر داخل در دادگاه نظامی نیست این عمل خارج از نظامی است، یک افسر حق ندارد چنین کاری کند و اگر کرد وارد در محاکم قضایی نیست آن افسر حق دارد در انجام وظیفه کاری واقع شود در آن دادگاه رسیدگی شود تا آن افسر قدرت کار داشته باشد ولی خارج از نظامی باید در محاکم نظامی باشد.

بنده مخترع نبودم آقا بروند تحقیق کنند ببینند در چند مملکت هست و اینکه آقای دادستان گفتند در دیوان عالی کشور در مملکت یکی است نباید دیگری وجود داشته باشد دیوان کشور چه ربطی به این اداره دارد؟

استقلال قضات

ما طبق قانون اساسی عمل کردیم و دادگاه انتظامی برای رسیدن به تقصیرات افسران درست کردیم و اینکه آقایان دادستان گفتند حقوقی که به دادرسان آنها داده شده زیادی است که بنده ولخرجی کردم مال بیت‌المال مسلمین را به آنها دادم باید بگویم هر دادگستری و هر دادگاه

نظامی اینها قائم هستند و اگر نباشند عدالت وجود ندارد و این سه اصل عبارت است از:

۱ ـ قاضی مطلع به قواعد و مسائل عمومی باشد.

۲ ـ قاضی را هیچکس نتواند بردارد مگر دادگاه انتظامی والا قاضی جرأت نمی‌کند که نظر صحیح خود را اظهار دارد. زیرا در غیر این صورت خواهند گفت آقای سپهبد فرمودند که این چنین شود یا آقای سرهنگ گفته‌اند ولی اگر محکوم شد ما دیگر زیر بار اعمال نفوذ مافوق نخواهیم رفت.

چرا قاضی انگلیسی در دادگاه بین‌المللی لاهه حکم به حقانیت ایران داد؟ اگر دادگستری انگلیس شهره آفاق است برای این است که حقوقی چند برابر دیگران می‌گیرد و به هیچ‌وجه احتیاجی پیدا نمی‌کند که از کسی چیزی بگیرد.

جرم انتسابی من سیاسی است

کسانی که برای استماع کیفرخواست و دفاع متهم در دادگاه حضور به‌هم می‌رسانند چنین تصور می‌کنند که با چند کلمه حرف طرفین دادگاه باید تکلیف متهم را معلوم کند و حتی به این قناعت نمی‌کنند و می‌خواهند چوبه دار را هم همانجا ببینند. مثلاً در موضوعی که امروز باید مطرح شود آقای سرتیپ آزموده اظهار نموده‌اند که چون در شب روز ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ دستخط عزل اینجانب ازنخست‌وزیری به اینجانب ابلاغ شده و از آن به بعد رسمیت نداشته‌ام به اعمال خلاف قانونی که به عقیده ایشان از آن شب به بعد مرتکب شده‌ام باید این دادگاه رسیدگی نماید و من هم در جواب عرض کنم که نخست‌وزیر بوده‌ام و بر طبق ماده ۹۶ متمم قانون اساسی محاکمه نخست وزیران در صلاحیت دیوان عالی کشور است و این دادگاه برای رسیدگی صالح نیست. در صورتیکه مطلب به این سادگی نیست که گفته شد در بسیاری از موارد متهم باید آنقدر توضیح بدهد تا کمترین تردیدی در صلاحیت و یا عدم صلاحیت دادگاه نماید.

خصوصاً اینکه جرمی که به من نسبت داده شده از جرائم سیاسی است و دفاع از این قبیل جرائم ممکن است روی دو جنبه قرار گیرد که یکی سیاسی و قضایی است و بسا اتفاق افتاده است که روشن‌شدن جنبه سیاسی سبب شده که جنبه قضایی دفاع به خودی خود حل شود.

من از این نظر دفاع نمی‌کنم که دادگاه مرا تبرئه کند و از تصنیفاتی که هر زندانی دچار آن هست راحت شوم زیرا محکومیت ***ناشی از ایمان و عقیده محکومیتی که نتیجه مبارزه استقلال***

و آزادی مملکت است چیزی نیست که مرا متأثر کند بلکه موجب خوشوقتی و افتخار من است. بر فرض که از زندان خلاص شوم در خارج چه تأمین جانی دارم اگر در زندان مرا از بین‌ببرند همه خواهند فهمید که دست چه اشخاص و سیاستهایی در کار بوده است در صورتیکه در خارج از زندان کسی پی نخواهد برد که مرا کی و چطور از بین برده است.

در رد ادعانامه دادستان

جناب آقای سرلشکر بنده را آورده‌اند اینجا برای چه؟ من نظامی نبوده‌ام من نخست‌وزیر بوده‌ام، آورده‌اند برای اینکه چرا دست‌خط را اجرا نکرده‌ام و چون دست‌خط مرا از نخست‌وزیری عزل کرده است من نخست‌وزیر نبوده‌ام و حالا آورده‌اند به حضور مبارک (اشاره به ریاست دادگاه) حالا من ثابت کنم که تا روز ۲۸ مرداد نخست‌وزیر بوده‌ام و به حق دست خط را اجرا نکرده‌ام.

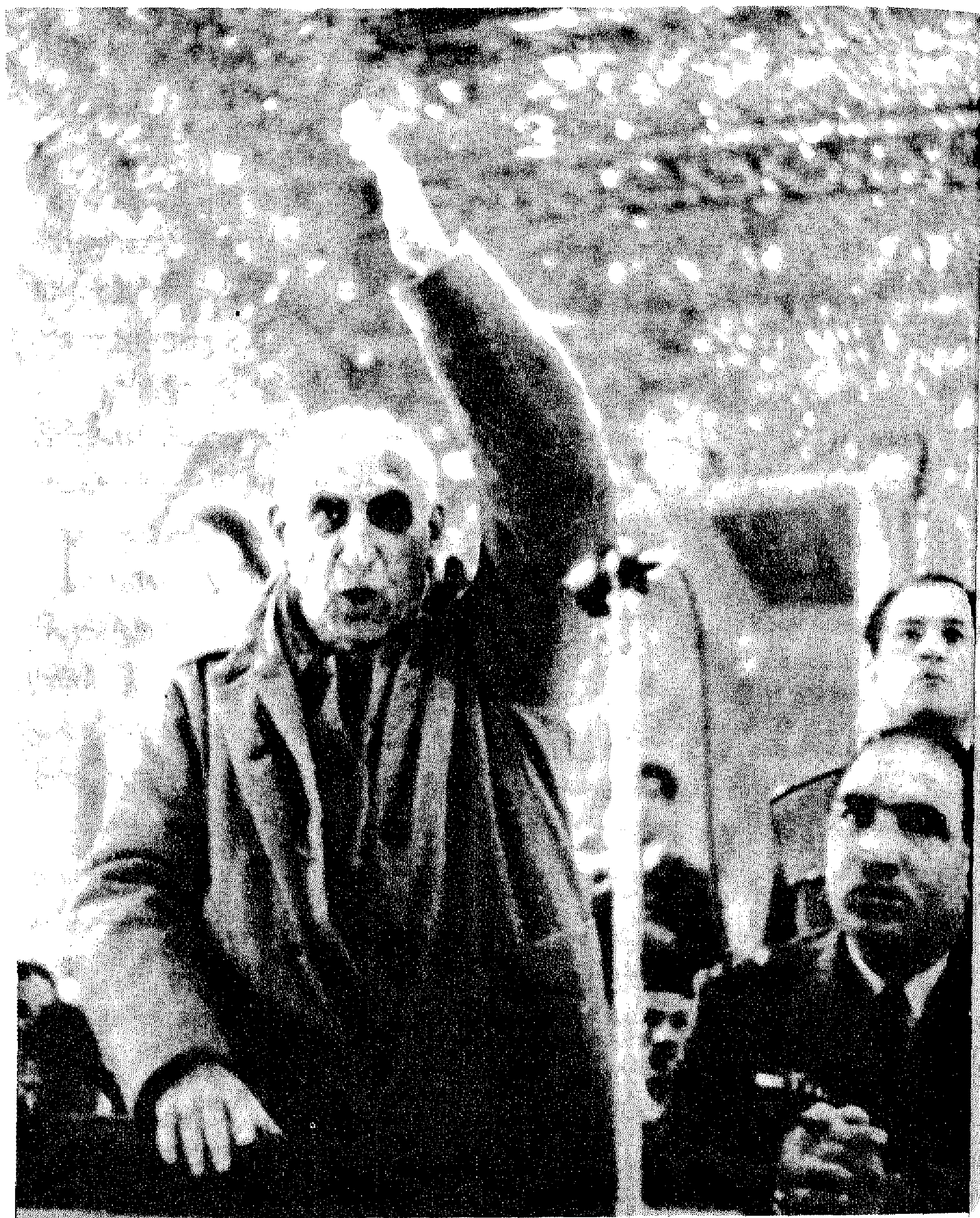
اکنون می‌خواهم عرض کنم در اتهامی که به من نسبت داده شده سه چیز اگر درست روشن شود حق و حقیقت معلوم می‌شود و هیچکس در این اتهام که آیا وارد است یا نیست تردید نمی‌کند:

اول ـ اینکه معلوم شود کودتایی واقع شده یا نشده و اینکه آقای سرتیپ آزموده ذیل عدد پنج و نُه کیفرخواست آن را کودتای دروغی گفته‌اند صحیح است یا نه اگر کودتا نبود:

(۱) چرا دست‌خطی که تاریخ صدور آن، روز ۲۲ مرداد است را ساعت یک بعد از نصف شب روز ۲۵ مرداد ابلاغ کرده‌اند آیا غیر از این که می‌خواستند با قوای انتظامی سازش کنند و زمینه اجرای آن را فراهم کنند که یکی از آن حرکت بعد از نصف شب بود که مقررات حکومت نظامی منع می‌کرد و عاملین کودتا در آن ساعت همه‌جا رفتند و هیچ یک از قوای تأمینه به من گزارش نداد چیز دیگری هم بوده است.

(۲) چرا قبل از دستگیری من آقایان وزیر خارجه، وزیر راه و آقای مهندس زیرک‌زاده نماینده مجلس شورای ملی را در شمیران منازل خود دستگیر کردند و به سعدآباد بردند و تا ساعت پنج روز ۲۵ مرداد در آنجا توقیف بودند.

(۳) چرا سیمهای تلفن مربوط به ستاد ارتش را قطع و چرا تلفنخانه بازار را اشغال نمودند؟ خوب است آقای سرتیپ آزموده بفرمایند برای اجرای نقشه کودتا چه کاری غیر از اینها باید کرد و اگر عملیات مشمول اصل ۱۳ متمم قانون اساسی راجع به تأمین مسکن و ماده ۸۲



دکتر مصدق در ردّ صلاحیت دادگاه

قانون مجازات عمومی راجع به قیام بر ضد حکومت ملی و ۱۶۸ قانون مجازات راجع به‌مواضعه برای ارتکاب جرم و ۱۹۳ همان قانون راجع به توقیف غیرقانونی نیست مشمول کدامیک از مواد قانون مجازات عمومی هستند.

هیچکس نمی‌تواند بگوید عده‌ای نظامی مرتکب این اعمال بشوند و عمل آنها مشمول هیچیک از مواد قانون مجازات نباشد و آقای سرتیپ آزموده که خود را دادستان ارتش می‌دانند آنها را تعقیب نکند و آنها هم خلعت بگیرند ولی یک عده بی‌گناه که عملی غیر از صداقت و خدمت به مملکت از آنها دیده نشده زندانی و تسلیم دادگاه شوند. یک کلمه‌اش را نمی‌توانید بگویید صحیح نیست.

خانه و مسکن هرکس خارج از تعرض است رفتند عده‌ای را توقیف کردند دست‌خط که تانک و زره‌پوش نمی‌خواهد عده‌ای نظامی مأمور این عملیات بشوند و هیچکس از آنها نمی‌پرسد تا شب ۲۵ مرداد چه گناهی کرده بودیم اگر من نخست‌وزیر بودم و به تمام معنی فرماندار بودم پس خلافی نکرده‌ام بر فرض می‌خواستند مرا عزل کنند.

در روز دست‌خط را به کفیل وزارت دربار می‌دادند و می‌آورد اگر قبول می‌کردم که هیچ اگر نمی‌کردم هر کاری می‌خواستید می‌کردید این عرض بنده است آقای سرلشکر مقبلی خلاف است؟

دوم ـ اینکه معلوم شود پادشاه حق عزل نخست‌وزیر را دارد یا نه که اصل ۴۶ متمم قانون اساسی مورد استناد کیفرخواست عینا نقل می‌شود:

«عزل و نصب وزراء به موجب فرمان همایون پادشاه است» که این اصل غیر از یک جنبه تشریفاتی اثر دیگری ندارد اگر بنا بود پادشاه هر وقت خواست وزیری را عزل کند و یا نصب نماید مشروطیت معنی و مفهومی پیدا نمی‌کرد و این همان کاری است که قبل از مشروطیت هم سلاطین استبداد می‌کردند چنانچه به اصل ۴۴ قانون اساسی دقت و توجه کنند معلوم می‌شود که این اصل در جمله اول خود که می‌گوید «شخص پادشاه از مسئولیت مبری است» پادشاه را غیر مسئول قرار داده و در جمله ثانی که «وزرای دولت در هر گونه امور مسئول مجلسین هستند» وزرا را مسئول مجلسین نموده است چنانچه غیر از این بود یعنی پادشاه در امور مملکت دخالت می‌کرد و مسئول هم نبود مشروطیت وجود پیدا نمی‌کرد و اگر دخالت می‌کرد و مسئول هم بود هر شخص مسئول که کاری بر خلاف وظیفه و مقررات نمود باید مورد پرسش و مؤاخذه واقع شود و این با یک اصل کلی که مقام سلطنت مقامی است ثابت مخالف و برخلاف مصالح و

منافع شخص پادشاه بود و به همین جهت است که گفته‌اند «پادشاه باید سلطنت کند نه حکومت» بنابراین وزراء مسئول مجلسین هستند که هر وقت کاری بر خلاف قانون یا مصالح مملکت بکنند یا مجلسین آنها را استیضاح کنند و دولت را ساقط کنند و شخص دیگری را برای تصدی مقام نخست‌وزیری در نظر بگیرند و به او رأی تمایل بدهند چنانچه قبول نمود «به موجب فرمان همایون پادشاه» نخست‌وزیر شود که بعد در همین جلسه باز توضیحات بیشتری در این باب می‌دهیم در دوره فترت یعنی فاصله بین مجلسین که مدت قانونی آن مقتضی شده و مجلسی که باید بعداً افتتاح شود اگر نخست‌وزیری دچار مشکلات سیاسی می‌شد استعفا می‌داد و چون مجلسی نبود که رأی تمایل بدهد پادشاه جانشین او را تعیین و فرمان انتصاب او را موشح می‌کرد و هیچوقت دیده نشده که با حضور مجلس پادشاه نخست‌وزیری را عزل کند و دیگری را به جای او منصوب نماید و در ۲۲ مرداد که تاریخ صدور دست‌خط است و شب روز ۲۵ که آن ابلاغ شده مجلس شورای ملی وجود داشت پس از شبی که دست خط ملوکانه ابلاغ شد تا ساعتی که خانه من بمباران گردید دولت اینجانب رسمیت داشته چنانچه عملی بر خلاف قانون از وزراء صادر شده باشد باید در دیوان کشور محاکمه شوند نه در این دادگاه اجرای دست‌خط اگر اصالت هم داشت مرا در مقابل مجلسین مسئول می‌کرد چون‌که بر طبق اصل ۶۴ متمم قانون اساسی که عینا نقل می‌شود «وزراء نمی‌توانند احکام شفاهی یا کتبی پادشاه را مستمسک قرار داده سلب مسئولیت از خودشان بنمایند.» غیر از وظایف نخست‌وزیری من وظایف دیگری هم داشتم که باید انجام دهم و آن بر طبق قانون اختیارات مصوب ۲۰ مرداد دی ماه ۱۳۳۱ تنظیم لوایح قانونی بود.

شاه در حضور مجلس نمی‌تواند نخست وزیر را عزل کند من آن شب دست خط را نگاه کردم دیدم اول صحه شده و بعد نوشته شده است معلوم بود که از آخرش کلمات نمی‌رسید و گشاد گشاد نوشته بود تا به امضاء برسد.

اگر آقای سرتیپ آزموده قبول کنند که اختیارات به شخص دکترمحمد مصدق نخست وزیر هم باشد داده شده اینجانب تا ۲۰ دی ماه ۱۳۳۲ که اکنون مدتی هم باقی است تا موعد آن مقتضی شود قانوناً نخست وزیرم بر فرض اینکه در اصالت دست خط تردیدی نبود و نافذ هم بود و من از کار کناره گیری می‌کردم باز یک وظیفه دیگری که تنظیم لوایح قانونی بود داشتم که می‌بایست انجام دهم پس آنهایی که مرا زندانی کرده و مانع شده‌اند که من وظیفه قانونی خود را انجام دهم باید بر طبق ماده ۱۲۹ قانون مجازات تعقیب شوند و من بلاتأمل آزاد شوم آقایان

دادرسان محترم تصور نکنید که من از ترس محکومیت این عرایض را می‌کنم من (در این وقت گریه کرد و یک نسخه از نامه خود را که از روی آن می‌خواند به منشی دادگاه داد و گفت معلوم است شما هم بنیه ندارید و من هم یک نسخه برای شما تهیه کردم) گریه به من دست داد و از ترس کسیکه در اینجا نشسته است نتوانستم گریه کنم من از حکمی که شما بدهید نه تقاضای تجدید نظر می‌کنم و نه هرگاه شاهنشاه مرا عفو نمود آن را قبول می‌کنم از عفو باید خائنین استفاده کنند و شاه می‌گوید تو خیانت کردی من ترا عفو کردم ***ولی خادمین در دادگاه خداوندی نه خائنند و نه سرافکنده آنها مقامی عالی دارند.***

نظر خارجی این بود به هر وسیله‌ای که باشد ما را از بین ببرد. بعد از اینکه شورای امنیت مراجعه نمود مغلوب و محکوم شد و بعد به دیوان لاهه رفت و عرض‌حال داد و محکوم شد آن وقت توجه خود را معطوف به ایران نمود او می‌خواست وجهه خود را از دست ندهد. و بگوید اینها را مراجع قانونی بین‌المللی محکوم کرده و به من مربوط نیست و چون این کار نشد ناچاراً به داخل مملکت پرداخت.

اول ـ وسیله اقلیت مجلس شورای ملی اقدام شد و در آن مجلس سید محمد علی شوشتری که در تحت حمایت خانمی بود آن ناسزاها را به من گفت که به هر کسی غیر از من بود گفت «خرم به گل نمانده که آبروی خود ببرم» من که حاضر بودم در راه نیل به مقصود از همه‌چیز خود بگذرم از فحش یک شخص معلوم‌الحال چرا افسرده و ملول شوم؟

قبل از کشته شدن مراحل دیگری بود که اول آن فحش بعد ضرب وشتم و پس از آن قتل بود. من که به پله آخر راضی بودم هرگز راضی نمیشدم پای خود را از پله اول زمین بگذارم چون در مجلس نتیجه نگرفتم بکار دیگری پرداختم.

دوم ـ بعضی از علماء و اشخاص را وسیله کار قرار دادند روز نهم اسفند را به وجود آوردند آنجا هم خدا خواست جان به سلامت ببرم.

سوم ـ اینکه بین بعضی از نمایندگان جبهه ملی عضو مجلس اختلاف بیندازند و حکومت کنند که رفراندوم روشنفکران از آن جلوگیری کرد.

چهارم ـ این کار هم نشد و چاره منحصر این بود که مردی به نام سرهنگ نصیری کودتا کند اگر کودتا صورت می‌گرفت مرا چنانکه نقشه هم این بود از منزلم به باشگاه افسران می‌بردند و می‌گفتند وزیر دفاع ملی آنقدر بی‌عرضه بود که به دست چند افسر گرفتار شد بنابراین چه لیاقتی دارد که بتواند کشور ایران را اداره کند او باید از کار منفصل شود و دولت دیگری زمامدار گردد.

پنجم ـ چنانچه کودتا صورت نمی‌گرفت از دو حال خارج نبود یا دست‌خط را قبول می‌کردم و از کار خارج می‌شدم آن وقت با دست‌خط اعلیحضرت از بین رفته بودم و شاه در مملکت می‌ماندند و تشریف نمی‌بردند و دولت جدیدی را انتخاب می‌نمودند و مشغول کار می‌شدند.

ششم ـ چنانچه دست‌خط را اجرا نمی‌کردم آن وقت اعلیحضرت از مملکت تشریف می‌بردند و از بمباران خانه من به کلی بی‌اطلاع می‌ماندند و داخل معرکه نیز نمی‌شدند.

هفتم ـ افسرانی که تعصب تشریف‌فرمایی بزرگ‌ارتشتاران فرمانده را داشتند مواضعه کنند و خانه مرا بمباران کنند و خانه مرا از بین ببرند و آن وقت اعلیحضرت تشریف آورده و مشغول کار شوند.

هشتم ـ این کار نتیجه قطعی نداد و خانه من و بستگان من بمباران شد و هر چه داشتم از بین بردند.

ولی دولت انگلیس دشمن مال من نبود و نظر به خود من داشت. به واسطه خارج‌شدن اعلیحضرت و ندادن یک اعلامیه قهراً اوضاعی پیش می‌آمده هر کس حرفی بزند و به قول آقای آزموده نعره بکشد و این نعره‌کشی را به حساب من بگذارند و بگویند چرا با قوای انتظامی که با کودتاچیان سازش کرده بودند از آن روز نعره‌کشان جلوگیری نکرده و من در آن دو روز آنها را در کوره ذوب‌آهن نگذاشتم پس گناهکارم و باید اعدام شوم.

اینجا قربان یک عرایضی می‌خواهم بکنم و آن این است که دولت انگلیس از مبارزه ملت ایران راضی نبود، چون که آقای رییس دادگاه وقتی خود را ملی کردیم، مردم گفتند خود انگلیس خواسته است بعضی اشخاص آنقدر عقل نداشتند که نفت ما را از انگلیس بگیریم و او را محکوم کنیم و کنسولگری آنان را ببندیم خیر اینها را خودش نخواسته بود بلکه ملت خواسته بود.

می‌خواست دولتی روی کار آورد که آزادی را از جامعه سلب کند و مقاصد خود را انجام دهد ولی مجلس ۱۶ و تحت‌تأثیر افکار عمومی به اینجانب رأی تمایل داد موقعی که آقای علاء استعفاء داد سید ضیاءالدین کاندیدای نخست‌وزیری بود و در دربار نشسته بود و هیچ فکر نمی‌کردند که من پیشنهاد نخست‌وزیری را قبول کنم ولی من قبول کردم و رفتند و گفتند دکتر مصدق گفته است «قبول است»

جناب رییس دادگاه اینها مربوط به صلاحیت است و من نمی‌آیم، هر طور مایل باشید بکنید اگر دادگاه به صلاحیت خود رای داد شما یقین داشته باشید من نخواهم آمد.

نمی‌خواهید من حرف بزنم صورت‌جلسه کنید عیبی ندارد هر کار می‌خواهید بکنید (در اینجا آقای دکتر مصدق به سرهنگ بزرگمهر گفتند ***از پهلوی من پاشو که خیال نکنند وکیل مدافع من هستی به‌کارهای من دست نزن)***

چطور ممکن بود که قبول کنم چنین دست‌خطی با موافقت اعلیحضرت صادر شده و خواسته باشند دولتی را که در حال مبارزه برای استیفای حقوق ملت ایران است عزل کند و مسئولیت تاریخی ملت ایران و شکست آن را برعهده خود بگیرند.

اعلیحضرت می‌گذاشت و عقیده ایشان نیز همین طور بود دولت کار خود را بکند و اگر دولت اظهار عجز می‌کرد این کار را می‌فرمودند ولی دولتی که در حال مبارزه بود نمی‌توانستم قبول کنم که چنین دست‌خطی را اعلیحضرت صادر فرمایند.

چنانچه دست‌خط در روز ابلاغ می‌شد با اینکه بر طبق مقررات مشروطیت صادر شده بود یک بیانیه صادر و از کار دوری می‌کردم و در مقابل مردم رفع مسئولیت می‌کردم ***مگر روز ۲۶ تیرماه ۱۳۳۱ : که اعلیحضرت با تصدی وزارت جنگ اینجانب مخالفت نفرمودند و حق هم نداشتند، استعفاء ننمودم.***

این مرتبه هم همین کار را می‌کردم و صلاح نبود که دولت بر خلاف نظریات شاهنشاه بکار ادامه دهد هیچکس قبول نمی‌کرد که شاهنشاه نخست‌وزیر انتخاب کنند و دولت هنوز معرفی نشده، ازکشور خارج شوند اینها همه چیزهایی بود که باز در اصالت دست‌خط تردید کنم نظر این بود که به‌طور مستقیم تماس بگیرم و از نظر اعلیحضرت راجع به اصالت و طرز ابلاغ آن به ایشان مذاکره کنم.

این بود که تصمیم گرفتم به هیئت وزیران پیشنهاد کنم که آنها تلگراف کنند و نظر اعلیحضرت را از این مسافرت بخواهند و به عرض برسانند که در تهران شایع شده است قصد استعفا دارند چنانچه مورد تکذیب است هر چه زودتر تشریف‌فرما شوند و از مقام سلطنت سرپرستی فرمایند.

چنانچه جوابی نرسید برای جلوگیری از بی‌نظمی اگر هیئت دولت صلاح دانست تصویبنامه صادر کند که مردم طرز انتخاب شورای سلطنتی را صادر کنند تا هر وقت اعلیحضرت خواستند تجدید نظر کنند و نظریه‌ای بود که عصر روز سه‌شنبه جلسه فوق‌العاده هیئت وزیران برای این کار تشکیل شود.

انتظار همه این بود که پس ازکودتا شاهنشاه در امور دخالت کنند و مقرر فرمایند که

مرتکبین آن تعقیب شوند نه اینکه «حفظ قانون اساسی و جلوگیری از خونریزی و هرج و مرج» به طوریکه آقای سرتیپ آزموده درذیل عدد ۹ کیفرخواست را توجیه کرده‌اند رهسپار بغداد شوند. و این مسافرت نه فقط در خود مملکت بلکه در صفحات اول روزنامه‌های امریکا هم به فرار تعبیر کنند آیا میتوان قبول نمود که شاهنشاه بدون دادن یک ابلاغی برای اینکه مردم از علت مسافرت مسبوق شوند تشریف ببرند و در ممالک دیگر از عهده انجام مطالبی که در کیفرخواست ذکر شده برآیند؟ شاهنشاه در چنین روزها باید از خودگذشتگی نشان دهند و تمشیت امور را از دست ندهند. ***در حدود ساعت ۵ بعدازظهر ۲۸ مرداد با اینکه بلادفاع‌بودن خانه من اعلام شده بود خانه را بمباران کردند.***

خوب سزاوار است خانه بلادفاعی را بر خلاف اصل ۱۳ قانون اساسی بیایند غارت کنند و دسته غارتگری را آورند و برای اینکه راه فرار نداشته باشند عقب آنها را سربازها گرفتند و دسته محافظین هم اگر می‌دانستند در پشت سر اینها سرباز است از خانه دفاع نمی‌کردند دفاع از جان و مال در تمام قوانین دنیا هست در قوانین جزا است اگر کسی دفاع از خانه خودش بکند و کسی را هم بکشد قاتل نیست مقصر کسی است که به خانه دیگری می‌آید و خانه را بمباران می‌کند و این آقای دادستان یک کلام با آنها صحبت نکرد و غارت‌شده را گرفت، آنها به خانه من وارد شوند، غارت کنند، بکشند، آن سربازی هم که آنجا بود خواست جلوگیری کند.

در این پرونده یک سوال از کسی که غارتگر را آورده نشده است و بعداً کسی را که از خانه من به دستور من دفاع کرده بود آورده‌اند و آنها می‌خواهند محاکمه کنند.

شما آقای سرتیپ آزموده از آقایانی که روز ۲۸ مرداد موقع بمباران منزل من بودند و اکنون زیر نظر شما در زندان هستند بپرسید تا به شما بگویند مأمورین قتل با غارتگران آمده بودند کار مرا تمام کنند چند نفر که آنجا بودند گفتند که باید برویم ما نردبانی گرفتیم و رفتیم بالا چهار نفری که همه مردم هم ما را دیدند همه که برای قتل من نیامده بودند به جان شما آقای سرلشکر همه ما را دیدند در آن میان غارتگران فقط دو نفر مأمور قتل من بودند آنها همه نمی‌خواستند ما را بکشند آنها می‌خواستند فرش ببرند این طور که ایشان می‌گویند صحیح نیست.

دو سه نفر زیر بغل ما را گرفتند از نردبان بالا رفتیم بالاخره در خانه سوم وارد زیرزمین شدیم چند دقیقه بعد در زدند رفتند دم در گفتند: آمدیم آب ببریم که آتش خانه را خاموش کنند. آن شب را بدون لحاف و آب و غذا در آن زیرزمین گذراندیم تا به خواهش این آقایان از محل

خود حرکت کردم من می‌خواستم در راه حق و آزادی شهید شوم و در زندان مواجه با این سوالهایی که از من شده نشوم و در این دادگاه حضور پیدا نکنم (بهتر آمدم در این دادگاه والا می‌بایست در اطاق خودم خمیازه بکشم بپرسم چه ساعتی؟ بگویند ساعت ۶. بگویم ساعت ۷ نشده و بالاخره حرفی در اینجا می‌زنم)

اکنون در اختیار شما هستم و رأیی را که صادر می‌کنید تاج افتخاری است که بر سر می‌نهم. مرا خواستند دو دفعه نخست‌وزیر کنند قبول نکردم.

حب جاه

در تمام دوره مشروطیت هر خدمتی که به من ارجاع شده یا حقوق آن را نگرفته و یا اگر گرفته‌ام به مصارف امور خیریه رسانده‌ام.

حقوق نخست‌وزیری در دو سال و چند ماه اخیر در حدود یکصد و ده هزار تومان می‌شد که در همان روزهای اول حواله کردم بنگاه حمایت مادران و مسلولین بدهند و تمام مخارج دستگاه نخست‌وزیری را در منزل خود و مخارج مسافرت به امریکا و لاهه و بعضی از تکلفات که به عهده این مقام بود از کیسه خود پرداختم چنانچه سوال شود من چه می‌خواستم؟ و مقصودم چه بود؟ عرض کنم که می‌خواستم هدف ملت ایران پیش برود و کشور همان مقامی را که داشته مجدداً به دست آورده مگر نخوانده و نشنیده‌اند که اعلیحضرت همایونی در یکی از نطقهای خود فرمودند برای من چه افتخاریست که بر یک عده ناتوان سلطنت کنم، اینجانب علاوه می‌کنم که می‌خواستم شاهنشاه بر ملتی سلطنت کند که در اعداد ملل مستقل و آزاد دنیا قرار گیرد و ***اگر روزی به شاه گفتند برو بگوید نمی‌روم.***

حالا اگر آقا این نظر غلط است شما عذاب را زیادتر کنید. می‌خواهید مرا بکشید مگر من از این حرفها و اخطارها می‌ترسم شما می‌خواهید مرا بکشید و اعدام کنید حرف نزنم. من خودم می‌خواهم از خود دفاع کنم این مرد چه اطلاعی دارد هر جا آب هست تیمم باطل است.

من خود باید دفاع کنم (اشاره به سرهنگ بزرگمهر) شما جز اینکه مرا اعدام کنید کاری نمی‌توانید بکنید یادداشت کنید من مدعی داشتم این شخص بر من وارد شده این چه اطلاعی دارد که از من دفاع کند؟ این دادستان شد؟ این دادگاه شد؟ می‌خواهید سر مرا ببرید! کجای دنیا می‌گوید یک وکیل مصنوعی، یک وکیل تصنعی، وکیلی که اصلاً اطلاع ندارد از من دفاع کند؟ این شد عدالت؟ به‌به، آفرین به این دادرسی و این دادگاه!

شما بیشتر از اینکه می‌خواهید مرا بکشید هر چه می‌خواهید بکنید. **دکتر مصدق ـ خطاب به سرهنگ بزرگمهر که *برای دفاع به پا خاسته بود* ـ پدر سوخته باشی ـ اگر حرف بزنی. تو وکیل من نیستی.** من خودم باید حرف بزنم. چه حرفها می‌زنی من خودم باید حرف بزنم ـ متهم باید خودش حرف بزند این وکیل مدافع چه حرفی دارد که بزند. چه می‌گوید در کجا مرسوم است ـ چشمم روشن به شما دادرسها و مرحبا آفرین و **مرحبا بر این دادگاه به‌به، به‌به خدا پدر شمر را بیامرزد.**

به خدا قسم اگر نگذارید حرفم را بزنم می‌گویند این دادگاه از شمر بدتر است، شمر رفت سر یکی را برید و شما می‌خواهید سر مرا ببرید.

شما همیشه باشید همیشه به مقامات خود باقی بمانید این دستگاه عدالت نیست **(دکتر مصدق گریه کرد)** شفقت داشته باشید بگذارید من از خود دفاع کنم دفاع من که تمام شد بروید هر کاری می‌خواهید بکنید بگویید دکتر مصدق اعدام شود. پانزده سال حبس شود اگر شما مسلمان هستید معتقد به آخرت هستید بگویید یک نفر مسلمان را گرفتیم سرش را بریدیم و اگر می‌توانید این حرف را بزنید هر کاری می‌خواهید بکنید.

تاریخ تکرار می‌شود

وقایع شب ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ و از آن به بعد بی شباهت به اوت ۱۲۹۹ نیست جمعیتی بودیم از مملکت دفاع می‌کردیم (بفرمایید فضولی می‌کردیم حال برای اینکه دیگر کسی حرفی نزند می‌گرفتند آنها را توقیف می‌کردند تاریخ همیشه تکرارمی‌شود پس از سقوط دیکتاتوری وضعیت مجلس به حال قبل از دیکتاتوری درآمد یعنی بعضی از نمایندگان مجلس عقیده خود را در اموری که طرح می‌شد می‌گفتند در زمان دیکتاتوری قرار شد در روز دوشنبه وکلا شرفیاب شوند و اگر قرار است قانونی تصویب شود آن روز کسب تکلیف کنند و در روز مجلس همان نظر خود را اظهار کند.

در این صورت سیاست خارجی اقتضا می‌کرد که در قانون اساسی بر اختیارات پادشاه بیفزاید که هر وقت لازم بداند مجلسین را منحل کند و هر وقت قانونی گشت و پادشاه با آن موافقت نمود و از حق وتو استفاده کند (در امریکا رییس‌جمهور نسبت به قوانین حق وتو دارد که وزیر در مجلس حاضر می‌شود)

بر اختیارات پادشاه می‌افزایند تا هروقت لازم باشد مجلسین را منحل فرمایند و هر وقت

قانونی گذشت که با آن موافق نبودند از حق وتو استفاده کنند و تهدیدی برای نمایندگان مجلس بود که پادشاه هر چه می‌گوید گوش کنند.

آیا ممکن است مجلسین هر دو بتوانند قانونی بر خلاف مصلحت و افکار عمومی وضع کنند که پادشاه از نظر خیر مملکت آن را اجرا نکنند این عمل به نظر من عاقلانه می‌رسد و این کار سبب شد که نظریات خود را نسبت به بعضی از اصول قانون اساسی که خود برای پادشاه حقوقی معین کرده از قبیل عزل‌ونصب وزراء و فرمانفرمایی کل قشون بری و بحری و اعلان جنگ و عقد صلح که در همه جا جنبه تشریفاتی دارد اظهار کنم و مجلس شورای ملی هم هیأتی مرکب از ۸ نفر نمایندگان انتخاب کنند. که در این باب گزارش دهند و گزارش موافق با نظر اعلیحضرت تنظیم شود.

انتخاب وکلاء

هیچکس شاه را مسئول کارهای مملکت نمی‌داند هر کس این حرفها را نگوید خیانت کرده است و البته دوام شاه این است که مسئولیت قبول نکند و من امیدوارم این شاه تا صد و بیست سال سلطنت کند.در ادوار مختلف قانونگزاری به استثنای بعضی از نمایندگان تهران بقیه یا با موافقت نمایندگان انگلیس و شرکت سابق نفت یا لااقل با عدم مخالفت آنها وارد مجلس می‌شدند.

چرا در شورای امنیت پیش بردیم ما تمام احکامی که کدام وکیل باید انتخاب شود و کدام وکیل باید انتخاب نشود کی نشود به آن جا بردیم و گفتیم آقایان این مجلسی که نمایندگان به این طریق انتخاب شدند آیا صلاحیت تصویب قراردادی را داشته‌اند؟

اگر روزی دولت ایران باز موافقت می‌کرد به شورای امنیت برود آنها تمام دلیل بر حقانیت ملت ایران بود و تمام اوراق و اسناد در یک صندوق بزرگ که هیچکس نمی‌توانست در آن را باز کند بود آمدند درش را باز کردند و بردند.

ممکن نبود یک نفر که با سیاست انگلیس موافق نباشد انتخاب شود به مجلس برود بنابراین قبل از دوره هفتم انتخابات هفتم تهران آزاد نبود حتی یک نفر از نمایندگان مجلس نماینده حقیقی ملت نبوده و فقط بعد از سقوط دیکتاتوری باز بعضی از نمایندگان توانستند در مسائل مطروحه اظهارعقیده کنند و آنچه راجع به انتخابات دوره ۱۷ تقنینه اینجانب اظهارنمودم هشتاد درصد از وکلا نمایندگان حقیقی ملت بوده‌اند اشتباه بوده است.

والا دولت می‌توانستند در آن مجلس اکثریت قاطع به دست آورد و با مخالفت چند نفر از وکلا در آن مجلس دولت را باز بدارد.

و اما راجع به خطری که از مجلس متوجه دولت بود یقین داشتم که طولی نخواهد کشید که دولت را به وسیله استیضاح ساقط خواهند کرد.

از این گذشته در محاکمات مربوط به جرائم سیاسی حضور هیئت‌منصفه لازم است، پس از اینکه در فصل اول به ثبوت رسید دادگاهی که می‌تواند مرا محاکمه کند دیوان کشور است آن هم با اجازه شورای ملی و ثابت‌شدن دادگاه و دادستانی نظامی که برای محاکمه من تشکیل داده‌اند غیرقانونی است اکنون فرض می‌کنیم صلاحیت رسیدگی به اتهام مرا ندارد. و باز فرض می‌کنیم که دادگاه و دادستانی نظامی صلاحیت رسیدگی به آن را دارد و دادستانی و همچنین فرض می‌کنیم که دادگاه و دادستانی نظامی کاملاً بر طبق قانون دادرسی و کیفر ارتش تشکیل شده باشد و آن وقت به اشکال دیگری بر خواهیم خورد و آن اجرای اصل ۷۹ متمم قانون اساسی است در موارد تقصیرات سیاسیه و مطبوعات هیئات منصفه در محاکم حاضر خواهند بود مگر اینکه آقای سرتیپ آزموده بفرمایند جرم منتسب به من از جرائم سیاسی نیست.

فهرست مدافعات دکتر مصدق بخط خود او

مطالبی از محاکمه دکتر مصدق*

هفته گذشته محاکمه دکتر مصدق که شروع شد، روز انتشار فردوسی و اشکالاتی که کار ما دارد طوری است که آن هفته ما نتوانستیم اطلاعات لازم را منتشر کنیم، گذاشتیم برای این هفته، اگر چه کمی دیر شده به یقین، کهنه نشده است.

ترس قوی از محبوس ضعیف

جراید موافق دولت نوشته بودند (از دیروز یعنی - از دوشنبه در اطراف جاده‌هایی که به طرف سلطنت‌آباد می‌رود، روی تپه‌ها سربازان مسلح گذارده شده بودند که کاملاً مراقب اوضاع آن حدود باشند حوالی باشگاه سلطنت‌آباد چند افسر و سرباز مسلح ایستاده بودند و کلیه اتومبیلهایی راکه به طرف باشگاه می‌رفتند متوقف کرده و کارتهای اشخاصی را برای شرکت در جلسه دادرسی می‌رفتند کنترل می‌کردند.

جلوی در سلطنت‌آباد نیز یکبار دیگر مأمورین نظامی کارتها را بازدید کردند، از این جا تا محلی که دادگاه تشکیل می‌شود در حدود نیم کیلومتر راه است که یک در دیگر نیز وجود دارد، مقابل آن در هم کارتها بازدید شد و اسامی مخبرین و تماشاچیان با صورتی که در آنجا بود تطبیق گردید.

در طول این نیم‌کیلومتر راه در دو طرف خیابان مشجری که به عمارت باشگاه منتهی می‌شود به فاصله‌های پنج‌متری سربازان مسلح ایستاده بودند. یقین است که این همه تشریفات

---

* . فردوسی - شماره ۱۱۳ - سال ۱۳۳۲

و مراقبتهای نظامی برای این نیست که حفظ احترام متهم یا دادرسان شده باشد، هر آدم بیشعوری هم می‌فهمد این همه سرباز مسلح که از جلوی دادگاه گرفته تا روی تپه‌های خیابان شمیران همه‌جا پاس می‌دهند و با چشم و گوش باز مراقب هستند دستور دارند...

بزرگترها و رؤسای آنها این‌طور گفته‌اند که خیلی مواظب و مراقب باشند... چه مردمان ترسو و بزدلی هستند که...

افراط و تفریط به این آشکاری

با همه این مراقبتها یک اصل کلی که در تمام محاکم عمومی و به‌خصوص محکمه‌های جنایی و اختصاصی نظامی همیشه رعایت می‌شده و باید بشود.

در این دادگاه از میان رفته است، صدها سرباز سر راه مردم گذاشته‌اند اما جیب آنهایی را که به اسم تماشاچی و مخبر وارد جلسه می‌شوند بازرسی نمی‌کنند ظاهر امر این است که «حسن نیت» در کار است، اما وقتی که آدم آن همه سرباز و تفنگ را می‌بیند فکر می‌کند، دادرسها و ایادی دولت خاطرشان جمع است خودشان کارت دارند ـ آنهم به چه سختی ـ مراقبت کرده‌اند سه چهار دفعه هم اسم روی کارت را با صورتی که دارند تطبیق می‌دهند، یقین است که اگر سوء نیتی در بین باشد برای آنها نیست، پس برای چه از روز اول این کار اساسی را فراموش کرده‌اند، نکند اگر روزی دیوانگی به سر کسی زد و شخصی را که «مورد نظربوده مورد سوء قصد» قرار داد، دادگاه می‌تواند بگوید که ابداً خبر نداشته برای اینکه هیچوقت فکر نمی‌کرده چنین خیال شومی ممکن است در مغز دیوانه‌ای به وجود آید... ظاهر امر رفع تکلیف و مسئولیت شده اما باطن آن بر همه پیداست...

پدر همه‌تان را درمی‌آورم

رفته بودیم برای محاکمه کارت بگیریم، فرمانداری نظامی دادستان نظامی حواله داد آنها هم گفتند کارتها همه را معاون نخست‌وزیر توزیع می‌کند، معاون نخست‌وزیر معتقد بود که تمام شد:

می‌خواستیم برای روزهای آینده‌ای که هنوز نیامده کارت رزو کنیم در باز شد و خانمی آمد، او هم کارت می‌خواست جواب ما را شنید جوابی که ما را قانع کرده بود اما او را نمی‌توانست اقناع کند، مشت کوبید داد زد فریاد برآورد که پدر همه‌تان را در می‌آورم به من هم

این طور جواب می‌دهید، از در خارج شد و رفت، ما هم پشت سر او بیرون آمدیم ولی گردن خود راکج گرفته بودیم و به عاقبت این مملکت می‌اندیشیدم. فردا صبح که عکس جراید را در دادگاه دیدم میان عکسها عکس این خانم هم بود.

رفته بود و از هرکجا بودکارت تهیه‌کرده بود، می‌توانست... آخر اوکسی بودکه روز ۲۸ مرداد هنگامی‌که ایستگاه رادیو فتح (!) شد، از پشت میکروفون به مردم ایران وعده داده بود دوران زور و قلدری تمام شده و وقت حکومت قانون رسیده است... نمردیم و دیدیم...

عاقبت قصری‌که بر چرخ پهلو می‌زند

محل دادگاه تالار آینه سلطنت‌آباد است، قاجاریه این تالار را برای پذیراییها و میهمانیهای بزرگ خود ساخته بودند، کف آن کاشی منقش و سقفش از تابلوهای مینیاتور و اشعار تزیین‌شده، دیوارهایش همه از آینه ریز پر است، چهار آینه بزرگ قدی هم در چهار طرف اطاق هست پنجره‌های تالار با شیشه‌های کوچک رنگی به سبک «ارسی» ساخته شده روی یکی از تابلوهای مینیاتور سقف این شعر خیام مجسم است:

آن قصر که بر چرخ همی زد پهلو
دیدیم که بر کنگره‌اش فاخته‌ای
بنشسته و می‌گفت که کوکوکوکو

در حقیقت وقتی هم این قصر ساخته می‌شد، بر چرخ پهلو می‌زد، عمارت دو طبقه‌ای است که برای آن زمان خیلی زیاد و بلند بوده... قاجاریه رفت تالار آینه هم امروز از اهمیت افتاده و امروز محل دادگاه نظامی برای محاکمه دکتر مصدق است، دادستان هم با شدت هر چه تمامتر بر علیه او صحبت میکند و ادعانامه می‌خواند... آیا خود این تابلو نصیحتی بزرگ و اندرزی گرانبها برای همه صاحبان قصرهای عالی نیست؟

راههای افتخار

راهی که این سالن را به بیرون مرتبط می‌کند پلکان آهنی است شبیه پلکان هواپیما که باید از آن بالا رفت و پس از طی چند راهروی سبک و باریک به سالن محاکمه رسید. یکی از خبرنگاران جارچی بعد از دیدن این راه ضرب‌المثل زبان خود را می‌گفت که: ***همه راههایی که افتخار و عظمت به دنبال دارند پر پیچ و خمند.***

رفقا یا دوستان

هر روز که از محاکمه دکترمصدق می‌گذرد شور و هیجان عکاسها نیز تخفیف پیدا می‌کند. اولین روزی که دکتر مصدق وارد سالن دادگاه شد، در تالار آینه غلغله عجیبی بر پا شد. صدای تق و تق دوربین و خبرنگاران عکاس و نور ذخیره‌کننده فلاش آنها وضع کم سابقه‌ای ایجاد کرده بود. دکتر مصدق که دو نفر زیر بغل او را گرفته و در حالیکه آستین پالتوی او در اثر مالیدن به دیوار، گچی شده وارد دادگاه شد. سکوتی بهت‌آمیز در سراسر دادگاه حکمفرما گردید از آن به بعد هم همیشه همینطور بود...

موقعیکه تنفس داده می‌شود اغلب سرتیپ ریاحی با وکلای مدافع خود از دادگاه خارج می‌شوند ولی دکتر مصدق همچنان بر جای خود باقی می‌ماند و کلاً سرش را روی شانه وکیل مدافع سرتیپ ریاحی می‌گذارد گاه با عکاسان و خبرنگاران شوخی می‌کند.

سرگرد بلالی، مأمور مراقب او مرتب تماشاچیان و خبرنگاران را که دور دکتر مصدق را احاطه کرده‌اند متفرق می‌کند. آن روز هنگامی که یکی از خبرنگاران مشغول صحبت با دکتر مصدق شده مأمورین مراقب او مانع شدند دکتر مصدق اظهار داشت آقا اینها رفقای من هستند، مدتی است آنها را ندیده‌ام. چرا نمی‌گذارید با آنها صحبت کنم.

دکتر مصدق اشتباه کرد همین کلمه باعث دردسر او خواهد شد بایستی می‌گفت اینها دوستان من هستند!!

بعد دکتر مصدق از مازندی خبرنگار خارجی سؤال کرد آقای مازندی تو خوب می‌توانی عکس بگیری مازندی جواب داد قدری بلدم. دکتر مصدق با خنده گفت پس مواظب باش عکسی که از من می‌گیری بد نباشد...

همین روز بود که از گوشه و کنار صداهای غیر ایرانی به گوش می‌رسید. خبرنگار لایف که فارسی نمی‌داند مرتب می‌گفت، پلیز لوک هیر، پلیز اسمال و پلیز... هزار چیز دیگر که می‌خواست با این خواهشهای خود دکتر مصدق را در حال خنده، اخم‌وتخم، تأثر و شادی عکس بگیرد، خبرنگار فرانسوی هم مرتباً می‌گفت مسیو آن پتی سوریر سیل و پله....

او نمی‌دانست که باید خنده از ته دل باشد بطور کلی م. مورین محافظ دکتر مصدق مراقبت شدیدی به عمل می‌آوردند که او با خبرنگار جراید تماس نگیرد. چند روز قبل هنگامیکه در حین جلسه دکتر مصدق چند نخسه از لایحه دفاعیه خود را بین خبرنگاران تقسیم

کرد بلافاصله مأمورین آنها را جمع‌آوری کردند.

در حین تنفس نیز مأمورین مراقبت بیشتری در اینباره از او به عمل می‌آوردند و حتی چند روز قبل کارت ورودی خبرنگار یکی از مجلات هفتگی به اتهام اینکه می‌خواسته است از دکتر مصدق سؤالاتی بکند باطل شد. هنگامیکه رییس دادگاه ختم جلسه را اعلام می‌کند و اعضای دادگاه از تالار آینه خارج می‌شوند خبرنگاران که اصرار دارند با مصدق صحبت کنند با خواهش و تمنا و گاهی اوقات زور و تلخی خارج می‌شوند.

دکتر مصدق همیشه آخرین کسی است که از سالن دادگاه خارج می‌شود. دکتر مصدق هنگامیکه به سالن دادگاه می‌آید تا چند لحظه قادر به تکلم نیست و بعد از اینکه مختصری استراحت می‌کند شروع به صحبت می‌نماید.

حتی آنها که با دکتر عکس می‌گیرند...

موضوع قابل‌توجهی که درمحاکمه دکتر مصدق جلب‌نظر می‌کند التهاب خبرنگاران و تماشاچیان برای گرفتن عکس با دکتر مصدق می‌باشد. به محض اینکه تنفس داده می‌شود آنها اطراف دکتر مصدق حلقه می‌زنند و با خواهش و تنها از عکاسها درخواست می‌کنند که از آنها با دکتر مصدق عکس بردارند یکی از خبرنگاران می‌گفت چند روز قبل هنگامی که در دادگاه مشغول نوشتن مدافعات دکتر مصدق بودم متوجه شدم که خانمی به اتفاق شوهرش پشت سرم نشسته بود مرتب می‌گفت من می‌خواهم با دکتر مصدق عکس بگیرم.

این عکس تاریخی است ولی شوهرش می‌گفت خوب نیست مأمورین نمی‌گذارند. پس از تنفس هنگامیکه شوهر این خانم برای خوردن آب از سالن خارج شد خانمش از فرصت استفاده کرد و در پشت سر دکتر مصدق قرار گرفت. هنگامیکه شوهرش وارد تالار گردید مشاهده کرد دوربین عکاسها متوجه خانم او در پشت سر دکتر مصدق ایستاده می‌باشد فلاش دوربین برقی زد و عکاس سری تکان داد. ظاهرا کار عکس گرفتن پایان یافته بود، اما سر تکان دادن همه جا که علامت احترام است این طور تعبیر شد که حتی در مقابل علاقمندان به عکس گرفتن با دکتر مصدق عاقبت سری فرود می‌آید.

قهر وکیل و موکل

جالب توجه‌ترین نکته‌ای که در دادگاه روی داد قهر و آشتی دکتر مصدق و وکیل مدافع او

سرهنگ بزرگمهر بود و دکتر مصدق به وکیل خود مظنون شده بود که لایحه دفاعیه او را برای ماشین‌کردن برده بود به رییس دادگاه داده بود در دادگاه این موضوع را مطرح کرده سرهنگ بزرگمهر نیز در دادگاه قرآنی از جیب بیرون آورد و سوگند یاد کرد که به موکل خود خیانت نکرده است با تمام این احوال دکتر مصدق دو روز با او قهر بود در دادگاه با وجودی که در کنار سرهنگ بزرگمهر نشسته بود معهذا از او فاصله گرفته و ابدا با وی صحبت نمی‌کرد ولی سرهنگ بزرگمهر همچنان زیر بغل او را می‌گرفت و به دادگاه می‌آورد و از دادگاه می‌برد.

دکتر مصدق نگاه طولانی به دادگاه انداخته همه را خسته مشاهده کرد شوخی نبود هفت ساعت بود که همه نشسته و به گفته‌های او گوش می‌دادند دکتر مصدق اندکی فکر کرد و گفت قربانت بروم من که خسته نیستم تا فردا صبح هم اگر بگذارید حرف می‌زنم ولی اگر شماها خسته شده‌اید حرفی ندارم.... ***دفاع از حیثیت و شرافت هیچگاه خستگی نمی‌آورد و بالعکس موجب لذت و مسرت هم هست.***

خیال کردم اجازه شما مستمر است

مقارن ساعت یازده روز پنجشنبه هنگامی که دادستان مطالب خود را تمام کرد رییس دادگاه به سرتیپ ریاحی گفت اگر نسبت به رد صلاحیت دادگاه ایرادی دارید بیان کنید ولی دکتر مصدق به میان حرف او دوید و گفت آقاجان بنده باید صحبت کنم.

رییس دادگاه مانع شد و گفت شما صحبتتان را تمام کردید ولی دکتر مصدق اظهار داشت آقا به موجب ماده ۱۹۹ من باید صحبت کنم بعد روی خود را به سرهنگ بزرگمهر کرد و گفت ماده مزبور را بخوان متن ماده که به وسیله سرهنگ بزرگمهر قرائت گردید از این قرار بود: هر چند بار که دادستان صحبت کند متهم نیز باید صحبت کند.

رییس دادگاه نگاهی به سرتیپ آزموده کرد و گفت آیا می‌شود صحبت کند و چون سرتیپ آزموده سرش را زیر انداخت ناچار به دکتر مصدق اجازه صحبت داد دکتر مصدق مانند روزهای قبل همانطور نشسته مشغول صحبت شد ولی رییس دادگاه به وی اخطار کرد که باید بایستد و حرف بزند. دکتر مصدق در حالیکه از جا برمی‌خواست گفت ای به چشم ای به چشم قربانت بروم چون جلسات قبل خودتان گفتید نشسته صحبت کنم من خیال کردم اجازه شما مستمر است. ابتدا دکتر مصدق دفاع مشروحی کرد و چون یک ربع ساعت گذشت آثار خستگی از قیافه پیرمرد هویدا شد رییس دادگاه اظهار داشت حالا بفرمایید بنشینید و صحبت کنید ولی دکتر مصدق در جواب گفت حضرت سرلشکر به سر مبارکتان نمی‌شود باید بایستم صحبت کنم...

دکتر مصدق و مارشال پتن...

دکتر مصدق در ضمن بیانات آن روز اظهار داشت دو نفر بودند که در این اواخر در دادگاه محاکمه شدند. هر دو از رجال معروف کشور خود بودند. هر دو سالها با بیگانگان جنگیده و از منافع هموطنان خود دفاع کرده بودند.

هر دو پیرمرد بودند محاکمه هر دو دنیا را به خود جلب کرد در محاکمه هر دوی آنها عده زیادی خبرنگاز از اقصی نقاط جهان در جلسه دادگاه حاضر شدند.

این دو نفر هر دو در دادگاه نظامی محاکمه شدند منتهی یکی به اتهام همکاری با بیگانگان در پایان عمر و دیگری به اتهام مبارزه با بیگانگان در سراسر زندگی خود. دو نفریکی مارشال پتن مارشال فرانسوی و دیگر بنده، دکتر مصدق. دکتر مصدق هنگامی که این گفتار خود را به پایان رسانید دو قطره اشک در گوشه چشمش هویدا شده بود.

او حق داشت گریه کند خود ما «مجله فردوسی» در دو شماره پیش عین این مطلب را تحت عنوان این که ما چه می‌کنیم و دیگران چه می‌کنند نوشتیم و بعدها شنیدیم بسیاری از کسانی که آن را خوانده‌اند آنها هم غبار غم بر دلشان نشسته.

مطالب چاپ نشده از محاکمه دکتر مصدق*

این دنیایی که من و شما در آن زندگی می‌کنیم گاهی چنان وقایع عجیب و غریبی پیش می‌آورد که راستی‌راستی آدم از شنیدن آن مات و مبهوت می‌شود، یک روز سرتیپ آزموده به عنوان رییس اداره مهندسی ارتش زیر نظر دکتر مصدق نخست‌وزیر دفاع ملی کار می‌کند و روز دیگر در مقابل او می‌ایستد، او را متهم می‌کند که چنین و چنان کرده... بر علیه شخصیت، حیثیت، خدمات گذشته، افکار ـ لوایح، سخن‌سنجی، سخن‌دانی، معلومات، حافظه، عاطفه، ذکاوت، سخاوت، مردم‌شناسی، مردم‌داری، همکاران، دوستان، آشنایان خانواده و همه چیز او صحبت می‌کند.

خلاصه اینکه، امروز این هر دو در مقابل یکدیگر قرار گرفته و با هم مثل کارد و پنیر هستند. هنگامی که سرتیپ آزموده حرف می‌زند، دکتر مصدق سعی دارد خیلی کم به روی او نگاه کند و تا آنجا که ممکن است روی خود را از او برمیگرداند اما امان از وقتیکه آزموده کلمهٔ توهین‌آمیزی بگوید، آن وقت دکتر مصدق نگاهی غضب آلود به او می‌افکند و بعد متوجه سرلشکر مقبلی رییس دادگاه می‌گردد و با چشم ازاو می‌پرسد که مگر نمی‌شود دادستان ارتش را از گفتن این کلمات بازداشت؟

چند شب پیش بعد از آنکه تنفس اعلام گردید، تماشاچیان دور دکتر مصدق حلقه زدند اما افسر محافظ او دستور داد تا همه را متفرق ساختند. با این حال قسمتی از صحبتهای دکتر مصدق را با افسر دیگری که درجه سرگردی داشت شنیدند افسر مزبور می‌گفت خیال نمی‌کنم

---

* . فردوسی ـ شماره ۱۱۴ ـ سال ۱۳۳۲

آنچه می‌فرمایید درست باشد، تیمسار آزموده افسر شرافتمندی است، او هیچگاه زیر بـار زور نمی‌رود، هیچکس نمی‌تواند وی را تحت نفوذ قرار دهد و از ایـن حـرفها کـه مـی‌زند تـمکین نمی‌کند دکتر مصدق **که خیلی آرام به حرفهای این افسر گوش می‌داد حرف او را قطع کرد و گفت آقاجان این سرتیپ آزموده را من بهتر می‌شناسم، دستش که برسد همه کار می‌کند.**

منارجنبان اصفهان

جای شما خالی خانمی زیبا هم که برای تماشای جریان دادگاه مصدق به سلطنت‌آباد آمده بود اشتیاق زیادی به دیدن او داشت، با عجله در سالن را باز کرد و فهمید که هنوز دکـتر مصدق را نیاوردند... «دقایق پشت سر هم می‌گذشت و خانم جوان که انتظار ورود دکتر مصدق را داشت، به خانم دیگری که همراه او بود می‌گفت نمی‌دانی چقدر زحمت کشیدم تا کارت به دست آوردم البته آمدن من به دادگاه نه برای این است که قیافه دکتر مصدق را ببینم یـقیناً نـه، بـلکه تصمیم دارم به مجردی که او را دیدم متلکی به او بگویم و خود را راحت کنم. نمی‌دانی من چقدر از دست این مرد خون جگر خورده اما بالاخره انتظار به سر آمد و دکتر مصدق به اتفاق وکیل مدافع خود سرهنگ بزرگمهر وارد سالن دادگاه شد هنگامیکه روی نیمکت متهمین نشست آن خانم از فرصت استفاده کرد و خود را به او رسانید و آهسته به خیال اینکه تنها دکتر مصدق و وکیل مدافع او می‌شنوند گفت آقا شما چرا این قدر می‌لرزید، اعدام‌شدن که ترس ندارد، دکتر مصدق نگاهی طولانی به او کرد مثل اینکه می‌خواست بفهمد این حرف راکی به او یاد داده یا اصلاً جوابش را ندهد ولی نمی‌دانم چطور شد که گفت **خانم منارجنبان اصفهان سالهاست که همچنان می‌لرزد ولی هنوز که هنوز است برپاست».**

مخبر تاس

شایان توجه اینکه مخبر خبرنگاری تاس مثل سایر مخبرین خارجی از اول هر روز در جلسه دادگاه شرکت می‌کند با این تفاوت که مخبرین روزنامه‌های غربی برای تهیه سوژه مایلند محاکمه مصدق ماهها به طول انجامد در صورتیکه مخبر تاس از رفت و آمد اظهار خستگی می‌نماید!

پس از اینکه خانه دکتر مصدق در بیست و هشت مرداد ویران شد و اموال آن به غارت رفت خانم آقای دکتر مصدق به منزل دکتر متین دفتری رفت و از آن روز تاکنون نیز در آنجا به سر

می‌برد. خانم دکتر مصدق تاکنون دوبار در سلطنت‌آباد حاضر شده و درمحاکمه تاریخی شوهر خود شرکت کرده است. آن روز هنگامیکه خانم دکتر مصدق وارد تالار آیینه شد در وهله اول هیچکس او را نشناخت و خانم کسی که روزی «مرد سال» دنیا شناخته شده بود در گوشه‌ای آرام و بی‌صدا نشست عده‌ای از خبرنگاران که بعداً متوجه شدند وی را شناخته تعجب کردند که چرا نزد دکتر مصدق نرفت.

هنگامی که دادگاه تعطیل شد آنهایی که خانم دکتر مصدق را در دادگاه دیده بودند متوجه شدند که او رفته است و چون حس کنجکاوی خبرنگاران تحریک شده بود از سرهنگ بزرگمهر علت را سوال کردند سرهنگ بزرگمهر گفت اولاً خانم نمی‌توانستند در اینجا با دکتر مصدق صحبت کنند در ثانی میانه متهم ردیف اول و خانم ایشان شکراب است! سرهنگ بزرگمهر دیگر حاضر نشد از اختلاف زن و شوهر سخنی بگوید ولی یکی از خبرنگاران گفت من علت را می‌دانم از یکی از نزدیکان آقای دکتر مصدق شنیده‌ام قبل از اینکه دادگاه تشکیل شود یک روز خانم دکتر مصدق به ملاقات شوهرش می‌آید.

دکتر مصدق فهمید که او در خانه دکتر متین دفتری به سر می‌برد اوقاتش تلخ می‌شود و می‌گوید چرا این کار را کردی حق بود تو چادری در میان خرابه‌های خانه سابق خودمان می‌زدی و در آن زندگی می‌کردی نه اینکه به خانه دوست و آشنا بروی...

استقامت دکتر مصدق در مقابل گرسنگی

خبر دیگری که باعث تعجب خبرنگاران جراید شده است استقامت دکترمصدق در مقابل گرسنگی است هر روز صبح که دکتر مصدق به دادگاه می‌آید تا هنگامی که جلسه دادگاه ختم می‌شود روی صندلی خود می‌نشیند و ابداً از جا حرکت نمی‌کند روزهایی که جریان محاکمه تا ساعت یک و نیم یا دو بعدازظهر به طول می‌انجامید آثار گرسنگی در چهره همه مشاهده می‌شود. تماشاچیان اغلب مقداری شیرینی و یا چیز دیگر با خود می‌آوردند و در مدت تنفس می‌خوردند ولی دکتر مصدق همچنان درجای خود می‌نشیند.

روزی که رأی دادگاه صادر شد جلسه صبح تا دو ساعت بعدازظهر ادامه داشت در خلال این مدت دکترمصدق گرسنه‌اش شده بود. و مرتب لبان خود را جمع می‌کرد و زبانش را روی لبان خود می‌کشید هنگامی که رییس دادگاه جلسه را ختم کرد و اعلام داشت چهار بعد از ظهر رأی دادگاه صادر خواهد شد دکتر مصدق فوراً از جا برخاست و گفت من دیگر طاقت ندارم که هم

گرسنگی بکشم و هم بی‌لطفیهای جناب دادستان را بشنوم مرا ببرید به اطاق خودم که امان از گرسنگی...

رأی دادگاه

آن روز ساعت چهار دادگاه وضع عجیبی داشت تماشاچیانی که برای تماشا آمده بودند بیش از روزهای دیگر بودند و همه با بی‌صبری انتظار تشکیل جلسه دادگاه و اعلام رای صادره را داشتند متهمین هنوز نیامده بودند.

قرار بود رأی دادگاه ساعت چهار قرائت گردد ولی انتظار مخبرین داخلی و خارجی و تماشاچیان تا ساعت هفت به طول انجامید در این مدت صدای دادرسان از اطاق مخصوص آنها به گوش می‌رسید که با یکدیگر صحبت می‌کردند.

مقارن ساعت هفت دستور داده شد متهمین را بیاورند. هنگامیکه متهمین را آوردند منشی دادگاه اعلام کرد که هیئت دادرسان وارد می‌شوند. سکوتی بهت‌آمیز سالن را فراگرفت هیئت دادرسان در حالیکه سرلشکر مقبلی پیشاپیش آنها بود وارد شدند. تماشاچیان و مخبرین هر یک به حدس از قیافه دادرسان رأی دادگاه را دریافتند.

سرلشکر مقبلی بر خلاف روزهای قبل مرتب اوراق روی میز خود را پس و پیش می‌کرد، معلوم بود خود او هم در ناراحتی عجیبی به سر می‌برد. منشی دادگاه در میان سکوت حضار رأی را قرائت کرد در حین قرائت رای دکتر مصدق چشمان خود را به دهان منشی دادگاه دوخته بود و هر وقت او جمله‌ای را تمام می‌کرد با حرکات چشم و ابرو و سر و صورت آن را تأیید می‌کرد و هنگامی که قرائت رأی دادگاه تمام شد و به این ترتیب دادگاه خود را برای رسیدگی به ماهیت اتهام دکتر مصدق صالح دانست بر خلاف انتظار دکتر مصدق کوچکترین عکس‌العملی از خود نشان نداد و هنگامی که منشی دادگاه ادعانامه را قرائت می‌کرد نیز همچنان بر جای خود نشسته بود. وقتی سرگرد شکوهی ادعانامه را خواند و به آن جا که نوشته شده بود «خدا می‌داند این مرد از انجام این عملیات چه نقشه‌هایی در سر داشت» رسید دکتر مصدق دست راست خود را بالا گرفت و لبانش را جمع کرد آهسته گفت «خوب...» ولی بقیه حرف خود را خورد مثل اینکه یاد آن شعر معروف «ندانم کجا دیده‌ام در کتاب» افتاده بود قرائت ادعانامه تمام شد دکتر مصدق به عنوان اعتراض از جا برخاست قلبها می‌طپید که چه می‌خواهد بگوید اما او حرفی نزد و بدون اینکه صورت جلسه را امضاء کند از سالن دادگاه خارج شد.

دکتر مصدق و تز دکترای او

روز پنجشنبه هنگامیکه سرهنگ بزرگمهر اول‌وقت وارد اطاق دکتر مصدق شد او را خیلی نگران دید دکتر مصدق قیافه‌اش برافروخته بود. سرهنگ بزرگمهر علت را جویا شد و او آهسته گفت «تز» دکترای خود راگم کرده‌ام می‌دانم این تز را بهانه خواهند کرد باید از آن دفاع کنم.

به محض اینکه رییس دادگاه با نواختن زنگ رسمیت جلسه را اعلام داشت دکتر مصدق از جا برخاست و گفت آقای رییس دادگاه جان من در خطر است می‌خواهند مرا بکشند چون رییس دادگاه به او اطمینان داد که در پناه قدرت ارتش می‌باشد گفت آقا می‌دانم مرا خواهند کشت این آقای سرتیپ آزموده مرا بی‌دین معرفی کرده است و همین موضوع سبب می‌شود که عده‌ای مرا بکشند و بگویند که بی‌دین بود اما...

رییس نگذاشت که دکتر مصدق حرف خود را تمام کند به او اطمینان داد که ارتش مواظب جان اوست.

تغییر لحن

مثل اینکه از تعطیل جلسه تا تشکیلِ مجدد آن در روز پنجشنبه خارج از دادگاه خبرهایی شده بود از بعد از ظهر پنجشنبه خبرنگاران جراید ناگهان باکمال تعجب مشاهده کردند که لحن کلام سرتیپ آزموده نسبت به دکتر مصدق به کلی تغییر کرده است سرتیپ آزموده که تا آن وقت دکتر مصدق را او متهم سرسخت یاغی، حیله‌گر، خطاب می‌کرد ناگهان در میان بهت و حیرت مخبرین اظهار داشت در جلسه گذشته اظهار شد که جناب آقای دکتر مصدق... الخ از آن به بعد نیز لحن سرتیپ آزموده خیلی تغییر پیدا کرد.

وقتی مخبرین دور یکدیگر جمع شدند و با اشاره به این موضوع پچ‌وپچ کردند یکی از مخبرین خارجی معما را حل کرد او گفت صبح امروز خبری به خارج مخابره شد که روز گذشته هنگامی که آقای نخست‌وزیر به پیشگاه اعلیحضرت شرفیاب شده و با ذات ملوکانه، نهار صرف کرد شاه در ضمن صرف نهار از لحن کلام دادستان ارتش نسبت به دکتر مصدق اظهار عدم رضایت می‌نمایند. مخبر خارجی سپس گفت این خبر را رادیوهای خارجی نیز شب گذشته پخش کردند.

به عقیده من تغییر لحن دادستان ارتش و حتی کسالت دیروز سرتیپ آزموده با

فرمایشات شاهنشاه بی‌ارتباط نیست. عصر آن روز معلوم شد تز دکترای دکتر مصدق هم پیدا شده است.

ماشین مصدق

پس از اینکه اتومبیل شخصی دکتر مصدق روز ۲۸ مرداد به دست کسانی که به خانه او حمله کرده بودند متلاشی گردید دکتر مصدق یک جیپ معمولی که اتاق چوب کبریتی دارد خریداری کرده است. این اتومبیل که راننده آن همان راننده سابق دکتر مصدق می‌باشد اینک در اختیار سرهنگ بزرگمهر وکیل تسخیری مدافع اوست و سرهنگ بزرگمهر به وسیله اتومبیل مزبور به سلطنت‌آباد می‌آید تا دردادگاه شرکت کند.

دکتر مصدق سیگاری شده است

هفته گذشته ـ ما هم نوشتیم ـ که یکی از خبرنگاران به اصرار، سیگاری به آقای دکتر مصدق تعارف و دکتر قبول کرد از آن روز به بعد در خلال هر تنفس دکتر مصدق سیگاری روشن می‌کند و به گوشه لب می‌گذارد. این سیگارها را تماشاچیان و مخبرین جراید به وی تعارف می‌کنند و او نیز با خوشرویی مشغول کشیدن می‌شود.

جالب‌توجه اینکه دکتر مصدق با دو پک محکم سیگار را به نصفه و با چند پک دیگر به انتها می‌رساند درخلال تنفس نیز اغلب از خوردن امتناع می‌ورزد اما مخالفین او که اخلاق دکتر را شناخته‌اند و می‌دانند اصرار آنها را رد نخواهد کرد، می‌گویند: آقا تازه است میل نمایید آن وقت دکتر مصدق چای را برمی‌دارد و می‌نوشد، چه ضرر دارد این حرمت هم دل آنها را خوش می‌کند چه بهتر از این...

تماشاچیان زیبا

این روزها تماشاچیان بیشتری در محاکمه دکتر مصدق شرکت می‌کنند. هر روز عده‌ای از زیباترین خانمهای تهران با لباسهای شیک و آخرین مد خود در سالن دادگاه حاضر می‌شوند و اگر همین ترتیب پیدا کند یکی دو روز دیگر دادگاه نظامی سالن مد خواهد شد خانمها اغلب علاقه دارند که با دکتر مصدق عکس بگیرند.

خوش به حال این متهم که دادستان تقاضای اعدام برای او می‌کند و زنهای زیبا لذت

می‌برند با او عکس بگیرند بعد هم افتخار می‌کنند!

در حین تنفس دو نفر سربازی که برای تماشاچیان چای می‌آورند ولی جالب توجه اینکه چای فقط برای خانمهاست و به دیگران داده نمی‌شود...

دادستان ارتش را تهدید کرده‌اند

اطلاعاتی که در این هفته به دست آمده حاکی است که نامه‌هایی به دست سرتیپ آزموده رسیده است این نامه‌ها که از نقاط مختلف کشور فرستاده شده اغلب دادستان ارتش را به قتل تهدید کرده‌اند. نامه‌های تهدیدآمیز عموماً فاقد امضاء است اصلاً پیدا است که همه این نامه‌ها جعلی است و خود این خبرها هم که از مقامات صلاحیتدار شنیده‌ام جعلی است وگرنه هیچ معنی دارد یک چنین دادستانی که حرکت می‌کند چهار جیپ او را اسکورت می‌کند و جلوی خانه‌اش هم شب و روز ده ـ دوازده نفر سرباز پاس می‌دهد، اصلاً ترس داشته باشد؟

اگر راست بود همانطور که نامه‌های آنها که او را راهنمایی کرده‌اند در دادگاه خواند این نامه‌ها را هم می‌خواند. این خبرها همه دروغ است.

سند و مسند

دکتر مصدق در این روزها که سرتیپ آزموده یادداشتهای تنظیم شده خود را می‌خواند حواسش را کاملاً جمع می‌کند و از گفته‌های دادستان ارتش ایراد می‌گیرد. پریشب هنگامی که دادستان ارتش مشغول خواندن یادداشتهای خود بود رسید به جمله که نوشته بود مسند نخست‌وزیری را اشغال کرد. دادستان ارتش اظهار داشت سند نخست وزیری را اشغال... در همین موقع عده‌ای از تماشاچیان آهسته گفتند مسند نه سند رییس دادگاه نیز به دادستان ارتش توضیح داد سند سرتیپ آزموده کلام خود راقطع کرد و گفت مقصود سند نخست‌وزیری را به دست آورد می‌باشد.

یکماه صحبت می‌کند.

بیش از شش روز است که دادستان ارتش مشغول خواندن لوایح تنظیمی خود می‌باشد در خلال این مدت دکتر مصدق خیلی آرام و خونسرد به گفته‌های او گوش می‌دهد.

در آن جا دادستان ارتش مطالبی راجع به زندگی سیاسی گذشته او اظهار می‌دارد دکتر

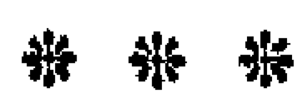
مصدق دستهای خود را تکان می‌دهد. سرش را به چپ و راست می‌گرداند ولی باز خونسردی خود را حفظ می‌نماید و مرتب به سرهنگ بزرگمهر وکیل مدافع خود می‌گوید یادداشت کن نکات برجسته نطق او را یادداشت کن من می‌خواهم جواب گفته‌های او را بدهم به طوری که دکتر مصدق شخصاً اظهار داشته است وی در نظر دارد قریب یک ماه در جواب بیانات دادستان صحبت کند.

موضوع جالب توجه دیگر آن که سرتیپ آزموده ضمن بیانات روز شنبه خود گفت «من عمل صالحا فلنفسه و من اساعفلها» دادستان ارتش این جمله عربی را چند بار در ضمن بیانات خود تکرار کرد.

آخرین بار دکتر مصدق از او سؤال کرد معنی‌اش را بگو، دادستان ارتش بدون توجه به گفته دکتر مصدق باز هم دنباله بیانات خود را گرفت و چون دکتر مصدق «کلمه معنی‌اش را بگو» را مجدداً تکرار کرد رییس دادگاه زنگ را نواخت و گفت ده دقیقه تنفس داده می‌شود.

چکار کرده بودی

سرهنگی که در زمان دولت سابق بازنشسته شده بود اولین روزی که به دادگاه آمد برای اینکه انتقامی از دکتر مصدق گرفته باشد خود را به او رسانید و گفت آقا شما مرا می‌شناسید. دکتر مصدق نگاهی به سرتا پای وی افکند و گفت آقا را به جا نمی‌آورم. سرهنگ در جواب گفت چطور شما مرا نمی‌شناسید شما مرا بازنشسته کردید دکتر مصدق خونسرد در جواب او گفت چه کار کرده بودی که تو را باز نشسته کردند...



لابد این حکایت را یاد دارید که مرد مسلمانی به شحنه برافروخته و عصبانی زمان استبداد که او را به باد ناسزا و تهمت و بی‌دینی گرفته بود گفت هر چه می‌خواهی به من بگو و هر چه می‌خواهی بکن اما به دین و ایمان من کار نداشته باش که من به خاطر رضای تو حاضر هستم از دنیای خود بگذرم. اما از آخرت خود به هیچ قیمتی نخواهم گذشت، چه اطمینان دارم اینجا اگر نتوانم داد خود را بگیرم، آنجا دادرس و منتقم حقیقی هست که حق مرا باز ستاند.

روز سه‌شنبه گذشته هم وقتی جلسه محاکمه دکتر مصدق چندبار به شدت متشنج شد این حکایت یاد من افتاد... که دادستان ضمن گفته‌های خود مرتب می‌گفت دکتر مصدق بی دین است او مسلمان نیست، دکتر مصدق که اوایل خیلی خونسرد بود دیگر نتوانست طاقت بیاورد از

جا برخاست و فریاد زد آقای رییس دادستان موظف نیست به من توهین کند. او حربه تکفیر مرا به دست گرفته است. دکتر مصدق سپس در حالیکه اشک از دیدگانش جاری شده بود فریاد زد دادستان حق ندارد راجع به این موضوع صحبت کند من مسلمانم، خانواده‌ام مسلمان، پدرم مسلمان، مادرم مسلمان، عیالم مسلمان، هر شب جمعه منزلمان روضه‌خوانی داریم.

دکتر مصدق این کلمات را چنان مؤثر بیان کرد که رییس دادگاه نیز تحت تأثیر قرار گرفت و به دادستان اخطار کرد در گفته‌های خود مواظبت کند.

پیدا بود اگر آن مرد مسلمان از دنیای خود گذشته بود، دکتر مصدق از این هم نگذشته است بین او و دادستان دوباره مناظره‌ای در گرفت.

شخ و... زن... و خیام

دادستان گفت: عرض کردم این متهم یاغی است. دکتر مصدق جواب داد: خوب، بسیار خوب آقا یاغی می‌گویی هر چه می‌خواهی بگو.

دادستان ـ عرض کردم خودخواه است.

دکتر مصدق ـ بله آقا صحیح می‌فرمایید.

دادستان ـ عرض کردم بی‌باک است.

دکتر مصدق ـ سرسخت است.

دادستان ـ عرض کردم لجوج است.

دکتر مصدق ـ خودخواه است.

به دنبال این جریان چند کلمه‌ای که دادستان ارتش می‌گفت دکتر مصدق نیز دنباله او را می‌گرفت و این موضوع سبب شده بود که صحنه دادگاه شبیه صحنه تأتر گردد. تماشاچیان گوش به زنگ بودند به مجردی که دکتر مصدق کلمه‌ای می‌گفت صدای شلیک خنده فضای دادگاه را پر می‌کرد به نحوی که دادستان ارتش از ریاست دادگاه تقاضا کرد که جلوی گفته‌های دکتر مصدق را بگیرد.

اگر چه آن شب دکتر مصدق همچنان به گفته‌های خود در خلال بیانات دادستان ادامه می‌داد و در جواب ایراد او اظهار داشت آقا من وکیل مجلس بودم ولی شب بعد دیگر دادستان ارتش نتوانست گفته‌های «بین‌الاثنین» دکتر مصدق را تحمل کند و هنگامیکه دکتر مصدق به دنبال هر چند جمله او کلمه‌ای ادا می‌کرد دادستان خطاب به رییس دادگاه اظهار داشت اگر متهم

نخواهد بیش از این رعایت نزاکت دادگاه را بنماید من از ریاست دادگاه تقاضا می‌کنم که جلسه را سری اعلام نمایند این تهدید بلافاصله اثر خود را به جای گذشت زیرا از آن لحظه به بعد دکتر مصدق دیگر کلمه‌ای از دهان خارج نکرد.

سکوت دکتر مصدق نه فقط آن شب بلکه تا آخرین جلسه‌ای که دادستان ارتش صحبت کرد یعنی روز پنج شنبه همچنان ادامه داشت.

دکتر مصدق که دیگر در بین گفته‌های دادستان حرف نمی‌زد و اغلب سرش را روی دسته میز می‌گذاشت و استراحت می‌کرد و فقط هنگامی که دادستان جملاتی اهانت‌آمیز نسبت به او ادا می‌کرد سر خود را از لبه میز برمی‌داشت تشنجی که سر تا پایش را فراگرفته بود حاکی از آن بود که بسیار عصبانی است ولی بدون اینکه کلمه‌ای اظهار دارد نگاه عمیقی به رییس دادگاه می‌افکند.

هیچ نمی‌گفت برای اینکه اگر جلسه سری می‌شد، همین مختصر هم که صحبتهای او به گوش مردم می‌خورد نمی‌خورد، اگر او سکوت کرد صحنه‌های مینیاتوری از رباعیات عمر خیام که بر سقف تالار دادگاه نقش بسته است، به زبان آمدند، خیام بود، شیخی بود، زنی بود و آن رباعی معروف که:

گفتا شیخا هر آنچه گویی هستم اما تو چنانچه می‌نمایی هستی؟...

زبان دکتر مصدق

اما تنها زبان در و دیوار نبود که دادستان نظامی را عصبانی می‌کرد، خود دکتر مصدق هم زبان داشت و شب قبل داستانی از نظام‌الملک گفته بود.

هنگامی که دادستان مرتب از بی‌دینی و بی‌ایمانی دکتر مصدق صحبت می‌کرد او از جا برخاست و داستانی تعریف کرد که در زمان سلاجقه شخصی بود بنام طرخان. او حافظ جان شاه بود و خلاصه همه‌چیز در اختیار او بود. در ایران هم سه‌جور درست می‌کردند باقلوای تبریز و باقلوای یزد و کار این آقای ترخان ما هم بود که فقط از هر باقلوا، باقلوای یزد، باقلوای تبریز و باقلوای معمولی بخورد...

داستانی بود که دکتر مصدق گفته بود و لابد می‌خواست از آن نتیجه بگیرد لحظه‌ای سکوت کرد و در چشم قضات و دادستان نگریست و آنگاه صدای خود را کمی آهسته‌تر کرد و گفت ولی این آقای مدعی العلوم حق ندارد ترخان شود و از هر سه باقلوا بخورد هنگامی که دکتر

مصدق آخرین جمله خود را به پایان رسانید صدای خنده تماشاچیان وضع سالن دادگاه را دگرگون ساخت.

از رییس دادگاه گرفته تا کلیه کسانی که در تالار آیینه حضور داشتند همه خندیدند تنها دادستان بود که لبهای او تکان می‌خورد اما به جای اینکه از هم باز شود، یکدیگر را گاز می‌گرفت و چشمان او چنان غضب‌آلود به دکتر مصدق نگاه می‌کرد که..

حیف آن قدرتی که می‌خواهم ندارم و گرنه..

کارتها «ناک اوت»

اگر قدرت فوق العاده نبود همین قدرت دادستانی نظامی که بود خودش قدرت قدرتهاست.

روز پنجشنبه دو موضوع مهم برای مخبرین جراید پیش آمد یکی اینکه دادستان ارتش به گفته‌های خود پایان داد دیگر اینکه متصدی کنترل کارتهای ورودی به آنها که کارت دائمی در دست داشتند اظهار داشت از روز یک‌شنبه این کارتها دیگر اعتبار ندارد و باید برای تعویض آن به سخن‌گوی دولت مراجعه کنند. این موضوع سبب بروز شایعاتی بین مخبرین داخلی و خارجی گردید، یکی از عکاسها که از عکس‌برداری مرتب خسته شده بود اظهار داشت اگر اشتباه نکنم تعویض کارتها فقط به خاطر آن است که دیگر به مخبرین عکاس اجازه ورود به دادگاه و عکسبرداری داده نشود. مخبر دیگری می‌گفت به عقیده من تعویض کارتها برای آن است که چند نفر از مخبرین را که مرتب در دادگاه سیگار می‌کشند و دود سیگار آنها فضای تالار را خفه کننده کرده بود دک کنند مثل اینکه او هم از دود سیگار متنفر بود اما عده‌ای هم بودند که می‌گفتند کارتها را «ناک اوت» کردند تا ما فقط خبرنگاران مورد اطمینان راه داشته باشند، معلوم بود که او هم... به فکر خویش است...

چای دارچین

دکتر مصدق از میان پنج وکیل سرتیپ ریاحی فقط با دو نفر از آنها سرهنگ شاهقلی و سرهنگ آرمین گرم و تاکنون با یک نفر دیگر که درجه آنها از سرهنگی بالاتر است هم کلام نشده است. این دو نفر که هر روز قبل از ورود دکتر مصدق در دادگاه حاضر می‌شوند هنگامی که دکتر مصدق در حالیکه سرهنگ بزرگمهر زیر بغل او را گرفته وارد دادگاه می‌شود از جا برمی‌خیزند و

هر دو به دکتر مصدق در نشستن کمک می‌کنند و در خلال همین احوال به وی سلام می‌گویند. دکتر مصدق ناراحت روی نیمکت جای گیرد جواب سلام آنها را نمی‌دهد. بعد از نشستن با گرمی با این دو نفر سرهنگ احوالپرسی می‌کند. از پنجشنبه گذشته سرهنگ شاهقلی سر خود را اصلاح کرده بود. دکتر مصدق که هنگام ورود به دادگاه این موضوع را دیده بود به محضی که در کنار او نشست آهسته گفت سرهنگ سرت را خوب تراشیده‌اند ولی انشاءالله چای دارچین نخورده باشی.

شاهقلی و دادستان

تا عصر روز پنجشنبه دادستان به بیانات قبلی سرهنگ شاهقلی ابداً اشاره‌ای نکرده بود ولی عصر روز پنجشنبه ناگهان سرتیپ آزموده گفت اینک به گفته‌های سرهنگ شاهقلی درباره ماده ۳۱۷ پاسخ می‌گویم. سرهنگ شاهقلی که تا آن وقت فکرش جای دیگر بود مثل اینکه از خواب پریده باشد تکانی خورد و به روی دادستان خیره شد.

اتفاقاً دادستان ارتش نیز در حین گفتن کلمات مزبور توجهش معطوف به سرهنگ شاهقلی شده بود. در یک لحظه چشمان هر دو با یکدیگر تلاقی کرده و هر دو خندیدند تو افسری منهم افسرم، هر دو درجه همدیگر را خوب می‌شناسم، حرف تو که بی‌جواب نمی‌ماند مطالبی که ایراد کرده‌ای هر چند مستدل باشد، ایراد دارد..

هفته پیش گفتیم تماشاچیان دادگاه نظامی سلطنت‌آباد را اغلب عده‌ای از زیباتری بانوان تهران تشکیل می‌دهند. زیبایی همه‌جا خریدار دارد و همه نظرها را جلب می‌کند، حتی وقتی که دادگاه تشکیل و مشغول رسیدگی است به محض اینکه خانمها از در عقب وارد دادگاه می‌شود ناگهان همه از اعضای دادگاه و دادستان گرفته تا سرتیپ ریاحی و وکلای مدافع او و کلیه تماشاچیان به عقب بر می‌گردند و او را تماشا می‌کنند و اگر این زن زیبا هم باشد دادستان مجبور است برای عطف توجه آنها، صدای خود را بالا ببرد اما دکتر مصدق تنها کسی است که نه به آن زیبایی زنانه و نه به این رسایی صدا توجهی ندارد و به کار و فکر خود مشغول است.

نخست‌وزیر قانونی در دادگاه:

گفته‌اند که زن هر چه بیشتر بی‌اعتنایی ببیند، زیادتر حرص و راغب می‌شود، شیک پوشان و زیبارویان تماشاچی دادگاه نظامی نیز بالاخره زن هستند و مثل همه زنهای دیگر...

چند روز قبل در حین تنفس به طرف دکتر مصدق حمله بردند و می‌خواستند با نخست‌وزیر ایران عکس بردارند، صدای آقای «فتو» یک عکس بردار مدتی فضای تالار را پر کرده بود. دکتر مصدق در این هنگام وضع خاصی داشت نه به عقب برمی‌گشت و نه توجهی به همه زیبارویانی که دین و دل بقیه مردم به خاطر آنها می‌رفت، داشت. همچنان که سیگاردر دستش بود چشمان خود را به محل جایگاه دادستان دوخته و در فکر عمیقی فرو رفته بود و بالاخره خانمها بعد از اینکه از عکس‌برداری با او خسته شدند موضوع دیگری را پیش گرفتند.

ابتدا یکی از آنها یک اسکنای ده ریالی به دکتر مصدق داد و گفت آقا خواهش می‌کنم این اسکناس را برای من امضاء بفرمایید دکتر مصدق نیز با خوشرویی اسکناس را از او گرفت و روی آن نوشت دکتر محمد مصدق نخست‌وزیر قانونی از بازداشتگاه سلطنت‌آباد سایرین نیز هر یک کارتی، اسکناسی و یا دفترچه‌ای از جیب بیرون آوردند دکتر مصدق نیز مرتب آنها را امضاء می‌کرد. در این هنگام افسری که مسئولیت حفاظت دکتر مصدق را در سلطنت‌آباد به عهده دارد وارد شد و چون این منظره را دید به افسر دیگری که درگوشه دیگر سالن ایستاده بود با عصبانیت گفت تو اینجا چکاره‌ای؟ در یک لحظه ناگهان وضع تغییر کرد تماشاچیان زیبا از اطراف متهم پیر ردیف یک پراکنده شدند و از آن روز به بعد دیگر در خلال تنفس به هیچ‌کس اجازه داده نمی‌شود به دکتر مصدق نزدیک گردد.

دادگاه و تماشاچی

به طور کلی از اولین دادرسی به اتهام آقایان دکتر مصدق و سرتیپ ریاحی تا کنون بیش از دو هزار و پانصد نفر در دادگاه حاضر شده‌اند. در بین تماشاچیان اشخاصی از قبیل آقای میکده وزیر راه، عمیدی نوری معاون نخست‌وزیر و سخن گوی دولت، چند نفر از افسران ارشد ارتش و عده‌ای از افسران بازنشسته که اینک مجدداً به خدمت دعوت شده‌اند دیده می‌شود علاوه بر این خانم و کسان رییس و دادرسان دادگاه و سرتیپ آزموده و عده زیادی دیگر..

موضوع جالب‌توجه این است که اغلب خانمهایی که در جلسات دادگاه شرکت می‌نمایند اغلب به جریاناتی توجه می‌کنند که خبرنگار کنجکاوی که آن روز مورد توجه خانم زیبایی که از قرار معلوم اسم او «پری» بود قرار گرفته است برای شما تعریف می‌کند. آن روز این پری خانم به اتفاق خانم دیگری پشت سر ما نشسته بودند. هنگامی که دادگاه تشکیل شد و سرتیپ آزموده مشغول بیان ادعانامه گردید این دو نفر ابداً به جریان دادگاه توجهی نداشتند.

یکی از آنها از دیگری سؤال کرد تو دلت بیشتر برای ریاحی می‌سوزد یا دکتر مصدق؟ دیگری جواب داد من دلم برای هیچیک از آنها نمی‌سوزد اولی که این سؤال را کرد گفت برعکس من دلم خیلی برای سرتیپ ریاحی می‌سوزد. زیرا او مردی بسیار مرتب و مؤدب و محجوب است!! ببین همین الان که در دادگاه نشسته است با هیچکس صحبت نمی‌کند. از این گذشته هر روز صورت خود را به خوبی ته‌تراش می‌کند! بریانتین سرش نیز تا کنون فراموش نشده است...!!

روز شنبه که قرار بود دکترمصدق در جواب بیانات دادستان صحبت کند ناگهان رییس دادگاه چند سؤال از او کرد و گفت باید عجالتاً جواب همین سؤالها را بدهی بعد از خودت دفاع نمایی دکتر مصدق که با خونسردی بیانات دادستان را شنیده و جوابهایی تهیه کرده بود از شنیدن این کلام رییس دادگاه عصبانی شد و بعد از چند بار گفت و شنود اظهار داشت به هیچ‌وجه نمی‌توانم خودم را مجبور کنم که سؤالات شما را بدهم، آقا متهم باید از خودش دفاع کند نه اینکه جواب هم طبق دستور بدهد.

پس شما بفرمایید بنده را بکشید من از امشب اعتصاب غذا می‌کنم و دیگر لب به غذا نمی‌زنم تا بمیرم که شما راحت شوید و دیگر بیش از این مرا اذیت نکنید.

تظاهرات در دادگاه

روز شنبه برای اولین بار در دادگاه نظامی سلطنت‌آباد پس از بیست و پنج روز که از جریان محاکمه می‌گذرد تظاهراتی از طرف تماشاچیان صورت گرفت. اولین کسی که در دادگاه تظاهر کرد سرهنگ خسروانی مدیر باشگاه تاج بود. سرهنگ خسروانی هنگامی که فریاد زد «آقا این که دادگاه نیست» او فریاد زد پس دادگاه نهم اسفند دادگاه بود؟ به دنبال این جریان تظاهرات بی‌سابقه دیگری در دادگاه رخ داد به طوریکه عده‌ای را به دستور رییس دادگاه از جلسه خارج کردند در این بین یک نفر از تماشاچیان که بر علیه دکتر مصدق تظاهر می‌کرد بنام اینکه او توده‌ای است در بیرون کتک مفصلی زدند آخرین مرحله تظاهرات هنگامی بود که دکتر مصدق در جواب سوال رییس دادگاه نامی از مقامات عالی برد رییس دادگاه نیز عصبانی شد و فریاد زد شما حق ندارید چنین سخنانی از دهانتان خارج کنید. به دنبال این جریان دکتر مصدق یک چشم بالا بلند گفت و دیگر تا آخر جلسه کلمه‌ای بر زبان جاری نساخت.

اعتصاب صحبت

صبح روز یکشنبه وضع تالار آینه سلطنت‌آباد بی‌سابقه بود هنگامی که من وارد سالن دادگاه شدم ناگهان جا خوردم زیرا با وجودیکه دادگاه تشکیل بود معهذا تماشاچی در دادگاه دیده نمی‌شد کلیه صندلیها خالی بود. به یاد گفته شب قبل دادستان افتادم که گفته بود «اگر این بار مصدق به مقامی توهین کند باعث تحریک تماشاچیان و بالنتیجه اختلال نظم دادگاه گردد تقاضای سرّی‌بودن جلسات دادگاه را خواهم کرد.» ولی وقتی دو نفر از مخبرین جراید را در ردیف جلو دیدم قلبم قوت گرفت. آن روز، گویی دکتر مصدق اعتصاب صحبت کرده بود، با هیچکس حتی با وکیل مدافع خود نیز همکلام نشد از ابتدای تشکیل دادگاه تا هنگامی که سرتیپ ریاحی به سؤالات رییس دادگاه جواب می‌گفت و جلسه ختم گردید دکتر مصدق ابداً صحبت نکرد.

بیچاره لطفی

موضوع دیگر اینکه شنبه‌شب هنگامی که دکتر مصدق اظهار داشت آنچه در پرونده از قول لطفی نقل شده مربوط به او نیست.

دادستان ارتش با اجازه ریاست دادگاه دستور داد لطفی را در دادگاه حاضر کنند هنگامی که لطفی با عصا و قدی خمیده بدون کراوات وارد سالن دادگاه شد دکتر مصدق آهسته گفت «بیچاره لطفی»، لطفی را در گوشه نگهداشتند در این هنگام دکتر ضمن گفته‌های خود از او بسیار تعریف کرد و سپس رییس دادگاه از او پرسید آیا شما را تهدید کردند که مطالبی اظهار دارید. قبل از اینکه لطفی جواب گوید دکتر مصدق مجدداً تکرار کرد «بیچاره لطفی ببین چقدر ضعیف شده است.» در وهله اول لطفی حرف رییس دادگاه را نشنید مجدداً تکرار شد آن وقت آهسته گفت نخیر تهدیدی در بین نبوده است لطفی بعد از گفتن این کلمات به دستور رییس دادگاه زیر گفته خود را امضاء کرد خیلی مایل بود در دادگاه بماند و هنگامی که رییس دادگاه به محافظین او گفت وی را ببرند آهسته گفت اجازه بفرمایید خدمت باشم. ولی رییس دادگاه دستور خود را مجدداً تکرار کرد. در این هنگام یکی از عکاسان در بیرون سالن دادگاه می‌خواست از لطفی عکس بگیرد ولی افسر محافظ او مانع شد لطفی با بیانی لرزان گفت آقا دلش را نرنجانید بگذارید عکس بگیرد...

دکتر مصدق در جریان محاکمه خود...*

رییس دادگاه پرسیده بود که آقای دکتر مصدق وضع و حال خود را از خانه صد و نه تا هنگام دستگیرشدن شرح بدهد، دکتر مصدق گفت: ما را آوردند با همان وضع بـه فـرمانداری نظامی و البته وظیفه فرمانداری نظامی بود که ما را زندانی کند و ما نمی‌دانیم که چه شد ما را به بارگاه بردند گفتند باید بیایی به بارگاه من به اتفاق آقایان دکتر صدیقی و شایگان رفتیم به بارگاه رییس حرف او را برید لابد می‌خواهید بگویید باشگاه؟

دکتر مصدق اندکی مکث کرد و بعد با صدایی که کمی با اول فرق کرده بود گفت:

بله بله ببخشید مقصودم همان باشگاه بود، بله باشگاه... و حضار خندیدند. شاید حقیقتاً دکتر مصدق اشتباه کرده بود و باشگاه می‌خواست بگوید از زبانش «ش» را با «ر» عوضی گرفته بود اما همین اشتباه هزار معنی راست هم درخود داشت و از مـیان آن هـزار تـا یکـی آن شـعر معروف «ایوان مدائن» خاقانی بود که می‌گفت:

«ما بارگه دادیم این رفت ستم بر ما...»

اتفاقاً خنده مداوم و پر سر و صدایی که به دنبال صحبت این بارگاه در تالار آیینه سلطنت آباد طنین انداخت انعکاسی هم پیدا کرد انعکاس آن شعر آخر این قصیده بود

بر دیده من خندی کاین جا ز چـه مـیگرید　　　خندند بر آن دیـده کـاین جـا نشـود گـریان

گریه را دیدم، خنده را هم شنیدم، باشد تا خنده‌های بعدی...

---

* . فردوسی ـ شماره ۱۱۶ ـ سال ۱۳۳۲

ماکردیم و شد

این حکایت را شنیده‌اید اگر چه قدری دور از ادب است اما گفتن آن مناسبت دارد، ببخشید مجبور هستیم...

مردی از زیبایی و لوندی مادرزن خود تعریف می‌کرد. دوستش گفت عزیز من این ترتیب که تو در تعریف او پیش گرفته‌ای وضعی است که مردان شیطان در تعریف از زنان هوس‌انگیز پیش می‌گیرند، هیچ وقت نشده که آدم به مادرزن خود هم به چشم شهوت نگاه کند... داماد خیلی خونسرد حرف او را گوش داد و بعد گفت از قضا کردیم و شد...

این را داشته باشید تا عرض کنم. لطفی وزیر سابق دادگستری صبح روز پنجشنبه برای دومین بار در حالیکه همان پالتوی سابق خود را بر تن داشت برای مواجه با دکتر مصدق وارد تالار آیینه سلطنت‌آباد شد لطفی به راهنمایی سرگرد بلالی افسر محافظ دکتر مصدق در گوشه راست سالن کنار منشیهای دادگاه قرار گرفت.

قبل از اینکه لطفی سخنی ابراز نماید به اشاره رییس دادگاه دادستان مشغول صحبت گردید. لطفی با وجودی که گوشهایش به خوبی نمی‌شنید، هوش و حواس خود را متوجه دادستان و گفته‌های او کرده بود. از قیافه او که لحظه‌به‌لحظه تغییر می‌کرد معلوم بود که گفته‌های دادستان ارتش که مثلاً می‌گفت «اگر این مرد بخواهد موضوع را ماست‌مالی کند...» او را بی‌اندازه عصبانی کرده است اتفاقاً دادستان ارتش که تصور می‌کرد لطفی این بار نیز مانند سابق کوتاه خواهد آمد گفته‌های خود را شدیدتر بیان میکرد.

هنگامی که دادستان حرفش را تمام کرد نشست و رییس دادگاه از لطفی سؤال کرد گفته‌های دادستان را شنیدید. جواب بگویید. وزیر دادگستری دولت دکتر مصدق ناگهان مانند کوره آتش‌فشانی منفجر شد و با صدایی لرزان گفت مرا به عنوان متهم به این دادگاه آورده‌اید یا گواه اگر متهم هستم هنوز تشریفات مقدماتی اتهام انجام نشده است و اگر گواه که در هیچ جای دنیا با گواه اینطور که آقای دادستان در پیش گرفته است رفتار نشده...

یاد آن مرد بخیر...

آن مرد...

خوانندگان عزیز لابد توجه کرده‌اید که آقای دکتر مصدق در تمام مدافعات خود هنگامی

که می‌خواهد به دادستان نظامی اشاره کند او را آن مرد می‌خواند، هیچ وقت تا به حال نه سمت او را گفته و نه اسم او را صدا زده است.

هفته گذشته وقتی که رییس دادگاه به دکتر مصدق مطلبی از قول دادستان می‌گفت و دکتر پرسید که چه کسی چنین می‌گوید رییس دادگاه گفت: آقای دادستان و به قول شما آن مرد... و حضار همه خندیدند.

بشین سر جات...

لطفی همچنان عصبانی مشغول صحبت بود رییس دادگاه در جواب او گفت البته شما باید در دادگاه گواهی کنید که آقای دکتر مصدق فرمان عزل خود را به شما که وزیر دادگستری او بودید نشان داده است یا نه؟ در این هنگام سرتیپ آزموده دادستان ارتش از جا برخاست و خطاب به رییس دادگاه گفت اجازه می‌فرمایید؟ لطفی با وجود سنگینی حس شنوایی این کلام دادستان ارتش را شنیده با عصبانیت فریاد زد بشین سرجات دادستان ارتش که به هیچ وجه تصور نمی‌کرد از یک «اسکلت» به قول دکتر مصدق چنین عکس العملی ببیند از شنیدن این کلام گفت: دادگاه که تابع شما نیست. لطفی با همان شدت‌بیان اظهار داشت دادگاه تابع قانون است سکوت بهت‌آوری سرتاسر دادگاه را فراگرفته بود و همه چشمان خود را به دهان لطفی دوخته بودند که ببینند آیا آن گفته معروف را هم به یاد دارد که ***وقتی زور از درآمد، قانون از پنجره فرار می‌کند؟*** ولی او هیچ نگفت و به جای او دکتر مصدق آهسته و زمزمه کرد: «اینها وزرای کابینه من بودند...»

من دزدان عدلیه را می‌گرفتم

لطفی دهان گشود بعد از اینکه موارد قانونی حضور یک گواه را در دادگاه و تشریفاتی که باید نسبت به او ولو اینکه دارای هزاران اتهام عدیده باشد به عمل آورند بیان کرد و گفت تعجب می‌کنم آقای دادستان چرا آزمایش‌شده را باز آزمایش می‌کنند. در مرحله بازپرسی وقتی مرا به آقای دکتر مصدق مواجهه دادند من گفتم که ایشان فرمان عزل خودشان را به من نشان نداده بودند و خود آقای دکتر مصدق هم این موضوع را تأیید کرد. آقا بنده که سالها در دادگستری خدمت کرده و خون جگر خورده بودم دادگستری را واژگون کردم من فرصت این کار را نداشتم. یک دادگستری واژگون شده، ***دادگستری که یک مشت دزد جان و ناموس*** در آن مشغول کار بودند

می‌بایست اصلاح شود من مجبور بودم شب و روز کار کنم تا دست ***دزدهای عدلیه*** را کوتاه کنم...
... امان از این دزدها... که کوتاه کردن دست آنها هیچ‌وقت ممکن نشده...

لطفی همچنان گرم صحبت بود از اقداماتیکه در دادگستری کرده و نتیجه‌ای که می‌خواست از آن بگیرد بحث می‌کرد ولی ناگهان آهی کشید. این آه... آهی که در دادگاه از حلقوم یک پیرمرد هفتاد ساله بیرون آمد در ناظرین خیلی مؤثر واقع شد ولی دکتر مصدق، مثل اینکه معنی دیگری از این آه استنباط کرد. زیرا ناگهان سرش را زیر انداخت و بر روی لبه میز افتاد. او قبل از این جریان هنگامیکه لطفی مشغول صحبت بود سر خود را کشیده به او تماشا می‌کرد شاید یاد شعر معروف پروین اعتصامی افتاده بود که:

بترس ز آه ستمدیدگان که در دل شب — بیک اشاره دو صد کوه را چو کاه کنند.

لطفی که صحبت می‌کرد و موارد قانونی را متذکر می‌گردید دکتر مصدق به طوریکه قیافه‌اش نشان می‌داد بشاش و خوشحال گفته‌های او را تصدیق می‌کرد و هر لحظه‌ای یکبار کلمه‌ای به سرهنگ بزرگمهر می‌گفت و او نیز با تکان‌دادن سر گفته او را تصدیق می‌کرد.

* * *

لطفی ضمن گفته‌های خود بحث دیگری را پیش کشید. او گفت من تمام عمرم جز چند نفر معدود دوست و آشنایی برای خودم درست نکرده بودم ***دوری از مردم اولین شرط خوب قضاوت کردن یک قاضی است زیرا زیربار توصیه دوست و آشنا نمی‌رود.*** من برای اینکه بتوانم خوب قضاوت کنم دوستی برای خودم انتخاب نکردم. در این هنگام لطفی به طرف تماشاچیان متوجه شد و گفت با وجودیکه چشمم درست نمی‌بیند معهذا می‌گویم در بین شما نظامیها که هیچ زیرا من اصلاً دوست و آشنای نظامی نداشته و ندارم ولی در بین این تماشاچیان که البته من نمی‌توانم آنها را خوب ببینم اگر یک نفر پیدا شد که بگوید من با لطفی دوست هستم.

لطفی راست می‌گفت او در میان تماشاچیان دوستی نداشت، دوستان او را راه نمی‌دهند یکی، با وضعی هم که پیش گرفته شده کسی جرأت نمی‌کند خود را دوست او بداند دوتا.

لطفی دیگر گفته‌های خود را می‌خواست به پایان برساند. او هنگامی که صحبت می‌کرد در کنار سرلشکر میرجلالی یکی از وکلای سرتیپ ریاحی ایستاده بود. دریادار نصیر زند یکی دیگر از وکلای سرتیپ ریاحی در کنار سرلشکر میرجلالی نشسته بود گفته‌های لطفی را می‌نوشت. لطفی در میان گفته‌های خود ناگهان فراموش کرد که قبلاً او چه گفته است او که تا آن وقت تصور می‌کرد دریادار نصیرزند منشی دادگاه است روی خود را به وی کرد و گفت «قبلاً چی

گفتم؟»

رییس دادگاه به او گفت منشی دادگاه این طرف است و حتی هنگامی که سرگرد شکوهی منشی دادگاه از جا برخاست و گفته‌های او را قرائت کرد لطفی همچنان مصرانه به دریادار نصیرزند می‌گفت قبلاً چی گفتم... بالاخره یکی از افسران محافظ دست خود را روی شانه او گذاشت و گفت منشی دادگاه آقا هستند نه ایشان...

* * *

بالاخره تنفس اعلام شد ولی همانطور که هفته گذشته گفتیم مأمورین محافظ دیگر در بین تنفس به هیچکس اجازه نزدیک‌شدن به دکتر مصدق را نمی‌دهند. سرهنگ آرمین به یکی از وکلای سرتیپ ریاحی نزد دکتر مصدق آمده و با او مشغول صحبت شد در این هنگام افسر ارشد محافظین سلطنت‌آباد به یکی از افسران زیردست خود گفت مگر نگفتم کسی با متهم ردیف یک نباید صحبت کند. سرهنگ آرمین و دکتر مصدق هر دو از شنیدن این کلمات ناراحت شدند سرهنگ آرمین رفت و دکتر مصدق مشغول فکرکردن شد در این هنگام سرهنگ بزرگمهر وکیل‌مدافع او آمد. دکتر مصدق با صدای بلند طوری که اغلب تماشاچیان شنیدند گفت سلام علیک جناب آقای سرهنگ، سرهنگ بزرگمهر که اندکی جا خورده بود فوراً دست و پای خود را جمع‌وجور کرد و گفت سلام از بنده است. آقا حال شما چطور است؟ دکتر مصدق با همان صدای بلند گفت حال من؟ خوب، خوب، خیلی خوب. اما حال مزاجی شما چطور است؟ خوب شد آمدید چون من از حرف نزدن نزدیک بود دق بکنم...

روز چهارشنبه هنگامی که رییس دادگاه از دکتر مصدق سوال کرد شما به چه جهت وصول فرمان عزل را از هیئت وزرای خود مخفی نگهداشتید گفت آقا این جریان که شوخی نبود اگر من آن را به وزیران و اشخاص دیگر نشان می‌دادم گوش به گوش میرسید و همه مردم از آن مطلع می‌شدند و این جریان سبب می‌شد که تشنجاتی در مملکت روی دهد البته من از وزرای خود کمال اطمینان را داشتم ولی برای اینکه ریاست دادگاه بداند که چرا به آنها نگفتم مثالی می‌زنم. اون سابقها که ما بیا برویی داشتیم یک دوستی داشتیم که به راستی صمیمی و فداکار بود ولی عیب داشت و آن این بود که نمی‌توانستند حرفی را که به او میزدیم نگه دارد و خلاصه این شخص طوری بود که هر وقت ما می‌خواستیم موضوعی را منتشر کنیم دیگر زحمت به خودمان نمی‌دادیم به او می‌گفتیم و سفارش می‌کردیم که موضوع را به کسی نگو. فردای همان روز همه اهل شهر از جریان مطلع بودند. زیرا همان شخص محترم به همه گفته بود سفارش کرده بود این

موضوع را به کسی نگویند...

دکتر مصدق اطلاع نداشت

بشیر فرهمند که پس از وقایع ۲۸ مرداد مجروح و مدتی در بیمارستان بستری شده هنگامی که وارد دادگاه شده به کلی با سابق فرق داشت. در سرش چندین جای زخم بزرگ دیده می‌شد بشیر فرهمند خیلی آرام در نزدیک منشی‌های دادگاه قرار گرفت و سوالاتی از او آغاز شد. دکتر مصدق در خلال جواب‌دادن او چشمش را به دهان وی دوخته بود بشیر فرهمند خیلی محکم صحبت می‌کرد او می‌گفت آقای دکتر مصدق ابداً دستوری درباره پخش سر مقاله باختر امروز یا جریان میتینگ روز ۲۵ مرداد به من نداده بودند طبق مرسوم از یک سال و اندی قبل سرمقاله روزنامه‌های موافق دولت و مخصوصاً روزنامه باختر امروز از رادیو پخش می‌کردیم دکترمصدق وقتی رییس سابق تبلیغات این مطالب را می‌گفت مثل اینکه قند در دلش آب کرده باشد حظ می‌کرد با شوق و لذت چشمان خود را به دهان او دوخته بود... رییس تبلیغات همه جا به نفع او تبلیغ می‌کرد...

خیلی متشکرم جناب آقای نخست‌وزیر

به دنبال بشیر فرهمند سرهنگ اشرفی فرماندار نظامی سابق را وارد دادگاه کردند ـ سرهنگ اشرفی در حالی که لباس شخصی پوشیده بود خیلی آرام و خونسرد وارد دادگاه شد هنگامی که چشمش به دکتر مصدق افتاد احترامی نسبت به وی به جا آورد و بعد در کنار منشی‌های دادگاه قرار گرفت و به سوالات رییس دادگاه جواب گفت.

هنگامی که سوالات از سرهنگ اشرفی تمام شد و او را می‌خواستند ببرند و دادگاه نیز تنفس داده بود سرهنگ اشرفی نزد دکتر مصدق آمد و بعد از ادای احترام گفت قربان با بنده امری ندارید. دکتر مصدق که از گفته‌های او لذت برده بود با خوشرویی گفت نه عرضی ندارم سپس سیگاری به وی تعارف کرد سرهنگ در حالیکه پاهای خود را محکم به هم می‌کوبید گفت خیلی متشکرم جناب آقای نخست‌وزیر.

افشارطوس را جن‌ها کشتند

آن روز علاوه بر سرهنگ اشرفی و بشیر فرهمند، نریمان و رجبی را نیز به دادگاه آورده

بودند ولی فرصت نشد که از آنها سؤالاتی به عمل آید. در حینی که دادگاه تشکیل بود، وقتی رئیس دادگاه از دکتر مصدق سؤال کرد به چه جهت دستور بازداشت آقایان دکتر بقایی و علی زهری را دادی دکتر مصدق گفت اولاً تا روزی که آنها مصونیت پارلمانی داشتند کسی معترض آنها نشد آقایان دکتر بقایی و دکتر زهری متهم به کشتن افشار طوس بودند مگر اینکه بگویید مرحوم افشار طوس را جن‌ها کشته بودند.

* * *

دوستی داریم، همه روزنامه‌نویس‌ها او را می‌شناسند که با روزنامه‌ها خیلی سر و کار دارد نقل و نبات دهان آقا حرفی است که اگر به من و شما بگویند سر از پا نمی‌شناسیم که این حرفها را همه جا به همه کس نزن مردم بدشان می‌آید به آنها توهین می‌شود جواب داد مردم باید خودشان بدانند که از این «تعارفات» غرض من توهین نیست شوخی است ...

آنها که مطالب آقای دادستان نظامی را خوانده‌اند لابد می‌دانند که چقدر ایشان ضمن اظهار بیانات خود به متهم ردیف یک طاغی، یاغی، خائن، خودخواه بی‌ایمان، بی‌عقیده و... گفتند.

هفته گذشته وقتی که دکتر مصدق از این طرز بیان به رئیس دادگاه شکایت کرد سرلشگر مقبلی ضمن بیان دادستان به او تذکر داد که قدری تند نرود.

ـ آقای رئیس من که چیزی نگفته‌ام توهینی نکرده‌ام .... ـ البته تاکنون نکرده‌اید ولی مواظب باشید که بعد هم نکنید همان حرف دوست بذله‌گوی ما یادمان آمد ... مردم باید خودشان بدانند که غرض من از این «تعارفات» توهین نیست.

من فارسی صحبت می‌کنم

صبح روز شنبه پس از اینکه به دستور رئیس دادگاه سرتیپ مدبر رئیس شهربانی دولت سابق را آوردند و سؤالاتی از او شد و وی ضمن جواب خود اظهار داشت اگر چه من رئیس شهربانی بودم ولی تمام کارها تحت نظارت مستقیم فرماندار نظامی انجام می‌شد و به همین جهت اینجانب کوچکترین اطلاعی ندارم رئیس دادگاه مجدداً دستور داد سرهنگ اشرفی فرماندار نظامی دولت سابق را بیاورند سرهنگ اشرفی با همان لباس روز پنجشنبه وارد دادگاه شد و با قدمهای محکم خود را به کنار میز منشی دادگاه رسانید. و قبل از اینکه شروع به صحبت نماید احترامی نسبت به آقای دکتر مصدق به جا آورد. سؤال و جوابی از وی به عمل آمد و او

جواب گفت سرانجام دادستان ارتش از جا برخاست و گفت من تعجب می‌کنم با وجودی که زبان فارسی صحبت می‌کنم معهذا این آقای سرهنگ منظور ما راکه می‌خواهیم بدانیم میتینگ روز ۲۵ مرداد به دستور چه دولت و خلاصه دولتی بوده است نمی‌فهمند.

سرهنگ اشرفی نگاه عمیقی به دادستان ارتش کرد و خیلی محکم گفت بنده هم فارسی جواب می‌دهم ولی البته ممکن است دلخواه شما نباشد میتینگ روز ۲۵ مرداد به تقاضای نمایندگان ملت برگزار گردید و فرمانداری نظامی هم طبق معمول مراقبت کرد که حادثه سوئی رخ ندهد.

دادرسی منحرف شده است.

به دنبال این جریان بعد از اینکه سؤال و جواب از سرهنگ اشرفی تمام شد آقای سرهنگ شاهقلی وکیل مدافع سرتیپ ریاحی از جا برخاست و پس از ذکر مقدمه‌ای گفت با نهایت تأسف به عرض ریاست دادگاه می‌رساند که به نظر می‌رسد دادرسی اندکی از موازین قانونی منحرف شده است سرهنگ شاهقلی سپس موادی از قانون دادرسی ارتش را قرائت کرد و نتیجه گرفت به متهمین باید اجازه داده شود در قبال ادعای دادستان از خود دفاع نمایند. بعد از پایان گفته‌های سرهنگی شاهقلی آقای سرتیپ آزموده دادستان ارتش از جا برخاست و گفت نه فقط ایراد به آقای سرهنگ شاهقلی وارد نیست بلکه من تعجب می‌کنم که ایشان چرا وکیل‌مدافع متهم ردیف یک شده‌اند.

بشیر فرهمند و محمود نریمان در دادگاه نظامی به دکتر مصدق تعظیم کردند.

عصر روز پنجشنبه مجدداً آقای بشیر فرهمند رئیس سابق اداره‌کل تبلیغات و انتشارات را به دادگاه آوردند.

بشیر فرهمند این بار نیز مانند سابق به سؤالات رئیس دادگاه جواب گفت. صبح روز یکشنبه آقای محمود نریمان نماینده سابق مجلس شورای ملی را به دادگاه آوردند نریمان نیز خیلی آرام وارد دادگاه شد و به راهنمایی محافظین نظامی در کنار میز منشی‌های دادگاه قرار گرفت. سؤال و جوابی از وی به عمل آمد و او نیز جواب گفت هنگامی که سؤالات از وی خاتمه پیدا کرد و رئیس دادگاه تنفس اعلام نمود محافظین آقای نریمان به وی گفتند که باید برود. او از کنار صندلیهای متهمین گذشت و در پشت سر دکتر مصدق قرارگرفت و پس از اینکه تعظیم کرد و اظهار داشت جناب آقای دکتر مصدق سلام عرض کردم.

دکتر مصدق که تا آن لحظه سر خود را روی لبه میز جلو گذاشته بود سرش را برداشت و به دیدن نریمان لبخندی بر گوشه لبش ظاهر شد و هر دو با یکدیگر احوالپرسی کردند. دکتر مصدق سپس یک پاکت سیگار هما از جلوی خود برداشت و به نریمان سیگار تعارف کرد. نریمان ضمن معذرت‌خواهی اظهار داشت خیلی متشکرم اگر امری نیست اجازه بفرمایید مرخص شوم. دکتر مصدق با تکان سر از وی تشکر کرد و نریمان در حالی که مجدداً سرش را در مقابل دکتر مصدق خم کرده بود از وی خداحافظی کرد و به اتفاق محافظین خود به راه افتاد.

روز یکشنبه یک موضوع دیگری در دادگاه نظامی سلطنت آباد روی داد که برای مخبرین جراید بسیار تازگی داشت هنگامی که سؤالاتی از سرتیپ ریاحی یا به قول تیمسار آزموده متهم ردیف دو به عمل آمد وی ضمن جواب گفت مطالبی است مربوط به تکنیک ارتش که به عقیده اینجانب صلاح نیست در دادگاه گفته شود رئیس دادگاه نیز حرف او را پسندید و گفت بسیار خوب در این‌باره اظهاری نکنید، در این هنگام سرتیپ آزموده اظهار داشت این موضوع مایه تأسف است که ریاست محترم دادگاه اجازه می‌دهند متهم مطالبی را اظهار نکند سرتیپ آزموده از گفته‌های خود نتیجه گرفت که دادستان مجبور است کوشش نماید حقایقی افشا گردد و ریاست دادگاه باید مواظبت کند...

از محاکمه آقای دکتر مصدق در دادگاه ...*

در جلسه دادگاه دادستان نظامی گفته بود که دکتر مصدق بی‌ایمان است، سرهنگ بزرگمهر وکیل تسخیری او برخاست و شرح مفصلی داد که مطابق آن آیه صریح قرآن فقط لفظ شفاهی شخص کافی برای مسلمان بودن او هست، با اینکه بارها موکل من برای حفظ اصول و شعائر اسلام اقدامات جدی به عمل آورده و لوایح و مقررات مخصوصی وضع کرده باز هم دادستان دست از حربه زنگ‌زده تکفیر برنمی‌دارد و او را بی‌ایمان می‌خواند بعد از پایان صحبت او دادستان به سخن آمد صغرا و کبرا چید که خیر متهم بی‌دین است، به هزار و یک دلیل، از اینها گذشته از اینکه وکیل مدافع متهم بگوید تو جانی هستی و تو هم باید محکوم به مرگ شوی و موکل او بگوید که عامل امپریالیست هستی نابخشود نیست، سرهنگ بزرگمهر برآشفت و گفت تیمسار ریاست دادگاه راجع به امپریالیست و عمال خارجی و این قبیل چیزها اصلاً اینجانب چیزی نمی‌فهمم خواهش می‌کنم بفرمایید توضیح بدهند .... رئیس حرف او را قطع کرد و گفت: به کلی برای دادگاه بی‌تأثیر است نه توضیح سرکار و بیانات ایشان در دادگاه تأثیری ندارد.

اتفاقاً «ژورنال دوژنو» سویسی هم همین عقیده را دارد و به طوری که در شماره گذشته ملاحظه فرمودید قسمتی از مقاله‌ای راکه راجع به این محاکمه نوشته بود ما نقل کرده بودیم. این روزنامه سویسی نوشته بود: «بعد از صدور رأی صلاحیت» رأیی هم که این دادگاه راجع به محاکمه دکتر مصدق خواهد داد از هم اکنون معلوم است دکتر مصدق محکوم خواهند شد ولی چون سن او از هفتاد بیشتر است یک درجه تخفیف خواهند گرفته و به حبس ابد محکوم

---

* . فردوسی ـ شماره ۱۱۷ ـ سال ۱۳۳۲

خواهند شد و این مطلبی است که ما باید حداقل یکی دو هفته دیگر برای خوانندگان خود بنویسیم «ملاحظه می‌فرمایید که چرا رئیس دادگاه می‌گوید این توضیحات به کلی برای دادگاه بی‌تأثیر است؟

* * *

در هفته گذشته دادستان ارتش برخلاف هفته‌های قبل راجع به دکتر مصدق کمتر صحبت کرد. این موضوع برای کسانی که از اول دادرسی دکتر مصدق مراقب او و حرکات وی بودند ایجاد تعجب کرد تا اینکه یکی از شب‌های هفته گذشته دادستان اجباراً سکوت خود را شکست و به طور کلی اسرار سکوت خود را تا آن هنگام تعریف کرد.

او در جواب دکتر مصدق مشغول صحبت شد و گفت من تصمیم گرفته و حتی قول داده بودم که در دادگاه کمتر در جواب متهم ردیف یک و راجع به او صحبت کنم این مرد چند روز قبل تهدید می‌کرد که اعتصاب غذا خواهد کرد و آن شب من به اطاق او رفتم دیدم آقا غذا نخورده است علت را جویا شدم ابتدا جواب نگفت ولی بعد گفت به خاطر صحبتهایی است که در دادگاه راجع به او می‌کنم. خلاصه من برای اینکه او را به خوردن غذا دعوت کنم اول التماس کردم بعد چون دیدم به نتیجه نرسیده صورت آقا را بوسیده و قول دادم که دیگر در دادگاه کمتر راجع به او صحبت کنم آن وقت آقا با اشتها مشغول خوردن غذا شدند.

دادستان ارتش آن شب به دنبال ذکر این مقدمه مجدداً موضوع اتهام دکتر مصدق را پیش کشید و راجع به آن مشغول صحبت گردید. ولی خود دکتر مصدق درباره اینکه چرا برخلاف قولی که داده بود رفتار کرد و اعتصاب غذا ننمود سخنی نگفت تا اینکه شب چهارشنبه هفته گذشته در این‌باره توضیح داده و گفت عدم اجرای تصمیمی که داشتم از آن جهت بود که موضوع منتفی گردید. یعنی من به خاطر توهین و تکفیر دادستان ارتش می‌خواستم اعتصاب غذا کنم او همان شب آمد اطاق من التماس کرد صورتم را بوسید قول داد که دیگر به من توهین نکند و از تکفیر من دست بردارد به دنبال دکتر مصدق سرتیپ آزموده دادستان ارتش از جا برخاست و گفت من گفته‌های آقا را قبول ندارم ... دوباره مطلبی را که آقای دکتر مصدق گفته بود بخوانید، مطلبی را هم که خود دادستان اظهار داشته بود مطالعه کنید و ببینید که آن مرد چه چیزی را قبول ندارد ... در این مورد که نه او و نه دکتر مصدق هیچکدام در گفته‌هایشان اختلافی نداشتند.

یاد «بهلول» بخیر که وقتی مطلبی را یادآور او شدند، کلاه خود را بر زمین زد و فریاد کرد که چنین چیزی ممکن نیست و من آن را قبول ندارم گفتند آخر جناب بهلول آخر این صحبت را

خود شما عنوان کرده‌اید، گفت آن را هم قبول ندارم ....

به طور خلاصه و صریح عرض می‌کنم نه بنده بلکه هیچ انسانی از کسانی که تاکنون در جلسات دادگاه سلطنت‌آباد شرکت کرده‌اند این حقیقت را که کینه سختی دکتر مصدق و سرتیپ آزموده نسبت به یکدیگر در دل دارند نمی‌توانیم انکار کنیم. دلیل این موضوع در صورت ظاهر همان نگاههای غضب‌آلودی است که این دو نفر به یکدیگر می‌افکنند ولی موجب درک این حقیقت سخنانی است که این دو در دادگاه ایراد می‌کنند. مثلاً صبح روز چهارشنبه هفته گذشته سرهنگ بزرگمهر وکیل‌مدافع دکتر مصدق از جا برخاست و تا از موکل خود دفاع کند و در مقدمه چند بار، از دکتر مصدق تعریف و تمجید کرد و بعد از پایان بیانات سرهنگ بزرگمهر دادستان از جا برخاست و گفت سرکار سرهنگ (اشاره به سرهنگ بزرگمهر) مطالبی اظهار داشت که حالا من باید جواب بدهم ولی اول باید دید این آقا (اشاره به دکتر مصدق) او را وکیل خود می‌داند که من جواب گفته‌هایش را بدهم یا نه؟ دکتر مصدق فوری جواب داد، نخیر، ابداً و ... سرتیپ آزموده نشست. سرهنگ بزرگمهر نیز به دنبال او در حالی که به راستی از گفته دکتر مصدق ناراحت و معذب شده بود برجای خود قرار گرفت. ناراحتی حال او را دکتر مصدق دید و برای دلجویی از سرهنگ بزرگمهر آهسته گفت: سرهنگ ناراحت نباش اگر من می‌گفتم تو وکیل من هستی این مرد می‌خواست دو ساعت حرف بزند و راستش را می‌خواهی دیگر حوصله شنیدن ... او را ندارم.

* * *

دکتر مصدق یکه و تنها در خلال تنفس روی نیمکت نشسته و چشمان خود را به سقف مملو از تابلوهای نقاشی دادگاه دوخته و در فکر فرو رفته بود ناگهان یکی از خبرنگاران نزدیک او رفت و با وجود ممانعت افسر محافظ او بسته سیگاری را از جیب بیرون آورد و به دکتر مصدق تعارف کرد. دکتر مصدق نگاهی به بسته سیگار دست او کرد و گفت خیلی متشکرم این سیگار انگلیسی است و من نمی‌کشم. خبرنگار مزبور در جواب گفت اتفاقاً آقا من خودم هم مخالف کشیدن سیگار انگلیسی هستم این سیگار آمریکایی است دکتر مصدق ناگهان نگاهی دقیق به سیگار کرد و گفت آمریکایی ... بعد از لحظه‌ای سکوت برقرار شد و دکتر مصدق سکوت را شکست و گفت آقا جان اصلاً حالا نمی‌خواهم سیگار بکشم، خیلی از لطف شما متشکرم ....

* * *

سیگار کشیدن دکتر مصدق این روزها سوژه‌ای برای خبرنگاران جراید شده است. اولین

روزی که به دکتر مصدق در دادگاه سیگار تعارف شد او گفت من سیگاری نیستم ولی به خاطر شما می‌کشم. از آن روز به بعد دکتر مصدق در دادگاه سیگار می‌کشد اوایل فقط سیگاری که خبرنگاران جراید به او تعارف می‌کردند استفاده می‌کرد ولی مدتی است شخصاً هر سه روز یک بار یک بسته سیگار هما خریداری می‌کند و به هر کسی که می‌رسد تعارف می‌نماید روز پنجشنبه به سرهنگ بزرگمهر می‌گفت: (آن وقتها که یادش بخیر) ... ما به دوستان و واردین گز تعارف می‌کردیم ولی حالا سیگار ... باز هم جای شکرش باقی است بزرگمهر حرف او را برید و گفت فرقی نمی‌کند هر دو از دست شماست و به مذاق ما شیرین است ....

* * *

موضوع دیگری که در دادگاه زیاد تکیه‌کلام سرتیپ آزموده دادستان ارتش است کلمه «پتو» است و اغلب میگفت این متهم زیر پتو می‌لمید، و او که از زیر «پتو» جریان امور کشور را رسیدگی می‌کرد دکتر مصدق اوایل کلمه پتو و طعن دادستان ارتش در این باره با خونسردی تلقی می‌کرد ولی روز پنجشنبه هنگام شنیدن کلمه «پتو» ناگهان فریاد زد آقا مطمئن باشید که من پتو را فروختم، فروختم دیگر حرفی هم دارید؟ بعد لحن خود را تغییر داد و گفت دزدیدند ... اما اگر بگویم دزدیدند باز هم به این مرد برمی‌خورد.

هنگامی که روز چهارشنبه دکتر صدیقی وزیر سابق کشور را وارد جلسه دادگاه کردند همه از تعجب دهانشان باز ماند مردی که نزدیک بیست ماه وزارت کشور مملکتی را اداره می‌کرد به صورت یک مشت استخوان و پوست درآمده که فقط به قوه اراده حرکت می‌کرد و بعد از بیان مطالب لازم گفت:

آقای رئیس من مردی هستم که بیست و هفت سال با این جثه ضعیف و بدن لاغر زحمت کشیدم و درس خواندم و بعد از آن شانزده سال تدریس کردم و می‌توانم افتخار کنم که تنها استاد در رشته به خصوص خود (جامعه‌شناسی) در ایران هستم ولی با تمام افتخاراتی که در تمام زندگی نصیب من شده است این افتخار را بالاتر و برتر از افتخاری که در خلال بیست ماه اندی همکاری با جناب آقای دکتر محمد مصدق نصیب من شد نمی‌دانم. دکتر صدیقی سپس آهسته گفت: چه کنم من این‌طور فهمیده‌ام ....

* * *

در همان موقعی که دکتر صدیقی از سالهای زندگی خود، از زمانی که درس می‌خواند و درس می‌داد صحبت می‌کرد دو سه نفر خانم زیبا که پشت سر ما نشسته بودند با یکدیگر حساب

می‌کردند وقتی دکتر صدیقی گفت بیست و هفت سال درس خواندم و شانزده سال تدریس کردم آنها آهسته به خود گفتند هفت ساله هم به مدرسه رفته و بنابراین حالا نزدیک پنجاه سال دارد اما دیگری در جوابش گفت نه گمان نکنم او پنجاه سال داشته باشد. در هر صورت بین آن سه نفر خانم مدتی درباره سن دکتر صدیقی جروبحث بود تا سرانجام تصمیم گرفتند از خود او سؤال کنند تنفس اعلام گردید دکتر صدیقی نزد دکتر مصدق رفت و با او سلام و علیک کرد و سپس هنگامی که می‌خواست از دادگاه خارج شود خانم خوشگلی جلوی او را گرفت و گفت جناب آقای دکتر ممکن است لطفاً بفرمایید شما چند سال دارید دکتر صدیقی از زیر عینک نگاهی به سرتاپای آن زیبارو انداخت و بعد آهی کشید و گفت متأسفانه خانم هر چه هست من حالا دیگر پیر شده‌ام....

* * *

آن روز سرهنگ اشرفی در جواب سؤالات دادستان می‌گفت من روز بیست و پنج مرداد رفته بودم سعدآباد تا با پرون ملاقات کنم. سرهنگ اشرفی چندین بار نام پرون سویسی را تکرار کرد دکتر مصدق که تا این هنگام مشغول صحبت با سرهنگ بزرگمهر بود ناگهان نام پرون راکه از دهان سرهنگ اشرفی فرماندار نظامی خودش شنید، اندکی فکر کرد. کسانی که او را در این حال دیدند تصورکردند هم اکنون لب خواهد گشود و چیزهایی خواهد گفت ولی دکتر مصدق آهسته به طرف وکیل خود متوجه گردید و گفت پرون کیه؟ پرون، پرون، چنین اسمی تاکنون به گوشم نخورده است.

* * *

مهندس معظمی وزیر سابق پست و تلگراف در دادگاه صحبت می‌کرد. دادستان ارتش بحثی را به میان کشید و گفت شما که وزیر پست و تلگراف بودید شما که کلیه وسائل مخابراتی کشور تحت امرتان بود چطور متوجه نشدید که مثلاً فلان استاندار از محل کار خود به پیشوای عالی قدر چنان تلگرافی کرده یا اینکه دکتر فاطمی به وسیله همان دستگاههای شما با نمایندگان سیاسی ایران در بغداد و رم تماس گرفت. مهندس معظمی در جواب دادستان ارتش اظهار داشت بزرگترین افتخار من همین بود که در تمام مدت وزارت خود کوچکترین کنترلی در برنامه‌ها و مخابرات مردم نداشتم و حتی به مأمورین زیر دست خود دستور داده بودم که کوچکترین دخالتی در تلگرافهای اشخاص ننمایند در این هنگام دکتر مصدق آهسته به طوریکه کسانیکه اطراف او نشسته بودند بشنوند گفت ***نه آقاجان ما سانسورچی نبودیم...***

عصر روز پنجشنبه گذشته دکتر مصدق که قریب دو ماه ونیم در بازداشتگاه سلطنت‌آباد به‌سر می‌برد به وسیله مأمورین انتظامی به باشگاه افسسران قصر منتقل گردید. درباره علت این انتقال مقامات رسمی اظهار می‌دارند خود دکتر مصدق مایل به انجام این امر بود زیرا وی بارها از وضع خود در سلطنت‌آباد و سردی هوای آنجا شکایت کرده بود به همین جهت دادستان ارتش نیز با انتقال او موافقت و وی را به قصر منتقل نمود.

بعد از روز یکشنبه اولین جلسه از محاکمه دکتر مصدق در سالن آمفی‌تأتر باشگاه افسران پادگان قصر تشکیل شد. دو روز قبل از تشکیل جلسه کلیه وسایل دادگاه به سالن مزبور منتقل شده بود.

دکتر مصدق هنگامی که وارد سالن مزبور گردید خیلی آرام بود و درکنار وکیل‌مدافع خود سرهنگ بزرگمهر نشست و جریان محاکمه آغاز گردید.

* * *

این دفعه جریان محاکمه را از صحبت دادستان دادگاه شروع می‌کنیم و به شرح مطالبی که در اول جلسه بعدازظهر سه‌شنبه گذشته «آن مرد» گفت می‌پردازیم: دو روز است که آقای دکتر مصدق موجب تأخیر دادرسی می‌شوند و در جلسه رسمی می‌گویند: دادگاه تابع میل و اراده ایشان شود و اگر نشود در دادگاه حاضر نمی‌شوم، اینجانب به‌کرات عرض کرده‌ام هرگاه ایشان به این وضعیت خاتمه ندهند ولو اینکه با زنجیر باشد دستور خواهم داد ایشان را در دادگاه حاضر کنند ***هرگاه در دادگاه شرارت کند دستور خواهم داد ایشان را با دستبند بیاورند...***

و در دنبال همین مطلب سه چهار دقیقه بعد گفت:

از ریاست محترم دادگاه تقاضا می‌کنم بنده را مانند «یک دادخواهی» تلقی فرموده هر چه زودتر به داد اینجانب برسید...

راستی که دل هر آدم منصفی برای این دادخواهی مظلوم و از ستمی که دادگاه در حق او روا می‌دارد کباب می‌شد، حقیقةً که از ستمهای چرخ دون فریاد..

* * *

در همین جلسه به مناسبتی دادستان مجبور شد بگوید: بنده در این دادگاه نه تنها تابع احساسات نمی‌شوم بلکه بی‌اندازه خونسرد هستم و ابداً توهینی نکرده‌ام، از قضا یک ساعت پیش که در جواب آقای دکتر مصدق مطلبی می‌گفتند با لحن شدید اظهار داشتند: این مرد یاغی است، این مجرم خجالت نمی‌کشد، عوامفریبی می‌کند واقعاً که وقیح است...

این دو نکته را که ما تذکر دادیم، در صورت‌جلسات دادگاه ثبت است، همه تماشاچیان شنیده‌اند و همه روزنامه‌ها هم اعم از اطلاعات مسعودی و کیهان «نوشاد» نوشته‌اند لابد دادگاه و ملت ایران هر دو قضاوت خواهند کرد که آیا دادستان واقعاً تحت‌تأثیر احساسات نمی‌رود و توهین نمی‌کند؟ یا اینکه این کلمات در کشور ما به جای تعارف و خوش‌آمدگویی معمول است و ما از آن خبر نداریم.

* * *

حالا به تبعیت از کار کشورمان، ما هم در این مقاله بر گردیم به عقب و از علت انتقال آقای دکتر مصدق از سلطنت‌آباد به باشگاه افسران صحبت کنیم.

علت این انتقال را دادستان ارتش و مقامات دیگر چنین توضیح دادند که چون سلطنت‌آباد سرد بود خود دکتر مصدق چندین بار از سردی محل بازداشت خود گله کرده بود لذا او را به قصر که هم به شهر نزدیکتر است و هم هوایش گرمتر است منتقل کردند.

ولی علتی که خبرنگاران جراید می‌گویند چیز دیگر است تقصیر آنهاکه بیخ‌گوشی زمزمه می‌کنند که می‌دانند سلطنت‌آباد محلی است که در آنجا مهمات ارتش را می‌سازند چندی قبل مأمورین فرمانداری نظامی موفق شدند مقادیری بمب دست‌ساز که از سلطنت‌آباد سرقت شده بود به‌دست آورند یعنی اینکه عده‌ای توانسته بودند مقادیری مهمات سرقت کرده و در شهر بفروشند و ممکن بود گاهی هم از فروش منصرف شوند و بخواهند آن را امتحان کنند! ولی در عوض پادگان قصر یک محیط نظامی و خلاصه سربازخانه است در آنجا شب و روز بیش از چند هزار نفر افسر یا سرباز و مأمورین دیگر مشغول کار هستند و دکتر مصدق را به آنجا منتقل کردند و محاکمه هم در آنجا دنبال شد.

مهندس رضوی ما مردانه مبارزه کردیم

مهندس رضوی که برای شهادت به دادگاه آمده بود ضمن بیانات خود گفت ما در زندگی سیاسی خود یک اشتباه کردیم و آن، جنایت، خیانت، خلاصه هر چه دلتان می‌خواهد اسم بگذارند این بود که با شرکت غاصب نفت جنوب مردانه مبارزه کردیم و...

خلاصه وقایع سی تیر، وقایع ۲۸ مرداد همه مربوط به سیاست نفت بوده است و کسانیکه در این روز تاریخی کشته شدند فدای سیاست و منافع صاحبان شرکت سابق نفت شدند. مهندس رضوی که در بین دوستان و آشنایان خود به صراحت لهجه معروف است آن روز

خیلی با حرارت صحبت می‌کرد از بیانات او دو نفر به یک اندازه تحت تأثیر قرار گرفته بودند دکتر مصدق لذت می‌برد و دادستان حرص می‌خورد...

دکتر مصدق با وجودی که مانند سلطنت‌آباد باز هم سرش را روی دسته میز می‌گذاشت معهذا سرش را راست گرفته و مهندس رضوی را تماشا می‌کرد و از حرکاتی که به چهره خود می‌داد معلوم بود که گفته‌های مهندس رضوی او را قوت و پر دلی می‌بخشد.

اما دادستان ارتش در بین گفته‌های مهندس رضوی ناگهان از جابرخاست و با عصبانیت گفت اینجا مجلس نطق و خطابه نیست و با اجازه ریاست دادگاه بنده موظفم که تذکر بدهم که تقاضای سری بودن جلسه را خواهم کرد با وجود این مهندس رضوی حرف خود را قطع نکرد و گفت یقین دارم که احساسات شما و تمام مردم ایران نسبت به موضوعی که مورد مبارزه ما بود به هیچ‌وجه کمتر از ما نیست اول وضعی پیش آوردند که بین فردفرد ملت تفرقه انداختند مهندس رضوی خیلی محکم صحبت می‌کرد. در پایان جلسه نزد دکتر مصدق رفت و با او دست داد و به گرمی با یکدیگر احوالپرسی کردند..

* * *

پیداست که منظور اصلی در دادگاه این است که دکتر مصدق تشکیل‌دهنده میتینگ ۲۵ مرداد معرفی شود آن روز بعداز اینکه در این زمینه مطالبی از مهندس رضوی سؤال شد او گفت من قبل از انجام میتیک یعنی ساعت چهار بعدازظهر نزد آقای دکتر مصدق رفتم و راجع به اینکه از تشریف‌فرمایی اعلیحضرت در میتینگ صحبت شد با او مذاکره کردم. رییس دادگاه از دکتر مصدق سؤال کرد شما گفتید که بعد از جریان میتینک خبری دیگر نداشتم در صورتیکه آقای مهندس رضوی در حضور شما می‌گوید که بعد از جریان میتینک ساعت چهار بعدازظهر نزد شما آمده است در این هنگام مهندس رضوی فریاد زد آقا گفتم قبل از جریان میتینک نه بعد از خاتمه میتینک معهذا رییس دادگاه مجدداً گفت بله شما راجع به شورای سلطنتی که آیا در میتینک مطرح شود یا نه مذاکراتی فرمودید و بالاخره تصمیم اتخاذ فرمودید که گفته شد...

شما گفتید به هیچ‌وجه از جریان میتینک تا فردا صبح که به شما خبر دادند گزارشی به شما نرسید در صورتیکه اظهارات آقای مهندس رضوی معلوم می‌شود که موضوع با شما هم در میان گذاشته شده است مهندس رضوی مجدداً در بین گفته رییس دادگاه گفت بنده عرض کردم فقط در خصوص تشریف‌بردن اعلیحضرت از ایشان کسب اطلاع شد... ولی کو گوش شنوا؟!...

* * *

بعد از مهندس رضوی دکتر شایگان را به دادگاه آوردند دکتر شایگان مختصری لاغر شده است او بعد از اینکه در دادگاه حاضر و به سؤالات رییس دادگاه جواب گفت در ضمن گفته‌های خود اظهار داشت آقایان سؤالی که از بنده می‌شود خارج از حدود سؤالی است که از یک مطلع به عمل می‌آید. پس لابد من محاکمه می‌شوم. شما می‌فرمایید من مشاور جناب آقای دکتر مصدق بودم بسیار خوب در قانون ایران هیچ ماده‌ای نیست که یک مشاور را به استناد آن تحت تعقیب قرار دهند از آنها گذشته بنده مفتخرم که مشاور جناب آقای دکتر مصدق بانی و پیشوای نهضت ملی ایران بوده‌ام با وجود این اگر مشاورت من ضرری به مصالح کشور زده است حاضرم مجازات شوم.

چنان پر شد فضای سینه از دوست　　　که فکر خویش گم شد از ضمیرم

آقای سرتیپ آزموده پس از اینکه دکتر شایگان شعر خود را به پایان رسانید مجدداً گفت آقا هم حالا شاعر شده است. ولی این شاعر فکر خویش را آخر از سر ضمیرش گم نکرد و وقت خروج از دادگاه مثل سایر همکاران آقای دکتر مصدق نزد او رفت و با او سلام و احوالپرسی کرد.

دادستان ارتش پس از پایان گفته‌های دکتر شایگان از جابرخاست و گفت اصلاً چیزی که باعث تعجب است این آقای دکتر مصدق معجون عجیبی دور خود جمع کرده است، این معجون‌ها عبارتند از دکتر شایگان و مهندس رضوی و امثالهم و بنابراین به دنبال صفات دیگری که همکاران دکتر مصدق داشتند معجون‌های عجیب‌وغریب هم به آنها اضافه شد.

* * *

و اما بحث درباره مواد ۹، ۴ و ۳۱۷ آیین دادرسی ارتش نیز این هفته در دادگاه جلب‌نظر کرد دادستان ارتش می‌گفت من ابتدا در نظر داشتم ماده ۹، ۴ را که اعمال شخصی که سردسته عده‌ای از اشرار مسلح را به عهده می‌گیرند با آن انطباق دارد برای آقای دکتر مصدق تقاضا کنم. ولی بعد اقدامات او را با ماده ۳۱۷ منطبق دانستم اصولاً مثل اینکه قانونگزاری که این قانون را نوشت می‌دانست که یک روز در این مملکت یک یاغی پیدا خواهد شد که منظور از اقدامات او به هم زدن اساس حکومت و ترتیب وارث تاج و تخت سلطنت می‌باشد.

خبرنگاران تیزهوشی که آنجا بودند پیش خود گفتند که چون همه گفتار سرتیپ آزموده طبق گفته خودش عین حقیقت است لابد این یکی هم صحیح است که قانون را نوشته می‌دانست که روزی دکتر مصدقی پیدا خواهد شد که سرانجام عملش منطبق با ماده ۳۱۷ او خواهد شد... راستی آفرین بر او.

* * *

رییس دادگاه روز پنجشنبه ضمن گفته‌های خود گفت مثل اینکه آقای دکتر مصدق می‌خواهد برای دادگاه تکلیف تعیین کند، دکتر مصدق در جواب گفت اختیار دارید آقا من چطور می‌خواهم برای شما تکلیف معین کنم من می‌خواهم از خودم دفاع کنم و جواب «آن مرد» را بدهم.

رییس دادگاه با نظر او موافقت کرد و گفت اگر خلاصه است بفرمایید زیرا من دیگر اجازه نخواهم داد که شما دادگاه را تحت نفوذ قرار دهید. از شنیدن این کلام دکتر مصدق نیم‌خیز شد و در حالی که قیافه عجیبی گرفته بود گفت:

ای آقا، ای بابا، یک زندانی بیچاره مثل من مگر می‌تواند شما را تحت‌نفوذ قرار دهد؟... حقیقتاً هم...

اخباری از جریان بعدی محاکمه*

دوشنبه گذشته رای دادگاهی که ظاهراً به عنوان رسیدگی به کارهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد تشکیل شده بود صادر شد و بلافاصله خلاصه آن نیز از رادیو تهران قرائت گردید.

این رأی که بعد از نامه همان روز دربار صادر شد در تمام محافل ایران با تعجب بیش از اندازه روبرو دید، رییس دادگاه و دادستان بارها گفته بودند که این دادگاه به امر شاه کشور تشکیل شده و روی این حساب تصور میشد بعد از اینکه شاه از حقوق خصوصی خود بگذرد، دیگر دادگاه رأیی ندارد که بدهد اما با تمام این احوال دادگاه دکتر مصدق رابه سه سال حبس مجرد محکوم ساخت.

بعد از اینکه قرائت رأی پایان یافت آقای دکتر مصدق در زیر ورقه رأی نوشت: به این رأی خلاف قانون که از یک دادگاه غیرقانونی و بدون صلاحیت صادر شده بر طبق ماده ۵۹ لایحه قانون دادرسی و کیفر ارتش مصوب ۱۶ فروردین ماه ۱۳۳۲ که احکام دادگاه فوق‌العاده نظامی را قابل فرجام می‌داند تقاضای فرجام می‌نمایم. هنگام نوشتن این قسمت دکتر مصدق با منشی دادگاه چانه می‌زدند، منشی دادگاه می‌خواست که دکتر مصدق اول نظر خود را بنویسد و بعد ورقه را امضاء کند اما قبل از اینکه جلسه دادگاه خاتمه یابد، دکتر مصدق افزود که:

حکم این دادگاه بر افتخارات تاریخی من افزود و بسیار متشکرم که مرا محکوم فرمودید، امشب معنای مشروطیت را به ملت ایران فهماندید، دکتر مصدق در آخرین دفاع خود خطاب به ملت ایران گفته بود:

---

* . فردوسی ـ شماره ۱۱۹ ـ سال ۱۳۳۲

چون از مقدمات کار و طرز تعقیب و جریان دادرسی معلوم است که در گوشه زندان خواهم مرد و این صدا و حرارت را که همیشه در خیر مردم به کار برده‌ام خاموش خواهند کرد و دیگر جز در این لحظه نمی‌توانم با هموطنان عزیز صحبت کنم بدین وسیله به مردم رشید ایران مرد و زن توصیه می‌کنم و تأیید می‌کنم که در راه پر افتخاری که قدم برداشته‌اند از هیچ حادثه‌ای نهراسند. و نهضت مقدس خود را ادامه دهند و یقین بدانند که خدا یار و مددکار آنها خواهد بود

اما بعد که جلسه پایان یافت معلوم شد از رأی این دادگاه دکتر مصدق نمی‌تواند فرجام بدهد و فقط حق دارد که تجدیدنظر بخواهد، روز پنجشنبه هفته گذشته منشی دادگاه و سرهنگ بزرگمهر وکیل‌مدافع دکتر مصدق به دیدن او رفتند و از او خواستند که نوشته خود را اصلاح کند، دکتر مصدق هم قبول کرد و تجدیدنظر خواست. دادگاه تجدیدنظر باید فقط به کار محکمه بدوی رسیدگی کند و در وهله اول حق دارد که حکم دادگاه بدوی را فسخ یا تأیید کند اگر فسخ کرد آن وقت می‌تواند خود را درمیزان محکومیت اظهارنظر کند یعنی یا آن را تخفیف بدهد یا تشدید نماید...

اما حکمی که از این دادگاه تجدیدنظر صادر می‌شود اگر فقط در مسائل نظامی و تکالیف نظامی باشد نمی‌توان فرجام داد و در غیر این صورت ماده ۲۶۸۰ آیین دادرسی با تصویب بزرگ‌ارتشتاران فقط برای یک نوبت ممکن است از حکم دادگاه تجدیدنظر فرجام خواست و در این صورت رسیدگی به این حکم به دیوان عالی کشور محول خواهد گشت ولی خود بزرگ‌ارتشتاران فرمانده اختیار دارد که تأخیر اجرای حکم محکومیت قطعی را نیز دستور دهد تصور می‌رود که اوایل هفته آینده دادگاه تجدیدنظر شروع به کار خود را رسماً اعلام دارد و دوباره بعضی مطالب دیگر در دادگاه گفته شود. اما آنچه که از محتوای نامه اخیر دربار و جریاناتی که در بعضی محافل سیاسی گفته میشود بر می‌آید این طور حکایت دارد که شاه ایران به عنوان بزرگ‌ارتشتاران ترتیبی خواهند داد که محکومیت آقای دکتر مصدق به تبعید ایشان تبدیل گردد حتی با آنکه این مسئله به حد اشباع رسیده که محل تبعید دکتر مصدق پاکستان قرار داده شده گویا آقای دکتر مصدق بعد از انجام جریانات محاکمه در ملک احمدآباد خود تحت‌نظر قرار داده شود...

خبر غیرمنتظره‌ای که هفته گذشته در تهران انتشار یافت*

آقای دکتر مصدق قبل از صدور حکم دادگاه نظامی، به سه نفر از وکلای درجه اول دادگستری وکالت داده بود که در تمام مراحل قضایی از او دفاع کنند ـ وکالت‌نامه آقای دکتر مصدق به چه وسیله به دست این سه نفر رسید و آنها برای انجام وظیفه وکالت خود چه کاری کردند و چه نقشه‌ای دارند؟ نظر مقامات و محافل مختلف قضایی در این باره چیست؟ وکلای غیرنظامی دکتر مصدق کی هستند و چه کاره بوده‌اند؟ آیا در دادگاه تجدیدنظر آقایان مجدزاده، حسن صدر، شهیدزاده، علاوه بر سرهنگ بزرگمهر از دکتر مصدق دفاع خواهند کرد؟

مقدمات تشکیل تجدیدنظر برای رسیدگی به پرونده اتهامی آقای دکتر مصدق در شرف تشکیل بود ناگهان در هفته گذشته این خبر منتشر گشت که سه نفر آقایان بهرام مجدزاده، حسن صدر و علی شهیدزاده وکلای درجه اول دادگستری به وکالت از طرف آقای دکتر مصدق از دیوان عالی کشور که عالی ترین مرجع قضایی است نسبت به رأی دادگاه بدوی نظامی به شرح زیر تقاضای فرجام کرده‌اند:

«دیوان عالی کشور ـ جناب آقای دکتر محمد مصدق که بر اثر وقایع ۲۸ مرداد ۳۲ در مقام نخست وزیری دستگیر و زندانی شده و سپس به معیت آقای سرتیپ تقی ریاحی در یک دادگاه فوق‌العاده نظامی که البته غیرقانونی و غیر صالح بوده تحت محاکمه قرار گرفته به موجب وکالتنامه مورخ ۲۹ آذر تیرماه ۱۳۳۲ به خط و امضای معظم له به اینجانبان امضاکنندگان ذیل وکالت داده است که از هر قرار و حکمی که از دادگاه نظامی مزبور بر علیه ایشان صادر شود

* . فردوسی ـ شماره ۱۲۰ ـ سال ۱۳۳۲

درخواست فرجام نماییم و اعتراضات وارده بر تشکیل و صلاحیت و جریان رسیدگی و قرار و حکم آن دادگاه را تهیه و به دیوان عالی کشور تقدیم و تا خاتمه رسیدگی فرجام جریان امر را تعقیب کنیم.»

بعد از این مقدمه وکلای مدافع با اشاره به مواد قانونی لایحه تصویبی آقای دکتر مصدق و قوانین خواسته بودند که دیوان عالی کشور پرونده امر را بخواهد و در دسترس وکلای مدافع آقای دکتر محمد مصدق قرار بدهد تا آنها با مطالعه پرونده بتوانند وظایف قانونی خود را انجام دهند.

انتشار این خبر مانند بمبی بود که درمحافل مختلف سیاسی و قضایی کشور ترکید چه بنابرمعمول هر لایحه‌ای که به دیوان عالی کشور داده شود، پس از طی تشریفات لازم برای رسیدگی به یکی از شعب ارجاع می‌شود و در صورتیکه این شعبه لایحه را وارد دانست تقاضای خواستن پرونده را می‌کند و ناچار طبق این سیره می‌بایستی نسبت به این لایحه تقدیمی هم اقدام شود، اما در دیوان کشور فقط شعب ۲ و ۸ و ۹ برپاست آقایان حایری شاه باغ، دره و جوادی هستند که به مسائل جزایی رسیدگی می‌کنند و ناچار می‌بایستی که این لایحه به یکی از این سه شعبه ارجاع شود. شعب ۸ و ۹ نمی‌توانستند مرجع رسیدگی باشند برای اینکه رؤسای آنها در زمان دکتر مصدق از دیوان عالی کشور طرد شده بودند و ناچار با او طرفیت معنوی داشتند و فقط شعبه ۲ به ریاست آقای حایری شاه باغ می‌توانست به این لایحه رسیدگی کند. اگر شعبه رسیدگی می‌کرد و لایحه راکه به استناد قوانین دادرسی مصوب آقای دکتر مصدق تنظیم شده بود وارد می‌دانست که خودبه‌خود تمام عملیات و احکام دادگاه نظامی لغو می‌گردید و اگر وارد نمی‌دانست...

اشکال کار در همین بود برای اینکه شعبه دیوان عالی کشور نمی‌تواند این لایحه را وارد نداند چه چندی قبل شعبه نهم دیوان عالی کشور درباره لایحه قانونی آقای دکتر مصدق که فعلاً بحث بر سر آن است و طبق ماده ۵۹ آن تقاضای فرجام شده ضمن رسیدگی به اختلافی که بین بازپرس اهواز و محاکم قضایی آنجا شده بود نظر داده است که لایحه مورخ ۱۶ فروردین ۱۳۳۲ صحیح است و بنابراین این نظریک رویه قضایی غیر قابل انکار می‌باشد.

به این مناسبت انتشار این خبر خیلی با اهمیت تلقی شده و همه محافل منتظر بودند ببینند که سرانجام آن چه خواهد شد.

آقای دکتر مصدق تبرئه خواهد شد*

جریان کار اتهامی کار آقای دکتر مصدق همچنان در دیوان عالی کشور و دیوان تجدید نظر دنبال می‌شود بعد از انتشار جریان کامل طرح لایحه سه نفر وکلای غیر نظامی آقای دکتر محمد مصدق در دیوان کشور در هفته گذشته رییس دفتر دیوان درصدد برآمد که ضمن مصاحبه مطبوعاتی این خبر راتکذیب کنند که ایشان بعدها به عللی متن نامه اولی را که برای خواستن پرونده به دادگاه تجدید نظر نوشته بودند عوض کرده‌اند و جمله «در صورت عدم احتیاج» را به آن افزوده‌اند... نیز توضیح دادند که جریان طی شده کاملاً طبیعی و قانونی است وکلای آقای دکتر مصدق هم در جواب این مصاحبه، مصاحبه مطبوعاتی تشکیل دادند و گفتند، خیر این طور نیست.

به هر حال کار دادگاه تجدید نظر همچنان دنبال می‌شود و لایحه اعتراضیه دادستان ارتش هم درجراید منتشر شد وقرار است که مقارن انتشار این شماره دادگاه برای مطالعه و رسیدگی به پرونده کار خود را شروع کند، اما آنچه که از نظر خبری اهمیت دارد شایعه‌ایست که به مناسبت کار دادگاه و به مناسبت شروع انتخابات دایر به تبرئه آقای دکتر مصدق انتشار یافته است. گفته می‌شود که چون موارد اتهامی آقای دکتر مصدق طبق ماده ۳۱۷ استنادی دادستان ارتش بر هم زدن اساس سلطنت و تاج‌وتخت است و این سلطنت و تاج‌وتخت تنها حق محمدرضا شاه پهلوی است، لابد وقتی که او از حق خصوصی خود بگذرد (که گذشته است) ناچار باید برای احترام نظر شاه دکتر مصدق را تبرئه کرد، اما مشکلی که پیش می‌آید این است که: اگر دکتر مصدق

---

* . فردوسی ـ شماره ۱۲۱ ـ سال ۱۳۳۲

تبرئه شود؟...

روی همین اگر اصراری هست که جریان کار آقای دکتر مصدق تا بعد از پایان انتخابات طول بکشد خوب، وقتی که این انتخابات تمام شد و نمایندگان ملت انتخاب شدند، و قدرت به دست مجلس شورای ملی و سنا افتاد و کارها قانونی شد. آن وقت دیگر تبرئه دکتر مصدق زیاد اهمیتی نخواهد داشت، مجلس خودش می‌داند کارهایش... به‌همین مناسبت در محافل مختلف شایع است که روی بسیاری نظریات (که بسیاری از آن را شما می‌دانید) آقای دکتر مصدق تبرئه خواهد شد...

محاکمه نهایی آقای دکتر مصدق در دادگاه عالی جنایی*

موضوع محاکمه آقای دکتر مصدق در دادگاه تجدیدنظر که ظاهراً به عنوان پیش‌آمدن انتخابات فعلاً به تعویق انداخته شده است هنوز در رأس مسائل سیاسی جاری و مورد علاقه و توجه افکار عمومی می‌باشد و مقامات ذی نظر اظهار عقیده می‌کنند که پس از تسکین بحران انتخابات به زودی این محاکمه که گمان نمی‌رود از محاکمه بدوی کم سر و صداتر باشد شروع خواهد شد.

درباره اینکه محاکمه آقای دکتر مصدق در دادگاه تجدیدنظر و رأی دادگاه به چه صورت خواهد بود و آیا این دادگاه نیز همان راهی را که دادگاه قبلی پیموده بود دنبال خواهد کرد یا خیر، حدسیات و نظریات مختلفی اظهار می‌شود که هنوز صحت و سقم هیچیک از آنها معلوم نیست، ولی به هر حال دادگاه تجدیدنظر هر چه باشد چه حکم دادگاه بدوی را تأیید یا نقض بکند و تخفیف بدهد یا ندهد، به هر صورت پرونده پس از حکم دادگاه تجدیدنظر طبق تقاضای فرجامی آقای دکتر مصدق باید به دیوان کشور برود و در این محکمه غیرنظامی تحت رسیدگی قرار بگیرد. دیوان کشور اعم از اینکه آقای دکتر مصدق را در حین اتهام نخست وزیر بداند یا نداند حکم دادگاههای نظامی را نقض خواهد کرد. در صورتی که ایشان را نخست‌وزیر بشناسد، طبق قانون محاکمه وزراء محاکمه آقای دکتر مصدق موکول به اجازه مجلس شورای ملی خواهد بود. و در صورتی که مجلس موافقت کرد محاکمه در هیئت عمومی دیوان کشور به عمل خواهد آمد. ولی در صورتی که ایشان را نخست‌وزیر نشناسد باز هم طبق لایحه قانونی حذف محاکمه

---

* . فرودسی ـ شماره ۱۲۳ ـ سال ۱۳۳۲

اختصاصی، محاکمه مزبور در دیوان عالی جنایی دادگستری صورت خواهد گرفت.

* * *

این بود که خبرنگار و عکاس مجله فرودسی برای کسب اطلاعات دقیق و جامعتری مصاحبه‌ای با رییس دادگاه تجدیدنظر و سایر مراجع دادرسی ارتش به عمل آورد و اطلاعات زیر را برای خوانندگان گرامی مجله فردوسی کسب کرد:

سرلشگر جوادی رییس دادگاه تجدیدنظر که رسماً ریاست اداره نظام وظیفه عمومی را نیز به عهده دارد اظهار داشت ما بیش از دو ماه ونیم برای قرائت پرونده دکتر مصدق و سرتیپ ریاحی وقت صرف کردیم. منظور از این صرف وقت این بود که نسبت به پرونده و محتویات آن احاطه کامل داشته باشیم و الا می‌توانیم بگوییم که یکایک اعضای دادگاه آنچنان در پرونده امر وارد هستند که کوچکترین نکته ابهامی برای آنها موجود نیست.

ما تصمیم گرفته‌ایم روز پنجشنبه نوزدهم فروردین ماه محاکمه دکتر مصدق و سرتیپ ریاحی را در دادگاه تجدیدنظر آغاز کنیم و نه فقط دکتر مصدق و سرتیپ ریاحی بلکه تمام مردم ایران و آن کسانیکه در اقصی‌نقاط جهان در انتظار نتیجه این دادگاه می‌باشند باید بدانند که دادگاه تجدیدنظر تا روزی که آخرین دفاع هر دوی متهمین را به طور کامل استماع نکند نه فقط اقدامی برای اخذ تصمیم نهایی به عمل نخواهد آورد بلکه اصولاً از ابراز اظهارنظر خود نیز در این‌باره خودداری خواهد نمود.

* * *

رییس دادگاه تجدیدنظر قبلاً اعلام کرده بود که ممکن است در حین انعقاد جلسات مقدماتی در دادگاه، دادستان و متهمین برای ادای توضیحات به دادگاه احضار شوند وی در این باره اظهار داشت طبق قانون دادگاه چنین حقی را دارد ولی چون لزوم حضور دادستان و متهمین در دادگاه ایجاب نکرد ما نیز از احضار آن خودداری کردیم، سرلشکر جوادی درباره اینکه از نوار ضبط صوتی که از جلسات دادگاه بدوی تهیه شده بود در دادگاه تجدیدنظر استفاده شد یا نه اظهار داشت قبلاً تصمیم داشتیم از نوار استفاده کنیم و حتی یک جلسه نیز آن را مورد استفاده قرار دادیم ولی چون استفاده از نوار مزبور مستلزم صرف زیادی بود از این موضوع صرف نظر شد.

* * *

موضوع مهم دیگری که هم اکنون به اطلاع نویسنده رسید این است که عده‌ای از مخبرین جراید خارجی و نمایندگان خبرگزاری‌های مهم جهان به دستور رؤسای متبوعه خود عازم کشور

ما شده‌اند تا در جلسات محاکمه دکتر مصدق شرکت نمایند و علاوه بر این تلگرافات زیادی نیز حاوی دستورات جدید به نمایندگان و مخبرین خبرگزاریها و جراید خارجی مقیم ایران رسیده است که نحوه تشکیل و مطالب مربوط به دادگاه دکتر مصدق را چگونه تهیه و ارسال دارند.

به طوریکه یک مقام مطلع اظهار داشت ممکن است در دادگاه تجدیدنظر پس از شنیدن مطالب دادستان و استماع مدافعات متهمین رأی خود را به نحوی صادر کند که مدت مجازات تعیین‌شده در دادگاه بدوی کمتر باشد و یک موضوع دیگری که می‌توان آن را مورد دقت قرار داد این است که آقای دکتر مصدق در دادگاه مدافعات مفصلی از خود خواهد کرد و بعید نیست مدافعات او سبب گردد که دادگاه ماده استنادی دادستان درباره ایشان وارد ندانسته و رأی بر برائت او صادر نماید در این صورت گفته می‌شود که آقای دکتر مصدق پس از پایان دادرسی به احمد آباد فرستاده شود و در آنجا تحت‌نظر قرار خواهد گرفت.

امیدواریم جلسات دادگاه حالا که قرار است تشکیل گردد زودتر دست به کار شود و تکلیف را معین سازد.

اعضای دادگاه

برای اینکه خوانندگان گرامی از اسامی اعضای دادگاه اطلاع داشته باشند توضیح می‌دهد. به طور کلی دادگاه تجدیدنظر دادرسی آقای دکتر مصدق و سرتیپ ریاحی علاوه بر دادستان و دادیاران ده نفر کارمند دارد که عبارتند از آقایان سرلشکر جوادی رییس، سرتیپ عیسی هدایت، سرتیپ میرفندرسکی، سرتیپ ابراهیم والی، سرتیپ نوتاش، سرتیپ خوشنویسان، سرتیپ آجودانی، سرتیپ ضرغامی، سرهنگ جلیل ارفعی اعضای اصلی و علی البدل دادگاه و آقای سرهنگ شاکری منشی دادگاه تجدیدنظر باید دانست اعضای دادگاه تجدیدنظر قبلاً عده دیگری بودند که چون در حین انعقاد جلسات مقدماتی دادگاه به صلاحیت آنها از نقطه‌نظر رییس و مرئوس بودن با متهمین ایراد شد چند نفر از آنان تعویض و عده دیگری انتخاب گردیدند.

«به مناسبت روز تاریخی و پرافتخار ۲۹ اسفند»

«ملتهایی که در طول تاریخ خود حداقل برای یک بار هم شده ثابت کرده‌اند که حق خود را می‌شناسند و از زندگی و آزادی خود دفاع می‌کنند، هیچ وقت و به هیچ قیمتی دیگر فریب نمی‌خورند و آزادی و حقوق خود را از دست نمی‌دهند.» *«کرامول»*

چهار روز دیگر ۲۹ اسفند است، ۲۹ اسفند یک روز تاریخی و پرافتخار را به یاد می‌آورد، روزی که بالاخره ملت ایران بعد از مبارزات پیگیر و بعد از جانفشانیها و فداکاریها موفق شد حق خود را بگیرد و امتیاز سنگینی راکه یک کمپانی غارتگر بر اثر دسیسه‌بازیها و دوز و کلک‌سازیها به او تحمیل کرده بود، لغو کند.

ملی شدن صنعت نفت، روز آزاد شدن ملت ایران بود، روز استقلال یافتن کشور عزیز ما بود، روزی بود که زنجیرهای استعمار شکست و سرنوشت همه ملل شرق عوض شد. جلسه مجلس تا نیمه‌های شب طول کشید، روز ۲۴ اسفند مجلس گزارش کمیسیون نفت را دائر به ملی شدن نفت مورد توجه قرار داده بود و برای اجرای آن دو ماه مهلت داد، حریف بدطوری رودست خورده بود، اگر این قانون همینطور که بر اثر فشار افکار عمومی تصویب شده بود، مراحل بعدی خود را نیز طی می‌کرد، دیگر امیدها و آرزوها و خوابی که برای استعمار سالیان دراز یک ملت

---

* . فردوسی ـ شماره ۱۳۰ ـ سال ۱۳۳۲

سالخورده دیده شده بود به باد رفت ....

بایستی کاری کرد که این قانون اجرا نشود، پشت سر هم پیشنهاد به مجلس داده می‌شد، حرف باطل زده می‌شد، غرض این بود که وقت بگذرد و کار ملی شدن صنعت نفت برای وقت دیگر بماند.

اگر این جلسه تمام می‌شد، مجلس تا پایان تعطیلات عید جلسه دیگری تشکیل نمی‌داد، در ایام عید خیلی کارها می‌شد کرد، خیلی رأی‌ها را ممکن بود خرید، خیلی اشخاص را احتمال داشت که تهدید کرد.

اما نمایندگان با شرف و با حقیقت ملت، سربازان رشید و دلاور وطن، آنهایی که تا دنیا دنیاست کشور عزیز ما به یاد آنها و از اسم آنها مفتخر خواهد بود خوب فهمیدند که چه کنند، آنقدر نشستند آنقدر صبر کردند تا بالاخره هر طور بود مجلس لایحه ملی شدن صنعت نفت را در سراسر ایران تصویب کرد.

لیدر سالخورده نهضت ملی ـ که برای آزادی و افتخار ایران به وجود آمده بود ـ آنقدر ایستادگی کرد، آنقدر گفت و شنود، آنقدر مقاومت و تهور به خرج داد، آنقدر اشک ریخت و خندید تا بالاخره نمایندگان همه رأی دادند، بالاتفاق هم رأی دادند حتی آنهایی که نمی‌توانستند ناظر این موفقیت ملی باشند، تماشاچیان و خبرنگاران همه از جا بلند شدند و به اتفاق به نمایندگی از طرف همه مردم ایران اعلام کردند که نفت ایران ملی شده است.

غریو هلهله و شادی صحن مجلس را پر کرد، تماشاچیان سر از پا نمی‌شناختند، جست‌وخیز می‌کردند، یکدیگر را می‌بوسیدند نمایندگان همه تحت تاثیر این احساسات عالی به هم تبریک گفتند.

رئیس خواست که مردم را ساکت کند، قهرمان ملی شدن نفت نگذاشت و گفت: «اجازه بدهید مردم احساسات خود را نشان بدهند تا عدم رضایت و تنفری را که از اقدامات کمپانی غاصب نفت دارند ظاهر کنند...»

مردم نه تنها در جلسه مجلس بلکه در میدان بهارستان و در خیابانها و کوچه‌ها و منازل، هرجا بودند هنگامی که خبر مسرت‌بخش پیروزی نیروهای ملی را شنیدند چنان غرق در سرور و شادمانی گردیدند که بی‌اختیار در کوچه و بازار به یکدیگر می‌گفتند و روی هم را می‌بوسیدند و با برافراشتن پرچم سه رنگ ایران در سراسر کشور این روز فرخنده را جشن بزرگ ملی اعلام داشتند.

در حقیقت این جشن ملی، عید نوروز باستانی را تحت‌الشعاع قرار داده و در آن سال، نوروز واقعی مردم از ۲۹ اسفند شروع می‌گردید زیرا اگر نوروز نشانه مجد و عظمت دیرین ایران است ۲۹ اسفند مظهر سربلندی و افتخار نسل کنونی ملت ایران است، اگر نوروز نشانه غلبه ایرانیان باستان بر دیوان و اهریمنان است ۲۹ اسفند مظهر پیروزی فرزندان ایشان بر کسانیست که ملت ستمکش ما را یک قرن تمام زیر زنجیر اسارت خود کشیده و به روزگاری انداخته بودند که به قول آن شاعر ناکام: تخت جمشید بر سیه روزی ما خشت، با سرزنش از سقف ستون می‌ریخت!

اگر عید نوروز را نیاکان آزادمنش ما به عنوان روزی نو در تاریخ مجد و عظمت این ملت برقرار داشتند، ۲۹ اسفند به حقیقت روز نوی از تاریخ فناپذیر ملت قهرمان ما بود.

۲۹ اسفند روز رستاخیز ملت ایران و آغاز جنبش نوین ایرانیان است.

در واقع تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت، پیروزی بزرگی بود که ارزش و اثر آن از یک اقدام قانون‌گزاری به مراتب عظیم‌تر و پراهمیت‌تر بوده و هست.

این غلیان و انفجار احساسات درهم فشرده ملی بود که سالها از ظلم و جور شرکت سابق نفت خون دل خورده و دندان روی جگر فشرده بود.

این فوران خون دلهای روی هم انباشته شده و اشکهای در دیده خشک شده بود. این انفجار هزاران ناله‌ای بود که سالها در زیر شکنجه و فشار مستقیم و غیرمستقیم شرکت سابق و عمال او در سینه‌ها خاموش شده یا درگلوها خفه شده بود و اینک به صورت صدای رسای ملت ایران در سراسر جهان طنین‌انداز می‌گردید. ملی شدن صنعت نفت فریاد بیدار شدن ملت ایران برای احقاق حق خویش بود و این فریادی است که هیچگاه خاموش نخواهد شد.

ملی شدن صنعت نفت زنده‌کننده انقلاب مشروطیت و تجدیدکننده روح استقلال‌طلبانه شهدای این انقلاب بزرگ می‌باشد.

وقتی که ملت ایران اعلام کرد که زنجیر اسارت را دریده و نفت خود را ملی کرده است ملل استعماردیده شرق هم‌آواز آن را تایید کرده و پشتیبانی خود را اعلام داشتند. از اعماق ملت زجرکشیده تا میدانهای آغشته به خون تونس و مراکش همه‌جا نام پرافتخار مبارزه ملت ایران بر پرچم پیکار ضداستعماری ملل شرق نقش ملل آزاد جهان کوشش ما را برای آزادی و آزادگی به دیده تحسین و تقدیر می‌نگریستند از آن روشنفکر مکزیکی که ملت ایران را به موفقیت نهایی امید میداد تا آن دوشیزه هلندی که از پیکار ما تقدیر می‌کرد همه نشانه‌های بالارفتن قدر و جلال

ملت ایران در افکار ملل آزاد دنیاست. ملی شدن صنعت نفت طلیعه افق درخشانی است که در انتظار ملت ایران است لیکن از درخشش خورشید بخت و اقبال تا به سرزمین عزت و سعادت رسیدن، مستلزم پیمودن راه ناهموار مبارزه با قدمهای استوار است. ملی شدن صنعت نفت آغاز مبارزه ملت ایران برای حفظ آزادی و استقلال و سربلندی خود بود ولی پایان آن نیست و هنوز مردم رشید ایران برای نیل به مقصد نهایی و افراشته شدن پرچم سه رنگ ملی و سرافرازی و افتخار خود، خونها در بدن دارند....

محاکمه دکتر مصدق در دادگاه تجدیدنظر ادامه دارد*

اتاق زندان دکتر مصدق چگونه است؟

بیانات دادستان ارتش و مدافعات دکتر مصدق در دادگاه

در روز پنجشنبه هفته گذشته پس از چهارماه، محاکمه آقای دکتر محمد مصدق و سرتیپ ریاحی در باشگاه افسران پادگان قصر (لشکر ۲ زرهی) آغاز گردید.

تماشاچیان با مخبرین جراید در سالن دادگاه حاضر شدند و در جاهای مخصوص خود قرار گرفتند. چند لحظه بعد سرتیپ ریاحی در حالی که همان لباس سرمه‌ای‌رنگ سابق خود را بر تن داشت به اتفاق سرهنگ شاهقلی وکیل مدافع خود وارد سالن دادگاه شد و پس از اینکه عکاسان جراید چند عکس مختلف از او برداشتند در جای مخصوص خود نشست در همین هنگام اعضای دادگاه در حالیکه سرلشکر جوادی پیشاپیش آنها حرکت می‌کرد وارد سالن دادگاه شدند و در محل مخصوص قضاوت قرار گرفتند.

چند دقیقه‌ای از ورود اعضای دادگاه نگذشته بود که دکتر مصدق در جلوی در ورودی دادگاه ظاهر شد. سرهنگ بزرگمهر زیر بغل او را گرفته بود دکتر مصدق همان لباس خاکستری‌رنگی را که در جلسات دادگاه بدوی می‌پوشید بر تن داشت.

به محض که قدم به درون سالن دادگاه نهاد چشمش به مخبرین جراید که در صف اول جایگاه تماشاچیان نشسته بودند افتاد لبخندی زد. مثل اینکه بعد از چهارماه به عزیزان خود رسیده بود. وی لحظه‌ای خیره به مخبرین نگریست و سپس گفت سلام به همه آقایان، مشتاق

---

* . فردوسی ـ شماره ۱۳۳ ـ سال ۱۳۳۳

دیدار! دلم برای همه شماها تنگ شده بود.

* * *

در همین جلسه رییس دادگاه زنگ رسمیت جلسه را به صدا در آورد و تا او مشغول صحبت گردد، دکتر مصدق کلید کیف‌دستی خود را از جیب کتش بیرون آورد و عینکش را روی چشم نهاد و مشغول باز کردن درِ کیف خود گردید.

در این اثناء رییس دادگاه مشغول سؤال هویت متهمین گردید و ناگهان چشم من به یکجا خیره شد. در زیر نیمکتی که دکتر مصدق روی آن نشسته بود چشمم به کفشهای او افتاد. این کفشها را من قبلاً در پای دکتر مصدق دیده بودم همان کفشهایی بود که در خلال جلسات دادگاه بدوی بپا می‌کرد ولی تعجب من از آن جهت بود که چرا این کفشها این‌طور نو مانده است.

* * *

دکتر مصدق به محض اینکه رییس دادگاه از وی سؤال کرد آیا به مرور زمان یا نقص پرونده ایرادی دارید یا خیر با صدای بلند گفت آقا البته که ایراد دارم و چون مشغول صحبت گردید و رییس دادگاه کلام او را قطع کرد و ایراد گرفت که آنچه را او میگوید مربوط به صلاحیت دادگاه یا مرور زمان و یا نقص پرونده نیست.

دکتر مصدق در اینجا سخت عصبانی شد و گفت آقای سرلشکر ریاست محترم دادگاه شما خودتان مدعی هستید که چهار ماه مشغول قرائت اوراق پرونده متشکله علیه من بوده‌اید. بسیار خوب من می‌خواهم بدانم در این مدت به چه مجوزی مرا چهار ماه در زندان مجرد نگهداشته و حالا می‌خواهم صحبت کنم مانع می‌شوید آقای سرلشکر شما چهار ماه به قول خودتان پرونده مرا صفحه به صفحه قرائت کردید و نتوانستید نقصی در آن پیدا کنید ولی اجازه بدهید نیمساعت بله آقا نیم ساعت به من اجازه بدهید تا نواقصی را که شما در مدت چهارماه نتوانستید پیدا کنید برایتان شرح بدهم.

دکتر مصدق در اولین جلسه دادرسی بعد از اینکه مختصری از خود صحبت کرد مشغول قرائت لایحه‌ای گردید که نسبت به رد صلاحیت دادگاه نوشته بود.

وی هنگامیکه لایحه خود را قرائت می‌کرد چنان با سرعت میخواند که مخبرین و تندنویسان را دچار اشکال کرد و آنها برای اینکه بتوانند مطالب لایحه او را بنویسند نامه‌ای به سرهنگ بزرگمهر نوشتند باین مضمون که به آقا بفرمایید آهسته بخوانند تا ما هم بتوانیم بنویسیم.

سرهنگ بزرگمهر در همان وقتیکه دکتر مصدق مشغول خواندن لایحه خود بود این نوشته را جلو روی او قرار داد دکتر مصدق چند لحظه سکوت کرد و به مجردی که از مضمون نامه مخبرین جراید مطلع شد روی خود را طرف آنها کرد و گفت نترسید از این لایحه چند نسخه تهیه کرده‌ام که به همه شماها میدهم بعد منشی دادگاه را صدا کرد و گفت آن دونسخه راکه به شما دادم بدهید و چون لوایح را بدست گرفت آنها را بطرف مخبرین جراید دراز کرد و گفت رفقا بفرمایید در همین موقع چند نفر از مخبرین مانند گرسنگانی که به طرف دیگ غذا حمله‌ور شوند به طرف دکتر مصدق پریدند ولوایح را از دست او قاپیدند.

لوایح را بردند تا در روزنامه‌های خود درج کنند ولی مثل اینکه روزنامه‌های آنها جا نداشت زیرا غروب پنجشنبه که روزنامه‌های یومیه منتشر شدند از چاپ لوایح دکتر مصدق خبری نبود!؟

* * *

لوایح دکتر مصدق بوسیله خودش و با سلیقه خوبی تهیه و تنظیم شده بود.

سرهنگ بزرگمهر می‌گفت آقا یک ماه درست مشغول تنظیم لوایح بودند با صبر و حوصله آنها را در چند نسخه بوسیله کاربن تهیه کرد و بعد خودش مشغول تنظیم آنها گردید و لوایح را به صورت دفترچه‌ای درآورد و بارها به من گفته بود این لوایح را به مخبرین جراید میدهم که در گفته‌های من تحریفی نشود و آنها هم دچار زحمت نگردند.

از اینها گذشته یک موضوع دیگری هم در جلسه روز پنجشنبه قبل از اینکه دادگاه تشکیل گردد اتفاق افتاد و آن نامه‌ای بود که دکتر مصدق صبح زود برای سرلشکر جوادی رییس دادگاه فرستاده بود. در این نامه دکتر مصدق دادگاه را تهدید کرده بود که اگر محاکمه او را تشکیل ندهند دست به اعتصاب‌غذا خواهد زد و خلاصه خود را از بین خواهد برد ولی این نامه دکتر مصدق هنگامی بدست رییس دادگاه رسید که او برای شرکت در جلسه علنی دادگاه به پادگان قصر آمده بود...

* * *

درست ساعت ده و نیم روز پنجشنبه بود که ناگهان دکتر مصدق که تا آن موقع آرام صحبت می‌کرد عصبانی گردید.

اعصابش بشدت تحریک شد و با صدای بلند در حالیکه بغض گلوی او را میفشرد گفت: آقا شما به چه مجوزی می‌خواهید از یک متهم جلوگیری کنید که از خودش دفاع کند من، دکتر

مصدق، قسم می‌خورم بخدا تا شاهرگم میجنبد، تا خون در شریانم جاری است و تا نفسم بیرون می‌آید برای وطنم کار میکنم مطمئن باشید.

سرلشکر جوادی رییس دادگاه که او نیز آدمی بسیار حساس می‌باشد بسیار ناراحت گردید. این بود که ده دقیقه تنفس اعلام کرد...

جلسه روز شنبه ۲۱ فروردین ۱۳۳۳

از جلسات بسیار متشنج محاکمه آقای دکتر مصدق بود، بعد از رسمیت جلسه، دکتر مصدق، راجع به نامه‌ایکه روز ۱۴ فروردین برای وزیر دفاع نوشته و رونوشت آن را به رییس دادگاه داده بود صحبت کرد و بعد از اینکه اشاره به مندرج مدافعات جلسه قبل خود در روزنامه‌ها کرد چنین گفت:

بنده عرض کردم در هفت خوانی قرار گرفتم راجع به خوانِ اول عرایضی کردم و بقیه را اجازه ندادید. بنده عرض میکنم برای چه محاکمه میکنند چرا محاکمه میکنند؟

برای اینکه متهم دفاع خودش را بکند آن مرد (اشاره به دادستان) که نمی‌خواهم بـه او نسبت دادستانی بدهم حرفهایش را بزند بعد دادگاه می‌خواهد رای خودش را بدهد توضیح است؟

دادگاه ممکن است عمداً یا اشتباهاً یک رأی غلطی بدهد مگر نوع بشر خاطی نیست آنهایی که خاطی نیستند معصومین هستند ولی نوع بشر، آقای رییس دادگاه تمام اینها خاطی هستند و ممکن است اشتباه کنند اگر جنابعالی بفرمایید چون من سرلشکر جوادی هستم اشتباه نمی‌کنم صحیح نیست اعضای دادگاه چون نوع بشرند، اشتباه می‌کنند اگر اشتباه نکنند باید مطالعه شود که چرا آنها اشتباه نکرده‌اند.

پس دادگاه ممکن است اشتباه کند آنجاییکه میتواند قضاوت کند که دادگاه اشتباه کرده یا نکرده افکار عمومی است وقتی نطق بنده، دفاع بنده در دادگاه تحریف بشود افکار عمومی نمی‌تواند قضاوت کند من عرض می‌کنم چه بسیار از متهمینی که دادگاه آنها را غسل داده ولی پاک نشده‌اند چه بسیار متهمینی که دادگاه آنها را محکوم کرده ولی در افکار عمومی طیب و طاهرند پس توجه بفرمایید موضوع را با موضوع دادگاه مخلوط نفرمایید من وظیفه‌ای دارم در دادگاه از خود دفاع کنم وظیفه دیگر این است که در جامعه مرا متهم نکنند و افکار جامعه را نسبت به من مشوش و پریشان نکنند.

من همان روز با اجازه شما لایحه‌ای قرائت کردم برای اینکه از هرگونه سهو اشتباه تندنویسان مصون ماند با نهایت استیصال و ناتوانی چهار نسخه به خط خود حاضر کردم که یکی تسلیم دفتر دادگاه شد و سه تا را به روزنامه‌نویسها دادم که امروز مورد اعتراض قرار گرفتم.

رییس دادگاه با اشاره به اینکه در این جلسه هجده نفر خبرنگار و شانزده نفر تماشاچی هست راجع به نامه‌ای که آقای دکتر مصدق به وزیر دفاع ملی و دادگاه داده‌اند، توضیحاتی داد و از دادستان ارتش خواست که درباره دستبندزدن به آقای دکتر مصدق و سایر مطالبی که گفته شده بود توضیحاتی بدهند، سرتیپ آزموده بعد از اشاره به اعلام اعتصاب‌غذای دکتر مصدق در ۲۷ اسفند و ملاقات با ایشان از ملاقاتی که روز۲۹ اسفند به معیت سرلشکر هدایت معاون وزارت دفاع ملی، سرتیپ ورهرام معاون ستاد ارتش و سرتیپ بختیارفرماندار نظامی تهران از دکتر مصدق به عمل آورده بود، نام برد و توضیحاتی در این موارد داد.

* * *

بعد با اشاره رییس دادگاه آقای دکتر مصدق دنباله صحبت خود را گرفت و گفت:

اینکه ریاست محترم دادگاه فرمودید مدت زیادی وقت لازم بود که به پرونده رسیدگی فرمایید اجازه بدهید عرض کنم پرونده من در چهارم بهمن ماه مورد قرائت دادگاه واقع شد یعنی سوم آذر من تقاضای تجدیدنظر کردم و چهارم بهمن پرونده من مورد قرائت دادگاه واقع شد چنانچه پرونده من ظرف این یکماه در گوشه‌ای افتاده بود به دیوان کشور که صلاحیت آن دیوان محرز بود و صلاحیت دادگاه تجدیدنظر مورد تردید بود چنانکه هست ممکن بود دیوان کشور در رسیدگی فرجامی چنین اظهارنظر کند که این دادگاه صلاحیت ندارد سپس یکماه تمام این مرد (اشاره به دادستان و خنده دادستان) نخواست که پرونده من مورد رسیدگی دیوان کشور واقع شود از این نظر که شاید دیوان کشور بگوید دادگاه تجدیدنظر صلاحیت ندارد.

جناب آقای رییس دادگاه، شما اگر تاکنون محاکمه فرموده‌اید، من اطلاعی ندارم ولی در محاکمه به قدری ممکن است اعمال‌نظر کرد که یک بیگناهی را از بین ببرند این بود عرض بنده راجع به اینکه چرا این مرد پرونده مرا در آن مدت یکماه که در آن گوشه افتاده بود و یا به قول معروف لاک شده در صندوق آهنی گذارده شده بود به دیوان کشور نفرستادند.

* * *

اما راجع به اینکه گفت به اتاق من آمد و من به او بی‌احترامی کردم و ناسزا گفتم خلاف واقع است من میل نداشتم که روی این مرد را در هیچ کجا ببینم نه در دادگاه و نه در اتاق خودم و

این مرد بی خبر آمد و گفت چرا غذا نمی‌خورم و اینکه می‌گویند من به او گفتم دستهای مرا دستبند بزن به شرافتم قسم خلاف واقع است او در همین دادگاه در آن روزی که نمی‌خواستم به دادگاه بیایم گفت من شما را دستبند میزنم و از محل خود به دادگاه می‌آورم این پرونده حاضر است بخوانید و حضاری هم در آن دادگاه بودند و شهادت خواهند داد.

من دستبند به دستهای شما می‌زنم و شما را به تیمارستان می‌فرستم گفتم این دستهای من او خیال کرد من با این حرفها از میدان در می‌روم خیال کرد من بچه‌ای هستم که از دستبند فرار میکنم در حالیکه اشتباه کردم آن روز به دادگاه آمدم که او به دست من دستبند نزد افتخار و حیثیتم این بود که این مرد به دست من دستبند بزند ای آقا من برای مرگ حاضر شدم این گفت که من آدمی هستم که دکتر مصدق را آوردم و دستگیرکردم و زندانی کردم و او نمی‌داند که ***مرا سیاست خارجی به زندان آورده و اوکه قادر نبود کسی را دستگیر کند حتی پشه‌ای را دستگیر کند*** بر خلاف قوانین هزار رفتار غلط کرد او خیال می‌کند اینها چه فرمایشی است چطور ممکن است من عمل خلافی بکنم.

من قانون را ظرف سه روز خواندم و به این ماده ۱۲۳ که رسیدم تجدیدنظر خواستم، چرا؟

برای اینکه من طاقت حبس مجرد ندارم و این مرد آمد در دادگاه گفت اتاق قشنگ به او داده‌ام. ای آقا اتاق قشنگ می‌خواهم چه کنم من در جامعه بوده‌ام، من با مردم حشر و نشر داشته‌ام حالا آمده‌اند در یک اتاقی مرا نگاه داشته‌اند که در بیست و چهار ساعت باید تنها بنشینم و سقف اتاق را نگاه کنم اتاق قشنگ می‌خواهم چه کنم.

آقا این مرد گفت هر روز برای او جوجه می‌آورند و جوجه می‌خورد اما من مدتی است نان خود را می‌خورم من جوجه میخواهم چه کنم من نمی‌خواهم، از خانه خودم یک نان و پنیر برایم بیاورند بیشتر دوست دارم.

این مرد (اشاره به دادستان) می‌گوید که من در زندان مجرد توانستم اسنادی تهیه کنم و در این دادگاه تقدیم کنم.

اینها را از کجا توانستم به دست آورم؟ چه کسانی به من دادند آنهایی که وطن را جلو بردند، آنهاییکه استقلال و آزادی مملکت را در نظر دارند و به هر وسیله‌ای بود به من دادند که به شما تحویل دهم.

(دکتر مصدق جملات فوق را با صدای بلند و با حرارت ادا کرد) من به واسطه حشر با

کسی اسنادی را به دست نیاوردم آنهایی که به ایران علاقمند بودند و به هر طریقی بود دست و پا کردند اسنادی به من دادند که من از منافع وطنم دفاع میکنم محکوم نشوم زیرا آنها خوب می‌دانند محکومیت من که از وطنم دفاع می‌کنم محکومیت وطنم می‌باشد و این مرد (اشاره به دادستان) خیال کرد با چهار تا نعره همه حرفهای او درست است و این خیال میکند با این حرفها کار درست می‌شود.

شما به کرات نطق مرا قطع کردید همین کار را سرلشکر مقبلی می‌کرد چرا؟ برای اینکه او را منفصل کردم چرا؟ برای آنکه کاغذی از او دیدم که بر خلاف قانون عمل کرده بود او چرا نطق مرا قطع کرد؟ برای اینکه بیاید لباس بپوشد و فرمانده لشکر بشود مردم خوب می‌فهمند و خوب قضاوت می‌کنند.

تو چه هستی (اشاره به دادستان) اوه تو یک آلتی هستی که داری می‌رقصی آقا من عرض کردم آقا وقتی می‌گویند محاکمه، محاکمه جریان دادگاه و خارج از دادگاه است من وقتی حرف بزنم و کسی نشنود نطق مرا تحریف کرده‌اند وقتی نفهمند من چه حرف زده‌ام آن وقت اجازه شما را باید در کوزه بگذارم و آب آن را بخورم آقا در آن نامه‌ای که من به جناب وزیر دفاع ملی نوشتم باید توضیحاً به عرض دادگاه محترم برسانم که من وقتی می‌گویم نخست وزیرم نباید به کسی بنویسم وزیر دفاع ملی اما دو جور دولت داریم یکی دولت قانونی و دیگری دولت عملی.

دولت عملی مالیات می‌گیرد تبعید می‌کند همه کار می‌کند من اگر به وزیر دفاع ملی نوشتم، وزارت دفاع ملی که غیر قانونی نیست آن شخصی که هست وزیر است و به فلان دولت نمی‌گویند دولت نیست برای اینکه هر کار می‌خواهد می‌کند منتهی کار آن قانونی نیست و ممکن است نسخ شود.

اگر من به وزیر دفاع ملی شرحی نوشته‌ام دلیل بر این نیست که خودم وزیردفاع ملی نباشم من هستم می‌خواهید قبول کنید می‌خواهید قبول نکنید مرا قانون وزیر کرده دو میلیون نفر روشنفکر آن را قبول کرده وقتی رفراندوم کردیم راجع به مجلس نبود گفتیم اگر به دولت معتقدید رأی به انحلال مجلس بدهید و اگر معتقد نیستید رای به انحلال آن ندهید دو میلیون نفر رای به انحلال دادند در هیچ یک از ادوار تقینیه عده رای‌دهندگان از یک میلیون و چهارصد هزار نفر تجاوز نکرد.

برای اینکه گفتم اگر به دولت معتقدند به انحلال مجلس رای دهند تمام با سوادان یعنی

دو میلیون و یکصد و پنجاه هزار نفر رای دادند.

این مرد چکاره است که دولت را ازبین ببرد این دولت را می‌گویند ملی برای اینکه دو میلیون و صدو پنجاه هزار نفر گفتند بماند حالا این مرد می‌گوید دکتر مصدق را آوردم زنـجیر کردم (در اینجا آقای دکتر مصدق خنده شدیدی کردند و اعضای دادگاه و تماشاچیان نیز به شدت خندیدند) من آنجا در آن نامه جناب آقای رییس دادگاه گفتم مقبلی کارش درست شده و دکتر مصدق را محکوم کرد.

ولی آیا رأی مردم را هم محکوم کرد و اسناد بنده را هم محکوم کرده‌اند؟

* * *

دادگاه به عنوان تنفس تعطیل شده بود و در تشکیل مـجدد مـحکمه راجـع بـه وضـع زندگانی او در زندان قبل و بعد از رؤیت حکم توضیحاتی خواست، دکتر مصدق توضیح داد. اضافه کرد: نص صریح قانون را به ریاست دادگاه تذکر دادم شما در منزل خود تشریف داشتید و روزنامه‌های دادگاه بدوی را خواندید این دادستان از هیچ افترا و توهین و ناسزا به من خودداری نکرده هر چه خواست برای خودشیرینی به من گفت وقتی جنابعالی در محل سکونت خودکسی را ندیدید همان حبس مجرد است حبس مجرد شاخ و دم ندارد یعنی از کسی در نهایت درجه سلب آزادی کند و کسی را نبیند حالا می‌خواهد این اطاق باشد یا جای دیگر. اگر می‌دانید اطاق بنده خوب است خواهش می‌کنم جنابعالی سر شب به اطاق بنده تشریف بیاورید: یک نفر آدم مثل من که با هزاران نفر صحبت می‌کردم اگر بگویند چهار ماه بمان و با کسی هم صحبت نکن و اگر زنت هم بیاید و یک کلام حرف خانوادگی بزند یک نفر صاحب مـنصب آنـجا ایستاده و می‌نویسد و گزارش می‌دهد خدمت جناب آقا (اشاره به دادستان) این حبس مجرد است.

من را زنجیر بکنید و سینه جوجه بدهید از زهرمار بدتر است حالا بنده خواستم خدمت آقا عرض کنم که اگر اعتراض کردم که دادگاه زودتر تشکیل شود غرض دادگاه نبود غرض این بود هموطنان من بفهمند که من برای چه حبس هستم دادگاه باید آزاد باشد و مذاکرات دادگـاه در خارج منتشر شود مردم باید بفهمند که این حکم صحیح صادر شده یا غلط وقتی که روزنامه حرف مرا تحریف کند و من لایحه دادم و به کلماتش اهمیت گذاشتم هر کلمه‌ای را به جای خود گذاشتم این لایحه را روزنامه‌ها درج نکردند تا مردم نفهمند من به عرض شماها چه رسانده‌ام این دادگاه نیست، نیست، دادگاه صحیح آن است که به من اجازه دهد از خود دفاع کند.

* * *

شما باید اجازه بدهید عرایض و دفاع من در خارج منتشر بشود. این دادگاه، دادگاه سرّی است یعنی کسی نمی‌فهمند که در آن چه گفته‌اند.

این مرد هزار دفعه پیشنهاد سری کرد شما سری کنید این سه چهار نفر نیایند و شما هم روی صلاح مملکت مرا محکوم کنید.

من از این ساعت غذا نمی‌خورم برای اینکه از بین بردن خودم را در صلاح مملکت می‌دانم من از بین بروم صلاح مملکت است من در یک دادگاه حرف بزنم و کسی نفهمد چه گفته‌ام این خیانت به مملکت است بدانید آنجا که در صلاح مملکت نباشد از هیچ چیز نمی‌ترسم آن وقت از همه چیز صرف‌نظر می‌کنم، من در راه وطنم فدا بشوم خیر مملکت است.

رئیس دادگاه توضیح داد که در هیچ کجای دنیا محکمه نمی‌تواند روزنامه‌نویس را به درج مطلبی وادار کند و بعد از توضیحات دیگری که در این‌باره داد جلسه ختم شد.

* * *

چون در جلسه صبح دیروز دادگاه سرتیپ آزموده دادستان ارتش از خبرنگاران جراید داخلی و خبرگزاریهای خارجی دعوت نمودند که پس از خاتمه جلسه از محل زندان آقای دکتر مصدق بازدید به عمل آورند، پس از خاتمه جلسه صبح شنبه کلیه آقایان خبرنگار حاضر در جلسه به اتفاق سرتیپ آزموده به طرف محل زندان آقای دکتر مصدق که در ساختمانی واقع در قسمت شمالی عمارت باشگاه افسران قصر قرار دارد رفتند و در مقابل ساختمان محل سکونت آقای دکتر مصدق به دستور سرتیپ آزموده یکی از افسران مراقب آقای دکتر مصدق آقایان خبرنگار را راهنمایی نمود.

شماره اطاقی که محل سکونت آقای دکتر مصدق می‌باشد دوازده است که به وسیله افسر راهنما به خبرنگاران نشان داده شد و طول این اطاق پنج و نیم در سه متر می‌باشد که یک قطعه زیلو در کف آن پهن شده است و دو میز و هشت صندلی نیز در اطاق قرار داده شده بود میزهایی که در اطاق قرار داشت یکی از آنها اختصاص به کتب و روزنامه‌های ارسالی برای آقای دکتر مصدق داشت که در میان آنها مجله فردوسی و روزنامه‌های اطلاعات و کیهان به چشم می‌خورد و بر روی دیگری نیز مقداری شیرینی و شکلات و شیشه و جعبه دوا دیده می‌شد. تخت آقای دکتر مصدق تقریباً در وسط اطاق قرار داده شده بود و بر روی آن یک پتوی چهارخانه دیده می‌شد و دو پنجره این اطاق نیز به طرف سربازخانه باز می‌شود. ضمناً دو طشت بزرگ برای استحمام آقای دکتر مصدق در زیر تخت ایشان قرار داشت.

آقای دکتر مصدق به مجرد اینکه وارد اطاق خود شد پالتوی بَرَک خود را از تن خارج نمود و آن را به کناری انداخت در حالی که این دو قطعه شعر را زیرلب زمزمه می‌کرد بر روی تخت خود افتاد و شروع به گریستن نمود:

آن شنیدستی که‌در صحرای غور   بارسالاری بیفتاد از ستور
گفت چشم تنگ دنیادار را   یا قناعت پر کند یا خاک گور

و پس از قرائت این دو قطعه شعر خطاب به مخبرین جراید گفت: از امروز دیگر من غذا نمی‌خورم تا بمیرم زیرا مرگ را من به این زندگی ترجیح می‌دهم مردم عادی قصر و اتومبیل و زندگی لوکس و پارک می‌خواهند، من آزادی را بیش از اینها دوست دارم و آنگاه به گریه خود افزوده و گفت: اینها نمی‌گذارند لوایح دفاعی من در روزنامه‌ها منتشر شود محال است که من دیگر قدم در دادگاه بگذارم مگر موقعی که لوایح دفاعی من بدون کوچکترین کم‌وکسری درج گردد و برای درج آنها حتی حاضرم پول بدهم ولی یقین دارم که باز هم نمی‌گذارند لوایح من چاپ شود و تا روزی که لوایح من در جراید منتشر نگردد به اعتصاب غذای خود ادامه می‌دهم تا روزی که بگذارند دفاعیات من به اطلاع ملت ایران برسد.

بیانات دادستان در جلسه عصر روز شنبه

در جلسه عصر روز شنبه سرتیپ آزموده دادستان مطالبی درباره ملاقات خود با دکتر مصدق به این شرح بیان داشت:

به نهایت احترام به عرض ریاست محترم دادگاه و دادرسان محترم برسانم.

بعدازظهر همان طوری که اعلام فرمودید اطلاع دادند که آقای دکتر مصدق اعتصاب غذا فرمودند و در دادگاه حاضر نمی‌شوند امر فرمودید که اینجانب حضورشان شرفیاب شوم چه از جانب ریاست دادگاه و دادرسان و چه از جانب خود تقاضا کنم اگر بیمار هستند اعلام کنند که پزشکان ایشان را معاینه نمایند و اگر کسالتی ندارند لطف فرموده در دادگاه حضور پیداکنند امر عالی را اطاعت نموده با سرکار سرهنگ فرخ‌نیا و سرکار سرهنگ دواللهیاری و سه نفر افسر دیگر که افسران مراقب ایشان هستند به اطاقشان وارد شدم عرض کردم ریاست محترم دادگاه بنده را مأمور فرمودند که به عرضتان برسانم موجب اینکه در دادگاه تشریف نمی‌آوردند چیست؟ آیا پزشکی لازم دارید و آیا مطلبی هست که اظهار فرمایید؟ فرمودند حرف مرد یکی است صبح موقعی که جلسه خاتمه پذیرفت و ریاست دادگاه اعلام فرمودند ساعت چهار و نیم دادگاه

تشکیل می‌شود نباید این کار را می‌کردند چون من در دادگاه گفتم تا روزنامه‌نویسان بیانات مرا ننویسند، تحریف نکنند، لایحه‌ای که داده‌ام درج نمایند حاضر نمی‌شوم حق این بود که امروز بعدازظهر دادگاه نمی‌شد روزنامه‌های امشب را می‌آوردید من ببینم و اگر صحبتهای مرا نوشته بودند که صبح حاضر می‌شدم والا که هیچ. کار اصرار و استدعا و تمنای اینجانب و سایر افسران به آنجا کشید که به ایشان اظهار کردیم همه ما دست و پای شما را می‌بوسیم و استدعا می‌کنیم تقاضا می‌کنیم به دادگاه تشریف‌فرما شوید البته آقایان ارباب جراید نیز خودشان تقاضای شما را اجابت فرمایند در اینجا لبخندی زدند و خطاب به سرهنگ فرخ‌نیا فرمودند آقا امروز پشت پنجره اطاق من تیراندازی توپ می‌کردند که مرا تهدید کنند ما در عمرمان از این چیزها زیاد دیده‌ایم. هر اندازه سرهنگ و سایر افسران لشگر خواستند ایشان را متقاعد کنند که اولاً توپخانه‌ای در کار نبوده و پشت پنجره اطاق شما تیراندازی با توپ ممتنع است. به مناسبت جشن هزاره بوعلی سینا در میدان مشق سربازخانه تیراندازی با تفنگ خفیف بوده قبول نفرمودند. به هر حال خدمتشان عرض شد که از قرار روزنامه‌ها فرمایشات شما را درج کرده، روزنامه را فرستادیم آوردند جریان روز دادگاه را بنده بر ایشان قرائت کردم خاتمه که یافت فرمودند عجب ....

مقصود من لایحه من است که بایست آن را درج می‌کردند در خلال این احوال برای والده مرحومشان گریه مفصلی سردادند و می‌فرمودند ای مادر، تو همیشه به من گفتی که مرد آن است که در برابر مشقات تحمل کند. خدمتشان عرض کردم پس چرا فرمایش آن والده محترمتان را به موقع اجرا نمی‌گذارید؟ فرض بفرمایید حضور شما در دادگاه مشقت است واقعاً فرمایش صحیحی فرموده‌اند و برازنده شما نیست که غذا میل نکنید و در دادگاه حضور نرسانید. به هر جهت آخرین جملاتی که رد و بدل شد این بود که در پاسخ تقاضای اینجانب که طبیب حاضر شود فرمودند روحیه من، مزاج من از تو بسیار قوی‌تر است، صحیح و سالم هستم، نمی‌آیم مگر اینکه مرا بکشی و ببری آن امری است علیحده چون دیگر اصرار جایز نبود دستور دادم که اگر به عدم تناول غذا ادامه دهند با حضور طبیب با وسایل طبی به ایشان غذا برسانند و صریحاً به خودشان این موضوع را ابلاغ کردم همان طوری که امروز قبل از ظهر در دادگاه به عرض رسانیدم معتقدم این رویه آقای دکتر مصدق بر این پایه است که واقعاً دفاعی ندارند زیرا حاجت به استدلال نیست که اشخاص تحت تعقیب اعم از گناهکار یا بی‌گناه باید مطیع و تابع مقررات بوده از خود دفاع نمایند.

آیا باز هم تشکیل کنسرسیوم با اشکال مواجه خواهد شد؟*

چه مطالبی بین نمایندگان دولت ایران و نمایندگان کنسرسیوم مورد مذاکره قرار می‌گیرد؟ اختلافات بین خود کمپانی‌های نفت و اختلافی که بین نمایندگان کنسرسیوم با دولت ایران پیش خواهد آمد ـ دولت ایران با پرداخت ۵۰ هزار دلار خود را آماده مذاکرات نموده است ـ در صورت بروز اختلاف بین ایران و نمایندگان کنسرسیوم چه کسی میانجی خواهد شد؟

* * *

طبق آخرین اطلاعاتی که از منابع خارجی و داخلی به دست آمده است به زودی با تشکیل کنسرسیوم نفت ایران مجدداً به بازارهای جهان سرازیر خواهد شد. در یکی دو هفته اخیر جراید پایتخت درباره ورود نمایندگان کنسرسیوم به تهران مطالب و مقالات زیادی منتشر ساختند و اظهارنظر نمودند که نمایندگان کنسرسیوم تا چند روز دیگر وارد تهران خواهند شد. اگر چه تا این لحظه که مطالب این صفحه تنظیم می‌گردد از ورود نمایندگان مزبور جز اینکه می‌گویند امروز عصر یا فردا وارد می‌شوند خبر دیگری در دست نیست ولی ممکن است در این لحظه که مجله به دست خوانندگان محترم رسیده است نمایندگان کنسرسیوم نیز وارد تهران شده باشند.

جلسه پشت جلسه

قبل از اینکه مطالبی درباره منافعی که از تشکیل کنسرسیوم به دولت ایران تعلق خواهد

---

* . فردوسی ـ شماره ۱۳۳ ـ سال ۱۳۳۳

گرفت نوشته شود به شرح فعالیتهای هشت کمپانی بزرگ نفت امریکایی و انگلیسی و فرانسوی که از دو ماه قبل تاکنون در لندن تشکیل برای تشکیل کنسرسیوم جهت فروش نفت ایران مشغول مطالعه و عمل هستند می‌پردازیم درباره اینکه چرا کنسرسیوم تشکیل می‌شود و چه دستهایی نمایندگان هشت کمپانی نفت را دور یکدیگر نشانید و به مذاکره کرده وادار کرد حرفی نداریم ولی یک موضوع را نباید از نظر دور داشت و آن اختلافاتی است که از بدو شروع مذاکرات نمایندگان کمپانی‌های نفت در لندن تاکنون که نمایندگان کنسرسیوم عازم کشور شاهنشاهی شده‌اند بین اعضای تشکیل‌دهنده کنسرسیوم موجود بوده و هست و بعید نیست که این اختلافات سرانجام به جاهای باریکی کشانیده شود. نمایندگان هشت کمپانی بزرگ نفت قریب دو ماه و نیم هر روز در لندن جلسات خود را پشت سر هم تشکیل می‌دادند و مشغول پیدا کردن راه‌حل بودند.

اختلافات چیست

درباره اختلافاتی که بین کمپانی‌های بزرگ نفت جهت تشکیل کنسرسیوم موجود بود و هست مطالب زیادی در جراید منتشر شده است. البته اختلافات متعدد بوده یکی دو تا نیست و سرمنشاء تمام آنها ادعاهای بی‌حد و حصر شرکت سابق نفت می‌باشد. در ابتدای امر مهمترین اختلاف درباره سهام کنسرسیوم بود که شرکت سابق در نظر داشت اکثریت سهام را به دست آورد و چون امریکاییها با این نظر مخالف بودند مدتی برای رفع این اختلاف دور یکدیگر نشستند و صحبت کردند تا دراین باره با هم توافق حاصل نمودند و قرار شد سهام به نسبت مساوی بین شرکتهای امریکایی و شرکت سابق نفت و شرکت هلند «دوچ شل» تقسیم گردد بعد از این رفع اختلاف موضوع تهیه وسایل یدکی تصفیه‌خانه آبادان به میان آمد و شرکت سابق مدعی بود که فقط آن شرکت می‌تواند وسایل یدکی را تهیه و تأمین نماید. درباره این موضوع نیز توافق حاصل گردید.

نظر دولت ایران

خبرنگار ما یکی از مطلعین فعلی امور نفت که عضویت کمیسیون نفت را نیز دارد ملاقاتی به عمل آورد و نظر او را درباره نظریات دولت ایران در قبال پیشنهادات نمایندگان کنسرسیوم جویا شد وی در جواب اظهار داشت به طور کلی دولت ایران فعلاً خود را از هر جهت آماده مذاکره با نمایندگان کنسرسیوم نموده است و با اطلاعیه‌ای که به وسیله مشاوریم نفتی

دولت به دست آمده است به طور مسلم می‌توان گفت که دولت ایران هم کنون از نظریات نمایندگان کنسرسیوم مطلع می‌باشد و جواب خود را نیز تهیه کرده است.

ریاست هیئت نمایندگی ایران با آقای دکتر امینی وزیر دارایی می‌باشد و دولت ایران به طوریکه کراراً اعلام کرده است در نظر دارد که با شدت عمل در مقابل نظریات نمایندگان کنسرسیوم که مغایرت با قانون نه ماده‌ای حل شدن صنعت نفت دارد ایستادگی کند.

دولت ایران از آن جهت که خود را کاملاً آماده و محیط به جریان کار نماید تاکنون بیش از پنجاه هزار دلار صرف خرید نظریات مطلعین و متخصصین نفت نموده است و امیدوار است که بتواند از حقوق ملت دفاع نماید.

روزی ۳۰۰۰ دلار

از طرف دولت برای پذیرایی از سی نفر نمایندگان کنسرسیوم باشگاه افسران در نظر گرفته شده است و مذاکرات هیئت نمایندگان کنسرسیوم با نمایندگان دولت ایران در کاخ ابیض انجام خواهد شد.

نمایندگان کنسرسیوم در حدود پانزده روز (دو هفته) در ایران به سر خواهند برد و از این سی‌نفر نماینده فقط پنج نفر با نمایندگان دولت ایران مشغول مذاکره می‌شوند و به طور متوسط روزانه سه هزار دلار خرج پذیرایی نمایندگان کنسرسیوم و پرداخت حقوق به مشاورین خارجی دولت در امر نفت خواهد شد.

دولت ایران در نظر دارد در مذاکرات با نمایندگان کنسرسیوم فقط اجازه صدور هفتاد و پنج درصد از تمام محصول نفت ایران را به آنها بدهد زیرا دولت ایران در گذشته چند قرارداد فروش نفت با کمپانیهای ژاپنی و ایتالیایی منعقد ساخته است که مجبور است قراردادهای مزبور را اجرا نماید و در نظر دارد پنجاه و دو درصد از محصول نفت ایران را شخصاً به هر یک از کمپانیهای نفت که صلاح بداند به فروش رساند و معلوم نیست که آیا این نظر دولت یاران مورد موافقت نمایندگان کنسرسیوم قرار خواهد گرفت یا نه!

منافعی که کنسرسیوم به این می‌دهد

اما درباره منافعی که قرار است در صورت تشکیل کنسرسیوم به دولت ایران تعلق گیرد، چند نکته جالب و شنیدنی هست اول باید در نظر داشت که قسمت عمده منافعی که احتمالاً

باید به دولت ایران داده شود به عنوان غرامتی که شرکتهای نفت به شرکت سابق پرداخت خواهند کرد به وسیله شرکتهای مزبور ضبط خواهد شد.

قسمت دیگری از منافع کنسرسیوم صرف خرید لوازم یدکی تصفیه خانه آبادان و تأسیسات نفت می‌گردد و هنوز نمی‌توان پیش‌بینی کرد که به طور کلی دولت ایران با تشکیل کنسرسیوم و ارسال نفت به بازارهای جهان چه مبلغ سود برخواهد داشت.

یکی از مطلعین به امور نفت اظهار داشت اگر چه سعی زیادی می‌شود برای حفظ ظاهر هم که شده دولت ایران تسلیم نظریات مغایر با قانون ملی شدن نفت نمایندگان کنسرسیوم نگردد معهذا باید اذعان کرد که نمایندگان کنسرسیوم نظریاتی دارند که در صورت قبول آنها منافعی که به ایران تعلق خواهد گرفت خیلی کمتر از منافعی است که «استوکس» مهردار سابق سلطنتی دولت انگلیس به دولت ایران پیشنهاد کرد.

همه مواظب هستند

از همه این مطالب که بگذریم مراقبت مقامات مختلف در تهران درباره مذاکرات نمایندگان کنسرسیوم و نمایندگان دولت شایان توجه است.

هوور مشاور نفتی وزارت امور خارجه آمریکا، هندرسن سفیر کبیر امریکا استیونس سفیر کبیر انگلیس و مقامات مختلف ایرانی که علاقمند به جریان حل مشکل نفت می‌باشند اگر چه در مذاکرات نفت شرکت نخواهند داشت ولی از دور مراقب مذاکرات می‌باشند و هوور در نظر دارد در صورت مواجه با اشکال رل میانجی را بازی کند. هندرسن نیز ممکن است در این باره به او کمک کند و مسلماً استیونس سفیر کبیر انگلیس هم از میانجی‌گری خودداری نخواهد کرد....

عاقبت کار

به این ترتیب مسلم است که هنوز عاقبت کار معلوم نیست و کسی نمی‌داند این همه جار و جنجال و حادثه و پیش‌آمدی که بر سر نفت در این کشور روی داده، آن همه واقعات سیاسی و فعالیتهای عجیب و غریب که پیدا شده به کجا منتهی خواهد شد و ملت رشید ایران بالاخره در ازای از دست دادن نفت ثروت زیرزمینی رو بسیاری چیزهای دیگر خود چه حاصلی برخواهد داشت و آیا بار دیگر ثابت خواهد شد این ماده سیاه و سیال زیرزمینی که برای همه طلاست، برای ما بلاست یا نه ....

نکات جالبی از جزییات محاکمه آقای دکتر مصدق در دادگاه تجدیدنظر*

در هفت روز گذشته محاکمه آقای دکتر مصدق و سرتیپ ریاحی به طور مرتب تشکیل نگردید و علت هم بیماری سرهنگ شاهقلی وکیل‌مدافع سرتیپ ریاحی ذکر شد. سرلشگر جوادی رئیس دادگاه بعد از اعلام رسمیت جلسه گفت نامه‌ای از طرف آقای سرهنگ شاهقلی واصل گردیده که علت عدم حضور ایشان را تشریح کرده است. این نامه به وسیله پزشک بیمارستان شماره ۲ ارتش گواهی شده است مبنی بر اینکه آقای سرهنگ شاهقلی در اثر بیماری برونشیت قادر به شرکت در جلسات دادگاه نمی‌باشد.

دکتر مصدق که تا این موقع سرش را روی لبه نیمکت گذاشته و به اصطلاح استراحت می‌کرد سرش را بلند کرد و آهسته از سرهنگ بزرگمهر وکیل مدافع خود پرسید سرهنگ «شاهقلی چشه؟ کسالت داره؟» سرهنگ بزرگمهر در جواب گفت: برونشیت دارد، دکتر مصدق عینک خود را از چشم برداشت نگاهی دقیق به قیافه سرهنگ بزرگمهر کرد و گفت عجب ...! راستی می‌گی ... خدا انشاءالله شفا بدهد.

* * *

موضوع مهمی که اینک توجه خبرنگاران خارجی و داخلی را جلب کرده است سکوت اسرارآمیز دکتر مصدق در جلسات دادگاه می‌باشد. دکتر مصدق قبلاً در همان روزهای اولی که جلسات دادگاه تشکیل می‌شد روی یک موضوع بسیار صحبت می‌کرد و حتی اعتصاب غذای

---

* فردوسی ـ شماره ۱۳۴ ـ سال ۱۳۳۳

خود را نیز به خاطر همین موضوع آغاز نمود او می‌گفت: به چه جهت روزنامه‌ها متن لایحه دفاعیه او را چاپ نمی‌کنند. دکتر مصدق اصرار داشت که روزنامه‌ها را اگر آزاد بگذارند حتماً این کار را می‌کنند ولی رئیس دادگاه می‌گفت من نمی‌توانم روزنامه‌ها را ملزم کنم که به میل جنابعالی رفتار نمایند سرانجام این موضوع سبب گردید که دو جلسه وقت دادگاه روی این موضوع بچرخد تا اینکه از روز دوشنبه ناگهان دکتر مصدق سکوت کرد. ایشان که قبلاً مرتب از روزنامه و چاپ‌نشدن لایحه دفاعیه خود صحبت می‌کرد مهر سکوت بر لب گذاشت و تا امروز که این سطور از نظر شما می‌گذرد آقای دکتر مصدق در این‌باره کلمه‌ای اظهار نکرده است. چند روز پیش هنگامی که تنفس اعلام گردید یکی از خبرنگاران خود را به کنار او رسانید و گفت آقا چرا دیگر از روزنامه‌ها گله نمی‌کنند. دکتر مصدق به شنیدن این کلمات روی خود را برگرداند. خبرنگار مزبور آماده شنیدن جواب او بود که افسران محافظ او را از کنار دکتر مصدق دور کردند ولی او در همان موقعی که چند قدم از دکتر مصدق دور شد شنید که وی می‌گوید رازی در میان است ....

* * *

اتفاقاً این کلمه دکتر مصدق سبب شد که خیلی چیزها تا آن وقت برای خبرنگاران روشن نبود معلوم گردد در جلسات دادگاه تجدیدنظر دکتر مصدق دوبار به سرتیپ آزموده دادستان ارتش حمله کرد و مطالبی علیه او اظهار داشت. دادستان ارتش نیز فقط یک بار که بسیار عصبانی شده بود علیه دکتر مصدق صحبت کرد و او را جانی و جنایتکار نامید. دکتر مصدق در جلسات اولیه دادگاه دادستان ارتش را «آن مرد» خطاب می‌کرد ولی از روز دوشنبه به بعد این موضوع به کلی تغییر قیافه داد. از آن روز تاکنون نه دیگر دکتر مصدق سخنی علیه سرتیپ آزموده اظهار داشته است و نه دادستان ارتش مطلبی علیه متهم ردیف یک! بیان کرده است. مخبرین کنجکاو که درصدد کشف علت این احترامات متقابله بین دادستان ارتش و متهم ردیف یک بودند سرانجام موضوع را کشف کردند آنها عقیده دارند که شب دوشنبه مذاکراتی بین دکتر مصدق و دادستان ارتش و چند نفر دیگر صورت گرفته است و نتیجه این ملاقات این شده است که دکتر مصدق اولاً اعتصاب غذای خود را بشکند، ثانیاً دیگر اصرار نکند که چرا مطالب دادگاه در روزنامه‌ها چاپ نمی‌شود و ثالثاً از حمله به دادستان ارتش خودداری نماید و در پایان ... خدا بهتر می‌داند ولی باید دانست که دکتر مصدق از آنها نیست که جایی بخوابد که آب زیرش برود....

داستان خر ملانصرالدین

موضوع دیگری که مدتی در دادگاه دکتر مصدق مورد بحث بود جریان اعزام دو نفر زندانی عضو فرقه دموکرات آذربایجان و جیب‌بر مشهور به اطاق دکتر مصدق به عنوان مصاحب بود.

وقتی دادستان ارتش نامه دکتر مصدق را در دادگاه قرائت کرد و رئیس دادگاه نیز به دادستان ارتش دستور داد که این دو نفر را دیگر به اطاق دکتر مصدق نفرستد، دکتر مصدق از جا برخاست و در حالی که خنده معروف خود را می‌کرد گفت: آقای رئیس خر ما از کرگی دم نداشت.

این حرف دکتر مصدق سبب شد که همه اعضا دادگاه و تماشاچیان بخندند. در این هنگام موضوع خر ما از کرگی دم نداشت برای یکی از خبرنگاران خارجی ترجمه شد خبرنگار مزبور که داستان آن را نمی‌دانست خود را به دکتر مصدق رسانید و سؤال کرد موضوع چیست؟

دکتر مصدق می‌خواست داستان را برای او تعریف کند ولی مأمورین مانع شدند اما آن خبرنگار دست‌بردار نبود و سرانجام یکی از مخبرین داخلی ماجرای بریده شدن دم خر ملانصرالدین و قضاوت قاضی محل را برای او ترجمه کرد. این داستان بلافاصله در همان شب به وسیله کلیه نمایندگان خبرگزاریها و مخبرین خارجی به سراسر جهان مخابره شد ....

دکتر مصدق در دادگاه تجدیدنظر برخلاف دادگاه بدوی در میان سخنان دادستان ارتش و رئیس دادگاه مطلبی اظهار نمی‌دارد ولی روز پنجشنبه هفته گذشته کلمه‌ای گفت که باعث خنده حضار گردید.

سرهنگ بزرگمهر وکیل‌مدافع او مشغول صحبت بود او نسبت به صلاحیت دادستان ارتش و غیرقانونی بودن حضور او در دادگاه تجدیدنظر مطالبی اظهار داشت و گفت آقای سرتیپ آزموده خودشان بهتر می‌دانند که حضور ایشان در دادگاه بیشتر جنبه شخصی دارد زیرا خود ایشان فرمودند من نمی‌خواستم مجدداً در دادگاه تجدیدنظر با «آقا» روبرو شوم.

در این هنگام دکتر مصدق سر خود را از روی لبه نیمکت برداشت و گفت: «آقا» کیه؟... سرهنگ بزرگمهر سخن خود را قطع کرد و گفت «مقصود جنابعالی هستید» دکتر مصدق سرش را چند بار تکان داد و گفت عجب ...!

یکی دو جلسه است مجدداً دادگاه دکتر مصدق آن ابهت سابق را که در دادگاه بدوی از نقطه‌نظر خانم‌ها داشت پیدا کرده است و مرتب هر روز دسته‌دسته از زیبارویان تهران در حالی که

خود را به بهترین وجهی آرایش داده‌اند با اتومبیل‌های آخرین‌سیستم برای شرکت در جلسات دادگاه تجدیدنظر نظامی و دیدن دکتر مصدق به دادگاه می‌آیند.

آن روز که سرهنگ بزرگمهر نسبت به صلاحیت دادستان ارتش صحبت می‌کرد و مرتب مواد قانون را یکی پس از دیگری برای تایید گفته خود ذکر می‌نمود. خانم جوان و زیبایی که پشت سرما نشسته بود و به طوری که گفته‌هایش نشان می‌داد یکی از مخالفین سرسخت دکتر مصدق بود روی خود را به مردی که در کنار او نشسته بود کرد و گفت چرا اینها اینقدر با دادستان لج هستند، آن مرد گفت لج نیستند دلیل قانونی می‌آورند ولی خانم مجدداً گفت نخیر من می‌دانم که با دادستان دشمنی دارند، مگر نمی‌بینی که می‌گویند چرا آمده توی دادگاه نشسته است!

* * *

روز پنجشنبه چهار پنج نفر خانم زیبا به اتفاق هم به دادگاه آمده بودند و مرتب با هم می‌گفتند ای خدا می‌شود با دکتر مصدق عکس بگیریم؟

سعی و کوشش آنها برای گرفتن عکس با دکتر به نتیجه نرسید زیرا به عکاسان جراید اجازه عکس‌برداری داده نمی‌شد. یکی از خانمها که نسبت به سایرین زیباتر و «زرنگ‌تر» بود به رفقای خود گفت حالا که نمی‌گذارند با آقا عکس بگیریم من می‌روم جلو و با او سلام‌وعلیک می‌کنم و با یک حرکت سریع خود را از بین مأمورین محافظ دکتر مصدق گذرانید و به مقابل او رسید.

در این موقع تنفس اعلام شده بود و مأمورین تماشاچیان را از سالن بیرون می‌کردند خانم زیبا هنگامی که به چند قدمی دکتر مصدق رسید با صدای بلند گفت: آقا سلام عرض کردم. دکتر مصدق به شنیدن صدای او متوجه وی گردید خیلی مؤدب از جا برخاست و گفت سلام علیک خانم .....

ولی در همان موقع خانمی که با آن تهور خود را به دکتر مصدق رسانید و به او سلام گفت ناگهان حالش منقلب گردید، چهره‌اش سرخ شد، و گویی بغض گلویش را گرفت و بدون اینکه اطراف خود را تماشا کند به سرعت از در سالن دادگاه خارج گردید وقتی من به دنبال این خانم از سالن دادگاه خارج شدم او را دیدم که میان رفقای خود ایستاده است و دستمالی سفید به دست دارد و روی چشمهایش می‌مالد، او گریه کرده بود چرا گریه کرده بود؟ خدا می‌داند!

لابد می‌دانید که روز پنج‌شنبه عبدالصاحب صفایی در مجلس شورای ملی علیه دکتر مصدق و دولت او اعلام جرم کرد و از مجلس شورای ملی درخواست نمود که از اعلام جرم او

رسیدگی به عمل آید.

یکی از مأمورین محافظ دکتر مصدق تعریف می‌کرد:

مقارن ساعت شش و نیم بعدازظهر روز پنجشنبه بود که روزنامه‌های عصر را به دکتر مصدق دادم. او روزنامه‌ها را گرفت و در روی تختخواب خود مشغول خواندن شد چند لحظه بعد صدای شلیک خنده دکتر مصدق را شنیدم و چون می‌دانستم که آقا خودش تنها در اطاق است از این موضوع بسیار متعجب شدم آهسته خود را به در اطاق او رسانیدم دکتر مصدق همچنان می‌خندید از درز در به درون اطاق نگریستم و به راستی بر تعجب من بیشتر افزوده شد زیرا دکتر مصدق از خواندن مطالب روزنامه‌ها چنان قاه‌قاه می‌خندید.

شب که کسان او به دیدنش آمدند و روز جمعه که سرهنگ بزرگمهر با وی ملاقات کرد از علت خنده آقا مطلع شدم علت خنده او اعلام جرم یکی از وکلای مجلس علیه خودش بوده است دکتر مصدق گفته است که من از خدا می‌خواهم به این اعلام جرم رسیدگی شود و پرونده من به دیوان کشور برود زیرا در آنجا می‌توانم با کسانی صحبت کنم که به من چشم زهره نروند.

* * *

روز یکشنبه جلسه دادرسی آقای دکتر مصدق و سرتیپ ریاحی از روزهای دیگر شلوغ‌تر بود عده زیادی زن و مرد در آن شرکت کرده بودند ولی موضوع مهمی که جلب توجه مخبرین جراید داخلی و خارجی را کرد حضور آقایان صدر و شهیدزاده وکلای غیرنظامی دکتر مصدق در دادگاه بود.

دکتر مصدق تا تنفس اول از حضور این دو نفر در دادگاه اطلاع نداشت ولی بعد از اعلام تنفس سرهنگ بزرگمهر از این موضوع اطلاع یافت و آهسته در گوش ایشان مطلب را گفت. دکتر مصدق از شنیدن این خبر لبخندی زد و گفت راستی می‌گویی؟ کجا هستند؟ ....

هنگامی که تنفس اعلام گردید آقایان حسن صدر و شهیدزاده وکلای غیرنظامی دکتر مصدق به اطاق آقایان دادرسان دادگاه رفتند و قریب یک ربع ساعت با آنها مذاکره کردند. وکلای غیرنظامی دکتر مصدق از رئیس دادگاه تجدیدنظر تقاضا داشتند که به آنها اجازه داده شود با آقای دکتر مصدق موکل خود صحبت کنند. آن‌ها می‌گفتند چون آقای دکتر مصدق ما را به وکالت خود انتخاب کرده است ما تاکنون فرصت اینکه با موکل خود صحبت و مذاکره کنیم نداشته‌ایم اینک شایسته است که آقای سرلشگر جوادی موافقت فرمایند تا با موکل خود صحبت نماییم ولی آقای سرلشگر جوادی به آنها جواب داد صحبت‌کردن با متهمی که اینک محاکمه او در دادگاه

نظامی در جریان است قانونی نیست و مقررات نظامی چنین اجازه‌ای را به هیچ کس نمی‌دهد.

* * *

روز یک شنبه «والتر هروکه» خبرنگار مجله کوئیک آلمانی نیز به دادگاه آمده بود. او در نظر داشت با آقای دکتر مصدق ملاقات کرده و مصاحبه‌ای به عمل آورد و برای انجام این موضوع خیلی زحمت کشید. به آقای سرلشگر جوادی رئیس دادگاه مراجعه کرد، به دادستان ارتش جریان راگفت ولی تمام سعی و تلاش او برای مصاحبه با دکتر مصدق بی‌نتیجه ماند....

* * *

دکتر مصدق روز یکشنبه از جا برخاست و گفت در یک جلسه این دادگاه که من به این آقا (اشاره به سرتیپ آزموده) آن مرد خطاب کردم رئیس دادگاه ایراد فرمودند که چرا به ایشان می‌گویم مرد پس من به ایشان چه بگویم ـ نمی‌توانم که به او بگویم دادستان غیرقانونی ـ آقا مرد به زبان عربی رجل است و جمع آن رجال است وقتی می‌خواهند عظمت یک کشوری را توصیف کنند می‌گویند آن کشور دارای رجال است حالا شما می‌فرمایید من به این آقا نگویم مرد بسیار خوب اطاعت می‌کنم و از این به بعد نمی‌گویم.

طلسم دکتر مصدق کارگر واقع نشد و دادگاه به صلاحیت خود رای داد*

روز سه شنبه گذشته هنگامی که دکتر مصدق نسبت به صلاحیت دادستان ارتش و اقدامات مالی و اقتصادی خود صحبت می‌کرد سرتیپ آزموده دادستان ارتش در جلسه دادگاه حضور نداشت و به جای او سرهنگ الهیاری نشسته بود. دکتر مصدق ضمن بیانات خود مرتب می‌گفت این آقای سرتیپ ... بعد ناگهان متوجه جایگاه دادستان ارتش می‌شد و از سرهنگ الهیاری می‌پرسید پس خودشان کجا هستند؟ ها، راستی کجا هستند.

* * *

دکتر مصدق معمولاً هر داستانی را در دادگاه تعریف کند بعد از خاتمه دادگاه هنگامی که فرزندانش به ملاقات او در زندان می‌روند جریان را برای آنان با آب و تاب وصف می‌نماید داستانهای دکتر مصدق که در دادگاه برای هئیت دادرسان تعریف می‌کند مورد توجه خبرنگاران خارجی نیز می‌باشد آن روز که دکتر مصدق جریان موتورسواری خود را در سوئیس تعریف کرد بلافاصله این جریان از طرف مخبرین خارجی به سرتاسر دنیا مخابره شد و درست سه ساعت بعد از اینکه این داستان به وسیله دکتر مصدق در دادگاه گفته شد مقارن ساعت هفت و سه ربع بعدازظهر رادیو پاریس عین داستان را برای شنوندگان خود به زبان فرانسه پخش کرد و یک ساعت بعد همین داستان به وسیله رادیو برازویل پخش گردید.

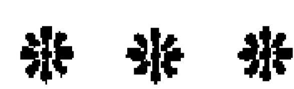
* * *

موضوع دیگری که در دادگاه مدتی توجه مخبرین جراید داخلی و خارجی را جلب کرده

---

* فردوسی ـ شماره ۱۳۵ ـ سال ۱۳۳۳

بود اشتباهی است که دکتر مصدق اغلب در بیانات خود می‌کند. معلوم نیست این اشتباه واقعاً اشتباه است یا اینکه روی منظوری دکتر مصدق مرتکب چنین سهو و اشتباهی می‌گردد. با وجودی که همه می‌دانیم که از ابتدای دستگیری دکتر مصدق تاکنون تنها شخصی که بیش از سایرین با او تماس داشته است سرتیپ آزموده دادستان ارتش می‌باشد معهذا دکتر مصدق تاکنون چندین بار در دادگاه تجدیدنظر هنگامی که خواسته است نام سرتیپ آزموده را برزبان بیاورد اسم او را فراموش کرده است. روز سه شنبه نیز هنگامی که مشغول صحبت بود گفت آقای سرتیپ خواجه ... خواجه نوری ... دادستان.... «در این هنگام سرهنگ بزرگمهر در گوش او گفت دادستان ارتش آقای سرتیپ آزموده هستند. دکتر مصدق به شنیدن این کلمات روی خود را به طرف دادستان ارتش کرد و گفت «ببخشید ... آقای سرتیپ آزموده ...» این اشتباه دکتر مصدق یکی و دوبار تکرار نشده است بلکه تاکنون قریب ده بار دکتر مصدق نام سرتیپ آزموده را فراموش کرده بود مخبرین جراید عقیده دارند که دکتر مصدق بی‌جهت نام خواجه نوری را به زبان نمی‌آورد.



در شماره‌های قبل ضمن رپرتاژ جریان محاکمه آقای دکتر مصدق گفته شد که آقای سرهنگ شاهقلی بسیار مورد توجه آقای دکتر مصدق می‌باشد و هنگامی که وی از بیماری سرهنگ شاهقلی و در نتیجه عدم حضور او در دادگاه مطلع شد بسیار متأثر گردید. دادگاه سرهنگ آزمین را به وکالت تسخیری سرتیپ ریاحی تعیین کرد. آن روز هنگامی که دکتر مصدق مشغول صحبت بود، ناگهان گفت: جناب تیمسار سرهنگ آزمین هم اینک در دادگاه تشریف دارند، این کلمات دکتر مصدق سبب گردید که کلیه تماشاچیان دادگاه بخندند حتی اعضای دادگاه و دادستان ارتش هم نتوانستند از خنده کردن خودداری کنند. موضوع «زنگ» رئیس دادگاه هم روز سه شنبه باعث خنده حضار در دادگاه گردید دکتر مصدق مشغول صحبت بود که ناگهان آقای سرلشگر جوادی زنگ را از روی میز برداشت که آن را کوک کند. دکتر مصدق به دیدن این جریان ژست مخصوصی به خود گرفت، هر دو دستش را مانند کسانی که تسلیم می‌شوند بلند کرد و گفت شما را به خدا دست به زنگ نزنید من می‌ترسم به دنبال این گفته آقای دکتر مصدق تماشاچیان به شدت خندیدند.

سرلشگر جوادی از این موضوع بسیار ناراحت شد و به دکتر مصدق تذکر داد که دادگاه شوخی‌بردار نیست ....

* * *

روز پنجشنبه درست سر ساعت شش بعدازظهر بود که دکتر مصدق به اتفاق سرهنگ بزرگمهر وکیل‌مدافع خود وارد سالن دادگاه شد و سرجای خود نشست. دکتر مصدق آهسته به سرهنگ بزرگمهر می‌گفت چیز غریبی است چرا صدور رأی دادگاه تا این اندازه به طول انجامید. من نمی‌دانم بالاخره رأی به صلاحیت دادگاه می‌دهند یا نه.

سرهنگ بزرگمهر نیز مرتب او را سرگرم می‌کرد و می‌گفت آقا دیر نشده است همین الان رأی دادگاه آماده می‌شود سرانجام ساعت شش و نیم جلسه دادگاه رسمیت یافت و آقای سرهنگ شاکری مشغول قرائت رأی صادره گردید. در خلال قرائت رأی سکوت اسرارآمیزی سالن دادگاه را فراگرفته بود. دکتر مصدق در حالی که دو دست خود را به زیر چانه‌اش گذاشته بود چشمانش را به دهان منشی دادگاه دوخته بود سرتیپ ریاحی سر خود را پایین انداخته و انتظار پایان قرائت قرار دادگاه را داشت. سرلشگر جوادی نیز چشمان خود را به دهان منشی دادگاه دوخته بود. هنگامی که منشی دادگاه به آن قسمت از رأی رسید که معلوم بود دادگاه اعتراضات دکتر مصدق را رد کرده است وی آب دهان خود را قورت داد و چشم خود را متوجه زمین کرد و تا پایان قرائت رأی در همان حال باقی ماند.

رأی دادگاه به صلاحیت صادر گردید و دادرسان به اکثریت آراء رأی خود را اعلام داشتند بدین طریق که از نُه نفر دادرسان و رئیس دادگاه هشت نفر نظر به صلاحیت دادگاه داده بودند و یک نفر عقیده داشته که دادگاه برای رسیدگی به اتهام دکتر مصدق صالح نیست.

اگر چه معلوم نبود و تاکنون هم معلوم نشده است که دادرس مخالف چه شخصی می‌باشد معهذا تعیین هویت وی مورد توجه دکتر مصدق و کلیه مخبرین جراید بود اصرار داشتند و دارند که بدانند شخصی که به صلاحیت دادگاه رأی نداده است کیست و چون در متن رأی نامی از او برده نشده است آنان به حدس با خود گفتند ممکن است این شخص سرتیپ «نوتاش» باشد و دلیل این گفته خود را آن می‌دانند که هنگام قرائت رأی آقای سرتیپ نوتاش که در تمام جلسات دادرسی در دادگاه حاضر می‌شد جای او در دادگاه خالی بود.

* * *

درست ده روز است که آقایان حسن صدر و شهیدزاده وکلای غیرنظامی دکتر مصدق به عنوان تماشاچی در دادگاه حاضر می‌شوند. هر روز هنگامی که دکتر مصدق وارد سالن دادگاه می‌شود از سرهنگ بزرگمهر می‌پرسد ببین آمده‌اند.

سرهنگ بزرگمهر از جا بلند می‌شود و در بین تماشاچیان به جستجوی وکلای غیرنظامی دکتر مصدق می‌پردازد و چون آنها را می‌بیند آهسته درگوش دکتر مصدق می‌گوید بله آقا آمده‌اند دکتر مصدق لبخندی می‌زند و می‌گوید می‌خواستم که شما هم این را بدانید.

* * *

صبح روز شنبه که دادگاه می‌بایست به ماهیت پرونده رسیدگی نماید یک دختر خانم زیبا نیز به دادگاه آمده بود. قبل از اینکه دادگاه تشکیل گردد و اعضای دادگاه وارد سالن شوند دختر مزبور که دو ردیف با دکتر مصدق فاصله داشت از یکی از مخبرین جراید خواهش کرد که سرهنگ بزرگمهر را متوجه او سازد. وقتی سرهنگ بزرگمهر متوجه دختر خانم گردید، دختر مزبور در حالی که چهره‌اش سرخ شده بود گفت آقای سرهنگ لطفاً به آقا بفرمایید «کنیزتان اینجاست» سرهنگ بزرگمهر پیام او را به گوش دکتر مصدق رسانید. دکتر مصدق به شنیدن این پیام سرش را به عقب برگردانید. دخترخانم سلامی به او داد و دکتر مصدق ضمن اینکه سلام را با خنده جواب می‌گفت اظهار داشت اختیار دارید خانم بفرمایید دختر عزیز من آنجاست ....

* * *

تاکنون اتفاق نیفتاده که آقای دکتر مصدق حتی یک بار حتی یک بار هم که شده بی‌جهت به تماشاچیان دادگاه خیره شود. هر روز هنگامی که او را وارد سالن دادگاه می‌کنند در حالی که سر خود را پایین انداخته است خود را به جایگاه خویش می‌رساند و آهسته روی نیمکت می‌نشیند و تا هنگامی که جلسه دادگاه پایان می‌پذیرد و او را برای بردن به بازداشتگاه از سالن خارج می‌سازند ابداً متوجه عقب سر خود نمی‌گردد.

با سرتیپ ریاحی هم از ابتدای محاکمه در دادگاه بدوی تاکنون ابداً همکلام نشده است. تنها کسی که مورد توجه دکتر مصدق بود و همیشه در خلال تنفس با او صحبت می‌کرد سرهنگ شاهقلی وکیل مدافع سرتیپ ریاحی بود. معلوم نیست چرا دکتر مصدق به سرهنگ شاهقلی تا این حد علاقمند شده است. شما نمی‌دانید آن روز که از کسالت وی مطلع شد چقدر متأثر گردید....

محاکمه آقای دکتر مصدق*

این روزها محاکمه آقای دکتر مصدق آخرین مراحل خود را در دادگاه تجدیدنظر طی می‌کند و هیچ بعید نیست که تکلیف قطعی ایشان مقارن انتشار این شماره معلوم شود.

در این چند روز آخر عمر دادگاه رئوس مطالب و همچنین خلاصه‌ای از اظهارات متهمین، دادستان، وکلای مدافع در جراید یومیه چاپ شد و ما در اینجا به نکات جالب دادگاه اشاره می‌کنیم:

دادستان ارتش در این هفته مجدداً فرصت پیدا کرد که چند جلسه متوالی در دادگاه صحبت کند به طور کلی صحبتهای او همان مطالبی بود که در دادگاه بدوی گفته بود. مقادیر زیادی نامه که ظاهراً برای وی رسیده بود تقدیم دادگاه کرد و قبل از اینکه این نامه‌ها ضمیمه پرونده گردد متن آنان را در جلسه دادگاه قرائت نمود به قول سرتیپ آزموده این نامه‌ها از اقصی‌نقاط ایران برای دادستانی ارتش رسیده بود و همه در شرح مظالم آقای دکتر مصدق بود که متأسفانه ما نتوانستیم نویسندگان نامه‌ها راکه ساکن شهرستانها می‌باشند بشناسیم ولی در بین اسامی اشخاصی که از تهران برای دادستان ارتش نامه فرستاده بودند اسم رهبر حزب ذوالفقار و سومکا و ...!؟ به چشم می‌خورد، دادستان ارتش بعد از قرائت نامه‌های رسیده شروع به صحبت کرد و منجمله گفت:

مصدق آخر عمر دست از دروغ گفتن برنمی‌دارد. این شخص که کفر از سر و رو و چشم و زبانش می‌بارد، خسرالدنیا و الاخره است. این پیرمرد بدبخت در آخر عمر جز توهین و افتراء

---

* . فردوسی ـ شماره ۱۳۶ ـ سال ۱۳۳۳

راهی ندارد. این توشه‌ای است که این پیرمرد بدبخت برای آخرت خود فراهم می‌کند ....

آقا به من دشنام می‌دهد

آقای دکتر مصدق در خلال گفته‌های دادستان و در همان هنگامی که هدف سخنان تند او قرار می‌گرفت گاهی به قیافه او نظر می‌افکند و زمانی سرش را روی دسته نیمکت می‌گذاشت و چند دقیقه‌ای در همین حال باقی می‌ماند. سکوت اسرارآمیز محیط سالن دادگاه را فرا گرفته بود. کلیه مخبرین داخلی و تماشاچیان چشمان خود را به دکتر مصدق دوخته بودند.

دادستان ارتش همچنان به گفته‌های خود ادامه می‌داد معلوم بود که آقای دکتر مصدق با وجودی که سرش را روی دسته نیمکت گذاشته است به گفته‌های او با دقت گوش می‌دهد. هنگامی که دادستان ارتش جمله خود را به آنجا رسانید که گفت: «این پیرمرد بدبخت برای آخرت خود...» ناگهان آقای دکتر مصدق سرش را از روی نمیکت بلند کرد و به شدت روی نیمکت کوبید: دادستان ارتش گفته خود را قطع کرد آقای دکتر مصدق در میان سکوت حضار گفت آقای رئیس دادگاه به من دشنام می‌دهد چرا اعتراض نمی‌کنید ... در این هنگام گفتگوی مختصری بین او و رئیس دادگاه روی داد. دکتر مصدق سکوت کرد و دادستان به گفته‌های خود ادامه داد....

ضارب امام جمعه تهران

آقای دکتر مصدق دیگر چیزی نگفت سر خود را پایین انداخت و به فکر فرو رفت تا اینکه نوبت صحبت به او رسید وی ضمن اظهار مطالبی از یک راز مهم پرده برداشت و گفت من هنگامی که در لاهه بودم شنیدم که ضارب امام جمعه تهران در دادگاه گفته است که به تحریک من مبادرت به مضروب‌کردن امام جمعه تهران نموده است. به راستی از شنیدن این خبر بسیار ناراحت شدم....

این جریان فراموشم شد تا اینکه ضارب امام جمعه نامه‌ای از زندان برای من فرستاد او در این نامه نوشته بود که سرهنگ هوشیار وکیل‌مدافع من در دادگاه به من گفت اگر می‌خواهی تبرئه شوی بگو که دکتر مصدق و آیت‌الله کاشانی و دکتر بقایی مرا تحریک کردند امام جمعه را مضروب کنم من هم از روی نفهمی چنین حرفی را در دادگاه زدم و به سه سال حبس محکوم شدم. اکنون می‌دانم که خبط کرده‌ام و از شما تقاضا می‌کنم مرا ببخشید. آقای دکتر مصدق به دنبال گفته‌های خود گفت این نامه نبی‌الله اکبری ضارب امام جمعه بود و خود این نمونه‌هائی از

کارشکنی مخالفین دولت من بود که از هیچ‌چیز فروگذار نبودند. منظور آنها این بود که دولت مرا ساقط نمایند.

* * *

آقای دکتر مصدق به دنبال این بیانات خود گفت چیز دیگری که در دادگاه بدوی بسیار مرا ناراحت کرد اتهامی بود که به من بسته بودند که در زمان مظفرالدین شاه پول تقلبی داده‌ام، من به قدری از شنیدن این مطلب ناراحت شدم که تصمیم گرفتم سازنده این اتهام را بشناسم و بالاخره موفق شدم. این شخص لسان سپهر نام دارد. او اوراقی به دادگاه داد مبنی بر اینکه من در مقابل ملک خالصه‌ای که مظفرالدین شاه به من داده است و می‌بایست نه‌هزار پول شاهی طلا در ازای آن بدهم نه‌هزار پول سفید را مطالبه کردم و به جای بهای ملک خالصه داده‌ام. آقا به خدا قسم این هم بهتان است و از همان دروغهاست.

* * *

بعد از بیانات دکتر مصدق مجدداً دادستان ارتش مشغول صحبت گردید باز هم مطالبی علیه دکتر مصدق اظهار داشت.

اظهارات او این بار آقای دکتر مصدق را ناراحت و عصبانی کرد. رئیس دادگاه نیز متوجه این عصبانیت شد و ناچار تنفس اعلام کرد. دکتر مصدق که راستی عصبانی شده بود هنگامی که اعضای دادگاه از جلسه خارج می‌شدند سر خود را از روی نیمکت بلند کرد و متوجه دادستان ارتش شد. سرتیپ آزموده از جا برخاسته بود که از سالن خارج شود. دکتر مصدق با صدای بلند به نحوی که دادستان ارتش بشنود گفت واقعاً آقا امروز بسیار عالی صحبت کردید، ما را مستفیض فرمودید!! خودتان نمی‌دانید که چقدر خوب صحبت فرمودید. سرتیپ آزموده چند لحظه‌ای مکث کرد و به سخنان دکتر مصدق گوش داد و چون دید که اگر باز هم بایستد دکتر مصدق از صحبت‌کردن باز نخواهد ماند لذا سرش را به طرف در برگردانید و از سالن دادگاه خارج شد. ولی دکتر مصدق با رفتن او از صحبت‌کردن صرف‌نظر نکرد. این بار مخاطب او سرهنگ بزرگمهر بود می‌گفت من نمی‌دانم این شخص از ناسزا گفتن به من چه استفاده‌ای خواهد برد....

موضوع دیگری که در دادگاه بسیار جلب‌توجه کرد ادعای سرتیپ آزموده بود مبنی بر اینکه دکتر مصدق با خارجی‌ها ارتباط دارد. او گفت این مرد که خود را ایرانی و وطن‌پرست می‌داند وقتی می‌خواهد در دادگاه سند ارائه دهد، دست به دامان روزنامه‌های خارجی می‌شود و به عکسهایی که در این روزنامه‌ها چاپ شده است استناد می‌کند. این شخص دادستان ارتش را

عامل خارجی نامید برای اینکه از نوشته‌های یک روزنامه ایرانی علیه او استفاده کرده است. ولی خود او که از مجلات و روزنامه‌های خارجی استفاده می‌کند عامل بیگانه نیست؟

* * *

موضوع دیگری که از اولین روز جلسات دادگاه تجدیدنظر تاکنون مرتب تکرار می‌شود این است که از اولین روز محاکمه هنگامی که دکتر مصدق وارد سالن دادگاه می‌شد کلیه تماشاچیان از جا برخاستند و به زمین ننشستند تا دکتر مصدق در جای خود قرار گرفت.

این جریان یکی دو روز ادامه داشت تا اینکه مأمورین انتظامات تماشاچیان را متوجه ساختند هنگامی که متهم وارد سالن دادگاه می‌شود نباید از جا برخاست. اکنون که این سطور نوشته می‌شود و باز هم مسئله بلندشدن و بلندنشدن هنگام ورود دکتر مصدق به سالن دادگاه موضوع خوشمزه‌ای شده است به محض ورود دکتر مصدق عده‌ای بلند می‌شوند. عده‌ای نیم‌خیز می‌شوند و بالاخره همه تماشاچیان در جای خود جابجا می‌گردند.

* * *

قریب یک هفته است که جلسات دادگاه تجدیدنظر فقط صبحها تشکیل می‌شود. ظاهراً این امر به خاطر آن است که سرلشگر جوادی رئیس دادگاه تجدیدنظر چند روز است که به معاونت ستاد ارتش منصوب شده و عصرها گرفتاری دارد. بعضی‌ها عقیده دارند که منظور از یکسره شدن جلسات محاکمه این است که اعضای دادگاه بعدازظهرها استراحت نمایند ولی چه این نظر صحیح باشد چه آن نظر از این جریان دکتر مصدق به خوبی استفاده می‌کند.

او هر روز ظهر که از دادگاه به بازداشتگاه خود می‌رود بعد از طرف نهار مشغول تنظیم لوایحی می‌گردد که در دادگاه قرائت نماید و دلیل هم آن است که روز چهارشنبه هفته گذشته هنگامی که رئیس دادگاه جلسه را تعطیل کرد دکتر مصدق قرائت لایحه‌اش پایان یافته بود ولی فردا صبح که مجدداً جلسه تشکیل گردید و رئیس دادگاه به تصور اینکه او دیگر مطلبی ندارد که بگوید گفت حالا آقای سرتیپ ریاحی ... ولی قبل از اینکه جمله رئیس دادگاه ختم شود دکتر مصدق گفت آقا بنده حرف دارم ... لایحه دارم اجازه بدهید قرائت کنم.

* * *

به عکاسان جراید در دادگاه تجدیدنظر فقط دو جلسه اجازه داده شد که از جریان دادگاه عکس‌بردای نمایند و از آن روز به بعد هر وقت عکاسی به دادگاه می‌آید ابتدا باید دوربین خود را در خارج بگذارد و سپس وارد سالن دادگاه شود.

یکی از عکاسان که به عقیده خودش بسیار زرنگ است آن روز تصمیم گرفته بود که به هر نحوی شده است عکس تازه‌ای از دکتر مصدق بگیرد. او برای انجام منظور خود دوربین کوچکی همراه خویش آورده بود. دوربین را در جیبش گذاشته بود و در گوشه‌ای در انتظار ورود اتومبیل آمبولانس حامل دکتر مصدق بود.

بالاخره انتظار او زیاد به طول نیانجامید و چند دقیقه بعد آمبولانس جلوی ساختمان باشگاه افسران لشگر ۲ زرهی توقف کرد و دکتر مصدق به کمک دو نفر افسران محافظ خود از آمبولانس خارج گردید. عکاس زرنگ که مترصد فرارسیدن این لحظه بود دوربین خود را از جیب بیرون آورد و ذره‌بین آن را متوجه دکتر مصدق ساخت و به میزان کردن دوربین مشغول بود که ناگهان یکی از مأمورین متوجه جریان گردید و قبل از اینکه او موفق شود از دکتر مصدق عکس بگیرد جلوی دوربینش را گرفت و گفت آقا ممکن نیست.

دکتر مصدق متوجه این جریان شد لبخندی به روی عکاس مزبور زد و گفت دوست من زیاد هم ناراحت نباش....

* * *

در دادگاه بدوی چند نفر از مأمورین رکن دوم ستاد ارتش و متصدی جراید ستاد هر روز در دادگاه حاضر می‌شدند و با دقت از جریان دادرسی یادداشت برمی‌داشتند ولی در دادگاه تجدیدنظر مأمورین مزبور به دادگاه نمی‌آیند. ظاهراً علت را چنین اظهار می‌دارند که محاکمه دکتر مصدق دیگر آن ابهت سابق را از دست داده است.

ولی با توجه به چند نکته دقیق می‌توان علت این را دریافت در جلسات دادگاه بدوی عده مأمورین انتظامی و محافظ شاید چند برابر مأمورین و محافظین دادگاه تجدیدنظر بود. سعی و اهتمامی که برای حفظ انتظامات دادگاه بدوی می‌شد در دادگاه تجدیدنظر دیده نمی‌شود.

به عقیده خبرنگاران خارجی علت این امر آن است که چون دادگاه بدوی برای اولین مرتبه تشکیل می‌شد پیش بینی‌هایی برای جلوگیری از حوادث احتمالی شده بود ولی چون فعلاً از دادگاه بدوی تجربیاتی حاصل شده است دیگر آن اقدامات مورد ندارد.

دکتر مصدق مخلص همه هستم

در پایان جلسه روز شنبه این هفته دکتر مصدق نسبت به تماشاچیان اظهار محبت کرد و در آن روز مانند روزهای قبل هنگامی که جلسه به عنوان تنفس تعطیل شد و مامورین

تماشاچیان را از سالن خارج ساختند عده‌ای از آنها مخصوصاً خانمها اصرار داشتند آن قدر بایستند تا دکتر مصدق سوار آمبولانس بشود.

انتظار آنها قریب یک ربع ساعت به طول انجامید و سعی و جدیت مامورین انتظامی هم نتوانست تماشاچیان را از منظور خود منصرف سازد.

بالاخره دکتر مصدق در حالی که سرهنگ بزرگمهر زیر بغل او را گرفته بود از عمارت خارج گردید و به طرف آمبولانس رفت. سرهنگ بزرگمهر تماشاچیان راکه دید آهسته در گوش او گفت آقا ملاحظه می‌فرمایید این خانمها و آقایان ایستاده‌اند که جنابعالی را از نزدیک ببینند. دکتر مصدق سرش را بلند کرد و نگاهی به تماشاچیان دادگاه افکند و در حالی که سر خود را به علامت احترام تکان می‌داد گفت از همه آنها ممنونم ... به خدا مخلص همه آنها هستم ....

نامه‌های تهدیدآمیز

در این هفته بین مخبرین جراید داخلی و خارجی صحبت از این بود که نامه‌های تهدیدآمیزی از طرف اشخاص ناشناسی برای اعضاء دادگاه و دادستان ارتش واصل شده است. ارسال این نامه در دادگاه بدوی هم زیاد سابقه دارد. نظر سرتیپ آزموده نسبت به نویسندگان این نامه‌ها این است که اصولاً آنها جرأت اینکه زیر نامه خود را امضا نمایند ندارند.

* * *

اگر چه اعضای دادگاه اظهار می‌دارند تا آخرین دفاع متهمین شنیده نشود و وارد شور نگردند نمی‌توانند کوچکترین اظهارنظری نسبت به رأی دادگاه بنمایند ولی از ظواهر امر و مخصوصاً از رأی دادگاه تجدیدنظر نسبت به صلاحیت می‌توان پیش‌بینی کرد که برخلاف شایعات منتشره دادگاه دکتر مصدق را تبرئه نخواهد کرد و هیچ بعید نیست که رأی دادگاه بدوی را بشکنند و او را به مجازات بیشتری مثلاً ۵ سال حبس مجرد محکوم نماید.

درباره سرتیپ ریاحی نیز می‌توان پیش‌بینی کرد که رأی دادگاه تجدید نظر مجازاتی بیش از مجازات دادگاه بدوی برای او تعیین کند.

بعد از اینکه رأی دادگاه تجدیدنظر به محکومیت دکتر مصدق صادر شد باید دید که چه اقداماتی بعداً به عمل خواهد آمد موضوع عفو به طوری که خود دکتر مصدق هم بارها در دادگاه اظهار داشته است ممکن است منتفی شده باشد ولی مسلماً تقاضای فرجام دکتر مصدق پذیرفته خواهد شد و پرونده برای رسیدگی به دیوان عالی کشور ارجاع می‌گردد. در اینجا نظر مقامات

قضایی بر این است که دیوان کشور بلافاصله دستور آزادی دکتر مصدق را صادر خواهد کرد و بعد به اتهام او رسیدگی به عمل می‌آید.

باید دانست که به کلیه اتهامات دکتر مصدق و همچنین در صورت تصویب اعلام جرم نمایندگان مجلس یکجا رسیدگی خواهد شد و گفته می‌شود که ممکن است مدافعات دکتر مصدق در دیوان عالی کشور مورد نظر قرار گیرد و رأی به برائت او صادر گردد... آینده نشان می‌دهد.

نکات جالبی از محاکمه آقای دکتر مصدق*

در هفته گذشته ضمن اخبار جالب دادگاه تجدیدنظر نظامی پیش‌بینی شد که دادگاه در آن هفته رأی خود را نسبت به متهمین صادر خواهد کرد ولی این پیش‌بینی به چند علت صحیح درنیامد و اینک علل آن را تشریح کرده سپس به ذکر بقیه نکات جالب دادگاه در هفت روز گذشته می‌پردازیم. علت اصلی اینکه دادگاه نتوانست هفته گذشته ختم دادرسی را اعلام کند این بود که دکتر مصدق بیان آخرین دفاع خود را شروع کرده بود و دادستان ارتش هم اعلام کرده بود که دیگر مطلبی ندارند که در دادگاه اظهار نماید و پیش‌بینی می‌شد که آقای دکتر مصدق آخرین دفاع خود را ضمن یکی دو جلسه تمام کند ولی دکتر مصدق نه فقط چندین جلسه متوالی به ذکر آخرین دفاع پرداخت بلکه مطالب و نکاتی مجدداً در ضمن بیانات خود گفت که دادستان ارتش را مجبور به جوابگویی کرد.

انتقام از دشمنان اعلیحضرت فقید

روز چهارشنبه گذشته دکتر مصدق ضمن بیان آخرین دفاع مطلب جدیدی را عنوان کرد او گفت ممالک در دنیا یا صورتاً مستقل هستند و یا معناً و حال من می‌خواهم بگویم که مملکت ما در سابق صورتاً مستقل بوده است یا معناً. آقایان دادرسان به خوبی اطلاع دارند که اعلیحضرت فقید در اوایل جنگ بین‌المللی گذشته با کمال قدرت در این مملکت سلطنت می‌کرد. قوای ارتش و ژاندارمری تحت فرمان آن پادشاه بود ولی بعد از اینکه متفقین به ایران

---

* فردوسی ـ شماره ۱۳۷ ـ سال ۱۳۳۳

آمدند شاهنشاه فقید از سلطنت کناره‌گیری کرد و به جزیره موریس تبعید شد. من عقیده دارم این اقدام از ناحیه انگلیسیها بود. بعد از سالها یک نفر از اهالی این مملکت پیدا شد و انتقام این عمل انگلیسیها را از آنها گرفت و آنها را از مملکت ایران بیرون کرد. این یک نفر من بودم و امروز این مرد (اشاره به سرتیپ آزموده دادستان ارتش) می‌خواهد انتقام این عمل مرا از من بگیرد.

وصیت‌نامه دکتر مصدق

دکتر مصدق بعد از بیان این مطلب به ذکر جریان وصیت‌نامه خود که چند هفته قبل نوشته و سپس آن را پاره کرده بود پرداخت و گفت یک عملی اگر نشود و گفته شود که این عمل شده است همه آن را قبول می‌کنند در صورتی که اگر یک عمل بشود و گفته شود که نشده است هیچکس باور نمی‌کند که آن عمل انجام نشده است. من وصیت‌نامه‌ای نوشتم ولی بعداً آن را پاره کردم. البته پاره کردن آن دلیل این نیست که از آن گذشته باشم من در وصیت‌نامه خود نوشته بودم که اولاد من مکلفند بعد از مرگم خانه‌ام را بفروشند و از پول آن معادل یک سال حقوق یعنی از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ الی ۲۸ مرداد ۱۳۳۳ به افسرانی که محافظ خانه من بودند و اینک در زندان به سر می‌برند در صورتی که در دادگاه محکوم شدند و از حقوق خود محروم گردیدند داده شود تا آنها بتوانند از این پول برای امرار معاش خود استفاده کنند. آقایان دادرسان محترم به خدا این افسران کوچکترین گناهی ندارند من مطمئن هستم که آنها ابداً تیراندازی نکرده‌اند زیرا به آنها دستور داده بودم که تیراندازی نکنند و اگر هم کسانی در حوالی خانه من کشته شده‌اند به وسیله گلوله‌های کسانی بوده که خانه مرا گلوله‌باران می‌کردند و بر فرض اگر این افسران محافظ خانه من تیراندازی هم کرده بودند به دستور من بوده است.

من همیشه به آنها دستور می‌دادم که از خانه‌ام دفاع کنند. آنها که از فرمان عزل من اطلاع نداشتند که دستور مرا اجرا نکنند.

در هفته گذشته دوبار در دادگاه دکتر مصدق یکی در ضمن تشکیل جلسه و یکی بعد از پایان جلسه و اعلام تنفس از طرف دو نفر از خانمها تظاهراتی به عمل آمد.

اولین خانمی که برای اولین بار در دادگاه صحبت کرد بلافاصله به دستور آقای سرلشگر جوادی از دادگاه اخراج گردید ولی روز بعد هنگامی که تنفس اعلام گردید و هیئت دادرسان از جلسه خارج شدند خانمی بر له دکتر مصدق تظاهرات کرد که فوراً به وسیله مأمورین انتظامی بازداشت و به فرمانداری نظامی منتقل گردید. این خانم روز شنبه این هفته مجدداً در دادگاه

حاضر شده بود ولی این بار برخلاف مرتبه گذشته خیلی ساکت و آرام در جای خود نشست و در پایان جلسه دادگاه نیز از سالن خارج گردید.

بعد از این تظاهرات مقدمات ورود به دادگاه سخت شد. قبل از این کارت تماشاچیان را در سالن دادگاه بازدید نمی‌کردند ولی روز بعد از این جریان آقای سرلشگر جوادی شخصاً کارت تماشاچیان راکنترل کرده و از آن روز به بعد نیز کنترل شدیدی اجرا می‌گردد و هنگامی که دادگاه پایان می‌یابد و تماشاچیان از سالن خارج می‌شوند کارت‌های ورودی آنها به وسیله مأمورین جمع‌آوری می‌شود.

* * *

همه اعضای دادگاه و حتی خود آقای سرهنگ بزرگمهر وکیل‌مدافع دکتر مصدق تصور می‌کردند که او یکی دو جلسه بیشتر به عنوان آخرین دفاع صحبت نخواهد کرد ولی دکتر مصدق برخلاف تصور آنها نه فقط تاکنون قریب هفت جلسه است که آخرین دفاع خود را شروع کرده و هنوز تمام نکرده است بلکه پیش‌بینی می‌شود که تا چند جلسه دیگر باز هم در دادگاه صحبت کند. دکتر مصدق این بار نقشه تازه‌ای طرح کرده است. او به عنوان آخرین دفاع مطالبی راکه تاکنون در دادگاه به علت اینکه خارج از موضوع بوده اظهار نکرده بود اینک اظهار می‌دارد. آقای سرلشگر جوادی چندین بار به وی تذکر داد که این مطالب مربوط به آخرین دفاع نیست ولی دکتر مصدق در جواب گفت قانون می‌گوید متهم می‌تواند آنچه راکه برای دفاع از خود می‌داند بیان کند حالا اگر آقا اجازه نمی‌فرمایند از خودم دفاع نمی‌کنم شما هم رأی خودتان را صادر کنید.

رئیس دادگاه مجدداً به وی تذکر داد کسی جلوی مطالب قانونی شما را نمی‌گیرد ولی باید مطالبی در دادگاه عنوان کنید که مربوط به موضوع باشد.

روز پنجشنبه قریب نیم ساعت بین آقای سرلشگر جوادی و آقای دکتر مصدق درباره این موضوع بحث شد رئیس عقیده داشت که متهم نباید هر چه دلش بخواهد به عنوان آخرین دفاع بگوید ولی دکتر مصدق می‌گفت آقا شما خودتان فرمودید که من هر چه برای دفاع از خودم مفید می‌دانم بیان کنم.

می‌فرمایید دروغ می‌گویم دستور بدهید صورت جلسات دادگاه را قرائت کنند آن وقت اگر دروغ گفته بودم حق با شماست. آقا صورت‌جلسه را برای این تنظیم می‌کنند که اگر متهم حرفی را زد نتواند مجدداً زیر حرف خود بزند. بحث درباره این موضوع بسیار جالب شده بود دکتر مصدق سه‌بار از جا برخاست اوراق خود را در کیفش گذاشت و گفت حالا که اجازه

نمی‌دهید بسیار خوب من دفاع نمی‌کنم.

آقای دادستان شما را تهدید می‌کند که اگر به متهم اجازه بدهید هر چه دلش می‌خواهد بگوید تقاضای سری‌بودن جلسه را می‌کنم. آقا این آقای دادستان اولین باری نیست که دادگاه را تهدید می‌کند در دادگاه بدوی هم او دادگاه را تهدید کرد ولی من از سری‌شدن دادگاه بیم ندارم. من باید آنچه را که برای دفاع از خودم مفید می‌دانم بگویم و اگر اجازه ندهید دیگر از خودم دفاع نخواهم کرد.

* * *

دکتر مصدق به دنبال این بیانات خود افزود، البته من فرمایش آقا را قبول می‌کنم و نباید حرفی بزنم که ... منا ... منا ... و در این هنگام دکتر مصدق روی خود را به سرهنگ بزرگمهر کرد و پرسید چی گفت؟ ... منا ... منا.

نه خدایا یادم رفت، اصلاً حافظه‌ام خوب کار نمی‌کند. سرهنگ بزرگمهر گفت مخالف مصالح کشور. دکتر مصدق نگاه تندی به او کرد و گفت نه. این نبود. یک چیز دیگر بود. لحظه‌ای دستش را محکم به پیشانی خود گذاشت و به فکر فرو رفت تا اینکه ناگهان تکانی خورد و گفت آها یادم آمد. مطلبی باید بگویم که به عقیده آقا منافی اخلاق نباشد ... بسیار خوب من سعی می‌کنم همین طور صحبت کنم ولی آقا باید متهم از خودش دفاع کند. اینکه نمی‌شود متهم را در یک چهاردیواری قرار داد و گفت مطالب تو نباید خارج از حدود این چهاردیواری باشد.

* * *

چند روز است دکتر مصدق به محضی که دادگاه تعطیل می‌شود بلافاصله به اطاق خود می‌رود و بعد از صرف نهار و کمی استراحت قلم و کاغذ به دست می‌گیرد و مشغول تنظیم لایحه می‌گردد.

دکتر مصدق این لایحه را به عنوان آخرین دفاع خود تهیه می‌کند که در دادگاه قرائت کند. وی هر روز قریب پنج شش صفحه لایحه می‌نویسد و چون آنها را در دادگاه قرائت می‌کند مطالب دیگری از خود به آن می‌افزاید تا وقت دادگاه تمام شود و فرصت داشته باشد لایحه دیگری تنظیم کند. از ظاهر امر چنین پیداست که دکتر مصدق تصمیم گرفته است جلسات متوالی در دادگاه صحبت کند و معلوم نیست به کلیه گفته‌های او در دادگاه دادستان ارتش جواب خواهد گفت یا خیر ولی خود دکتر مصدق می‌گوید من تمام مطالبی که دادستان علیه من در دادگاه اظهار داشته است جواب می‌گویم و کلمه‌ای را بی‌جواب نمی‌گذارم. دکتر مصدق آن روز به

آقای سرلشگر جوادی می‌گفت آقای سرلشگر، دادستان بنده را با پیشه‌وری مقایسه کرده است من باید جواب بگویم تا مردم از جریان مطلع گردند.

* * *

سوکسه‌ای که اکنون سرهنگ بزرگمهر در بین خانمهایی که به دادگاه می‌آیند پیدا کرده است واقعاً شایان توجه است.

سرهنگ بزرگمهر به محض اعلام تنفس از دادگاه خارج می‌شود و موکل خود را تنها می‌گذارد که با افسران محافظ خود صحبت کند. وقتی او به سالن بوفه باشگاه افسران لشگر دو زرهی می‌آید عده‌ای از خانم‌ها دور او جمع می‌شوند و از وی درباره دکتر مصدق سؤال می‌کنند.

سرهنگ بزرگمهر هم با آن لهجه ترکی خود مرتب می‌دوید والله، بالله به خدا من هیچ نمی‌دانم. به من چه. اوناها آقا خودش اونجا نشسته بروید از او بپرسید.

قبلاً گفتیم که تماشاچیان بعد از پایان جلسه به هیچ‌وجه حاضر نیستند که از باغ باشگاه افسران خارج شوند تا اینکه دکتر مصدق را به وسیله آمبولانس به بازداشتگاه ببرند. این جریان به طور کلی هر روز ادامه دارد و مأمورین با زبان خوش، با زور و بالاخره با تهدید با تماشاچیان رفتار می‌کنند ولی آنها به این چیزها توجهی ندارند. روز شنبه این هفته باز هم بعد از تعطیل دادگاه عده‌ای از خانمها در جاده کنار سالن دادگاه اجتماع کرده بودند و سربازها هم مرتب به آنها می‌گفتند خانمها بفرمایید، آقایان بفرمایید بروید. انتظار تماشاچیان قریب یک ربع ساعت به طول انجامید ولی از آمدن دکتر مصدق خبری نبود در این هنگام سرهنگ بزرگمهر در حالی که کیف بزرگ خود را در دست داشت از سالن به سرعت خارج شد و به سرعت می‌دوید. او هنگامی که از بین تماشاچیان می‌گذشت خانمی به صدای بلند گفت حالا که متهم ردیف یک را نمی‌آورند برویم وکیل را ببینیم ماشاءالله خوشگل هم هست. سرهنگ بزرگمهر از شنیدن این کلمات رنگ چهره‌اش سرخ شد و به سرعت خود افزود ....

جریان بعدی پرونده آقای دکتر مصدق به کجا خواهد کشید؟*

نظر مقامات مختلف نظامی و قضایی در این باره چیست؟

اعلام جرمهایی که در مجلس شورای ملی علیه آقای دکتر مصدق شده به کجا خواهد کشید ـ وکلای غیرنظامی ایشان مشغول چه اقداماتی هستند؟

خوانندگان گرامی اطلاع دارند که روز چهارشنبه دادگاه تجدیدنظر نظامی که برای محاکمه آقای دکتر مصدق و سرتیپ ریاحی تشکیل شده بود، به دادرسی خود خاتمه داد و آقای دکتر مصدق را به سه سال حبس مجرد و سرتیپ ریاحی را به سه سال حبس با کار محکوم نمود.

رأی صادره از دادگاه درباره آقای دکتر مصدق با اکثریت شش رأی و در مورد آقای سرتیپ ریاحی با اکثریت پنج رأی از هفت رأی صادر گردیده است. در مورد آقای دکتر مصدق تیمسار سرتیپ احمد آجودانی با آن که ماده ۳۱۷ را منطبق با جرم دانسته ولی به ازای سه سال حبس مجرد آقای دکتر مصدق را به علت کبر سن و ضعف به سه سال حبس عادی محکوم نموده است و شش نفر بقیه اعضای دادگاه ایشان را به سه سال مجرد و در مورد آقای سرتیپ ریاحی تیمسار سرتیپ احمد آجودانی و تیمسار سرتیپ ضرغامی اتهام اهانت به اعلیحضرت همایونی را وارد ندانسته و مجازات را یک سال حبس تادیبی کافی دانسته‌اند ولی بقیه پنج نفر اعضا رأی به سه سال حبس با کار را لازم دانسته و امضا نموده‌اند.

* * *

آقای دکتر مصدق و سرتیپ ریاحی هر دو از این رأی تقاضای فرجام نموده‌اند این است

---

* فردوسی ـ شماره ۱۳۸ ـ سال ۱۳۳۳

که پرونده ایشان وارد مرحله جدیدی شده است که باید دید چگونه طی خواهد شد. در تماسی که با سرتیپ آزموده گرفته شده، دادستان ارتش راجع به تقاضای فرجام آقای دکتر مصدق گفته است:

طبق قوانین دادرسی ارتش موافقت با تقاضای فرجامی آقای دکتر مصدق و ارجاع پرونده ایشان به دیوان عالی کشور فقط منوط به امر اعلیحضرت می‌باشد و اینجانب طبق قانون دادرسی ارتش اکنون مشغول تهیه گزارش در این‌باره هستم که به پیشگاه اعلیحضرت تقدیم کنم.

اگر شاهنشاه با تقاضای فرجامی آقای دکتر مصدق و آقای سرتیپ ریاحی موافقت فرمایند پرونده به دیوان عالی کشور ارجاع می‌گردد و چنانچه با تقاضای فرجام موافقت نکرده و رای صادره را تصویب فرمایند رأی قطعی می‌گردد و دیگر پرونده به دیوان کشور ارسال نخواهد شد. البته در این صورت چنانچه اعلیحضرت بخواهند ممکن است فرمان عفو متهمین صادر شود.

* * *

اما جریان بعدی پرونده در صورتی که با تقاضای فرجام موافقت شود از طرف سرتیپ آزموده این طور تشریح شده است:

پرونده به دیوان عالی کشور ارجاع می‌گردد دیوان کشور پرونده را به یکی از شعب خود برای رسیدگی ارجاع می‌نماید. شعبه مزبور با رعایت اصول قانونی به پرونده رسیدگی می‌نماید و رسیدگی مزبور و نظر شعبه دیوان کشور دو شق دارد اولی اینکه ممکن است دیوان کشور پس از رسیدگی به صلاحیت نظامی ایراد نمایند و رسیدگی به اتهام را در صلاحیت محاکم عمومی تشخیص دهد در آن صورت رأی صادره از دادگاه تجدیدنظر نقض و پرونده به یکی از محاکم عمومی دادگستری ارجاع می‌گردد که مورد رسیدگی قرار گیرد و بعد طبق قانون کیفر عمومی مراحل محاکمه به تدریج طی خواهد شد.

شق دوم در صورتی است که شعبه دیوان کشور صلاحیت دادگاه نظامی را قبول داشته باشد ولی نسبت برای صادره از دادگاه تجدیدنظر ایراد داشته باشد در این صورت حکم صادره نقض می‌شود و پرونده برای رسیدگی مجدد به یک محکمه تجدیدنظر نظامی دیگر ارجاع می‌گردد و حکمی که به وسیله این دادگاه صادر می‌گردد قعطی بوده و دیگر قابل فرجام نیست.

ولی اگر شعبه دیوان کشور حکم صادره از دادگاه تجدیدنظر را ابرام و تایید نماید قطعیت حکم محرز است و محکومیت به مراعات حکم محکومیت خود مجبور خواهند بود.

نظر دیوان عالی کشور چیست؟

اکنون که کار دادگاه تجدیدنظر با این پرونده تمام شده و پرونده دو هزار و پانصد صفحه‌ای مجدداً در اختیار دادستان ارتش گذاشته شده است، باید دید که جریان آن به کجا خواهد کشید؟

آقای هیئت رئیس دیوان عالی کشور در این مورد به خبرنگاران جراید گفته است «با صدور رأی دادگاه تجدیدنظر دیوان کشور به تقاضای فرجامی از رأی دادگاه بدوی رسیدگی نمی‌کند و فرجام رأی دادگاه بدوی منتفی است و اما چنانچه آقای دکتر مصدق از رأی دادگاه تجدیدنظر تمیز بخواهد طبق لایحه قانونی خود ایشان خواهد بود و اکنون مجلس مشغول مطالعه درباره لوایح قانونی آقای دکتر مصدق می‌باشد و به زودی تکلیف آن را تعیین خواهد کرد و چنانچه عرض‌حال تمیز تا قبل از اظهار نظر مجلس نسبت به لوایح قانونی آقای دکتر مصدق برسد عرض حال تمیز ایشان به یکی از شعب دیوان کشور ارجاع می‌شود تا مورد رسیدگی قرار گیرد و چنانچه آن شعبه دیوان کشور عرض حال تمیز را وارد دانست دیوان کشور برای رسیدگی به اصل موضوع عرض حال یعنی تقاضای تمیز، پرونده آقای دکتر مصدق را خواهد خواست و به یکی از شعب دیوان کشور ارجاع می‌نماید و در صورتی که عرض‌حال تمیز آقای دکتر مصدق وارد شناخته نشد رسیدگی نخواهد شد.»

تکلیف قوانین خود دکتر مصدق

از این قرار، اینجا مجدداً دو مطلب طرح می‌شود یکی اینکه تقاضای فرجام از حکم دادگاه تجدیدنظر زودتر از تکلیف لوایح خود ایشان در مجلس دیوان عالی کشور می‌رسد برای اینکه طرحی که با قید دو فوریت برای لغو این قوانین تقدیم مجلس شده تا روز یک‌شنبه هنوز از مجلس شورای ملی نگذشته، بعد از شورا، مجلس سنا هم باید روی آن نظر بدهد و بعد به توشیح شاه برسد، خود این جریان حداقل چند روزی طول دارد، در حالی که وکلای غیرنظامی آقای دکتر مصدق یعنی آقایان حسن صدر، مجدزاده و شهیدزاده ظهر روز یکشنبه رسماً به دیوان عالی کشور مراجعه کرده و برای طی مقدمات دادخواست فرجامی خود وارد عمل شده‌اند.

* * *

مطلب دیگر اینکه اگر دیوان عالی کشور صلاحیت دادگاه تجدیدنظر را رد کرد چه پیش

خواهد آمد. مقامات مختلف عقیده دارند که بلافاصله آقای دکتر مصدق تقاضای استخلاص خود را از زندان خواهد نمود زیرا برای محاکمه وزراء طبق قانون می‌بایستی گزارشی از طرف مجلس شورای ملی دال بر مدارک جرم به دادستان کل کشور داده شود و آن وقت در صورتی که ایشان اتهام را وارد ندانستند پرونده را پس از صدور ادعانامه به هیئت عمومی دیوان عالی کشور تقدیم خواهند نمود و در این مدت (از موقع صدور رأی عدم صلاحیت دادگاه نظامی تا صدور ادعانامه دادستان کل دیوان کشور) چون رأی و قراری در مورد آقای دکتر مصدق از مرجعی صادرنشده وی آزاد خواهد بود. البته آزادی او در صورتی است که موجب دیگری از قبیل ماده ۵ حکومت نظامی برای توقیف وی وجود نداشته باشد.

* * *

دکتر محمد مصدق نمونه والای آزادگی*

روز ۲۹ اردیبهشت سالروز تولد دکتر مصدق همچنان به عنوان روز آزادی قلم و آزادی بیان و اندیشه از سوی گروههای مختلف نامگذاری شده است و چه پر معنی می‌نماید که دکتر مصدق به مردم ما شیوه آزادی و به صاحبان قلم راه و رسم آزادگی و فاش‌گویی و مبارزه را آموخت و بزرگوارانه در سیل اتهامات و دشنام عوامل مزدور استعمار ـ که آزادانه آنچه می‌خواستند نشر می‌دادند ـ هرگز به خود این اجازه را نداد که مانع آزادی بیان و قلم آنها ـ که آلوده به مطامع استعماری و توصیه آنها بود ـ گردد و دوران دولت ملی او پر از یادگارهایی درخشان از نمونه والای آزادگی در زمینه آزادگی و قلم است.

---

* . فردوسی ـ شماره ۱۴۱ ـ سال ۱۳۳۳

فصل سوم

نهضت‌های منطقه‌ای

انفجار، آشوب، آتش و خون آشناترین کودکان خاورمیانه، کودکان جنگ، کودکان بدون کودکی، کودکانی که کودک نیستند، نسل اندر نسل، همه فرزندان خون و آتش و جنگ وگاه شبح بی‌رنگی از صلح، صلحی ناپایدار در سرزمینهای سوخته. این است چهره منطقه‌ای که گرانبهاترین ثروتهای جهان را در دل خاک خود دارد.

در پیرامون کانونهای بحران، سرزمینهایی با کودتاهای پیاپی، زد و بندهای سیاسی، حکام جابر و مردمی مبارز، صبور و پرکار. و آنهاکه دز سرزمینهای دور چشم به ثروتهای خداداد این مردم دوخته‌اند، همیشه در همه حال در تدارک توطئه و نابسامان کردن اوضاع تا از آب گل‌آلود ماهی بگیرند و در ساحل امن خود از آن سود برند.

بازنده اصلی صاحبان این زمین سوخته به قهر و کینند.

* * *

وسوسه به زیر سلطه درآوردن و بهره‌کشی و سود بردن بی‌رنج از زحمت دیگران همیشه جباران را طمع‌کار کرده است و همیشه برای ستم خود دلایلی نیز ساختند. بدین سان است که در طول قرون انسانها برای سالیان متمادی تحت استعمار و استثمار بوده‌اند و از آنجا که خداوند انسانها را یکسان آفرید، استعمارزده‌ها مسلح به سلاح آگاهی و دانش، بر علیه استعمارگران در چهارگوشه عالم شورش کرده‌اند و قدم به قدم سلطه‌جویان را به عقب راندند و این مبارزه همچنان ادامه دارد.

نمونه‌هایی از این مبارزه را در سی سال گذشته پیش رو داریم.

انگلیس و آمریکا به مبارزه خطرناکی مشغول هستند.*

از سال ۱۹۴۵ که جنگ جهانگیر دوم پایان یافت، تا امروز که شش سال می‌گذرد خاورمیانه یک لحظه آرام نبوده و گاه و بیگاه وقایع مهمی در آن رخ می‌داده که اوضاع خطرناک و متشنجی به وجود می‌آورده است. یک نگاه دقیق و تیزبین بر حاشیه اخبار تفسیرهایی که درباره این وقایع، در سراسر جهان منتشر می‌شد، نشان می‌دهد که سیاست انگلستان با سیاستهای ،تازه‌نفس و جدید امریکا بر سر منابع نفتی و بازارها فروش و راههای ارتباط خاورمیانه در نبرد بوده و این وقایع از برخورد این دو سیاست «آنگلوساکسون» که در عین حال رقیب سرسخت یکدیگر هستند، به وجود آمده است.

خائنین به کیفر می‌رسند!

روزنامه المصری ـ چاپ قاهره ـ پس از قتل نخست‌وزیر، احمد ماهر پاشا در سال ۱۹۹۴ به دست محمود العیوی، ترور نقراشی پاشا دومین ضربتی بود که به جبهه طرفداران سیاست انگلیس در مصر وارد شد و کسانیکه به منافع وطن خود خیانت ورزیده تسلیم مطامع سیاستمداران پوسیده ساحل رود تایمز شده‌اند، به کیفر خود می‌رسند. نقراشی پاشا، نخست‌وزیری که با منویات ملت خود مخالفت می‌ورزید و بر علیه قرار تحمیلی و ننگین ۱۹۳۶ مصر و انگلیس هیچگونه اعتراضی ننموده کار را به امروز و فردا می‌گذرانید، در ۲۲ دسامبر ۱۹۴۸ به دست یکی از افراد جمعیت افراطی «اخوان المسلمین» کشته شد.

---

* . فرودسی ـ شماره ۹۳ ـ سال ۱۳۳۰

در نخستین امعان نظر، ترور یک نخست‌وزیر خائن و طرفدار اجانب، آنقدرها مهم جلوه نمی‌کرد ولی وقتی ملاحظه می‌شود که این ضرب‌شصت محکمی به زمامداران لندن بود تا با کشته شدن یکی از طرفداران صمیمی خود، بدانند که احساسات ملل مشرق زمین را به این سادگی نمی‌توان به بازی گرفت.

و آن روزی که شرقی‌ها تصمیم به آزادکردن خود از زنجیر استعمار بریتانیا بگیرند، نه تنها دیگر جیره‌خواران شرقی سیاست انگلیس به کیفر خود خواهند رسید، بلکه در آن روز حتی یک نفر انگلیسی در سراسر خاور نزدیک و میانه زنده نخواهد ماند.

ناظرین سیاسی درباره قتل نقراشی پاشا این طور اظهار عقیده می‌کنند که به زودی حکومتی در مصر روی کار خواهد آمد که بتواند زنجیرهای استعمار را پاره کند و منافع ملت را از هر جهت محفوظ بدارد.

نزدیکی رهبران «حزب وفد» و سیاستمداران امریکایی در این اواخر نشان می‌دهد که به زودی تغییرات مهمی در مصر ظهور خواهد کرد و حزب وفد به کمک سیاست امریکا به مبارزه بر علیه امپریالیست‌های انگلیس قیام خواهد کرد و منطقه کانال سوئز را آزاد خواهد ساخت. نتیجه انتخابات آینده این موضوع را روشن خواهد ساخت.

یک کودتای انگلیسی بر ضد یک کودتای امریکایی

قاهره ـ خبرگزاری عرب ـ محافل سیاسی مصر، در نخستین وهله خبر کودتای خونین سوریه را با تعجب آمیخته با تأثر تلقی نموده و در انتظار خبرهای کامل از تفسیر خبرهای آن خودداری نمودند ولی خبرهای بعدی معلوم داشت که در این کودتا، مانند بیشتر حوادثی که در خاورمیانه و نزدیک رخ داده، نفت عامل مؤثری بوده است.

به عقیده‌ام محافل کودتای حسنی‌الزعیم نیز به بوی نفت می‌داد و به خصوص این عقیده هنگامی تأیید شد که از دمشق خبر رسید که دولت حسنی‌الزعیم موافقت کرده بود لوله‌های نفت شرکت امریکایی از سوریه بگذرد، در حالیکه دولت سابق «شکری‌القوتلی» که دست‌نشانده انگلستان بود، به این امر مخالفت کرد.

محافل سیاسی قاهره کودتای «حسنی‌الزعیم» را یک کودتای امریکایی تلقی کرده بودند به خصوص که چندی بعد از آن کودتا فاش گردید که نمایندگان سیاسی امریکا در سوریه، چند روز قبل از وقوع آن، خبر حادثه را به وزارت امور خارجه امریکا داده بودند.

در سیاست خارجی هم دولت حسنی‌الزعیم خود را علناً طرفدار امریکا و دوست دولت امریکا، یعنی ترکیه و دوست مخالف انگلیس، یعنی مصر و دشمن دوستان انگلیس، یعنی کشور اردن و عراق نشان می‌داد.

کودتای اخیر سوریه که با قتل فجیع حسنی‌الزعیم و نخست‌وزیر او محسن‌البرازی پایان یافت نقشه‌های زعیم و ظاهراً موافقت او را با عبور لوله‌های نفت و مخالفت او را با انگلیس و دوستان او بر خواهد ریخت و چنین کودتای که به دست «سرهنگ سامی‌الحناوی» بر پا شده عقیده محافل سیاسی قاهره، جز یک کودتای انگلیسی یا کودتای با موافقت انگلیس نخواهد بود.

نقشه این کودتا هنگامی طرح شد که در لندن، نمایندگان سیاسی انگلستان در خاورمیانه و نزدیک جمع شدند تا امور این منطقه را از نظر انگلستان مورد مذاکره قرار دهند.

در کنفرانس لندن، کودتای سوریه مهمترین موضوعی بود که مطرح شد و در همانجا تصمیم گرفته شد که از مخالفین و دوستان سابق حسنی‌الزعیم که اکنون مورد بی‌مهری او واقع شده‌اند، استفاده شود.

سرهنگ حناوی، فقط عروسک جلوی پرده این انقلاب است و شورشیان واقعی در پشت پرده کارها را انجام می‌دهند، محافل سیاسی مصر عقیده دارند رژیم سامی حناوی هم دیری نخواهد پایید و سیاست امریکا و به خصوص منافع نفتی آن کشور به زودی به عمر این حکومت طرفدار انگلستان خاتمه خواهد داد تا یک بار دیگر حکومتی حسنی‌الزعیم که منافع نفتی امریکا را محفوظ نگاه بدارد، در سوریه زمامدار شود.

شکست سیاست انگلیس در مصر و ترکیه

روزنامه کریسشن ساینس مونیتور ـ چاپ امریکا ـ روی کار آمده حزب دموکرات در ترکیه و شکست حزب خلق یکبار دیگر عقب‌ماندگی سیاست انگلستان را در امور سیاست خاورمیانه تأیید کرد.

پس از قتل نقراشی پاشا نخست‌وزیر مصر که از طرفداران سیاست انگلستان بود به دست «عبدالحمید حسن احمد» و چند ماه پس از آنکه انتخابات جدید انجام شد و حزب وفد که از دشمنان سرسخت سیاست انگلستان و پیروزی سیاست امریکا در صحنه سیاست خاور نزدیک و میانه مشاهده می‌شد.

در کنفرانس نمایندگان سیاسی امریکا که در آوریل ۱۹۵۰ در اسلامبول تشکیل شد،

اصول سیاست آن کشور در خاورمیانه مورد مذاکره قرار گرفت و پس از آن کلیه ناظرین سیاسی منتظر تغییراتی در اوضاع این منطقه حساس بود. و اکنون این تغییرات به صورت روی کار آمدن دو حزب مخالف انگلستان و طرفدار امریکا در دو کشور مصر و ترکیه بروز کرده است.

محافل سیاسی انتظار دارند به زودی دولت جدید مصر بر علیه قرار داد تحمیلی ۱۹۳۶ مصر و انگلستان قیام نموده و از وجود ارتش بیگانه در منطقه سوق الجیشی کانال سوئز به مقامات و مراجع بین‌المللی حتی شورای امنیت سازمان ملل متحد متوسل شود.

همچنین دولت جدید دموکرات ترکیه، بیش از پیش با امریکا نزدیک شود و شاید در آنیده نزدیکی بتواند در جرگه کشورهای عضو پیمان آتلانتیک شمالی در آید.

یک گلوله انگلیسی و یک گلوله امریکایی در ایران

پاریس روزنامه پاری پرس ـ قتل سیاسی ژنرال رزم‌آرا نخست‌وزیر ایران، یکبار دیگر پرده از مبارزه مخفی برای نفت خاورمیانه برداشت. رزم‌آرا مردی بود که به پشتیبانی سیاست انگلستان روی کار آمده بود و بر خلاف منویات ملت ایران در مقابل پارلمان از یک قرارداد الحاقی که در سال ۱۹۴۹ بین دولت دست‌نشانده ساعد و کمپانی نفت منعقد شده و به عقیده کلیه سیاستمداران ایرانی، به هیچ‌وجه منافع ایران را در این مورد تأمین نمی‌کرد، دفاع نمود.

وزیر دارایی کابینه او هم رسماً در مقابل پارلمان از انگلیس‌ها طرفداری کرد و مدعی شد که ایرانیها حتی عرضه اداره کردن یک کارخانه کوچک سیمان را ندارند.

ترور رزم‌آرا به دست یکی از افراد جمعیت افراطی «فداییان اسلام» نشان می‌دهد که سیاست انگلستان در ایران و حتی در سراسر خاورمیانه با بحران شدیدی مواجه شده و رقبای امریکایی آنان با تقویت جبهه مخالف، ضربات پی درپی و شدیدی به اصول آن وارد می‌سازند.

در اکتبر ۱۹۴۹ وقتی که «هژیر» وزیر دربار و نخست‌وزیر سابق به دست یکی دیگر از افراد این جمعیت مذهبی کشته شد، همه افکار دنیا متوجه فعالیت پنهانی جمعیت فداییان اسلام که اکنون شش سال از تأسیس آن می‌گذرد، گردید.

هژیر نخست‌وزیری بود که در ۱۹۴۸ به کمک انگلیس‌ها زمامدار شد تابا کمپانی نفت ایران و انگلستان سازش کند.

ولی به محض رسیدن به مقام نخست‌وزیری وعده‌هایی را که داده بود فراموش کرد و با امریکاییها نزدیک شد و وقتی که در سال بعد وزیر دربار گردید در انتخابات پارلمان (که باطل

شد) نظر امریکاییها را بیشتر اهمیت داد و به همین جهت با یک گلوله انگلیسی ترور شد.

اما رزم‌آرا بر خلاف هژیر، هرگز وعده‌های خود را از یاد نبرد و در مقابل سیر اعتراضات میلیون ایران سینه سپر کرد و از قرارداد الحاقی نفت دفاع نمود.

این امر بر عناصر ملی و افراطیون ایران گران آمد و به همین جهت در ۷ فوریه ۱۹۵۱ درمسجد شاه به قتل رسانیدند.

محافل سیاسی پاریس معتقدند که در قتل سپهبد رزم‌آرا انگشت امریکایی‌ها در کار بوده است. امریکاییها که از سال ۱۹۲۱ تاکنون به منابع نفتی ایران علاقه خاصی دارند به عقیده این محافل می‌خواسته‌اند رقبای انگلیسی خود و طرفداران آنها را از میدان به در کرده امتیازات بیشتری به دست آورند و ایران را در صف کشورهای مخالف انگلستان وموافق امریکا، از قبیل عربستان سعودی، مصر و ترکیه درآورند.

با این همه محافل سیاسی نسبت به اوضاع ایران با نظر اندیشناکی نگریسته می‌گویند هنوز نمی‌توان در این‌باره به درستی قضاوت کرد بلکه باید انتظار وقایع مهمی را در این نقطه حساس خاورمیانه داشت.

سوریه بزرگ و ملک عبدالله

روزنامه ایل مساجیرو ـ چاپ ایتالیا ماجرای قتل اسرارآمیز ملک‌عبدالله پادشاه کشور هاشمی اردن، آن هم فقط چهار روز پس از ترور ریاض‌الصلح نخست‌وزیر سابق و سیاستمدار مشهور لبنانی یکبار دیگر انتظار همه جهانیان را به طرف خاورمیانه و سیاست‌های پشت پرده آن جلب کرد.

تردیدی نیست که ملک‌عبدالله بزرگترین دوست و طرفدار سیاست انگلستان در خاورمیانه بود و فقدان او ضایعه جبران ناپذیری برای زمامداران لندن به شمار می‌رود.

قتل این مرد سیاسی مذهبی به دست یک خیاط عرب، بدون شک به این سادگی‌ها نبوده و بستگی مستقیم به ملاقاتی که یک هفته پیش از مرگ خود با ریاض‌الصلح مقتول نموده، داشته است.

از قرار معلوم در این قرارداد نقشه «سوریه بزرگ» مورد مذاکره قرار گرفته و به عدم توافق بین طرفین انجامیده است. نقشه سوریه بزرگ و هلال خصیب چیز تازه‌ای نیست.

از دیرباز همان هنگامی که امپراطوری عثمانی پس از جنگ بین‌المللی اول تجزیه شد انگلستان تصمیم گرفت از مجموع کشورهای سوریه و فلسطین و اردن و عراق، سوریه بزرگ را

تشکیل دهد یکی از افراد خاندان هاشمی را در رأس آن بگمارد تا تحت‌نظر مستقیم لندن، منافع سیاسی انگلستان را در خاورمیانه محفوظ نگاه دارند.

این طرح در عراق و اردن پیرامون بسیار دارد و در خود سوریه نیز مخالفان رژیم جمهوری طرفدار آن هستند.

هلال خصیب یا وحدت کشورهای شرق مدیترانه اگر عملی می‌گردید، منفذی برای یهود در داخل فلسطین باز گذارده می‌شد و به عبارت دیگر وعده معروف «بالفور» و تأسیس وطن ملی یهود در فلسطین عملی می‌شد.

همچنین از کشور لبنان تمام آن اراضی که پس از جنگ بین‌المللی اول ضمیمه آن شده بود جدا می‌شد و لبنان کوچک و مستقلی باقی می‌ماند و از حکومت مستقلی نظیر آنچه در سال ۱۹۱۴ داشت برخوردار می‌شد.

البته اگر طرح هلال خصیب و سوریه بزرگ عملی می‌شد، صد درصد به نفع ملک‌عبدالله بود. زیرا جز او کسی دیگر بر تخت سلطنت سوریه بزرگ تکیه نمی‌زد.

با توجه به تأسیس دولت «اسرائیل» و مختار گذاشتن لبنان در الحاق و عدم الحاق به سوریه بزرگ می‌توان تا اندازه‌ای به پیشرفت این نقشه انگلیس یقین پیدا کرد ولی مردم لبنان از وضع فعلی خود راضی هستند و رژیم یا وضع دیگری را به جز جمهوری که دارند، طالب نمی‌باشند.

بدین جهت در ملاقات بین ملک‌عبدالله و ریاض‌الصلح که درباره همین موضوع رخ داد، توافق نظری میان این دو سیاستمدار حاصل نشد.

به خصوص آنکه امریکاییها حاضر نبودند بگذارند کشور مستقل لبنان که زمامداران آن نسبت به آن هم حسن‌نظر داشتند، در تحت نفوذ انگلستان درآید.

بدین‌جهت که انگلیسها از مخالفت و سماجت سیاستمداران لبنان به رهبری ریاض‌الصلح در موضوع سوریه بزرگ به تنگ آمده بودند با یک گلوله کار ریاض را ساختند و هنوز چهار روز نگذشته بود که یک گلوله امریکایی ملک‌عبدالله بانی نقشه سوریه بزرگ و بزرگترین طرفدار انگلستان در خاورمیانه را به خاک و خون غلطانید و در مبارزه برای نفت و کانال سوئز و بازارهای فروش، مرحله میان دو سیاست امریکا و انگلیس باز کرد.

اکنون باید منتظر بود که بقیه درام خونین چگونه جریان خواهد یافت و کدامیک از این دو سیاست در این مبارزه خطرناک پیروز خواهد شد!..

آنجا که دفاع از آب و خاک «آدمکشی» لقب می‌گیرد*

افسوس که پس از قرنها تلاش و فعالیت، پس از سالها خونریزی و جنگ، بی‌خانمانی و دربدری، نه تنها بشر نتوانسته است خودپرستی و امیال پست خود را از بین ببرد، بلکه این نقاط ضعف روزبه روز قویتر و پیگیرتر می‌شود و همین موضوع است که تمام قوای بشر را در راه ناصحیح و غیرانسانی به کار انداخته است. مغز ما به کار می‌افتد، پولها خرج می‌شود، عمرها تلف می‌شود فقط برای اینکه وسیله بهتر و مؤثرتری برای آدمکشی، برای نابودی نسلها، تهیه شود. افتخار دانشمندان و عظمت کشورها در این است که بمب هیدروژنی، اتمی یا میکروبی‌اش در مدتی کمتر و با قدرت تخریبی بیشتری میلیونها انسان را خاکستر می‌کند ....

بدون شک در طول تاریخ نسلی بدبخت‌تر و سرگشته‌تر از نسل فعلی نمی‌توان یافت و معلوم نیست به کفاره کدام گناه، این قرعه تاریخی به نسل ما اصابت کرده است.

به ما بگویید که امروز در کدام نقطه از دنیا، آرامش و رفاه وجود دارد، در کجا مردمش زندگی شاد و سعادتمندانه‌ای دارند و در کجاست که به خاطر «آزادی»، این کلمه افسانه‌ای خون ریخته نمی‌شود و در زندانها را به روی افراد بشر نمی‌گشایند؟

صد و شصت و چند سال پیش ملت فرانسه به دنبال همین فرشته دلفریب آزادی از همه چیز خود گذشت و پس از جانفشانیها و قربانیهای قابل تحسین، صفحه تازه‌ای در تاریخ بشر باز کرد.

ثمره این مبارزات خونین و ممتد، این انقلابات درخشان پیگیر این بود: آزادی، آزادی، برادری.

---

* . فردوسی ـ شماره ۱۶۴ ـ سال ۱۳۳۳

روزی که مردم زجردیده، مردمی که برادر، خواهر و عزیزان خود را در این راه از دست داده بودند، پیروز شدند، جشنها گرفتند و شادیها کردند و به عنوان ملت زنده و پیشرو، ملتی که مورد ستایش و تکریم جهانیان قرار گرفت، معرفی شدند ....

ما این صفحات گرانبهای تاریخ فرانسه را، چون صفحات تاریخ خودمان عزیز می‌داریم، احترام می‌کنیم اما ... اما حق داریم که از دولت فرانسه و از دولتهایی نظیر دولت فرانسه بپرسیم: آیا ملتهای کوچک حق ندارند که به این افتخار نائل شوند؟ اگر چنین جنبشی در میان آنها ایجاد شود، اگر پیر و جوان کوچک و بزرگ برای آزادی، برای تصاحب خاک عزیز آباء و اجدادی خود، برخیزند و کشته بدهند، باید راهزن و آدمکش نامیده شوند؟ باید مثل گوسفند جلوی لوله‌های مسلسل قرار گیرند خونشان مباح باشد و زن و بچه‌هایشان اسیر بشوند؟!

درست به عکسی که در این صفحه است دقت کنید دو نفر هموطن که شاید همبازی و هم مدرسه بوده‌اند، توی خاکها بازی کرده‌اند، سرود خوانده‌اند، تفریح کرده‌اند، حالا یکی با لباس و اسلحه فرانسوی، و یکی در لباس ژنده و مندرس محلی، به این ترتیب روبروی هم قرار گرفته‌اند! و این یکی آن دیگری را که خواسته است با بیگانه مبارزه کند، دستبند زده، به گردنش مثل حیوانات طناب بسته و لوله مسلسل را هم در سینه‌اش گرفته است. این اسلحه لعنتی و این لباس‌های ارتش فرانسه است که همه چیز را برملا می‌کند و علیرغم تبلیغات مسخره دولت فرانسه، نشان می‌دهد که کدام یک از این دو نفر الجزایری وطن خود را بیشتر دوست دارند! مقامات فرانسوی اعتراف کرده‌اند که معمولاً مبارزات مردم افریقای شمالی در ماههای اوت، سپتامبر، اکتبر، شدت می‌یابد یعنی دولت در طول مدتی که به مناسبت پایان فصل کشت و زرع، بیکاران و گرسنگان به شهرها رو می‌آورند و سیل عظیم و بی‌بند و بارشان همه جا را فرا می‌گیرد.

وقت شکم آدم به پشت چسبید، وقتی فرزند انسان از گرسنگی به روی خاک غلطید، وقتی زن آدم به گدایی افتاد، دیگر ایمانی باقی نمی‌ماند، مصالح عالیه جمهوری فرانسه به هیچ گرفته می‌شود و سیل گرسنگان الجزایری با تمام خشم انسانی خود به مبارزه برای امکان ادامه زندگی، خروشان و غران به راه می‌افتد.

«دوک مرنی» صد سال پیش گفت: «با سرنیزه همه کار می‌توان کرد اما نمی‌توان بروی آن نشست» آری نمی‌توان با سرنیزه نمی‌توان به تمام تمایلات مردم پاسخ داد، نمی‌توان برای همیشه به جنگ گرسنگان رفت و این مسئله‌ایست که دنیای امروز نمی‌خواهد به آن توجه کند نمی‌داند و یا نمی‌خواهد بداند که در این مبارزه صفوف گرسنگان الجزایری چیزی را از دست

نمی‌دهند، خطری متوجه آنها نیست و فقط بین دو مرگ، مرگ از گرسنگی و مرگ در راه آزادی و استفاده از منابع خود، یکی را انتخاب می‌کنند و در این راه صرفنظر از شکست و موفقیت، لااقل وجدانشان راحت است اگر هزینه نیروهای اعزامی و مخارج فعالیتی که برای سرکوبی ملیون شمال افریقا می‌شود، صرف بهبود زندگی آنها می‌شد به طور قطع نتیجه سهل‌الوصول‌تر بود، آرامش برقرار می‌شد و این کشورها برای همیشه، دوست و متفق فرانسه باقی می‌ماندند.

آدمکشی و خونریزی خاتمه می‌یافت و زندگی با تمام شادی‌ها و لذتهایش در همه جا سایه مطبوع خود را پخش می‌کرد.

اما در دنیای حاضر این هم آرزویی بیش نیست، دولتها راه خود را دنبال می‌کنند و نتیجه همین است که می‌بینیم در سالهای اخیر تنها دولت فرانسه پس از تحمل مخارج بسیار و کشته شدن دهها هزار نفر، سرزمین‌های وسیعی از مستعمرات خود را از دست داد و مجبور شد قوای خود را از این مناطق بیرون بکشد و نتیجه روانی این شکست این بود که هندیها هم مناطق خود را که مدتها تحت تصرف فرانسه بود، بازگرفتند همین عقب‌نشینیها باعث تقویت روحی ملیون شمال آفریقا شد و مبارزه شدت یافت و از آوانسهایی که اخیراً دولت فرانسه حاضر شده است به ملیون بدهد چنین به نظر می‌رسد که سرانجام فرانسه شمال آفریقا را هم باید ترک کند و با سرزمین‌های زرخیز وداع گوید....

مبارزه دلیرانه و ضداستعماری مردم شمال افریقا *

یک بار دیگر اوضاع کشورهای شمال افریقا به خصوص الجزیره و مراکش به وخامت گراییده و مبارزه ضداستعماری مردم رنج‌دیده افریقا که سالیان درازیست شلاق استعمار را بر گرده‌های خود تحمل می‌کنند شدت یافته است.

پس از جنگ جهانی اخیر که انگلستان در مقابل مبارزه شکننده مردم هند زانوی تسلیم بر زمین زد و با آزادی و استقلال گوهر تابناک (امپراطوری) موافقت کرد و فرانسه نیز با اعاده حاکمیت ملی سوریه و لبنان به ناچار روی خوش نشان داد، مردم افریقا خواستند تا استقلال خود را به کف آورند. اولین کشور افریقایی که در سنوات اخیر به هر صورت استقلال یافت و از جرگه کشورهای مستعمره خارج گردید لیبی بود. لیبی مدتها در قید استعمار ایتالیا قرار داشت، ولی مردم آن در تمام مدت جنگ بین‌المللی دوم با فاشیست‌ها جنگیدند و پس از نبرد العلمین استعمارگران فاشیست را از زادگاه خود بیرون کردند. متفقین در ابتدا نظر به تقسیم لیبی داشتند اما مجاهدات ملت آن سرانجام در ۱۳۳۰ شمسی منجر به استقلال کشور لیبی گردید.

بیرون آمدن لیبی با فقط یک میلیون جمعیت از زیر سلطه استعمارگر ایتالیا آتش استقلال‌طلبی مردم شمال افریقا را افروخته‌تر کرد و موج عصیان سراسر الجزیره، مراکش و تونس را فراگرفت. فرانسه به جای اینکه از تعقیب سیاست استعماری خود دست بکشد و افریقا را به آفریقاییان واگذارد، جواب قانونی و به‌حق مردم را با مسلسل و سرنیزه و زندان و تبعید داد و از توسل به هیچ نوع حربه ضدانسانی دریغ نکرد. مردم افریقا هم ناگزیر شدند که برای مقابله با

---

* . فردوسی ـ شماره ۹۲ ـ سال ۱۳۳۴

دشمن خود را مسلح کنند و بالاخره توانستند از طریق قاچاق سلاح‌هایی برای خویش تدارک کنند. زیرا که به قول حبیب بورقیبه: «وقتی شخصی حاضر شد جان خود را در راه آرمان و عقیده‌ای بگذارد، همیشه می‌تواند اسلحه پیدا کند.»

وضع آشفته و درهم افریقای شمالی همچنان ادامه داشت تا اینکه مندس فرانس به نخست‌وزیری فرانسه رسید و پس از مراجعت از کنفرانس ژنو راه آفریقا را در پیش گرفت و مذاکرات وی در تونس منتج به اعزام هیئتی به سرپرستی نخست‌وزیر تونس به فرانسه شد، و زمینه تدوین طرحی که موجب اعاده استقلال تونس بود فراهم گردید. ولی مجلس ملی فرانسه سیاست آن دولت را در افریقا نپذیرفت و چون بعضی از نمایندگان با مندس فرانس خورده‌حساب داشتند به بهانه اینکه وی در پی از دست‌دادن مستعمرات پربرکت فرانسه است کابینه‌اش را با دادن رأی عدم‌اعتماد ساقط کردند.

«ادگار فور» نخست‌وزیر جدید فرانسه، که وزیر خارجه مندس فرانس بود، از تعقیب سیاست نخست‌وزیر سابق دست برنداشت و مذاکرات را ادامه داد تا اینکه دو هفته قبل مذاکرات هفت ماهه رجال سیاسی فرانسه و تونس با عقد قراردادی که حاکی از تایید حاکمیت ملی تونس بود خاتمه یافت.

اگر چه این قرارداد باید به تصویب مجلس فرانسه برسد و فرانسویان مقیم تونس هم شدیداً با آن مخالف هستند و از همه مهمتر اینکه این قرارداد فقط استقلال ظاهری به تونس می‌دهد و سیاست خارجی و امور دفاعی آن کشور کماکان در دست فرانسه باقی ماند ولی چون گامی به سوی پیش است ملیون تونس به‌خصوص حبیب بورقیبه رهبر حزب «نئودستور» که نیرومندترین حزب تونس است و بیش از یکصد هزار نفر عضو دارد، آن را قبول کردند.

امضا قرارداد جدید فرانسه و تونس بر شدت مبارزه مردم الجزیره و مراکش افزود و عصبانیت آنان را زیادتر کرد. زیرا که فرانسه فعلاً در نظر ندارد به مراکش استقلال بدهد و مدعی است که هیچ وقت هم به الجزیره استقلال نخواهد داد. به جهت اینکه الجزیره در حکم یکی از (ایالات) فرانسه است و اقدام استقلال طلبانه مردم آن به مثابه قیام مسلحانه مردمی علیه حکومت قانونی خودشان است!!

مردم الجزیره نیز که بیشتر از تونس و مراکش طعم تلخ استعمار را چشیده‌اند از این ادعای پوچ فرانسه جا نخوردند و در یکی دو هفته اخیر چنان شهامتی از خود ظاهر ساختند که هیچ وقت از اذهان مردم صلح‌دوست و شرافتمند جهان زدوده نخواهد شد. ادعای فرانسه در مورد

اینکه الجزیره یکی از ایالات تابعه فرانسه است بدین جهت است که آن دولت توجهش در افریقا ابتدا به سوی الجزیره جلب شد و در ۱۸۳۰ قوای خود را به آنجا گسیل داشت.

ولی مردم آن ساکت ننشستند و با اینکه بدواً صلح کردند ولی باز جنگ را از سر گرفتند تا اینکه الجزیره در ۱۸۴۷ از پای درآمد و فرانسه بر آن کشور مسلط شد و بعد عده‌ای از فرانسویان را برای عمران و آبادی! به الجزیره فرستاد و آنجا را به صورت یکی از ایالات خود درآورد. فرانسه پس از تسلط بر الجزیره که وسعت خاکش برابر با مجموع تونس و مراکش است، متوجه تونس شد زیراکه تونس به منزله را، طبیعی الجزیره است و هر دولتی که بر آن مسلط گردد به خوبی می‌تواند الجزیره را تهدید کند. بالاخره در ۱۸۸۱ تونس هم دربند استعمار فرانسه درآمد و آن وقت نوبت به مراکش رسید و فرانسه با دادن امتیازاتی به اسپانیا و آلمان و انگلیس که به آنجا چشم داشتند توانست مراکش را هم در ۱۹۱۲ مثل تونس «تحت‌الحمایه» خود بکند.

فعلاً مبارزه فرانسویان و مردم الجزیره و مراکش همچنان ادامه دارد و با اینکه بر طبق نوشته جراید خارجی تعداد سربازان فرانسوی چند برابر (شورشیان) است ولی فرانسه به هیچ‌وجه نتوانسته (آرامش) را حفظ کند، و چون نگرانی شدیدی از این بابت در فرانسه ایجاد شده «مارشال ژوئن» که به افسر شماره یک فرانسه معروف است و وزیر کشور فرانسه «موریس بورژه منوری» به افریقا عزیمت کرده‌اند تا وضع را آرام کنند و چون به نظر نمی‌رسد که این مسافرتها گره از مشکل فرانسه بگشاید آن دولت تصمیم دارد قوای خود را در الجزیره که ظاهراً شصت هزار نفر است به یکصد هزار که بیست هزار نفر بیشتر از قوای فرانسه مقیم هندوچین است افزایش بدهد. ما امیدواریم که فرزندان (انقلاب کبیر) بیشتر از این در مقابل حقوق حقه مردم مسلمان افریقایی گردن‌کشی نکنند و بدانند که ادامه این وضع بر طبق نوشته مجله نیوزویک جنگ هند و چین دیگری برای فرانسه به بار خواهد آورد که برای آن دولت از دادن استقلال به مردم افریقا باید گران‌تر باشد.

پیروزی در مراکش*

مراکش که ۱۵۸/۸۷۰ میل مربع مساحت و ۸/۵۰۰/۰۰۰ نفر جمعیت دارد ثروتمندترین مستعمرات فرانسه در شمال افریقاست که در ضمن از لحاظ موقعیت نظامی و سوق‌الجیشی نیز اهمیت فراوانی دارد. زیراکه از مغرب به اقیانوس آتلانتیک و از شمال به دریای مدیترانه راه دارد، و بندر بین‌المللی طنجه هم در شمال آن واقع است.

فرانسه پس از اینکه بر الجزایر و تونس مسلط شد متوجه مراکش گردید، ولی استیلای بر مراکش آسان نبود زیراکه انگلیس، آلمان و اسپانیا هم بر آن کشور نظر داشتند، و بالاخره ابتدا در سال ۱۹۰۴ معاهده‌ای بین انگلیس و فرانسه منعقد شد که به موجب آن فرانسه از «حقوق» خود در مصر درگذشت و آن کشور را به انگلیس واگذاشت و انگیس نیز در عوض دست فرانسه را در مراکش آزاد گذارد. بعد فرانسه در پی معامله با آلمان برآمد و سرانجام با کمک انگلیس با ویلهلم قیصر آلمان موافقت حاصل کرد که آلمان قسمتی از افریقا استوایی فرانسه نزدیک «کامرونز» را تصاحب کند و از مراکش چشم بپوشد. اسپانیا نیز قسمتی از شمال مراکش را به دست آورد که هنوز هم در اختیار دارد.

بدین ترتیب فرانسه بعد از این زد وبندها و یک سلسله جنگ و ستیز با خود مردم مراکش در سال ۱۹۱۲ بر مراکش مسلط شد و آنجا را «تحت‌الحمایه» خود قرار داد. ولی مبارزه‌شکننده و ضداستعماری مردم مراکش هیچگاه خاموشی نگرفته و دائماً در این کشور بوی باروت استشمام شده است، و دلیل آن هم این است که این کشور از ۱۹۱۴ تاکنون در حکومت نظامی به سر می‌برد و مقررات خاص حکومت نظامی بر آن حکومت می‌کند، فرانسه هم در عوض هیچ وقت از زورگویی خود دست نکشیده و جواب به حق و قانونی ملت مراکش را همیشه با گلوله و

---

* . فردوسی ـ شماره ۲۰۱ ـ سال ۱۳۳۴

مسلسل داده است. باید دانست که مبارزه مردم مراکش برای تحصیل استقلال و حاکمیت ملی پس از پایان جنگ بین‌المللی دوم شکل خاصی یافته، و این مبارزه از اوت ۱۹۵۳ که فرانسه سلطان حقیقی مراکش (محمد بن‌یوسف) را تبعید و یکی از نوکران سرسپرده خود (مولایی عرفه) را به جای وی منصوب کرد حادتر شده و فعلاً به اوج شدت خود رسیده و عرصه را بر استعمارگران فرانسوی سخت تنگ کرده است.

مراکشیان که جان خود را وثیقه آزادی مملکتشان قرار داده‌اند و مصمم هستند این پیکار ملی را تا پیروزی نهایی ادامه بدهند دو خواست مشروع و به‌حق دارند که عبارتند از:

۱ ـ بازگشت سلطان سابق. ۲ ـ اعاده استقلال مراکش.

«ژیلبرت گراندوال» فرمانروای کل فرانسه در مراکش که اخیراً مأمور مراکش شده موضوع بازگشت سلطان سابق را مورد مطالعه قرار داده و در نظر دارد گزارشی در این مورد به پاریس ارسال دارد که یا سلطان سابق برگردد یا اینکه یک شورای سلطنتی مرکب از پنج نفر تشکیل بشود ولی دو دسته هستند که جداً با بازگشت محمدبن یوسف مخالفند. دسته اول فرانسویان مقیم مراکشند که عده‌شان نیم میلیون است و چندین سال است که در این کشور مقیم شده و تمام فعالیت‌های عمده تجاری و اقتصادی را در ید خویش متمرکز کرده‌اند.

دسته دوم عده‌ای از رؤسای قبایل هستند که ثروت‌های زیاد از راه نوکری برای فرانسه به چنگ آورده‌اند که در رأس آنان «القلاوی» رئیس قبیل بربر است. باید در نظر داشت که این مبارزه کوبنده مردم مراکش است که گراندوال را به فکر بازگرداندن سلطان سابق واداشته والا فرانسه نیز با این امر موافق نیست و تا آنجا که برایش ممکن است در این مورد مقاومت خواهد کرد زیرا که در مراکش سلطان اقتدارات زیادی دارد و هر فرمانی که صادر کند و فرانسه هم زیر آن را صحه بگذارد قوت قانونی می‌یابد و همچنین فرانسه برای اینکه قانونی وضع کند به توشیح سلطان احتیاج دارد و بدون تایید وی هیچ قانون فرانسوی لازم الاتباع برای مراکشیان نمی‌شود.

فعلاً شورش‌های شدیدی که از ۱۴ ژوئیه (روز سقوط زندان باستیل) در مراکش به خصوص کازابلانکا، درگیر شده همچنان ادامه دارد و تعداد تلفات هر روز بیشتر می‌شود.

نمایندگان کشورهای آسیایی و افریقا هم در نظر دارند موضوع مراکش را در سازمان ملل مطرح کنند. ولی باز همه منتظر روز ۲۰ اوت (سه هفته دیگر) هستند، زیرا در این روز که مصادف با دومین سال برکناری اجباری سلطان سابق است ملیون دست به شدیدترین تظاهرات خواهند زد تا جهانیان را بیش از پیش متوجه مظلومیت خود بکنند.

تضاد سیاسی امریکا و انگلیس در مورد مسئله اسرائیل به خوبی آشکار است*

یهودیان قرون متمادی مترصد بودند مجدداً به فلسطین برگردند و در ارض موعود حکومت مستقل قوم بنی‌اسرائیل را برقرار سازند و در آن توطن اختیار کنند، ولی کوششهای پراکنده آنان بی‌ثمر می‌ماند. تا اینکه در ۱۸۸۸، که آزار و شکنجه کلیمیان در اروپای شرقی، به خصوص در روسیه و لهستان، تشدید شده بود یک دکتر روسی و کلیمی ضمن کتابی موضوع صهیونیسم، یعنی تمرکز دادن بنی‌اسرائیل را در فلسطین، از نو پیش کشید و «تئودور هرتزل» یکی از روزنامه‌نویسان وین، در ۱۸۹۶ جزوه‌ای تحت عنوان «کشور یهود» منتشر کرد، و با تشکیل کنفرانسی در سال بعد از طرف وی با شرکت دویست یهودی به نمایندگی از جانب یهودیان سراسر جهان، صهیونیسم به صورت یک جنبش سیاسی متجلی شد.

از آن تاریخ صهیونیست‌ها برای خود تشکیلاتی فراهم آوردند و صندوقی درست کردند تا با پول آن در فلسطین زمین برای خود بخرند و دست به فعالیتهای بزنند، و بر اثر مساعدت‌ها مرکز سازمان صهیونیست تا ۱۹۱۴ هشتاد هزار کلیمی در فلسطین رحل اقامت افکندند و برای خود خانه و زندگی تهیه کردند.

در جنگ بین‌المللی اول، چون تحریکاتی برای جلب یهودیان به‌عمل می‌آمد انگلیس در نوامبر ۱۹۱۷،بر اثر مجاهدات، دکتر «وایزمن» اعلامیه «بالفور» را منتشر کرد.

در این اعلامیه، انگلیس «همدردی خود را با تمایلات یهودیان صهیونیست» اعلام

---

* . فردوسی - شماره ۲۰۷ سال ۱۳۳۴

داشت و خاطرنشان ساخت «دولت پادشاهی با نظر یهودیان برای تبدیل فلسطین به یک وطن ملی موافق است و نهایت مساعدت را برای تسهیل و نیل به این منظور به عمل خواهد آورد.»

انگلیس با این اعلامیه پیشرفت قوایش را در فلسطین تسریع کرد و به وسیله جامعه ملل قیمومیت خود را بر فلسطین از ۲۹ سپتامبر ۱۹۲۳ عملی ساخت. بر طبق ماده دوم «قیمومیت فلسطین» انگلستان مسئولیت پیدا کرد که وسایل کار را برای ایجاد کشور یهود فراهم آورد و حقوق ساکنین فلسطین از هر نژاد و مذهب را صیانت کند.

اما انگلستان که با دول عربی روابط حسنه‌ای داشت باطناً مایل به تشکیل دولت اسرائیل نبود و موانعی در این مورد می‌تراشید، ولی با آزار و اذیتی که در آلمان هیتلری نسبت به یهودیان به عمل می‌آمد و دائماً بر کثرت نفوس کلیمی در فلسطین افزوده می‌شد مسئله ایجاد کشور مستقلی برای یهود بیشتر کسب اهمیت می‌کرد تا اینکه نائره جنگ بین‌المللی دوم زبانه کشید. اگر چه در ضمن جنگ جهانگیر دوم یهودیان چه در فلسطین و چه در خارج آن با متفقین همکاری می‌کردند و علیه نازیها دشمن سرسخت و سفاک کلیمیان ـ می‌جنگیدند، ولیکن احساسات ضد انگلیسی آنان همچنان باقی بود و دوستی ایشان با آمریکا تقویت بیشتری می‌یافت.

پس از ختم جنگ، بر اثر اصطکاک منافع انگلیس و امریکا در این خطه، تروریسم در فلسطین اوج گرفت و بالاخره با طرفداریهایی که امریکا از کلیمیان می‌کرد، انگلیس را که قیمومیت فلسطین را به عهده داشت، در فوریه ۱۹۴۷ وادار کرد مسئله فلسطین را به سازمان ملل متفق بکشد.

در نوامبر همان سال مجمع عمومی سازمان ملل رأی داد که فلسطین تقسیم بشود و کشور اسرائیل به وجود آید.

انگلستان با این تصمیم مخالف بود و در دادن رأی نیز شرکت نکرد و در ۱۴ مه ۱۹۴۸ که قیمومتش بر فلسطین تمام می‌شد آنجا را تخلیه کرد.

از همان روز دولت اسرائیل در «تل‌اویو» پایتخت این کشور تشکیل شد و روز بعد از یک طرف امریکا حکومت اسرائیل را به‌طور «دوفاکتو» به رسمیت شناخت و از طرف دیگر قوای منظم مصر، اردن و عراق به سوی فلسطین حرکت کرد و آنجا را مورد حمله قرار داد.

در دسامبر ۱۹۴۸ از طرف شورای امنیت یک «هییت آشتی» مأمور شد تا صلح را بین اعراب و اسرائیل برقرار کند، ولی تا ژانویه ۱۹۴۹ در این امر توفیق نیافت زیرا اعراب می‌گفتند تا اسرایی نهصد هزار آواره عرب را، که بر اثر تسلط اسرائیل بر فلسطین آواره و سرگردان شده‌اند، معلوم نکند صلح نمی‌کنند اسرائیل نیز خاطرنشان می‌کرد سرنوشت آوارگان عرب باید در

چهارچوب یک معاهده صلح کلی و عمومی حل بشود. در ۱۹۴۹ پس از اینکه اعراب نتوانستند در جنگ پیشرفت شایانی تحصیل کنند با اسرائیل پیمان متارکه جنگ امضاء کردند. این پیمان را از یک طرف دیگر مصر، اردن، سوریه و لبنان صحه گذارند.

با امضاء این پیمان و برقراری کمیسیونی از طرف سازمان ملل برای نظارت بر متارکه جنگ، اختلاف اعراب و اسرائیل از بین نرفت زیراکه بر اثر این جنگ و متارکه آن اولاً سر حدات اسرائیل به هم خورد و به‌طور روشن مشخص نشد ثانیاً مسئله آوارگان عرب حل نگردید و ثالثاً صلح دائمی بین اعراب و اسرائیل برقرار نشد.

در نتیجه پس از آن اختلافات اسرائیل و اردن بر اثر مسائل سرحدی و استفاده از رودخانه اردن منجر به حوادث و زد و خوردهای دائمی بین این دوکشور شد، و در ۱۹۵۰ امریکا، انگلیس و فرانسه متعهد به حفظ «وضع موجود» در این منطقه شدند و قبول کردند که نگذارند بین اعراب و اسرائیل تصادماتی رخ دهد.

باز این امر هم مؤثر واقع نشد و اختلافات تازه‌ای بین اسرائیل و مصر در غزه ظاهر گردید. غزه باریکه‌ایست به عرض پنج میل و طول بیست و پنج میل در ساحل دریای مدیترانه که سر حد مصر و اسرائیل و در تسلط مصر است.

بزرگترین پیکار

دو سه ماه قبل بزرگترین پیکارهای مصر و اسرائیل در غزه رخ داد و موضوع در سازمان ملل هم مطرح شد و اسرائیل مقصر تشخیص گردید ولی بحث در این است که کمیسیون نظارت بر متارکه جنگ فلسطین که مأمور اجرای تصمیمات سازمان ملل متفق است نیرویی برای عملی کردن نظرات خود ندارد و تا زمانیکه صلح واقعی بین اعراب و اسرائیل به وجود نیاید این جنگ‌های گاهگاهی هست. ولی جنگی که هفته گذشته بین مصر و اسرائیل درگرفت با سایر نبردهای موضعی قبلی فرق داشت و بیم بسیار می‌رفت که یک‌بار دیگر خاورمیانه به لهیب آتش جنگ کشیده شود زیراکه سیاست دولت انقلابی مصر تقریباً در مورد سودان با شکست مواجه شده و سیاست انگلیس در آنجا پیشروی کرده بدین جهت بعید نبود که دولت مصر برای تحریک احساسات مردم به جنگ اسرائیل دامن بزند.

از طرف دیگر در انتخابات دو ماه پیش اسرائیل احزاب افراطی که خواهان نشان‌دادن شدت عمل در مورد اعراب و مسائل سرحدی هستند پیروزی بدست آوردند و ممکن بود

«موشه شارت» نخست‌وزیر اسرائیل را وادار به اقداماتی بکنند.

پس از زد و خوردهای اخیر اتحادیه عرب پشتیبانی خود را از مصر ظاهر کرد و آمادگی کشورهای عضو اتحادیه را برای شرکت در جنگ اعلام داشت.

ژنرال «برنز» هم که اهل کانادا است و از طرف سازمان ملل ریاست کمیسیون نظارت بر مقررات پیمان متارکه مخاصمه را دارد از سازمان ملل تقاضا کرد ضمن یک جلسه خصوصی مسئله جنگ‌های اعراب و اسرائیل را تحت بررسی قرار دهد و راه‌حلی بیابد.

شورای امنیت اوایل هفته جاری تشکیل جلسه داد و با پیشنهاد برنز دایر بر تشکیل یک منطقه خلع سلاح موافقت به عمل آورد و از مصر و اسرائیل درخواست کرد که با بازرسان آتش‌بس در این منطقه تشریک مساعی کنند. واضح است با اینکه مصر و اسرائیل فرمان آتش‌بس را قبول کرده‌اند هنوز خطر یک جنگ وسیع بین اعراب و اسرائیل از بین نرفته زیرا اختلاف انگلیس و امریکا در این خطر نه فقط از بین نرفته بلکه اخیراً شدت هم یافته است.

مثلاً امریکا که برای پیش‌بردن منظور خود در خاورمیانه و ایجاد پیمان‌های نظامی خواهان ثبات وضع و آرامش این ناحیه است، دو هفته پیش به وسیله وزیر خارجه خود اعلام داشت که حاضر است اولاً حفظ نظم را در سرحدات اعراب و اسرائیل صیانت بکند و ثانیاً وام کافی به اسرائیل بدهد تا سروسامانی به وضع آوارگان بدهد.

ولی انگلیس که نمی‌خواهد امریکا از راه انعقاد پیمان‌های نظامی و کمک، نفوذ سیاسی و اقتصادی خود را بیشتر از این در شرق میانه گسترش دهد دست به تحریک دول عربی زد و آنها فوراً پیشنهاد دالس را رد کردند در صورتیکه اسرائیل آن را قبول کرد. از این گذشته کشورهای عربی در نظر دارند در دروه جدید اجلاسیه مجمع عمومی ملل متفق که در ماه جاری گشایش می‌یابد مسئله اسرائیل را مطرح کنند و اگر راه حلی نموده نشد جنگ را آغاز کنند روسیه هم که منافع‌اش اغلب در خاورمیانه با منافع انگلیس در یک جهت قرار می‌گیرد اعلام داشته که حاضر است به اعراب کمک نظامی بکند و اسلحه بدهد. پس برای اینکه خطرجنگ بین اعراب و اسرائیل به کلی مرتفع شود باید:

۱ ـ اختلاف انگلیس و امریکا در این منطقه تخفیف بیابد.

۲ ـ حدود و ثغور اسرائیل به طور وضوح معلوم گردد.

۳ ـ بین اعراب و اسرائیل پیمان صلح امضاء شود.

۴ ـ تکلیف آوارگان عرب روشن گردد. والا همیشه احتمال جنگ اعراب و اسرائیل هست.

عبدالناصر می‌خواهد قاهره را مرکز ثقل دنیای عرب سازد*

جمعیت مصر که در سال ۱۷۹۹ هنگام مسافرت نظامی ناپلئون بدین کشور در حدود یک میلیون و نیم نفر بود، در آغاز قرن بیستم به ده میلیون نفر و در سال ۱۹۴۷ به نوزده میلیون و نود هزار نفر رسید. دولت مصر تصمیم دارد در سال جاری مبادرت به سرشماری در سراسر کشور بکند و پیش‌بینی می‌شود که جمعیت مصر در حال حاضر به بیست و پنج میلیون نفر رسیده باشد.

طبق آماری که اخیراً تهیه شده هر سال به طور متوسط چهار صد هزار نفر بر جمعیت مصر افزوده می‌شود و همین افزایش سریع جمعیت یکی از بزرگترین مشکلات این کشور است، زیرا مصر از لحاظ منابع و معادن زیرزمینی فوق‌العاده فقیر است و برخلاف سایر کشورهای خاورمیانه منابع نفت در آن یافت نمی‌شود. به همین جهت افزایش جمعیت مشکلات اقتصادی پیچیده‌ای همراه دارد. یگانه منبع عایدات مردم مصر صدور محصولات مختلف کشاورزی مخصوصاً پنبه است که در جلگه‌های رسوبی اطراف رود نیل به فراوانی به دست می‌آید، اما متأسفانه فقط سه درصد مساحت مصر را اراضی قابل کشت و زرع تشکیل می‌دهد و نود و هفت درصد بقیه آن صحراهای لم‌یزرع است.

رودخانه نیل را شریان حیاتی مصر باید دانست زیرا در این سرزمین که غالباً در سراسر سال یک قطره باران به زمین نمی‌بارد، فقط رودخانه پربرکت نیل اراضی زراعتی را مشروب می‌کند و به همین جهت زندگی فلاحان مصری و اراضی زراعتی ایشان در دو طرف این رودخانه

---

* . فردوسی ـ شماره ۲۳۵ ـ سال ۱۳۳۵

متمرکز شده است. رودخانه نیل هر سال در فصل بهار طغیان می‌کند و آبهای آن قسمت اعظم اراضی زراعتی را فرا می‌گیرد و گل و لایی که پس از فرو نشستن آب رودخانه سطح مزارع را می‌پوشاند، بهترین کود طبیعی برای اراضی زراعتی است، به طوری که فلاحان مصری در عرض یکسال، گاهی بیش از پنج بار از زمین محصول برمی‌دارند.

با وجود حاصلخیزی اراضی کناره نیل، همانطوری که گفته شد به علت افزایش سریع جمعیت و فقدان منابع ثروت زیرزمینی، وضع اقتصادی مصر رضایتبخش نیست. میلیون و اصلاح‌طلبان مصری از سالها قبل راه‌حلی برای مشکلات اقتصادی و به منظور بالا بردن سطح تولید کشاورزی یافته‌اند و این راه‌حل ساختمان یک سد عظیم بر روی رودخانه نیل می‌باشد تا بدین وسیله بتوان از آب این رود بزرگ برای مشروب ساختن اراضی زراعتی استفاده کرد. سد مزبور همان سطح معروف «اسوان» است که سرهنگ جمال‌عبدالناصر نخست‌وزیر مصر احداث آن را در رأس برنامه حکومت خود قرار داده است.

عبدالناصر احداث سد اسوان را کلید سعادت مردم مصر می‌داند و به همین جهت تهیه مقدمات اجرای پروژه ساختمان آن از چندی قبل دست به یک سلسله مانورهای سیاسی زده است. مطلعین سیاسی معتقدند که مانورهای سیاسی عبدالناصر در چند ماهه اخیر، از قبیل نزدیکی به بلوک شرق، خرید اسلحه از چکسلواکی و توسعه روابط بازرگانی با چین کمونیست، فقط بدین منظور صورت می‌گیرد که حکومت مصر با تهدید دول غربی بتواند اعتبارات لازم برای ساختمان سد اسوان را از آمریکا بگیرد. عبدالناصر چندی قبل در این باره صریحاً گفت: «اگر دول غرب برای ساختمان سد اسوان به مصر کمک نکنند، ما در این مورد دست کمک به سوی بلوک شرق دراز خواهیم کرد.» بلافاصله بعد از این نطق شبیه به التیماتوم، یک هیئت آمریکایی برای مطالعه در نحوه اجرای پروژه ساختمان سد اسوان وارد قاهره شد و این هیئت هنوز در مصر به مطالعات خود ادامه می‌دهد. از طرف دیگر دولت شوروی نیز آمادگی خود را برای فرستادن کارشناسان و تأمین اعتبارات لازم جهت ساختمان سد اسوان اعلام داشته است.

سد اسوان در صورتی که ساختمان آن عملی شود بزرگترین سد دنیا خواهد بود و نیمی از اراضی مصر راکه اکنون بایر و بلامصرف افتاده است مشروب خواهد کرد. مخارج این سد را به پانصد میلیارد فرانک (قریب یکصد میلیارد ریال) تخمین می‌زنند و ساختمان آن در ظرف ده سال به اتمام خواهد رسید. کارهای مربوط به ساختمان این سد عظیم از احداث ترعه سوئز مشکل‌تر و پرخرج‌تر و طولانی‌تر است، ولی تحقق این پروژه عظیم مصر را در ردیف بزرگترین

کشورهای زراعتی دنیا قرار خواهد داد.

هدف عبدالناصر از نظر سیاسی در حال حاضر این است که مرکز ثقل دنیای عرب را «قاهره» قرار دهد و حوادث اخیر اردن و اخراج کلوپ پاشا از این کشور، آخرین پیروزی وی در راه انجام این مقصود بود. اهمیت این پیروزی مخصوصاً از این جهت قابل توجه است که کلوپ پاشا فرمانده لژیون بیست هزار نفری عرب، یکی از مهمترین عوامل سیاسی انگلیسی در خاورمیانه به شمار می‌رفت، و ملک حسین پادشاه اردن هاشمی، که دولت انگلیس سالی دوازده و نیم میلیون لیره به بودجه کشورش کمک مالی می‌کرد، با خانواده سلطنتی اعراب ـ عضو پیمان بغداد ـ قرابت نزدیک داشت. به همین جهت کمتر احتمال می‌رفت که کشور هاشمی اردن در جنگ سردی که بین بغداد و قاهره قرار گرفته عبدالناصر را بر نوری سعید ترجیح دهد.

نکته قابل تأمل دیگر اینکه ملک حسین پادشان اردن هاشمی و ملک فیصل پادشاه عراق هر دو از اسلاف ملک‌حسین سلطان سابق حجاز هستند که پس از جنگ جهانگیر اول توسط ابن سعود از کشور خود رانده شد بازی سیاست را تماشا کنید که اکنون دو پسرعمو در دو جبهه سیاسی مخالف قرار گرفته‌اند و فرزند ابن سعود، ملک‌حسین را تحت حمایت خود قرار داده است. مصر و سوریه و عربستان سعودی که بین خود پیمان اتحاد نظامی امضا کرده‌اند، حاضر شده‌اند که به جای دولت انگلیس کسر بودجه اردن را تأمین نمایند.

ملک حسین پادشاه اردن هاشمی که اکنون بیست و یک سال دارد، سال گذشته با شاهزاده خانم «دینا» ازدواج کرد و زنش که شش سال از خودش بزرگتر بود، امسال یک دختر برای او به دنیا آورد. «دینا» مثل شوهرش تحصیلات خود را در انگلستان انجام داده و قبل از ازدواج با ملک حسین در قاهره معلم انگلیسی بوده است. به طوری که مجله فرانسوی پاری ماچ می‌نویسد همسر ملک‌حسین مخالف اخراج کلوپ پاشا بوده ولی مادر او فرزندش را به اخذ این تصمیم واداشته است.

اما علت اساسی تصمیم ملک حسین برای اخراج کلوپ پاشا را در اوضاع داخلی این کشور و تمایلات ناسیونالیستی مردم باید جست. کشور ماوراء اردن قبل از تأسیس اسرائیل بیش از پانصد هزار نفر جمعیت نداشت ولی پس از تأسیس دولت اسرائیل و اخراج اعراب از این کشور، تعداد پانصد هزار نفر عرب به ماوراء اردن پناهنده شدند و این عده طبعاً دارای تمایلات ضد یهودی شدیدی بودند. در این اواخر که اتحادیه عرب به دو محور بغداد ـ قاهره تقسیم شد، عبدالناصر با تقویت بنیه نظامی مصر و خرید اسلحه از چکسلواکی، سیاست ضد یهودی

شدیدی را در پیش گرفت و با این اقدامات طبعاً آوارگان عرب فلسطین را با خود موافق ساخت. در تظاهرات اخیر عمان و سایر شهرهای اردن همین آوارگان عرب بودند که نقش اساسی را به نفع مصر و سوریه و عربستان سعودی و به ضرر عراق و انگلستان به عهده داشتند و به طوری که خبرنگار مجله پاری‌ماچ می‌نویسند، هنگام تظاهرات مردم، در کشورهای عمان فریاد «زنده باد عبدالناصر» به گوش می‌رسد. به همین جهت ملک حسین پس از مدتها تردید سرانجام تصمیم گرفت از الحاق به پیمان بغداد خودداری کند و اندکی بعد نیز کلوپ پاشا را از ریاست لوژیون عرب عزل نمود.

مبارزات ملل استعمارزده تحت‌سلطه انگلستان را واداشته تا مستعمراتش را به صورت کشورهای مشترک‌المنافع درآورد*

در صحن کلیسا، ساختمانی مدرن در قفای صومعه وست مینستر بنا شده، و بزرگترین مرد دولت انگلیس در آنجا در پشت میز صیقل شده و پر زرق و برقی جلوس می‌کند.

این مرد «آلان تیندال لناکس ـ بوید»، وزیر مشاور علیا حضرت ملکه در امور مربوط به مستعمرات است. لناکس بوید در پنجاه و یک سالگی مردی خوش‌بنیه و نیرومند به شمار می‌رود، طول قامتش شش پا و پنج و نیم اینچ و وزنش نزدیک به دویست و بیست پوند است. شغل و سمت وی با هیکلش جور می‌آید زیرا، در زمانی که مردم مستعمرات در همه جا زنجیرهای ساییده شده استعمار قرن نوزدهم را از هم می‌گسلند، او قدیمیترین و در عین حال بزرگترین امپراطوری‌های عصر را در تصدی خود دارد.

امپراطوری بریتانیا مدت زمان بیشتری از امپراطوری روم (سیصد و پنجاه سال در مقابل چهارصد و بیست و دو سال) دوام آورده است. در روزهای طلایی «کیپلینگ» و «ملکه ویکتوریا» که این امپراطوری در اوج عظمت خود قرار داشت، ثروتمندترین، مقتدرترین و احتمالاً نیکخواه‌ترین مستعمراتی که جهان هرگز دیده، به شمار می‌رفت.

ولی امروز، در شرایط سخت استعماری، این امپراطوری در حال انهدام و اضمحلال است. از جنگ جهانگیر دوم تا به حال، بریتانیا به چهارصد و هفتاد و هشت میلیون نفر در ۲/۸ میلیون میل مربع در آسیا و آفریقا استقلال داده که هند، پاکستان، برمه و سیلان از نمونه‌های

---

* . فردوسی ـ شماره ۲۴۵ ـ سال ۱۳۳۵

برجسته آن محسوب می‌شوند. ولیکن محدود شدن مرزهای امپراطوری به همین جا خاتمه نیافته و انقلابات ملل استعمارزده سوئز و سودان به قبرس و مناطق دیگر خاورمیانه، به خاور دور و به جنوب در آفریقا گسترش پیدا کرده است.

به عقیده وزیر مستعمرات انگلیس امپراطوری بریتانیا هدف تازه‌ای را تعقیب می‌کند و آن تبدیل امپراطوری به کشورهای مشترک‌المنافع است. لناکس بوید معتقد است که توسعه کامن ولث و وارد شدن کشورهای تابع امپراطوری بریتانیا در جرگه ممالک مشترک‌المنافع، از دو جهت اهمیت دارد.

اول اینکه به قسمت‌هایی از دنیا که به واسطه نامساعد بودن وضع طبیعی نواقص و معایبی دارند کمک می‌کند تا به پای آن کشورهایی که وضع بهتری دارند برسند و دوم اینکه ملل جدیدی که دارای رژیم دمکراتیک هستند تحویل جهان می‌دهد. حال باید دید که آیا بریتانیا دو اصل با اهمیتی را که وزیر مستعمرات به آنها اشاره کرد به نحو شایسته و پسندیده‌ای به موقع اجرا گذارده است؟

جوابی را که هفته گذشته می‌شد به این سؤال داد هم مثبت بود و هم منفی، و البته این امر در یک امپراطوری که هنوز دو میلیون میل مربع را در پنج قاره و هفت دریای عالم در تملک خود دارد، اجتناب ناپذیر به نظر می‌رسد.

اینک امواج ناسیونالیستی در پاره‌ای از مستعمرات مهم بریتانیا درگیر شده و انگلستان در شش نقطه عمده و بااهمیت، یعنی جبل‌الطارق و مالت، قبرس و عدن، سنگاپور و هنگ کنگ، پافشاری و اصرار می‌ورزد که تحصیل استقلال باید تحت الشعاع دفاع از کامن‌ولث قرار بگیرد. در جبل الطارق، فعلاً مشکل واقعی مشهود نیست، اگر چه فرانکو بی‌میل نیست تا مشکلی به وجود آورد و در پرتوی آن ادعای اسپانیا را در مورد اینکه جبل‌الطارق جز خاک آن کشور است مطرح بکند.

مالت نیز اینطور تصور می‌شود که به پیوستگی سیاستی خود با امپراطوری برتانیا کماکان ادامه بدهد. هنگ کنگ هم که در اختیار پکن قرار دارد، وضع مشکوک و مخاطره‌آمیزی دارد. تاکنون کمونیستها در مورد تسلط بر هنگ‌کنگ تردید و دودلی به خرج داده‌اند و آن به این علت بوده است که اولاً ناراحت بودند که نکند این عمل تلافی بشود و ثانیاً آنجا را یک وسیله مفیدی برای تجارت با غرب تشخیص داده‌اند. ولی در جایی که مشکل حسابی برای بریتانیا به وجود آمده قبرس، عدن و سنگاپور است. وقتی کانال سوئز از دست رفت، انگلستان دریافت که

قبرس و عدن برای دفاع و صیانت منافع نفتی بریتانیا در خاورمیانه با اهمیت‌تر و حیاتی‌تر شده است.

هنگامی که امپراطوری هند نابود شد سنگاپور کسب اهمیت کرد و به صورت پایگاهی برای دفاع طرق بازرگانی به مالایا و سایر دومینیون‌ها درآمد.

تمام مشکلاتی که برای پایگاههای بااهمیت امپراطوری بریتانیا به وجود آمده در هشتمین کنفرانس نخست‌وزیران نه کشور عضو کامن ولث ـ انگلیس ـ استرالیا ـ کانادا ـ فدراسیون‌های آفریقای مرکزی ـ سیلان ـ هند ـ زلاندجدید ـ پاکستان ـ آفریقای جنبی که از ۲۶ ژوئن (۵تیر) در لندن شروع می‌شود مورد بحث قرار می‌گیرد. ظاهراً حتی آن کشورهایی که در گذشته از سیاست بریتانیا انتقاد می‌کردند، از جمله هند، اخیراً آگاهی جدیدی در مورد احتیاج به حفظ پایگاهها برای دفاع کامنولث نشان داده‌اند. در موقع مذاکرات لندن، مناکس بوید وضع مستعمرات و اقدامات وزارتخانه خود را شرح خواهد داد. بوید در موقع شرح گزارش خود هم خبرها و مطالب خوب دارد هم خبرها و مطالب بد، زیرا در بعضی نقاط انگلستان سیاست پسندیده‌ای را تعقیب کرده و در پاره‌ای نقاط سیاستی نامطلوب.

غیر از این هشت کشور که مستقل هستند و پانصد و هفتاد و هشت میلیون جمعیت دارند، در امپراطوری بریتانیا، چهل و شش مستعمره وجود دارد که هشتاد میلیون جمعیت دارند. این مستعمرات از لحاظ وسعت خاک بیست برابر بریتانیای کبیر هستند و اغلب در مناطق حاره واقع شده‌اند.

این مستعمرات بعضی از لحاظ وسعت از تمام کشورهای اروپایی، به استثنای شوروی، جلوتر هستند و بعضی وسعت کمی دارند. نفوس امپراطوری بریتانیا با پدیدار شدن هر نسل تازه دو برابر شده است. مردم این امپراطوری پهناور دارای جمیع عقاید مذهبی و رنگ‌های نژادی هستند. در بعضی از این مستعمرات تمدن رسوخ کرده و در برخی دیگر خبری از تمدن نیست. در جزایر آنتیل، بچه‌های پابرهنه سیاه‌پوست به قدری خوب بازی کریکت را یاد گرفته‌اند که اغلب در مسابقات، انگلستان را شکست می‌دهند. تقریباً همه این مستعمرات دارای پارلمان‌های کوچکی هستند و در بیست و پنج مستعمره فرمانداران انگلیسی باید با اکثریتی که از طرف مردم انتخاب شده‌اند مشورت بکنند و نظر بخواهند. هیچ یکی از مستعمرات انگلستان مالیات به آن دولت پرداخت نمی‌کند و در واقع مردم انگلیس سالیانه قریب به یک بیلیون دلار عطیه و وام به مستعمرات خود پرداخت می‌کنند.

حالا باید دید که چرا بریتانیا در حفظ امپراطوری خود، که دردسر بسیاری دارد، اینقدر پافشاری می‌کند؟ علت این پافشاری به جهت حفظ پرستیژ و به خاطر بشردوستی نیست، بلکه برای منافع تجاری است که این امپراطوری داراست. یک سوم تجارت دنیا به وسیله کشورهای مشترک المنافع و اغلب بین خود آنها انجام می‌شود، و فروشنده و خریدار عمده نیز خود بریتانیاست. نصف صادرات بریتانیا به کشورهای کامن‌ولث صادر می‌شود و چهل و نُه درصد واردات آن کشور نیز از ممالک کامن‌ولث وارد می‌گردد. مستعمرات انگلیس که در منطقه استرلینگ قرار دارند از راه فروش لاستیک، قلع، دانه‌های نباتی، کاکائو و مواد استراتژیک، بزرگترین تحصیل کننده دلار محسوب می‌شوند.

در ۱۹۴۴، تجارت انگلستان با منطقه دلار هفتاد و سه میلیون لیره (دویست و چهار میلیون دلار) کسر عمل داشت. در حالی که تجارت مستعمرات انگلیس با کشورهای جزو گروه دلار در همان سال صد و هشت میلیون لیره (سیصد و دو میلیون دلار) افزایش عمل داشت. به عبارت دیگر، از تصدق سر مستعمرات، منطقه استرلینگ مقادیری دلار اندوخته کرد.

مستعمرات انگلیس فقط برای دولت انگلیس فایده و منفعت ندارند، بلکه برای مردم آن کشور نیز مزایایی را در بر دارند. زیرا بره و گوسفند مصرفی این مردم از زلاند جدید، کاکائو از ساحل طلا (که به زودی نیمه‌مستقل می‌شود)، شراب از آفریقای جنوبی و شکر از جزایر آنتیل وارد می‌گردد، و از همه بالاتر، این مستعمرات بازارهای خوبی برای فروش دوچرخه، رادیو، اتومبیل و موتور برق انگلیسی هستند و این بازارها به مردم انگلیس اجازه می‌دهند که در کشور خود کار فراوان داشته و بیکار نباشند.

در مستعمرات بریتانیا، که در خاورمیانه، آفریقای باختری، آفریقای خاوری، خاور دور، اقیانوس آرام واقع شده بر اثر مبارزاتی که به عمل آمده میلیون‌ها نفر به طور اجتناب‌ناپذیر، و بعضی اوقاع به طور دردناک، می‌روند تا نوعی از انواع مختلف حکومت‌های مختار را برای خود تحصیل بکنند. در جزایر آنتیل بریتانیا مجاهدات خود را دو برابر کرده تا نوعی فدراسیون به وجود آورد که از نفوذ خارجیها، مثل کمونیست‌ها که در ۱۹۵۳ کوشیدند تا گینه انگلیس را که سرشار از اکسید است به زیر تسلط خود درآورند ولی موفق نشدند، مصون بدارد. انتظار می‌رود که این فدراسیون تا ۱۹۶۰ مستقل بشود و در جرگه کشورهای کامل‌ولث باقی بماند. در آفریقای باختری انگلستان نخست‌وزیر ساحل طلا را تشویق می‌کند سر و صداهای دسته‌های سیاسی مخالف را بخواباند تا آن کشور شاید تا ۱۹۵۷ در زمره کشورهای کامن‌ولث درآید.

نیجریا، اگر بتواند سه قسمت مختلف کشور خود را متحد بکند تا ۱۹۶۰ به سرنوشت ساحل طلا دچار خواهد شد ـ یعنی جزو کشورهای مشترک‌المنافع خواهد گشت. در خاوردور، مالایا قراردارد که سرشار از لاستیک و قلع است و انگلستان ده سال با کمونیست‌های آن در جنگل مصاف داده است. اگر رئیس شورای وزیران این کشور بتواند چاره‌ای برای مهاجرین چینی بیاندیشد و سه میلیون مالایی را به صورت ملت واحدی درآورد، فدراسیون مالایا تا ۱۹۵۷ می‌تواند مستقل بشود و در اعداد ممالک مشترک‌المنافع درآید.

در کنفرانس آینده کشورهای مشترک‌المنافع تقاضای عضویت سه کشور ساحل طلا، مالایا و فدراسیون «کاری بین» مورد بحث قرار خواهد گرفت.

انتظار می‌رود که در این زمینه مجادلات لفظی شدیدی دربگیرد، زیرا نخست‌وزیر سفیدپوست افریقای جنوبی متوحش است که نکند به زودی اکثریت کامن‌ولث با غیر سفیدپوستان بشود. ولی در عوض نخست وزیران کانادا، استرالیا و سایر شرکت‌کننده کنفرانس با عضویت این کشورها موفق هستند و برای ازاله وحشت نخست‌وزیر آفریقای جنوبی با او وارد بحث خواهند شد.

از این رو بعید نیست که کشورهای جدیدی عضویت کامن‌ولث را پیدا بکنند.

باید دانست که کامن‌ولث مزایای زیادی ندارد. زیرا که یک اتحادیه به شمار نمی‌رود و دارای ارتش مشترکی نیست و کشورهای عضو آن نسبت به مسائل بین‌المللی هماهنگی ندارند بلکه برعکس اغلب بین اعضای اصلی آن مرافعه و دعوا وجود دارد، مثل مرافعه هند و پاکستان بر سر کشمیر. با وجود این کشورهای عضو کامن‌ولث معتقدند که اتحاد آنها با یکدیگر مزایای زیادی را داراست.

وزیر مستعمرات انگلستان معتقد است که کامن‌ولث عملی‌ترین و راحت‌ترین پل بین غرب و کشورهای شرقی غیرکمونیست است. اگر کامن ولث پیروز بشود و ارتباط بین شرق و غرب را حفظ کند ملل استعمار زده دنیای آزاد را ترک نخواهد کرد، ولی اگر پیروز نشود کمونیست‌ها از این امر بهره‌برداری خواهند کرد.

بدین ترتیب کانال سوئز ملی شد*

عکس‌العملی که جمال عبدالناصر رئیس‌جمهور مصر در برابر انصراف امریکا و انگلیس از اعطای کمک برای بنای سد اسوان نشان داد بسیار جالب، پر سر و صدا و غیرمترقبه بود. به عقیده روزنامه نیویورک هرالد تریبون دولت آمریکا، که اطمینان داشت جمال عبدالناصر تمایل فراوانی دارد که سد عظیم اسوان را با مساعدت مالی و فنی دول غربی بسازد، ریسک خطرناکی کرد و بنابر توصیه دالس و یک سلسله علل دیگر که یکی از آنها به قول مجلهٔ تایم این بود که احداث سد اسوان موجب وفور محصول پنبه مصر می‌شد و به منافع پنبه‌داران ایالات جنوبی آمریکا لطمه می‌زد و صادرات آنها راکم می‌کرد، انصراف خود را از اعطای کمکی که وعده قطعی آن را داده بود اعلام کرد و دولت انگلیس و بانک بین‌المللی، که خود را موسسه بین‌المللی و وابسته به هیچ کشوری نمی‌داند، هم از آن تقلید کردند. وقتی این جریان پیش آمد محافل سیاسی در انتظار بودند ببینند نتیحه این ریسک چه می‌شود و عبدالناصر که ضربت سیاسی شدیدی خورده چه واکنشی از خود نشان می‌دهد. عبدالناصر خیلی زود به این انتظار پایان داد و روز پنج‌شنبه هفته گذشته، که بیشتر از پنج روز از اعلام تصمیم آمریکا، انگلیس و بانک بین‌المللی نگذشته بود، طی نطقی که برابر سیصد هزار نفر از مردم اسکندریه ایراد کرد، به اطلاع جهانیان رسانید که دولت مصر بر طبق یک لایحه قانونی که به امضای خود رئیس‌جمهور رسیده شرکت کانال سوئز را ملی کرده تا از عواید حاصل از شرکت ملی کانال سوئز پروژه احداث سد اسوان بر روی رودخانه نیل را عملی بکند.

---

* فردوسی ـ شماره ۲۵۳ ـ سال ۱۳۳۵

وضع کانال سوئز

کانال سوئز یک معبر دریاییست که دریای سرخ را به دریای مدیترانه وصل کرده است. این کانال را یک مهندس فرانسوی به نام «فردینان دولیس» با سرمایه شرکتی که خود او برای همین منظور تأسیس کرده بود، بین سالهای ۱۸۵۶ و ۱۸۶۹ ساخته است. سهام این شرکت در ابتدا چهارصد هزار سهم پانصد فرانکی بود که قسمت عمده آن به مصر تعلق داشت. در سال ۱۸۷۵ دولت انگلیس، که به اهمیت کانال سوئز در هنگام جنگ و صلح پی‌برده بود، درصدد نفوذ در شرکت کانال سوئز و پنجه‌افکندن بر این گذرگاه دریایی برآمد و اتفاقاً چون خدیو مصر پادشان مسرف و ولخرجی بود و قروض کلانی برای خود به وجود آورده بود، نظر انگلیس به خوبی تامین شد و بنجامین دیزراییلی، نخست‌وزیر معروف و کهنه‌کار انگلیسی، با توسل به یک سلسله حیله‌های سیاسی موفق شد ۱۷۶/۶۰۲ سهم از سهام خدیو را به مبلغ چهار میلیون لیره خریداری بکند. در سال ۱۹۲۴ سهام شرکت کانال سوئز دو برابر شد و انگلستان اقدام به خرید سهام بیشتری کرد و اینک ۱۸۸/۱۴۴ سهم عمده و ۱۶۵/۳۶۰ سهم معمولی از مجموع هشتصد هزار سهم را در دست دارد. بقیه سهام شرکت متعلق به فرانسه و مصر و هلند و چند سرمایه‌دار خارجی، از جمله چند نفر امریکاییست.

اگر چه کانال سوئز با سرمایه خصوصی شرکت کانال سوئز حفر شده ولی مطابق قرارداد بین‌المللی کشتیرانی که در ۱۸۸۸ در قسطنطنیه به امضا رسید تمام کشتی‌ها حق دارند، چه در موقع صلح و چه در موقع جنگ، از کانال سوئز عبور کنند. منتهی این کشتی‌ها از بابت هر تن باری که با خود حمل می‌کنند مبلغی به عنوان حق ترانزیت می‌پردازند، که البته تا قبل از اعلام ملی شدن کانال سوئز بین صاحبان سهام تقسیم می‌شد.

شرکت کانال سوئز که مرکز آن در پاریس است ولی در قاهره، اسمعیلیه و پرت‌سعید هم دفاتری دارد، به موجب قراردادی که در سال ۱۸۷۰ به امضا رسیده تا ۱۹۶۸ ـ سیزده سال دیگر ـ امتیاز بهره‌برداری از کانال سوئز را دارد و در پایان مدت امتیاز باید کلیه تأسیسات و اختیارات خود را به دولت مصر واگذار بکند و در حقیقت جمال عبدالناصر قبل از اینکه امتیاز این شرکت منقضی بشود اقدام به ملی کردن آن کرده است. علت تعجیل رئیس‌جمهور در این مورد این بود که چون او دید امریکا و انگلستان و بانک بین‌المللی از کمک به ساختمان سد اسوان امتناع ورزیده و شورویها هم آن علاقه‌ای که انتظار می‌رفت در این مورد ابراز نداشتند و از طرفی

احداث سد اسوان سطح تولید و درآمد ملی و میزان محصولات فلاحتی و نیروی برق کشور مصر را بالا می‌برد و در زندگی اسف‌آور بیست و دو میلیون مصری بهبود نسبی پدید می‌آورد، شرکت کانال سوئز را ملی کرد تا با درآمد آن،که قریب یکصد میلیون دلار در سال است، شروع به ساختن این سد، که پیرامون آن تبلیغات فراوانی شده است، بکند.

وقتی تصمیم اخیر مصر دایر به ملی شدن کانال سوئز منتشر شد مثل توپ در دنیا صدا کرد و تمام مسائل سیاسی روز را تحت‌الشعاع قرار داد و بلافاصله دول انگلیس و فرانسه، که به ترتیب سهام عمده شرکت کانال سوئز را دارا هستند، رسماً و کتباً به اقدام اخیر دولت مصر اعتراض کردند و گفتند که این عمل مغایر با حقوق بین‌المللی و در حکم مصادره اموال یک شرکت خارجی صاحب‌امتیاز است. دولت مصر نیز بلافاصله این اعتراض‌ها را رد کرد و متذکر شد که اولاً این شرکت در مصر به ثبت رسیده بنابراین یک شرکت مصری است و قوانین بین‌المللی به هر کشوری اجازه ملی کردن صنایع و منابع ملی خود را داده و ثانیاً مصادره‌ای در کار نیست زیرا دولت مصر حاضر است بهای سهام سهامداران را به هر مبلغی که قبل از ملی شدن کانال سوئز در بورس پاریس بوده بپردازد.

واضح است که این استدلال انگلیس و فرانسه را قانع نکرد و دول مزبور تصمیم گرفتند جلو این اقدام عبدالناصر را بگیرند و قبل از هر چیز با واشنگتن تماس گرفتند تا امریکا را هم با خود همراه سازند و بدون شک امریکا نیز در این مورد با انگلیس و فرانسه هماهنگی به خرج خواهد داد زیرا اولاً می‌ترسد که این امر باعث باز شدن پای شورویها به کانال سوئز بشود و ثانیاً با اقدامات عبدالناصر که اکثراً جنبه ضدامپریالیستی و صهیونیستی دارد موافق نیست.

به قول خبرگزاریهای فرانسه دولت انگلیس که از (ملی شدن) خاطره خوشی ندارد، به قدری از ملی شدن کانال سوئز ناراحت شده که می‌گوید شکایت به شورای امنیت و دادگاه بین‌المللی لاهه طول می‌کشد و باید هر چه زودتر دست به کار شد و چاره‌ای اندیشید و در ضمن چند ناو جنگی روانه کانال سوئز کرد تا نگذارند دولت مصر بدون اعتنا به شرکت (سابق) کانال سوئز برای دریافت حق ترانزیت جلو کشتی‌ها را بگیرد.

دلیل اینکه انگلیس می‌خواهد از وسایلی غیر از شورای امنیت و دادگاه لاهه برای خنثی‌کردن اقدام عبدالناصر استفاده کند این است که می‌داند شوروی در شورای امنیت حق وتو دارد و نمی‌گذارد از آن طریق فشاری به مصر وارد شود و دادگاه لاهه را هم یک بار در موقع ملی شدن نفت ایران آزموده و نتیجه تلخی گرفته است. تصادفاً تا دو سال قبل انگلیس در حدود

هشتاد هزار سرباز در پایگاه کانال سوئز داشت ولی مطابق قراردادی که در ۱۹۵۴ بین مصر و انگلیس امضا شد شروع به تخلیه آنجا کرد و در ۲۸ خرداد سال جاری تمام سربازان خود را از مصر به قبرس فرستاد و دیگر حق ندارد مجدداً کانال سوئز را در اشغال قوای نظامی خود درآورد مگر اینکه یکی از کشورهای خارجی به یکی از ممالک خاورمیانه یا ترکیه حمله بکند و فعلاً نیز چنین دستاویزی وجود ندارد زیرا آن دولت خارجی که ظاهراً غیر از شوروی نیست چنین خیالی را ندارد.

اینک جریان ملی شدن کانال سوئز ستون‌های روزنامه و برنامه رادیوهای جهان را اشغال کرده و همه‌جا پیرامون آن صحبت می‌شود و عموماً مترصدند که ببینند دول غربی به چه ترتیب می‌خواهند عمل مصر را خنثی کنند و آیا اقدامات آنها به همین اعتراضات و فعالیت‌های دیپلوماسی و توقیف اعتبارات بانکی مصر ختم خواهد شد و یا اینکه کار به بایکوت کردن کانال سوئز و حمل نفت خاورمیانه از دماغه‌های کاپ و امید و اقدامات دیگر خواهد کشید و در ضمن بعضی‌ها از خود می‌پرسند که چه سیاستی محرک جمال عبدالناصر در این امر بوده و عاقبت کار او به کجا خواهد کشید؟ مفسرینی که مسائل بین‌المللی را با واقع‌بینی توأم با خوش‌بینی می‌نگرند اینگونه اقدامات را ناشی از سیاست ناسیونالیستی مصر و نتیجه قهری روش ضدامپریالیستی آن کشور می‌دانند، بعضی‌ها هم که تشنجات خاورمیانه را ناشی ازتصادم سیاست انگلیس و آمریکا می‌دانند پای آمریکا را میان میکشند و عده‌ای نیز شوروی را عامل پشت پرده می‌دانند و مثلاً روزنامه محافظه‌کار لوموند که ملی شدن کانال سوئز را تلویحاً جلد دوم ملی شدن نفت ایران به شمار می‌آورد می‌گوید مسکو در ۱۹۵۱ به دقت از دخالت در جریان دکتر مصدق خودداری می‌کرد ولی در امر کانال سوئز این کار را نمی‌کند و عبدالناصر هم حاضر است بین شرق و غرب یکی را برگزیند.

ناپلئون آفریقا که بود؟

اما این امر برای انگلستان کافی نبود و این دولت می‌خواست تمام معادن طلا را تصرف کند. نقش اصلی در این نقشه استعماری به عهده نخست‌وزیر کلنی کاپ محول گردیده بود. این شخص سسیل رود نام داشت و یکی از مرموزترین و عجیب‌ترین عمال استعماری بریتانیا بود. سسیل رود شخصی بلند قامت دارای چشمهای نافذ و خونسردی فوق‌العاده‌ای بود و از سرمایه‌داران بزرگ انگلستان به شمار می‌رفت ولی بیشتر معروفیت او به علت نقشه‌های

استعماری وی بود.

نقشه اصلی سسیل رود این بود که قلمرو مستعمرات انگلستان را از جنوب تا شمال آفریقا و به اصطلاح خود او «از کاپ تا قاهره» توسعه دهد و یک امپراطوری وسیعی برای انگلستان در آفریقا فراهم آورد. به همین مناسبت به نام «ناپلئون آفریقا» معروف گردیده بود.

در آن هنگام قیام ملی عرابی پاشا درهم شکسته شد و مصر تحت استعمار انگلستان قرار گرفته بود. مردمان آفریقا نیز غالباً در حال توحش به سر می‌بردند و زمینه از هر جهت برای نقشه‌های ماجراجویان سسیل رود آماده بود. یگانه مانع انگلیسیها وجود بوئرها در این میان بود. به همین مناسبت رود تصمیم گرفت این مانع را به هر قیمت از پیش پای خود بردارد. ملکه انگلستان و جوزف چمبرلن نخست‌وزیر محافظه‌کار این کشور نیز نقشه‌های او را تایید کرده و بودجه بی‌حد و حصر در اختیار او گذاشته بودند.

کمپانی آفریقای جنوبی

اولین قدمی که سسیل رود در اجرای نقشه خویش برداشت این بود که بوئرها را از همه طرف محاصره کند تا آنها نتوانند مانند سابق باز هم به نقطه دیگری مهاجرت کنند. برای این منظور در ۱۸۸۹ از روی مدل کمپانی هند غربی شرکتی به نام «کمپانی آفریقای جنوبی» تشکیل داد. این کمپانی که سهم اعظم آن متعلق به دولت انگلیس بود مصب رود زابنر را در شمال ترانسوال اشغال کرد و پرتغالیها که قبلاً در این ناحیه مستقر گردیده و سواحل این رودخانه را منطقه نفوذ خود می‌پنداشتند درصدد جلوگیری از کمپانی مزبور برآمدند. اما بلافاصله یک اتمام‌حجت دولت انگلستان آنها را برجای خود نشاند و عمال کمپانی و مهاجرین انگلیسی در مسیر رودخانه زابنر پیش رفته مستعمره جدیدی برای انگلستان تشکیل دادند که به نام ژسسیل رود کشور رودزیا نامیده شد. به این ترتیب بوئرها از همه طرف محاصره شدند.

رئیس‌جمهور ۷۵ ساله

آنگاه قسمت دوم نقشه آغاز گردید. «رود» به دولت بوئرها پیشنهاد کرد که امتیاز و انحصار معادن طلا را به کمپانی آفریقای جنوبی واگذار نماید. با آنکه مقدمات این امر را از همه جهت فراهم کرده بودند لیکن بر اثر مخالفت جدی یکنفر این نقشه عقیم ماند. این شخص یک پیرمرد هفتاد و پنج ساله مریض و ناتوان ولی میهن‌پرست و شرافتمند بود. نام او پل کروگر و در

آن هنگام ریاست جمهوری بوئرها را بر عهده داشت. کروگر تقاضای سسیل رود را پاره کرد و حتی هنگامی که رود می‌خواست یکصد هزار لیره به وی رشوه بدهد با نهایت عصبانیت رد کرد و با آنکه بر اثر بیماری قصد داشت استعفا بدهد همین امر باعث شد که فسخ تصمیم کند و مسئولیت دشواری را بر عهده بگیرد.

مقاومت بوئرها

وقتی رود از این طریق به نتیجه نرسید دست به تحریک و تفتین و توطئه زد. از یک طرف عده‌ای از نمایندگان مجلس را با پول خریده و وادار می‌ساخت کروگر را با دروغ و افترا متهم سازند. از طرف دیگر سیاه‌پوستان را علیه بوئرها می‌شوراند. ضمناً به اتباع انگلیسی در ترانسوال پول می‌داد تا سهام معادن طلا را بخرند و به کمپانی منتقل سازند. کروگر پیر و هواداران او تمام این نقشه را به موقع کشف کردند و جلو آن را گرفتند و منجمله قانونی به تصویب رساندند که حق انتخاب شدن در مجلس و شرکت در حکومت را از عناصر انگلیسی سلب نمودند.

خون و آتش

وقتی امید رود از این طرف مبدل به یاس گردید متوسل به اسلحه شد. رود از مدتها پیش تدارک جنگ را دیده و نیروی عظیمی در سرحدات ترانسوال متمرکز ساخته بود. روز ۲۲ اکتبر ۱۸۹۹ ناگهان بیش از دویست هزار نفر از قشون مجهز انگلستان از سرحدات این کشور عبور نموده و جنگ را آغاز کردند. بوئرها با آنکه غافلگیر شده بودند دلیرانه به دفاع از میهن خود پرداختند. نیروی بوئرها جمعاً فقط هشتاد هزار نفر بود لیکن همه آنها سواران ماهر و تیراندازان زبردستی بودند. از همه مهمتر آنها برای میهن و شرافت و هستی خود می‌جنگیدند و شعار آنها این بود که تا آخرین نفر و آخرین نفس خواهیم جنگید. در تحت رهبری پیشوای سالخورده و میهن‌پرست خود قدم به قدم جنگیدند و انگلیسیها در هر قدم با مقاومت سخت‌تری مواجه می‌شدند.

فرمانده قوای انگلیسی همین وینستون چرچیل معروف استاد ایدن بود تصمیم گرفت با خشونت تمام و به کمک وحشت و ارعاب بر این ملت استقلال‌طلب فائق آید. در همه جا دستور دادند خانه و آشیانه بوئرها را آتش زدند و شهرها و ده‌ها را ویران کردند. زنان و کودکان آنها

را به اسارت درآوردند و زجرکش نمودند. اما باز هم این ملت دست از مبارزه برنمی‌داشت. پسر رئیس جمهور و داماد او در میدان جنگ کشته شدند. خود او کور و نابینا گردید اما باز هم دست از هدایت ملت برنمی‌داشت و به پیکار علیه دشمن خونخوار ادامه می‌داد.

دو سال جنگ و ۵ میلیارد خرج

اما یک ملت کوچک و تنها و بی‌پناه چه می‌توانست بکند. کروگر به تمام دولتهای بزرگ متوسل شد و در برابر این تجاوز آشکار از آنها کمک و مساعدت خواست اما فایده نداشت. رئیس جمهور فرانسه نماینده او را اصلاً نپذیرفت و امپراطور آلمان نیز جز حرف و وعده خشک و خالی کار دیگری انجام نداد. سرانجام پس از دو سال جنگ خونین و ۵ میلیارد مخارج، پس از آنکه بوئرها تا آخرین نفس جنگیدند و تا آخرین نفر شهید شدند، پس از آنکه از تمام این کشور جز ویرانه‌ای باقی نماند انگلستان آن را تصرف کرد و به هدف خود رسید. اما مسبب این همه خونریزی یعنی سسیل رود دیگر زنده نبود تا عملی شدن نقشه‌های خود را ببیند. او نیز چند هفته قبل از پایان جنگ مرده بود.

درکشورهای عربی زمزمه ملی شدن نفت بلند شده است.*

روز یکشنبه، دو روز پیش، توجه تمام محافل سیاسی عالم به سوی قاهره بود تا ببینند سرهنگ جمال عبدالناصر، رئیس جمهور مصر که با اقدام متهورانه‌اش در ملی کردن کانال سوئز سر و صدای فراوانی در جهان به پا کرده، در نطق خود به چه چیزهایی اشاره می‌کند و راجع به کنفرانس لندن و شرکت احتمالی مصر در این کنفرانس چه می‌گوید این نطق با اهمیت بالاخره در ساعتی که مجله ما آماده چاپ بود، ایراد گردید و همان‌طوریکه ما در شماره گذشته نوشتیم معلوم شد که مصر در کنفرانس لندن شرکت نمی‌کند. این فقط مصر نیست که در این کنفرانس شرکت نمی‌کند بلکه چند شرکت دیگر از جمله یونان، به واسطه اختلافی که با انگلیس در مورد قبرس دارد نیز حاضر به شرکت در آن نیستند، شوروی ضمن اعلامیه‌ای که در این خصوص انتشار داد اقدام مصر در ملی کردن کانال سوئز را قانونی و صحیح به شمار آورد و ضمناً متذکر شد باید اولاً جای کنفرانس از لندن به محل دیگر تغییر کند، ثانیاً هر گونه اقدامی در چهارچوب سازمان ملل صورت بگیرد، ثالثاً از کشورهای دیگری نظیر اتریش، مجارستان، یوگسلاوی و آلمان شرقی که دعوت به عمل نیامده دعوت صورت بگیرد و رابعاً تاریخ کنفرانس از ۱۶ اوت (۲۵مرداد) به آخر اوت تغییر یابد. ولی بالاخره در آخرین ساعت حاضر به شرکت در کنفرانس شد تا از منافع مصر دفاع بکند.

شک نیست که کنفرانس لندن برابر توافقی که بین وزیران امور خارجه سه دولت بزرگ غربی به عمل آمده دو روز دیگر (پنج‌شنبه) با حضور اکثریت قریب به اتفاق دعوت‌شدگان

---

* . فردوسی ـ شماره ۲۵۵ سال ۱۳۳۵

تشکیل خواهد شد.

این کنفرانس که تقریباً جنبه بین‌المللی دارد یکی از مهمترین کنفرانس‌هاییست که در عرض چند سال اخیر تشکیل می‌شود و نتایج آن برای مللی که با کشورهای بزرگ خرده‌حساب دارند و می‌خواهند روزی در برابر مطامع آنها ایستادگی به خرج دهند اهمیت به سزایی دارد و در ضمن تا حدود زیادی تکلیف جنگ و صلح را در معبر دریایی کانال سوئز، کانالی که در حکم شریان کامنولث است، روشن خواهد کرد.

در دعوتی که برای ۲۴ کشور شرکت کننده در کنفرانس لندن ارسال شده خاطر نشان گردیده که منظور از این کنفرانس فراهم آوردن موجباتی برای عبور و مرور آزاد کشتیهای نفتی و تجاری از کانال سوئز است. دولت مصر که شرکت کانال سوئز را ملی کرده بارها اعلام داشته که در رفت و آمد کشتیها مانعی به وجود نخواهد آورد و تا به حال هم مانعی در سر راه قریب پانصد کشتی که از مواقع ملی شدن کانال از آن گذرگاه دریایی عبور کرده‌اند به وجود نیاورده، با اینکه بعضی از این کشتیها علی‌رغم قانون ملی شدن کانال حق ترانزیت خود را عوض مصر به لندن پرداخت کرده بودند. ولی انگلیس و فرانسه، که می‌بینید زمینه بین‌المللی برای نفی تصمیم مصر درباره ملی شدن شرکت کانال سوئز مساعد نیست، می‌گویند که چون این کانال برای کشورهای غربی اهمیت حیاتی دارد و نفت خاورمیانه از طریق آن حمل می‌شود باید اداره کانال از دست دولت مصر که روابط نزدیک با کمونیستها دارد خارج بشود و در دست یک هیئت بین المللی قرار گیرد تا مصر نتواند به میل خود حق ترانزیت را بالا برد و یا اینکه کانال را بر روی کشتیها ببندد.

مفسرین سیاسی با توجه به روش سیاسی اکثریت کشورهای دعوت شده به کنفرانس لندن عقیده دارند که تصمیمات نهایی این کنفرانس به نفع مصر نخواهد بود و تصمیماتی که اتخاذ می‌شود درباره ۱ ـ اداره امور کانال بوسیله یک هیئت بین‌المللی ۲ ـ باز نگه داشتن کانال به روی تمام کشتیها ۳ ـ پرداخت به سهامداران شرکت سابق کانال، خواهد بود.

واضح است که دولت مصر نیز با تصمیمات کنفرانس لندن، اگر مخالف با منافع آن کشور باشد که حتماً هست، موافقت نخواهد کرد و به تصمیمات متخذه وقعی نخواهد گذارد.

بنابراین باید دید که بالاخره چه خواهد شد و سرانجام کار کانال سوئز به کجا خواهد کشید؟ باندارانیک، نخست‌وزیر سیلان، می‌گوید پس از رد تصمیمات لندن احتمال بروز جنگ بین مصر و انگلیس و هم‌پالکی آن فرانسه فوق‌العاده تشدید خواهد شد، زیرا با هیاهویی که

جراید انگلیس و فرانسه به راه انداخته و هر روز دم از اعزام قوا و جت و ناوشکن و کشتی جنگی به مدیترانه شرقی می‌زنند و افکار مردم خود را برای اشتعال نائره جنگ مشوب و مهیا می‌سازند، راه دیگری جز توسل به زور و جنگ باقی نمی‌ماند. ولی به عقیده اغلب کارشناسان مسائل سیاسی شروع شدن جنگ بر سر کانال سوئز بسیار بعید است زیرا در درجه اول امریکا ظاهراً به مناسبت نزدیک شدن انتخابات ریاست جمهوری و باطناً به واسطه اینکه از اقدام عبدالناصر ناراضی نیست به جهت اینکه به هر حال باعث عقب رفتن سیاست انگلستان در شرق می‌شود و جای پای بهتری برای نفوذ سیاست امریکا فراهم می‌گردد، با جنگ علیه مصر موافق نیست و دالس که طرفدار نشان دادن قدرت در مقابل کسانی است که علیه غرب علم مخالفت بلند می‌کنند و معتقد است که بردن دنیا تا لب پرتگاه جنگ هنری برای سیاستمدار محسوب می‌شود وقتی «روبرت مورفی» واشنگتن را از بوی باروتی که در لندن استشمام می‌شد مطلع کرد با عجله به لندن رفت تا فرانسه و انگلیس را از اقدام شدید علیه مصر و ناصر برحذر دارد و وقتی که هفته گذشته به امریکا برگشت در نطقی که پای رادیو تلویزیون امریکا، با حضور آیزنهاور، ایراد کرد گفت که اولاً کنفرانس لندن با موفقیت قرین خواهد شد و ثانیاً اگر این کنفرانس با شکست مواجه بشود من صریحاً به ملت امریکا می‌گویم که ما تعهدی در مورد شروع عملیات نظامی به عهده نگرفته و نخواهیم گرفت. اگر امریکا با شروع جنگ در کانال سوئز مخالف است و در عوض شوروی می‌گوید که پشتیبان مصر است و چین هم خاطر نشان می‌سازد که صد و بیست میلیون جوانان داوطلب چینی آماده حرکت به مصر و مقابله با دشمنان آن کشور هستند و در خود مصر و کشورهای عربی نیز ارتشهایی برای مقابله برای انگلیسیها و فرانسویها تشکیل شده و به عقیده بعضی از مفسرین حضور عبدالناصر در این موقع در شوروی برای امضای پیمان امنیت مشترک بین شوروی و مصر است شک نیست که انگلیس و فرانسه نمی‌توانند این عوامل را نادیده بگیرند و بی‌گدار به آب بزنند. تازه اگر انگلیسیها به خاطر اهمیتی که جنگ در اقتصاد و صنعتشان دارد وارد جنگ با مصر بشوند فوراً کانال سوئز ویران می‌شود و کار برای انگلیسیها از بد بدتر می‌گردد و نفت خاورمیانه که باید از این کانال عبور داده شود به سختی به دستشان می‌رسد.

با توجه به این ملاحظات باید گفت که شروع جنگ علیرغم سر و صداهایی که می‌شود. بسیار بعید است. ولی مسئله کانال سوئز هم به وضع فعلی نمی‌تواند باقی بماند و باید فکری برای آن بشود تا هر چه زودتر آبها از آسیابها بریزد زیرا اقدام شجاعانه عبدالناصر در کشورهای

عربی و استعمارزده شور و هیجانی به پا کرده و فکر ملی کردن، بخصوص ملی کردن صنایع نفت را در مردم این ممالک به شدت تقویت کرده است و به طوری که جراید امریکایی می‌نویسد در کویت، که بزرگترین تولیدکننده نفت در خاورمیانه است، زمزمه ملی کردن نفت شروع گردیده است، و این موضوعی است که گذشته از انگلیس امریکا هم به آن علاقمند و از آن نگران است و اگر با شدت عمل در مقابل ناصر موافقت ندارد، با سر و صدای ملی شدن نفت در عراق و عربستان و کویت و بحرین نیز موافق نیست. در یک روزنامه مصری خبری بود دایر بر اینکه اگر مصر با نظارت بین‌المللی کانال سوئز موافقت بکند امریکا هم به ساختن سد اسوان کمک خواهد کرد. مفسرین سیاسی با توجه به این خبر و جریانات سیاسی روز معتقدند که در اصل ملی شدن کانال سوئز خدشه‌ای وارد نخواهد شد ولی مصر با گرفتن امتیازاتی حاضر خواهد شد که رفت و آمد کشتیها در کانال سوئز با نظارت یک هیئت بین الملل باشد، البته نه آن طور که انگلیسیها می‌خواهند.

فشار اقتصادی دول غربی، که دکتر مصدق را در تنگنا قرار داد، نمی‌تواند عبدالناصر را دچار محظور سازد*

جدالی که بر سر کانال سوئز پیدا شده در روابط آمریکا با متفقین اروپایی خود و همچنین در روابط غرب با کشورهای آسیایی، و مخصوصاً ممالک غربی، آثار سویی به وجود آورده است.

مقامات دولتی آمریکا، در تعطیلات آخر هفته اخیر، با تأسف به آن روزهای امیدوارکننده سال ۱۹۵۳ می‌نگرند، که سیاست معینی را برای خاورمیانه در نظر گرفته‌اند.

در آن موقع، حکومت آمریکا منافع نظامی و اقتصادی آمریکا در منافع نفتی خاورمیانه، که بزرگترین ذخایر نفتی جهان است می‌دید و منافع استراتژیکی آن کشور را در این منطقه، که حکم چهارراهی بین آسیا، آفریقا و اروپا دارد، در پایگاههای نظامی و کانال سوئز، که زمانی به منزله شریان حیاتی امپراطوری بریتانیا محسوب می‌شد و امروز شاهرگی به شمار می‌رود که تقریباً نصف نفت مصرفی اروپا از طریق آن جریان می‌یابد، می‌دانست و خاورمیانه را در برابر تجاوز از سوی شمال تقریباً به کلی فاقد دفاع می‌پنداشت.

حکومت آمریکا، با توجه به مراتب بالا، بدین نتیجه رسید که در آن شرایط عمل حکومت قبلی آمریکا در توجه داشتن به اسرائیل اطمینان‌بخش نبوده و بنابراین تصمیم گرفت روابط خود را با دنیای عرب بهبود بدهد و کشورهای عربی را وارد یک سیستم دفاعی منطقه‌ای بکند.

---

* . فردوسی ـ شماره ۲۶۵ ـ سال ۱۳۳۵

ولی به واسطه درگیر شدن موج ناسیونالیسم عرب، سیاستی که آمریکا اتخاذ کرده بود، به مقدار زیادی بی‌نتیجه ماند و بر اثر تضادی که بین همدردی غریزی و قدیمی آمریکا نسبت به کشورهای ضداستعماری که به تازگی استقلال پیدا کرده‌اند و توجه به تقویت و بهروزی انگلیس و فرانسه وجود داشت، بر پیچیدگی آن افزوده شد.

اولین ثمره سیاست آمریکا در خاورمیانه پیمان بغداد بود که رویهم رفته رضایت‌بخش از آب درنیامده است. پیمان بغداد زاییده فکر دالاس «کمربند شمالی» جهت دفاع در برابر شوروی بود، و در واقع منظور عمده از به وجود آوردن آن این بود که در مقابل تجاوز نظامی ایستادگی و مقاومت کند، ولی این پیمان موجب عصبانیت مصر که می‌خواست، اگر یک سیستم دفاعی منطقه‌ای لزوم پیدا کند، مرکز آن در قاهره باشد گردید.

پیمان بغداد به مصریان کمک کرد تا رهبری خود را در قسمت بزرگی از دنیای عرب بر علیه استعمارگری غرب تحکیم بکنند. این پیمان خوراک تبلیغاتی مفیدی برای شوروی به وجود آورد و نتوانست وسیله مؤثری برای جلوگیری از نفوذ اقتصادی، فرهنگی و تبلیغاتی شوروی در خاورمیانه باشد.

در پیرو این جریان موضوع معمله خطرناک اسلحه مصر پیش آمد. اخیراً معلوم شده که وزارت امور خارجه آمریکا در مه ۱۹۵۵، که کنفرانس سازمان ملل متفق در سانفرانسیسکو تشکیل شد، اطلاع نهانی داشت که روسها پیشنهاد دادن اسلحه به مصر کرده‌اند. ولی آمریکا در حین آن کنفرانس، یا در تابستان ۱۹۵۵ که کنفرانس چهار دولت بزرگ در ژنو تشکیل گردید، هیچ اقدامی در این باره به عمل نیاورد.

مصریان برای تحصیل اسلحه اول متوسل به آمریکا شدند و وقتی تقاضای اسلحه کردند به آنان گفته شد بیست و چهار میلیون دلار اسلحه - با پول نقد - به آنها فروخته می‌شود مصریان هم بدون معطلی وارد معامله با شوروی برای خرید اسلحه چک‌واسلواکی در مقابل پنبه و برنج شدند و در نتیجه راه برای نفوذ شوروی در خاورمیانه باز شد.

آنقدر که باید وزارت امور خارجه آمریکا را درباره معامله اسلحه مصر سرزنش کرد به اندازه‌ای که باید آن را مسئول مشکل کانال سوئز دانست و از این بابت سرزنش کردنیست. زیرا اقدامات آمریکا در این باره موجب شد که مصر یک بار دیگر عکس‌العمل خطرناکی از خود نشان بدهد.

آمریکا خیلی کوشش کرد که انگلیس را وادار به تخلیه قوای خود از منطقه کانال سوئز

بکند. تخلیه تنها راهی به نظر می‌آمد که در پرتو آن می‌شد روابط نسبتاً خوبی بامصر برقرار کرد. از این گذشته، تخلیه قوای انگلیس با تمایلات ضداستعماری آمریکا جور درمی‌آمد. بر اثر این جریان بود که انگلستان اجباراً تن به تخلیه کانال سوئز داد.

در تعقیب همین فکر آمریکا موافقت کرد به دولت مصر در ساختن سد عظیم اسوان بر روی رودخانه نیل، که بزرگترین عمل ساختمانی به شمار می‌رفت، کمک و مساعدت بکند.

ولی به تدریج، به‌خصوص در مارس گذشته، دالاس اجباراً قبول کرد که سیاست ریشخند وی در خاورمیانه نتیجه‌ای ندارد زیرا عبدالناصر، که او بارها درباره‌اش با اطمینان سخن گفته بود، هسته مرکزی فعالیتهای ضدغربی از خلیج فارس تا الجزایر شده و از روی عمد یا غیرعمد نقشه‌های شوروی را در خاورمیانه تقویت می‌کند. این بود که در ژوئیه گذشته، دالاس پیشنهاد آمریکا برای کمک به احداث سد اسوان را پس گرفت و عکس‌العمل عبدالناصر هم این شد که شرکت کانال سوئز را ملی کرد تا از درآمد آن سد مزبور را بنا کند.

اگر چه واشنگتن در حال حاضر با حدسیاتی که لندن و پاریس درباره پرزیدنت ناصر می‌زنند موافق است، ولی با آنها درباره اقدامی که باید در مقابل ملی شدن شرکت کانال سوئز به عمل آید موافقت نکرده است. وقتی دول انگلیس و فرانسه دریافتند که واشنگتن عبدالناصر را خوب شناخته آن را فرصت مناسبی یافتند تا رژیم عبدالناصر را واژگون کنند و در نتیجه کانونی را که در دنیای عرب برای آنها ایجاد زحمت کرده بود را درهم بریزند. ولی با مسافرتی که دالاس به لندن کرد جلوی نقشه‌های آنها را گرفت. دالاس در لندن گفت آمریکا نمی‌تواند ریسک اعمال نیروی نظامی را به عهده بگیرد و بهتر است اول با مذاکره مسئله کانال را فیصله داد تا بعداً مسئله «ناصر» را حل کرد.

اکثر ناظرین سیاسی واشنگتن معتقدند که این امر اساس اختلاف بین آمریکا و دوستان اروپایی آن کشور را به وجود آورده است. ضمناً در حالی که انگلیس و فرانسه از استعمال فوری نیروی نظامی منصرف شدند در نظریات خود درباره شرایط مصالحه‌ای که عبدالناصر هرگز نمی‌پذیرفت، و باید به او تحمیل می‌شد باقی ماندند، در صورتیکه دالاس در فکر مصالحه‌ای بود که با موافقت مصر صورت گیرد.

به هر حال اگر سرانجام موافقتی به عمل آید، لندن و پاریس کمتر از واشنگتن شادمان خواهند شد، زیرا دالاس انگلیس و فرانسه را اصولاً عصبانی کرده و با عقیم ماندن عملیات جنگی، در مرافعه کانال سوئز پرستیژ انگلیس و فرانسه به طوری که کمتر سابقه داشته، صدمه

دیده است.

در چنین شرایطی، ناسیونالیسم عرب جسارت بیشتری پیدا خواهد کرد تا در خلیج فارس اسباب زحمت انگلیس و در الجزایر مزاحم فرانسه بشود و شوروی هم در بهره‌برداری از ناسیونالیسم مزبور بیشتر تشویق گردد.

عده‌ای از ناظرین سیاسی پیش‌بینی می‌کنند، نتیجه مذاکرات مربوط به کانال سوئز هرچه باشد، مشکلات اقتصادی پرزیدنت عبدالناصر را از پای درخواهد آورد، ولی نظر تعداد بیشتری از اشخاص وارد بر این است که شوروی مصمم است و می‌تواند که مانع وارد آمدن فشار اقتصادی به عبدالناصر ـ از آن نوع فشار اقتصادی که رژیم دکتر محمد مصدق را در ایران در تنگنا گذارد ـ بشود.

بحران کانال سوئز اجباراً بحرانهای شدیدتری را در روابط بین دنیای استعماری (یا استعماری سابق) با دنیای ضداستعماری به وجود خواهد آورد. ضمناً، عجالتاً، اسرائیل از قبل اختلافی که بر سر کانال سوئز پیدا شده کمی سود برده است، زیرا اگر چه دولت آیزنهاور هنوز از فروش سلاحهای مهم به اسرائیل امتناع می‌کند، کانادا، فرانسه و ایتالیا را تشویق کرده که به اسرائیل چنین سلاحهایی را بفروشند. معذالک باید گفت که این فقط روسها هستند که از این جریان استفاده‌های بزرگی کرده‌اند.

مسئله مصر به «مسئله ناصر» تبدیل شد!*

مدتها بود که «ناصر» برای انگلیس و مخصوصاً فرانسه «مسئله» بغرنج و مشکلی شده و موجبات خشم و عصبانیت آن دو دولت استعماری را فراهم آورده بود. زیرا وقتی ناصر پایه‌های حکومت خود را محکم کرد و مخالفین داخلی خویش را از میان برداشت درصدد تقویت دنیای اسلام و عرب برآمد و به کمک مسلمانانی که در کشورهای استعمارزده علیه استعمارگران مبارزه می‌کردند شتافت تا عظمت و اعتلای اسلام را دوباره احیا بکند و رهبری آن را به دست بگیرد. به همین جهت قاهره کانون مبارزات ضداستعماری شد و رهبران ملیون عرب که از زادگاههای خود رانده شده بودند در آن شهر گرد آمدند و گذشته از اینکه مبارزات مردم خود را در پایتخت مصر نظارت و یا حتی اداره می‌کردند، سلاحهای لازم را هم از همان جا برای مبارزین می‌فرستادند. فرانسه که در تونس و الجزایر و مراکش سخت گرفتار بود از اقدامات ناصر بسیار عصبانی بود، به خصوص که ناصر هیچ گذشتی در این باره از خود نشان نمی‌داد و دستگاههای تبلیغاتی خود را علناً در اختیار پیشوایان ملی مردم شمال آفریقا گذارده بود. نارضایتی و عصبانیت انگلیس هم دست کمی از فرانسه نداشت زیرا بر اثر اقدامات ناصر گذشته از اینکه زمینه برای فعالیتهای شوروی فراهم شده بود، وضع سیاسی انگلیس در خاورمیانه نیز دستخوش تزلزل گردیده و کشورهایی از قبیل اردن و یمن که از عوامل انگلیس به شمار می‌رفتند دست به مخالفت علنی با آن دولت زده بودند. از چندی پیش فرانسه و انگلیس بی‌میل نبودند که با توسل به سیاستهایی حکومت ناصر را از داخل تضعیف بکنند و دچار سقوط سازند ولی نمی‌توانستند کار مهمی در

* . فردوسی ـ شماره ۲۶۷ ـ سال ۱۳۳۵

این‌باره از پیش ببرند زیرا اولاً ناصر وضع داخلی خود را خوب تحکیم و تثبیت کرده بود و بر ارتش مصر تسلط کافی داشت، ثانیاً اقداماتی می‌کرد که همه ناشی از وطن‌پرستی بود و افراد ملت مصر آن را خوب تشخیص می‌دادند و ثالثاً آمریکا و شوروی، هرکدام به منظور خاصی، از او کم و بیش حمایت می‌کردند.

«مسأله ناصر»

این سابقه وجود داشت که ناصر در امتناع دول غربی از اعطای کمک برای بنای سد «اسوان» شرکت کانال سوئز را ملی کرد. ملی کردن کانال سوئز بر خشم و نارضایتی انگلیس و فرانسه بیش از پیش افزود و آن دو دولت از همان ابتدا گفتند که تنها راه «حل» مسئله کانال اعزام قوا به مصر است و البته منظورشان فقط بیرون آوردن کانال از دست مصر نبود و بلکه می‌خواستند بدینوسیله «مسئله ناصر» را هم حل بکنند ولی چند عامل مانع از این شد که انگلیس و فرانسه، در همان اوان کار، بتوانند دست به این عمل بزنند. از این عوامل یکی مخالفت آمریکا بود. آمریکا که باطناً، و حتی علناً، تضاد اقتصادی و سیاسی با انگلیس دارد مایل نبود انگلستان با اعزام قوای خود به خاورمیانه آبهای رفته را به جوی برگرداند و وضع خود را دوباره محکم کند و سیاست آمریکا را عقب بزند، عامل دیگر شوروی بود که احتمال داده می‌شد درصورت تجاوز نظامی انگلیس و فرانسه به مصر از خود عکس‌العملی نشان دهد، زیرا شوروی ضمن اعلامیه‌ای که چند ماه پیش منتشر کرد اعلام داشت اگر دول غربی به خاورمیانه قوا بیاورند آن دولت هم نیرو خواهد آورد و در ثانی شوروی به تازگی مناسبات نزدیکی با مصر برقرار کرده بود و عامل آخر افکار عمومی مردم جهان، حتی کشورهای دوست فرانسه و انگلیس، بود که با کمک به قوه قهریه برای حل مسئله کانال مخالفت شدید به عمل آورد.

وقتی انگلیس و فرانسه نتوانستند به هدف خود برای اعزام نیرو به مصر نایل بشوند عده‌ای از کشورهای دوست خود را به کنفرانس لندن خواندند و چون از کنفرانسهای لندن نتیجه‌ای نگرفتند و ناصر تسلیم نظر آنها نشد روانه شورای امنیت شدند، با اینکه دکتر فوزی وزیر امور خارجه مصر، که در شورای امنیت حضور داشت، حسن نیت فراوانی از خود نشان داد و نتیجه مذاکرات او با وزیران امور خارجه انگلیس و فرانسه منجر به تدوین شش اصل برای حل مسئله کانال سوئز شد، انگلیس و فرانسه به لجبازی خود ادامه دادند و موضوع بین‌المللی شدن کانال سوئز را هم جداگانه به آن شش اصل افزودند که با وتوی شوروی مواجه شد و فقط شش

اصل مزبور تصویب گردید.

پس از تصویب اصول شش‌گانه در شورای امنیت، عبدالناصر اعلام کرد که حاضر است، براساس اصول مزبور، با زمامداران انگلیس و فرانسه وارد مذاکره بشود، ولی انگلیس و فرانسه تمایلی در این باره از خود نشان ندادند و دوباره موضوع اعزام قوا به مصر را مورد مطالعه قرار دادند و در آن توافق نظر حاصل کردند به همین دلیل بود که در دو سه هفته گذشته مطبوعات ارتجاعی و دست راست فرانسه و انگلیس مقالاتی درباره اعزام قوا به مصر منتشر کردند و مثلاً روزنامه «فیگارو» چاپ پاریس نوشت که اصول شش‌گانه به درد نمی‌خورد و باید «به آخرین راه حل» متوسل شد و آمریکا که کم و بیش بویی از جریان برده بود به اتباع خود در چند کشور شرقی تذکر داد که آماده عزیمت و مراجعت به آمریکا بشوند.

فرصت مناسب

برای هجوم به مصر فرصت مناسب و بهانه‌ای بهتر از موضوع کانال سوئز لازم بود. اتفاقاً فرصت مناسب برای انگلیس و فرانسه، به وجود آمد زیرا اولاً آمریکا در آستانه انتخابات بود و چند روز به شروع انتخابات در این کشور نمانده بود و آیزنهاور نمی‌توانست در صورت تجاوز انگلیس و فرانسه، آمریکا را وارد عمل کند برای اینکه به قول روزنامه «دیلی اکسپرس» موقعیت انتخاباتی جمهوریخواهان به خطر می‌افتاد زیرا رأی‌دهندگان آمریکایی آن قدر به این علاقه ندارند که کانال در دست آمریکا و یا انگلیس و فرانسه باشد و علاقه بیشتر آنان در این است که آمریکا وارد جنگی نشود و اصولاً چهار سال پیش برای این آیزنهاور را روی کار آوردند که جنگ کره را همانطوری که قول می‌داد، خاتمه بدهد. بنابراین خیال انگلیس و فرانسه از جانب آمریکا راحت بود و اطمینان داشتند که مشغله‌های انتخاباتی وقت چندانی برای زمامداران آمریکا باقی نمی‌گذارد تا اقدامات جدی علیه آنها به عمل آورند، و ثانیاً شوروی نیز در مجارستان گرفتار بود و لابد بر طبق حساب انگلیس و فرانسه حاضر بود که در مقابل سکوت آن دو دولت در مورد مجارستان، «اقدام فیزیکی» و «غیرلفظی» نسبت به تجاوز آنها به مصر به عمل نیاورد و اما بهانه‌ای هم بهتر از تجاوز اسرائیل به خاک مصر و شروع جنگ بین اسرائیل و مصر نبود و در صورت چنین جنگی انگلیس و فرانسه بهانه خوبی برای فرستادن قوای خود به اصطلاح برای «جلوگیری از جنگ» پیدا می‌کردند. این بود که نیمه‌های شب دوشنبه گذشته، اسرائیل اولاً برای انتقام از مسلمانان و تضعیف ارتش مصر، که وسیله مؤثری برای دلگرمی مسلمانانی که علیه

استعمار مبارزه می‌کنند به شمار می‌رفت، و ثانیاً به قول روزنامه «هرالد تریبون» برای دادن بهانه به دست انگلیس و فرانسه، با توافق قبلی آن دو دولت شبه‌جزیره سینا را مورد تهاجم قرار داد. شبه‌جزیره سینا که بین مرز اسرائیل و کانال سوئز واقع شده بیابانی است به مساحت پنجاه‌هزار کیلومتر مربع و دولت مصر در این بیابان وسیع بیش از چند پاسگاه نداشت بدین جهت ارتش اسرائیل که قبلاً خود را مجهز کرده بود، با سرعت در شبه جزیره سینا پیشرفت کرد و خود را تا نزدیکیهای کانال سوئز رسانید. تا دولت مصر به خود جنبید و درصدد تجهیز قوا برای دفع تجاوز برآمد، انگلیس و فرانسه به اطلاع آن دولت رسانید که خیال اشغال کانال را دارند و یک اولتیماتوم دوازده ساعته برای اشغال پرت سعید، اسماعیلیه و سوئز به دولت مصر دادند. دولت مصر اولتیماتوم آنها را رد کرد و آن وقت نیروی هوایی مشترک انگلیس و فرانسه تجاوز خود را علیه مصر شروع کرد و قبل از هر کار نیروی هوایی مصر را فلج کردند. این تجاوز در اکثر نقاط عالم با نفرت و انزجار مواجه شد زیرا به قول نهرو از آن آشکارتر تجاوزی تا آن زمان صورت نگرفته بود. در محافل سازمان ملل نیز جنب‌وجوش آغاز شد و بر اثر فعالیت آمریکا شورای امنیت تشکیل گردید و آمریکا قطعنامه‌ای برای متارکه جنگ بین انگلیس و فرانسه با مصر و تخلیه خاک مصر تقدیم کرد که با وتوی انگلیس و فرانسه مواجه شد.

سپس، بنا به پیشنهاد یوگسلاوی، شورای امنیت رأی به تشکیل جلسه فوق‌العاده مجمع عمومی سازمان ملل داد و مجمع عمومی نیز با اکثریت شصت و چهار رأی قطعنامه آمریکا را برای جلوگیری از عملیات جنگی در خاورمیانه تصویب کرد.

هنگامی که مجمع عمومی این قطعنامه را امضا کرد در سراسر جهان، حتی در خود انگلستان، موج عظیمی از احساسات مخالف انگلیس و فرانسه و اسرائیل به پا شده بود و همه جهانیان در انتظار این بودند تا ببینند که متجاوزین به خاک مصر چه عکس‌العملی در این باره نشان می‌دهند. عکس‌العمل دول مزبور نطق ایدن در پارلمان انگلیس بود که گفت «متفقین» به شرطی تن به قطعنامه سازمان ملل می‌دهند که پلیس سازمان ملل برای جلوگیری از جنگ بین مصر و اسرائیل تشکیل و فوراً اعزام بشود و تا زمانی که این پلیس تشکیل نشده ارتشهای انگلیس و فرانسه خاک مصر را در اشغال داشته باشند. این اظهار ایدن اگر چه ظاهراً مباین با تصمیمات سازمان ملل بود ولی معرف عقب‌نشینی سیاسی انگلیس نیز به شمار می‌رفت زیرا اعزام پلیس بین‌الملل، که مسلماً انگلیسیها نباید در جزو آن باشند، تصمیمی است که سازمان ملل علیرغم متجاوزین به مصر قبلاً اتخاذ کرده بود.

به هر حال فعلاً که این مقاله چاپ می‌شود قسمتهایی از کانال سوئز به اشغال نیروهای متجاوزین درامده، نیروهای وطن‌دوست مصری شجاعانه استقامت می‌کنند، سازمان ملل تدارک نیرو برای اعزام به مصر و اسرائیل را می‌بینند، لوله‌های نفتی قطع شده و جلو جریان نفت خاورمیانه بار و پابند آمده است، تظاهرات در سرتاسر کشورهای عربی به نفع مصر دارد، ملل عربی خود را برای همکاری با مصر آماده می‌سازند و قلوب اغلب مبارزین علیه استعمار و شیفتگان صلح و دوستی جریحه‌دار شده و می‌خواهند که متجاوزین به جای خود نشانده شوند و دست از سر مردم مصر که دیگر چیزی برای آنان باقی نمانده بردارند.

حکومت اسرائیل در عرصه سیاست جهان هم نقش یک دلال و سنگ ترازو را بازی می‌کند!*

قوم یهود، که امروز موجی از خشم و عصبانیت در کشورهای عربی و مسلمان برانگیخته‌اند، از نژاد سامی هستند. اجداد این قوم، که همگی عبارت از چند قبیله بودند، درنواحی جنوبی و شرقی فلسطین به شبانی و گله‌داری اشتغال داشتند. بزرگان یهود در حدود دو هزار سال قبل از میلاد مسیح در معیت رئیس قوم خود «ابراهیم» از بین‌النهرین به سرزمین کنعان مهاجرت کردند و چون در کنعان قحطی بروز کرد، در زمان یعقوب، به مصر کوچ نمودند. در آن هنگام که فرعون بر مصر حکمروایی می‌کرد، مصریان مردمی متمدن و بافرهنگ بودند، در صورتیکه یهودیان افرادی بیابانگرد و بی‌تمدن به شمار می‌رفتند. معذلک فرعون به یهودیان اجازه داد در مصر اقامت اختیار کنند و به زندگی شبانی خود ادامه بدهند، ولی چون بیم اتحاد و پیوستگی یهودیان با دشمنان مصر می‌رفت، مراقبت شدیدی از آنان به عمل می‌آمد و فشار فراوانی به آنها وارد می‌شد. در چنین احوالی که حضرت موسی، موحد بزرگ آیین یهود، ظهور کرد را از رقیت مصر درآورد.

حضرت موسی، یهودیان را به طرف کوه سینا حرکت داد و در آنجا پس از اینکه مراسم سوگند به عمل آمد و یهودیان مذهبی راکه موسی آورده بود پذیرفتند، تصمیم به فتح کنعان گرفته شد، ولی آنان نتوانستند آنجا را فتح کنند و در نتیجه آواره بیابانها شدند و موسی نیز در همین احوال فوت کرد.

آوارگی، مرارت و مشکلات فراوان پیروان دین موسی از همین تاریخ با شدت بیشتری

---

* . فردوسی ـ شماره ۲۶۷ ـ سال ۱۳۳۵

شروع شد و با اینکه بالاخره خود را به کنعان رسانیدند و در آنجا حکومتی برای خویش برقرار کردند، ولی دیری نپایید که بخت‌النصر آنها را تار و مار کرد و عده کثیری از آنان را به اسارت در آورد. اسارت آنها آنقدر طول کشید تا اینکه کوروش کبیر شاهنشاه ایران آنان را از اسارت خارج کرد و به سرزمین خود رجعت داد. ولی رومیها آنها را راحت نگذاردند و در جنگی که بین رومیها و یهودیان درگرفت یهودیان شکست خوردند، اورشلیم به کلی زیرورو شد و کلیمیان به بابل، مصر، سوریه، یمن و بسیاری از کشورهای پراکنده شدند.

نهضت صهیونیسم

پراکنده شدن یهودیان در کشورهای مختلف نیروی آنان را تضعیف کرد و قدرتی برای آنها باقی نگذارد تا از نو به فلسطین برگردند و در عرض موعود حکومت مستقل قوم بنی‌اسرائیل را برقرار سازند، ولی این امر آرزویی را که آنها از این بابت داشتند از بین نبرد، به خصوص که در آن کشورها، مخصوصاً روسیه، آلمان، اتریش و لهستان آنان را سخت آزار و اذیت می‌کردند. هر چه دایره این آزار و اذیتها سبکتر می‌شد، بر فعالیت یهودیان برای ایجاد یک کشور یهودی نیز افزوده‌تر می‌گردید تا اینکه در میان یهودیان عالم نهضتی پیدا شد که به «صهیونیسم» موسوم گردید. صهیونیسم عبارت بود از جنبش قوم یهود برای بازگشت به کشور اسرائیل. کسی که در ایجاد این نهضت سهم بسیار برجسته‌ای داشت «تئودور هرتسل» بود که در ۱۸۶۰ متولد شد و در ۱۹۰۴ فوت کرد. هرتسل، یکی از یهودیان شهر وین بود که به کار روزنامه‌نگاری و نمایشنامه‌نویسی اشتغال داشت. در سال ۱۸۹۶، هرتسل جزوه‌ای تحت عنوان «کشور یهود» منتشر کرد و در آن ضمن بحث درباره مسئله یهود تنها راه‌حل این مسئله را در استقرار یهودیان در کشور مستقلی دانست. یک سال پس از انتشار این کتاب، بر اثر مساعی هرتسل، کنفرانسی با شرکت دویست نفر از نمایندگان کلیمیان سراسر جهان در «بازل» تشکیل شد و طی آن اینطور اخذ تصمیم به عمل آمد که باید در فلسطین دولت مستقل یهود به وجود بیاید. در پیرو این تصمیم سازمانهایی در سراسر دنیا بوجود آمد تا بر دامنه فعالیتهای یهودیان بیافزاید و از آنان پول جمع‌آوری کند تا راه نفوذ آنها در فلسطین هموار بشود و تسهیلات لازم فراهم گردد.

در ۱۹۰۸ «سازمان صهیونیست» شعبه‌ای در «جافا» تأسیس کرد و به وسیله عوامل خود به خریدن اراضی و فعالیتهای کشاورزی در قصبات و دهات پرداخت به طوریکه قبل از جنگ بین‌المللی اول مقدار زیادی از اراضی فلسطین به چنگ یهودیان افتاد و متجاوز از هشتاد هزار نفر

یهودی در آنجا رحل اقامت افکندند. همزمان با این جریانات، یک سلسله فعالیتهای سیاسی نیز بوسیله یهودیان در کشورهای بزرگ به عمل می‌آمد تا آرزوی یهودیان هر چه زودتر جامهٔ عمل بپوشد و اتفاقاً این فعالیتها هم بی‌اثر نبود ولی چون فلسطین از ۱۵۱۷ در تسلط امپراطوری عثمانی قرار داشت، مقتضیات برای تشکیل کشور یهود کاملاً موجود نبود.

قیمومیت فلسطین

جنگ بین‌المللی اول فرصت مناسبی را برای یهودیان پیش آورد زیرا متفقین در هنگام آن جنگ احساس کردند برای پیش‌بردن مقاصد جنگی خود به فعالیتهای اقتصادی و قدرت مالی یهودیان احتیاج دارند، این بود که بین یهودیها و انگلیس «ساخت و پاخت» شد و موافقت به عمل آمد، یهودیان، که در امریکا و اروپای غربی قدرت مالی و اقتصادی فراوانی داشتند، با متفقین همکاری بکنند، و در عوض انگلیس هم زمینه را برای ایجاد «کشور یهود» فراهم بیاورد. همکاری یهودیان با انگلیسها کمک مؤثری به افتادن فلسطین به دست انگلیس کرد و در عوض منجر به صدور اعلامیه (بالفور)، وزیر امور خارجه انگلیس، مبنی بر اینکه «دولت انگلیس با نظر یهودیان برای تبدیل فلسطین به یک وطن ملی موافق است و نهایت مساعدت را برای نیل به این منظور به عمل می‌آورد» گردید.

پس از پایان جنگ جهانی اول، انگلستان بنا به تصمیم جامعه از ۲۹ سپتامبر ۱۹۲۳ قیمومت فلسطین را به عهده گرفت. و مطابق ماده دوم «قیمومت فلسطین» مسئولیت پیدا کرد که وسایل کار را برای ایجاد کشور یهود فراهم آورد.

با استقرار قیمومت انگلستان بر فلسطین دست یهودیها به کلی در فلسطین باز شد و فعالیت دامنه‌دار و وسیعی شروع کردند ولی انگلستان که این همه روی موافق به یهودیان می‌نمود، باطناً با تشکیل کشور اسرائیل موافقت نداشت زیرا اولاً یهودیان که زمانی مرکز تشکیلات خود را در لندن قرار داده بودند با آمریکا روابط «نزدیکتری» برقرار کرده بودند و ثانیاً آن دولت با کشورهای عرب روابط به اصطلاح «حسنه»‌ای داشت و نمی‌خواست با تشکیل اسرائیل به «دوستی» خود با آن کشورها لطمه وارد آورد.

این وضع کج‌دار و مریز ادامه داشت که جنگ بین‌المللی دوم شروع شد. در این جنگ یهودیها برای از بین بردن نازیها سرسخت‌ترین دشمنان یهود ـ با متفقین همکاری کردند ولی احساسات ضد انگلیسی خود را محفوظ نگه داشتند. پس از جنگ، به خوبی آشکار شد که

انگلیس مایل به تشکیل اسرائیل نیست ولی امریکا تمایل شدیدی دراین‌باره دارد و بالاخره بر اثر تضاد سیاست امریکا و انگلیس تروریسم در فلسطین اوج گرفت و چون آمریکا امریکای سابق نبود و با ظرفیت جنگی و اقتصادی شگرفی از جنگ فاتح بیرون آمده بود، انگلیس، قیم فلسطین تحت فشار آمریکا در فوریه ۱۹۴۷ مسئله فلسطین را به سازمان ملل کشید و در نوامبر آن سال مجمع عمومی سازمان ملل متحد رأی داد که فلسطین تقسیم بشود، قسمتی کشور اسرائیل را بوجود آورده و قسمتی به اعراب داده شود. انگلیس با این تصمیم مخالف بود و در دادن رأی هم شرکت نکرد ولی در ۱۴ مه ۱۹۴۸ که قیمومتش بر فلسطین تمام شد آنجا را تخلیه کرد و از همان روز دولت اسرائیل مثل خاری درکنارکشورهای مسلمان عربی سبز شد. بیست و چهار ساعت پس از تشکیل دولت یهود در «تل آویو» آمریکا آن دولت را به رسمیت شناخت ولی در همان روز قوای عراق، اردن، مصر، سوریه به طرف فلسطین حرکت کردند و جنگ در آنجا درگرفت که البته تحریکات انگلیس در این‌باره بی‌تأثیر نبود. وقتی جنگ در فلسطین شروع شد شورای امنیت هیئتی را برای آشتی طرفین روانه فلسطین کرد ولی کاری از پیش برده نشد و سرانجام در ۱۹۴۹ تقریباً با شکست اعراب جنگ فلسطین متارکه شد. علت شکست اعراب صرفاً ضعف نظامی آنها در قبال اسرائیل نبود، بلکه این امر تا حدود زیادی معلول دیپلماسی مزورانه و مکارانه انگلستان بود. انگلستان در عین حال که مایل به تشکیل اسرائیل نجود، با پیروزی اعراب و تقویت ناسیونالیسم عرب و اتحاد بین آنها، که مآلا «اسباب زحمت» آن دولت می‌شد، نیز موافق نبود. به همین جهت هم بود که جنگ فلسطین وقتی متارکه شد که قوای اسرائیل در حال تحلیل بود و چنانچه جنگ ادامه پیدا می‌کرد کار اسرائیل ساخته شده بود.

به هر حال اعراب شکست خوردند و اسرائیل سرزمینهای تازه‌ای پیدا کرد و به «فرمانبرداری» خود از آمریکا ادامه داد تا اینکه کم‌کم در دنیای اسلام و کشورهای عربی جنب وجوش‌ها درگیر شد و ناسیونالیسم عرب تا آنجا پیش رفت که آمریکا مجبور شد برای جلب‌نظر اعراب از پشتیبانی اسرائیل دست بکشد، ولی این امر فرصتی برای انگلیس و فرانسه، دو دشمن قدیمی اعراب و مخصوصاً مصر، پیش آورد تا اسرائیل را ملعبه اغراض خود قرار دهند و الم‌شنگه‌ای را که امروز همه با تأسف ناظر آن هستیم بپا کنند، و عجب این است که اسرائیلی‌ها هم به کلی خود را در اختیار استعمارگران انگلیس و فرانسوی قرار دادند و به اظهارات و اقدامات امریکاییها، که خالق اصلی اسرائیل بشمار می‌روند، وقعی نگذارند و در واقع حالا که «پرورده» شده‌اند دارند «خواجه» را برمی‌درند.

مرحله اول تجاوز به مصر با شکست مواجه شد*

فعلاً مرحله اول تجاوز به مصر تجاوز ننگین و مفتضحانه دول استعماری انگلیس و فرانسه و دستیار آنها اسرائیل به سرزمین فراعنه خاتمه یافته و سکوت و آرامش نسبی بر جبهه جنگ مصر سایه‌گستر شده است، انگلیس و فرانسه قبل از اینکه به این تجاوز آشکار مبادرت ورزند پیش خود حسابهایی می‌کردند و از این حسابها اینطور نتیجه می‌گرفتند که با این تجاوز هر کدام به مقاصد خود نایل خواهند گردید. ولی حسابهای آنها درست از آب درنیامد و در نتیجه یک بار دیگر تیر استعمارگران به سنگ شکست و ناکامی اصابت کرد.

علل مخالفت با ناصر

انگلیس، فرانسه و اسرائیل هر یک به جهتی با عبدالناصر مخالف بودند و می‌کوشیدند تا دولت او را به سقوط بکشانند و دولتی پوشالی و نوکرمآب به جای آن روی کار آورند. علت مخالفت فرانسه با عبدالناصر از این لحاظ بود که دولت او حمایت از مبارزات میهنی و ضداستعماری ملل شمال افریقا را به عهده گرفته بود و به طور مؤثری به ملیون آن ناحیه کمک می‌کرد و بر اثر همین کمکها بود که ملتهای مسلمان و عربی تونس و مراکش به استقلال نایل شدند والجزایر نیز دیگر چیزی نمانده بود تا به کلی زنجیر استعمار را پاره کند و استقلال و آزادی خود را به دست آورد. انگلیس از این جهت با عبدالناصر مخالف بود که ملل خاورمیانه و خاور نزدیک را تشویق و تشجیع مبارزه علیه استعمار انگلیس می‌کرد و در مقابل پیمان بغداد، که

---

* . فردوسی ـ شماره ۲۶۸ ـ سال ۱۳۳۵

انگلیس انتظار داشت بر دامنه آن افزوده بشود و همه ممالک خاورمیانه و احتمالاً خاور نزدیک را در برگیرد، محور قاهره ـ ریاض ـ دمشق را به وجود آورد و پنج کشور مصر، عربستان، سوریه، یمن و اردن را در یک خط زنجیر قرار داد و به مخالفت علنی با انگلیس واداشت و اگر اوضاع و احوال همینطور پیش می‌رفت سیاست انگلیس در خاورمیانه، که سه چهارم ذخائر نفتی «دنیای آزاد» را در بردارد و اروپا، آسیا و آفریقا را از طریق هوا، زمین و آب به هم مربوط می‌کند، با شکست کامل مواجه می‌شد و سیادت آن کشور در این منطقه به کلی از بین می‌رفت و انگلیس وضعی را که اینک اسپانیا، مستعمره‌چی سابق، داراست پیدا می‌کرد. دلیل مخالفت دولت یهودی اسرائیل با عبدالناصر نیز واضح و آشکار بود. اسرائیلی‌ها می‌دیدند مصری که در ۱۹۴۸ به اتفاق عراق، سوریه و اردن به اسرائیل حمله کرد و شکست خورد در عرض دو سال چنان متحول شد و از لحاظ اقتصادی و به‌خصوص نظامی آن قدر پیش رفته که دست اسرائیل را از پشت بسته و اگر وضع به همین منوال پیش برود و بر قدرت و اتحاد مصر، عربستان، سوریه، یمن و اردن افزوده بشود موجودیت اسرائیل کاملاً به خطر خواهد افتاد. به تازگی، گذشته از اینها که گفتیم ملی شدن کانال سوئز که انگلیس، فرانسه و اسرائیل هر سه در آن ذینفع بودند نیز اضافه شده و بر عصبانیت و نگرانی آن کشورها افزوده بود.

حسابهایی که می‌کردند

از همان موقعی که کانال سوئز ملی شد، انگلیس و فرانسه با هم وارد مذاکره شدند و تصمیم گرفتند به بهانه اینکه عبدالناصر دست به یک عمل یکطرفه زده و قرارداد ۱۸۸۸ قسطنطنیه راجع به آزادی کشتیرانی از کانال سوئز را نقض کرده‌، به مصر یورش نظامی ببرند و مقصود اصلی خود، که واژگون کردن رژیم عبدالناصر بود، عملی بکنند.

آن دو دولت فکر می‌کردند آمریکا هم، به جهت اینکه عبدالناصر مناسباتی با دول کمونیست برقرار کرده با این عمل مخالفت نخواهند کرد. ولی برخلاف انتظار آمریکا و اکثر ممالک جهان و حتی خود مردم آمریکا با تجاوز به مصر مخالفت کردند.

این جریانات موقتاً انگلیس و فرانسه را از تجاوز به مصر بازداشت و آنها مجبور شدند مدتی صبر کنند تا فرصت مناسبی پیش بیاید و زمینه بهتر آماده بشود.

همزمان با این جریان در لهستان و متعاقب آن در مجارستان اغتشاشاتی درگیر گردید و دست شوروی و ارتش سرخ در اروپای شرقی توی پوست گردو گذارده شد و موقع تجدید

انتخابات عمومی آمریکا نیز فرا رسید، انگلیس و فرانسه، ضمن مسافرتهایی که رجال سیاسی آن دو کشور به ممالک دیگر کردند، موضوع تجاوز به مصر را از نو مطرح ساختند و موقع را از هر لحاظ مناسب دیدند و فکر کردند که اگر اسرائیل را تطمیع کنند و به حمله علیه مصر وادارند بهانه خوبی پیدا می‌کنند که قوای خود را وارد خاک مصر کنند تا هم وسیله سقوط عبدالناصر را فراهم آورند و هم کانال سوئز را صاحب شوند. این بود که به قول روزنامه آمریکایی هرالد تریبون مذاکرات فرانسه و انگلیس با اسرائیل شروع شد و اسرائیل حاضر گردید در مقابل امتیازات احتمالی این عمل، ننگ تجاوز مصر را به گردن بگیرد. پاریس و لندن در این زمان پیش خود حساب می‌کردند که اگر به نام جلوگیری از جنگ مصر و اسرائیل قوای خود را به مصر گسیل بدارند اولاً با نیروی شگرفی که در قبرس و مالت متمرکز کرده‌اند در عرض چند ساعت مقاومت ارتش مصر را در هم خواهند کوفت و ثانیاً به قول روزنامه «فرانس ایزرواتور» آیزنهاور یک هفته قبل از انتخابات ریاست جمهوری برای حفظ آرا چند میلیون یهودی آمریکایی هم که شده عکس‌العمل شدیدی علیه انگلیس، فرانسه و اسرائیل نشان نخواهد داد و تجاوز آنها را به مصر ندیده خواهد گرفت و ثالثاً چون شوروی در اروپای شرقی گرفتار شده وعده‌هایی که به مصر داده فراموش خواهد کرد و در مقابل تجاوز اسرائیل، انگلیس و فرانسه به مصر غیر از اعتراضات لفظی اقدام دیگری به عمل نخواهد آورد. این بود که توطئه مصر با حمله اسرائیل به صحرای سینا آغاز شد و انگلیس و فرانسه متعاقب یک اولتیماتوم دوازده ساعته اول به وسیله قوای هوایی و بعد به وسیله نیروهای دریایی خود به مصر حمله کردند.

حسابهایی که غلط از آب درآمد

ولی حسابهایی که انگلیس و فرانسه پیش خود کرده بودند غلط از آب درآمد زیرا اولاً مصریان در مقابل مهاجمین مقاومت شدید و رشیدانه‌ای از خود نشان دادند و به مجرد اینکه به خاک وطن آنان تجاوز شد زن و مرد، اعم از کارگر و کارمند، روحانی، زارع و معلم، دست به دست نظامیان دادند و جلوی متجاوزین ایستادند و قوای انگلیس و فرانسه که می‌خواستند در عرض چند ساعت مصر را متصرف بشوند، یا لااقل در طول کانال سوئز پیاده بشوند و موضع بگیرند، چند روز جنگیدند تا فقط موفق به تسخیر پیش بندر «پرت سعید»، نه شهر آن، شدند در صورتی که پرت سعید در منتهی‌الیه کانال سوئز است و برای تسلط بر کانال سوئز لازم بود که آنها «سوئز» و اسمعیلیه را هم اشغال کنند و مسلماً این امر چندین روز طول می‌کشید، ثانیاً

آمریکا مایل نبود شوروی بهانه‌ای برای دخالت در کانال سوئز پیدا کند و قوای خود را به خاک مصر آورد، فوراً علیه انگلیس و فرانسه و اسرائیل دست به کار شد و چون در سازمان ملل نفوذ داشت قطعنامه‌هایی برای آتش‌بس و خروج قوای خارجی ازمصر به تصویب سازمان رسانید، ثالثاً شوروی از تجاوز به مصر استفاده کرد و وقتی اوضاع بین‌المللی را آشفته دید بر شدت عمل خود در مجارستان افزود و هنگامی که خیالش از آن بابت تقریباً راحت شد و بر انگلیس و فرانسه، که می‌خواستند پس از سرکوبی مصر جهت جلب رضایت آمریکا به مبارزه با شوروی برای دخالت در امور داخلی مجارستان برخیزند، پیشدستی کرد و تک‌خالی به صورت اولتیماتوم جلوی آنها کوفت و فوراً دست به کار اعزام «داوطلب» و سازوبرگ نظامی به مصر برآمد و رابعاً در اغلب نقاط جهان عمل انگلیس و فرانسه و اسرائیل تقبیح شد و در خود انگلستان فعالیتهای شدیدی علیه تصمیم دولت دایر به تجاوز به مصر صورت گرفت و حزب کارگر در پالمان رأی مخالف به دولت داد و روزنامه‌های آن کشور تقریباً یک صدا عمل ایدن را مذمت کردند و مثلاً روزنامه دست راست «منچستر گاردین» نوشت:

«تجاوز انگلیس و فرانسه به مصر عملی است احمقانه» وقتی این وقایع پیش آمد، سازمان ملل رأی به آتش‌بس و تخلیه مصرداد، شوروی انگلیس و فرانسه را با موشکهای فشفشه‌ای و راکتهای هدایت‌شونده تهدید کرد، مصریان مقاومت شگرفی نشان دادند، انگلیس و فرانسه جلوی عملیات خود را گرفتند و آتش‌بس را قبول کردند، منتهی گفتند مواضعی راکه اشغال کرده‌اند کماکان حفظ خواهند کرد و تحویل پلیس بین‌المللی نخواهند داد ولی بعداً که دیدند داوطلبان روسی و چینی خود را آماده می‌کنند و همه جهانیان حتی دوستان انگلستان در پیمان بغداد هم می‌گویند که مصر باید تخلیه شود و به اصطلاح «هوا پس است» این حرف را هم پس گرفتند.

اسرائیل هم که می‌گفت صحرای سینایی را تخلیه نمی‌کند و یکی از شرایط آن کشور در تجاوز به مصر تسلط بر همین صحرا بود و به نوشته نیویورک تایمز فرمانده یهودیان موقع حمله به مصر توراتی بر روی جیپی که در جلو حرکت می‌کرد گذارد و گفت «شما باید وارد سرزمین مقدس سینا همانجاکه موسی آموزگار ما، قانون خود را دریافت داشت بشوید»، بعداً حرف خود را پس گرفت و آمادگی اسرائیل را برای تخلیه خاک سینا اعلام کرد.

مرحله دوم

بدین ترتیب مرحله اول تجاوز به مصر تمام گردید و در این مرحله شکست با انگلیس، فرانسه و اسرائیل بود زیرا اولاً آن مقدار حیثیت بین‌المللی هم که داشتند لکه‌دار شد ثانیاً آتوی مجارستان که دول غربی، به خصوص آمریکا، برای به دست آوردن آن زحمات زیادی کشیده و پولهای گزافی خرج کرده بودند از دست آنها گرفته شد و شوروی هرچه آنها در عرض این چند سال رشته بودند، پنبه کرد، ثالثاً موقعیت عبدالناصر محکمتر و وجهه او بیشتر شد و ایجاد یک بلوک عربی بی‌طرف و متمایل به شوروی که رهبر آن مصر باشد عملاً تحقق پیدا کرد و رابعاً در صنایع نفت خرابکاریهایی صورت گرفت و کانال سوئز صدمه دید و در نتیجه جریان نفت به اروپا قطع شد و کار فرانسه و انگلیس به جیره‌بندی کشید.

اینک وضع ایدن، گیموله و بن گوریون نخست‌وزیران سه دولت متجاوز، متزلزل شده و ایدن و گیموله درصدد مسافرت به آمریکا هستند تا شاید نگذارند کار از بد، بدتر بشود، ولی تصور نمی‌رود که این امر نتیجه‌ای بدهد و مثلاً جلوی استقلال الجزایر را، که مسلماً با این وضع به زودی تحقق خواهد یافت، بگیرد.

اما تجاوز به مصر مرحله دیگری هم دارد که با اعزام نیروی پلیس بین‌المللی که هم اکنون تعدادی از آن در ناپل ایتالیا جمع شده و آماده حرکت به مصر است، شروع می‌شود و طبعاً بحث درباره آینده کانال سوئز را به دنبال می‌آورد.

دول ذیربط با استقرار پلیس بین‌المللی که ریاست آن با ژنرال برنز، رئیس سازمان ترک مخاصمات فلسطین، است موافقت به عمل آورده‌اند و به زودی این پلیس جای قوای اشغالگران در مصر را خواهد گرفت و یا اینکه فقط در اوضاع آرامشی به وجود خواهد آورد تا اینکه موضوع کانال سوئز در چارچوب منافع مصر و از طریق مذاکره حل بشود؟ به هر حال مرحله دوم کار مصر دست کمی از مرحله اول آن ندارد و در طی همین مرحله، که کم‌کم دارد شروع می‌شود، است که آینده کانال سوئز روشن خواهد شد و بدون شک در وضع خاورمیانه و کشورهای عربی تغییراتی صورت خواهد گرفت.

خاورمیانه: محور سیاست بین‌المللی*

سال ۱۳۳۵، که آخرین ساعات عمر آن در شرف اتمام است، از لحاظ سیاست بین‌المللی سال با اهمیت بود. در این سال وقایعی در اکناف جهان اتفاق افتاد که ما آنها را به موقع خود در همین صفحه مورد تجزیه و تحلیل و تفسیر قرار دادیم و دیگر تشریح مجدد آنها را لازم نمی‌دانیم، به‌خصوص که چندی پیش به مناسبت حلول سال ۱۹۵۷ میلادی به وقایع سال گذشته اشاره کردیم و پیش‌بینی‌هایی هم درباره وقایع سالی که در پیش بود به عمل آوردیم. آنچه ذکرش در این موقع لازم به نظر می‌رسد، و از لحاظ کشور ما نیز واجد اهمیت است، این است که در سال ۱۳۳۵ خاورمیانه به صورت مرکز ثقل سیاست بین‌المللی و محل تصادم سیاست کشورهای بزرگ گردید. خاورمیانه به واسطه اینکه دارای سه چهارم نفت کشف شده دنیاست و سه قاره اروپا، آسیا و آفریقا را از هوا، زمین و دریا به هم متصل می‌سازد. از قدیم از لحاظ سیاسی، تجاری و نظامی دارای اهمیت بوده است ولی سال گذشته اهمیت خیلی زیادتری پیدا کرد.

اروپا مرکز رقابت

پس از جنگ بین‌المللی دوم، شوروی و امریکا که در زمان جنگ با هم دوست و متفق بودند، به صورت دو رقیب بزرگ درآمدند و برای بسط نفوذ سیاسی خود در سایر کشورها به فعالیت مشغول شدند. در آن زمان اروپا میدان رقابت این دو کشور بود و امریکا برای این که از

---

* . فردوسی ـ شماره ۲۸۶ ـ سال ۱۳۳۵

توسعه نفوذ رقیب سیاسی خود و تقویت احزاب کمونیست در اروپا جلوگیری کند، طرح اقتصادی مارشال را به موقع اجراء گذارد و در ۱۹۴۸ سازمان آتلانتیک شمالی را، که اولین و بزرگترین سازمان نظامی غرب پس از جنگ بین‌المللی اخیر محسوس می‌شود، با شرکت دول مغرب اروپا بوجود آورد. با اجرای طرح مارشال و بوجود آمدن سازمان آتلانتیک، وضع غرب دراروپا تا حدی تثبیت شد و در نتیجه میدان رقابت شوروی با امریکا، که نماینده دول غربی به شمار می‌رفت، از اروپا به خاور دور منتقل گردید و حوادث چین، کره، فرمز و هندوچین پیش آمد. ولی به تدریج این میدان رقابت از خاور دور به خاورمیانه کشیده شد و وقایع خاورمیانه سایر وقایع بین‌المللی را تحت‌الشعاع قرار داد.

البته منظور ما از ذکر این موضوع این نیست که وقایع سال گذشته خاورمیانه، مثل حوادث سوریه، یمن، کانال سوئز، مصر و اسرائیل، صرفاً بر اثر رقابت دول بزرگ به وجود آمد بلکه منظور این است که با بوجود آمدن این وقایع فعالیت دول بزرگ از مناطق دیگر معطوف به این منطقه شد.

آثار وقایع

وقایعی که سال گذشته در خاورمیانه به وقوع پیوست به قدری با اهمیت بود که آثار آن هنوز زایل نشده و در سال آینده نیز بطورحتم محور اصلی سیاست بین‌المللی بر حول همین وقایع گردش خواهد کرد. در نتیجه حوادث خاورمیانه روابط سه دولت بزرگ غربی سخت به تیرگی و برودت گرایید و بر اثر عدم همکاری امریکا و انگلیس در مورد حمله به مصر، دولت ایدن دچار سقوط شد و مک‌میلان به جای وی بر مسند نخست‌وزیری انگلیس تکیه زد. به موجب مذاکراتی که به عمل آمده همین روزها مذاکراتی بین مک‌میلان و آیزنهاور در «برمودا» صورت خواهد گرفت. خبرگزاریهای خارجی با توجه به مذاکراتی که هفته قبل مک‌میلان، با گیموله، نخست‌وزیر فرانسه، در پاریس به عمل آورد معتقدند که مهمترین قسمت مذاکرات آتیده نخست‌وزیر انگلیس و رئیس‌جمهور آمریکا درباره خاورمیانه خواهد بود. پس از وقایع اخیر خاورمیانه آمریکا طرحی به نام «دکترین آیزنهاور» برای خاورمیانه تهیه کرد که هنوز به موقع اجرا گذارده نشده و بدون شک اجرای این طرح، با توجه به مخالفتهایی که از طرف شوروی و چند کشور دیگر نسبت به آن می‌شود، مدتی توجه محافل سیاسی را به خود جلب خواهد کرد. مسلماً امریکا در سال ۱۳۳۶ برای رفع اختلافات اعراب و اسرائیل و روشن شدن

وضع کشورهای خاورمیانه مجاهدات تازه‌ای به عمل خواهد آورد زیرا اجرای دکترین آیزنهاور با رفع این اختلافات بستگی مستقیم دارد. هنوز مشکلاتی که بر اثر حمله به مصر به وجود آمده رفع نشده و هامرشولد دبیر کل سازمان ملل متفق در امریکا مشغول فعالیت گردیده تا راه حلی برای اداره غزه، موضوع استقرار پلیس بین‌المللی در خاک مصر، کشتیرانی در خلیج عقبه و رفت و آمد کشتیها از کانال سوئز پیدا کند. بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که در سال آینده نیز خاورمیانه محور اصلی سیاسی بین‌المللی خواهد بود و مثل سال گذشته توجه محافل سیاسی را به خود جلب خواهد کرد.

در خاورمیانه زنگهای خطر به صدا درمی آید*

خاورمیانه در حال‌حاضر به صورت یکی از حساسترین و خطرناکترین مناطق دنیا در آمده است. خبرهایی که از اطراف و اکناف می‌رسد حاکی از این است که بحران شدیدی بر این منطقه سایه‌گستر و اوضاع عمومی آن سخت به وخامت گراییده است. علت تشدید وخامت اوضاع و بروز بحران در این منطقه، همان مسئله سوریه است که هنوز حل نشده است. مدتی است که سوریه وضع خاصی پیدا کرده و از روی اجبار یا بطور دلخواه به بلوک شرقی تمایلاتی پیدا کرده است. تمایل سوریه به بلوک شرقی برای امریکا و متفقین آن کشور در خاورمیانه قابل تحمل نیست، زیرا در نتیجه این امر ممکن است که نفوذ شوروی در خاورمیانه بسط و اشاعه پیدا کند و در نتیجه به منافع امریکا و متفقین آن خاورمیانه لطمه وارد آورد. کشور سوریه اگر چه از لحاظ مساحت و نفوس قابل توجه نیست، ولی دارای موقع جغرافیایی قابل ملاحظه است. قسمت اعظم نفت عربستان و عراق که برای تحرک چرخهای صنایع بلوک غربی اهمیت زیادی دارد، بوسیله لوله از خاک سوریه عبور داده می‌شود و تحویل کشتیهای نفتکش می‌گردد. الان بر اثر تحولاتی که در سوریه انجام گرفته نقشه حمل نفت خاورمیانه از طریق سوریه به ترکیه و بندر اسکندرون متوقف شده است و طراحان این نقشه در انتظار تخفیف بحران هستند تا سر فرصت و با خیال آسوده نقشه خود را دنبال کنند. بدون شک تاکنون امریکا برای تغییر اوضاع سوریه اقدامات زیادی به عمل آورده ولی این اقدامات نتایجی که مطمح نظر زمامداران امریکا بوده به بار نیاورده است ـ و شاید علت امر این بوده که در سوریه ارتش با زمامداران فعلی کشور و

* . فردوسی ـ شماره ۳۱۶ ـ سال ۱۳۳۶

سیاستی که تعقیب می‌شود موافقت داشته است.

همان طوری که گفتیم حوادث سوریه گذشته از امریکا متفقین آن کشور را در خاورمیانه نیز نگران ساخته و آثار این نگرانی در ترکیه بیشتر از سایر نقاط مشهود است.

ترکیه که با سوریه هم‌مرز است بیشتر از سایر کشورها از گسترش نفوذ شوروی در سوریه نگران است به همین جهت ارتش خود را در مرزهای سوریه متمرکز ساخته و شایعه حمله احتمالی ترکیه به سوریه بیشتر بر وخامت اوضاع افزوده و تیرگی افق سیاست خاورمیانه را شدیدتر کرده است. زیرا پس از تمرکز قوای ترکیه در مرزهای سوریه، خروشچف دبیر اول حزب کمونیست شوروی ضمن مصاحبه‌ای که روز دوشنبه هفته گذشته با خبرنگار نیویورک تایمز به عمل آورد پس از اشاره به اینکه ترکیه بر اثر فشار امریکا خیال حمله به سوریه دارد، اضافه کرد که چون ترکیه با شوروی هم‌مرز است در صورت حمله آن کشور به سوریه شوروی نمی‌تواند ساکت بنشیند و به پشتیبانی سوریه وارد جنگ با ترکیه می‌شود. از آن طرف امریکا نیز حمایت خود را از ترکیه اعلام داشت و دالس وزیر امور خارجه امریکا ضمن مصاحبه مطبوعاتی خود شدیداً به شوروی حمله کرد و گفت که اگر شوروی به ترکیه حمله کند امریکا با شوروی وارد جنگ می‌شود و آن کشور را به جای خود می‌نشاند.

در همان هنگام که شوروی و امریکا بر سر خاورمیانه با هم جنگ لفظی می‌کردند و ابرهای تیره، آسمان حساس‌ترین مناطق جهان را می‌پوشانید قسمتی از قوای نظامی مصر، به دستور سرهنگ جمال‌عبدالناصر رئیس‌جمهوری مصر آهنگ سوریه کردند و در میان هلهله و شادی فراوان مردم سوریه در مرزهای آن کشور موضع گرفتند.

اگر چه بعضی از مفسرین سیاسی حرکت قوای مصر را به سوی سوریه تخطئه کردند و آنرا باعث تشدیدیافتن اوضاع تعبیر کردند، ولی به عقیده برخی دیگر از مفسرین، تمرکز قوای مصر در سوریه موجب شدت بحران خاورمیانه نخواهد شد زیرا اولاً همان طوری که سخنگوی مصر در آنکارا اعلام کرد حرکت قوای مصری از تمایل اجباری سوریه به بلوک شرقی خواهد کاست و مانع از این خواهد شد که رهبران ملی این کشور خود را به دامان کمونیستها بیندازند و در نتیجه عصبانیت و نگرانی بلوک غربی شدیدتر گردد و ثانیاً اگر فرضاً ترکیه هم خیالاتی نسبت به سوریه داشته باشد با وضع فعلی مجبور است که در خیال خود تجدیدنظر کند به‌خصوص که بر اثر مسافرت ملک‌سعود به لبنان، دولت لبنان که دکترین آیزنهاور را قبول کرده می‌گوید که در صورت حمله ترکیه به سوریه، لبنان، مثل عربستان از سوریه دفاع خواهد کرد.

اما نباید از نظر دور داشت که حرکت قوای مصر به سوریه نشانه اینست که بحران فعلی خاورمیانه به این زودی رفع نخواهد شد و تا زمانیکه طرح اساسی و جامعی ریخته نشود، در اوضاع عمومی خاورمیانه بهبود حاصل نخواهد گشت و شاید با توجه به همین امر باشد که مجمع عمومی سازمان ملل متفق شکایت سوریه از ترکیه را در دستورکار خود قرار داده تا ضمن بحث آن راه حلی برای سوریه و خاورمیانه پیدا کند.

مطلب جالب توجه دیگر این است که با حرکت قوای مصر به سوریه بر قدرت جمال‌عبدالناصر افزوده خواهد شد زیرا مصر که چندی است که بر کانال سوئز تسلط پیدا کرده است از این پس کنترل لوله‌های نفت سوریه را هم در اختیار می‌گیرد. بدون شک دولت ترکیه از حرکت قوای مصر به سوریه راضی نیست و نمی‌خواهد که از این طریق بر وحدت کشورهای عربی افزوده بشود و اگر فعلاً نسبتاً در این مورد سکوت اختیار کرده به این علت است که آن کشور در آستانه انتخابات قرار دارد و قرار است روز یکشنبه ۵ آبان در آن‌کشور انتخابات صورت گیرد و مسلماً هر چه اوضاع آرامتر باشد بیشتر به نفع دولت کنونی ترکیه خواهد بود، به خصوص که ترکیه اکنون وضع اقتصادی نامطلوبی دارد و میزان بدهی آن‌کشور به ۲ر۱ بیلیون دلار بالغ گشته و بر اثر به‌هم خوردن تعادل اقتصادی کشورکار به جایی کشیده که ترکیه حتی از ورود قهوه ترک که مورد علاقه فراوان مردم آن‌کشور است عاجز مانده است!

به هر حال با توجه به فعل و انفعالات اخیر خاورمیانه و جنگ سردی که در این مورد بین شرق و غرب درگیر شده، به خوبی می‌توان دریافت که چرا باز ناقوسهای خطر در فضای خاورمیانه طنین‌انداز شده است و متأسفانه معلوم نیست که به دنبال صدای این ناقوسها طبل جنگ کوفته خواهد شد و یا کبوتر صلح پر خواهد گشود؟ بعید نیست که مسافرت مک‌میلان نخست‌وزیر انگلیس، به امریکا تا حدی این موضوع را روشن سازد.

ناصر از چپ به راست می‌راند*

نطقی را که جمال عبدالناصر رئیس جمهور متحده عربی روز شنبه گذشته به مناسبت روز سالگرد تخلیه کانال سوئز از قوای انگلیس و فرانسه در پرت سعید ایراد کرد باید در حکم آغاز فصل نوینی در روابط بین کشورهای عربی و دنیای خارج و مخصوصاً کشورهای بزرگ تلقی کرد.

البته ناصر همیشه در داخل کشور خود علیه کمونیسم مبارزه می‌کرد و در طی نطق سه‌شنبه هم رئیس جمهور متحده عربی در درجه اول کمونیستهای سوریه را مورد حمله بیرحمانه قرار داد. معذالک چند نکته است که باید مورد مطالعه دقیق قرار گیرد.

اولاً ـ روز سه‌شنبه گذشته ناصر برای اولین‌بار لفظاً به مبارزه علیه کمونیسم برخاست در حالی که در گذشته وی همیشه از کمونیستها اگر ذکری می‌کرد از آنها به نیکی یاد کرده و در بسیاری از موارد شوروی را به حدی مورد ستایش قرار می‌داد که مسلماً وقایع تاریخی چنین ستایشی را ایجاب و یا توجیه نمیداشت.

مثلاً در مورد همین تخلیه کانال سوئز ناصر همیشه طوری حرف می‌زد که گویی در عقب‌نشینی قوای انگلیس و فرانسه از سوئز جز اولتیماتوم شوروی هیچ عامل دیگری تأثیر نداشته است در صورتی که در حقیقت اتمام حجت شوروی تأثیرش در تصمیمات متخذه در لندن و پاریس بسیار بسیار ناچیز بود.

شوروی از روزی که خروشچف زمام امور آن کشور را به دست گرفته به کاغذپراکنی

---

* فردوسی ـ شماره ۳۷۷ ـ سال ۱۳۳۷

عادت فراوان کرده ولی هدف این کاغذپراکنیها ممکن نیست جز پرونده‌سازی چیزی باشد.

شوروی عملاً قدرت مداخله مسلحانه در مدیترانه را فاقد است. چنانکه در مورد اشغال لبنان از طرف نیروهای آمریکا و انگلیس نیز این موضوع به اثبات رسید. در هر حال روز سه‌شنبه گذشته ناصر اعلام داشت کمونیستها و امپریالیستها به یک درجه با اتحاد ملل عرب مخالف هستند و علت مخالفت کمونیستها این است که آنها تشخیص داده‌اند ناصریسم و عربیسم با ابن‌الوقت بودن سر سازگار ندارد. ناصر طی نطق خود اعلام داشت که وی با تمام قوا علیه عوامل نفاق بین اعراب و منجمله (و حتی شاید در درجه اول) علیه کمونیسم مبارزه خواهد کرد و یا به مبارزه خود ادامه خواهد داد.

در ثانی ناصر روز سه‌شنبه گذشته اعلام داشت کشورهای متحد آمریکا در سیاست خود نسبت به جمهوری متحده عرب تجدیدنظر کلی کرده است و در آتیه قادر خواهد بود بدون قید و شرط به اعراب کمک بکند. این نکته هم بسیار مهم است. ناصر تا این تاریخ آمریکا و کشورهای بزرگ غرب را همیشه در یک ردیف قرار می‌داد در صورتی که روز سه‌شنبه تفاوت اصولی و اساسی بین آمریکا از یک طرف و انگلیس و فرانسه از طرف دیگر قائل گردید. بلاتردید این بزرگترین پیروزیست که طی سالهای اخیر نصیب سیاست آمریکا در خاورمیانه و شمال آفریقا شده است.

مفهوم نطق روز سه‌شنبه به طور خلاصه این است که جمهوری متحده عرب در آتیه با همکاری با آمریکا در طریق اولاً انهدام کمونیسم در داخل کشورهای عربی و در ثانی در طریق اتحاد ملل عرب گام برخواهد داشت.

لازم به تذکر نیست که طرح چنین برنامه‌ای از طرف ناصر ممکن است قیافه جدیدی به خاورمیانه و شمال آفریقا بدهد. البته موانعی راکه در اجرای چنین طرحی طبعاً وجود دارد نباید ناچیز شمرد.

جمهوری متحده عرب در حال حاضر معادل سیصد و پنجاه میلیون دلار به شوروی مدیون است.

در ثانی جمهوری متحده مقادیر زیادی اسلحه و مهمات از شوروی خریداری کرده است و گرچه گفته می‌شود لوازم یدکی سلاحهای خریداری شده نیز برای سالها تهیه گردیده معذالک مسلماً ناصر نه می‌تواند و نه شاید حاضر باشد با سهولت از روابط حسنه‌ای که با شوروی برقرار داشته صرفنظر بکند. از طرف دیگر همکاری نزدیک بین آمریکا و جمهوری متحد عرب مستلزم

آن خواهد بود در روابط خود مخصوصاً با انگلیس تا حدی تجدیدنظر بکند.

انگلیس امروز نیرومندترین متحد آمریکا است و باید منتظر بود و دید آمریکا تا چه میزانی حاضر است به خاطر حُسن روابط با اعراب انگلیس را از خود برنجاند.

در این میان نفوذ انگلیس را هم نباید فراموش کرد. جراید غربی اکثراً به طور ضمنی اذعان دارند که انگلیس از وقایع اخیر عراق زیاد ناراضی نیست و به طور کلی انگلیس تسلط کمونیستها را بر عراق بر تسلط ناصر بر آن کشور ترجیح می‌دهد. با برنامه‌ای که اکنون ناصر طرح‌ریزی کرده است باید دید عکس‌العمل انگلیس چه خواهد بود.

در هر حال همانطور که گفتیم نطق روز سه‌شنبه ناصر در حکم آغاز فصل نوینی در تاریخ خاورمیانه و شمال آفریقا است. این مناطق ظرف بیست سی سال آتی مسلماً از لحاظ سیاسی قیافه جدیدی پیدا خواهد کرد و در آن موقع به صورت وزنه مؤثری در سیاست بین‌المللی درخواهد آمد. و اما اینکه مراحل مختلف این تحول عظیم از چه قرار خواهد بود امریست که فقط آتیه آن را نشان خواهد داد.

جسورترین مرد قرن بیستم*

در دوره کنونی، هنگامی که در یک ناحیه از عالم انقلابی رخ داده، رژیمی سرنگون و حکومت دیگری جای آن را میگیرد، ملتهایی نظیر ملتهای شرق که در ناحیه حساس سیاسی واقع شده و سالها معنی دخالت بیگانه را درک کرده است، فوراً متوجه این نکته می‌شود که این انقلاب از کجا سرچشمه می‌گیرد، و کدام منافع خارجی در برانگیختن آن دخالت داشته است.

البته نمی‌توان منکر شد که مصالح و منافع کشورهای بزرگ در انقلابها و تغییرات کشورهای کوچک نقش مؤثری را داشته است، اما این اشتباه است که تصور می‌نماییم منافع خارجی و مصالح آن به تنهایی بتواند جنبش بزرگی را برانگیزد.

نفوذ و نقش خارجی می‌تواند باعث تحریک و طغیان عده معینی در یک کشور گردد، ولی انقلابات عمیق و دامنه‌دار نتیجه یک سلسله حوادث و ناراحتیهای اجتماعی و اقتصادی است که ممکن است در تحت شرایط مساعد مانند ماده‌ای چرکین سرباز کند.

در مورد انقلاب اخیر کوبا نیز باید توجه داشت که انقلاب این کشور برعکس ونزوئلا، آرژانتین و کلمبیا به دست یک عده معدود نظامی و با کمک ارتش صورت نگرفت، بلکه جنبش اخیر این کشور قیام مردم رنجدیده و ستمزده‌ای بر علیه دستگاه فاسد و شخص رئیس‌جمهور بود.

اکنون برای درک واقعیت انقلاب کوبا با این مقدمه مختصر باید تاریخ این کشور را از سالها پیش در نظر بگیریم تا تحولات اقتصادی و اجتماعی و علل واقعه انقلاب اخیر کوبا را درک نماییم.

---

* فردوسی ـ شماره ۳۸۲ ـ سال ۱۳۳۷

اشاره‌ای به گذشته

در ساعت سه صبح بیست و هشتم اکتبر ۱۴۹۲ دیده‌بان کشتی سانتاماریا به ناخدایی کریستف کلمب ملاح ژنی فریاد زد که تررا (یعنی خاک). در تعقیب آن فاتحین اسپانیولی شمشیر در یک دست و صلیب در دست دیگر، به نام ملکه مقتدر اسپانیا و عیسی مسیح وارد خاک زیبایی گردیدند که امروز کوبا نام دارد.

در حقیقت فساد و ناراحتی اقتصادی و اجتماعی کوبا از همان هنگام شروع گردید، چه مهاجرین اسپانیولی کونکیستادوره، که از ماجراجویان اروپایی بودند، سرخ‌پوستان بومی را که با آغوش باز از آنها پذیرایی کرده بودند به کار اجباری گرفته و آنقدر تحت فشار قرار دادند که قسمت عمده‌شان به نقاط داخلی آمریکا فرار کرده و عده زیادی از آنها در زیر یوغ اسپانیولیها جان سپردند. چون اصولاً هندیهای سرخ‌پوست طاقت و تحمل جسمی فشار زیاد را ندارند، در اثر کار زیاد، عده آنها روز به روز کمتر می‌گردید، تا آنکه به کلی جای خود را به مهاجرین اسپانیولی دادند. در همین اوان بود که کشیش معروف لاس‌کازا برای جلوگیری از اجحاف به بومیان و کار شدید سرخ‌پوستان پیشنهاد نمود که سیاهان آفریقایی را به آمریکا بیاورند.

از زمان کشف کوبا تا سال ۱۸۹۵ یعنی سال شورش کوبا علیه اسپانیا این کشور در یوغ سلطه اسپانیا به سر می‌برد و قسمت اعظم دسترنج مردم کوبا که نواده‌های همان اسپانیولیهای مهاجر بودند، صرف خوشگذرانی سینیورها و فئودالهای متعدد اسپانیایی می‌گردید. بعد از آنکه به کمک آمریکا کشور کوبا استقلال یافت، ملت آن اسیر و گرفتار زمامداران فاسد و خودخواه گردید. به استثنا توماس استردا اولین رئیس‌جمهور کوبا (۱۹۰۶-۱۹۰۲) این کشور هیچگاه رئیس‌جمهور پاکدامن و ملت‌دوست به خود ندید. هر کدام از آنها به نحوی ثروت مردم کوبا را حیف و میل نموده و فساد و ارتشا را رواج می‌دادند.

علل اساسی انقلاب

آخرین رئیس‌جمهور کوبا باتیستا بود که در دوره او فساد و ارتشا به درجه اعلا رسید. دزدی و غارتگری اموال عمومی در دوره باتیستا از شخص رئیس‌جمهور تا سرباز ساده را احاطه نموده بود خود باتیستا و رفقای نزدیکش سی درصد مقاطعه دولتی را در اختیار داشتند، در هاوانا دارندگان مغازه‌ها که برای جلب مشتری مایل بودند ایستگاه اتوبوس در مقابل دکان آنها

قرار گیرد، مجبور به پرداخت مبلغی نزدیک به چهار هزار دلار به مأمورین باتیستا بودند، رئیس ستاد ارتش کوبا از چهل میلیون دلار صندوق بازنشستگی ارتش به نفع خود و اعضای فامیلش سوءاستفاده می‌نمود.

کاباره‌ها و فحشا یکی از منابع مهم درآمد مأمورین دولتی گردیده بود. در خود شهر هاوانا پایتخت کوبا که آن را پاریس آمریکای لاتین می‌نامند چندین هزار فاحشه و دلال محبت وجود داشت. کار فساد و ارتشا دستگاه دولتی کوبا به جایی رسید که ژاندارمها در روز روشن علناً مرغ و خوک و دیگر دارایی دهقانان را می‌ربودند.

در مورد قساوت و شقاوت مأمورین باتیستا نسبت به مخالفین خود داستانهای فراوانی در کوبا نقل می‌شود. بسیار اتفاق افتاده است که برای گرفتن اقرار از متهمین ناخنهای او را کنده و یا آنکه دست و پای او را می‌سوزاندند. بسیار اتفاق می‌افتاد که برای تنبیه مخالفین مأموران باتیستا در برابر چشم آنها زنانشان را مورد تجاوز قرار می‌دادند.

زنی حکایت می‌کرد که برای زجر و شکنجه وی چشم برادرش را درآورده به او دادند.

از نظر اقتصادی، با آنکه در دوره هفت ساله ریاست جمهور باتیستا تولید ملی از دو میلیارد دلار به دو میلیارد و ششصد هزار دلار رسید ولی در ظرف همین مدت دیون دولت کوبا از دویست میلیون دلار به یک میلیارد و نیم افزایش یافت.

گذشته از این باید دانست که پایه عمده اقتصاد کوبا بر روی صنایع قندسازی و کشت نیشکر گذارده شده است ولی از نظر اجتماعی تفاوت فاحشی بین طبقات مختلف اجتماع وجود دارد نزدیک به یک میلیون کارگر در شرایط بسیار مشکل زندگی می‌کنند و به قول فیدل دوکاسترو رهبر انقلاب، برای کارگران کوبایی تنها گور استراحت‌گاه واقعی می‌باشد.

در این شرایط اجتماعی و اقتصادی بود که از سال ۱۹۵۳ یک وکیل عدلیه جوان به نام فیدل دوکاسترو که در انتخابات حق وی تضییع گردیده بود دست به مقاومت مسلحانه زد و پس از چند ماه زندانی شدن نبرد خود را به کوهها و جنگلها کشاند.

در نتیجه فساد و ارتشا مأمورین دولتی و عدم رضایت طبقات مختلف مردم کوبا تدریجاً متوجه جنبش فیدل دوکاسترو گردیده و از داخل و خارج کوبا معنا و مادأ به کمک شورشیان شتافتند. چنانچه در این اواخر کوباییهای مقیم آمریکا ماهیانه بیست و پنج هزاردلار به شورشیان کمک می‌نمودند و حتی متمولین کوبایی برای برانداختن رژیم فاسد باتیستا پنجاه هزار دلار پرداختند. سازمان مقاومت ملی و مخفی کوبا نیز ماهیانه بیست و پنج هزار دلار برای شورشیان

جمع‌آوری می‌کرد.

در تحت این شرایط فیدل دوکاسترو با کمک جنگجویان و برادر بیست و شش ساله خود راول توانست پس از ماهها مبارزه رژیم باتیستا را برانداخته و رژیم جدیدی در کوبا برقرار نماید.

در دو هفته گذشته تصفیه و در عین حال انتقام، انقلابیون را به خود مشغول کرده بود و به تقلید از انقلاب کبیر فرانسه انقلابیون کوبا دادگاهی در پارک مرکزی شهر هاوانا برقرار کرده و عده‌ای نزدیک به دویست نفر را در شهرهای هاوانا و سانتیاگو اعدام کردند.

اکنون آنچه از ظواهر امر برمی‌آید انقلابیون در کوبا مستقر گردیده و مورد قبول اکثریت مردم مملکت واقع شده‌اند ولی باید در نظر داشت که برای ایجاد خوشبختی و سعادت مردم کوبا برانداختن افرادی نظیر باتیستا کافی نمی‌باشد فیدل دوکاسترو و جنبش وی هنگامی می‌توانند واقعاً موفق گردند که آرمان و ایده‌آل ملت خود را آن طور که باید تشخیص داده و با واقع‌بینی و از خودگذشتگی در راه اجرای آنها بکوشند.

ناقوس الجزایر به صدا درآمد*

چند دقیقه به ساعت ۲۱ شب چهارشنبه باقی بود آنها از بولواری که به چهارراه «استراسبورک سنت دینس» منتهی می‌شود سردرآوردند تقریباً یکهزار و پانصد یا دو هزار نفر بودند. اول از پیاده‌روها و سپس از خیابانهای عمده شهر کسانی به آنها پیوستند با این همه هرگز تظاهراتی به آن نظم و ترتیب ندیده بودم. زیرا آنها به وسائل نقلیه راه می‌دادند و در وضع عبور و مرور هیچگونه خدشه‌ای به وجود نمی‌آمد. مردان، کودکان خردسال و زنان بچه‌های شیرخوار خود را آورده بودند گاهی پیرمردانی چند در میان آنها به چشم می‌خوردند. باران می‌آمد بارانی درشت و بسیار سرد. مردان دستهای خود را روی سر اطفالشان گرفته بودند همه آنها سیمایی سخت گرفته و تیره داشتند، بعضی مسلمان و برخی اروپایی نژاد بودند. شعارهای آنها نه تند بود و نه دوستانه.

الجزایر مال الجزایری‌هاست بن بلارا آزاد کنید زنده باد جبهه آزادی ملی.

در دست آنها نه پرچمی بود و نه شعاری و نه آن طوریکه بعدها پلیس ادعا کرد چاقو و اسلحه‌ای.

عابرین، وسائط نقلیه و صاحبان مغازه‌ها از نظم فوق‌العاده آنها تعجب می‌کردند.

در این هنگام از بولوارهای «بون نوول» و «مون ماتر» و چهارراه «ریشلیو دروئو» اشخاص تازه‌ای به آنها پیوستند. بیست دقیقه بعد در میدان «اپرا» نیروهای پلیس وارد شدند. چند کامیون، مقداری اسلحه و لحظه‌ای بعد صفوف سربازان مسلح.

---

* . فردوسی شماره ۵۱۴ ـ سال ۱۳۴۰

حالا ساعت بیست و یک و سی دقیقه بود و دیگر فریادها به اوج خود رسیده بـود و تظاهرات چند هزار نفری منظمی پاریس را دچار دلهره و تردید و اندیشه و نگرانی ساخته بود در ساعت نه و چهل دقیقه بعدازظهر کامیونهای پلیس بیشتر شد و سوت آژیر کشیده شد به نحویکه فریادهای تظاهرکنندگان درست به گوش نمی‌آید.

در این وقت از کوچه «سن نوول تردام» صدای شلیک و انفجار شـدیدی شـنیده شـد. بلافاصله همراه باران قطره‌های خون به زمین چکید و دیگر نظم و ترتیب به هم خورد. پلیس با خشونت بی‌سابقه‌ای با مردم گلاویز شد و هر که رنگ سیاه داشت و یا قلبش از هیجان می‌تپید توقیف شد و یا آنکه از پای درآمد. فریادهای پرشور شدت گرفته بود، شعارهای انقلابی و تندی داده می‌شد. در این وقت یکی از صاحبان کافه پلیس را به مدخل ساختمانی راهنمایی کرد که زنان الجزایری در آنجا پناهنده شده بودند که این زنها بـه غـیر از فـریاد و اسـتغاثه، مـحافظت کودکانشان بود. لحظه‌ای بعد آنها از مدخل عمارت به همراه عده‌ای پلیس بیرون آمدند. همه این زنها دستهای خود را به علامت تسلیم به پشت سرشان نگاهداشته بود.

بار دیگر پلیس حمله کرد و گروهی دیگر را دستگیر نمود فرمانده پلیس که یک افسـر ترشروی بود با صدای زنانه جیغ زد:

کامیونها، کامیونها!

مقصود او را نمی‌فهمیدیم. بعد معلوم شد که تعداد آنها کمتر از دستگیرشدگان است در ساعتهای بعد موج تظاهرات فرونشست ولی در همه‌جا لکه‌های خون دیده می‌شد. در هـمان لحظات چراغها خاموش شد وحشت بر همه جا غـلبه کـرد تـنها گـاهی یک گـلوله مـثل گـل سرخرنگی که حاشیه بنفش داشته باشد بجای ستاره می‌درخشید زیرا باران می‌آمد و چـراغـها خاموش بودند. صدای فریادها هنوز در هوا طنین‌انداز بود. هیچکدام از عابرین به تظاهرکنندگان کاری نداشتند و نقش آنها اغلب علی‌السویه و بی‌تفاوت بود. ولی در صورت آنها آثار بهت و خشم دیده می‌شد. با این همه عده‌ای بودند که پلیس را در دستگیری الجزایریها کمک می‌کردند و باز عده‌ای دیگر زخمی‌ها را با وسائلی که در اختیار داشتند نجات می‌دادند آنهاییکه با پـلیس همکاری می‌کردند پیر مردان و زنانی که لباس فاخر به تن داشتند بودند ولی کسانی که آنها را نجات می‌دادند اغلب جوان و یا سبزه‌روی به نظر می‌آمدند. چند ساعت بعد از این وقـایع و تیراندازیهای پی‌درپی عده‌ای از مسـلمانان الجـزایـری کشـته‌ها و زخـمی‌های خـود را از روی اسفالت‌های سرد و باران خورده می‌دزدیدند و پنهان می‌نمودند. و برای این کار قبلاً از سـویی

شعار می‌دادند و پلیس را غافلگیر می‌کردند. بیشتر این وقایع در مقابل سینمای رکس و متروبن نوول و کافه ژیمناز اتفاق افتاد. پلیس بیست و چهار ساعت تمام تفنگ بدست از خیابانهای عمده حراست می‌کرد با این همه تظاهرات بطور پراکنده و موضعی تاکنون ادامه دارد. و دیگر مسالمت‌آمیز نیست.

هفته گذشته پیش‌بینی کردیم که در الجزایر و فرانسه بحران بر اثر ندانم‌کاری‌ها شدت خواهد گرفت و ممکن است وضع فوق‌العاده‌ای در روابط دو کشور بوجود آورد و حتی جمهوری پنجم قربانی چنین وضع وخیمی گردد.

بهرحال اخباری که از آژانس‌های مختلف جهان گزارش شده، حکایت از بحرانی فوق‌العاده دارد.

سه‌شنبه شب در محلات الجزایری‌های مقیم پاریس زمزمه‌ای برخاست و سپس تبدیل به هنگامه‌ای علنی شد. به این معنی که دو هزار نفر الجزایری دست از کار خویش شستند و سپس به تظاهرات پرداختند رفته رفته به تعداد آنها افزوده شد و تمام خیابانهای عمومی شهر بر اثر تظاهرات ناگهانی الجزایر وضع غیرعادی پیدا کرد در این هنگام نیروهای پلیس انتظامی برای نظم مداخله کردند و با آنکه الجزایریها مسلح نبودند و در پیاده‌روها اجتماع نموده معهذا پلیس بسوی آنها شلیک کرد و تظاهرات مسالمت‌آمیز صورتی خونین و خصمانه پیدا کرد و سنگربندی آغاز شد. اعتصاب کارگران پاریس نیز وضع را فوق‌العاده کرد. به نحویکه ارتش فرانسه ناگهان حالت آماده‌باش به خود گرفت کشتار الجزایریهای مقیم پاریس و حبس و تبعید آنها پایتخت فرانسه را در ترس و وحشت فرو برد در یک شب بیش از یازده هزار نفر الجزایری روانه زندانها شدند و به قول مطبوعات فرانسوی، پاریس باستیل الجزایریها شد. مسلمانها می‌گویند «پلیس در کشتار مسلمانان که با زنان و کودکان خود بیرون آمده بودند دریغ نمی‌ورزید و آتش مسلسل را به روی آنها گشوده بود.»

بعضی از مطبوعات جهان اقدامات دولت فرانسه را اعمال قرون وسطایی نامیده و بدان اعتراض کرده‌اند. هفته‌نامه اکسپرس نشریه فرانسوی نوشت:

«بدینگونه خصلت عوامفریبانه حکومت جمهوری پنجم آشکار شد و مدل ساخت که دوگل نمی‌تواند از عهده حل مسالمت‌آمیز معمای الجزایر برآید و تنها وضع را مغشوش‌تر خواهد ساخت و آزادی فرانسه را ارمغان افراطیون دست راستی خواهد کرد زیرا اگر قرار شود برای بقا و حفظ نظم ارتش مداخله کند و به این بهانه که در زیر ماسک اعتصابات داخلی ممکن

است جبهه آزادی ملی الجزایر پنهان شده باشد به تظاهرات مردم با مسلسل و تانک جواب بدهد لامحاله کابوس سیاه دیکتاتوری فاشیسم وحشتناکتر از پیش خواهد شد و راه برای تسلط یک رژیم خشن هموار خواهد گشت گرچه امروز در محافل عالی دولتی و اجتماعی سخن از آن می‌رود که برای نبرد با افراطیون راست تدابیری اندیشیده شده است ولی این تدابیر، به افسونهای جادوگران شبیه است که در قرن ما نمی‌تواند کاری از پیش برد.»

بهرحال تیراندازی و کشتار الجزایری‌ها توانست مرز خونینی را بین فرانسه و الجزایر بوجود آورد دیگر فرانسویان نخواهند توانست از الجزایر فرانسه دم بزنند. بلکه حتی سیاستمداران الجزیره‌ای طرفدار فرانسه نیز اینک از ترس مردم ناچارند سخن از کشور الجزایر رانند و در سیاست خارجی خود جایی برای فرانسه باز بگذارند و احیاناً سفارتخانه دائر کنند گرچه روابط سیاسی فرانسه و الجزایر اینک کاملاً قطع شده است. الجزایریها به وطنشان فرستاده خواهند شد و دیگر فرانسه را وطن خویش نمی‌شمارند.

در تعقیب اقدامات شدید و حبس‌ها و تبعیدها در فرانسه کمیته جنگجویان استقلال‌طلب فرانسوی اعلامیه‌ای صادر کرد و زنان و مردان و کودکان را به نبرد علیه استعمار فرانسه دعوت کرد. در اعلامیه نوشته شده است:

«روز سه‌شنبه و چهارشنبه به تمام ساده‌لوحان فهمانید که فرانسه نمی‌تواند با الجزایر دوست باشد زیرا تظاهرات هموطنان پابرهنه ما را در روی اسفالتهای تمیز خیابانهای با باروت و خون درهم شکستند و آنها را بطور دسته‌جمعی به زندان افکندند. روز بعد در خیابانها با هر که رنگ سیاه داشت و مسلمان بود رفتار خشن و اهانت‌آمیز را در پیش گرفتند و به شیوه نژادپوستان آلمان آنها را در مقابل چشمهای خیره مردم فرانسه از پای درآوردند بالطبع جبهه ملی الجزایر تلافی خواهد کرد و استقلال خویش را از دستهای خون‌آلود و جنایتکار متروپل فرانسه بازخواهد ستایند گرچه ممکن است در این راه جان عزیزترین فرزندان با شرف خود را از دست بدهد.»

چنین بر می‌آید که در هفته‌های آینده بر وخامت اوضاع افزوده خواهد شد زیرا رفتار خشونت‌آمیز سربازان پلیس فرانسه نسبت به الجزایریهای مقیم پاریس، گفتگوی مسالمت‌آمیز و کنفرانس صلح را برای حل معمای الجزایر قدری غیر جدی و غیرممکن ساخته است. در اینجا باید تفسیرهای گذشته مطبوعات فرانسه را مرور کرد و به عمق خطر دست یافت اکسپرس چند هفته قبل نوشته بود «جمهوریهای فرانسه در بعد از جنگ جهانی دوم اغلب بر سر مسائل

مختلفی از صفحه تاریخ سیاست فرانسه رخت بر بسته‌اند. جمهوری سوم را هندوچین و وضع سایر مستعمرات فرانسه بلعید و جمهوری چهارم نیز به علت تفرقه‌های سیاسی و سنگربندیهای افراطیون چپ و راست و اوضاع بین‌المللی و عدم هماهنگی سیاست فرانسه با متحدین اروپایی و امریکای و خاصه دیپلماسی غلط او در زمینه مناسبات سیاسی با کشورهای شرقی و الجزایری سرنگون نمود و اینک جمهوری پنجم که به قول ژان پل سارتر «جمهوری مصلوب است به قربانگاه حل معضل الجزایر آمده است.»

اگر تنها سقوط دوگل نتیجه صرف این اوضاع وخیم باشد دورنمای آینده چندان وحشتناک نیست ولی بحث بر این است که به دنبال غرق جمهوری پنجم در اقیانوس خون و انقلاب و جنگهای داخلی اساساً مساله حیاتی استقلال خود فرانسه مطرح است. معلوم نیست که آیندگان وارث خلف مواریث گرانبهای ۱۷۸۹ باشند بلکه طبیعی است در سینه حوادث بین‌المللی که هر لحظه وخامت و نگرانی و بحران بوجود می‌آید اساساً جمهوری آینده ممکن است شبیه به حکومت ویشی، حکومت خودفروشی و دلالگی باشد که در سال ۱۹۴۰ به ترادیسینهای دموکراسی و ملی ما خیانت کرد و برای زندگی ننگین خود چکمه‌های واکس‌خورده و سیاه دشمن را بوسید. و سر نیزه‌های خون‌آلود را به جای پرچم فرانسه بر گورستان آزادی بالا برد تا فرنج خود را به نشان‌ها و مدالها بیاراید خوشبختانه سینه او را خشم عمومی درید و با خون او را تعمید داد.

دورنمای آینده فرانسه بسیار مهیب و وحشتناک است نه در فرانسه و نه در الجزایر کسی به آینده نمی‌اندیشد و تنها به فکر حال است. همین لحظه‌های گریز آینده را چونان مشتی بر فرق استقلال آزادی فروخواهند آورد و نقش جمهوری پنجم را بدون آنکه مارشی نواخته شود در پس کوچه‌های گمنام دفن خواهند کرد.

آنجاکه خورشید آزادی غروب نمی‌کند*

الجزایر ۸۴۷/۵۰۰ میل مربع یعنی تقریباً چهاربرابر فرانسه وسعت دارد. (وسعت فرانسه ۲۱۲/۶۵۹ میل مربع است) در شمال ۶۵۲ میل آن مجاور دریای مدیترانه است (هر میل ۱۶۰۹ متر می‌باشد) مراکش همسایه غربی و تونس و لیبی همسایه‌های شرقی الجزایر هستند. جمعیت کشور مطابق آمار سال ۱۹۵۸ برابر ده میلیون و دویست و شصت و پنجهزار نفر است که یک میلیون و دویست و پنجاه هزار نفر آنها اروپایی هستند.

الجزایر را به دو قسمت شمال و جنوب تقسیم کرده‌اند نواحی شمالی ۸۰/۱۱۷ میل مربع وسعت و ۸/۷۱۰/۰۰۰ نفر جمعیت دارد قسمت جنوب که شامل نواحی صحرا است دارای ۷۶۷/۴۳۵ میل مربع وسعت و ۸۲۰/۰۰۰ نفر جمعیت می‌باشد. فرانسه تقریباً نصف نیروهای مسلح خود را به الجزایر فرستاده است. این عده در حدود چهارصد و پنجاه هزار نفر است که در میانشان صد و پنجاه هزار نفر سرباز داوطلب نیز وجود دارد.

کوههای اطلس در یک خط نامنظم الجزایر را قطع می‌کنند. بلندی این کوهها در بعضی نقاط به ۲۵۰۰ متر می‌رسد اما ارتفاع متوسط نصف این مقدار است. وجود سلسل جبال اطلس باعث شده است که ابرهای مدیترانه در نوای شمالی متمرکز گردد و به جنوب نرسد. از این نظر می‌توان رشته اطلس را با کوههای البرز در ایران مقایسه کرد. در شمال و اندکی از مناطق مرکزی دره‌ها و جلگه‌های پست حاصلخیزی وجود دارد که بیشتر سکنه در این قسمت ساکنند.

حاصلخیزترین قسمت الجزایر یک خط ۶۵۰ میلی در کنار دریای مدیترانه است که به نام

---

* . فردوسی - شماره ۵۵۰ - سال ۱۳۴۰

«تل» نامیده می‌شود. مناطق جنوبی مجاور صحراست و جمعیت آن بیشتر از صد هزار نفر نیست که از قبایل بیابانگرد تشکیل یافته است. جنوب الجزایر در صحرا گم میشود بنابراین مرز جنوبی مشخصی ندارد.

آب و هوای نواحی ساحلی تقریباً شبیه شمال ایران اما گرمتر است. در ابتدای تابستان هوا بسیار مطبوع است اما طولانی بودن این فصل و رطوبی بودن هوا تابستان را خسته‌کننده می‌کند. هر قدر از ساحل دور می‌شویم هوا صورت آفریقایی‌تری به خود می‌گیرد. در مناطق مرکزی زمین‌هابه صورت استپ و مناسب برای دامداری می‌باشند.

صحرا به کلی خشک و بی‌درخت است فقط به طور پراکنده در آن واحدهایی یافت می‌شود که زمین‌های اطراف صحرا به کلی خشک و بی‌درخت است فقط به طور پراکنده در آن واحدهایی یافت می‌شود که زمینهای اطراف آنها قابل کشت هستند بیشتر رودهای الجزایر موقتی هستند «شلیف» مهمترین رودهاست که ۴۳۵ میل طول دارد.

آن طوری که انسان‌شناسان می‌گویند جمعیت بومی الجزایر متعلق به اقوام سامی هستند که یک موقع تمام شمال آفریقا را در اشغال خود داشتند. این مردمان به طور کلی به نام بربر Berber شناخته‌اند. لهجه بربرها که مربوط به همین اقوام حامی یا سامی اولیه است هنوز بین یک چهارم مردم بومی رایج است.

تاریخ الجزایر در واقع تاریخ هجوم و فتح اقوام پی درپی زیر است کارتاژها ـ رومی‌ها ـ واندال‌هابیزانتین ـ عرب‌ها ـ ترک‌ها و بالاخره فرانسه.

دوازده قرن قبل از میان فنیقی‌ها در سواحل شمال آفریقا فرود آمدند. در قرن هشتم ق.م کارتاژها جانشین فنیقی‌ها شدند در قرن فهتم تمدن کارتاژی به طور کم و بیش عمیق در مناطق بربرنشین نفوذ کرد. بعد از سقوط کارتاژ (۱۴۶ ق.م) دوره تسلط رومیان آغاز شد که چندین قرن به طول انجامید. در این زمان الجزایر به نام «نومیدیا» نامیده می‌شود و ایالت «مورتانیا» هم جزو آن بود اما سلطه رومیان هرگز بر تمام آفریقا گسترش نیافت و به قسمتهای شمالی آن محدود شد.

تسلط طولانی رومیان باعث ازدواج و اختلاط بین دو نژاد و پیدایش افراد دورگه‌ای شد که آنها را «آفریقایی‌های لاتین شده» می‌نامند و در اواسط قرن دوم بعد از میلاد در تمام امپراطوری روم یافت می‌شدند. در دور سلطه رومی‌ها جاده تعمیر گشت و شهرهای تازه بنیاد شد. این یک دوره سعادت بود. در این زمان کشت گندم و زیتون رونق فراوان داشت. این آرامش

تا سال ۲۳۸ بعد از میلاد دوام یافت و بعد به علت اختلافات مذهبی و اغتشاشات محلی و بالاخره تهاجم واندال‌ها و سپس دوره کوتاه حکمرانی بیزانتین به هم خورد. از این زمان به بعد الجزایر دیگر روز خوشی برای خود ندید.

در قرن دوازده میلادی آنچه از تمدن رومی در شمال آفریقا مانده بود سرانجام با تهاجم اعراب از بین رفت و بدین ترتیب الجزایر از دنیای لاتن جدا شد و جذب اسلام گشت. اولین تهاجم عرب که در قرن هفتم رخ داد آغاز یک دوره جنگ و هرج ومرج بود. بربرها در ابتدا مقاومت کردند اما سرانجام اسلام پذیرفتند. دومین تهاجم عرب بتوسط قبایلی از حجاز به نام «هلال» و «سلیم» صورت گرفت و منجر به ویرانی تمام کشور گردید. پس از این حمله مشخصات نژادی مردم آنچنان به سرعت تغییر کرد که باورکردنش مشکل است. مهاجمین در همه جا با بومیان امتزاج یافتند. در ضمن بسیاری از بومیان معدوم گشتند و بسیاری نیز به مناطق کوهستانی و یا به صحرا پناهنده شدند. به تدریج زبان و مذهب عرب در تمام شهرها و دشت‌ها گسترش یافت و نضج گرفت.

با وجود این در قرون وسطی در شمال آفریقا دو امپراطوری بزرگ به توسط بربرها تشکیل شد. اول سلسله سلطنتی «المروارید» در صحرا و دوم «المحاد» در اطلس مراکش. دامنه حکومت آنها به تنهایی تمام شمال آفریقا را فراگرفت بلکه به کشور اسپانیا در جنوب اروپا نیز گسترش پیدا کرد. پس از انهدام امپراطوری «المحاد» در قرن ۱۳ تا سه قرن بعد الجزایر و تونس و مراکش دستخوش ناامنی و ملوک الطوایفی بودند.

در قرن شانزدهم شمال آفریقا صحنه رقابت دو قدرت بزرگ خارجی شد: اسپانیا و پرتقال از یک طرف و ترکان عثمانی از طرف دیگر اران در ۱۵۰۹ و الجزیره در ۱۵۱۰ به تصرف اسپانیا و پرتقال درآمد. اسپانیول‌ها در جزیره کوچکی نزدیک الجزیره قلعه‌ای به نام «پنون» ساختند که از سیصدمتری می‌توانست سرتاسر شهر را با خاک یکسان کند.

الجزایری‌ها برای رهایی جستن از یوغ اسپانیا به ترک‌ها متوسل شدند و بدین ترتیب تمام الجزایر و تونس به دست یک سردار ترک به نام «اروج» افتاد و سپس برادر کوچک اروج به نام «خیرالدین» حکومت ترکهارا در این سرزمین‌ها بسط بیشتری داد و او بود که از سلطان عثمانی لقب «بیگلربیگ» (بزرگ بزرگان) گرفت. در ۱۵۹۲ خیرالدین قلعه پنون را از اسپانیا گرفت و آنجا را با ساختن یک لنگرگاه مصنوعی به ساحل ارتباط داد. این دژ تا ۱۸۲۰ باقی بود. چارلز پنجم پادشاه انگلیس در ۱۵۴۱ به الجزایر حمله کرد اما مفتضحانه شکست خورد و اما شهر اران

تا ۱۷۰۸ در دست اسپانیایی‌ها بود و در این زمان تا مدت کوتاهی از تصرف آنها خارج شد سپس در ۱۷۳۲ دوباره خارج شد سپس در ۱۷۳۲ دوباره به تصرف آنها درآمد ولی به سال ۱۷۹۰ اسپانیولی‌ها این شهر را به کلی تخلیه کردند و نفوذ اسپانیا در الجزایر پایان یافت. در تمام این سیصد سال شهر الجزیره مکان مناسبی برای دزدان دریایی بود بیشتر این دزدان «مور»ها بودند که در ۱۴۹۲ به توسط فردیناند و ایزابل از اسپانیا رانده شدند و در الجزایر اقامت گرفتند.

در قرن ۱۶ بازرگانان بندر مارسی در سواحل مدیترانه پایگاههای ماهیگیری و شکار مرجان تاسیس کردند در آوریل ۱۸۲۷ در ضمن مذاکرات راجع به مسائل تجارتی از طرف حکمران الجزیره توهینی به کنسول فرانسه شد. مدتها انتظارش را می‌کشید. بعد از یک محاصره سه ساله الجزیره که نتیجه‌ای نداد فرانسه نیرویی مرکب از سی و هفت هزار نفر در ۱۴ ژوئن ۱۸۳۰ در «سیدی فروج» پیاده کرد. در پنجم ژوئیه شهر تسلیم شد. اما پایان یافتن حکومت ترکان مترادف با مالکیت فرانسه نبود زیرا از همین زمان بود که الجزایریها در برابر فرانسویان قرار گرفتند و این نبرد مداوم از همین وقت بنیان‌گذاری شد. ماجرای مقاومت مردم الجزایر در طی این صد و بیست سال حماسه‌ای است که خون هر انسانی را به جوش می‌آورد. وقتی الجزایر تصرف شد در فرانسه راجع به آن اختلاف عقیده به وجود آمد دسته‌ای از نمایندگان و مطبوعات عقیده داشتند که باید این کشور را به حال خود گذاشت ولی دسته‌ای دیگر با این سیاست مخالفت می‌کردند. این اختلاف عقیده تا اکنون هم باقی مانده است.

مقاومت بومیان در ایالت کنستانتین در اطراف بیک احمد و در بقیه الجزایر پیرامون عبدالقادر متمرکز شد. عبدالقادر به سال ۱۸۰۷ یا ۱۸۰۸ در مسکره (در شمال غربی الجزایر و نزدیک اران) متولد شده بود. او سید و از اخلاف محمد بود و محی‌الدین پدر او در سرتاسر شمال افریقا به دینداری و نیکوکاری شهرت داشت. عبدالقادر ابتدا فلسفه و علوم الهی و فنون جنگی را به نیکویی آموخت. یک سفر زیارتی به مکه و مدینه و زیارت مقبره «سیدی عبدالقادر جلیلی» در بغداد شوق او را به سختی تحریک کرد. محی‌الدین و پسرش اندکی قبل از اشغال الجزایر به توسط فرانسویان از مصر به کشور خود برگشتند و مردم عبدالقادر را به عنوان قهرمان اسلام علیه کافران تلقی نمودند. در ۱۸۳۲ عبدالقادر به وسیله مردم مسکره «امیر» اعلام شد. او در مدت کوتاهی سرتاسر مغرب الجزایر را در اطراف خود متحد کرده بود.

جدال خستگی‌ناپذیر امیر عبدالقادر با فرانسویان از ۱۸۳۷ آغاز شد و تا پانزده سال دوام یافت که از شرح آن در این مختصر صرف‌نظر می‌شود. تا اوایل سال ۱۸۴۲ پیروزی پیوسته با

امیر بود. در این سال فرانسه مارشال «بوژو» را مامور سرکوبی او کرد که می‌توانست رقیب خوبی برای این مرد سرسخت باشد عبدالقادر در طی تلاش‌های میهن‌پرستانه‌اش نشان داد که یک رهبر نابغه، یک سرباز بزرگ، یک مدیر کاردان، یک ناطق آتشین و یک خصم غلبه‌ناپذیر است. شکست نهایی او تا حد زیادی مربوط به امتناع قبایل کوه‌نشین بربر بود که نسبت به اعراب خوشبین نبودند. در ۲۱ دسامبر ۱۸۴۷ عبدالقادر به ژنرال لاموریسیر تسلیم شد و زندانی گشت و با شکست او الجزایر عملاً در اختیار فرانسه قرار گرفت.

ناپلئون سوم در ۱۸۵۲ او را به تضمین آنکه برای فرانسه تولید مزاحمت نکند از محبس آزاد کرد عبدالقادر در ۱۸۵۵ به دمشق رفت در ژوئیه ۱۸۶۰ زمانی که مسلمانان به بخش‌های مسیحی دمشق حمله بردند عده زیادی از مسیحیان را نجات داد.

او در ۲۶ ماه مه ۱۸۸۳ چشم از جهان فروبست.

بعد از کودتای ناپلئون سوم ژنرال راندون به فرماندهی کل الجزایر منصوب شد. او فتح الجزایر را با سرکوبی قبیله کابیلیا تکمیل کرد «۱۸۵۷» در همین زمان اولین راه‌آهن کشور کشیده شد. در ۱۸۵۸ به جای فرمانداری کل «وزارت الجزایر و مستعمرات» تاسیس گشت که در ۱۸۶۰ دوباره به فرمانداری کل تبدیل شد ناپلئون سم عقاید مخصوصی درباره الجزایر داشت. در واقع او جرأت نمی‌کرد الجزایر را به صورت یک کولونی درآورد. نیز برخلاف سیاست مارشال بوژو که مبنی بر افزایش جمعیت کشور بود، ناپلئون یک سیاست توسعه اقتصادی از طریق تاسیس کمپانی‌های مالی بزرگ اتخاذ کرد این نظریات منجر به تصویب‌نامه‌ای شد که به موجب آن زمین‌ها به مالکیت قبایل الجزایر درآمد و نیز در ۱۸۶۵ مردم الجزایر تبعه فرانسه اعلام شدند.

در سال ۱۸۷۰ سکنه الجزایر به انقلاب بزرگی بر ضد سلطه استعمار فرانسه دست یازیدند. این انقلاب در نخستین مراحل خود به شکست مواجه شد و استعمارگران به تلافی آن سخت‌ترین و رقت‌بارترین شرایط را برای مردم بومی فراهم کردند. در مارس سال ۱۸۷۱ متعاقب شکست فرانسه از آلمان‌ها بومیان دوباره طغیان کردند و این طغیان تا ژانویه ۱۸۷۲ ادامه یافت. از این زمان به بعد اداره الجزایر به دست وزارت داخله و وزارت جنگ فرانسه افتاد و استعمار شدید آن آغاز شد و تمام زمین‌های زراعتی در اختیار اروپاییان قرار گرفت. در ۱۸۸۱ جمعیت اروپایی الجزایر به سیصد و هفتاد و شش هزار نفر رسید.

سیاست عمومی فرانسه این بود که الجزایر را به کلی در خود حل کند. این سیاست تا سال‌های اخیر هم تعقیب می‌شد اما حالا هیچ فرانسوی خامی همچنین آرزویی نمی‌تواند داشته

باشد. در ۱۸۷۱ حق فرستادن نماینده به مجلس ملی فرانسه به مردم الجزایر داده شده بود. در ۱۹۱۹ بسیاری از الجزایری‌ها به تابعیت فرانسه درآمدند. در این سال به تمام افرادی که در جنگ جهانی اول به نفع فرانسه جنگیده بودند و نیز به تمام زمین‌داران و کلیه کسانی که سواد خواندن و نوشتن داشتند حق تابعیت داده شد. بعد از شکست فرانسه از آلمان در ژوئن ۱۹۴۰ آلمان کنترل مستعمرات آفریقایی فرانسه را از طریق حکومت ویشی به دست گرفت ولی در هشتم نوامبر ۱۹۴۲ متفقین در شمال آفریقا فرود آمدند و شهر الجزیره رسماً مقر فرماندهی ژنرال آیزنهاور شد.

پس از پایان جنگ بین‌الملل دوم یعنی در ۱۹۴۵ باز شورش عظیمی در الجزایر برخاست، در آوریل این سال فقط در شهر کنستانتین چهل و پنج هزار نفر الجزایری کشته شدند. در ۱۹۷۴ دولت فرانسه الجزایر را یکی از استان‌های فرانسه قلمداد کرد و نیز در همین سال «مجلس الجزایر» تشکیل یافت که اولین انتخابات آن در ۱۹۴۸ انجام گرفت.

پیگیرترین و اصولی‌ترین نبرد مردم الجزایر در نیمه‌شب اول نوامبر ۱۹۴۵ آغاز گشت. در این نیمه شب حمله ملیون از سی منطقه حساس کشور شروع شد آنها پس از وارد ساختن ضربه‌های مؤثر به کوهستانها عقب‌نشینی کردند این جنگ به توسط جبهه آزادی‌بخش ملی الجزایر اداره می‌شد که تا این تاریخ هنوز مبارزات میهن‌پرستان آن دیار را رهبری می‌کند جبهه ملی الجزایر غالباً به علامت اختصاری (F.L.N) نمایانده می‌شود. جمعیت دیگری به نام «جنبش ملی الجزایر» (M.N.A.) به تازگی در خود فرانسه تشکیل یافته است. حکومت موقت الجزایر در ۱۹ سپتامبر ۱۹۵۸ به ریاست فرحت عباس تاسیس شد (از طرف اف.ال.ان) به رهبری این حکومت ارتش الجزایر از صورت چریک خود به یک ارتش کامل و منظم تبدیل شده است. حالا بیست هزار جنگنده الجزایری در داخل کشور نبرد می‌کنند. اما الجزایر بیست و سه هزار سرباز نیز در خارج دارد که به مرور وارد الجزایر می‌شوند. از این عده پانزده هزار نفر در تونس و هشت هزار نفر در مراکش هستند. انقلابیون چهارمین جمهوری فرانسه را در ماه مه ۱۹۵۸ واژگون کردند.

در سیزدهم این ماه ارتش و اروپاییان طرفدار دوگل در الجزایر کنترل آنجا را به دست گرفتند و دوگل پس از جلوگیریهای بسیار به اخذ امتیازاتی نائل آمد و زمام امور را به دست گرفت و بدین ترتیب پنجمین جمهوری فرانسه رد ۲۴ ماه مه ۱۹۵۸ تشکیل گشت دوگل در ابتدا قول داد که در ظرف چهار سال بعد از صلح هر چه را که مردم الجزایر خواهان آن باشند قبول

خواهد کرد. (خودمختاری، استقلال، جدایی کامل از فرانسه و یا استقلال اقتصادی با داشتن روابط نزدیک به فرانسه) دوگل هنوز هم ادعا می‌کند که خواستار متارکه جنگ است. شاید بتوان گمان کرد که این ادعای او صمیمانه باشد زیرا او دریافته است که ملت الجزایر در حقیقت تسخیرناپذیر می‌باشد.

گذشته از این فرانسه سالیانه یک میلیارد دلار خرج جنگ دارد بنابراین برای دوگل هیچ راهی جز کنار آمدن با ملیون نمی‌ماند اما یک عامل بزرگ مانع این کار است.

اخیراً شش کشور اروپای غربی بازار مشترکی تشکیل داده‌اند. این واحد اقتصادی مهم که فرانسه هم جزو آن است به نفت صحرا به طور جدی احتیاج دارد. باید گفت که اگر دولت موقت الجزایر در مورد نفت صحرا به فرانسه امتیازاتی بدهد دوگل لحظه‌ای در متارکه جنگ تردید نخواهد کرد. اما تمام مسائل اقتصادی اروپای غربی در دفتر بازار مشترک در بروکسل حل می‌شود بنابراین بغرنج الجزایر نیز در این دفتر باید حل شود نه در اطاق آقای دوگل. از طرف دیگر دوگل از آغاز مذاکرات هراس دارد، هراس از سقوط خود و هراس از اینکه الجزایر مستقل یک پایگاه ضدفرانسوی و حتی کمونیستی گردد. قدر مسلم این است که حل مشکل الجزایر مدت زیادی طول نخواهد کشید. حکومت آینده الجزایر یک جمهوری مسلمان سوسیال دموکرات خواهد بود.

می‌توان گفت که آمریکا طرفدار استقلال الجزایر است اما به خاطر اتحاد دنیای غرب در این مورد عملاً کاری انجام نداده است. جان کندی در کتاب واقع‌بینانه خود «استراتژی صلح» چنین می‌نویسد:

«... وقت آن رسیده است تا آمریکا با واقعیت خشن اوضاع روبرو شود و به عنوان رهبر جهان آزاد راهی را که به استقلال سیاسی الجزایر منتهی می‌گردد انتخاب کند. شناسایی هویت ملی معمولاً با جرقه‌ای به ظهور می‌پیوندد که باران اختناق نمی‌تواند آن را خاموش سازد. به‌خصوص این جرقه در منطقه‌ای تجلی می‌کند که همه از مواریث و تعالیم اسلام برخوردار می‌شوند. اوضاع الجزایر هر روزه بیش از پیش وخیم‌تر می‌گردد ولی این وضع در هر حال نمی‌تواند این حقیقت را پنهان دارد که سرانجام روزی الجزایر آزاد خواهد شد. حل مسأله الجزایر، پی‌ریزی اساس یک استقلال سیاسی که متضمن همکاری نزدیک اقتصادی با فرانسه است می‌باشد. تکرار می‌کنم که مساله الجزایر تنها مربوط به فرانسه نیست و دست‌زدن به اقدامات کوچک برای حل این مشکل بزرگ بسیار دیر شده است. هنگامی که الجزایر بدون

دخالت آمریکا مستقل شد به مسکو و پکن و قاهره روی خواهد آورد نه به واشنگتن.»

بین فرانسوی‌ها درباره الجزایر اختلاف نظر بسیار است. گروه با استقلال آن موافقند و گروهی هنوز نمی‌خواهند این واقعیت را بپذیرند که الجزایر تشنه استقلال است و باز هم از «الجزایر فرانسه» دم می‌زنند. یک فرانسوی رفتار دولت فرانسه را در قبال الجزیره چنین توجیه کرده است «او عقیده خود را صادقانه ابراز داشته»:

«در الجزایر یک میلیون فرانسوی سکونت دارند که آنجا را وطن دوم خود می‌دانند و از آن نمی‌توانند دل بکنند و از طرفی سرمایه‌های آنها و دسترنج آنها به صورت تأسیسات متعددی است و میلیونها برای فرانسه خرج برداشته است و صرفنظر کردن از آنها و بیکار شدن این افراد باعث یک بحران اقتصادی برای فرانسه خواهد شد. اصولاً فرانسویها الجزایر را جزء فرانسه می‌دانند چون عوامل زیادی آنها را به الجزیره مربوط می‌کند. اگر فرانسه الجزایر را آزاد کند باید هر سال میلیونها بپردازد تا آنها را کماکان با خود دوست نگهدارد و مانع از کمونیست شدن آنها شود و این خرجی کمرشکن است. از طرف دیگر فرانسه از آن می‌ترسد که به محض پاکشیدن از الجزایر کمونیسم جای خود را در آن باز کند و فرانسه بر طبق تعهدات خود به هم پیمانانش نباید چنین اقدامی بکند. از جانبی در حال حاضر تفاوتی بین الجزیره‌ای و یک فرانسوی نیست و آنها از تمام آزادی‌هایی که یک فرانسوی از آن برخوردار است بهره‌مندند و از نظر قانون مساوی‌اند. الجزایری‌ها هم عملاً دولت را خشمگین‌تر می‌کنند و با عملیات شرورانه خود راه هرگونه مصالحه را می‌بندند. مثلاً همین چند روز پیش در خارج شهر الجزیره یک اتومبیل را با یک خانواده فرانسوی که در آن بود آتش زدند و سرنشینانش زنده زنده در آن سوختند.»

ریاست دولت موقت الجزایر فعلاً «یوسف بن خدع» می‌باشد. او جوانتر و تندروتر از سلف خود فرحت عباس است.

بن خدع در آغاز زمامداری خود اعلام داشت که با وجود هفت سال جنگ خونین زندگی دوشادوش فرانسوی‌ها و مسلمانان در حکومت آینده الجزایر امکان‌پذیر میباشد بن خدع اکنون چهل و یک سال دارد و بیست سال است که وارد مبارزه شده است و در کنفرانس کشورهای غیرمتعهد در بلگراد شرکت کرد و به گرمی مورد استقبال قرار گرفت. در همین کنفرانس ده کشور دولت موقت را به رسمیت شناختند. پنج نفر از وزرای دولت موقت امروزه در زندان‌های فرانسه به سر می‌برند که یکی از آنها احمدبن‌بلا معاون دولت موقت می‌باشد. بیست و دوم اکتبر ۱۹۵۶ هنگامی که بن‌بلا و همراهانش پس از دیدار پادشاه مراکش با یک هواپیمای مراکشی خاک این

کشور را ترک می‌کردند توسط یک شکاری فرانسوی ربوده شدند و از آن زمان در زندن فرانسه مانده‌اند. بن خدع شرط آغاز مذاکرات را آزادی این وزیران زندانی قرارداده است. مراکش به‌خصوص نسبت به آزادی این زندانیان ذیعلاقه است زیرا آنان در یک هواپیمای مراکشی دستگیر شده‌اند همین زندانیان بودند که به همراه شش هزار نفر دیگر اعتصاب غذای مشهور خود راکه نوزده روز طول کشید از دوم نوامبر آغاز کردند. در تمام این مدت هیچ‌چیز نخوردند و فقط برای اینکه کلیه‌شان از کار نیفتد چند قطره آب معدنی نوشیدند این اعتصاب به علت اعتراض به رفتار مامورین فرانسوی و نیز به علت این بود که دولت فرانسه آنها را به عنوان زندانیان سیاسی بشناسد.

این اعتصاب سروصدای زیادی در دنیا به راه انداخت. حتی در مجلس ملی فرانسه بسیار از نمایندگان درخواست کردند که دولت خواسته‌های زندانیان را مورد توجه قرار دهد. در سوریه گروههای ملی و ناسیونالیستی یک روز به عنوان همدردی روزه گرفتند در بسیاری از پایتخت‌های جهان دانشجویان طی تظاهرات وسیعی به سفارت فرانسه حمله‌ور شدند و با وجود دخالت جدی پلیس توانستند پرچم دولت موقت الجزایر را به جای پرچم فرانسه بر بالای عمارت سفارتخانه نصب کنند.

در تظاهرات اول نوامبر امسال ملیون مدت شش ساعت کنترل پاریس را در دست داشتند. در این تظاهرات بیست هزار زن و مرد الجزایری شرکت کرده بودند که سیزده هزار نفر آنها در طی تظاهرات دستگیر و زندانی شدند. رفتار دولت فرانسه در این مورد به راستی وحشیانه بود. پلیس عده زیادی را به فجیع‌ترین وضعی کشت و در رسانیدن زخمی‌ها به بیمارستان درنگ کرد در واقع عده‌ای از فرانسویان الجزایری‌ها را به نظر یک حیوان می‌نگرند. از این زمان ملیون تصمیم گرفتند هر شب با موفقیت ادامه یافت، در پاریس و حومه آن در حدود دویست هزار الجزایری محدودیت به صورت شدیدتر و وسیع‌تری وجود دارد. و روزهای اوایل نوامبر امسال در شهر اران مردم فقط دو ساعت اجازه خروج از منزل داشتند. در شهرهای بزرگ مدخل تمام خیابانها و جاده‌ها توسط سربازان مسلح بسته شده است. شب‌ها در ساعت معین عبور و مرور قطع می‌شود.

خریداران در مدخل مغازه‌ها بازرسی بدنی می‌شوند. کسانی که به سینما رفته‌اند اجباراً باید تا خاتمه فیلم از آن خارج نشوند. کلیه نامه‌ها باید در پستخانه در حضور مامورین مربوطه پست شود. در کنستانتین برای رفتن از خانه‌ای به خانه همسایه باید یک دور تمام محله را دور زد.

تلفات جنگ الجزایر برای هر طرف سنگین است. از ۱۹۵۴ تا ۵۹ فقط یکهزار و هشتصد سیویل فرانسوی و دوازده هزار سیویل (غیرنظامی) الجزایری کشته شده‌اند البته تعداد کشته‌شدگان نظامی بیشتر از این مقدار است به طوری که ارتش ملیون الجزایر تا به حال چند بار از نظر نفرات تغییر پیدا کرده است واحد بزرگ ارتش فرانسه در الجزایر «لژیون» خارجی فرانسه است. محل سکونت این لژیون در شهر «سیدی بالعباس» می‌باشد، لژیون خارجی در ۸۲۱ تأسیس یافته است و بیست و چهار هزار مرد با بیش از چهل ملیت مختلف این لژیون را تشکیل می‌دهند. لژیون در جنگ‌های الجزایر رل عمده‌ای بازی می‌کند و در حال حاضر در شهر کنستانتین عهده‌دار حفظ جان اروپاییان است.

خون لومومبا می‌جوشد*

از دوازده روز پیش سربازان ملل متحد برای برچیدن بساط ننگین حکومت تجزیه‌طلبان، کاتانگایی، آتش پیکار سهمگین را در شهر الیزابت ویل مرکز تجمع ژاندارم‌های چومبه‌ای گشوده است. دوشنبه هفته گذشته نبرد جانانه سربازان ملل متحد که علیرغم مداخلات علنی کشورهای استعمال‌طلب انگلستان، فرانسه، بلژیک، صورت می‌گرفت به جهانیان ثابت کرد که موسی‌چومبه به تنهایی قادر نیست نیروهای ملل متحد را درهم بکوبد و به عبارت دیگر در میان مردم کنگو محل اتکایی ندارد. نیروهای ضربتی کاتانگا همان اروپاییان مزدوری هستند که برای حفظ حقوق اتحادیه معادن اجیر شده‌اند...

بهرحال نیروهای ملل متحد، سربازان اجیر خارجی و ژاندارمهای محافظ موسی‌چومبه این گوریل سیاه خون‌آشام را تاراندند و در پایان روز دوشنبه صدای رادیوی کاتانگا خاموش شد با این همه دولت پادشاهی انگلستان بی‌درنگ تصمیم گرفت که به وعده‌های خود در مورد تقویت سپاهیان ملل متحد عمل نکند و همچنین وزیر امورخارجه فرانسه ضمن ملاقاتی که با دین راسک وزیر امورخارجه امریکا به عمل آورد، از اینکه دولت امریکا از طریق نبردهای هوایی نیروهای ملل متحد را یاری می‌دهد، گله کرد. آنگاه کشورهای فرانسه و انگلستان پیشنهاد کردند که با موسی‌چومبه گفتگو و مذاکره آغاز شود و مخصوصاً این مذاکرات مسالمت‌آمیز باشد! به قول هفته‌نامه سیاسی اکسپرس در قبال جریان قاطع نیروهای ملل متحد حفظ کنند. زیرا با آنکه کشورهای انگلستان و فرانسه تعهد کرده‌اند در اثبات اوضاع کنگو به سازمان ملل متحد

---

* . فردوسی ـ شماره ۵۵۲ ـ سال ۱۳۴۰

یاوری دهند معهذا جریان عملیات و وقایعی که در کنگو بوقوع می‌پیوندد تناقض را آشکار می‌سازد. مخصوصاً این تناقض را سرهنگ اوبرین با استعفای ناگهانی خود روشن ساخت.

دکتر اوبرین فرمانده سابق نیروهای ملل متحد ناکامیهای نیروهای ملل متحد را در نبردهای کاتانگا پس از استعفای خود چنین توصیف می‌کند : حکومت موسی‌چومبه در کاتانگا مظهر تجمع قدرتهای سودجو برای استفاده از منابع طبیعی کاتانگاست، چومبه ابراز حفظ منافع بلژیکی‌هاست که برگِرد اتحادیه معادن کاتانگا چونان مار سیاهی حلقه‌زده است.

بدیهی است که در بدو امر هیچکس گمان نمی‌کند به غیر از بلژیکی‌ها، کسان دیگری هم دست بر این آتش داشته باشند زیراکاملاً طبیعی است که مثلاً اگر کشورهای فرانسه و انگلستان از حمایت علنی چومبه دم می‌زدند بیدرنگ اعتبار خود را در میان کشورهای آفریقایی از دست می‌دادند با این همه نمی‌توان گفت که تأثیر رجال سیاسی و اقتصادی انگلیسی و فرانسوی که در اتحادیه معادن کاتانگا منافعی دارند بر مجموعه عوامل سیاست خارجی این کشورها در مورد کنگو اندک باشد. به این دلیل است که در مذاکرات شوارى امنیت دو کشور انگلستان و فرانسه از هرگونه کارشکنی دیپلماتیک دریغ نورزیدند و راه مذکور دولت مرکزی کنگو را با موسی چومبه عاقلانه‌تر از راه‌حلهای دیگر تشخیص دادند. این تراژدی در سه پرده به مرحله اجرا درآمد:

پرده اول: وقتی لومومبا خواست برای سرکوب شورشیان کاتانگایی نیرو بفرستد، حامیان چومبه هامرشولد را متقاعد ساختند که این کار به ضرر صلح و آرامش در کنگوست و تأکید کردند که ممکن است جنگی داخلی بروز کند و دنیا را تا آستانه جنگی همه‌گیر پیش برد.

ولی اگر نیروهای ملل متحد با افراد لومومبا به کاتانگا حمله می‌کردند نه تنها جنگ داخلی آغاز نمی‌شد بلکه همچنین صلح در سراسر منطقه آفریقای شمالی برقرار می‌گردید و بعلاوه چومبه بیش از بیست و چهار ساعت نمی‌پایید اما افسون که لومومبا قربانی این جنگ شد.

پرده دوم: دایال نماینده مخصوص داک هامرشولد طی گزارشی به دبیر کل سازمان ملل متحد اطلاع داد که باید هرچه زودتر تجزیه‌طلبان کاتانگایی را از الیزابت‌ویل و نقاط دیگر کنگو گرفت تا وحدت کنگو و صلح در این منطقه تأمین شود. در آغاز داک هامرشولد اعتقاد یافت که نیروهای ملل متحد باید وارد عمل شوند ولی کشورهای انگلستان و فرانسه به او اتهامات ناروایی زدند و با این همه قرار شد نبردهای ملل متحد کاتانگار از لوث سربازان مزدور اروپایی پاک کنند. در عین حال مذاکره را بر اقدامات عملی ترجیح دهد. دایال معنی چنین پیشنهاد گنگی

را نفهمید و صلاح در آن دید که استعفا کند.

پرده سوم: سومین پرده با انتصاب دکتر اوبرین آغاز شد. این دیپلماتیک ایرلندی که هوشمند و سیاستمدار بود بیدرنگ حدس زد که مذاکره با چومبه غیر از اتلاف‌وقت فایده‌ای ندارد زیرا به چشم خود می‌دید که چومبه علیرغم قولی که به مقامات سازمان ملل متحد داده است که سربازان اروپایی اجیر را مرخص کند، از آنها در شرایطی که لازم باشد استفاده می‌برد بدین معنی که در خیابانها رژه آنها ادامه دارد و هنگام نبرد تنها نیروهای اجیر اروپایی وارد عملیات می‌شوند و بالاخره دیپلمات ایرلندی پی‌برد که سربازان خارجی اروپایی طرفدار رژیم چومبه هر روز ورزیده‌تر و مشکل‌تر می‌شوند و تهدید علنی را برای سرنوشت سربازان ملل متحد بوجود می‌آورند چاره آن بود که داک‌هامر شولد از اوضاع مطلع شود. دبیرکل سازمان ملل متحد ناگزیر با پیشنهاد اوبرین مبنی بر زد و خورد موافقت کرد و در نبردی که روز ۲۸ اوت سال جاری بین سربازان اجیر خارجی و نیروهای ملل متحد درگیر شد دویست نفر از سربازان اروپایی که اغلب آنها فرانسوی بودند توقیف شدند و عصر همان روز موسی چومبه به وحشت افتاد به اوبرین اطلاع داد :«من در برابر سازمان ملل متحد تسلیم هستم!»

ولی صبح روز بعد ولینسکی نخست‌وزیر اتحادیه آفریقای مرکزی اعلام کرد که رودزیایی انگلیسی نسب به چومبه وعده کردند که از او حمایت خواهند نمود. تنها روز بعد چومبه ادعا کرد: کاتانگا تا آخرین نفر پیکار خواهد کرد و نیروهای سازمان ملل را از میان خواهد برد.

دکتر اوبرین از داک هامرشولد کمک خواست و ضمناً طی نبرد شورانگیزی کلیه سربازان مدافع چومبه و خود و وزرای کابینه‌اش را دستگیر نمود با این همه دولت‌های غربی به او فشار آوردند که «نباید سازمان ملل متحد وضع سیاسی جدیدی را بوجود آورد و شکل حکومت را در کنگو تعیین کند.» بدین‌علت چومبه به یکی از کنسولگریهای خارجی پناه برد و در همان حال سربازان مزدور خارجی نبرد خود را علیه نیروهای سازمان ملل متحد ادامه دادند.

داک هامرشولد نیز با گزارشات مجعول و یادداشتهای اعتراض انگلستان و فرانسه بمباران شد این ماجرا بالاخره به مرگ دبیرکل سازمان ملل متحد انجامید و اوضاع را مانند گذشته بحال خود باقی گذاشت. دیگر فشارهای غیر مستقیم و علنی کشورهای انگلیس و فرانسه به جایی رسید که اوبرین ناچار به استعفا شد.

با این همه اوتانت جانشین دبیرکل فقید سازمان ملل متحد برای حفظ پرستیژ سازمان

ملل ناچار شد که در میان هول‌افکن‌ترین طوفانهای سیاسی نبرد در کاتانگا با اتکاء نیروهای سازمان ملل متحد فتح کند.

گزارشهای رسیده حاکیست که دیگر در کاتانگا از وجود نیروهای ژاندارمری چومبه خبری نیست و خود چومبه فراری شده است و نیز کاخ چومبه مرکز فعالیت‌های ضد نیروهای سازمان ملل متحد درهم ریخته است.

چنین بر می‌آید که اگر اختلاف آمریکا و انگلستان و فرانسه در مورد وضع سیاسی حکومت متحد کنگو به همان شدت فعلی باقی بماند دیگر طومار عمر چومبه و دستیارانش پیچیده شده است ولی چنانچه این اختلاف نظر تخفیف یابد ممکن است باز اخبار جنایات این گوریل خون‌آشام روزنامه‌ها را سیاه کند.

بهر حال استعفای اوبرین در عملیات جنگی سازمان ملل متحد تأثیر بسزا داشت و توانست سرنوشت آینده کنگو را تغییر بدهد زیرا با افشاء اسرار دیپلماسی و نظامی کشورهای فرانسه و انگلستان مردم دنیا پی بردند که کاتانگا مرکز سودهای کلان دول اروپای غربی و چومبه ابزار این جنایات قرون وسطایی است.

برسر «گوا» یکی از شهرهای عمده مرزی هند و پرتقال بین دو حکومت پرتقال و هندوستان گفتگو درگرفته است و چنین بر می‌آید که ممکن است گوا در آینده تبدیل به صحنه جنگ جدیدی شد. با آنکه در آغاز نهرو هیچگونه اقدام جنگی را ضروری تشخیص نمی‌داد معهذا تحریکات مرزی و تجاسر هوای نیروهای پرتقالی امکان نبردی را اگرچه به صورت بذهن متبادر می‌سازد.

مطبوعات انگلستان جسته و گریخته سخن از آینده وخیم می‌کنند و بعضی از آنها عقیده دارند:« شاید مجازات هند، برای آرامش جهان فایده نداشته باشد. مخصوصاً مانور دیپلماتیک نهرو که اینک از برژنف صدر شوارى عالی اتحاد جماهیر شوروی پذیرایی می‌کند برای روابط آیند هندوستان و کشورهای غربی تهدیدآمیز است. بغرنجی سیاست انگلستان در مورد کشورهایی که دوست و متحد او بوده‌اند اینک وارد مراحل خشن و غیرمنطقی خود می‌شود. پرتقال برای هیچیک از کشورهای اروپایی، دوستی مفیدی ندارد و رنجاندن هند به قصد چنگ‌انداختن به دامن یکدوستی موهوم اگر چه برای جلب محبت بیشتر هندوستان لازم به نظر آید، قدری مخاطره‌آمیز است.»

ولی برای پرهیز از تصادمات احتمالی کاملاً رواست که میانجیگری شود. با این همه

میانجیگری به معنی پیشین خود یعنی رها کردن اوضاع به حال پیشین و بالطبع از حل مسأله طفره‌رفتن است.

مذاکره وزرای امورخارجه کشورهای غربی برای توحید اقدامات دیپلماتیک و نظامی جهت تأمین شرایط مذاکرات مسالمت‌آمیز با اتحاد جماهیر شوروی بر سر بحران برلن به آستانه نتایج حساس خود رسیده است. وزرای امورخارجه این کشورها بهرحال مذاکره را بر تصادمات بین‌المللی ترجیح داده‌اند با این همه کشور فرانسه اصول نظرات غرب را در زمینه مذاکره با شوروی و متد دیپلماتیک آمریکا را قبول ندارد و حتی در شورای ناتو «پیمان آتلانتیک شمالی» تنها کشوری که به ضرر آیین دیپلماتیک گفتگوهای مسالمت‌آمیز رأی داده است کشور فرانسه است. فرانسه معتقد است که کمترین عقب‌نشینی در قبال اتحاد شوروی به زیان غرب است زیرا این کشور آغاز مذاکرات را برای آزمایشات اتمی خویش مضر می‌شمارد چه مآلا اگر توافقی هنگام مذاکره با شوروی به عمل آید کنفرانس عالی سران دول جهان ناچار است به قطع آزمایشات اتمی و خلع سلاح رأی بدهد.

بن خده رئیس جمهوری موقت حکومت الجزایر، ضمن یک کنفرانس مطبوعاتی ادعا کرد: «بالاخره فرانسه متقاعد شد که هیچگونه راه‌حلی به جز مذاکره مستقل و با رعایت حقوق متساوی برای حل بحران وجود ندارد» روزنامه‌های فرانسه در این باره با خوشبینی نوشته‌اند: «اگر در جریان مذاکرات آینده، غبار اقدامات افراطیون راست بر گفتگوها ننشیند و محیط آلوده نشود ممکن است که نتایج مساعدی به بار آید» ولی بعضی از روزنامه‌های فرانسه اعتقاد دارند که: «هنوز معلوم نیست که در جریان مذاکرات چه اتفاقاتی خواهد افتاد. زیرا سازمان ارتش مخفی از همین حالا مشغول جمع‌آوری نیروهای طرفدار خویش است و خواب سقوط جمهوری پنجم را می‌بیند و گمان می‌کند خواهد توانست از طریقه یک کودتای ناگهانی نظامی کشور را تا مراحل نظام فاشیستی پیش برد. با این همه ملت فرانسه در طردد این قبیل افراد هماهنگ است و برادری و برابری را در سیاست خارجی خود تجویز می‌کند و آن که با چنین مصالحی نمی‌آمیزد، نیروهای ملت را که قادر بود نهضت مقاومت سالهای ۱۹۴۰ تا پایان جنگ بین‌المللی دوم با قدرت ادامه دهد، فراموش کرده‌اند همین نیروها به هر که در رأس حکومت قرار گیرد، سیاستی را که تنها ملت قبول دارد تحمیل خواهد نمود.

دولتهای استعمارگر در پشت سر حکومت‌های ضد ملی به استعمار ملل آزاد جهان ادامه می‌دهد*

دولت بلژیک ناگهان در اواخر سال ۱۹۵۹ تصمیم گرفت سیستم جدیدی را جانشین استعمار خشن پیشین خود در کنگو نماید. طریقه جدید استعمار، سپردن حکومتهای محلی به دست رجال بومی سرزمین‌های مختلف کشورهای آسیایی و آفریقایی است. این متد منافع فراوانی برای کشورهای استعمارگر دارد بدین معنی که استعمار علناً در مقابل ملت جبهه نمی‌گیرد و در پشت قیافه‌های بومی دولتهایی را علم می‌کند که در حقیقت استعمار را در چنان مناطقی برای مدتی دیگر استقرار دهد. زیرا پیشرفتهای صنعتی و فرهنگی به علت وجود تمدن معاصر در نیمه آخرین قرن بیستم لامحاله از مرز کشورهای اروپایی می‌گذرد و به کشورهای عقب مانده راه می‌یابد. نفوذ افکار پیشرفته تحول اجتماعی خاصی را در کشورهای عقب‌مانده و استعمارزده ایجاد می‌کند زیرا مردم کشورهای عقب‌مانده به دلیل سیستم فشار و توحش سودجویانه غربی‌ها حالت انفجار و به اصطلاح عکس‌العمل دارند. بدیهی است که اگر این سیستم ادامه یابد و فشار به همان گونه پیشین بر سر جای خود باقی باشد عکس‌العمل خشن‌تر و انقلابی‌تر است و دیگر در آن هنگام بحث ادامه سودآوری از مستعمرات امری احمقانه و به زبان بهتر ساده‌لوحانه است زیرا مردمی که ثروتهایشان غارت شده است هرگز احساسات معتدلی ندارند و با غارتگر روش مماشات را در پیش نخواهند گرفت. ارتش خارجی در مستعمرات احساسات کلی را چنان بر سر خشم می‌آورد که هر آن ممکن است شورش ملی

---

* . فردوسی - شماره ۵۵۴ - سال ۱۳۴۰

باشد و تمام ملت را دربرگیرد و از این روی استعمار با قیافه بزک کرده‌ای در برابر مردم مستعمرات جلوه‌گر می‌شود. یعنی ماسک دولتهای محلی را انتخاب می‌کند و در زیر ان باز به ادامه بهره‌کشی می‌پردازد، منتهی این بهره‌کشی را نمایندگان مجالس کشورهای نیمه‌مستعمره و عقب افتاده به صورت قانون در مقابل ملتهای خود می‌گذارند طبیعی است که رأی آنها و قانونشان تا مدتی ممکن است ملتها را فریب دهد، اما این فریب همیشه و در همه‌حال کامیاب نیست. سیر طبیعی نهضت‌های ملی کشورهای استعمارزده در جریان خودگاهی هم ممکن است که طوفانهای کمونیستی را همراه بیاورد و شاید از اینروست که دول غربی می‌کوشند فشار را در حد معین و با تنظیم دریچه بخار نگهدارند و در صورت لزوم استبداد فردی را به عنوان دموکراسی ملل کشورهای عقب‌مانده ارمغان سازند. در هیچ‌یک از مستعمره و یا مستعمرات هرگز افکار حالت طبیعی ندارند.

در حقیقت یا مافوق انقلابی هستند و یا مافوق ارتجاعی مافوق انقلابی حال کور و خشمگینانه‌ای از مراحل مختلف احساسات ملی است که در آن، افکار گاهی به علت افراطی بودن، به جریانات چپ و کمونیسم منحرف می‌شوند. طبیعی است که در اینجا بحث دو سیستم مختلف اقتصادی و اجتماعی در جهان پدید می‌آید و تضادهای برونی و درونی این نظامهای اجتماعی، عامل تعیین‌کننده و یا محرکه نهضت‌های ملی می‌گردد.

گفتیم با وجود آنکه استعمار برای نجات منابع اولیه خود از روشهای قدیمی یعنی «استعمار فاش» دست کشیده است و روی در نقاب جدیدی پنهان نموده معهذا به ادامه همان متدهای پیشین سخت معتاد و معتقد است دول غربی اینک در مراحل حساسی از تاریخ روابط خود با مستعمرات قرار گرفته‌اند. بررسی این روابط به مقاله دیگری موکول خواهد شد زیرا اگر چه مطالعه این مناسبات دید مشخصی از واقعیت سیاستهای کنونی کشورهای غربی به طور دستجمعی و یا مستقل می‌دهد معهذا دورنمای بحث کنونی را مغشوش و محو می‌سازد. با این همه به طور خلاصه می‌توان گفت که از نیمه دوم قرن کنونی استعمار راه تازه‌ای را یافت که بدان وسیله در قبال کشورهای کمونیستی و مانورهای خطرناک انها ایستادگی کند. غرب با اعلام استقلال کشورهای مستعمره و ترویج دموکراسی غربی در آن کشورها در حقیقت پایگاه بسیار مستحکمی برای مواضع خود ساخته است. مردم کشورهای استعمارزده که اینک در فضای بازی مشغول تنفس شده‌اند، هرگز رقیب هیچ سیستم سیاسی و اقتصادی را از خارج نخواهد پذیرفت یعنی آنها احتیاج دارند که با نظرات و افکار ملی و اندیشه‌های اجدادی خویش زندگی کنند.

ناسیونالیسم کشورهای مستعمره گرچه خاصیت چپ‌نمایی و تندروی دارد معهذا ناسیونالیسم است و نباید آن را با احساسات کمونیستی به هم آمیخت. با این حال افراطیون دست راستی و ارتجاعیون قبلی که به منافع دربست حاصله از منابع اولیه کشورهای عقب‌مانده خو گرفته‌اند مرتکب اشتباهاتی می‌شوند که کمونیسم را جانشین ناسیونالیسم می‌کند. چرا؟ برای آنکه استعمار در قیافه بزک‌کرده خود مثل پیرزنان عاجز از عهده اجرای نقش دلیرانه یک زن جوان عاجز است و بی‌درنگ با اعمال شتابزده خویش رسوایی جدیدی بپا می‌کند.

رسوایی جدید، یعنی تشدید احساسات انقلابی کور در نهاد افکار اجتماعی ملل عقب‌مانده و استعمارزده رسوایی جدید یعنی ادامه شیوه‌های خشن و نامطلوب قرون دور در شرایط موجود رسوایی جدید، یعنی برملا شدن دسایس استعماری در این قبیل کشورهای در حال توسعه و یا عقب‌مانده. رسوایی جدید یعنی معتقد ساختن ملل مستعمره به حمایت روسی انقلابات داخلی، به هر حال، وجود کنگو و مسأله حاد آن در شرایط روزگار ما حکایت از چنین وقایعی می‌کند.

گفتیم قرار بود که کنگو با وضع مستقل و خاصی اداره شود و بلژیک در روابط خود با مردم آفریقای شمالی تجدید نظر کند. معهذا امکان اینکه ناگهان کنگو راه استقلال واقعی در پیش گیرد و منابع مهم اورانیوم، رادیوم، طلا، نقره، الماس و کائوچو که در کاتانگا متمرکز است از چنگ آن کشور بیرون آید، بلژیک را به بدترین و خشن‌ترین سیاستهای ممکن استعماری راهنمایی کرد. بدیهی است در این کار بومیان خائنی نظیر چومبه و دیگران آن کشور را یاوری دادند. نه آنکه چومبه عاشقانه به بلژیک مهر می‌روزد و منافع بلژیک را بر کاتانگا ترجیح می‌دهد، نه بلکه برای آن که چومبه و یارانش در حال حاضر به جیب‌های پر از پول و عیاشی‌های اروپایی خو گرفته‌اند و می‌دانند که پیروزی یک سیاست ملی و دموکراتیک ادامه چنین وضعی را برای آنها دشوار خواهد ساخت. بنابراین چرا نتوان باور کرد که چومبه از نظر مردم کنگو اعتبار اخلاقی و سیاسی ندارد. نه سیاستمدار است و نه استقلال‌طلب. اگر افراد قبائل وحشی او را ندانسته مدد می‌کنند و با سلاحهایی که از راههای مخفی به کاتانگا سرازیر می‌شود سینه هموطنان خود را سوراخ می‌کنند نه برای آن است که گویا در کنگو مردم برای استقلال آماده نبوده‌اند و نتوانسته‌اند آن را حفظ کنند بلکه بیشتر از آن روی است که متد جدید استعمار با مزورانه‌ترین شکل آن یعنی سیاست تفرقه ملی و توجیه سیستم‌های فشار استعمار نقابدار به کار رفته است.

از مدتها قبل سربازان ملل متحد در دل جنگلهای هولناک و داغ و خفه کنگو به دست این

و یا آن دسته از بومیان سیاهپوست قطعه‌قطعه می‌شوند دلیل چنین وحشیگری‌ها در نیمه آخر قرن بیستم همانان عکس‌العملی است که در دل هر کنگویی نسبت به سفیدپوستان وجود دارد.

اهالی ساده‌دل کنگو از رنگ سفید هراس دارند و در حقیقت این واقعیت انکارناپذیر باز حربه‌ای به دست استعمار می‌دهد که با ایجاد احساسات خوفناک نژادی تفرقه ملی را دامن زنند و بالاخره کاتانگا را در کام خود بگیرند طبیعی است سرنوشت آقای چومبه پس از قطعیت چنین سیاست غیرعادلانه‌ای، بسیار معلوم است. استعمار بر سینه او مدال یادگار نخواهد آویخت برعکس ظاهراً او را از صحنه طرد خواهند نمود تا باز نیرنگ دیگری برای فریب مردم به کار برده باشند.

کنگو فاجعه سیاه استعمار است که به شیوه بسیار ناشیانه‌ای ادامه می‌یابد و بی‌گمان عکس‌العملهای حادی زا ایجاد خواهد کرد زیرا اگر چه در این قسمت از شبه‌قاره آفریقا هنوز تمدن رخنه کامل نیافته است معهذا اکثریت عظیم مناطق مختلف آفریقایی اینک در حال توسعه و تکامل طبیعی خود قرار دارند و باید از آن روزی ترسید که کنگو به ماده منفجره هولناکی بدل شود و اعتبار عمومی غرب را سیاست حمله عمومی سرخ، شبه قاره افریقا را به یک منبع شعله‌های سوزان و وحشت‌آور بدل نماید.

نخستین اقدام احتیاط‌آمیز دول غربی که سیاست معقول و انسانی است اعزام نیروهای سازمان ملل به کنگو بود ولی اینک شنیده می‌شود که چومبه می‌خواهد با اغوای باز هم بیشتر قبائل وحشی بالوبایی وخامت اوضاع را تشدید نماید و راهزنی خود را ادامه دهد با وجود آن که بعضی از کشورهای غربی این نهایی‌ترین توطئه شرم‌انگیز را هدایت می‌کنند ولی نمی‌توان به پیروزی آن زیاد امیدوار بود. چه تضادهای درونی و برونی دو سیستم شرق و غرب، و احتیاط مزورانه حریف تاکنون سبب شد که اعتبار غرب و اقتدار آن در میان کشورهای عقب‌مانده افول کند. حریف سخت متوجه کار خویش است و می‌داند که هر چه قیافه استعمار بیشتر قبول خواهند کرد. پس متد جدید استعمار هم گرهی از کار نمی‌گشاید. به قول والتر لیپمن «نه، وقت عوامفریبی نیست آسیا و آفریقا با ماکوس برابر می‌زنند و باید به جای سیستم‌های فاسد قدیمی، روابط جهانی مطمئن میان کشورهای کوچک و بزرگ برقرار شود و دموکراسی واقعی و مطابق با پیشرفتهای صنعتی و فرهنگی به دول عضو جرگه سیاسی هم می‌دهد» اختناق افکار و فشار به هر کیفیتی و به هر دلیلی غرب بسته شده است تنها با احتیاط و یک سیاست عاقلانه باز خواهد شد. غرب اگر به دول کشورهای در حال توسعه که مجریان برنامه سیاست عمومی غرب

و منتهی به شکل متناسب ملی است اتکا نکند و احساسات ملی، این کشورهای در حال رشد را تحکیم نماید و آنها را معتقد به دموکراسی غربی سازد بی‌گمان خواهد توانست از همان امتیازات پیشین و با رضایت این قبیل مردم بهره‌ور باشد. اما افسوس که چنین نیست و از هر گوشه نغمه مخالفی به گوش می‌آید.

الجزایر و مردان مجاهد*

برای مسئله الجزایر و طرز تفکر حاکمه فرانسه نسبت به آن و تحولاتی که در هفت سال مبارزه و جهاد خونین جنگجویان الجزایر پیش آمده باید کتاب قطوری نوشت چنانکه چند تن از نویسندگان هنرمند فرانسه مثل «ژول روا» نوشته‌اند، مع‌الوصف کوشش می‌کنم در یک یا چند مقاله مطالب اساسی و اصولی این مبارزه حیاتی و بسیار جالب را تشریح کنم.

وقتی می‌شنوید می‌گویند و می‌نویسند استعمار «کولونیالیسم» حیات و موجودیت ملتها را تهدید به نیستی و نابودی می‌کند ممکنست مبالغه پندارید من درباره روش استعمار دولت و دولتهای فرانسه دارم و اخیراً طغیان چهار ژنرال متقاعد که خوشبختانه چهار روزه درهم شکست به هیچ روی برای من تازگی نداشت.

قبلاً بگویم که ملت شجاع و آزاده فرانسه هیچ تغییری نکرده این همان ملتی است که در قرن ۱۸ ایامی که اروپا فرمانروایی و خودکامگی پادشاهان مستبد و زورگوی اروپاییان را به آسانی تحمل می‌کرد و این بندگی را به جهان و جهانیان اعلام داشت و راه و رسم آزادی طبقات زحمتکش را به ملتهای اروپایی آموخت و حقاً پیش‌آهنگ و پیشرو این مبارزه جهانی و خونین شناخته شد.

طغیان چهار روزه ژنرالهای متقاعد و متعصب الجزایر دوازده میلیون کارگر فرانسوی را یکروزه چنان تجهیز کرد که اگر یاغیان توفیق حمله به پاریس را پیدا می‌کردند با جنگ داخلی و مقاومت عجیب ملت فرانسه روبرو می‌شدند.

---

* . فردوسی شماره ۵۵۸، سال ۱۳۴۰ ـ الجزایر و مردان مجاهد ـ اثر، حسن مدرس.

ولی «کولونیالیسم» مسئله دیگری است که رژیمان «گروهان» خارجی چتربازان الجزایر یعنی تنها واحدی که از چهار ژنرال متقاعد ـ سالان ـ شال ـ ژوهو ـ وزلر و چندین سرهنگ مرتجع تبعیت و علیه حکومت مرکزی و قانونی و ملت فرانسه قیام کرد قسمت و شکل مؤثری از لژیون خارجی است.

استعمار برای سرکوبی مردم آسیا و افریقا محتاج سربازان و افسران آدمکشی بوده و هست که هرگز در میان سربازان وظیفه یعنی فرزندان کارگر و زارع و سایر طبقات ملت نمی‌تواند پیدا کند.

داستان گینا و کشتار مائومائوهای افریقایی و تبعید پنج هزار خانوار یکجا و یکدفعه توسط امپراطوری بریتانیا با استعمار فرانسه تفاوتی ندارد، این هم ملت انگلیسی نیست که چنین می‌کند.

چند سال قبل به تناسب حوادث هندوچین ـ ویتنام ـ در روزنامه قیام ایران که آن ایام توفیق و امکان انتشار داشت من لژیون خارجی را با استناد به یکی از شماره‌های المصور قاهره که هنوز در تهران در اختیار دارم معرفی کردم اکنون هم چتربازان همان لژیون روی تعصب و تربیت غلط که عمداً از طرف استعمار به آنها داده می‌شود با اطاعت از افسران متقاعدی که قطع نظر از طرز تفکر قرن ۱۸ مالک زمین‌های عمده و منافع مهم در الجزایرند می‌خواستند الجزایر و فرانسه را بخون و آتش بکشند در اینجا بطور اختصار ترکیب و تربیت این لژیون را شرح می‌دهیم و سپس از میزان مالکیت و منافع این چهار ژنرال و مارشال ژوئن «که از روی احتیاط کنار ماند» که حفظ دارایی بسیار هنگفت خود را زیر نقاب وطن‌پرستی می‌پوشاند و با آنها که به قول خودشان می‌خواهند قسمتی از خاک فرانسه را به دشمن تسلیم کنند «یعنی ملیون الجزایر» داعیه مبارزه دارند بحث می‌کنم.

در مجله المصور عکس یک جوان مصری دیده می‌شود که در دریای مدیترانه چندین ساعت و شاید یک شبانه روز زیر تهدید گلوله‌های افسران لژیون خارجی فرانسه در مراکش «قبل از استقلال مراکش» شنا کرده و بالاخره بسلامت در ساحل یکی از بنادر مصر به خشکی رسیده است مجله با این جوان مصری به این شرح مصاحبه کرده:

«من مدتها بود هوس داشتم سرباز و شاید افسر ارتش فرانسه باشم عاقبت علی‌رغم مخالفت خانواده معتبر خود در لژیون خارجی ثبت‌نام و یکسال خدمت کردم بعد از چندی رفتار و تربیت افراد و افسران این لژیون چنان مرا ناراحت و پشیمان کرد که تصمیم به فرار گرفتم و

بالاخره روزی خود را به دریا انداختم و با اینکه می‌دانستم خطر مرگ چند جانبه وجود دارد استقبال این خطر و جستن این تنها راه‌حل را بماند ترجیح دادم. چون فرماندهان من آگاه شدند تا آنجا که تیررس بود مرا در دریا و در حال شنا گلوله‌باران کردند النهایه هیچیک اصابت نکرد و اکنون در خاک وطن به خشکی رسیده‌ام.»

«در رباط شبی که لژیون ما وارد شهر شد. فرماندهی کل به منظور جلب رضایت سربازان و به عنوان پاداش اجازه داد هر سربازی زنی را پسندید بزور همراه ببرد و من ضجه هم‌کیشان مسلمان خود را که میدیدند زن و دختر و خواهرشان را می‌ربایند هرگز فراموش نمی‌کنم.»

«ترکیب لژیون خارجی قسمت عمده از جانیانی است که به حبس با اعمال شاقه به مدت دراز و شاید ابد محکوم شده مدتی از محکومیتشان را گذرانده‌اند و با تقاضای خدمت در لژیون خارجی که ضمناً سربازی حرفه‌ای است ـ بقیه مدت و سوابق زشت جنایی‌شان بخشوده و فراموش می‌شود ـ قسمت دیگر سیاهان سنگالی و مستعمرات دیگر افریقای غربی و مرکزی فرانسه و مستعمرات کشورهای دیگر اروپایی هستند که از روی فقر و احتیاج و جهل و نادانی وسیله کوبیدن و به زنجیر کشیدن هم زنجیرهای بینوای خود قرار می‌گیرند.»

«کلنیالیسم برای بهره‌برداری بهتر و بیشتر از این لژیون با روش خاصی آنها را تربیت می‌کند مثلاً یک هفته به ما جیره گوشت نمی‌داد روز هشتم بقدر جیره یک گوشت دست یک گروهبان می‌دادند و به هشت نفر از ما که گوشت نخورده بودیم فرمان می‌دادند که هر کس جسورتر است می‌تواند جیره یک نفری را از دست گروهبان بگیرد ما هشت هم‌قطار مثل یک دسته گرگ آدمخوار هر یک برای سبقت بر دیگری به هم حمله می‌بردیم و با منتهای خشونت که گاه به جراحت شدید منجر می‌شد عاقبت آنکه جسورتر و بیرحم‌تر بود به ربودن جیره گوشت دست می‌یافت.»

تا اینجا نقل قول جوان مصری است. در سال ۱۹۵۶ یعنی سال سوم قیام مجاهدین الجزایر من در پاریس بودم بعضی از روزنامه‌ها می‌نوشتند دولت سوسیالیست گی‌موله! چون برای کوبیدن این قیام خونین حتی لژیون خارجی را کافی نمی‌داند درصدد شده دو هزار سگ درنده تعلیم و تربیت کند تا در آنجایی که این سربازان حرفه‌ای با همه خشونت و شدت در سرحد بیرحمی توقف می‌کنند سگهای تعلیم‌دیده را به جان زن و فرزند جنگجویانی که در راه استقلال وطنشان از مرگ باک ندارند بیاندازند (۱).

به هر صورت کلنیالیسم الزاماً به این صورت شبیه به این باید رفتار کند و لژیون خارجی

به این منظور بوجود آمده است.

معروف است روزی چنگیز از سپاهیان خود پرسید کدام یک در عملیات جنگی تاکنون مترحم شده‌اید سربازی جواب داد به خانه کسی داخل شدم نیزه در دهان شیرخواری فرو کردم کودک به تصور اینکه پستان مادر است خواست بمکد گلوی او را دریدم دلم سوخت چنگیز فرمان داد این سرباز را در دم بکشند زیرا کسی که حتی در چنین صورتی مترحم شود بکار جنگ نمی‌آید.

حکومت سوسیالیستهای فرانسه در نیمه دوم قرن بیستم برای خان مغول مایهٔ روسفیدی شد.

آمریکا در مبارزه با کاسترو شکست می‌خورد*

از چندی پیش در اکثر پایتخت‌های کشورهای آمریکای لاتین تظاهراتی بر ضد رژیم‌های طرفدار آمریکا در این مناطق به عمل می‌آید.

ایالات متحده اعتقاد دارد که عامل اصلی این قبیل شورشها وجود جمهوری نوبنیاد کاسترویی است که با تبلیغات وسیع و پردامنه به مرکز انقلابی کمونیستی در قاره جدید تبدیل شده است ولی خود کشورهای آمریکای لاتین و مفسران ورزیده مطبوعات جهان آزاد علت اصلی اغتشاشات آمریکای لاتین را در مناسبات غیرصحیح آمریکا و رژیم تفوق‌جویانه آن بر این پهنه خاک گمان می‌کنند به هر حال کنفرانسی که با شرکت کشورهای آمریکای لاتین و ایالات متحده درباره بحران کنون در آن مناطق انعقاد یافته است میکوشد که با امعان‌نظر از پیروزی ظاهری کمونیست‌ها در آمریکای لاتین جلوگیری کنند. همانطوری که در آغاز تفسیر آمد ایالات متحده می‌پندارد که کوبا مرکز و کانون‌اصلی اغتشاشات است و بدین جهت پیشنهاد می‌کنند که سایر کشورهای آمریکای لاتین به سیادت این کشور خاتمه دهند و یا لااقل در قبال ایده‌های کمونیستی بیطرفی نشان ندهند ولی مخالفت نمایندگان بعضی از کشورهای آمریکای لاتین با پیشنهادات ایالات متحده، کشور آمریکا را با معمای لاینحل و کلاف سردرگمی مواجه ساخته است. زیرا نماینده برزیل با صراحت کافی سیاست ضد کاسترویی آمریکا را که تاحد خشنی انعطاف‌ناپذیر شده است، انتقاد کرده و پیشنهاد داده است که کنفرانس برای احتراز از وقوع مجدد وقایعی که بحران را تشدید نماید باید راه‌حل دیگری را بجز بایکوت و محاصره اقتصادی

---

* . فردوسی ـ شماره ۵۵۸ ـ سال ۱۳۴۰

در نظر بگیرد. والا با اینکار ممکن است کاسترو بدره سرخ و کمونیسم جهانی سرنگون شود، آنوقت بحران اصلی بروز خواهد کرد. آن طوریکه مطبوعات جهان می‌نویسد بحران اصلی کشورهای آمریکای لاتین در وجود رژیمهای غلط اقتصادی آن کشورها و رفتار حاد و غیرمنطقی دولتها با سازمانهای دموکراتیک، مؤسسات فرهنگی و تشکیلات سیاسی است بحران آمریکای لاتین از مناسبات غیرصحیح تولید و توزیع اقتصادی هم بر میخیزد. شرایط کار در کارگاهها و نیز روابط طبقات با یکدیگر عقب‌مانده و حتی گاهی فئودالی است. بعلاوه کشورهای آمریکای لاتین یک مجموعه پراکنده و بی‌ارتباط با یکدیگر نیستند، سیستم تقریباً متحدالشکل تولیدات کشاورزی سازمانهای، اجتماعی، اخلاق و آداب اهالی آنها شباهت کامل به یکدیگر دارد، متأسفانه رفتار ایالات متحده هم با این مناطق حاصلخیز یکسان و نظیر است. و بدین سبب بحران آمریکای لاتین عمومی است. اگر تظاهرات ضدآمریکایی در این کشورها شکل حاد و غلبه‌ناپذیری پیدا کرده است برای آن است که وزارت خارجه ایالات متحده در برنامه‌های کمک اقتصادی خویش جای نمایانی برای مردم این سرزمین بازنکرده است. سیل دلار به کشورهای اروپایی، آسیایی و حتی آفریقایی جاری است ولی اینک مدتی است که آمریکا لاتین با غائله‌های اقتصادی سهمناک مواجه است. ادعا می‌شود که منابع آمریکای لاتین خود ثروت هنگفتی است که اهالی این کشورها را از چنان کمکی بی‌نیاز می‌دارد ولی نمی‌توان گفت که این منابع دست‌نخورده و سالم باقی مانده است و از آن به نفع این کشورها استفاده‌ای بعمل نیامده است. سؤال می‌شود پس چگونه است که ثروتها در بهبود وضع اقتصاد این سامان تأثیری نمی‌کنند؟ جواب این است که منابع کشورهای آمریکای لاتین را بصورت مواد خام از آنجا خارج می‌سازند و بر ثروت عمومی آمریکا می‌افزایند. طبیعی است که دورنمای سهمناکی در آن سوی آینده این مناطق نهاده شده است که با آنکه بحد کافی خطرناک است معهذا آمریکا فعلاً بدان توجهی ندارد. راه کاسترو، که مرزهای خود را بر آمریکا بست، راه هوسناکی است که فعلاً سراسر کشورهای آمریکای لاتین را بخود مشغول داشته است. طبیعی است که رژیمهای حکومتی کشورهای آمریکای لاتین تا وقتی دوام می‌تواند کرد که شدت بحران را خود اهالی حسن نکنند ولی از دیرباز، این احساسات نضج و نیرو گرفته‌اند و سخت در کار دگرگونی روابط داخلی و خارجی خویش هستند، حریف آمریکا نیز بر این آتش شعله‌های تازه‌ای می‌تاباند و نمی‌توان گفت که حریق را نمی‌توان رام و خاموش کرد ولی می‌توان گفت که اگر این روابط بغرنج فعلی ایالات متحده امریکا و آمریکای جنوبی بهمان شکل سابق خود اداره شود و تعدیلی در آن به

عمل نیاید، هرگز آن ثباتی را که کاخ سفید انتظار می‌برد نمی‌توان بر اوضاع این کشورها غالب کرد. تازه ایالات متحده امریکا مثل اینکه نمی‌خواهد باور داشته باشد که کاسترو معلول علل روابط خشن گذشته او در کوباست.

اگر کوبا در برزیل و مکزیک و سایر کشورهای آمریکای جنوبی اعتباری برای خود کسب کرده است فقط برای آن است که در برابر سیاست حمله دلار تاب آورده است و می‌کوشد که اقتصاد کشور را از معابر قوانین کهنه عبور ندهد. بهر حال آخرین اخبار رسیده حاکیست که مجموعه دو سوم آرا اعضای شرکت کننده در کنفرانس برای حل بحران امریکای لاتین، به نفع کوبا چربیده است و آمریکا در سیاست ضدکاسترویی خود موفقیتی بدست نیاورده است. مفسران سیاسی مطبوعات اروپایی اصرار می‌ورزند که اگر دخالت غیر مستقیم و یا مستقیم امریکا در کوبا ادامه یابد و کار به مداخله مسلحانه بکشد، آمریکای لاتین که فعلاً جرقه‌هایی از آن برمی‌خیزد تبدیل به اقیانوسی از آتش خواهد شد و معلوم نیست که در بحران عمومی و کنونی جهان سازمان امنیت امریکا که مدعی است تاکنون در حملات مهاجران کوبایی دست نداشته توفیقی پیدا کند خاصه که رئیس‌جمهوری جوان آمریکا با هرگونه سیاست حمله به کوبا مخالفت آشکاری دارد.

سیاستهای شرق و غرب که داخل در مراحل همزیستی مسالمت‌آمیز می‌شدند از بعد از بحران داخلی کشورهای آمریکای لاتین و کشورهای اقمار شوروی اینک به آستانه تأمل و تردید قدم گذاشته‌اند. از یکسو ارتجاع افراطیون راست در امریکا و مخالفت نمایندگان جمهوری‌خواه کنگره این کشور کندی را در وضعی قرار داده است که شاید نتوان به گفتگوهای عنقریب دو کشور شوروی و امریکا باور داشت، و از دیگر سوی خروشچف تحت‌تأثیر کمونیستهای افراطی در حال حاضر مجبور باتخاذ سیاست تازه‌ای شده است، جسته وگریخته در مطبوعات روسی سخن از امضای پیمان جداگانه با آلمان شرقی می‌رود و انتقادات نسبت به امریکا دوباره اوج تبلیغاتی سنگین خود را طی می‌کند. باز در کاخ سفید امریکا مقر ریاست جمهوری جوان بحث مقابله با قدرت حریف زورمند است. بهرحال پیش‌بینی کرده‌اند که برای شروع مذاکره باید آلمان فدرال و شوروی راساً در کنفرانس مستقل و دوگانه‌ای شرکت ورزند و ناهمواریهای موجود را که سد راه گفتگوهای نهایی صلح است از میان بردارند،ولی پشت این نقاب و تأمل و درنگ همان غولهای داخلی، یعنی بحران کشورهای کمونیستی و کشورهای لاتین جای دارند، و آن طوریکه مطبوعات اروپایی می‌نویسند. «مذاکرات شرق و غرب که پیش‌بینی می‌شد تا اواخر سال جدید

میلادی صورت جدی به خود بگیرد اینک به صحنه جنگ و گریزهای دیپلماتیک تبدیل شده است. بار دیگر مانورهای نظامی آغازگردیده است و از تجدید آزمایش‌های اتمی برای احتراز از غافلگیر شدن سخن می‌رود.»

مردی که به فقیران زمین و ثروت داد و غنایم ملی را از چنگ انحصارگران خارجی به در آورد*

با آن که سیاست آمریکایی ضدکاسترو در کنفرانس پودنتال استه اکثریت قابل توجهی به دست نیاورد، معهذا از طرف کشورهای کوچک آمریکای جنوبی به تصویب رسید.

در ماه اوت سال جاری «دوگلاس دلیون» وزیر خزانه‌داری آمریکا بر این کنفرانس ریاست کرد و قرار شد طبق تصویب قطعنامه‌ای کمکی بالغ بر بیست میلیون دلار به کشورهای آمریکای لاتین «به غیر از کوبا» و در طی دهسال تسلیم شود تا این کشورها با فقر و عواملی که موجب تقویت «کاستریسم» در این مناطق می‌شود، بستیزند. این تصمیمات نام «اتحاد برای ترقی» به خود گرفتند و در مقابل کوبا قد افراشتند. والتر لیپمن معتقد بود: «با این سیاست می‌توان بحران را در این مناطق فرونشاند و از آنها به نفع اتحادیه کشورهای آمریکایی در قبال سیاست مسکو استفاده کرد» پنج ماه بعد از این تصمیمات اقای دین راسک جانشین تازه آقای دوگلاس دلیون به کنفرانس «پونتادل‌استه» اعلام خطر کرد که: «این کمک به تنهایی قادر نیست که سد راه کاستریسم شود. باید تصمیمات جدی‌تری گرفت و مبانی قدرت آزادی و استقلال را در داخله این اتحادیه توسعه داد و تقویت نمود.» در آغاز راسک گمان می‌برد که اکثریت آرا را به دست خواهد آورد ولی واقعیت امر به او ثابت کرد که باید از وسایل دیپلماتیک دیگری برای تحقیق سیاست ضدکوبا از طریق محاصره اقتصادی استفاده نمود و بر این اساس مدتی با نمایندگان کشورهای کوچک آمریکای جنوبی گفتگو کرد و آنان را متقاعد ساخت که به پیشنهاد او رأی بدهند. عده‌ای

---

* . فردوسی ـ شماره ۵۵۹ ـ سال ۱۳۴۰

از آنها چنین کردند ولی برزیل، آرژانتین، شیلی، مکزیک اکواتور، بولیوی و اوروگوئه که دو سوم آرا قطعی را داشتند در مقابل «راسک» ایستادگی ورزیدند دین راسک ناچار با یک مانور صحیح، آرا کشورهای آمریکای مرکزی را نیز ضمیمه آرا یک سوم بقیه نمایندگان کشورهای آمریکای جنوبی کرد و به هر حال توانست توفیقی در این زمینه به دست آورد و با اینکه از شدت پیشنهاد اولیه او به اندازه قابل ملاحظه‌ای کاسته شد وزیر امور خارجه آمریکا با موفقیت به کاخ سفید برگشت و آماده تنظیم نطق خود برای کنگره آمریکا شد.

بدیهی است که راسک خواهد توانست کنگره را معتقد سازد که براساس پیروزیهای حاصله او در کنفرانس تصمیمات عاجلی بگیرد و به لایحه کمکهای کشورهای آمریکای جنوبی رأی بدهد. ولی کارشناسان سیاست معتقدند که اتخاذ تصمیمات تازه نخواهد توانست سد راه کاستریسم شود بلکه برعکس بحران داخلی را شدت خواهد داد، چه در سراسر مناطق کشورهای آمریکای لاتین روشنفکران بومی و کارمندان و کارگران اگر کاسترو نه به عنوان یک نفر کمونیست، بلکه به عنوان ناجی کوبا یاد می‌کنند کاسترو طی مدتی که گذشته است از آمریکا هیچگونه کمکی دریافت ننموده و مستقیم راه کمال خود را طی کرده است به علاوه بلافاصله پس از نتایج حاصله از کنفرانس پونتادل است، فیدل کاسترو طی نطق هزار کلمه‌ای خود مردم سایر کشورهای آمریکای لاتین را از عواقب چنین تصمیماتی آنها را ترساند و در حقیقت اوضاع را تا حد زیادی به نفع خویش تغییر داد. به عقیده کاسترو از این پس استقلال سیاسی و اقتصادی کشورهای آمریکای لاتین که با الهام ایالات متحده علیه او و کشورش اقدام نموده‌اند، از میان خواهد رفت.

به جای زمامداران محلی، سازمان امنیت آمریکا اداره امور این کشورها را به عهده گرفت و کنگره آمریکا آنها را به قبول اندیشه‌هایی که مسالمت‌آمیز نیستند وادار خواهد کرد. بالاخره صلح و آرامش را در منطقه آمریکای لاتین به خطر خواهد انداخت و بحران مالی را تشدید خواهد نمود. به عقیده کاسترو در کشورهایی که حکومت پایه ملی نداشته باشد لابد از ارتش و پلیس استفاده خواهد شد و تدارکات جنگی در آن به نحو بی‌سابقه‌ای فزونی خواهد گرفت.

نمی‌توان گفت که در آینده کوبا بر اثر سیاست ضدکاسترو که آمریکا و گروه کشورهای آمریکایی جنوبی اتخاذ کرده‌اند حالت احتضاری به خود بگیرد و یا این سرمشق به سیاه مشق خط‌خورده‌ای بدل شود. زیرا نتیجه چنین سیاستی بحران آمریکای لاتین را به طور کلی به علت سیاستهای غیرمنطقی تشدید خواهد کرد و ناچار کاسترو به کمک‌های کشورهای اقمار شوروی

تکیه خواهد کرد و دیگر اصلاحات ارضی و اقتصادی غربی ملاک رفورمهای داخلی کوبا که به هر حال شکل حکومتهای غربی را به تناسب ذوق و روحیات مردم آن سازمان اتخاذ کرده بود قرار نخواهد گرفت. در داخله خود کشورهای آمریکای لاتین نیز سمپاشی کاستریسم به علت شدت عمل حکومتهای بومی شدت گرفته است و علیرغم نظر والتر لیپمن مفسری که خاصه در ایران شهرت فراوانی دارد قبض‌روح ایدئولوژیک کاستریسم آسان صورت‌پذیر نخواهد شد. زیرا کاستریسم معلول علل تاریخی و اجتماعی معینی است که تصمیمات کنفرانس پونتادل‌استه نتوانسته است آن را به نحو صحیح و جامع‌الاطرافی مورد بحث و بررسی قرار دهد تفوق سیاسی آمریکا در آراء متخذه به مثابه توطئه‌ای علیه کوباست ولی هنوز معلوم نیست که این توطئه موفق شود و در کوبا رژیم تازه‌ای مطابق تمایلات جناح راست آمریکا مستقر گردد. آنچه مسلم است نه نمایندگان ملی مردم کشورهای آمریکای لاتین و نه نمایندگان آمریکا نخواهند توانست برای کشورهایی که تمایلات استقلال‌طلبانه ملی دارند و متمایل به ملی کردن اراضی و منابع و موسسات خارجی در کشورهای خویش هستند قانونی بگذرانند که آنها را از این کار باز دارد. از آن گذشته به جنگ هر چیز مگر اعتقادات مردم می‌توان رفت. دانشجویان کشورهای آمریکای لاتین کاسترو را قهرمان آزادیهای ملی و رهایی غنائم بومی از دست انحصارگران خارجی می‌دانند و در نظر مردم عامی و دهقانان و کارگران کاسترو مردی است که به فقیران زمین و ثروت می‌دهد پس چگونه می‌توان با چنین طرز تفکرهایی مگر آنکه زمینه‌های مادی نداشته باشد مبارزه کرد؟

جواب پاره‌ای از کارشناسان سیاست بین‌المللی این است که کنفرانس پونتادل استه هماهنگ مبارزه با ایدئولوژی کاستریسم، به اهالی کشورهای آمریکای لاتین کمکهای اقتصادی فراوان خواهد کرد و آنها را از چنگال کمونیسم نجات خواهد داد و سیاست‌های آزاد غربی را بر این مناطق خواهد گسترانید بنابراین کاستریسم خود به خود قبض‌روح خواهد شد.

اما برخی از مفسرین جواب می‌دهند که کمکهای اقتصادی آمریکا به طور مشروط توزیع خواهد شد و تازه نیمی از آنها جنبه نظامی دارد به علاوه در قبال این کمک باید تعهداتی کرد که همین تعهدات از نظر قاطبه مردم آن سرزمین‌ها رهایی اقتصادی و سیاسی نیست بلکه نوعی بردگی است.

ولی آنچه به عقل و دوربینی بصیرانه در این مقام از بحث ملازم می‌شود این است که کلاً نتایج حاصله از کنفرانس پونتادل استه، تنها جنبه حقوقی کار را در نظر گرفته است و نه جنبه‌های

نظامی را بالطبع چنین تصمیماتی فاقد ارزش پراتیک و دیپلماتیک است و به نوعی مانور مانند است. ولی این مانور ماهرانه نیست چه وقتی مردم کشورهای آمریکای لاتین از مفاد پیمان منعقده در کنفرانس پونتادل استه مطلع شوند از زمامداران خود جدا خواهند شد و خطر اغتشاشات در این پهنه از خاک بیشتر خواهد گشت. پس آمریکا نمی‌تواند که از چنین نتایجی استقبال کند گرچه والتر لیپمن بنویسد: «کمک به کشورهای آمریکای لاتین و نتایج کنفرانس پونتادل استه مردم آن کشورها را از فقر نجات خواهد داد» و نتایج هر چه باشد به عقیده ک.اس کارول مفسر هفته‌نامه اکسپرس به نفع آمریکا نخواهد بود زیرا:

«گرچه آمریکای جنوبی پول و کمک فنی دریافت خواهد کرد تا صرف تکامل خود کند ولی چون آنهایی که حتی قادرند این کمکها را به مصرف صحیح برسانند به دلایل سیاسی از قبول آن خودداری خواهند کرد. بنابراین آمریکا مجبور خواهد بود که کمک‌های فنی را تنها به کمکهای اقتصادی صرف تقلیل دهد، پس نتایج کنفرانس پونتادل قبل از ایدئولوژی کاستریسم قبض‌روح شده است.»

الجزایر، نقطه تحول تاریخ فرانسه*

با آنکه قرارداد «ایویان» پس از هفت سال مبارزه آتشین، اعلام آتش‌بس داد و مذاکرات صلح بین دو کشور فرانسه و الجزایر آغاز شد، معهذا هنوز در اینجا و آنجا سازمان ارتش مخفی فرانسه دست به اغتشاش و تیراندازیهای موضعی می‌زند تا گفتگوهای مسالمت‌آمیز سیاسی فرانسه و الجزایر را مختل سازد، اینک سؤالی پیش می‌آید: ایا ارتش مخفی فرانسه می‌تواند دوباره وضع پیشین را اعاده دهد؟ ظاهراً جواب منفی است ولی تردیدی هم با آن همراه است، زیرا علیرغم شدت عمل دولت فرانسه، ارتش مخفی تشکیلات خود را در سراسر خاک فرانسه و الجزایر بسط و توسعه داده است. حالا دیگر این سازمان آدمکشی و شرارت به غیر از بمبهای پلاستیک احساسات مشتی از سیاستمداران کهنسال و مرتجع را نیز در اختیار دارد به علاوه مانور خاص دوگل که می‌خواهد از هر فرانسوی وجدان و عقیده مستقل و قاطعش را طی یک رفراندوم ظاهرالصلاح بگیرد، همچنین هماهنگ تاکتیکهای ارتش مخفی است.

رفراندوم دوگل

می‌دانیم که روز نهم آوریل مردم فرانسه باید به صلح الجزایر و فرانسه رأی بدهند، البته این شکل ظاهرفریب رفراندوم است ولی در باطن آن ملت فرانسه باید دوگل را جانشین خود سازد بدین‌معنی که علیرغم قوانین اساسی و آرا نمایندگان منتخب ملی که کارگزار قانون و پشتیبان حقوق ملت در سنگر مجلس ملی هستند، دوگل همه کارها را قبضه کند. خود ژنرال پیر

---

* . فردوسی ـ شماره ۵۶۶ ـ سال ۱۳۴۱

فرانسوی که وجهه‌ای هم دارد در نطق تلویزیونی چند شب پیش علناً گفت:

«کسانی که در این رفراندوم به صلح الجزایر و فرانسه رأی می‌دهند و جواب مثبت می‌گویند، در حقیقت به بقا سیاست من رأی می‌دهند و مرا صاحب چنان اختیاراتی می‌کنند که بتوانیم خدمتی انجام بدهم و با هیچ مانعی روبرو نشوم. طبیعی است که الجزایر یکی از مشکلات عدیده‌ای است که دامنگیر فرانسه کنونی شده است.»

پس معلوم می‌شود که صلح الجزایر بهانه‌ای است که ماسک نجابت بر خود زده است تا افکار عمومی را فریب بدهد، خیلی روشن است که فرانسوی حاضر به هرگونه گذشتی است و آشکارا به صلح الجزایر رأی خواهد داد ولی رأی او مشروط است. یعنی رأی به الجزایر را از رأی به دوگل تفکیک خواهد کرد، گرچه مألا زیر ماسک صلح الجزایر امکان آن باشد که دوگل بخواهد سوءاستفاده کند.

حالا بهتر است مسئله آینده حکومت دوگل را کنار بگذاریم و با فرصت مناسبی که پیش امده است این مانور دوگل را تجزیه و تحلیلی کنیم. رفراندوم نهم آوریل از حقیقت وحشتناکی پرده برمی‌دارد.

یعنی گرچه فرانسوی نباشیم خیلی زود پی می‌بریم که اینک فرانسه را سیاستمدارانی در دست گرفته‌اند که به شخصت و حقوق مردم آن احترام نمی‌گذارند و زیر دستکشهای حریر سفیدرنگ مشت خشنی را پنهان نموده‌اند حالا معلوم می‌شود که چرا ارتش مخفی تاکنون با هیچگونه تصادم صحیح و قاطع ارتش واقعی فرانسه و سازمانهای اجراییه دیگر روبرو نشده است و به فعالیتهای مخرب خود ادامه داده است نکند برای آن باشد که خود دوگل اندیشه دیکتاتوری محض را در سر می‌پروراند و دنبال بهانه‌ای می‌گشته است تا از رأی ملت نیز برخوردار شود و مثل همه دیکتاتورها هرچه می‌خواهد بکند. بهترین عنوان سیاسی نیز در برخورد با این واقعیت دچار نوعی اشتباه وحشتناک می‌شوند که احتراز ناپذیر است زیرا اکنون کابوس سازمان ارتش مخفی مثل قبایل وحشی طبل آدمخواری می‌زنند و فاجعه یک جنگ دیگر را مثل جغد پیش‌بینی می‌کنند در این میانه رقص سیاسی دوگل سخت خنده‌آور است، ما که عادت کرده‌ایم برای وقت گذراندن به تئاترهای فرانسه سری بزنیم از این تراژدیها و درامها پند بسیار گرفته‌ایم.

بنابراین نمی‌توانیم باور کنیم که صلح الجزایر باید آزادی ملتی را قبضه نماید، نه همان طوری که به آزادی ملتی ستمدیده رأی می‌دهیم به همانگونه نیز به آزادی و استقلال خویش

سخت دل بسته‌ایم. دوگل می‌خواهد در رفراندوم آینده به جای اخذ رأی، قبض‌روح کند و این عزرائیل سیاسی گرچه مدتی هم همدم خدا باشد باز ممکن است مثل شیطان فرشته مغضوبی گردد ولو آن که سخت نیرنگساز و قویدل باشد.

به هر حال بحث اصلی این مقاله ارتش مخفی و بررسی نتایج اقدامات این سازمان بود.

گفتیم که پس از عقد معاهده ایویان دائر بـه آتش‌بس سکـوت بـالنسبه نـامطمئنی در جبهات جنگ الجزایر به وجود آمد. چرا سکوت نامطمئن؟ برای آنکه ارتش مخفی با تدراکات بی‌سابقه و تجهیزات عجیب به خوشباوری ملت پوزخند تمسخر زد و زیر پرده با سـاخت و پاخت‌های شگفت‌آوری به جنگ با دو ملت الجزایر و فرانسه آمد. بدیهی است که اگر سازمانهای اجرایی دولتی فرانسه دستور قاطعی برای قلع و قمع این سازمان آدمکشی داشته بـاشند و یـا قرارداد ایویان بهانه‌ای برای سکوت جبهه آزادی ملی الجزیار نباشد ارتش سری بی‌درنگ درهم خواهد پاشید و بالطبع آن صلح واقعی به وجود خواهد آمد، بدون آنکه آزادی مردم فرانسه در خطر دستبرد این و آن قرار گیرد، ولی کاملاً افشا شده است که بعضی از ارگانهای اقتصادی و اجتماعی و سیاسی فرانسه که به سودآوری استعمارگرانه خود گرفته‌اند تشکـیلات سـیاسی و سازمانهای اجراییه وابسته به خود را از فعالیتی که مستقیماً به حیات و بقای آنها بستگی دارد فلج نخواهد ساخت.

حالا جنگ ایده‌ها و طبقات فرانسه با شدتی بی‌سابقه آغاز شده است سازمانها و مجامع دموکراتیکِ فرانسه را چند گروه متفاوت انباشته‌اند که گاهی در پاره‌ای از مسائل با یکدیگر اتفاق عقیده و وحدت فکری پیدا می‌کنند درست مثل مرتجعین فرانسه که جنگهای داخلی خود را در لحظات خطر از یاد می‌بردند، به هر حال این تشکیلات دموکراتـیک بـه یک بسـیج عـمومی خوانده شده‌اند و منتظر لحظه‌ای هستند که باز با تظاهرات زمامداران مملکت را وادار به تغییر سیستم فکری پوسیده کنند. با این حال قدرت تشکیلات دموکراتیک فرانسه یک قدرت مسلح نیست گرچه بسیار ممکن است که این قدرت هم طی مقدمات جنگ داخلی به دست سازمانهای ملی و دموکراتیک بیفتد. با این همه هنوز نمی‌توان برآوردی از آن نیروهای پراکنده نمود چـه بسیار محتمل است که مثلاً سوسیالیستهای فرانسوی بر سر فلان مبحث ایدئولوژیک ملت را تنها بگذارند و درست در همین لحظه است که سازمانهای فعاله ارتجاع داخلی و سیاستمداران دست راست به کمک چنین افتراعی بساط سیاه خود را خواهند گسترد. دورنمای وضع داخلی فرانسه به غایت پیچیده و تیره و تار است. ولی یأس‌آور نیست و از همین روست که دوگل دنبال

سنگر نفوذناپذیری می‌گردد تا در روز موعود آرا عمومی را گوشت دم توپهای آینده کند. ارتش مخفی یکی از مانورهای سیاسی و آشکاری بعضی از زمامدارانی است که اینک دوگل را در احاطه خویش قرار داده‌اند. معاهده آتش‌بس و امضا قرارداد صلح احتیاجی به این مانور ندارد. ارتش مخفی سازمان قوی و نیرومندی نیست خاصه که تکیه‌گاهی در میان افکار عمومی هر دو ملت فرانسه و الجزایر ندارد و با این همه تحریکاتی که در هفته‌های اخیر در شهرهای مختلف الجزایر به وجود آمده است به غایت تهدیدکننده و با اهمیت تلقی می‌شود.

زیرا بعید نیست که بر اثر پولهای هنگفتی که ارتش مخفی خرج می‌کند و نظاره هوسبازانه بعضی از رجال حکومتی فرانسه هم بالای آن به عنوان چراغ راهنما قرار دارد، ناگهان با شگفتی بسیار در یکی از مطبوعات روزانه فرانسه و یا الجزایر بخوانیم که مثلاً مسلمانان الجزایری حکومت موقت الجزایر را که نماینده ملت الجزایر است به رسمیت نمی‌شناسد و فلان دسته اجتماعی را که ترقی ملتی تازه به استقلال رسیده را پیش‌روی قرار داده است، نماینده خود می‌دانند.

گرچه این فکر بعید به نظر می‌آید ولی سیاست روسپی و دمدمی‌مزاجی است که به طرف جلال و جبروت و زر و ثروت بیشتر می‌رود اگر این نظر بدبینانه نباشد باید منتظر وقوع چنین لحظه‌ای در تاریخ روابط دو ملت فرانسه و الجزایر بود. زیرا جنگ داخلی الجزایر، به محض اعلام معاهده صلح یک امر تقریباً واضح و طبیعی است. مگر آنکه هر چه زودتر معاهده صلح امضا شود و سازمانهای منحرف ارتش مخفی و تشکیلات دست راستیهای فرانسه در مقابل کار انجام شده‌ای قرار بگیرند و در طی این مدت جبهه آزادی ملی مردم الجزایر دوام و قوامی یابد. پس اگر روز نهم آوریل در بین آرای مردم تشتتی به وجود آید، سازمان ارتش مخفی از این افتراق بهره‌برداری خواهد نمود و اگر بالعکس وحدت آرا صلح الجزایر را تثبیت نماید، دوگل در برابر مردم قد برخواهد افراشت و ... این معما را فقط سازمانهای ملی و دموکراتیک فرانسه باید حل کنند، طبیعی است که حل آن با اعمال قوه قهره و انقلاب عملی نیست چه بغرنجی وضع ممکن است الجزایر را به دست سرمایه‌داران خشنی بیندازد که از همین حالا در تدارکات تهاجمی شرکت می‌ورزند. پس راه‌حل طبیعی و متین کدام است؟ جواب این سؤال را آینده و هر دو ملت الجزایر و فرانسه خواهند داد.

سیمای تازه آفریقا*

یکی دیگر از نواقص بزرگ سیستم دو حزبی به آن نحو که در آفریقا اجرا می‌شود، اتلاف سرمایه‌های مادی و انسانی است. به سبب دو دستگی حزبی، دولتی که در رأس کار است هیچ وقت به مهارت فنی و تجربیات اداری اعضای حزب مخالف اعتماد ندارد اکثراً اگر یکی از داوطلبین مشاغل اداری از افراد یا هواخواهان حزب رقیب باشد او را آدم ناشایست و بی‌لیاقت می‌نامند. با این ترتیب تناقضات کشوری که از طرفی آرزوهای جاه‌طلبانه‌ای برای پیشرفت و ترقی و احتیاج فوق‌العاده به مدیران و متخصصین فنی دارد و از طرف دیگر عده کثیری از اهالی خود را صرفاً به خاطر اینکه از حزب دیگری هستند از خدمات کشوری و اداری محروم می‌کند، آشکار می‌گردد سیستم دموکراسی پارلمانی مخصوصاً در یک حکومت فدرال بطور سرسام‌آوری پرخرج است. مثلاً نیجریه دارای هشت مجلس قانون‌گزاری است که محتملاً به زودی تعداد آن به ده افزایش خواهد یافت. این کشور یک فرماندار کل و سه فرماندار یک نخست‌وزیر و سه نخست‌وزیر فدرال و بیشتر از صد وزیر دارد و به همین مقدار معاون وزارتخانه و تعداد زیادی نماینده مجلس دارد.

هزینه تأمین وسایل اداری و کارمندان خیلی سرسام‌آور است و جای تردید است که نیجریه با آن بنیه ضعیف مالی مدت زیادی قادر باشد با این وضع دوام بیاورد.

حکومتها، چه ایالتی و چه مرکزی کورکورانه از سیستم پارلمانی کشورهای استعمارگر تقلید می‌کنند در نتیجه جمعیت نیجریه که کمتر از جمعیت انگلستان است چهار برابر میزان

---

* . فردوسی ـ شماره ۶۰۱ ـ سال ۱۳۴۱

مالیات مردم انگلستان مالیات می‌پردازند.

این‌بار سنگین است که یک دولت جوان را به نابودی و ورشکستگی تهدید می‌کند. یکی دو موضوع دیگر نیز هست که باید احتمالاً به آنها اشاره کرد. نظر به اینکه اختیارات قوه مقننه و ارگانهای اجرایی به موجب قانون اساسی تعیین شده است. وظیفه تفسیر قانون اساسی به عهده قوه قضاییه محول شده است.

هم در دولتهای انگلیسی‌زبان و هم در دولتهای فرانسوی‌زبان آفریقایی در قانون اساسی پیش‌بینی‌های برای حفظ استقلال قوه قضاییه صورت گرفته است که در همه جا به منزله محافظه آزادی و حقوق فرد تلقی می‌شود.

برای احتراز از فساد و ارتشاء در قوه قضایی حقوقهای گزافی برای قضاوت در نظر گرفته شده است.

مناصب و پاداشها و مرخصی‌ها و دیگر وسایل رفاه و آسایش قضات خودبخود از دخالت دولتها بر کنار مانده و بدست یک کمیسیون خدمات قضایی افتاده است در بعضی از حکومتها پیش‌بینی‌های لازم برای جلوگیری از عزل قضات بعمل آمده است.

اما سیاستمداران این مصونیت را بانحاء مختلف مورد تخطی و تجاوز قرار می‌دهند. مثلاً در غناء با توجیهات قانونی کمیسیون خدمات قضایی منحل شد و در نتیجه اکنون بعضی از قضات بوسیله رئیس جمهور منصوب می‌شوند در نتیجه بعضی از قانون‌گزاران آراء دادگاه‌ها را با مقررات قانونی نقض می‌کنند.

همچنین دادگاههایی مطیع و فرمانبردار در نیجریه به وجود آمده‌اند که از نظرات کمیسیون خدمات قضایی خارج شده و تحت اختیار یک سیاستمدار و معمولاً وزیر حکومت امور ایالتی در آمده‌اند. با این ترتیب مصونیت قانونی قضات سلب گردیده و دادگاهها بعضی اوقات وسیله انجام فعالیتهای سیاسی گردیده است در قوانین اساسی نیجریه و سیرالئون از بعضی از حقوق اساسی بشر اسمی برده نشده و ضمن تبصره‌ای پیش‌بینی می‌شود که هر قانونی مغایر با مصوبات این قانون باشد، بی‌اعتبار شناخته می‌شود. ریشه یک اصطکاک دائمی میان قوه قضاییه و قوه مقننه در همین جا قرار دارد اعضای پارلمان درک نمی‌کنند که باید برای اختیارات پارلمان حدودی قائل شوند و چرا باید اختیار یک قاضی مافوق عقول دسته جمعی قوه مقننه قرار گرفته باشد.

بعضی تناقضات و عدم هماهنگی‌ها بدست خود حکومتهای تازه پیدا شده و مسائل

تازه‌ای بر مشکلات سابق اضافه کرده است.

در این کشورها همه میل دارند از هر چیزی که نشانی از استعمار دارد خود را خلاص کنند و اهالی نسبت به چیزی که بوی اصول روابط قدیمی را بدهد خیلی حساس هستند.

این فریاد در سراسر آفریقا بلند است: «از نئوکولونیالیسم دوری کنید.»

به این دلیل هر دولتی نخستین قدمهای خود را در راه آفریقایی کردن سازمان اداری خود برمی‌دارد و این کار اکثراً مستلزم پرداخت غرامتهای سنگین به کسانی است که از مشاغل خود برکنار می‌شوند. این است آن وضعی که پیش آمده است.

باقی‌ماندن یک کارمند بیگانه در یک کار مهم اداری در میان ناسیونالیست‌ها ممکن است تولید سوءظن بکند و تصور کنند که استعمار از راه مخفی وارد شده است.

لذا ناسیونالیست‌ها اصرار می‌ورزند که باید به جای پستهای خالی که در اثر برکنار ساختن بیگانگان به وجود آمده است آفریقاییها به کار گمارده شوند. نظر به اینکه هر دولتی ناگزیر از قبول نظریات ناسیونالیست‌ها است این امر خود جزو سیاستهای داخلی هر دولتی جدیدی شده است فقط باید توجه داشت که انجام این کار با صرف هزینه قلیل به نتیجه نخواهد رسید.

چیزی که این نقشه را خنثی می‌نماید در این حقیقت عریان نهفته است که دولتهای جدید از لحاظ مهارتهای فنی و معلومات اداری و سرمانه فقیرند.

آن‌ها با اطلاع بر اهمیت حیاتی رشد و ترقی اقتصادی برای تهیه متخصص مجبورند به منابع قدیمی چشم بدوزند و کاملاً استنباط می‌کنند که اخذ کمک اقتصادی خواه به صورت قرضه و خواه به طور بلاعوض اگر از صاحبان قدرت سابق باشد جالبتر است زیرا امکان دارد آنها از خودشان حسن مسئولیتی جهت بهبودی حال دولت جدید نشان بدهند.

به هر حال سوءظنی که باقی می‌ماند این است که این کمکها به همراه خود ممکن است تعهداتی بار آورد که به بازگشت مجدد امپریالیزم در شکل تازه‌ای منجر گردد.

پس ناسیونالیست‌های ممالک جدید قبل از هر حرفی فریاد می‌کشند «کمک باید بدون قید و شرط باشد. ما برای دریافت کمک از هر کشوری که باشد مختاریم» لیکن تدریجاً و به‌طور روزافزونی مسلم می‌گردد که چنین شعارهایی یک حقیقت ساده سیاسی را ندیده می‌گیرد و آن اینکه در روابط بین‌المللی خیراندیشی بخاطر دیگران نمی‌تواند وجود داشته باشد. هر چقدر این حقیقت روشن‌تر می‌شود حکومتهای جدید به همان نسبت بی‌آنکه احساس نگرانی کنند به

دوستان و یاران قدیمی روی‌آور می‌شوند زیرا که انسان ترجیح می‌دهد که با کسی وارد معامله شود که به خوبی او را می‌شناسد ولو اینکه طرف آدم بدی باشد. بنابراین انگلستان و فرانسه نقش عمده‌ای در برنامه کمک به مستعمرات سابق خود به عهده دارند ـ تا این دو دولت وجود دارند دولتهای آنها لزومی نمی‌بینند که برای دریافت کمک دست به دامن آمریکا بشوند.

علاوه بر این با وجود اتخاذ سیاست بی‌طرفی و دوری از «نئوکولونیالیسم» حکومتهای آفریقایی که سابقاً مستعمره انگلیس بودند به عضویت کشورهای مشترک المنافع انگلیس در می‌آیند و حکومتهای که مستعمره فرانسه بودند به همکاری خود با «جامعه فرانسه» ادامه می‌دهند.

زیاده‌روی در تصفیه سازمانهای اداری از افراد خارجی اکثراً زیانهایی به بار می‌آورد در هر جا که در این کار افراط به عمل آمده به ایجاد وقفه در جریان امور منجر شده است و دولتهای جدید باز دست به دامن همان اخراجیها شده‌اند. با این تفاوت که در مقابل کار کمتر از سابق مزدها دو برابر شده است.

حالا ممکن است کوششی برای پاسخ دادن به یکی از آخرین سئوالاتی که در بالا مطرح شده بود به عمل آوریم:

طرح و پایه سازمان و سیستم حکومت این کشورها بر چه منوال است و مشخصات صورت نوظهور آفریقا چیست؟

غنا، نیجریه و سیرالئون که سابقاً جزو مستعمرات انگلیس بودند. استقلال خود را به شکل دموکراسی پارلمانی دو حزبی که از سیستم انگلستان اخذ شده بودند، آغاز نمودند. از سوی دیگر دولتهای آفریقایی که مستعمره فرانسه بودند سیستم جمهوری فرانسه را اقتباس کردند و ظاهراً سیستم یک حزبی را ترجیح دادند. حتی در نواحی‌ای مثل ساحل عاج و سنگال که در ضمن انتخابات چند حزب رقابت انتخاباتی داشتند رأی‌دهندگان مجدداً حزب دولتی را به حکومت انتخاب کردند و قدرت حکومت صددرصد بدست همان حزب افتاد.

غیر از نقائص سیستم دو حزبی که قبلاً به آنها اشاره شد، موضوع قابل ذکر این است که حکومتهای آفریقایی سیستم فرانسوی، ناراحتی کمتری نسبت به دو حزبی سیستم انگلیسی به بار می‌آوردند.

ظاهراً حکومتهای نوع اول با اخذ سیستم حکومتی که به توسط ژنرال دوگل استوار شده است از اوضاع متزلزل از نوع جمهوری سابق فرانسه اجتناب نموده‌اند.

نیجریه نیز هنوز فرصت این را نیافته است تا به سازمان حکومتش سر و صورتی بدهد. از طرف دیگر غنا از رویه سابق خود دست کشیده و به سوی حکومت یک حزبی متمایل شده است. امروز دیگر در غنا نیروی مخالفی که قابل بحث باشد وجود ندارد و قدرتی که در دست رئیس جمهور است اگر از قدرت اکثر حکومتهای آفریقایی سیستم فرانسوی بیشتر نباشد لااقل در همان حد است.

مثلاً باید گفت که انتصاب وزراء از جانب رئیس جمهور محتاج به تأیید و تصویب کنگره ملی نمی‌باشد. همچنین اگر تصویب‌نامه‌ای به توسط شخص رئیس جمهور رد (وتو) شود کنگره اجازه تصویب آن را ندارد آنچه مقدم به هر چیز قرار دارد این حقیقت است که حکومت غنا مانند بیشتر دولتهای آفریقایی عملاً بدست سیستم یک حزبی سپرده شده است.

پیش‌بینی می‌شود که دکتر نکرومه سریعاً به طرف دیکتاتوری می‌رود.

او هیچ فرصتی برای انکار این موضوع باقی نگذاشته است.

باور کردن ادعای نکرومه مبنی براینکه او هرگز از دموکراسی عدول نکرده است فقط یک دلخوش‌کُنک است و بس. لااقل به نظر می‌رسد او متوجه نقائص آشکار دموکراسی دو حزبی گردیده و آن را در طی زمامداری خود در جهت منافع خویشتن اصلاح کرده است. او در رفورم سازمان کشور غنا تا حد از میان بردن مخالفین پیش رفته است.

دکتر نکرومه چون در شرایط دموکراسی دو حزبی به قدرت رسیده آن سیستم را مزاحم، و وجود مخالفین را تحمل‌ناپذیر یافته بود قاعدتاً می‌بایست قبل از تغییر سازمان کشور نظر و آراء مردم را برای از بین بردن مخالفین بخواهد و مطابق آن رفتار نماید. برقراری سیستم یک حزبی و محو سیستم و دو حزبی نه فقط مهم است بلکه نقش بسیار اساسی در اوضاع کشور دارد اول پیروزی در انتخابات، در شرایط دو حزبی و سپس برانداختن مخالفین بدون در نظر گرفتن آراء مردم یک بدقولی و بی‌اعتنایی به رأی دهندگان غنایی بود.

با استفاده بیرحمانه از اکثریت هواخواه خود، نکرومه قدرت مردم غنا را از ایشان سلب کرده است. او اقدامات حزب «کنوانسیون خلق» به منزله خواسته‌های تمام مردم نشان داده است. نکرومه وقتی که رقیب ریاست جمهوری یعنی دکتر ب ح دانکاش را به زندان انداخت مبارزه به اوج خود رسید و چون غنا هنوز ظاهراً بوسیله حکومت دو حزبی اداره می‌شود این عمل را می‌توان اینطور تعبیر کرد که بی‌توجهی به حقوق اقلیتی است که تمایل و تعداد ایشان در آراء انتخابیه دکتر دانکاش بیان شده بود.

سیرالئون هم مانند نیجریه با تشکیل یک حکومت متحده استقلال یافت در نتیجه ائتلاف دو گروه در نتیجه انتخابات بدست آمد.

در سیرالئون ائتلاف در اختیار جبهه ملی آنجاست که با اقرار به نامناسب بودن سیستم دو حزبی برای دولت جوانی که تازه از قید استعمار رهایی یافته، درست شد. شاید هم سیرالئون از تجربیات دولتهای دیگر آفریقا استفاده کرده باشد بنابراین می‌توان نوع حکومتهای آفریقا را چنین تشریح کرد.

«دموکراسی با رهبری نیرومند» که معادل آن را می‌توان در دموکراسی رهبری‌شده پرزیدنت سوکارنو در اندونزی و رژیم‌های مقتدر نظامی در پاکستان و سودان دانست. بدیهی است آفریقاییها معتقدند که شروع یک زندگی مستقل نیازمند مردمان با دیسیپلین و متحدی است که در تحت یک رهبری مقتدر و خادم زندگی نمایند. نکرومه در غنا، سکوتوره در گینه، ژنرال عبود در سودان:

- این است تصویر سیمایی که در آفریقا پدیدار می‌شود.

تکیه بر رهبر است نه بر مردم و رهبر به طور خطاناپذیر از زبان میلیونها نفر مردم کشورش صحبت می‌کند.

اسرار جنگ کره فاش می‌شود*

سپیده‌دم روز بیست و پنجم ژوئن ۱۹۵۰ ارتش جمهوری کره شمالی از مدار سی و هشت درجه که سرحد بین کره شمالی و کره جنوبی بود عبور کردند و به جمهوری کره جنوبی حمله‌ور شد. از همین لحظه جنگ کره شروع شد.

این جنگ تا روز ۲۷ ژوئیه ۱۹۵۳ طول کشید. ابتدا جنگ بین کره شمالی یعنی جمهوری کمونیست کره شمالی به ریاست «کیم ـ ال ـ سونگ» و کره جنوبی به حمایت آمریکاییها و به اتکاء افراطیون ملی که ریاست آن را به مردی به نام «سیگمان ری» داشت و اصطلاحاً او را «پیرمرد» می‌نامیدند درگرفت.

آنگاه پس از تشکیل شورای امنیت که بنا به درخواست «تریگولی» دبیر کل سازمان ملل متحد، صورت گرفت ترومن رئیس جمهور آمریکا به نیروی آمریکا در ژاپن دستور داد مستقیماً در کره جنوبی دخالت کرده و برای نگاهداری حکومت آن کشور اقدام کند. این تصمیم وقتی گرفته شد که هنوز شورای امنیت از کشورهای عضو سازمان ملل دعوت نکرده بود که با اعزام نیروی نظامی به یاری کره جنوبی بشتابند. از این رو پس از اینکه در ۲۷ ژوئن، دعوت مزبور به عمل آمد برخورد بین دو نیرو، توسعه پیدا کرد.

موقعی که نیروی سازمان ملل متحد و افراد کره جنوبی همگی تحت فرمان «ژنرال ماک آرتور» از مدار سی و هشت درجه عبور کرده و بر کره شمالی مسلط و به منچوری نزدیک شدند، جمهوری چین کمونیست وارد میدان شد و مهاجمین را دوبار عقب نشانید.

---

* . فردوسی ـ شماره ۶۲۷ ـ سال ۱۳۴۲

بدین طریق یک جنگ داخلی تبدیل به یک کشمکش جهانی شد. اقدامات شخصی ژنرال ماک‌آرتور که ترومن با قوه ابتکار خطرناک خود آنها را تأیید می‌کرد، چیزی نمانده بود آتش جنگ سوم جهانی را روشن سازد. این جنگ سه سال طول کشید و عاقبت هم نه غالب معلوم شد نه مغلوب؟ لیکن سه نتیجه دربرداشت:

اولاً معلوم شد که نیرومندترین ارتش موتوریزه دنیا که همان ارتش آمریکا بود نتوانست در این کشمکش موفقیت جنگی بدست آورد.

ثانیاً متفقین آمریکا ابتکار را از دست آن دولت گرفته و با توسعه جنگ جداً مخالفت کردند تا جاییکه رئیس جمهور امریکا با برکنار کردن ماک‌آرتور نشان داد که به هیچ قیمتی مایل نیست دوستان متحد اروپایی خود را از دست بدهد. جنگ کره ارزش نقشی را که اروپای غربی در آینده می‌توانست بازی کند برملا ساخت.

کشور کره یا «کشور صبح آرام» در جنوب شرقی منچوری واقع شده و دویست و بیست هزار کیلومتر مربع مساحت دارد. در سال ۱۹۵۰ جمعیت این شبه جزیره به بیست و هشت میلیون نفر می‌رسید یعنی جمعیت نسبی آن در هر کیلومتر مربع یکصد و بیست و دو نفر بود.

کره کشوری است کوهستانی که دشتهای ساحلی اطراف آن واقع شده و مزارع برنج و درختان توت و مزارع نخود در این دشتها فراوان به چشم می‌خورد. وجود درختان توت سبب شده است که کشور از نظر تولید ابریشم طبیعی مرتبه پنجم را در جهان حائز باشد و همچنین کره جنوبی از لحاظ تولید برنج ششمین کشور تولیدکننده جهان است.

معادن ذغال در کره فراوان است و کشور کره از نظر منافع ذغال نیز ششمین کشور دنیاست. کشور کره «شمالی و جنوبی» تا سال ۱۸۹۵ وابسته به امپراطوری چین بود. در این سال ژاپنی‌ها در جنگ با چین پیروز شدند و طبق پیمان «سی ـ مونو ـ زکی» که در آوریل همین سال بین این دو کشور به امضاء رسید امپراطوری که چین مجبور شد استقلال کره را به رسمیت بشناسد. ژاپن پانزده سال بعد از عقد این پیمان یعنی به سال ۱۹۱۰ کره را ضمیمه خاک خود کرد و از آن به بعد کره مستعمره ژاپن شد و برای آن کشور به صورت منبع برنج و نخود و آهن و ذغال درآمد.

در سال ۱۹۴۵ پس از شکست ژاپون در جنگ جهانی دوم کشور کره به وسیله دولت شوروی و کشورهای متحده آمریکا از ژاپن منتزع شد و به صورت کشوری آزاد درآمد.

سربازان شوروی قسمت شمالی این کشور را تا مدار سی و هشت درجه و سربازان

امریکایی نیز قسمت جنوب را اشغال کردند. طبق سرشماری سال ۱۹۴۶ مساحت کره شمالی که یکصد و بیست و پنج هزار کیلومتر مربع است دارای هشت میلیون جمعیت و کره جنوبی که نود و پنج هزار کیلومتر مربع مساحت دارد و دارای نوزده میلیون جمعیت می‌باشد.

اهالی کره خواستار حکومت واحدی بودند ولی راه حل موقتی که بین نیروهای متفقین پیدا شد تقسیم آن به دو قسمت شمالی و جنوبی بود.

«تریگولی» که در آن موقع دبیرکل سازمان ملل متحد بود می‌گوید:

«در شورای وزیران خارجه که اول بار دسامبر ۱۹۴۵ در مسکو تشکیل شد قرار بود که حکومت موقتی در کره منصوب شود. به همین منظور کمیسیون مختلطی از نمایندگان دول اشغالگر ایجاد شد. این کمیسیون وظیفه‌دار بود که پس از تشکیل حکومت دموکراسی موقت در کره تا مدت پنج سال مقدمات انتخابات آزاد را در سراسر خاک کره فراهم سازد به طوری که در خاتمه پنج سال مردم آن کشور مقدرات وطن خود را بدست گیرند، لیکن این کمیسیون با بن‌بست مواجه شد. بدین معنی که واشنگتن و مسکو نتوانستند درکره توافق پیدا کنند از آن پس، در کره دو کشور تشکیل شد: یکی جمهوری کره شمالی، دیگری جمهوری کره جنوبی حزب کمونیست در کره جنوبی غیرقانونی اعلام شد و در سال ۱۹۴۸ پیرمردی به نام «سینگمان ری» که از ناسیونالیست‌های افراطی بود، با کمک آمریکاییها به ریاست جمهوری کره جنوبی منصوب شد.

«ژول روی» درباره کره جنوبی می‌نویسد: محققاً کره کشوری است دارای دموکراسی ولی بدان می‌ماند که تازه از دوران قرون وسطایی خارج شده باشد، قسمت اعظم یعنی اکثریت قریب به اتفاق مردم هنوز به حقوق خود آشنا نیستند و اصلاً از مفهوم دموکراسی بی‌خبرند. حق با آنهاست، زیرا هیچ وقت روی آزادی به خود ندیده‌اند و طی پانزده سالی که از زیربار استعمار چینی‌ها بیرون آمدند و به ظاهر مستقل شدند (از ۱۸۹۰ تا ۱۹۱۰) عملاً زیر سیطره ژاپنی‌ها بودند.

رجال و وزرای سابق این کشور جرأت ندارند بدون مستحفظ از خانه خارج شوند و هر یک برای خود گارد مستحفظی دارند که از تعرض مردم بتواند خود را مصون نگه دارند، مرگ «پیرمرد» (سینگمان ری) از آرزوهای باطنی و قلبی مردم است و هیچ ابایی ندارند که این آرزوی خود را بر زبان آورند.

وسعت کره شمالی سه پنجم خاک کره و تعداد ساکنین آن یک سوم جمعیت کل کره

است و همچنین قسمت مهم نابع صنعتی و کارخانجات و مخصوصاً پنج مرکز نیروی برق در آنجاست. لیکن کره جنوبی مشتمل بر دو پنجم خاک کره دو ثلث جمعیت است که قسمت اعظم اراضی زیر کشت در این منطقه قرار گرفته است. در اواخر سال ۱۹۴۸ شورویها سربازان خود را از کره شمال خارج کردند و آمریکایی بنابر مقتضیاتی فقط قسمتی از قوای خود را به آمریکا بازگرداندند و بقیه به علت وجود بعضی منابع در آنجا باقی ماندند و می‌بایستی در اول ژانویه ۱۹۴۹ به کلی خاک آن کشور را تخلیه می‌کردند.

سپیده دم روز ۲۵ ژوئن ۱۹۵۰ نیروی نظامی کره شمالی از مدار سی و هشت درجه عبور کرد و داخل کره جنوبی شد، نیروی مهاجم به تانکهای روسی مجهز بود و به سرعت رو به جنوب پیشروی کرد.

عکس‌العمل دبیرکل سازمان ملل متحد

«تریگولی» دبیرکل سازمان ملل متحد شرح واقعه و چگونگی اطلاع وی از این امر و اقداماتی راکه در مراحل بدوی به عمل آورده است، چنین بیان می‌کند:

کمی قبل از نیمه شب ۲۴ ژوئن ۱۹۵۰ زنگ تلفن صدا کرد و من از خواب پریدم. در آن موقع من در منزل خود واقع در جنگل «هلیس» اقامت داشتم. آن طرف سیم تلفن، «جان هیکرسون» معاون دبیرکل سازمان ملل بود که از واشنگتن صحبت می‌کرد. وی به من اطلاع داد که طبق تلگراف سفیر کبیر کشورهای متحده آمریکا در سئول نیروی نظامی کره شمالی در سپیده دم روز ۲۵ ژوئن (البته باید توجه داشت که در تلگراف ساعت را به وقت کره ذکر کرده بود) مبادرت به حمله ناگهانی کرده و به داخل کره جنوبی سرازیر شده‌اند از شرح جزییات و توضیحات معاون دبیر کل، معلوم بود که یک زد و خورد ساده محلی است. من به او جواب دادم که این موضوع یک حمله نظامی است و بایستی بلافاصله شورای امنیت در این امر مداخله کند. راستش را بخواهید من در آن موقع می‌ترسیدم مبادا به کاری دست بزنم که مقدمه جنگ سوم جهانی گردد. در این موقع به «آندریو کوردیه» معاون دیگرم تلفن کردم که با کمیسیون سازمان ملل که در آن وقت در سئول پایتخت جمهوری کره جنوبی بود تماس بگیرد و کمیسیون یک نفر را به منطقه مرزی یعنی مدار سی و هشت درجه بفرستد و اوضاع را از نزدیک کاملاً بررسی کرده گزارش دقیق و جامعی تسلیم کند گزارش مأمور اعزامی همان روز ۲۵ ژوئن (به وقت سئول ۲۶ ژوئن) تلگرافی به دستم رسید. در این گزارش حساسیت و اهمیت اوضاع خاطرنشان شده بود و

به من یادآور کرده بود که هر چه زودتر، موضوع را در شورای امنیت مطرح کنم. من از نظر اینکه یقین داشتم حمله نیروی نظامی کره شمالی با نقشه و آمادگی کامل قبلی و دقیقاً اطراف و جوانب کار را سنجیده و سپس مبادرت به حمله کرده‌اند اقدام به طرح موضوع در شورای امنیت کردم.

درباره علل و دلایل شروع جنگ کره دلیل دیگری هم ذکر می‌شود: می‌گویند قبل از حمله قوای کره شمالی به سمت نیروهای «سینگمان ری» در حدود دو کیلومتر در خاک کره شمالی پیشروی و سپس عقب‌نشینی کرده بودند ولی هیچ مدرکی که دال بر صحت این مدعا باشد در دست نیست.

شورای امنیت همان روز تشکیل شد. نماینده شوروی که اگر حضور می‌داشت یقیناً از حق «وتو» استفاده می‌کرد، در جلسه شورا شرکت نکرد.

(توضیح آنکه نماینده دولت شوروی در شورای امنیت «یاکوب مالیک» بود که از پنج ماه قبل به خاطر مسئله چین در جلسات چین شرکت نمی‌کرد) در این جلسه نماینده کره جنوبی به شورای امنیت احضار و از طرف شوروی به او ابلاغ شد که به دولت مطبوعش توصیه کند به نیروی تحت فرمان خود آتش‌بس دهد و همچنین شورا از مهاجمین بخواهد که آنان نیز به نیروی خود فرمان آتش‌بس داده و قوای خود را از مناطق اشغالی عقب بکشانند.

طرح پیشنهادی کشورهای متحده که راه حلی در مورد جنگ کره بود، پس از اصلاحاتی که در آن به عمل آمد در مقابل نه رأی موافق و یک رأی ممتنع به تصویب رسید.

طبق این پیشنهاد مقامات نظامی کره شمالی مکلف بود فوراً به نیروی خود دستور دهد تا مدار سی و هشت درجه عقب‌نشینی کند. در این راه‌حل تصویبی از هییت اعزامی سازمان به کره درخواست شده بود که کلیه اطلاعات لازم مربوط به نحوه اجرای پیشنهاد مصوب شورا و اقداماتی راکه دو طرف متخاصم در این‌باره به عمل خواهند آورد به شورا گزارش دهند و از طرف دیگر از تمام کشورهای عضو سازمان ملل متحد تقاضا شده بود که در اجرای راه حل مصوب، از اعمال هیچ نوع کمک و همکاری فروگذار نکنند. این دو دستور به امضای «تریگولی» ابلاغ شد.

باید دانست که قبل از افتتاح جلسه سازمان، اقدامات و فعالیتهای شخصی «تریگولی» دبیرکل سازمان نزد «بنگال رو» نماینده کشور هند و «محمود فوزی بک» نماینده مصر در شورای امنیت سبب شد که این دو نفر به راه حل پیشنهادی کشورهای متحده آمریکا رأی موافق بدهند.

لیکن بعداً بر اثر دستورات و تعالیمی که از دولتهای مطبوعشان رسید این دو نماینده قول از وصول دستور دولت مطبوع از دادن رأی خودداری کردند.

روز ۲۷ ژوئن یعنی دو روز پس از عبور نیروی کره شمالی از مدار سی و هشت درجه و شروع جنگ با کره جنوبی، جلسات شورای امنیت مجدداً درباره موضوع کره تشکیل شد. در فاصله تشکیل این دو جلسه، جنگ کماکان ادامه داشت لیکن مقاومت نیروهای کره جنوبی درهم می‌شکست، پیش از آنکه جلسات اخیر افتتاح شود، ترومن رئیس جمهور آمریکا اظهار داشت:

«شورای امنیت» از کلیه کشورهای عضو سازمان ملل دعوت کرده است که به منظور اجرای راه حل مصوب ۲۵ ژوئن و به یاری و همکاری سازمان ملل متحد بشتابند. به همین دلیل من به نیروهای زمینی و دریایی کشورهای متحده آمریکا دستور دادم کمک و پشتیبانی لازم از نیروهای نظامی دولت کره به عمل آورد.

بدین طریق دولت امریکا اولین و یگانه کشوری بود که به تنهایی تصمیم به دخالت در جنگ کره گرفت. راست است که در همان جلسه شورای امنیت با اکثریت هفت رأی از یازده رأی تصویب نمود: «به تمام کشورهای عضو سازمان ملل متحد توصیه می‌شود که از معاضدت و کمک به کره جنوبی برای بیرون کردن نیروی مهاجم از آن سرزمین و برقراری اعاده صلح و امنیت در آن منطقه فروگذار نکنند.» در این جلسه نمایندگان مصر و هندوستان و شوروی رأی ندادند. «بنگال رو» و «محمود فوزی بک» منتظر وصول تعلیمات لازم از دولتهای مطبوع خود بودند (در جلسه مورخ سی‌ام ژوئن نماینده هندوستان موافقت دولت مطبوعش را به پیشنهاد مصوب جلسه ۲۷ ژوئن همراه آورده بود!)

روز هفتم ژوییه شورای امنیت برای بار دیگر تشکیل جلسه داد و موضوع جنگ کره هنوز در دستور «بنا به گفته‌های «لویی جانسون» معاون پیشین وزارت دفاع امریکا این آرایش جنگی و عمل ماک آرتور و تمرکز نیرو در «انشون» که در بیست و چهار کیلومتری «سئول» واقع است، کاملاً خودسرانه بوده چه یک هفته قبل از پیاده کردن سربازان در «انشون» از ستاد ارتش امریکا به وی دستور رسید که از این کار خودداری کند ولی از آنجایی که «ماک آرتور» نیتی به جز حمله به کمونیستها نداشت از اجرای این دستور سرباز زد و به میل شخصی خود رفتار کرد، انشون مهمترین منطقه ارتباطی است. هر کس انشون را در دست داشته باشد، سئول را در دست دارد.»

باری افراد تحت فرماندهی ماک‌آرتور ابتدا به جزیره «ولمی» که در حقیقت محافظ بندر «انشون» است دست یافتند و بعد خود بندر را تصرف کردند. و روز ۲۸ سپتامبر «سئول» به دست ماک‌آرتور افتاد. سربازان کره شمالی از بیم آنکه مبادا به دست نیروی ماک‌آرتور اسیر شوند و یا مهمات و قورخانه ایشان به دست دشمن بیفتد، به سرعت به طرف مدار سی و هشت درجه عقب‌نشینی کردند.

به این ترتیب قاعدتاً می‌بایستی جنگ کره در همان نقطه متوقف شود، ولی آیا واقعاً جنگ به پایان رسید!

پرزیدنت ترومن می‌نویسد:

روز دوم اکتبر، ماک‌آرتور به من اطلاع داد که «واحدهای جمهوری کره جنوبی از مدار سی و هشت درجه عبور کرده و چون مقاومتی به خود ندیدند، به سرعت پیشروی می‌کنند. نیروی دشمن به کلی قوای خود را از دست داده و روحیه خود را باخته و تار و مار شده است.»

اسرار جنگ کره برای اولین‌بار فاش می‌شود*

پس از فتح سئول و عقب‌راندن نیروی جمهوری ملی کره شمالی از مدار سی و هشت درجه یک مسئله برای سازمان ملل مطرح می‌شود:

آیا نیروهای ملل تحت فرماندهی ماک‌آرتور، که بعضی از کشورهای عضو سازمان به جبهه جنگ کره اعزام داشته‌اند ارتش کشورهای متحده امریکا و دسته‌های سربازان استرالیایی، بلژیکی، کانادایی، کلمبیایی، تایلندی‌ها، ترکها، افریقای جنوبی‌ها و بریتانیایی‌ها می‌بایستی پس از عقب‌راندن نیروهای کره شمالی از مدار سی و هشت درجه بگذرند و داخل خاک کره شمالی بشوند یا نه ؟(به طوری که پل‌موسه می‌نویسد نیروی فرانسه در این موقع در جنگ شرکت نداشت زیرا تازه سربازان فرانسوی تحت فرماندهی ژنرال مون کلار روز ۲۵ اکتبر مارسی را به مقصد کره ترک گفتند)

«دزلپی» درگزارش خود می‌نویسد:

«یک جنگ واقعی بین توکیو و واشنگتن از یکطرف و پایتخت کشورهای اروپایی غربی از طرف دیگر، درباره عبور نیروی سازمان ملل از مدار سی و هشت درجه درگرفته بود. متفقین امریکا، مخصوصاً انگلستان با این عمل سخت مخالفت می‌کرد و مخالفت خود را علناً اظهار می‌داشت. شخصی ترومن رئیس جمهور هم در آغاز امر برای عقیم گذاشتن نقشه‌های ماک‌آرتور به سازمان ملل توسل جست. چنانکه در مصاحبه مطبوعاتی روز بیست و یکم اکتبر صریحاً اعلام داشت که وی و دولت امریکا تابع نظر سازمان ملل متحد است و تعیین تکلیف این امر که

---

* . فردوسی ـ شماره ۶۲۸ سال ۱۳۴۲

آیا نیروهای سازمان ملل از مداد سی و هشت درجه عبور کنند یا نه به عهده آن سازمان است.

«تریگولی» دبیرکل سازمان ملل روز سی‌ام سپتامبر پیشنهادی بدین مضمون تقدیم سازمان کرد: «مجمع عمومی سازمان ملل متحد به رئیس جمهور کره شمالی دستور دهد که فرمان آتش بس صادر کند و هر دو طرف نیروهای خود را در مرز مشترک سابق یعنی مدار سی و هشت درجه قرار دهند. سپس نیروی کره شمالی خلع سلاح شود و مقامات دولتی کره شمالی تا یکسال مهلت دارند که انتخابات آزاد را زیرنظر و به موجب قوانین موضوعه کمیسیون منتخب سازمان ملل انجام دهد.»

تریگولی در اطراف پیشنهاد خود توضیح داد: نیروهای سازمان ملل متحد مادام که انتخابات آزاد انجام نگرفته است در منطقه‌ای زیر مدار سی و هشت درجه متوقف باشند و پس از انجام انتخابات خاک کره را ترک کنند. چنانچه مقامات کره شمالی با این پیشنهاد مخالفت کنند سازمان نیروی ملل متحد تا پیروزی نهایی و تسخیر تمام خاک کره شمالی به جنگ و پیشروی ادامه دهند.

از روز سوم اکتبر به واشنگتن اطلاع می‌رسید که چین کمونیست تصمیم گرفته است چنانچه نیروی سازمان ملل متحد از مدار سی و هشت درجه عبور کند، آن دولت با تمام قوای خود به مقابله بشتابد و دولت هند درصدد برآمد که با میانجیگری خود راه حلی برای این مسئله بین‌المللی بیابد.

ترومن از مداخله نیروی چین کمونیست سخت واهمه داشت به طوری که در تاریخ نهم اکتبر ضمن تعلیماتی که به ماک‌آرتور داده است چنین نوشته است:

«در هر حال شما بایستی قبل از هرگونه اقدامی که در منطقه چین به عمل بیاورید مثلاً کسب دستور نمایید.»

ترومن برای جلوگیری از پیشرفت ماک‌آرتور بسوی رودخانه «یالو» (سرحد بین منچوری چین و کره) و بیم آنکه مبادا پیشروی وی سبب دخالت دوجانبه شورویها و چین کمونیست شود در ۱۵ اکتبر به جزیره «ویک» رفت، و با ژنرال بحث فراوانی کرد بهتر است رشته سخن را به دست خود رئیس جمهور بدهیم. ترومن می‌گوید:

ـ از ماک‌آرتور پرسیدم: آیا می‌دانی دخالت شورویها و چین کمونیست چه خطراتی در بردارد؟

جوابی که او به من داد شامل دو قسمت است:

اول آنکه بنا به عقیده او فرض مداخله چین کمونیست در این جنگ بسیار ضعیف است به فرض چنین عملی، چینی‌ها بیش از پنجاه تا شصت هزار سرباز به کره نخواهند فرستاد و اگر بخواهند خود را به بیونگ یانگ برسانند به علت نداشتن هواپیما قادر به چنین کاری نیستند و اقدام از راه زمین هم با انتحار وحشتناکی برابر است. ثانیاً او معتقد بود به فوض مداخله شورویها با اینکه از لحاظ تعداد هواپیما بر ما برتری دارند ولی از نظر خلبان ورزیده از ما پایین‌ترند.

خلاصه آنکه عزیمت رئیس جمهور به جزیره «ویک» صرفاً برای جلوگیری ژنرال امریکایی از پیشرفت به سوی منچوری بود. ولیکن ترومن در حالی او را ترک گفت و به واشنگتن بازگشت که کاملاً مجاب شده بود و عقیده داشت که نقشه‌های «ماک‌آرتور» به هیچ وجه خطری ندارد.

در بادی امر چنین به نظر می‌رسید که «ماک‌آرتور» در عقیده و نقشه خود ذیحق بود. در طول ماه اکتبر نیروی سازمان ملل متحد بی‌آنکه به کمترین مانعی برخورد کنند روبه طرف کره شمالی نهادند و در آنجا به پیشروی پرداختند! روز نوزدهم اکتبر «پیانگ یانگ» پایتخت کره شمالی را اشغال کردند معهذا روز سی و یکم اکتبر صدای اولین شلیک توپ برخاست.

پرزیدنت ترومن می‌گوید:

«اولین گزارشی که از داخله سربازان چین کمونیست به من رسید از طرف ستاد ارتش دهم بود. بین سربازانی که نیروی کره شمالی به اسارت گرفته شده بود چند تن از سربازان چین کمونیست روز بیست و ششم اکتبر از رودخانه یالو عبور کرده و خود را به پایتخت کره شمالی رسانده‌اند یعنی درست یک روز پس از عزیمت من از ویک و اطمینان از سخنان ماک‌آرتور که می‌گفت: سربازان چینی اگر بخواهند از دیالو بگذرند و خود را به پایتخت کره شمالی برسانند دست به انتحار زده‌اند! سربازان چین کمونیست داخل کره شده بودند.»

سربازان چینی آمریکایی‌ها را مجبور به عقب‌نشینی کردند.

سربازان چینی نه فقط جلوی پیشروی سربازان نیروی ملل متحد را گرفتند بلکه آن‌ها را مجبور کردند که بیش از صد کیلومتر عقب‌نشینی کنند. در ششم نوامبر، ماک‌آرتور فرمان می‌دهد که نیروی هوایی آمریکا پلهای رودخانه یالو را بمباران کنند. ترومن فوراً در این امر دخالت کرد. برای ماک‌آرتور پیامی فرستاد:

«دولت نسبت به وضع کره مطالعه کرده است ما نباید هیچ تصمیمی بدون مشورت؛ دولت انگلستان در مورد منچوری بگیریم. و در مورد صدور فرمان بمباران نواحی که کمتر از

هشت کیلومتر با مرز منچوری فاصله داشته باشد، موظفید قبلاً کسب اجازه کنید. هاری ترومن.»

ماک‌آرتور مجبور شد فرمان قبلی خود را در مورد بمباران پلهای رودخانه «یالو» که در مرز منچوری و کره بود، معلق نگاه دارد. و در اعلامیه مفصلی که در همان روز صادر کرده بود اعلام داشت که دیگر نیروی کره شمالی وجود ندارد بکله در برابر ما فقط سربازان چین کمونیست جنگ می‌کنند. بنابراین بایستی «جنگ تازه»ای علیه «دشمن تازه» آغاز کنیم.

«دزلپی»در گزارش خود می‌نویسد:

ژنرال ماک‌آرتور می‌خواست جنگ را به چین بکشاند و از آنجا یک جنگ تازه جهانی را آغاز کند.

بالاخره شورای امنیت به زودی احساس کرد که نیت نهایی ماک‌آرتور چیست و چه نقشه‌های خطرناکی در سردارد. در تاریخ هشتم نوامبر قطعنامه‌ای صادر شد به این مضمون: «هیچ اقدامی که موجب تصادم نیروهای سازمان ملل متحد با چین کمونیست گردد، مطلقاً جائز نیست.» این قطعنامه به امضای سه دولت بزرگ فرانسه ـ انگلستان امریکا بود ولی کاملاً پیدا بود که این قطعنامه یک ظاهرسازی است و دولت امریکا از آنجایی که نمی‌خواست بین او و دو متفق بزرگش جدایی افتد، مبادرت به امضای آن کرده بود.

لیکن در همان حال که واشنگتن صریحاً و علناً ماک‌آرتور را از هر نوع اقدامی بر حذر داشته بود، ستاد کل ارتش آمریکا و پرزیدنت ترومن رئیس جمهور تصویب کردند که هواپیماهای امریکایی مجاز خواهند بود برای تعقیب هواپیماهایی کمونیستها تا فاصله معینی از فراز منچوری عبور کنند.»

«آچسن» وزیر امور خارجه روز سیزدهم نوامبر به نمایندگان و سفرای دولت امریکا در کلیه کشورهایی که دسته‌ای از سربازان خود را به کره اعزام داشته بودند، ابلاغ کرد که با دولتها تماس بگیرند و از آنان بخواهند که آزادی عمل تازه‌ای به ماک‌آرتور بدهند این تصمیم را امریکا خود به تنهایی گرفته بود و به قدری شدید و وخیم بود که وقتی مردم جهان اطلاع یافتند که روز چهاردهم نوامبر هیئتی از پکن برای مذاکره با شورای امنیت به نیویورک عزیمت خواهد کرد، از خوشحالی سر از پا نمی‌شناختند.

ولی فرانسه و انگلستان و سایر کشورهایی که از سربازانی به کره فرستاده بودند موافقت نداشتند که جنگ با چین شروع شود.

«دین اچسن» در برابر کمیته تحقیق سنا اظهار داشت:

«دولت نقشه جنگ هوایی در چین را تغییر داده است. زیرا بعضی از دولتهای متحد و هم پیمان ما با دستور روز سیزدهم نوامبر امریکا با تمام قوا مخالفند.»

قرار بود روز ۲۴ نوامبر هیئت اعزامی چین به «لیک ساکسس» مقر سازمان ملل برسد همان روز ماک‌آرتور یک نیروی یکصد و نود هزار نفری را به حرکت درآورد. نیروهای سازمان ملل همانطور که به سهولت پیش می‌رفتند به عقب رانده شده بودند.

ماک‌آرتور از توکیو فرمان عقب‌نشینی می‌داد و دائم دم از بدبختی، شکست، وقایع وحشتناک و «دونکرک ثانی» می‌زد و اجازه می‌خواست بمباران هوایی را در آن طرف «یالو» شروع کند. دسته‌ای از دوستان سیاسی و هواخواهان ژنرال و پاره‌ای از مطبوعات امریکایی و جمهوریخواهان دو امریکا اظهار می‌داشتند که بایستی دست او را باز گذاشت.

عاقبت بر اثر مخالفتها و بر اثر حملات جمهوری خواهان، ترومن رئیس جمهور و «آچسن» وزیر امورخارجه ناچار با ماک‌آرتور مخالفت کردند. روز بیست و نهم نوامبر یکی از وزرای دولت امریکا، چین را متهم ساخت که «مبادرت به حمله‌ای غیر مترقبه کرده است و آن را مانند حمله کره شمالی «بر خلاف موازین اخلاقی و انسانی» می‌دانست. روز اول دسامبر رئیس جمهور در یک مصاحبه مطبوعاتی از ماک‌آرتور جانبداری کرد یکی از خبرنگاران از او پرسید:

«آقای رئیس جمهور شما گفته‌اید که بکار بردن بمب اتمی بستگی به نحوه عمل سازمان ملل متحد دارد، آیا مقصودتان این است که ما بدون اجازه سازمان ملل در جنگ کره بمب اتمی بکار نخواهیم برد؟»

رئیس جمهور جواب داد:

«خیر، معنی گفته من این نبود که ما بدون اجازه سازمان ملل متحد بمب اتمی بکار نخواهیم برد بلکه گفتم اقدام به هر گونه عملی علیه چین کمونیست منوط به اجازه سازمان ملل است.»

سر فرماندهی کل نیروهای ملل متحد در کره مجاز است که هر نوع اسلحه‌ای را که متضی بداند بکار برد هر فرماندهی همیشه چنین اختیاری دارد.

بدین طریق تلویحاً به ماک‌آرتور اجازه داده شد که بمب اتمی را (که سابق بر این می‌بایستی برای بکار بردن آن از دولت امریکا اجازه بگیرد) از آن به بعد طبق نظر و میل خود به کار ببرد.

و چون درباره نتیجه اظهارات خطرناک ترومن در سازمان ملل گفتگو درگرفت، رئیس

جمهور در تنگنایی افتاده بود که مجبور شد بیانات خود را از ضرورت حاد و شدیدی که در برابر روزنامه‌نگاران اظهار داشته بود تغییر دهد.

جانبداری اخیر ترومن و آچسن از ماک‌آرتور سبب مخالفت شدید دول انگلستان و فرانسه علیه سیاست امریکا شد. این دو کشور با چین کمونیست روابط تجارتی داشتند. کلمنت اتلی نخست‌وزیر انگلستان در دوم دسامبر ۱۹۵۰ عازم آمریکا شد تا از تصادم بین نیروهای امریکا با چین که خواه ناخواه نیروهای سازمان ملل متحد را نیز به میان می‌کشید جلوگیری کند.

در چهارم دسامبر گفتگوی سران دو دولت شروع شد با اینکه بعضی از رجال سیاسی افکار عمومی را برانگیخته بودند که به ماک‌آرتور (کارت بلانش) و اختیارات تام داده شود ولی اتلی موفق شد به وسیله اقدامات خود از طریق نمایندگان سیزده کشوری که نیروهای نظامی به کره اعزام کرده بودند، مانع این امر شود و هر سیزده کشور در یازدهم دسامبر قطعنامه «ترک مخاصمه و انتخاب هیئتی برای رسیدگی و مطالعه درباره وضع فعلی» را امضاء کردند.

در طول این مدت، نیروهای سازمان ملل شهر «پیانگ یانگ» پایتخت کره شمالی را بدون جنگ و خونریزی تخلیه و تا مدار سی و هشت درجه عقب‌نشینی کردند مذاکرات اتلی و ترومن برای جستجوی راه‌حلی که دنیا را از این بن‌بست رهایی دهند همچنان ادامه داشت. با اینکه نخست‌وزیر انگلستان موفق نشد که ترومن را وادار به برکناری ماک‌آرتور کند ولی عاقبت به ژنرال امریکایی دستور داده شد که از بمباران منچوری به هر نحوی از انحاء خودداری کند بنابراین تردیدی نبود که اتلی از شروع جنگ سوم جهانی احتراز می‌کرد.

دولت امریکا در این جریان نه فقط متحدین خود را از دست داد بلکه کشورهای بیطرف عضو سازمان ملل متحد نیز علیه امریکا برانگیخته شدند. روز چهاردهم دسامبر پیشنهاد کشورهای سیزده‌گانه به اکثریت پنجاه و یک رأی در مجمع سازمان ملل به تصویب رسید.

جنگ همچنان تا ۱۹۵۳ ادامه داشت. گاه یکی از طرفین متخاصم حمله یا دفاع می‌کردند و زمانی دسته دیگری به پیشروی و یا دفاع می‌پرداختند. بدین طریق روز سوم ژانویه ۱۹۵۱ سئول از طرف نیروی سازمان ملل تخلیه شد و دوباره روز چهاردهم آن را اشغال کردند.

ترومن رئیس جمهور تعریف می‌کند:

روز پنجم آوریل ۱۹۵۱ ژوزف مارتین رهبر اقلیت مجلس ملی نامه‌ای را که ماک‌آرتور در جواب نامه وی نوشته بود در حضور نمایندگان خواند. قبلاً ژوزف مارتین به او نوشته بود:

مدتهاست که دولت با هر نوع سیاست خارجی روشن و بی‌غل و غشی مخالفت می‌کند.

اکنون دیوانگی محض است اگر در چنین موقعیتی ناسیونالیست‌های کشور چین را که با حکومت کمونیست چین مخالفند، علیه چینی‌ها اغواء نکرد. بایستی دست به کار شد و از وجود آنان در جنگ علیه چین استفاده کرد.

ماک‌آرتور در جواب او نوشته بود:

«عقیده شما درباره استفاده از سربازان چین فورموز هم با عقل و منطق وفق می‌دهد و هم عملاً چنین کاری انجام‌پذیر است.»

ترومن می‌گوید:

از همین یک جمله پیدا بود که ماک‌آرتور به سیاست امریکا که مدتها مورد عمل بود اعتماد نداشت. او شخصاً واقف بود که چرا دولت امریکا نمی‌توانست از نیروی ناسیونالیستهای چین استفاده کند معهذا نه حفظ او با سیاست دولت توافق و هماهنگی نداشت بلکه همه جا آن را مسخره می‌کرد.

اینها و دلایل دیگری سبب شد که ماک‌آرتور روز یازدهم آوریل از فرماندهی برکنار شود. یک از این دلایل، ترس از یک جنگ اتمی بود.

چنانچه مداخله چین منتهی به دخالت شورویها می‌شد وقوع یک جنگ اتمی حتمی بود، دلیل دیگر ترس دولت امریکا از آن بود که مبادا متفقین خود را که در آن موقع همگی او را رها کرده بودند بکلی از دست بدهد ـ لذا ژنرال ریدگوی به جانشینی او انتخاب شد و پس از او نیز ژنرال کلارک تا آخر جنگ یعنی ۱۹۵۳ به فرماندهی جنگ کره باقی ماند.

بالاخره پس از دو سال کشمکش و کنفرانس و پیشنهاد فرمان ترک مخاصمه در ۲۷ ژوییه ۱۹۶۳ در «پان ـ مون ـ ژم» واقع در قسمتی که به نیروی کره شمالی و چین کمونیست اشغال شده بود به امضاء رسید.

صدور فرمان آتش بس در این موقع یکی از کارهای بسیار خردمندانه بود، سربازان هر دو طرف در اطراف مدار سی و هشت درجه روبروی هم مستقر بودند در واقع جنگ می‌بایستی همان موقع که نیروی سازمان ملل به مرز کره شمالی و کره جنوبی عقب نشسته بود، پایان می‌یافت.

لیکن به طوری که «آندره فونتن» درشماره ۲۹ ژوییه ۱۵۳ روزنامه «لوموند» نوشته است آمریکاییها سربازان «سینگمان ری» رئیس جمهور کره جنوبی را پیش می‌راندند ولی از این کار به جز دخالت نیروی چین کمونیست هیچگونه توفیقی نیافتند.

فرمان متارکه جنگ به امضای نمایندگان زیر رسید:

ژنرال کلارک به نمایندگی از طرف نیروهای سازمان ملل متحد که به وسیله ژنرال هاریسن معرفی شد.

ژنرال «نام ـ ایل» از طرف چینی‌ها و کره شمالی که مارشال «کیم ـ ایل ـ سونگ» را معرفی کرد و پیامان ترک مخاصمه را نیز امضاء کردند.

از روز پنجم اوت ۱۹۵۳ مبادله اسرای جنگی شروع شد: بیست و دو نفر امریکایی و یک نفر انگلیسی و همچنین صدها سرباز و افسر چینی حاضر به بازگشت به کشور خود نشدند و بالاخره مانند قبل از جنگ کشور کره به جمهوری ملی کره در شمالی و یکی جمهوری کره جنوبی تقسیم شد. لیکن به تازگی یک نهضت ملی «سینگمان ری» را از کار بر کنار کرد.

جنگ آزادگی*

در الجزایر اوضاع بحرانی است. این بحران از مخالفت گروهی که با روش حکومت بن‌بلا اعلام مخالفت کرده‌اند ریشه می‌گیرد. دست بر قضا نفاق و شقاق کنونی رهبران الجزایر مقارن با تصمیم بن‌بلا مبنی بر ملی کردن تأسیسات و املاک سرمایه‌داران مقیم الجزایر شده است و این تقارن حربه سیاسی مؤثری بدست بن‌بلا می‌دهد تا شورش مخالفان را به تحریک و توطئه سرمایه‌داران بچسباند و خارجیان را در این ماجرا به عنوان سلسله‌جنبان اصلی و تعزیه‌گردان مخالف‌خوانی‌های اخیر قلمداد کند. عملاً ماجرا در جهت تأیید این مدعا سیر می‌کند اما واقعیت چیز دیگری است.

در همه جا ملتها بر ضد استیلای خارجی قیام کرده‌اند. اما انگیزه آنها در این قیام، فقط احساسات ضد خارجی و ملت‌پرستی و به تعبیری «شووینیسم» نبوده است. وجدان بشری با نفس ظلم و زور منافات دارد زیرا این وجدان که عنصر متعالی روح انسان را تشکیل می‌دهد بر وجود آدمی که پدیده‌ای مادی است اثر می‌گذارد.

طبیعت ماده، سکون و انجماد است، و حال آنکه، روح، سیال است. ماده در برابر روح مقاومت می‌کند اما روح درگیرودار این کشاکش، قسمتی از سیلان خود را به ماده می‌بخشد، و موجودی زنده و متحرک و سرشار از شوروشعله زندگی می‌آفریند، ملتهایی در بسیط این زمین زنده و پاینده‌اند که روح ایشان مقهور ماده نشده باشد. سبب مقاومت آنها در برابر ظلم و زور آن است که روح ایشان زیر منجنیق ظلم کاهیده و فرسوده می‌شود، و قهر و خشونت، طبیعت آدمی

---

* . فردوسی ـ شماره ۶۳۷ ـ سال ۱۳۴۲

را به یک عنصر مکانیک ماشینی و جامد و ساکن مبدل می‌سازد، به مجسمه‌ای که دیگر اثر از حیات در آن وجود ندارد و شعله حیات زیر آوار سنگین آن خفه و خاموش شده است.

برای ملت الجزایر فرق نمی‌کند که این ظلم و زور از ناحیه خارجی باشد یا آزاد مردی چون بن‌بلا بساط آن را علم کند. هر نیرویی که روح این ملت را بکشد اگر چه عالی‌ترین نظامات بشری را در قالب یک مدینه فاضله به ایشان عرضه کند و به بزرگترین و پر شکوه‌ترین شعارهای ایده‌آل انسان عصر ما تحقق بخشد آماج مخالفت‌های ملت الجزایر است. ملت الجزایر، آزادی را مقدم بر همه مواهب و نعماتی می‌داند که توسط حکومت به وی عرضه شده است و چنین است که دیروز با نظم استثمارگرانه و امروز با انتظامات دولت مبعوث خویش به پیکار برخاسته است.

الجزایری‌ها می‌گویند پیامبر هم اگر از میان ملت ما بعثت کند و زمام امور حکومت را در دست بگیرد باید آزادیهای سیاسی ما را محترم بشمارد، استقرار آزادی‌های اجتماعی به قمیت مرگ دمکراسی سیاسی در نظر مردم الجزایر پشیزی ارزش ندارد.

آینده الجزایر تاریک است؟*

با کودتای ناگهانی یکی دیگر از رهبران سرسخت انقلاب الجزایر کنار رفت اکنون با وضع فعلی در الجزایر از صفوف مقدم رهبران اصلی انقلاب و استقلال کسی دیده نمی‌شود. عده‌ای قبلاً بودند که قبل از بن‌بلا کنار گذاشته شدند و عده‌ای هم بودند که در سر راه پیشرفت سریع بن‌بلا کنار رفتند. می‌توان گفت هر چه هست تغییرات جدید الجزایر بدواً و اصلاً ناشی از هیچ چیز جز جدال و مبارزهٔ قدرت نبوده است، البته مبارزهٔ قدرت متأسفانه به جز در چند کشور جهان که صرف نظر از خوبی یا بدی رژیم سیاسی تابع اصول خویشند در اکثر ممالک جهان رواج دارد و الجزایر نیز که چند صباحی از استقلالش نمی‌گذرد قربانی این رویه شده است. در عین حال صرف وقوع کودتایی که همراه با زور و قدرت است دلیل روی کار آمدن عده‌ای ظالم و بی «پرنسیپ» نیست، ممکن است کودتا رژیمی عالیتر از رژیم قبلی ایجاد کند و ممکن است رژیمی بسیار تاریک به دنبال خود بیاورد، تحولات جدید که سخت از جهات سیاسی در پرده مانده است به هیچ وجه امکان نمی‌دهد کسی بتواند به این زودی به ماهیت رژیم جدید الجزایر پی ببرد، آنچه دربارهٔ بن‌بلا می‌توان فعلاً گفت این است که از اول درست مراقب نقشه‌های خویش نبود و یا اگر اخیراً متوجه اطراف خویش شده بود بسیار دیر جنبیده بود، او مثل هر رهبر انقلابی دیگر حق داشت که مسامحه کاران و مماشات‌کنندگان و محافظه کاران و خلاصه نیروهای سیاسی فرسوده را از سر راه انقلاب الجزایر بر دارد ولی حق نداشت در این کار آنقدر زیاده‌روی کند که هیچ نیرویی برای مقابلهٔ احتمالی با ارتش آزادی‌بخش الجزایر باقی نگذارد. «بومدین» با

---

* . فردوسی - شماره ۷۲۰ - سال ۱۳۴۴

استفاده از محبوبیت بن‌بلا و قدرت ارتش خویش تمام قدرتمندان انقلابی الجزایر را که به بهانه‌ای مخالف راه انقلاب شناخته شده بودند سرکوب کرد. بعد او ماند و بن‌بلا و ابن مسلم بود که بعدها یکی از این دو نفر کنار خواهند رفت و بومدین زود جنبید و بن‌بلا را در حالی که به تأنی ولی هوشمندانه سرگرم ترمیم اشتباهات گذشته بود، غافلگیر کرد.

به هر حال چون مسائل عموماً و امور انسانی و خصائل شخصی خصوصاً همیشه نسبی است نمی‌توان فعلاً به این زودی بومدین و بن‌بلا را مقایسه کرد، این اظهار نظر فقط وقت می‌خواهد و این آینده است که نشان می‌دهد تحولات اخیر الجزایر جهشی به جلو بود یا یک گام به عقب، از طرف دیگر هنوز نه وضع داخلی الجزایر و نه موقعیت بین‌المللی رژیم جدیدش هیچیک روشن نیست، تظاهرات منظم و اصولی و تناوبی سازمان دانشجویان الزایر که یگانه پایگاه روشنفکران طرفدار بن‌بلاست خود حاکی از وجود تصمیمات مهمی است که ممکن است در آینده برای بومدین ایجاد دردسر کند، علاوه بر این اعلامیه‌های مکرر و خسته کنند رادیو الجزایر دایر به اعلام طرفداری گروههای مختلف داخلی و اقدام شورای انقلابی جدید و در اعزام نمایندگان شتابزده به کشورهای مختلف و روشن نبودن موقعیت رژیم بومدین برای مراکز تفل سیاستهای بین‌المللی خود نشانه‌هاییست از این که وضع الجزایر و رژیم جدیدش آن‌طور که باید مستحکم باشد نیست. تلاش کشورهای آسیایی و آفریقایی را نیز برای موقوف گذاردن و یا برعکس تشکیل دادن کنفرانس آسیایی و آفریقایی نمی‌توان فعالیتی در جهت تقویت یا تضعیف رژیم بومدین تلقی کرد. چین کمونیست اگر اصرار با تشکیل کنفرانس الجزایره در موعد معین دارد انگیزه‌اش مطلبی جدا یعنی محکوم کردن هر چه زودتر سیاستهای غربی در جنوب‌شرقی آسیاست و هند و جمهوری متحده عرب اگر تمایلی به تشکیل به موقع کنفرانس نشان نمی‌دهند. به خاطر ملاحظه در نرنجاندن و تأمل در تحولات گرم الجزیره است. النهایه اگر رژیم بومدین بتواند با تمام کوششهای که می‌کند کنفرانس آسیایی و آفریقایی را به موقع و با حضور نمایندگانی که قبلاً قرار بود شرکت کنند تشکیل دهد بر ستیزی داخلی و بین‌المللی برای خود دست و پا می‌کند.

به هر حال صرف‌نظر از تمام مسائل یکی از اشکالاتی که سر راه آینده بومدین است و اشکالی بزرگ و غیرقابل چشم‌پوشی به نظر می‌آید این است که الجزایر فعلی با فقدان شخصیت سیاسی روبروست. ممکن است در آینده خود بومدین با قیافه‌هایی دیگر شخصیتهای قابل اعتمادی شوند ولی حالیه کسی دور او و همکارانش جمع نشده است و استفاده از شخصیتهای

سابق نیز رویه‌ای بی‌خطر نیست زیرا که اگر رهبران سابق می‌خواستند با نوعی مماشات در کنار کسی بالادست خود گام بردارند با بن‌بلا همکاری می‌کردند و اگر بومدین نیز می‌خواست در نظریات خویش تعدیل کند به روی بن‌بلا خنجر نمی‌کشید. به هر جهت همکاری دشمنان سیاسی سابق بن‌بلا با دشمنان جدیدش مشکل به نظر می‌رسد و همین امر به اضافه نکات مبهم دیگر آیندهٔ الجزایر را لااقل برای حال حاضر نامطمئن جلوه می‌دهد.

آخرین دژ استعمار*

در «رودزیا» یک اقلیت بسیار کم سفیدپوست می‌خواهد بدون توجه به حقوق صاحبان اصلی آن سرزمین اعلام استقلال کند و با قانون اساسی تهیه شده قبلی به حکومت ادامه دهد. این سفیدپوستان اکثر انگلیسی هستند که با تشویق دولت انگلیس از قریب یکصد و هشتاد سال پیش به این طرف کم‌کم به این ناحیه آمده‌اند و با زور ارتش و سر نیزه انگلیس حاکم بر مقدارت سیاهپوستان گردیده‌اند. این گروه تجربیات فکری و علمی چند قرن بشریت را به کمک گرفتند و در سرزمین بکری با اجیر کردن صاحبان اصلی‌اش به میلیونها میلیون پول رسیدند. مهاجرین غنی شدند سیستم حکومتی سرزمین اصلی خود را در سرزمین تازه برقرار کرده‌اند قدرتهای سه‌گانه مجریه و قضاییه و مقننه را در دست گرفتند و قریب چهار میلیون سیاه را با جمعیت خود که قریب یک دهم سیاهپوستان هم نیست در اسارت نگاهداشته‌اند.

اکنون که جنبش استقلال‌طلبی در هر گوشهٔ جهان سخت در حال تقویت است، سیاهپوستان رودزیا هم جدی کوشش می‌کنند تا استقلال خود را بدست آورند و حکومت سفیدها را که تقریباً از آخرین قلاع استعمار در قارهٔ سیاه است واژگون سازند. اما سفیدها که به هراس افتاده‌اند، جهد می‌کنند تا قبل از آنکه حادثه‌ای روی دهد و سیاهان مقدرات خودشان و سرزمین اصلیشان را بدست بگیرند محکم کاری کنند و حکومت را دربست با همین سیستم فعلی حفظ کنند، زیرا اینها نمی‌خواهند یا شاید هم نمی‌توانند زیر دست سیاهان زندگی کنند. این البته تقصیر سیاهان نیست که عده‌ای میهمان ناخوانده را نزدیک به دو قرن در خاک خود پذیرایی

---

* . فردوسی ـ شماره ۷۳۶ ـ سال ۱۳۴۴

کرده‌اند. این تقصیر اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی قرون هجده و نوزده است که به قدرتهایی از جمله انگلیس اجازه داد به خاکهای بیگانه بریزند و ثروتهای سرشار طبیعی و حتی نیروی کار انسانی میلیون‌ها میلیون بشر را به یغما ببرند و به این مال و ثروت و طرز زندگی خو کنند و اکنون هم که قلعه‌های استعمار یکی پس از دیگری فروریخته و می‌ریزد حتی با به هم ریختن نظم یک قاره حاضر نشوند دست از ریشهٔ دو قرن اخیر خویش بردارند.

سفیدپوستان رودزیا مدعی هستند که سیاهان آنقدر رشد سیاسی و اجتماعی و علمی ندارند که بتوان سرزمینشان را بدستشان داد و برای اثبات نظر خود به سرزمینهای سیاهی که استقلال یافته‌اند و بلافاصله در اغتشاش و انقلاب فرورفته‌اند اشاره می‌کنند. این استدلال کاملاً بی‌اساس است. اگر در سرزمینهایی که آنها مدعی‌اند سیاهان قادر به اداره مملکت نیستند قدرتهای جهانی به خاطر مسائل متعدد مداخله نکنند مردم می‌توانند با هم کنار آیند. مثلاً اگر در کنگو آمریکا و انگلیس و بلژیک و فرانسه و غیره و غیره دخالت نمی‌کردند چومبه‌ها و کازاوبوها سرکار نمی‌ماندند و حکومت بدست آنها می‌افتاد که لایق بودند. پس اگر سرزمین سیاهی پس از اعلام استقلال به اغتشاش فرو می‌رود این سفیدها هستند که بر سر چپاول منابع طبیع و بهره‌برداری سیاسی ویژه‌ای این سرزمینها را به قتلگاههای وسیع مبدل می‌سازند. سفیدپوستهای رودزیا اگر نمی‌توانند به حکومت اکثریت یعنی صاحبان رودزیا گردن نهند می‌توانند دست بردارند و به خاکهای خود برگردند. هیچ قانونی و اخلاق و رویه انسانی آنها را مجاز نمی‌دارد حقوق چند میلیون انسان را پایمال کنند و به دلائلی بی‌اساس به بهره‌کشی خود از آنها ادامه دهند.

در این بحث این مسأله پیش می‌آید که چرا انگلیس که به حساب سرزمین «مادرکامنولت» نامیده می‌شود با اعلام استقلال سفیدپوستها مخالفت می‌کند و بعضی ممکن است فکر کنند اگر انگلیس رودزیا به حقوق سیاهان توجه ندارند بالعکس دولتشان دارد. جواب این نظریه این است که انگلیس‌ها به خاطر هیچ ارزشی انسانی این کار را نمی‌کنند بلکه تنها و تنها به خاطر گروه سیاسی‌ای که ساخته است و از طریق آن در حاکمیت قریب بیست کشور جهان دخالت می‌کنند، سنگ حقوق سیاهان رودزیا را به سینه می‌زنند. اعضای آفریقایی و آسیایی کامنولت انگلیس را تحت فشار قرارداده‌اند که از خیره‌سری سفیدپوستهای آن ناحیه جلوگیری کنند و بعضی اولتیماتوم داده‌اند که از کامنولت خارج خواهند شد. ضمناً اگر بحرانی در افریقای مرکزی درگیر و کشتارهایی نظیر کنگو آغاز گردد، در اولین مرحله گناهش به گردن انگلیس

خواهد بود و همین مسأله صدمهٔ بزرگی به موقعیت کارگری انگلیس از سیاه‌پوستان که آن را به تعبیری می‌توان سیاست خواند و نه حمایت.

به هر حال در مسأله رودزیا عظیمی علیه اقدامات یک جنبه احتمالی سفیدپوستها صف‌بندی کرده‌اند. سازمان وحدت افریقا تصمیماتی گرفته است و ضمن قطعنامه‌ای از سازمان ملل و کشورهای جهان جداً خواسته است که در جلوگیری از اقدامات غیر انسانی سفیدپوستها اقدام کنند. امریکا و آلمان‌غربی نیز به دلایلی از رویه دولت ویلسون حمایت می‌کنند. در این احوال کشورهای افریقایی و آسیایی ممکن است به «بایکوت» همه‌جانبه حکومت سفیدپوست‌ها در رودزیا مبادرت کنند و احتمالاً جنگ‌هایی انقلابی به صورت چریکی راه اندازند و همین مسائله است که عده زیادی از بازرگانان و صاحبان صنایع رودزیا را به هراس و مخالفت با تصمیم مجلس و دولت کنونی رودزیا در اعلام استقلال یک جانبه واداشته است.

به هر جهت اعلام استقلال یک جانبه رودزیا از طریق حکومت «یان اسمیت» خالی از مخاطره نیست و چه بسا ممکن است به قیمت لرزاندن پایه‌های کامنولت و بروز اغتشاش و کشمکش‌های طولانی در مرکز افریقا و ایجاد بحران جهانی جدیدی تمام شود.

در خطر خانه خاورمیانه!؟*

سوریه بالاخره تهدید خود را در مورد نفت عراق عملی کرد. قطع نفت عراق از خاک سوریه ـ صرفنظر از شادمانی خوش‌باورانه آنها از این کوتاه‌دستی کمپانی نفت ـ می‌تواند نشان‌دهنده این واقعیت هم باشد که مسابقه زورآزمایی برای تسلط بر منافع حیاتی وچاه‌های نفت خاورمیانه نه اینکه پایان نگرفته است بلکه در زیر توافق‌های ظاهری هنگامه شدیدی درگیر است که علی‌الرسم به کنش و واکنشهای حاد و خونینی نیز کشیده خواهد شد. چرا که نفت خاورمیانه با «سیاست» آلودگی خاصی پیدا کرده و منافع کمپانیهای نفتی در خطر خانه خاورمیانه برای آنان اهمیت حیاتی دارد و به همین جهت اقدام سوریه در مورد قطع نفت عراق و برخورد با کمپانی مذکور از نقطه‌نظر آرامش ضروری خاورمیانه، هول‌انگیز و هراس‌آور است. در مقابل این صدمات و لطمات عکس‌العمل کمپانی‌های نفتی چیست؟ مطابق معمول تظاهر به خونسردی و بی‌اعتنایی می‌کنند! و باز هم دست به آن شعبده همیشگی «بی‌تفاوتی» خودشان زده‌اند و اینکه: «غرب نیازی به نفت خاورمیانه ندارد» و در حاشیه این ادعای پوچ ـ اخباری را نیز منعکس میکنند که «اینجا و آنجا طرح‌هایی برای بی‌نیازی از نفت خاورمیانه شروع کرده‌اند» و از طرفی دیگرسعی دارند نشان دهند که اقدام سوریه موجب نگرانی آنها نیست، بلکه این عراق است که باید در پی منافع خود باشد. ولی واقعیت غیر از این است و مشکل بتوان قبول کرد که «منافع جدید نفت ـ حمل نفت با کشتی از منابع دیگری که مخارجی کمتر دارد ـ کشف منابع نزدیکتر به بازارهای مصرف» باعث می‌گردد که کمپانی نفت عراق به آسانی خود را از

---

* . فردوسی ـ شمارهٔ ۷۵۹ ـ سال ۱۳۴۵

خیزاب‌های مخالف کنار بکشد و از منافع اساسی خود در این منطقه بگذرد و یکسر تسلیم حریف شود و خود پس از سالیان درازکنار برود و فقط و فقط برای «تأسیسات و سرمایه‌گذاری» خود در این منطقه دلسوزی نماید! در زیر این بی‌تفاوتی مشوش و مظنون، آشکارا تهدیدی هولناک نهفته است، هشداری به عراق و سوریه، چرا که عراق هم با سکوت و حتی تشویق، سوری‌ها را در تصرف و تسلط خود یاری و تأیید کرده است.

از سویی دیگر باید دید آیا عراق می‌تواند و بنیه و قدرت یک درگیری شدید برای استیفاء حقوق حقه خود را از شرکت نفتی عراق دارد؟ آیا سازمان حکومتی آن می‌تواند برای یک مبارزه بی‌امان با کمپانیهای نفتی شریک، آمادگی داشته باشد؟ با توجه به تاریخچه مبارزات نفتی و حکومت فعلی عراق ـ با ضعفهای آشکارش ـ این کشور با وضع موجود در صورتی می‌تواند قدم در این راه پیش گذارد که از کمپانیهای رقیب و «انحصار طلب‌های نفتی» حمایت گردد و آنها تضمین «آینده بهتری» برای نفت عراق بنمایند تا احتمالاً موجب دلگرمی عراق برای شروع مبارزات نفتی و درگیری با کمپانی نفت عراق باشد و تازه این بستگی به آن دارد که «آن قدرت‌دهنده فرضی» تا چه حد بخواهد و بتواند در مناطق مساعد حریف پیش برود.

تاریخ پر تلاطم خاورمیانه مشحون از مبارزات هائل و برخوردهای خونین نفتی است و سالهای پیش از جنگ بین‌الملل تا این اواخر همه و همه پر از کوشش کمپانی‌هایی است که در وجب به‌وجب خاورمیانه لقمه را از دست و دهان یکدیگر ربوده‌اند و اگر هم زمانی اجباراً بر سر یک «سفره دوستانه» نشسته‌اند هیچگاه از وسوسه ربودن حصه آن دیگری فارغ نبوده‌اند و یک نگاه کوتاه به نمودارهای نفت خاورمیانه نشان می‌دهد که به تدریج کفه یکی بر دیگری چربیده و از سویی میزان درصد یک قدرت نفتی کهنه مرتب تقلیل یافته و دیگری رو به افزایش نهاده است.

و اما در این میان وضع سوریه خود قابل تعمق است. سوری‌ها با دوستان «بعثی‌کش» عراقی زیاد سرخوش ندارند و با این اقدام یک جانبه خود اگر گره‌ای در کار آنان نیانداخته باشند، مسلماً مشکلی از معضلات آنان را حل نکرده‌اند و چه بسا سوریها با این حرکت سریع در تکوین حوادثی که همیشه در بطن کشور همسایه خفته است، جان تازه‌ای دمیده‌اند و از طرفی دیگر سوریه خود دارای خصوصیات اصیلی در آنچه که وانمود می‌کند، نیست و در کار حکومت پایگاه چندان ثابتی در میان مردم نداشته و فعلاً هم اصراری به جلب این نیروهای پراکنده ندارد. البته با توجه به روش اخیر این حکومت، نمی‌توان عامل «شانس» را در ثابت‌ماندن وضع

موجود این کشور نادیده گرفت، بخصوص اینکه سوری‌ها متهم به تمایلاتی نیز شده‌اند و این خود در کسب «امتیازاتی» که از کمپانی نفت عراق طلب کرده‌اند، سد و مانع بزرگی بوده است.

ناظران سیاسی با حوادث اخیر در کشورهای عربی حدس دیگری را پیش می‌کشند، که آیا در سیاست نفتی خاورمیانه قدرت تازه‌ای (احیاناً سومی) نیز ـ حداقل برای بر هم زدن امتیازات غربی‌ها ـ پیدا شده است؟ (این حدس آنان از آخرین روزهای جنگ بین‌الملل دوم ناشی می‌شود که شوروی‌ها از «دوستان آنروزی» حصه‌ای هم از نفت خاورمیانه طلب می‌کردند ـ ولی بعداً به واسطه اوضاع نابسامان کشورشان و احتیاج مبرم به دوستی با متفقین ـ از آن چشم پوشیدند) و اکنون ژست سوریه و ضدیت با غرب و تظاهر به بعضی تمایلات چنان است که می‌خواهند وانمود کنند که به این «قدرت تازه» اتکاء دارند.

با تمام این اوصاف مشکل بتوان باور کرد که در این بازی پر ابهام نفتی کمپانی نفت عراق و سهامداران مدبر آن ساکت بمانند و با تمام «ژست بی‌نیازی» و بی‌اعتنایی که نشان می‌دهند و دورنمایی که از منابع جدید ترسیم می‌کنند، حاضر باشند که به سادگی از این منابع سرشار بگذرند و به واکنش شدیدی (چنانکه درگذشته هم سابقه داشته است) متوسل نشوند؟ متأسفانه تشتت نیروهای ملی عدم هماهنگی مردم و دورافتادگی قدرتها از یکدیگر و ضدیتشان با هم عدم یکپارچگی در ابراز شعارهای واحد، عدم تشکیل جنبش ضد استعماری در این کشورها، هر گونه امید به موفقیت آنان را برای احقاق حقشان از کمپانی نفت مبدل به یأس می‌کند و تازه این به شرطی است که خود در این میانه وسیله و دست‌آویز یک قدرت حریص‌تر برای بلعیدن تمام این منافع و منابع نشده باشند.

آفریقا در راه یک آزمایش تازه*

در آفریقا آزمایش تازه‌ای برای تکمیل انقلاب استقلال این قاره در جهت پیشرفت و ترقی آن صورت می‌گیرد کشورهای آفریقایی بیش از سایر کشورهای جهان به این انقلاب دوم احتیاج دارند زیرا در انقلاب نخستین فقط استقلال سیاسی و حتی ظاهری آنها تأمین شده است و نه استقلال اقتصادی و حتی فکری آنها. موج انقلاب دوم از همان دوران پایان مرحله انقلاب اول مواج بود. حوادث کنگو مظهر زشتی است از همه تلاشهای استعمارگران نوین و سوداگران بین‌المللی برای جلوگیری از انقلاب دوم که در بطن انقلاب استقلال و خیلی سریع و سوزان بوجود آمده بود. حوادث کنگو در عین‌حال نمودار ظلم و جوری است که سالیان دراز استعمارگران «متمدن» غربی علیه مردم سیاه کنگو نمودند و از ایجاد شخصیتهای سالم و مبرز که بتوانند علی‌رغم همه این کشمکشهای خونین راه عاقلانه‌ای پیدا کنند جلوگیری کردند و به جای آنها عده‌ای مزدور پیدا و ناپیدای سیاه را به جان یکدیگر انداختند.

انقلاب دوم آفریقا بعداً حداقل در ده کشور این خطه یا به دلیل نامساعدبودن شرایط ملی و بین‌المللی و یا تحت‌تأثیر افراط و تفریط عقاید و رفتار رهبران این کشورها با شکست روبرو شد و کشورهایی چون غنا ـ نیجریه ـ الجزایر و این قبیل تحت تسلط رژیمهایی درآمدند که علت پیدایش آنها ایجاد سد و مانع در راه انقلاب دوم و یا حداقل تعویق آن است. اما آزمایش کنونی آفریقا در جهت تکمیل انقلاب استقلال آن و به تعبیر دیگر انقلاب دوم ـ اینک در قسمتی از مشرق قاره سیاه می‌گذرد و رهبر آن یکی از سالمترین ـ مبرزترین و پخته‌ترین رهبران آفریقایی است.

---

* . فردوسی ـ شمارهٔ ۸۰۶ ـ سال ۱۳۴۵

«جولیوس نیرر» رهبر انقلاب استقلال «تانگانیکا» آنچنان در سرزمینهای اطراف خود و همه آفریقا نفوذ دارد که مدتی پس از به ثمررسیدن انقلاب کشورش سرزمین زنگبار نیز از روی میل و رغبت شخصی به آن ملحق شد و اینک او رهبری دو سرزمین را با اسم واحد (تانزانیا) به عهده دارد.

«نیرر» پس از چند سال که پایه‌های استقلال سیاسی کشورش را محکم نموده و شخصیت بزرگ خود را به ملتش و جهانیان نشان داده اینک در پی تکمیل انقلاب اول برآمده و انقلاب استقلال اقتصادی «تانزانیا» را آغاز کرده است.

در تانزانیا نیز همانند سایر کشورهای تازه استقلال یافته نفوذ عمیق اقتصادی دول استعمارگر همچنان وجود دارد. صنایع و مؤسسات اصلی اقتصادی و بانک‌ها توسط سرمایه‌داران و تجار بیگانه اداره می‌شود و نبض اقتصاد کشور تقریباً در دست همان حکام سابق است.

«نیرر» مصمم است بتدریج و بوسیله یک انقلاب آرام ـ مسالمت‌آمیز و انسانی ملت تانزانیا صاحب اصلی آن سازد و صنایع و مؤسسات اقتصادی را که در دست بیگانگان ثروتمند است به سیاهان آفریقایی که مالک اصلی آن هستند بسپارد. آزمایش تانزانیا متین ـ محکم و دقیق و حساب شده است و دبیر آن نیز عقاید خود را از منطق تاریخ کسب کرده و با شرایط زمان پیش می‌رود. او همانند نکرومه ادعای «مسیح سیاه» و نجات‌دهنده آفریقا را ندارد. اگر آزمایش او موفق شود خودبخود در همه آفریقا اثر می‌گذارد و راه تر و تازه و موفقی جلوی پای سیاهان این قاره برای رهایی از قیود اقتصادی خارجی باز می‌کند. کمااینکه به موازات اقدامات نیرر در تانزانیا ـ اقدامات مشابهی نیز در کنیا و سودان و اوگاندا همسایگان تانزانیا صورت گرفته است و می‌گیرد.

او همانند «بن‌بلا» دچار ضعف عدم توافق با همکاران و همفکران خود نیست و اطراف خود را خالی از همه حمایتهای لازم و ضروری نمی‌سازد و سرانجام آنکه تانزانیا مشکلی نظیر مشکل نیجریه که از اقوام و قبائل مختلف و حتی وجوه مختلف جغرافیایی تشکیل شده باشد، ندارد.

تانزانیا مانند غنا از جمله نخستین کشورهایی آفریقایی بود که به علت مسامحه انگلستان در حل مسئله رودزیا و ضمن اینکه انگلستان خود در توطئه سفیدپوستان رودزیا سهیم است ـ روابط سیاسی خویش را با انگلستان قطع کرد ولی این اقدام و سایر اقدامات «نیرر» جنبه ضد

غربی به سیاست او نداد و ترس و وحشت قدرتهای غربی را از اینکه پایگاه بزرگی علیه آنها در آفریقا ایجاد شده است پدید نیاورد. چه نیرر مثل هر رهبر مترقی جهان سوم هیچ اصراری به دشمنی با یک بلوک خاص ندارد کما اینکه دوستی خاصی نیز با بلوک دیگرایجاد نمی‌کند.

نیرر روش سیاست پراتیک تعهدناپذیری را در داخل بلوک شرق نیز اجراء کرده است و اشتباهات نکرومه را در نزدیکی بدون جهت و غیر واقع‌بینانه به پکن مرتکب نگردیده است.

اخیراً که نیرر اقدامات خود را برای خلع ید مؤسسات و بانکهای خارجی آغاز کرد و دستور ملی کردن این مراکز اقتصادی را صادر نمود اعلام داشت که مردم تانزانیا باید فقط به خود متکی باشند. در این میانه عده‌ای او را متهم به پیروی از روشهای چین کمونیست کردند و نیرر در پاسخ گفت، اقتباس و پیروی از روشهای این یا آن کشور مخصوصاً که فقط جنبه اقتصادی داشته باشد و با شرایط خاص یک کشور دیگر هماهنگی نماید به هیچ وجه دلیل اشتراک وجوه سیاست این کشورها با یکدیگر نیست بخصوص که تانزانیا می‌کوشد آزمایش خود را با یک شکل کاملاً آرام و مسالمت‌جویانه به ثمر برساند.

سیاست کنونی تانزانیا در تکمیل انقلاب استقلال خویش از طرف مجامع غربی حتی به نوعی سیاست طرفدار تبعیض نژادی تعبیر شده است زیرا در میان سرمایه‌داران و مالکان و بانکداران بزرگ این کشور و سایر کشورهای مشرق آفریقا گروهی از سفیدپوستان آسیایی و غیره دیده می‌شوند. «نیرر» توضیح می‌دهد که در اجرای سیاست خود فقط به شکل اقتصادی آن اهمیت می‌دهد و اصطلاح (افریقایی کردن صنایع و اقتصاد افریقا) اصطلاحی است که از طرف غربی‌ها عنوان گردیده و منظور اصلی آن ایجاد این سوءتفاهم است که افریقا می‌خواهد علیه انسان سفید بپاخیزد.

بعضی مطبوعات غربی خود ضمن تجزیه و تحلیل حوادث کنونی افریقای شرقی این نکته اسف‌انگیز را تذکر می‌دهند که سفیدپوستان هندی و غیر آفریقایی‌های مقیم این کشورها چگونه پس از استقلال تانزانیا ـ گینا ـ ملاوی و غیره حتی از تبعیت کشورهایی که به آنها همه چیز داده‌اند امتناع کرده و پاسپورت انگلیسی خود را همچنان حفظ کرده‌اند. آزمایش تانزانیا در میان همه آزمایشات قاره سیاه نادر و ممتاز است با این حال حوادث مختلف ملی و جهانی می‌تواند مسیر این آزمایش را منحرف کند و تحقق هدفهای اصیل و مطلوب را دست‌کم مدتی به تعویق اندازد.

مبارزه دلیرانه با امپریالیسم*

آمریکای لاتین در اوج مبارزات ضد استعماری و در هنگامهٔ تلاش بزرگی برای دست‌یافتن به آزادی و رهایی از قید امپریالیسم بین‌المللی است.

سالهاست که بسیاری از کشورهای این منطقه در بدوی‌ترین شرایط و در فقر و فاقه کامل به سر می‌برند و سیاهی دشت و هراس، خودکامگی و قساوت حاکم بر سرنوشت آنهاست. در این کشورها سرمایه‌ها و سرمایه‌داران، و در پناه آنها مشتی ریاست‌طلب بطال و یا سیاسیون سالوس و نوکر مآب و فرومایه و جمعی متنعم سوءاستفاده‌چی که ـ در جوار سرمایه‌داران آمریکایی قدرت گرفته‌اند ـ مسلط بر جان و مال مردم و بالاخره حاکم بر سرزمینی هستند که در تب استقلال واقعی و حق حاکمیت ملی می‌سوزد.

این کشورها با وجود استقلال صوری آنها، پاک‌باخته سرمایه‌گزاریهای هنگفت کارتل‌های آمریکایی و ایادی تحمیل شده آنها هستند و سالهاست که مواد خام آنها به ثمربخش از طرف کمپانی‌های خارجی غارت می‌گردد و همیشه به عنوان یک «شکارگاه اختصاصی» از آن حفظ و حراست شده است و در مراحل اولیه رشد اقتصادی همواره شقاوت استعمار را در رگ و پوست خود حس کرده‌اند.

کشورهای آمریکای لاتین از یک سو دچار استعمارند و مطامع کارتل‌های آمریکایی و از سویی دیگر ملعبه‌بازی‌ها و خودکامگی‌های نظامی و حکومتهای فاسد اداری خود هستند و اینکه به طریقه اولی مورد حمایت آن کمپانی‌ها می‌باشند و حکومت با استعانت به یاری آنها

---

* . فردوسی ـ شماره ۸۰۹ ـ سال ۱۳۴۶

مانعی نمی‌بیند که برای بقای استثمار و استعمار و رژیم فاسد این مناطق دست، به خون برادران خود بیالاید و سرنیزه را پاسدار منافع بیگانگان و در خدمت آنان بگمارد.

کشمکش آمریکای لاتین از سالیان پیش از این مسائل آغاز شده است. از یکسو مردمی که می‌خواهند به حیات سیاسی و اقتصادی «کمپانی‌های خارجی» پایان دهند و از آن طرف حکومت که ساخته و پرداخته آنهاست و بالطبع در مقابل مردم قرار دارد وگرنه همیشه یک کودتای شسته و رفته آماده است که «قصر ریاست جمهوری» را محاصره نماید و حکومت جدیدی را اعلام کند. از اینجا فلسفه وجودی «تروخیلوها، و باتیستاها، رنه بارین توزها، ژان کارلوس اونگاییناها»مواجه می‌شود و علت وجودی باصطلاح «مبارزات چرکی و انقلابی» آشکار می‌گردد.

گو اینکه اخیراً اخبار «مبارزات مردم» آمریکای لاتین آن هم با عناوین پرافترای «چریک‌های کمونیست ایادی چین! مزدوران فیدل کاسترو، حمایت شوروی» منتشر شده است ولی به قول «والترلیپمن» مفسر آمریکایی مبارزه مردم این منطقه با استعمار و سرمایه‌های خارجی و ایادی آنها از سالیان دراز ادامه داشته است ولی همیشه سانسور شدید و قصابی‌ها و بالاخره سیاست خاص ایالات متحده در کمک به خفقان در این کشورها مانع از آن بوده است که این مبارزات دلیرانه و نهضت ضد استعماری آنان در کشورهای دیگر منعکس شود.

ممکن است درس موفق کوبا باعث تشویق و نمونه سرمشق‌دهنده‌ای برای مردم آمریکای لاتین باشد ولی مسلماً انگیزه‌ای که امریکای جنوبی را به یک پارچه آتش و عصیان مبدل کرده و باعث تحریص مردم به مبارزه ضد امپریالیستی است، چیزی مانند فیدل کاسترو و یا ایادی چین و کمک شوروی نیست و در این میانه نبایستی فقر مهلک، فساد آشکار واز سویی دیگر قساوت شرکتهای حاکم بر معادن این کشور و بیرحمی حکومت و شقاوت پلیس و کودتاچی‌ها را نادیده گرفت.

این تنفر و این شور و شوق تنها به زحمتکشان این کشورها محدود نمی‌شود و چه بسا افسران جوان و سربازان شجاع که با مردم خود در این راه هم‌عقیده‌اند و گاه جان خود را در قصابی‌های متنوعی کودتاچی‌ها و ژنرال‌های وابسته به «سیا» و سهامداران و شرکتهای آمریکایی از دست داده‌اند.

متأسفانه ایالات متحده همچنان که درگذشته از حکومتهایی نظیر «تروخیلوها» حمایت می‌کرد و «باتیستا»ها را در سرکوبی مردم می‌شود، اکنون نیز به یاری حکومتهای ترادمنی نظیر

آنها در کلمبیا، پرو، بلیوی، آرژانتین و از اشخاص نظیر «رنه بارین توزها» همت گماشته است و عجیب نیست که برای تخطئه مبارزه مردم همگام با هییت حاکمه این کشورها متوسل به نسبتهای دروغ شود و با اتهام کهنهٔ «انقلاب صادراتی» و مزدوران خارجی بخواهد مبارزه مردم را ملوث کند. دروغ‌سازان حکومت در جوار این اتهامات از کمکهای نامرعی نیز دم می‌زنند که گویا از آسمان و زمین به «اخلال‌گران و آشوبگران» می‌رسد و کیست که نداند «شکارگاه اختصاصی» آمریکا مرتب در محاصرهٔ «پست‌های نگهبانی» و «مراکز بازرسی و کنترل» برای «امنیت» این منطقه است که مبادا موجودیت و منافع شرکتهای آمریکایی دچار تزلزلی شود و سلطه سیاسی و اقتصادی آنها گزندی ببیند!

کندی رئیس‌جمهور فقید آمریکا با توجه به بشکه‌های باروت که در این منطقه وجود دارد، می‌کوشید تا از برنامه‌های نوین و شخصیت‌های معتبری که متکی به توده این کشورها باشند، حمایت کند ولی این سیاست که از همان اول نیز مورد قبول و تأیید کارتل‌های بزرگ ذینفع در این منطقه نبود ـ با ناکامیابی مواجه شد و اکنون می‌بینیم که در بسیاری از این کشورها هنوز زمین در دست مالکان بزرگ است. رفورم ارضی به عنوان ذنب لایغفر از طرف «رهبران» فاسد تقبیح می‌گردد. اصلاحات اداری و مبارزه با فساد شرکت‌ها و مقاطعه کاران و سرمایه‌گزاران خارجی به عنوان «برنامه‌های انقلابی وکلای صادارتی» و «یاوه ـ گویی‌های متداول» تلقی می‌شود و حکومت همچنان در دست یک مشت ریاست‌طلب متمتع، خانواده‌های معدود، پولداران خائن و خائف، وابسته به کارتلهای حاذق در استثمار است. و مردم در چهارچوب مرزهای تحمیلی استعمار ناچارند که به مبارزه برخیزند تا حق حاکمیت ملی خود را بدست آورند.

درام اسرائیل و ملل عربی *

درکشاکش جنجالهای سیاسی بزرگی که در سازمان ملل و خارج آن، برای پوشاندن جنبه محرمانه حل بحران اعراب و اسرائیل بر پا شده است، قالب مبارزه‌ای که ملل عربی در آن شکست خوردند، به وضوح تمام عوض می‌شود، در حقیقت، این قالب، منطقی‌تر و قابل پشتیبانی‌تر است و به چهره اعراب، قیافه شهدای تجاوزات و نیرنگهای امپریالیسم را می‌دهد، و این تنها قیافه‌ایست که آنان بگیرند، زیرا قالب جنگ نژادی و دینی و ازین قبیل، برای توجیه مبارزه طولانی و عمیقی که تاکنون به فاصله‌های ده، و بیست ساله با شکست مواجه شده است قالب خوبی نیست. درام ملل عربی و اسرائیل در حقیقت، درام مبارزه دائمی ملل در حال توسعه و توسعه نیافته، با ملل پیشرفته، مقتدر و صنعتی است. اسرائیل در خاورمیانه چنین تکیه گاهی را در وجود خود منعکس کرده و مبارزه اعراب، از لحاظ محتوی، چنین واقعیتی را در بردارد.

می‌گویند یکی از رهبران قدیمی بعثی عرب در سوریه، اخیراً گفته بود که ما اعراب، به اسلحه احتیاج نداریم، به نیروی روحی احتیاج داریم این اعتراف خوبی است که دلیل بر حقیقت‌بینی است، ولی من تنها همین یک رجل عرب را سراغ دارم که چنین واقعیتی را سراغ و افشا کرده باشد. شک نیست که اسرائیل، جنبه قوی و تجاوزکارانه و مجهز عوامل امپریالیستی غرب را در خاورمیانه بیان می‌کند ولی راه مبارزه با آن، تجهیز نود میلیون عرب از هشت ملت، با حداقل بهداشت و فرهنگ (نود و پنج درصد بیسواد) و اقتصاد (حد متوسط درآمد سرانه در سال هزار و پانصد تومان) نیست آن هم با یک اجتماع پیشرفته مانند اسرائیل نود و دو درصد باسواد

---

* . فردوسی ـ شماره ۸۱۸ ـ سال ۱۳۴۶

و پانزده هزار و پانصد تومان درآمد سرانه سالانه و در حقیقت بایستی، برای مبارزه با قوی، ابتدا از لحاظ کیفی قوی بود سه شکست پی درپی به فاصله‌های کوتاه، بدون شک اسباب تحقیر و تخویف فراوانی را در محافل استعماری برای ملل عرب فراهم آورده است، زیرا واقعاً اعراب رهبران طراز اول سیاسی، اقتصادی، متفکرین و برنامه‌ریزهای متبحر، تکنیک مدرن و نیرومند ندارند و باستثنای کویت که درآمد سرانه آن از امریکا هم بیشتر است سالانه سی و سه هزار تومان برای هر نفر و از چهل و سه هزار نفر آن هفتاد هزار نفر دانش‌آموزند، بقیه بوضع عجیبی عدم وجود کارشناس، پزشک، فرهنگی و کادر راهنمای اجتماعی در تمام زمینه‌های اقتصاد، صنعت و جامعه عرب هویداست. ضعف اعراب در اقتباس تمدن جدید و استفاده از ماشینیسم بر هیچکس پوشیده نیست.

از غرور و عدم‌توجه خالی شویم و ابتدا مصر را نگاه کنیم: در این کشور طبق آخرین آمار مؤسسه تحقیقات استراتژیک لندن و آمار کمیسیون اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل هفتاد و یک درصد مردم بیسوادند دو سوم مردان خدمت ندیده‌اند قیمت برنج ظرف دو سال اخیر دو برابر شده و فروش گوشت فقط هفته‌ای سه روز آزاد است. عربستان سعودی نود و پنج درصد، الجزایر هشتاد و پنج درصد، و سوریه چهل و شش درصد بی‌سواد دارد.

در مصر پانصد هزار نفر صاحب گیرنده تلویزیون هستند، ولی کارشناس فنی تلویزیون تقریباً در حکم کیمیا، و خارجی می‌باشند.

استعداد و ظرفیت آموزش مردم عرب بسیار خوب است کارگران و تکنسین‌ها زرنگ، چابک و پرطاقت هستند. لیکن مغز کم است و چنانکه همه می‌دانند اصطلاح مغز مربوط به کارشناسان، متخصصین و کادرهای فنی که غرب انباشته از آنهاست و حتی از ملل در حال توسعه به غارت می‌برد در حالیکه خود این ملل از محرومیت آن رنج می‌برند.

چه کسانی را مقصر بشماریم؟ امپریالیسم؟ استعمار طولانی و خشن و تنبلی و عدم تحرک؟ خصوصیات نژادی؟ فعلاً هیچکدام را، زیرا این امر مستلزم تحقیق علمی جامعه‌شناسی است لیکن، اگر قبول کنیم که ملل خاوردور مثل کره و چین و ویتنام نیز شرایط مشابهی را ـ حتی بدون داشتن ثروت مهمی نظیر نفت ـ تحمل کرده‌اند و اکنون خلبانان تکنسین‌ها، تیراندازان، فرماندهان و کارشناسان در جبهه‌های جنگ علم و دانش و اقتصاد بزرگترین موجب هراس را در قوای امپریالیسم بوجود آورده‌اند، مقایسه جالبی پیش خواهد آمد.

وضع مالی کشورهای عربی را در نظر آوریم مصر هشت میلیارد ریال فرانک به غرب و

پانزده میلیارد فرانک به شرق بدهکار است، سوریه پنج میلیارد فرانک از شوروی کمک گرفته، ولی بسیار عبرت‌انگیز خواهد بود، اگر بپرسیم کدام برنامه عمرانی اقتصادی، فرهنگی و پیشرفت با این کمک‌ها در این دو کشور لااقل به میزان بیست درصد اجرا شده است؟

بلافاصله پس از شکست اعراب در جنگ گرم، اکنون صحبت از پر رونق شدن جنگ سرد می‌شود. آقای بومدین رئیس‌جمهوری الجزایر، به سرعت کوشید، خویشتن را جانشین ناصر نشان دهد، وی موقعی که بن‌بلا، رقیب قبلی‌اش دم از دوستی با ناصر می‌زد، و اعلام می‌کرد که «ما الجزایری، ما عربیم، عربیم، عربیم» علیه او کودتا کرد و وی را در محل نامعلومی به زندان انداخت و به پرزیدنت بورقیبه که خطاب به ناصر گفته بود:«ما مسلمان و برادر شما هستیم و با شما وجه مشترک بسیار داریم، ولی عرب شما هستید» تاخته بود، ولی اینک کاملاً در کنار ملل عرب قرار گرفته و با همفکری محسوسی با رهبران سوریه می‌کوشد. قیافه جنگ پارتیزانی و تروریستی به مبارزه با اسرائیل بدهد و بدین طریق اتحاد شوروی را متعهد سازد که مانند ویتنام، سلاح‌ها و احتیاجات یک جنگ غیر منظم طولانی را تأمین نماید.

حالا بسیار بجاست که وقتی اعراب پس از انهدام قوای ضربتی ارتش‌های خود و تحمل مخارج و ضایعات و تلفات سنگینی، به توصیه عوام علاقمند به جنگ پارتیزانی علیه اسرائیل، چنین افکاری را در میان خود رشد می‌دهد، ببینید، سیمای اسرائیل پس از کسب این پیروزی چگونه است.

اسرائیل، به عنوان مدرنترین جامعه خاورمیانه تا قبل از شروع «بحران جنگی» از نظر داخلی دچار وضع نگران‌کننده‌ای بود، مخالفت شدید بین نظامیان تندرو (دایان رابین و دیگران) و سیاستمداران (لوی اشکول شیمون پرز و همکارانشان) اوج می‌گرفت، تشنج و اعتصاب به میان آمده بود، صحبت از افزایش دو درصد مالیات‌ها بود برای اولین بار این جامعه، بیست و چند ساله خطر بیکاری و بحران اقتصادی را حس می‌کرد.

جنگ با اعراب، موقتاً دستجات را با یکدیگر متحد کرد و بر مشکلات اقتصادی و اجتماعی اسرائیل سرپوش گذاشت، ولی اینک بتدریج معلوم می‌شود که این سرپوش موقتی به چه بهای گرانی تمام شده است. ژنرال دایان، به عنوان مخالف سرسخت لوی‌اشکول معتقد است که برای جلوگیری از افتادن در دام دیگر آماده و سریع بود و مخصوصاً اراضی تصرف شده را پس نداد. و اشکول اعتقاد دارد که باید عقل و انصاف بکار برد و تصمیم گرفت.

چهار روز جنگ برای اسرائیل ده میلیارد تومان تمام شد و به همین جهت کنفدراسیون

کار اسرائیل از کارمندان دولت و کارگران تقاضا کرد که سهمی از حقوق خود را به دولت بدهند. به موجب تصویب‌نامه‌ای از تاریخ دهم ژوییه ده درصد بر مالیاتها افزوده شد و یک قرضه ملی به مبلغ دویست و پنجاه میلیون لیره استرلینگ از یهودیان سراسر جهان در شرف تنظیم و انتشار است پانصد میلیون دلار وام استقلال نیز از یهودیان اروپا در نظر گرفته شده که سندیکاهای آلمان از هم اکنون چهار میلیارد دلار آن را تقبل کرده‌اند و صندوق جامعه یهود فرانسه نیز بیست میلیون فرانک (پنج میلیون دلار) آن را از هم اکنون جمع نموده است. مقایسه این ارقام، و طرز جمع‌آوری سریع آنها نسبت به کمکی که اعراب احتیاج دارند و دریافت می‌کنند، بسیار عبرت‌انگیز است: حس همدردی عمیقی که شکست اعراب در میان ملل در حال توسعه و توسعه‌نیافته برانگیخت موجب سرازیر شدن کمکهای فنی و بهداشتی بسیاری به ملل عربی شد لیکن امپریالیسم ناگهان تکیه‌گاه خود را در خاورمیانه عربی زیر باران دلار و لیره گرفت. به طوری که کاملاً احساس می‌شود که کمک به اعراب در قبال کمک به اسرائیل تا چه حد ناچیز است اتحاد شوروی نیز فعلاً صدور اسلحه را مقدم بر اعطای کمکهای واقعی به اعراب شمرده است.

تجربه‌های تلخ شکست بدون شک راه پیروزی نهایی را می‌آموزد لیکن کندن استعمار از یک نقطه مستلزم مبارزه طولانی مشقت‌بار، بر حوصله، همه‌جانبه و عاقلانه است، و در این میانه نباید سرنوشت مبارزه را بدست رهبران خودکامه، و احساسات کاذب سپرد و از واقعیتها در پناه غرور و تعصب گذشت. همه کارها، درین مبارزه دشوار، وحدت‌نظر، بی‌غرضی، صداقت و شهامت، حوصله اقدام قاطع برای تجهیز و اتحاد همه نیروهای ملی و طرح و فکر می‌خواهد اگر اینها نباشد نه تنها جنگ، و بعد از آن مبارزه پارتیزانی بلکه بستن نفت و کانال سوئز و قطع رابطه نسنجیده، پشیمانی می‌آورد و باز برای مدتی طولانی دیگر «تکیه‌گاههای امپریالیسم» را به‌صورت قوی بر جای نگه می‌دارد در صورتی که با اندکی خرد و تدبیر می‌توان آن را به حال دفاعی انداخت و ملتزم به زندگی در چهار دیواری خویش ساخت.

کسب علم یا مبارزه با غارتگری‌های استعماری؟*

درکشورهای عقب نگهداشته شده امروز آسیا که درگذشته نزدیک به دویست سال پیش پیشرو علوم و فنون و اقتصاد مبتنی بر صنایع یدی و هنرهای دستی بوده‌اند طبقه‌ای پیدا شده است که عقب نگهداشته شدن این کشورها را به عقب‌ماندگی تعبیر می‌نماید و عقب‌ماندگی را فرع بی‌دانشی و عدم توانایی در تعقیب تکامل علمی جهان پیشرفته تلقی می‌کند. این طبقه معتقد است که استعمار و سلطهٔ غرب بر شرق معلول پیش افتادگی علمی غرب در بامداد دوران استعمار است. به عقیدهٔ این مردم بسیار طبیعی بوده است که «کشورهای فرورفته در تاریک جهل» از روشنایی علم غرب در زیر فشار استعمار، بهره‌مند شوند تا منابع ثروت آنان شناخته شود و مورد بهره‌برداری قرار گیرد. این طبقه استعمار را در زیر تمام اشکالی که از قرن شانزدهم به بعد به خودگرفته یک امر ضروری و قهری می‌داند و معتقد است که تا کشورهای جهان سوم از «لحاظ عملی» به سطح غرب نرسند دفع استعمار و نقض قانون استعماری سلطهٔ قوی بر ضعیف غیرممکن است. نتایج علمی این تئوری که هم به توسط سرمایه‌داری غرب و هم به توسط طبقات وابسته به امپریالیسم درکشورهای توسعه نیافته تبلیغ می‌شود این است که اولاً استعمار یک امر طبیعی و انسانی است و چیزی جز درس دادن عامل به جاهل و رهبری شدن جاهل به توسط عالم و حتی قیمومت «عالم» بر جاهل نیست و ثانیاً اگر جاهل به کسب علم بپردازد و خود را از لحاظ دانشهای زمان به سطح دانشمندان غرب برساند یکباره استعمار عقب می‌نشیند و وظائف انسان نشانه آدمی‌سازی را به دانشمندان محلی واگذار می‌نماید. اما تجربیاتی که مردم

---

* . ماهنامه فرودسی، خرداد ماه ۱۳۴۶

ضد استعمار از انقلابات قرن بیستم دارند، خلاف این نظر را تأیید می‌نماید بدین معنی که استعمار هیچگاه به میل خود جا خالی نکرده و صحنه را بدست مردم محلی نسپرده است. علاوه بر این چه بسیار تحصیل کرده‌هایی که به خدمت استعمار درآمده‌اند و یا اصولاً از طبقه‌ای که وابسته به امپریالیسم بوده و هست پیدا شده‌اند یا از لحاظ امکاناتی که در اختیارشان قرار گرفته طبقه واقعی ضد استعمار را فراموش نموده و به یک صف بیطرف متمایل به امپریالیسم پیوسته‌اند. در واقع انقلابات قرن بیستم هیچگاه بر گروه تحصیل‌کرده‌ها تکیه ننموده و اتکای خود را از گروه طبقات زحمتکش سلب نکرده است. وانگهی تجربه همین انقلابات نشان می‌دهد که هدف اصلی انقلاب آزادی سیاسی بوده است نه ارتقای علمی چون استعمار هیچگاه در اثر مسابقهٔ علمی به برتری نرسیده و از راه زورآزماییهای المپیکی جهان عمل، بر کشورهای اسیر مسلط نشده بوده است استعمار از راه آدمکشی و غارتگری وارد میدان مبارزه‌ای بی‌انتها شده است که مقابله با آن جز از طریق زور ممکن به نظر نمی‌رسد. انقلابیون قرن بیستم هدف اصلی خود را نابود کردن بی‌چون و چرای سلطه سیاسی استعمار قرار دادند و حق هم داشتند چون بدون خرد کردن سلطه سیاسی و نظامی استعمار هیچگاه ممکن نخواهد بود که از غارتگریهای استعماری ممانعت به عمل آید و اقتصادهای کامل و متنوع از نوع کشورهای بزرگ صنعتی جایگزین اقتصادهای مسخره استعماری گردد. وانگهی در غیاب اقتصادهای کامل چگونه ممکن است مغزهای انباشته از علوم غرب را در کشور نگهداشت در حالیکه جایی برای بکار انداختن آن مغزها وجود ندارد. مهاجرت مغزها از کشورهای عقب نگهداشته شده به کشورهای سرمایه‌داری فوق‌العاده صنعتی شده ناشی از همین نبودن مشاغل و مجذوب شدن مغزهای انباشته شده به سمت چمنزارهای سرسبزتر است. چه می‌گویند این افراد وابسته به منافع استعماری که برای توجیه حکومت طبقاتی خود حق حاکمیت را به طبقه تحصیل‌کرده می‌دهند، و به دنبال آن، حق حاکمیت جهانی را به ملتهای به اصطلاح دانشمند می‌سپارند؟

چگونه می‌توان تئوری این مردم مستهلک شده در استعمار را بکار بست و ثروت باقیمانده از غارتهای استعماری را صرف توسعه دانشگاهها نمود در حالیکه نه جایی در «اقتصاد یک محصولی» برای بکار گماشتن مغزهای انباشته وجود دارد و نه تضمینی برای اینکه این مغزها در مملکت بمانند و از راه مطالعه دردها و گرفتاریهای توده‌های اصیل جامعه به توسعه فکری خود دست بزنند و با افکاری که الهام یافته از نیازمندیها و گرفتاریهای خلق است به آزاد ساختن این بردگان قرون کمک کنند؟

در این جا ممکن است ایرادی وارد شود و طبقه وابسته به امپریالیسم بگوید مگر نه این است که روشنفکران جوامع استعمارزده پیوسته روشنگر هدفها و تاکتیکهای انقلابی بوده‌اند؟ در برابر این سئوال باید از این ریاکاران چپاولگر پرسید که مگر دانشگاه دیده‌ها روشنفکرند؟ مگر هر کس مغز خود را با علوم فیزیک یا شیمی یا طب یا ریاضی یا اقتصاد یا حقوق انباشته نمود، روشنفکر است چنین آدمیزادی را می‌توان گفت عالم ولی نمی‌توان گفت روشنفکر. روشنفکر آن کسی است که علیه بی‌عدالتی‌های اجتماعی بپاخیزد و از راه مطالعه بر روی گرفتاریهای توده‌های مردم به علل آن گرفتاریها راه یابد و سپس نزدیکترین و مؤثرترین راه و اولین هدف و اثربخش‌ترین تاکتیکها را به توده‌های اسیر بیاموزد و بدین‌طریق جسم و روح خود را در راه اعتلای بشریت و نابود ساختن امکان استثمار فرد بتوسط فرد و همچنین در طریق سوق دادن بشریت به سمت شرایط کاملاً انسانی زندگی فدا نماید. روشنفکر هیچگاه مجذوب چمنزارها و کاخها و تمدن مادی غرب نمی‌گردد و برای غذا و لباس و مسکن بهتر چهره‌های دردناک استعمارزدگان کشور خویش را به یاد فراموشی نمی‌سپرد چون جای روشنفکر در آغوش دردمندان است نه در بستر گرم و نرم تمدن غرب.

در سمیناری که چندی پیش منعقد شد یکی از استادان انباشته مغز که می‌گفت بیست سال است اقتصاد سیاسی درس می‌دهد بیاناتی کرد که اثری از روشنفکری نداشت بلکه نمودار طرز تفکر طبقه‌ای بود که به مناسبت برتری اقتصادی و انباشته نمودن مغز خود با تئوریهای ساخته و پرداخته استعمارگران غرب حق حکومت کردن بر یک ملت را از حقوق انحصاری خویش می‌دانند. او می‌گفت که امثال «نیوتون» بودند که موجب سلطه اروپا گردیدند والا چگونه ممکن است که ضعف عددی یا نظامی یک ملت موجب اسارت او گردد و در تأیید این نظریه ترقیات آزادانه دانمارک را شاهد مثال می‌آورد. اینک این مطلب را از چند جانب مورد مطالعه قرار می‌دهیم اول آنکه غرب با چه توشهٔ علمی به شرق حمله‌ور شد. دوم آنکه غرب با بکاربردن کدام پیشرفت علمی ثروتهای شرق را ربود. سوم آنکه تئوری برتری علمی چگونه موجد تئوری برتری نژاد گردید. چهارم آنکه طبقه منتفع از شرایط استعماری چگونه برای حفظ منافع خود از استعمار و امپریالیسم حمایت می‌نماید. پنجم آنکه این تئوری با چه شیوه‌هایی راه مبارزه با استعمار را می‌بندد و ملتها را به دنبال نخود سیاه می‌فرستد. ششم آن که این تئوری چگونه ثروتها و کوششها و نیروهای مملکت را به باد می‌دهند. هفتم آنکه کشورهای رهیده از قید استعمار نخستین گام را به دنبال کدام هدف برداشته‌اند: راه توسعه علوم یا راه بدست آوردن

استقلال سیاسی؟

تاریخ ـ البته نه تاریخ مرده‌ای که در مدارس درس می‌دهند بلکه تاریخ انقلابی، پاسخگوی این پرسشهاست ـ تاریخ استعماری قرون اخیر موید این مطلب است که زیربنای انقلاب تجاری قرن پانزدهم در اروپا یک دینامیسم پرقدرت ماجراجویانه‌ای بوده است برای بدست آوردن ثروت از هر طریق و از هر جا و اما پایه مادی این دینامیسم باید موضوع مقالات دیگری گردد.

این حرکت پرقدرت تاجران و دریانوردان و فئودالهای اسپانیا و پرتقال را به دنبال کسب ثروتهای افسانه‌ای شرق به نقاط دور دست و مهم اقیانوسها گسیل داشت. از این حرکت که خود پایه مادی داشت و کسب ثروت را هدف خود قرار داده بود، توفانی برخاست و از پس این توفان قاره عظیم امریکا مکشوف شد و آسیا که گرفتار تفرقه و جنگهای داخلی بود در کندمردانی که برای کسب ثروت از هیچ جنایتی روگردان نبودند گرفتار آمد. این مردان ماجراجو و مصمم که فقط خبرهای مبهمی از شرق سوئز داشتند و در آن طرف سوئز کالاهای گرانبهای آسیا را از تاجران عرب و ترک تحویل می‌گرفتند بدین اندیشه افتاده بودند که منبع این کالاها را بیابند و تجارت بین آسیای صادر کننده و اروپای واردکننده را خود در دست بگیرند. در این هنگام تاریکی علمی قرون وسطایی بر اروپا فرمانروا بود و اروپا هنوز تحت‌الشعاع شرق قرار داشت.

آسیا از قرنها پیش کالاهای بسیار به اروپا صادر می‌کرد. اروپا هنوز قدرت آن را نیافته بود که در تهیه کالاهایی نظیر ابریشم پارچه‌های پنبه‌ای، قالی، جواهرات، کاسه و کوزه سفالین و چینی و ادوات فولادی با آنها به رقابت برخیزد، آسیا مرکز علوم و صنایع دستی و هنرها و اروپا مصرف کننده کالاهای آسیایی بود.علاوه بر این مواد خام و اغذیه و ادویه نیمه‌تمام از جمله شکر از آسیا به اروپا صادر می‌شد این کالاها به توسط تاجران و دریانوردان آسیایی و به محلی در شرق سوئز می‌رسید و بدست بازرگانان اروپایی سپرده می‌شد. بزودی این دنیای مبهم پر ثروت که از قرنها پیش طلاهای اروپا را با کالاهای خود مبادله می‌کرد و آنها را به صورت گنجینه‌های افسانه‌ای شاهان و امیران در بطن خود جا می‌داد حرص و آز ماجراجویان پرتقالی را برانگیخت. به نیت غارت این ثروتها بود که «واسکودوگاما» ماجراجوی پرتقالی در سال ۱۴۹۸ در ساحل «مالابار» در جنوب‌غربی هند لنگر انداخت و کالاهای گرانبهایی با خود به غرب برد. سفر دوم واسکودوگاما به هند در سال ۱۵۰۲ شاهد اولین برخورد خونین غرب و شرق در قرون جدید گردید. انقلاب تجاری اروپا در اولین قدم موجب قربانی شدن بسیاری از انسانها شد. هنوز

نه «کپرینک» به دنیا آمده بود. نه گالیکه و نه نیوتون ولی حرص و آز محرک ماجراجویان جاهلی است که فریفته محصولات صنعتی شرق شده و از غرب رو به شرق نهاده بودند. در این سال پرتقالیان در ساحل مالابار فجیعترین جنایتها را مرتکب شدند.

شهرها را ویران نموده، کشتیها را به خورد آتش داده اسرا را تکه‌تکه کرده، اعضای آنها را بریدند و با فرستادن آنان در بین مردم هند بذر وحشت بر زمین تفرقه زده پاشیدند. تفرقه و نزاع داخلی در هند سواحل بی‌دفاع را آماده چنین هجومی ساخته بود. کشف آمریکا نیز بدنبال تجسس ثروتهای بی‌انتها بوقوع پیوست. پس از آن که «کورتز» به قبائل آزتک در مکزیک و پیزارو بر قبائل اینگادرپرو مستولی شدند تمدن جالب توجه این اقوام را با زور اسلحه و به کمک بیرحمی و سادیسم تاجرانه از هم پاشیده، جمع کثیری را از دم تیغ گذراندند و بومیان متمدن را به بیگاری و کار سخت کشیدند، بدین قرار بود که طلاپرستان غرب از یک سو به شرق دور و از سوی دیگر به قاره امریکا راه یافتند این دایره نیمه تمام دو دنیایی به توسط ماژلان اسپانیایی تکمیل شد که در ۱۵۲۰ از اقیانوس اطلس گذشته به اقیانوس کبیر رسید و جزایر فیلیپین را برای شاه اسپانیا تصرف نمود و سپس از اقیانوس هند مجدداً به اسپانیا بازگشت. بدین‌قرار ماجراجویان برای اولین‌بار به دور کره ارض گردش کردند و اطلاعاتی در اختیار جغرافیادانان قرار دادند و همچنین بدین‌ترتیب نظریات جغرافیایی جدید بوجود آمد در واقع بالا بودن سطح علمی غرب نبود که موجب سلطه ایشان بر قاره‌های خارج از اروپا گردید بلکه دینمایسم تاجرانه و چپاولگرانه مادی بود موجب بالارفتن سطح علم در زمینه جغرافیا گردید. علاوه بر این اروپاییان در اثر آشنایی با شرق بسیاری چیزها در زمینه صنایع و هنرهای دستی از کشورهای آسیایی آموختند. این آموزشها توأم با ثروتهای عظیمی که از راه غارت بدست آمده بود زمینه تحول عظیمی را در اروپا بوجود آورد. بعد از اواسط قرن شانزدهم، علاوه بر سودهای کلانی که از تجارت آسیا نصیب اروپاییان شبه جزیره ایبری گردید، سالهای سال همه ساله نیم میلیون کیل نقره و ده هزار کیل طلا از آمریکا به سوی اسپانیا حمل می‌شد. در این هنگام صفحات شمالی اروپا در عقب‌ماندگی علمی و صنعتی می‌زیست و در اواخر قرن شانزدهم بود که از سواحل هلند و انگلیس قایقهای متعلق به دزدان دریایی رو به اقیانوس گذاشتند تا کشتیهای اسپانیایی را تاراج نمایند.

افتتاح خطوط بازرگانی دریایی موجب تحولات اقتصادی بزرگی در اروپا شد و انقلاب بازرگانی را به وجود آورد. اما راجع به انگلیس باید گفت که این کشور تا قرن پانزدهم صادرکننده

پشم خاور و واردکننده منسوجات پشمی از ناحیه فلاندر بود.انگلیسیها فقط در قرن پانزدهم توانستند طرق و وسائلی برای رشتن و بافتن و رنگ کردن پشم بیاموزند. بزودی روحیه کسب ثروت و مرکانتیلیسم یعنی اصالت ثروت انگلستان را نیز تکان داد. و دولت انگلیس کمک بسیار نمود تاکشور خود را در صناعات دیگر جز صناعات دستی پارچه‌های پشمی به جلو براند. بدین منظور بود که دولت انگلیس استادکاران ماهر نساجی را از فلاندر به انگلستان برد و حتی در ۱۵۸۲ دو نفر متخصص صباغی را از ترکیه به انگلیس برد چون این صناعت در خاور نزدیک و میانه پیشرفت بسزایی داشت.

اروپا که با وجود ثروتهای کلان خود نیر یک دوران عقب‌افتادگی علمی و صنعتی را نسبت به آسیا طی می‌کرد از هر جهت محتاج آسیا بود. از زمانهای بسیار قدیم فراوان بودند کالاهایی که اروپاییان از آسیا وارد می‌کردند در حالی که آسیا به هیچ چیز در اروپا نیازمند نبود، مردم چین، هندوستان، ماله و ایران صاحب فرهنگ و هنر و تمدن درخشانی بودند و کالاهای خود را در برابر طلا به اروپا صادر می‌نمودند از نام منسوجات پنبه‌ای در انگلیسی و سایر زبانهای اروپایی پیداست که اروپاییان صناعت مربوط به این کالاها را از کجا کسب نموده‌اند، مثلاً «مادراس» و «کالیکو» یعنی چلوار اشاره بدو شهر مدرس و کلکته است و لغات «ململ» یا «موسلین» اشاره به مرکز اصلی این صناعت در موصول است. چیت از کلمه هندی گرفته شده که به معنای نقطه‌دار است و لغت انگلیسی «زینگام» از واژه ماله‌ای گرفته شده که به معنای «مخطط» است.

بتدریج صنایع آسیایی را در اروپا تقلید نمودند، ظروف چینی ساختند و منسوجات نخی و پنبه‌ای بوجود آوردند ولی این منسوجات هیچگاه با منسوجات خوش‌طرح و خوش‌نقش آسیایی قابل رقابت نبود و همین امر باعث شد که بسیاری از دولتهای اروپایی و رود هر نوع پارچه پنبه‌ای هندی را به کشور خود ممنوع ساختند. فقط پس از ۱۷۸۰ که قوه ماشین در صناعت پارچه‌بافی انگلیس مرسوم گردید کالاهای انگلیسی با کالاهای آسیایی از لحاظ قیمت به رقابت برخاستند ولی با وجود این تا طرحها و نقشه‌های شرقی را تقلید ننمودند موفق به کسب بازار نگردیدند.

خلاصه آنکه انقلاب بازرگانی که بر اساس دینامیسم تجارتی و میل شدید به کسب ثروت و همچنین بر حمایت دولتها از تاجران استوار بود موجب ثروتمند شدن اروپا و ایجاد ارتباطات بین قاره‌ها و کشف آمریکا و پیدایش راهها دریایی بین قاره‌ای گردید و این امر موجب

شد که حوزه آتلانتیک در شمال اسپانیا چنان ثروتی بیندوزد که به هیچ‌وجه قابل قیاس با هیچ بخش از جهان نبود. همین ثروت عظیم و تجارت پر رونق و استعمار آمریکا قسمتی از آسیا و افریقا توسط اروپا بود که انگلیسیها را در اواخر قرن هیجدهم به فکر استفاده از ماشین بخار انداخت، والا قبل از آنکه امور تولید وسیع کالاها را برای صدور ایجاب نماید ماشین بخار اختراع «دنی پاپن» فرانسوی پس از آنکه بوسیله «نیوکومن» تکمیل شد برای کشیدن آب از چاههای ذغال‌سنگ به مصرف می‌رسید. دنی‌پاپن استفاده فرانسوی در ۱۶۸۱ از قوه محرکه بخار در ماشینی که اختراع کرد استفاده نمود. قوه این ماشین اندک و غیرقابل استفاده بود، در ۱۷۰۲ توماس نیوکومن که مردی بی‌بهره از علوم بود ماشین بخار معروف به نام خود را اختراع نمود که از آن پس برای کشیدن آب از چاههای استخراج ذغال بکار برده می‌شد.

اما پایان قرن هیجدهم و آغاز قرن نوزدهم برای انگلیسیها مصادف بود با ایجاد یک امپراتوری مستملکاتی و فتح بازارهایی در سراسر امریکا، اروپا و پیدایش بحریه تجارتی عظیم و سیادت بر دریاها در این اوضاع و احوال اقتصاد انگلیس که برپایه استفاده از نیروی بازوهای انسانی قرار داشت قادر به رفع نیازمندیهای بازارهای گشوده شده نبود. این انگیزه مادی بازرگانان انگلیسی را به دنبال کشف وسیله‌ای برای تولید سریع انداخت خصوصاً آنکه در نظر اروپاییان محال می‌نمود که بتوانند به کمک صناعت دستی با کالاهای بی‌نظیر آسیایی به رقابت برخیزند. بدین ترتیب بود که «ماکوی» خودکار و دستگاه نخ‌ریسی خودکار به وجود آمد که با دست به حرکت انداخته می‌شدند و همچنین در اثر این انگیزه درونی اقتصاد پر رونق تجارت انگلیس بود که در ۱۷۶۹ دستگاهی اختراع شد که کارش رشتن نخهای متعددی در آن واحد بود بدواً از قوه آب برای حرکت دادن آن استفاده کردند و سپس در دهه ۱۷۸۰ تا ۱۷۹۰ ماشین بخار را بر آن نصب نمودند. ماشین بخار خود در اثر یک ضرورت اقتصادی به وجود آمده بود. به مرور که ذخایر چوب اروپا در انگلیس رو به اتمام می‌رفت احتیاج روزافزونی به ذغال‌سنگ احساس می‌شد و زدن چاههای عمیق برای استخراج ذغال فقط به شرطی میسر می‌شد که بهتر بتوانند آن را از چاهها با تلمبه خارج نمایند بدین‌طریق بود که نیوکومن ماشین بخار دنی‌پاپن را تکمیل نمود و این ماشین برای کشیدن آب بر سر چاهها نصب شد. اما احتیاجات تجاری اقتصاد انگلستان در نیمه دوم قرن هیجدهم تکمیل ماشین بخار را ایجاب می‌نمود و تکمیل این ماشین فقط احتیاج به سرمایه‌گذاری، و صرف وقت و آزمایشات متعدد است.

جیمز وات انگلیسی این مهم را برعهده گرفت و ماشین را تکمیل نمود. بدین‌طریق بود

که احتیاجات اقتصادی ساختن وسائل سریع تولید را الزام‌آور می‌نمود که اگر این احتیاجات نبود هیچگاه کسی در جستجوی وسائل سریع نمی‌افتاد.

خلاصه آنکه انقلاب تجاری اروپا و ایجاد امپراطوری‌های مستملکاتی و کشف آمریکا و پیدایش خطوط ارتباطی جهان و کسب ثروت بی‌انتها از راه دزدی و آدمکشی موجب انقلاب صنعتی و توسعه علوم از پایان قرن هیجدهم به بعد گردید. همچنین است برای قرن هفدهم که هیئت و ستاره‌شناسی و جغرافیا در اثر نیاز دریانوردی توسعه یافته آن عهد با یک جهش انقلابی دگرگون شد. این قرن را قرن (نبوغ) نام داده‌اند در حالیکه باید قرن تکان خوردن استعدادهای فکری آدمی می‌نامیدند که در اثر بی‌مصرفی در قرون گذشته به صورت نوعی رسوب درآمده بود. تکان شدید انقلاب تجاری و نیازمندی وسیعی که این انقلاب به توسعه علوم جغرافیا و هیئت و ستاره‌شناسی پیدا کرده بود این رسوبات را به حرکت درآورد و استعدادهای درخشان آدمی که زمان خود را یافته بودند، به سمت هدف فکری خاصی متمرکز گردیدند. در واقع احتیاج موجب شده بود که عضو زنگ‌زده مغز پس از قرنها رکود تکان بخورد و ماده فکری را برای رفع احتیاجات مادی بشر به مطالعه بر روی این احتیاجات وادار سازد. بدین‌طریق بود که عصر نو و احتیاجات نو مغزهای نو به وجود آورد. بیکن و دکارت و گپرنیک و کپلر و گالیله و نیوتون بدین‌طریق بوجود آمدند و علوم اسکولاستیک و هیئت بطلیوسی را بی‌ارزش نمودند. در حقیقت این نیوتون نبود که به قول استاد دانشکده ما «عصر جدیدی» بوجود آورد و سلطه اروپا را بر سایر قاره‌ها تأمین نمود، بلکه انقلاب تجاری و سلطه مستملکاتی اروپا بر سایر قاره‌ها و احتیاجات مادی جدید بود که نیوتون را بوجود آورد. در واقع بشر یک موجود متفکر است که هرگاه در برابر نیازمندی‌های خارج از وجود خود قرار گیرد وجود فکری خود را بکار می‌اندازد. در حقیقت فکر بدون یک انگیزه خارجی نمی‌تواند بوجود آید.

بدین طریق بود که علم اقتصاد قرن نوزدهم به وجود آمد که از اقتصاد سرمایه‌داری صنعتی دفاع می‌نمود و حاکمیت طبقه سرمایه‌دار را تبلیغ می‌کرد. آدام اسمیت محصول فکری این اقتصاد بود. غرب و غرب‌پرستان اگر ادعا کنند که امثال آدام اسمیت موجب پیدایش سرمایه‌داری غرب و به حکومت رسیدن طبقه سرمایه‌دار در اروپا شده در واقع به جهل خود اقرار نموده‌اند. البته نمی‌توان انکار کرد که فکر پس از آنکه در اثر یک انگیزه خارجی و مادی بوجود آمد به نوبه خود موجب تحول آن انگیزه می‌گردد ولی بهرحال ماده اصل است نه فکر. در دنیای کنونی کشورهای عقب نگهداشته شده نیز که هیئتهای حاکمه‌ای چند به مناسبت طرفداری

از طبقات زحمتکش ادعای حکومت بـر آنـها و هـدایت آنـها و افسـار نـهادن بـرگردن آنـها را می‌نمایند، در جهل مرکب غوطه‌ورند.

در واقع منشاء اصلی افکار جدید پیدایش طبقات جدید است که از سویی به تـوسط استعمار و از سوی دیگر به توسط طبقات پارازیت استثمار می‌شوند. بیسوادی و ژنده‌پوشی این طبقات زحمتکش موجب شده است که آقای فکلی مآب تحصیل کرده تصور می‌کند که زندگی کارگردان و کشاورزان را بهتر از خود ایشان درک می‌کند و این خود بهانه جدیدی شده است برای حکومت کردن عده‌ای تحصیل کرده بر طبقاتی که خود الهام‌بخش علوم اجتماعی و اقتصادی و سیاسی جدید می‌باشند.

تأسف‌آور است که تحصیل‌کرده‌های کشورهای توسعه نیافته با تصور مقام اصالت فکری برای خود با نظر حقارت به طبقات زحمتکش بیسواد ژنده‌پوش می‌نگرند در حالی که در اروپای قرن نوزدهم بسیاری از اختراعات تکمیلی ماشینها به توسط افراد همین طبقات صورت وقوع یافته است. در واقع آنچه غرب را از لحاظ فنی و علمی به جلو رانده احتیاجات مادی بوده است که در برابر انسانها قد علم کرده بوده است و آنچه شرق را در جهل فرو برده فقدان این احتیاجات مادی بوده و هست. این احتیاجات پس از سلطهٔ استعمار از صورت فعال به صورت غیرفعال تغییر یافت یعنی اقتصاد آسیا که همه‌جور مصنوعات را قبل از استعمار، خود به وجود می‌آورد پس از سلطه استعمار موظف شد که احتیاجات خود را از بازار اروپا و اینک از بـازار اروپـا و آمریکا تهیه نماید. بدین قرار بود که یک رکود عظیم فکری متناسب با رکود فعالیتهای صنعتی به وجود آمده که اینک هنوز هم در حال توسعه یافتن است. در واقع غرب برای ما فکر می‌کند و ما برای غرب عملگی می‌کنیم. این تناسب است که باید دگرگون گردد. خوشبختانه اکنون دنـیای عقب نگهداشته شده این دگرگونی را احساس می‌نماید. امروز مردم کشورهای عقب نگهداشته شده علیه این تئوری عدم لیاقت علمی شواهد بسیار در اختیار دارند. این مردم ایـنک دیـدگاه جدیدی پیدا کرده‌اند آنان دیگر نقص را در وجود عقلی خود تجسس نمی‌کنند بلکه علت اصلی نقص علمی خود را در وجود استعمار می‌بینند که عوامل مادی و خـارجـی الهـام‌دهنده فکـر صنعتی و علمی را از آن سلب نموده است. هستند ملتهایی که در طی قرون استعماری به عنوان ملتهای لایق «کاربدنی» معرفی شده بودند در حالیکه اینک پس از طی دوران کوتاه انقلاب علیه استعمار نه تنها به انقلاب صنعتی بلکه به انقلاب الکترونیک دست زده‌اند. تنها عمل فعال این ملتها قطع ایادی استعمارگران و انتقال عوامل مادی پدیدآورنده فکر و علم از بازار جهانی غرب

به داخل مملکت خودشان بوده است. این ملتها پس از پی‌بردن به علت اصلی عقب نگهداشتگی خویش، عزم جزم نمودند که احتیاجات اقتصادی خود را در داخل مرزهای کشور خویش تولید نمایند.

این ملتها اگر به تبعیت از تبلیغات استعمارگران و همدستان آنان در داخل کشور خود قبول می‌کردند که عقب‌ماندگی آنها یک عقب‌ماندگی علمی است و به دنبال توسعه علوم راه می‌افتادند در حقیقت مثل این بود که به دنبال نخود سیاه بروند چون پس از آنکه ثروت و نیروی خود را در راه توسعه دانشگاهها به هدر می‌داند و مغزهای مدرن انباشته به علوم غرب به وجود می‌آوردند این مغزها به مناسب فقدان کارد داخل کشور به مهاجرت می‌پرداختند و بدین‌طریق یک ملت و یک کشور فریب خورده مجدداً به جای اول خود بازگشت می‌نمود. امپریالیسم غرب برای رسیدن به همین مقصود است که لقب عقب‌افتاده را به کشورهای عقب نگهداشته شده می‌دهد و عقب‌افتادگی علمی و در واقع عدم لیاقت علمی را به عنوان تنها عامل اساسی فقر و گرسنگی و فقدان اقتصاد صنعتی جلوه‌گر می‌سازد در حالیکه چنین نیست، کشورهایی که پس از جنگ دوم جهانی موفق به تغییر ماهیت اقتصادی و سیاسی خود شدند بدواً از مبارزه با استعمار و استثمار و چپاولگریهای غرب آغاز نمودند. در واقع حفظ ثروتها و سرمایه‌ها از غارتهای غرب است که امکان توسعه اقتصادی و توسعه علمی را در اختیار یک ملت استعمارزده می‌گذارد.

ملتهای عقب‌نگهداشته شده احتیاج به آن چنان دینامیسمی دارند که آنان را از جا تکان دهد و این دینامیسم در اثر واقع‌بینی بوجود می‌آید نه به دنبال کسب علوم دانشگاهی. جوامع زحمتکش کشورهای عقب نگهداشته شده کافی است بدانند و بفهمند که عقب‌ماندن آنها و عوارض آن از قبیل فقر و گرسنگی و حقارت و فلاکت منشاء آسمانی ندارد و خواست خداوند نیست. این مردم باید چشمان خود را بازکنند تا دست استعمارگران را در جیبهای پر ثروت خود ببینند. با پی‌بردن به منشاء فقر و عقب‌ماندگی است که افکار ضد استعماری و علوم اجتماعی و اقتصادی ملی و ضد امپریالیستی به وجود می‌آید، البته روشنفکرانی که بدین‌طریق پدید می‌آیند و خلق می‌شوند از راه بازکردن دیدگان مردم به روی واقعیتها و نشان دادن نزدیکترین راهها برای نجات از مصیبتها دین خود را به جامعه یعنی الهام دهنده خود ادا می‌نمایند. آنان که از جامعه چیزها آموخته بودند اینکه به جامعه، چیزها می‌آموزند. به عقیده من اولین وظیفه روشنفکران یک جامعه عقب‌نگهداشته شده باز کرد دیدگان افراد جامعه و شستن مغز آنها از

رسوبات تبلیغاتی استعمار در طی قرون جدید است.

استعمار قرون جدید از آغاز پیدایش تاکنون با نهایت قدرت کوشیده است تا از طریق تبلیغات بسیار حساب شده مطلب نادرست عقب‌افتادگی مغزی ملتهای جهان سوم و رشد نامساوی مغزی ملتها را بخورد جهانیان بدهد و در این راه متأسفانه پیشرفت بسیار نیز نموده است.

البته در این مورد باید گفت که تبلیغات غرب راجع به عقب‌ماندگی روحی و مغزی مردم استعمارزده در طبقات مختلف جامعه اثرهای مختلف به جا گذاشته است، مثلاً طبقه زحمتکش و روشنفکران وابسته به این طبقه را در راه خصومت با خارجی و نفرت نسبت به خارجی سوق داده و طبقه مرفه و ثروتمند ملی را مأیوس و دلسرد و طرفدار وضع موجود و ناامیداوار به بهبود اوضاع ساخته و اما طبقه وابسته به امپریالیسم را که نفعش در دوام شرایط امپریالیستی است به کلی از جامعه، جداکرده و حس نفرت و انزجار نسبت به ملت را در آن طبقه ایجاد نموده و آن را دشمن ملت و خصوصاً طبقات فقیر و گرسنه و ژنده‌پوش ساخته است. چه بسا افرادی از این طبقات را دیده‌ام که فرضاً کتاب تاریخ ایران تألیف ژنرال سرپرسی سایکس را با دید طبقاتی خود مطرح نموده‌اند. این کتاب که به توسط یکی از مهمترین عوامل استعمار انگلیس در ایران به رشته تحریر درآمده کوشیده است ثابت کند که ایرانی انحطاط پذیرفته و رو به زوال رفته و به همین لحاظ زیر سلطه این و آن قرار گرفته است.

روشنفکری از طبقه فقیر وابسته به آب و خاک که خصوصیات روحی و اخلاقی ملی خود را حفظ نموده با خشم و نفرت از سرپرسی سایکس و یاوه‌سراییها و جعلهای تاریخی او سخن می‌گوید، ولی مردی که از طبقه مرفه ملی یعنی از تاجرها یا خرده‌تاجرهای جدا از منافع امپریالیستی است این کتاب و سایر دعاوی تبلیغاتی و حقارت‌آمیز غرب را دال بر این قلمداد می‌نماید که هیچ حرکت از چنین ملتی نمی‌توان انتظار داشت.

در واقع این فرد مرفه به مناسبت ترسی که از هر حرکتی دارد از صمیم قلب مایل است که هیچ حرکتی به وقوع نپیوندند چون او بیمناک است که مبادا این حرکت شرایط رفاه‌آمیز زندگانی او را دگرگون سازد. چنین فردی مدام از شکست‌ناپذیری و قدرت بی‌انتهای استعمار سخن می‌راند.

اما فردی از طبقه وابسته به امپریالیسم که ثروت و مقام خود را مدیون شرایط استعماری با مأموران استعمار یا اصولاً سلطهٔ استعمار بر کشور خویشتن است با نفرت تمام از ملت یاد

می‌کند و سخنان یک مرد دانشمند و یک «ژنرال عالی‌مقام» بریتانیایی یعنی سرپرسی سایکس ابله را به عنوان یک آیهٔ آسمانی برای اثبات انحطاط پذیرفتن و تنزل یافتن ملت ایران ارائه می‌دهد این آدمیزاد مجذوب تمدن استعماری غرب و عظمت فکری و اخلاقی مردم غرب و پستی و حیوانی ملتهای ژنده‌پوش جهان سوم می‌باشد. چه بسا چنین مردمی را دیده‌ایم که با تفاخر تمام از نزدیکی خود با مراجع قدرت استعماری سخن می‌گویند و از خصایص روحی و جسمی و اخلاقی و پیشرفتهای علمی ملتهای فرمانروای قرن توصیف می‌نمایند تا سرانجام بتوانند ملت خود را تحقیر کنند یا در واقع حقارت ملت خود را به اثبات برسانند. این مردم معتقدند که همانند چوپانها باید گوسفندان آدمی‌نما را اداره کنند و این «عوام کالانعام» را راه ببرند و برای او و بجای او فکر کنند که مبادا او را خطا برود! و خصوصاً آنکه نسبت به «دانشمندان» فرمانروا اهانتی روا دارد. این مردم هستند که ملت ایران و نظایر او را عقب‌مانده و ناشایسته برای استقلال معرفی می‌کنند و تئوری عقب‌ماندگی علمی و در حقیقت عدم لیاقت علمی این ملتها را از غرب گرفته در بین ملتها ژنده‌پوش خود تبلیغ می‌نمایند این مردم در واقع می‌خواهند هم‌صدا با امپریالیسم بگویند که ملتهای عمله‌شده و ژنده‌پوش لایق همین وضع موجودند و لاغیر.

حقیقت این است که در طی قرون اخیر که سایهٔ شوم استعمار در سراسر کشورهای اسیر شدهٔ آسیایی گسترش یافته بود استعمارگران با منحط‌ترین طبقه‌ای در داخل این کشورها عقد اتحاد بستند که خود مغضوب و مبغوض ملتها بود. استعمار تعهد نمودند که منافع این طبقه را حفاظت نماید و این طبقه به نوبه خود خدمتگزاری به استعمار را برای حفظ مقام استثمارگرانه خود وجههٔ همت خویش قرار داد. همین مردان نامرد بودند که افسانه برتری مغزی استعمارگران را رواج دادند و اختراعات و اکتشافات را که ناشی از ضرورتهای حتی اقتصادی و اجتماعی بودند به عنوان آثار نبوغ مردم غرب ارائه دادند و قدرت مغزی سیاستگران غرب را بهانه نمودند تا در طی چند قرن، خدمتگزاریهای نامردانه و ذینفعانه خود را از نظرها بپوشانند. بدین‌طریق اسارت و عقب‌نگهداشتگی ملتهای آسیایی که با چپاول و آدمکشی آغاز و پایه‌گذاری شده بود در اثر تبلیغات مشتی خائن سودپرست جهانی یا ملی به صورت یک عقب‌ماندگی طبیعی جلوه‌گر شد یعنی یک عقب‌ماندگی مغزی و قهری که مهر ابدیت بر استعمار می‌زد.

این تبلیغات بزودی جای خود را باز کرد چون ملتهایی که ثروتها و سرمایه‌های خود را در اثر هجوم ماجراجویان آدمکش غربی از دست داده بودند، در اثر ورشکستگی اقتصادی و از هم پاشیدگی صنایع یدی و نابودی کادر عالی و ورزیده و هنرآفرین و هنرمند و صنعتگر ملی

ناگهان کشور خود را خالی از ثروت و ملت خود را عاری از هنرمند یافتند. بدین‌طریق ملتهای خالی شده از ثروتها و هنرمندها اعتماد به‌نفس و غرور خود را فراموش نموده تبدیل شدند به عملهٔ استعمار و این همان هدفی بود که استعمار خارجی و همدستان طبقاتی داخلی آنها تعقیب می‌نمودند. به دنبال این وضع روحی خرافات نضج گرفت مرد محروم استعمارزده که دوران هجوم استعمار را نه به یاد داشت و نه در تاریخهای استعماری خوانده بود ناگهان گرفتار این اندیشه سخیف و خطرناک شد که فقر و بدبختی او منشاء آسمانی دارد. بدین‌طریق استعمار موفق شد که نه خدایان سرمایه‌داری غرب رابلکه خدای آسمانی را مسئول فقر و گرسنگی و زندگانی فلاکت‌بار مردم آسیا قلمداد نماید. این وضع با کمک دولتها و طبقاتی که استعمار را نگهبان منافع طبقاتی خود می‌دانستند به وجود آمده رو به تشدید رفت، ریاکاری طبقه حاکمه و تظاهر به خرافه‌پرستی، که البته سوای دینداری است، برای پیشتر راندن مردم در همین راه بی‌اساس و خرافی بود. درس ندادن تاریخ استعمار در مدارس این کشورها نیز به همین منظور بود تا نوباوگان و جوانان با ریشه اصلی بدبختی‌های خود آشنا نشوند. بدین‌قرار یک نظم آرام استعماری بوجود آمد. که استعمارگران در سایه آن به آسانی تمام به غارت منافع و ثروتهای ملتهای اسیر ادامه دادند بدین‌قرار ملتها پذیرفتند که از لحاظ جهانی دنیا به دو طبقه حاکم و محکوم تقسیم شده است و از لحاظ داخلی نیز عملاً به این نظریه تسلیم شدند که قوای عاقله ملت در وجود هیبت حاکمه‌ای گرد آمده که مأمور اداره گوسفندان است. چنین بود که تئوری بی‌پایه استعماری پا گرفت و رشد نمود و غلیظ شد تا آنکه پس از جنگ جهانی اول به صورت تئوری فاشیسم و نازیسم عرضه گردید که بر پایه برتری یک نژادی بر نژاد دیگر، و در بین یک نژاد برتری یک ملت بر ملتهای دیگر، در بین یک ملت، برتری یک طبقه بر طبقات دیگر، و در بین یک طبقه،برتری یک قشر بر قشرهای دیگر و در بین یک قشر برتری یک فرد بر افراد دیگر نضج گرفته بود چنین بود که دیوانه‌ای نظیر هیتلر به عنوان نیرومندترین مغز طبقه و نژاد برتر برای مدت پانزده سال الهامبخش سرنوشت بود. پاگرفتن این تئوریها در تمام درجات یک علت داشت و فقط یک علت و آن سکوت و تسلیم ملتهای اسیر بود. در واقع استعمار احتیاج به تودهنی داشت تا این هذیانها را از یاد ببرد و این تودهنی در سالهای پس از جنگ دوم جهانی بر دهان استعمار نواخته شد.

دوران پس از جنگ دوم در حقیقت دوران بیدار شدن ملتهاست فقر و گرسنگی و روشنگریهای روشنگران وابسته به طبقات اسیر عنصر اصلی این نهیب بیداری بود. ماهیت و

جوهر بیداری این بود که ملتهای اسیر چشمان خود را باز کردند و دیدند که آنچه را به خداوند و همچنین به اقلیم نسبت داده شده است زیر سر استعمارگران است، سالیان سال بود که طبقه وابسته به استعمار گوشهای ما را پر از این صدا نموده بود. شکست این افسانه‌سرایی خود قدمی بزرگ به پیش بود البته در کشورهایی که در تعقیب شکستن این طلسم به قیام علیه خدایان فقر آفرین استعمار دست زدند، در واقع اگر مردم بفهمند که فقر و گرسنگی عبارت از یک سرنوشت محتوم آسمانی و اقلیمی و جغرافیایی نیست قهراً علیه استعمار بپا خواهند خاست. این فهم بهرحال تا حد وسیعی در کشورهای عقب‌نگهداشته شده گسترش یافته است. اینک ملتها با قالب آهنین استعماری آشنا شده‌اند، قالبی که رشد ملتها را از حد گرسنگی به بعد مانع می‌گردد نظیر این قالب را چینی‌ها به پای کودکان خود می‌گذاشتند تا از رشد پاها جلوگیری نمایند. ولی وقتیکه نهضت ضد قالب بوجود آمد و قالبها شکسته شدند همه دیدند که پاهای چینی با پاهای اروپایی و آمریکایی از لحاظ خاصیت رشد تفاوتی ندارد. قالب استعماری نیز وقتی که در بعضی جاها شکسته شد ملتهای قالب‌شکن توجه یافتند که اقتصاد و علم آنان نیز دارای همان نیروی رشد و توسعه درونی اقتصاد و علم و عقل ملتهای فرمانروا می‌باشد. پس داستان فرمانروایی قهری مغزهای قوی چه بوده است؟ افسانه هدایت ملت به توسط «عقلای» قوم چه اساسی داشته است؟ پس «حقایق» علمی که در مورد جبر جغرافیایی و اقلیمی از سوی «دانشمندان» غربی و خودی ارائه می‌شد از چه قماشی بوده است؟ این یاوه‌سرایی‌های خرافی تا هنگامی می‌توانست و می‌تواند مؤثر واقع شود که توده‌های مردم به آنها باور کرده یا باور بنمایند. پس از جنگ دوم جهانی مردم اسیر از خواب طولانی تلقین شده به توسط استعمار درآمدند و فهمیدند که این دولت است که باید از ملت الهام بگیرد و این زندگی اقتصادی و اجتماعی ایشان است که الهام‌دهنده نفس علم است و این استثمارگرانند که به علت مجذوبیت به قطب پول انحطاط یافته و علم و عقل و انسانیت خود را از دست داده‌اند.

همچنین بزودی ملتها درک نمودند که علوم اکتسابی از قبیل فیزیک و شیمی و طب و هیئت از دسترسی کسی خارج نیست و مشکل اصلی درهم شکستن قالب استعماری است. علوم را می‌توان از کتابها آموخت و آنچه را که همانند علم اقتصاد استعماری و حقوق استعماری و فلسفه استعماری و روانشناسی استعمار و جامعه‌شناسی استعماری به عنوان عناصر محکم‌کننده قالب استعماری بکار آمده‌اند، می‌توان به دور ریخت اما این فشار استعمار است که حفاظت‌کننده اصلی قالب استعمار می‌باشد. این را نیز مردم بیدار شده از خواب مصنوعی

استعماری بزودی درک نمودند و توجه یافتند که اگر این عنصر را بشکنند مثل بر زمین کوبیدن شیشه عمر دیوان افسانه‌ای، دیو استعمار یکسره دود می‌شد به طوری که گویی اصلاً وجود نداشت.

بدین‌طریق ملتها توجه یافتند که عقب‌ماندگی علمی و عقب‌ماندگی اقتصادی و حتی عقب‌ماندگی اخلاقی مظاهری هستند فرعی از اسارت سیاسی. پس آزادی سیاسی از قید استعمار به عنوان هدف اصلی مبارزه با قالب عقب‌نگهدارندهٔ استعمار تعیین شد. نخست نفوذ سیاسی استعمار است که باید بزور از میان برداشته شود تا بتوان اقتصاد ملی را پایه‌گذاری کرد و آنگاه در ضمن این پایه‌گذاری، علوم موجود در جهان حتی علوم الکترونیک مثل سیل تمام حفره‌ها را پرخواهد نمود. اخلاق تغییر خواهد یافت و افراد و آحاد جامعه در حوزه جاذبه نظام جدید شکل جدید و نظم جدید خواهند پذیرفت.

بدین‌طریق بود که نیروهای متشکل ملی همین که در بسیاری از کشورهای زمان ما با قدرتهای فشارآورنده استعماری به مقابله برخاستند و آن را خنثی نمودند، با اینکه این ملتها بنا به فتوای غرب از لحاظ جوهر و مغز عقب‌مانده قلمداد شده بودند، در مدتی کمتر از بیست سال نه تنها از حدود انقلاب صنعتی گذشته به انقلاب الکترونیک دست زدند بلکه احترام جهانیان را به عنوان یک جامعه بسیار مترقی به خود جلب نمودند.

بشکه‌های باروت...![*]

از میهن من سخن مگو، من آن را بهتر از تو می‌شناسم، آن را با روزهای سیاه و تاریکش و شبهای بلند سیاهش... روزهایی به زیبایی آرزوها و شبهایی به دلپذیری رویاها از میهن من سخن مگو... من آن را بهتر از تو دوست می‌دارم... بهتر از تو و بهتر از خودم می‌شناسم.«یک تضعیف قدیمی آمریکای لاتین»

دنیا از جنبشهای چریکی آمریکای لاتین خیلی کم اطلاع دارد لیکن عمق آنها آنقدر اندک نیست که بتواند، در شرایط اجتماعی و بین‌المللی نیمه دوم قرن بیستم، مخفی بماند.

تاریخ در آمریکای لاتین خشن‌تر، قوی‌تر و مرموزتر است ولی به همین نسبت نیز چهره‌های شگفت‌انگیز می‌آفریند. کشورهای امریکای لاتین قهرمانان بزرگی داشته‌اند که پیشوای همه آنها سیمون بولیوار بوده است لیکن امروز در هر یک از این کشورها، چهره‌هایی شبیه بولیوار می‌توان یافت. آنها در نقش پرزیدنت خوزه فری، دو گلاس براوو، فیدل کاسترو ، سرهنگ کامانو و دیگران در مقامها و موقعیتهای اجتماعی مختلف جلوه می‌کنند و دیرگاهی است که دنیا به این اتهام که چنین اشخاصی مهره‌های بی‌اداره پکن یا مسکو هستند خندیده است. اشتباهات و انحرافات اجتناب‌ناپذیر آنها در مبارزه دشوارشان به خاطر آزادی و استقلال ملی، هرگز چهره اصلی آنان را کدر نمی‌سازد. حتی آنها اگر کمونیسم را به خود ببندند کسی سخنانشان را باور ندارد. برای مبارزه با این جنبشها، ایالات متحده آمریکا ارتش و فرماندهی واحد امریکای لاتین را بوجود آورد، و بزرگترین پایگاه، استراتژیک خود را مجهز به صدها

---

* . ماهنامهٔ فردوسی، تیرماه ۱۳۴۶

هلیکوپتر و هواپیما، و کلاه سبزهای معروف در پاناما مستقر ساخته است، در حالی که آمریکا خود در ویتنام گرفتار است. این کلاه‌سبزها که کارشناس جنگ هندوچین نیز به شمار می‌روند برای آن به پاناما آمده‌اند تا نگذارند شرایط مبارزه چریکی آمریکای لاتین به خاطر رهایی اقتصادی و اجتماعی وطنشان و تحصیل سواد و فرهنگ و بهداشت به شرایط جنگی نظیر جنگ با ویت‌کنگها مبدل شود. در حقیقت قلمروهای جنگلی و مرتفع و انبوه همان وضع خاص را در آمریکای لاتین بوجود آورده است. منتهی ابتکارات، فنون و لوازمی که در این مناطق بکار برده می‌شود بسیار متفاوت است.

در نقشه‌های پنتاگون (وزارت دفاع امریکا) در شش کشور امریکای لاتین : اکوادر، ونزوئلا، بولیوی، پرو، و کوستاریکا مناطق سرخ وجود دارد، و به همین جهت به محض کمترین برخوردی، فوراً سر و کله اسکای ریدرها (هواپیماهای اکتشافی و بمباران مخصوص جنگ در جنگلها) سیکورسکی‌های عظیم (هلیکوپترهای غول‌پیکر سربازبر) و کلاه سبزهای بیرحم در قلب جنگها پیدا می‌شود. حکومتهای آرژانتین، شیلی. وجود دسته‌های پارتیزان را در کشور خویش تکذیب می‌کنند، در حقیقت این دسته‌ها لااقل آنقدر ضعیفند که می‌توان وجودشان را تکذیب کرد. چنانکه حکومت تایلند نیز با آنکه دو لشکر مجهز به شمال کشور منتقل کرده، منکر وجود دسته‌های مسلح پراکنده در مناطق شمالی قلرو خویش است.

از نظر تکنیک مبارزه به خاطر پیشرفت ملی باید دانست که تجربیات اخیر اثبات کرده که راه مبارزه مسلحانه و نامنظم یک راه خونین و دشوار و طولانی است و یک طریقه سریع و فوری و مؤثر به شمار نمی‌رود مقاومتهای نیروی مداخله گر، در مقابل عناصر میهن‌پرست و بالعکس، تدریجاً مبارزه را به قیمت تلفات و ضایعات گرانی از پیش می‌برد و به همین جهت این که شکل مبارزه در آمریکای لاتین نیز دو جلوه اساسی دارد یک مبارزه آرام، منطقی و بدون خونریزی و سریع و با استفاده از همه امکانات و شرایط مساعد ملی و بین‌المللی و دیگری مبارزه خونین دشوار و متفرق با استفاده از همین امکانات و شرایط و لازم به گفتگو نیست، که در موارد متعدد مشاهده شده است که حتی این دو نوع مبارزه با یکدیگر اصطکاک پیدا کرده‌اند و در نتیجه اجنبی تقویت و تشویق به سرکوبی هر دو شد و جناحی راکه لااقل موافق و به نفع خویش می‌دانسته یا خطر کمتری از سوی آن حس می‌کرده است، مورد پشتیبانی قرار داده است.

یکی از کشورهایی که معمولاً در آمریکای لاتین، دارای منطقه سرخ به شمار می‌رود، بولیوی است: این کشور که به نام آزادکننده آن سیمون بولیوار خوانده می‌شود، یکی از

مرتفع‌ترین کشورهای دنیا است. وقتی شما با هواپیما در فرودگاه پایتخت آن لاپاز فرود می‌آیید، باید اطلاع حاصل کنید که در مرتفع‌ترین فرودگاه جهان، یعنی در ارتفاع چهار هزار و دویست متر از سطح دریار فرود آمده‌اید.

بولیوی طی صد و پنجاه سال تاریخ صد و هشتاد و شش انقلاب و کودتا را تحمل کرده صد و بیست رئیس جمهوری آن کشته شده و آخرین آنها پرزیدنت ویلارول در سال ۱۹۵۰، به تیرچراغ برق آویخته شد و آنقدر بالای چراغ بود که یک شب سه تن از همکاران سابقش طناب جسد او را بریدند و جنازه وی را در پارچه پیچیده مخفیانه دفن کردند. در اوایل تاریخ خود بولیوی که هشتاد درصد اهالی آن سرخ‌پوستند، سردار خونخوار و قهاری به نام مالگارجو داشت که چون سفیر دولت بریتانیا، در زمان او، قروض وی را نپرداخته بود، مالگارجو را از پشت سر سوار الاغ کرد و در خیابانهای لاپاز گرداند. ملکه ویکتوریا، از این اهانت به سفیر خود بقدری عصبانی شد که دستور داد کشتی‌های توپ‌دار انگلیسی بولیوی را به توپ ببندند و روی اسم بولیوی در نقشه جغرافیا خط کشید، به معنی آن که قوای انگلیس باید آن را کشور را نابود کند، لیکن مشاورینش به او تذکر دادند که بولیوی به دریا راه ندارد و اجرای چنین دستوری ممکن نیست!

شخصیت‌های سیاسی و رجالی که در بولیوی مأموریت دارند، معمولاً خود بعضی مراحلی انقلابی را طی کرده‌اند و به رموز زندگی در محیط‌های منقلب آگاهند. نمونه این اشخاص آقای دومینگ‌پون شاردیه سفیر کبیر فرانسه است که خود رهبر کماندوهای ضد ارتش سری فرانسه و پشتیبان سرسخت دوگل بود و هفت بار نزدیک بود او را بکشند و عاقبت افسران عضو سازمان مخفی ارتش فرانسه پسرش راکشتند ولی پون‌شاردیه سالم ماند. رئیس جمهوری کنونی بولیوی ژنرال باریانتوس است. او از دوگلیست‌های معروف آمریکای لاتین به شمار می‌رود، لیکن مخالفین او با تمام احترامی که به ژنرال دوگل قائلند، کمترین ارزشی برای او قائل نیستند، باریانتوس در سال ۱۹۶۴ با یک کودتا پرزیدنت پازاستونسورو را از حکومت برکنار کرد و هنگام سفر ژنرال دوگل، به آمریکای لاتین، به او اطلاع داده بود که محض خاطر وی اجرای کودتای خویش را به تعویق انداخته و به محض بازگشت او، مقصود خویش را عملی خواهد کرد و همین کار را هم کرد!

بولیوی از سال ۱۹۵۲ وارد یک سلسله اصلاحات اجتماعی شد. بر اثر انقلابات خونین هزاران تن در آن کشته شدند، لیکن تمام اراضی تقسیم و معادن بزرگ ملی گردید ثروتمندان با

پول‌های خود به خارج گریختند و املاک بزرگ از بین رفت. ولی به علت فقر و بی‌چیزی فوق‌العاده دهقانان سطح اراضی تحت کشت آن ناگهان از صد و پنجاه هزار هکتار تقلیل یافت حداکثر مالکیت زمین، امروز در بولیوی بیست هکتار است. ژنرال باریانتوس در نتیجه این اقدامات ضد فئودالی و ضد سرمایه‌داران بزرگ که مورد پشتیبانی تراست‌های خارجی نیز بودند محبوبیت فراوانی بدست آورد و طبعاً در این شرایط اقدام به جنگ پارتیزانی درکشور یک نوع خودکشی است ولی مع‌الوصف این خودکشی صورت گرفته و دسته‌های جنگجوی نامنظم در آن بوجود آمده است ولی بر اثر فرار سرمایه‌ها، بسیاری از اقدامات لازم و مؤثر فوری عقیم مانده است.

دولت بولیوی شش سال است که می‌خواهد ساختمان فرودگاه جدید لاپازرا در شش کیلومتری شهر تمام کند و موفق نمی‌شود زیرا اعتبارات آن به قسمت‌های دیگری منتقل شده است. بولیوی از کشورهایی است که محل تردد شدید کادرهای انقلابی طرفدار کاسترور است. مشهور است که ارنستوشه گوارا دست راست کاسترو و مغز انقلاب وی مدت سه سال را اخیراً در بولیوی به سر برده است. طرق مرموز، متعدد متنوعی در بولیوی وجود دارد که به کمک آنها جنگجویان بولیوی می‌توانند به خارج از کشور سفر کنند، و بازگردند یا اسلحه و تعلیم لازم دریافت نمایند یکی از این راهها، راههایی است که قاچاقچیان معروف کوکائین از آنها استفاده می‌کنند. بولیوی هشتاد درصد کوکایین دنیا را در قلب جنگلهای انبوه خود تأمین می‌کند.

این قاچاقچیان برای خود تشکیلات مجهز و منظمی دارند، و دارای زرادخانه، وسایل مخابرات و اطلاعات جالب توجهی هستند که به خاطر ادامه کار خویش نوعی همکاری با جنگجویان را در مناطق مورد توجه خود، رعایت می‌کنند و حتی اسلحه و غذا و دارو هم به آنها می‌رسانند. در ویتنام، وضع در اوایل امر کاملاً مبتنی بر همین ترتیب بود و بین ویت‌کنگ و قاچاقچیان تریاک و کائوچو، همکاری کاملی وجود داشته است.

امروز اگر شما بخواهید در لاپاز «به مناطق سرخ» بروید کسب اطلاع شما، و پیدا کردن راهنما بسیار آسان است. زیرا افراد مرموزی که واقعاً مسلم نیست قاچاقچی یا طرفدار جنگجویان هستند راهنمایی شما را بر عهده می‌گیرند، سرویسهای آمریکایی نیز برای کسب اطلاعات از این وسایل غافل نیستند و به همین جهت است که گاه مشاهده می‌شود هلیکوپترها و هواپیماهای اسکای ریدارازپاناما می‌رسند و به عنوان «مشاور» به چتربازان دولتی کمک می‌کنند تا مراکز جنگجویان را نابود سازند.

سطح زندگی مردم بولیوی بسیار پایین است در آمریکا شهرت دارد که این مردم نوزده پزو، به روزی بیست پزو زندگی می‌کنند، یعنی به نان شب محتاجند. عجیب است که با وجود معادن سرشار طلا و قلع که تقریباً تمام درآمد آنها بـه آمـریکا مـی‌رود، بـولیوی فـقیرترین و بی‌چیزترین کشور آمریکای لاتین است. در این سرزمین درآمد سرانه مردم سـالانه بـه هـزار و دویست تومان نمی‌رسد. در حالی که در کشور ونزوئلا که از آن سخن خواهیم گفت و نهضت پارتیزانی وسیعی دارد درآمد سرانه مردم قریب هزار و دویست دلار یعنی قریب ده هزار تومان می‌باشد.

انقلابیون بولیوی، به نوبه خود مردمان بسیار عجیب و شگفت‌انگیزی هستند، آنان به فنون عجیب برای نمایاندن قدرت خود، که در عین‌حال بسیار ضـعیف است دست مـی‌زنند، دزدیدن اشخاص، تهدید ثروتمندان و مقامات دولتی، گرفتن خراج از بانکها، کمپانی‌های دارو و استفاده اجباری از پزشکان و تجار لباس و غذا از تاکتیک‌های آنهاست. نمونه ممتاز این انقلابیون یک جوان روزنامه‌نگار فرانسوی به نام رژی دبره بود که زیردست ارنستوشه گوارا در کوبا تربیت شده و با یک دسته انقلابیون کوبایی برای کمک به جنگجویان بولیوی به آن کشور رفت و در اثر کشف محل اختفای او و یارانش ناچار به اقدام مسلحانه گردید و در جریان زد و خوردی که طی آن شش افسر بولیوی کشته شدند دستگیر گشت و نزدیک بود به پای دار برود ولی بر اثر مداخله سفیر فرانسه و کشف هویت فرانسوی‌اش در دادگاه نظامی عادی محاکمه شد و اندکی بعد نجات یافت. اما نکته مهم اخلاق و رفتار او در زندان بود: رژی در زندان خود روزی یکبار غذا می‌خورد و از خوردن غذای بیشتر امتناع می‌جست زیرا اعتقاد داشت که در جهان افراد بسیاری هستند که بیش از او گرسنگی می‌کشند و او نباید هرگز رنج آن را فراموش کند.

جنگهایی که بین جنگجویان بولیوی و قوای ژنرال باریانتوس رخ می‌دهد مـعمولاً بـا مداخله کلاه سبزها و هلیکوپترهای آمریکایی، که از پاناما مـی‌آیند و چـتربازان دولـتی، فـوراً خاتمه می‌یابد، دختران و جوانان به ویژه در این جـنگ‌ها، کـه بـه سـرعت تـمام مـی‌شود، و چریک‌ها می‌گریزند نقش مهمی دارند. در این جنگ‌ها منطق و رحـم مـطلقاً نـامریی است و ترحم‌آمیزترین حرکات، به صورت خشن‌ترین آنها و قساوت‌آمیزترینشان جلوه می‌کند.

دولت باریانتوس یک مثلث بزرگ از جنگ انبوه کشور خویش را به عنوان منطقه سرخ شناخته است. گاه به گاه یکی دو نفر از افراد نگهبان دولتی این منطقه کشته می‌شوند، یا فـرار می‌کنند و یا ناپایدار می‌گردند و آنگاه سربازان ساوترن کومانداز پاناما می‌رسند، تا سال گذشته،

رهبر جنگجویان بولیوی یک کارگر معدن به نام یوآن‌لشین بود. لشین از دست‌پروردگان کاسترو به شمار می‌رفت و هنگامی که برای اخذ تماس با نمایندگان کاسترو به شیلی رفته بود، دستگیر گشت، کارگران معادن بولیوی بدبخت‌ترین و محروم‌ترین کارگران معدن در جهان هستند. آنها در ماه بیش از سی دلار حقوق نمی‌گیرند ولی روزانه دوازده ساعت در عمق پنج هزار متری زمین به کار مشغولند و اغلب میزان عمر متوسطشان بیست و هفت سال است زیرا در سنین سی الی سی و پنج سالگی به علت ابتلا به سل و تنگی‌نفس و اختلال جریان خون تلف می‌شوند. آنها آفتاب را نمی‌بینند و حداکثر می‌توانند پنج سال در معادن تاب مقاومت بیاورند و پس از آن مرگشان قطعی است و یا لااقل به طرز موحشی تسریع شده است و بنابراین بسیار طبیعی است که در میان آنان حس طغیان و عصیان پیدا شود.

ولی بولیوی از حیث دسته‌های انقلابی نیز یکی از عجیب‌ترین کشورهای دنیاست منباب مثال، در این کشور هفت حزب کمونیست وجود دارد. که هر کدام از آنها دسته‌های مسلحی دارند، و یک مبارزه داخلی عجیب نیز بین آنان صورت می‌گیرد. طبیعی است، که هیچیگ از این دسته‌ها نمی‌توانند تصور کمونیسم را در ذهن داشته باشند، لیکن به هر حال برای رشد فعالیت خود، چشم به کاسترو، شیلی، شوروی، فرانسه و حتی آلمان دوخته‌اند، و بر سر نزدیک شدن به همه یا یکی از این کشورها با هم جدال برخاسته‌اند.

تبلیغات کاسترو که می‌کوشد خود را به عنوان سیمون بولیوار جدیدی نیز به مردم بولیوی معرفی کند، در این میانهٔ تأثیر خاصی دارد، کوبا تحت رهبریی او سالانه جشن استقلال خود را با تکیه بر شعار خاصی برگزار می‌کرد، مثلاً سال ۱۹۶۵، سال مبارزه آن با بی‌سوادی و سال ۱۹۹۶ سال نیشکر بود، امسال کاسترو سال انقلاب آمریکای لاتین را برگزار کرده است و قراین نشان می‌دهد که او انتظار زیادی دارد که برای درگیر کردن قسمت مهم دیگری از ارتش امریکا در جهان، جبهه دومی را برای کمک به ویت‌کنگ در آمریکای لاتین بگشاید.

نباید فراموش کرد که آمریکاییانی که با همه قوای خود مثل سیل، و ناگهانی به هر نقطه از قاره‌های جهان، به ویژه آمریکای لاتین سرازیر می‌شوند فراموش کرده‌اند که درس تلخ ویتنام به آنان نشان داده است که مبارزه با جنگ‌های پارتیزانی از طریق زور و قدرت ممکن نیست آنها خود را به نفهمیدن این موضوع زده‌اند که مقابله مسلحانه با جنگ پارتیزانی معمولاً به فاجعه و بدبختی و توسعه عصبانیت اجتماعی و فقر منجر می‌گردد که خود، بهترین محیط پرورش نطفه‌های کمونیسم است.

چه باید کرد، جواب گلوله جنگجوی چریک هم، مشت نمی‌تواند باشد.

جنگجویان ونزوئلا نسبت به بولیوی‌ها وضع بهتری دارند یکی از افتخارات آنها شدت و کثرت تلفات و تصادم میان آنها و قوای دولتی است بعلاوه آنان دارای رهبرانی چون دوگلاس براوولوبن پتکوف و دیگران می‌باشند که رادیو کاراکاس در دو ساله اخیر اقلاً چهار بار خبر کشته شدن آنها را در جبهه‌های جنگ داده است. این جنگجویان مانند رفقای کوبایی خود ریشو هستند زیرا مدتهاست که ریش در آمریکای لاتین نقش مهمی را در تجهیز چریکها بازی می‌کند. دوگلاس براوو که خود را حد فاصلی از سیمون بولیوار تا فیدل کاسترو معرفی می‌کند معتقد است که عاقبت در کشور خویش پیروز خواهد شد. او اخیراً به یک روزنامه‌نگار اروپایی گفته بود: سیمون بولیوار پانزده سال وقت صرف کرد تا توانست کشور بولیوی را آزاد کند. من قوه مقاومتم کمتر از او نیست.

دوگلاس براوو همچنین برای روزنامه‌نگار اروپایی تشریح کرد که طی دوساله اخیر بیش از پانصد جنگجو و دهقان تلفات داشته و سیصد نفر تلفات نیز بر قوای دولتی وارد آورده است براوو یکبار در ایالت لارا همراه نزدیکترین یاران خود پنکوف و مارکز دستگیر و به زندان سان‌کارتو منتقل گردید و در آنجا به بیست و هشت سال زندان محکوم گشت لیکن به وسایل مرموزی همگی توانستند از زندان بگریزند و از آن پس حکومت ونزوئلا برای سر آنان جایزه گذاشته است.

لوبن پتکوف که در اصل یک انقلابی بلغاری است که در سه سالگی به اتفاق پدر و مادرش به ونزوئلا مهاجرت کرده و اینک سی و چهار سال دارد اعتقاد داشت:

ما باید از پیروزی و شکستهای دیگران سرمشق بگیریم: حوادث اسپانیا، یونان، مالزیا، فیلیپین نشان می‌داد که چریکها در این سرزمینها پیروز خواهند شد ولی با وجود مساعد بود شرایط همه شکست خوردند بزرگترین اشتباه در این رهگذر نصیب فیلیپینها بود که ستاد عملیاتی‌شان در شهر قرار داشت و به این جهت با آنکه تلفات سنگینی به آنان وارد نشد به علت پاشیده شدن قدرت مرکزی ناچار به پراکنده شدن گردیدند.

لوبن افزود:

در شرایطی مثل شرایط مبارزه ما که هیچ قدرت دیگری از نهضت مردم پشتیبانی نمی‌کند و فقط افکار عمومی محسوس داخلی و نیمه محسوس خارجی ابراز پشتیبانی می‌نماید، باید ستاد مشترک و مجهزی وجود داشته باشد که طبق نقشه معینی تمام عملیات را

در شهر و جنگ و روستا تنظیم نماید و در عین حال از هر اقدام جداگانه مردم نیز پشتیبانی کند.

در میان چریکهای ونزوئلا چندین افسر و کارشناس نظامی نیز وجود دارد که دو تن از آنان آمریکایی می‌باشند چند تن دیگر تربیت شده ایالات متحده امریکا هستند که در ارتش ونزوئلا خدمت می‌کردند نهضت آزادی‌بخش ونزوئلا که دارای سازمان سیاسی و ارتش منظمی است و وقتی با رهبران آن صحبت از پشتیبانی چین یا شوروی و کاسترو می‌شود با خنده تلخی جواب می‌دهند و می‌گویند:

تصور پشتیبانی چین یا شوروی از ما یا رساندن کمک و اسلحه بسیار احمقانه است، لیکن ممکن است روش آنها و تجربیاتشان در طرز کار ما مؤثر باشد ما در درجه اول از سیستم کار کاسترو در درجه دوم از روش ویت‌کنگ با تطبیق شرایط خودمان استفاده می‌کنیم و کاسترو را به این جهت ترجیح می‌دهیم که یک عنصر آمریکای لاتین است و پیروز شده است و تجربیات او به حال ما بسیار مفید می‌تواند باشد و جالب است که کاسترو نیز ذره‌ای از تعلیم و پرورش این جنگجویان و ارسال کمکهای نظامی و دارویی به آنان مضایقه ندارد لونارمارکز دبیر سیاسی جبهه آزادی‌بخش ونزوئلا اخیراً به ماریو مانتو رودریگه روزنامه‌نگار اسپانیولی مقیم آمریکای لاتین گفته بود:

ما به ویژه در ونزوئلا مبارزه بسیار دشواری در پیش داریم زیرا شصت و شش درصد درآمد ایالات متحده آمریکا از قاره آمریکای لاتین از این کشور و از نفت آن تأمین می‌شود و به این جهت به زحمت خواهد توانست از آن صرفنظر کند. ما وطن‌پرستان کاذب و متعصبی نیستیم و در عین حال معتقدیم که مبارزه‌مان جزیی از مبارزه تمام امریکای لاتین برای رهایی از اسارت بیگانگان است.

مهمترین نکته‌ای که لونارماکز آشکار کرد آن بود که گفت:

ما نیز در نظر داریم یک ستاد مشترک انقلابی برای تمام قاره آمریکای لاتین به وجود آوریم و جواب ایجاد فرماندهی مشترک آمریکای لاتین را که به رهبری آمریکا برای سرکوبی نهضت‌های ملی تأسیس شده است بدهیم. این ستاد خواهد توانست مبارزات همه ما را منظم و هدایت کند، ما در عین حال باید مراقب باشیم که هیچگاه دردسری برای کاسترو و کوبا ایجاد نکنیم تا خطری آن را تهدید نماید زیرا این کشور آزاد شده و باقی ماندن آن می‌تواند کمکها و تسهیلات زیادی برایمان فراهم بیاورد ستاد مشترک انقلابی آمریکای لاتین بعدها تبدیل به فرماندهی بین‌المللی این قاره به منظور تحکیم صلح و تأمین آرامش برای پیشرفت تمام ملل

قاره ما خواهد شد.

واقعیت آمریکای لاتین بسیار عمیق و تلخ است. سیمون بولیوار که آزادکننده بسیاری از کشورهای این قاره به شمار می‌رود، نقشه و طرح معینی برای آزادکردن تمام این کشورها و مبارزه با امپریالیسم اسپانیا نداشت، لیکن کمک زیادی به مردم آن نواحی در جنگ علیه اسپانیولیها کرد. آمریکای لاتین امروز قریب دویست و سی میلیون نفر جمعیت دارد. و از لحاظ تاریخ، زبان و آداب و رسوم، وجوه اشتراک ملل آن کمتر از ملل ایالات متحده امریکا نیست. مردم این قاره نیز مرکب از نژادهای سرخ و سیاه و سفید هستند و فقر و اسارت از مکزیک تا پاتاگونی به یک اندازه در آن موجود است و استعمار و استثمار به طرزی شدیدتر از افریقا و آسیا در آن جریان دارد. ملل این منطقه از لحاظ سیاسی و اقتصادی دشمن مشترکی دارند و یک نوع عقب‌ماندگی فرهنگی و اقتصادی را تحمل می‌کنند.

از لحاظ تاکتیک مبارزه با چریکها دول امریکای لاتین روش بسیار جالبی دارند. مهمترین و قویترین اسلحه آنها در این رهگذر تکذیب است. اتفاق می‌افتد که به ویژه در ونزوئلا، آرژانتین، بولیوی سالانه چند بار رئیس جمهوری و رئیس ستاد ارتش یا وزیر جنگ در یک مصاحبه بزرگ رادیو ـ تلویزیونی شرکت می‌کنند و ضمن نشان دادن عکسها و مناظری از دستگیرشدگان و سلاحهایی که به غنیمت گرفته شده، نابود شدن چریکها را در کشور اعلام می‌نمایند و وجود هرگونه فعالیت چریکی را تکذیب می‌کنند ولی درست چند روز بعد، ناگهان با یک انفجار یک حمله برق‌آسا و یک جنگ شدید معلوم می‌گردد که قوای چریک با تمام قوت خود وجود دارد، و به این جهت است که اکنون نه تنها افکار عمومی آمریکا و آمریکای لاتین، بلکه جهان نیز به این تکذیبها عادت می‌کند. مانند ویت‌کنگ، سلاح اصلی چریکها در فعالیت‌های روزانه‌شان دهقانان و کارگران مزارع و معادن هستند سلاحهایی که در دست این اشخاص است مستقیماً از نیروهای دولتی و امریکا گرفته می‌شود و تاکنون حتی یک قبضه اسلحه ساخت چین کمونیست، شوروی و حتی کوبا از آنها کشف نشده است. امریکاییها می‌گویند که کوبا ساختمان سلاحهای آمریکای را در کشور خود تقلید می‌کند و با مارک آمریکایی به جنگلهای آمریکای لاتین می‌فرستد.لیکن باید دانست که کوبا خود قسمت عظیمی از تسلیحات خویش را مدیون آمریکاست. و اینک نه تنها از طریق قلع و قمع دستجات ضد کاسترو، سلاحهای آمریکایی بدست می‌آورد، بلکه از طریق معامله با قاچاقچیان اسلحه آمریکایی که تجربه آشنایی با آنان را از سالها پیش بدست آورده است و همچنین خرید بعضی از

اشخاص و عناصر مؤثر در کشورهای آمریکای لاتین، اسلحه بسیاری تهیه می‌کند که همه آنهایی را که برای مراحل جنگ پارتیزانی لازم است نزد پارتیزانها می‌فرستند و اکنون چریکهای شش کشور آمریکای لاتین، نیز این روش را یاد گرفته‌اند، و راساً نیز، علاوه بر حمله به پاسگاهها و مراکز دولتی به معامله اسلحه با قاچاقچیان آمریکایی می‌پردازند.

اخبار ویتنام، جریان جنگهای آن، نحوه پیروزیهای چریکها، بولتن‌ها، جزوات و انتشارات ویت‌کنگ در ویتنام شمالی به طور روزانه در میان چریکهای آمریکای لاتین مورد بحث و تعلیم قرار می‌گیرد و از تجربیات آنها استفاده می‌شود با این تفاوت که چریکهای ونزوئلایی هنوز نمی‌توانند و یا نمی‌خواهند، کار خود را قبل از تشکیل جبهه نیرومند و وسیع داخلی قوی کنند و توسعه دهند.

رهبران چریکهای آمریکای لاتین معتقد به استفاده از تجربیات تمام ملل آزاد در مبارزه خود هستند ولی تاکنون در صفوف آنها بر خلاف ادعای آمریکاییان یک کوبایی کشته یا مجروح یا دستگیر نشده است، در حالکیه کوبا رسماً مستشارانی برای آنان اعزام داشته است و می‌دارد. نقطه اتکای آنان در درجه اول سیمون بولیوار است و پیروزیهای بزرگ خویش را نیز به نام او، نام گذاشته‌اند.

سال گذشته سرهنگ او جدا فرمانده ارتش آزادی‌بخش ونزوئلا طی یکی از جنگ‌ها کشته شد، امروز سرهنگ الیاس مانوی کامارو افسر سابق ارتش ونزوئلا، به اتفاق آراء به ریاست و فرماندهی نهضت آزادی‌بخش ونزوئلا انتخاب شده است. سرهنگ کامائو، چندین تن از افسران خود را برای تعلیم نبرد چرکیهای ویت‌کنگ در ویتنام فرستاده است. در زد و خوردی که سال گذشته بین دسته‌ای از چریکهای سرهنگ کامارو و نیروهای دولتی رخ داد هلیکوپترها و بمب‌افکن‌های ب ـ ۲۶ ارتش ونزوئلا بمب‌های ششصد پوندی روی جنگجویان چریک ریختند لیکن این بمب‌های سنگین، در جنگ‌های چرکی سلاح قاطعی نیست، اگر چه اعلامیه‌های ارتش حاکی است که تمام مناطق چریک‌نشین و مراکز فعالیت این افراد با بمب ویران شده، لیکن مدتی بعد معلوم می‌شود که نه خودشان و نه مردم این خبر را باور کرده‌اند. اقدامات آنها درست شبیه بمبارانهای آمریکایی در ویتنام است که البته انهدام یک قسمت از جنگل در آنها قطعی است ولی نابود شدن دسته‌ای از چریکهای ویت‌کنگ در آن قسمت قطعی نیست!

سرهنگ کامارو اخیراً طی مصاحبه‌ای گفته بود که ما هم یاد گرفته‌ایم که چگونه در زیر باران بمب راه برویم، غذا بخوریم، زندگی کنیم و بخوابیم. اکنون چریکهای ما به سلاح خودکار

مدرن آمریکایی ۱۰ ـ AK مجهز هستند که بعضی از نفرات ارتش وقتی اسیر می‌شوند از دیدن آنها وحشت می‌کنند زیرا ارتش ونزوئلا چنین اسلحه‌ای در اختیار ندارد!

ویت‌کنگ‌های ونزوئلا تاکنون به چند عمل بسیار بزرگ و پر سر و صدا دست زده‌اند که انعکاس بین‌المللی حیرت‌آوری داشته است. این اقدامات قسمتی از برنامه آنها را برای قدرت‌نمایی و معرفی نهضت خود تشکیل می‌دهد، از آن جمله ربودن یک سرهنگ آمریکایی به قصد آزاد کردن یک ویت‌کنگ اسیر در ویتنام که متهم به توطئه برای قتل مک‌نامارا شده بود، و همچنین ربودن دی‌استفانو فوتبالیست مشهور و بالاخره... ربودن لوور فرانسه که برای نمایش به کارکاس آورده می‌شود و ربودن یک هواپیمای نظامی در حین پرواز.

از میان رهبران چریکهای ونزوئلایی، دوگلاس براوو بیست و نه ساله عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست است ولی افراد چریک را فقط کمونیستها تشکیل نمی‌دهند، احزاب کمونیست و سوسیالیست ملی در ونزوئلا هفتاد درصد کمک آمریکا به قاره آمریکای لاتین را به خود اختصاص داده است و علت این امر آن است که بعد از دومینیکن نزدیکترین کشور به کوباست و امریکا در مورد آن چنانکه در مورد دومینیکن هم مشاهده شد با قدرت و سریع عمل می‌کند. در حال حاضر گروههایی که قوای چریک ونزوئلا را تشکیل داده‌اند عبارتند از:

حزب سوسیالیست مسیحی
حزب دست چپی انقلابی
حزب اتحاد برای جمهوری دموکراتیک.
حزب اعمال دموکراتیک
حزب کمونیست
اتحادیه کشوری نظامیان
جنبش چهارم مه و دوم ژوئن.

و شعار اصلی آنها مبارزه به خاطر صلح دموکراتیک و مبارزه علیه گرسنگی است.

در ایام اخیر قدرت این نهضت طوری شده است که احتمال می‌رود به زودی به حصول توافقی با دولت نائل آید بدین ترتیب که عناصر صددرصد درست است و نهضت آزادی‌بخش عناصر صددرصد دست چپ را از خود دور کنند و در نتیجه حالت آتش بس مهمتر و مؤثری به منظور همکاری در راه پیشرفت مملکت به وجود آید.

ونزوئلا کشوری است که قریب یک میلیون متر مربع مساحت و ۸/۵ میلیون نفر

جمعیت دارد که از این عده شصت و شش درصد دو رگه و بیست و دو سفیدپوست هستند هفتاد درصد اهالی ونزوئلا بی‌سوادند و سیصد و پنجاه هزار طفل یتیم و آواره و بی‌سرپرست در خیابانها و شهرهای آن سرگردان می‌باشند با وجود منابع عظیم نفت، پنجاه هزار بیکار آن را تهدید می‌کنند، هفده میلیون و نیم هکتار زمین مزروعی در آن هست که متعلق به سه هزار و پانصد خانوار ثروتمند می‌باشد یعنی این یک و نیم درصد جمعیت، هشتاد درصد اراضی را در دست دارند و فقط نهصد هزار زارع ونزوئلایی زمین کوچکی از آن خویش دارند.

چهل و پنج درصد سرمایه‌ها در ونزوئلا (خارجی) یعنی آمریکایی است، و نود درصد درآمد ملی از صنایع روغن‌کشی و نفت حاصل می‌شود که فقط دو نیم درصد کارگران کشور در آن بکار مشغولند. مهمترین کمپانیهای آمریکایی که در ونزوئلا بکار مشغولند عبارتند از: (نفت) که یول پترو لیوم کورپورایشن، شل، من گراند اویل کمپانی ـ موبیل اویل کمپانی ـ (آهن) یونایتد استیل استیت ـ بیت اللحم استیل و معادن اورانیوم، بوکسیت، طلا، ذغال‌سنگ و الماس در آن فراوان است که همه آنها در دست متفرعات همین کمپانیهاست.

قریب یک میلیون خانواده ونزوئلایی در کلبه و آلاچیق و خانه‌های حصیری بسیار فقیرانه به وضع بدی زندگی می‌کنند و فقط یک میلیون و چهارصدهزار نفرشان، ماهانه ۵۰۰ بولیوار یعنی قریب هفتصد و پنجاه تومان درآمد دارند. فیدل کاسترو در نطق اخیر خویش از انقلابیون ونزوئلا و «سرگرد دوگلاس برادوی قهرمان» به شدت تمجید کرد، و همه فهمیدند که پایتخت و مرکز واقعی برادوو و یارانش، هاواناست. ٭

توسعه‌طلبی و قدرت‌نمایی گستاخانه اسرائیل*

روز پنجشنبه دوم مه، اسرائیل بیستمین سال تأسیس خود را جشن گرفت، این جشن با یک رژه عظیم نظامی در اورشلیم به نمونه‌ای از قدرت‌نمایی اسرائیل تبدیل گردید، دولت کوچکی که در سال ۱۹۴۷ با هفتصد و نود و هشت هزار نفر جمعیت، به موجب قطعنامه‌های سازمان ملل متحد تشکیل گشته بود، امروز پس از بیست سال در حالیکه در دو جنگ بطرز نمایانی پیروز شده، چنان مست باده غرور گردیده است که تمام قطعنامه‌های سازمان ملل را زیر پا می‌نهد و در حقیقت به مناسبت لگدمال کردن این مصوبات بزرگترین ارگان سیاسی جهان، جشن می‌گیرد.

رژه اسرائیلی‌ها از پشت کوه اسکوپوس آغاز شد و شامل تمام محلات اورشلیم، بجز محلات عرب‌نشین گردید. مقامات اسرائیلی قبلاً به اعراب اخطار کرده بودند که از خانه‌های خود خارج نشوند و یا تحت حفاظت کامل مأمورین اسرائیلی در خیابانها بایستند.

جنگ شش روزه ژوئن گذشته اسرائیل را به قله غرور و اعتباری که اکنون جهانیان فقط در فکر فرودآوردن او هستند، گروهی با مذاکره، گروهی با صدور قطعنامه و بالاخره گروهی نیز با اسلحه، تا ژوئن سال گذشته مسئله فلسطین عبارت از تنظیم چگونگی روابط اعراب و اسرائیل بود، امروز مسئله عبارت از اخراج اسرائیل از خانه اعراب است. اشغال صحرای سینا، قسمتی از سوریه تمام نقاط مجاور اردن و غیره، فقط راه‌حل شرافتمندانه، توأم با مذاکره را برای راندن اسرائیل ازین اراضی مجاز شمرده است. جمعه قبل نمایندگان عرب و اسرائیل در داکار، به یک

---

* . فردوسی ـ شماره ۸۵۸ ـ سال ۱۳۴۷

قطعنامه مهم، در شورای بین المجالس رأی دادند، در این شورا، هر دو دسته قطعنامه مزبور که مهمترین نکته آن، اجرای توصیه‌های شورای امنیت سازمان ملل در مورد فلسطین بود تصویب نمودند.

هنوز احتمال مذاکره اعراب و اسرائیل برای تأمین صلح این منطقه بسیار بعید است. اسرائیل صحبت از افزایش قدرت، اجتناب از خروج از اراضی اشغالی خود می‌کند و اعراب حمایت بی‌دریغ خود را از چریک‌های فلسطینی اعلام کرده‌اند. ژنرال آهرون ماریو، رئیس سازمان ضد اطلاعات ارتش اسرائیل اخیراً گفته بود:

«ما خواهیم توانست یک میلیون عرب تحت تسلط خود را کنترل کنیم ولی این کار تا سال دو هزار ادامه نخواهد یافت زیرا تا آن وقت موفق به یافتن راه‌حل شرافتمندانه‌ای برای کنار آمدن با اعراب می‌شویم. اگر مذاکرات مستقیم بین ما و اعراب شروع شود ما خواهیم توانست آنقدر پول و کمک به آنها بدهیم که آنها تصورش را نخواهند کرد.»

سرویسهای اسرائیلی اظهار اطمینان کرده‌اند که تا دو سال دیگر مذاکرات برای حل قضایای فلسطین بین خودشان و اعراب شروع خواهد شد. ولی از لحاظ اعراب برتری نظامی و تکنولوژیک اسرائیل موقتی است و تا رسیدن زمان تعادل قوا، جنگ چریکی و ایذایی راه‌حل مناسب و جالبی است. زیرا در شرایط کنونی حالت غرور و بی‌اعتنایی اسرائیل را از بین خواهد برد و به تدریج شرایط مناسبتری را برای مذاکره فراهم خواهد آورد. مضافاً به اینکه یک برخورد شدید تازه را با اسرایل تقویت خواهد نمود و برخورد این دفعه، آثار شکست ژوئن گذشته را از ناحیه اعراب خواهد شست.

ادواردساب خبرنگار مجله معروف اکسپرس گزارش می‌دهد که هم‌اکنون در مناطق مجاور اسرائیل ده دوازده اردوگاه چریک‌های عرب به وجود آمده است به موجب این گزارش در سوریه چهار اردوگاه، در عراق یک اردوگاه، در اردن دو اردوگاه، از چریکها به وجود آمده و بر تعداد داوطلبان شرکت در آن روزبه‌روز افزوده می‌شود، ولی وضع مالی و تسلیحاتی این چریک‌ها خوب نیست به طوری که سربازان اسرائیلی در هجوم ۲۱ مارس گذشته خود به اردوگاه کرامه (در اردن) مشاهده کردند، که این چریکها کفش به پا ندارند، غذای مختصری می‌خورند، از سیگار در میانشان اثری نیست و وضع بنزین و نفت در اردوگاه آنان خرابست ولی همین افراد با شجاعت فوق‌العاده‌ای جنگیدند به طوری که تلفاتی برابر تلفات جنگ ژوئن گذشته به اسرائیل وارد آوردند. معهذا اختلافات سران عرب، نبودن پناهگاههای مطمئن و نزدیک به هم، برای این

جنگجویان، که اغلب فلسطینی خالص هستند مشکل بزرگی را بوجود آورده است. به طوری که آنها در مبارزه تقریباً تنها می‌باشند و ممکن است این تنهایی آنان را به تماس مستقیم با اسرائیل برانگیزد. حکومت سوریه، هفته گذشته سه تن از رهبران آنها را دستگیر کرد.

در جریان توسعه‌طلبی‌ها و قدرت‌نمایی‌های اسرائیل، راه اصلی فقط اجرای قطعنامه‌های سازمان ملل، جلوگیری از خونریزی، بهبود وضع آوارگان و بالاخره خروج ارتش اسرائیل از مناطق عربی است ولی آیا اسرائیل که به قول بن‌گوریون، تا سال دو هزار به پنج میلیون نفر جمعیت و مهاجر جدید احتیاج دارد، از این قطعنامه‌ها اطاعت خواهد کرد یا با روش عنادآمیز و انتقام‌جویانه خود مقدمات وقوع فاجعه عظیمی را فراهم خواهد ساخت و یکبار دیگر خانواده‌های بسیاری را در آتش و خون خواهد سوخت.

افکار عمومی عرب بزرگترین مانع حل بحران اعراب و اسرائیل*

درست سیزده ماه بعد از جنگهای شش روزه، چنین به نظر می‌رسد که بحران اعراب و اسرائیل وارد مرحله جدیدی شده است که شاید بتوان، با اندکی خوشبینی آن را «مرحله امید» نامید.

این فصل تازه را محمودریاض وزیر امور جمهوری عرب متحد از کپنهاک افتتاح کرد. رئیس دیپلوماسی مصر، هفته گذشته هنگام دیداری از کشورهای اسکاندیناوی، طی مصاحبه‌ای در کپنهاک گفت: «واقعیت‌ها را می‌پذیریم اسرائیل یکی از این واقعیت‌ها است.»

عکس العملهای شدید جوامع گوناگون عرب نسبت به این گفته، بیانیه تند شورای عالی نجات فلسطین که طی آن به ریاض نسبت خیانت به هدفهای اعراب و دلسرد کردن جانبازان فلسطین برای آزادکردن سرزمین مقدس داده شده، تصحیح ـ و نه تکذیب ـ خبرگذاری نیمه‌رسمی مصری خاورمیانه مبنی بر اینکه سخنان ریاض تحریف شده است و حتی نطق شدید و قاطع جمال عبدالناصر هنگام ورود به یوگسلاوی پس از شش روز مذاکرات ابهام‌آمیز و مشکوک باسران‌کرملین، هیچ یک برای ناظران امور خاورمیانه تعجب‌آور نبود و برعکس تمام این عکس‌العملها غیر از اعلامیه سازمان نجات‌بخش فلسطین موید این نظریه است که اینک مصر براستی خواهان حل بحران براساس شناسایی موجودیت و یا واقعیت دولت یهود می‌باشد و حتی زدوخوردهایی که اندکی بعد از مصاحبه ریاض در دو سوی کانال سوئز میان نیروهای مصر و اسرائیل روی داد نیز خارج از این چهارچوب سیاسی نبود.

---

* . فردوسی ـ شماره ۸۶۸ ـ سال ۱۳۴۷

نگاهی به تاریخ بیست ساله روابط اعراب و اسرائیل نشان می‌دهد که هر سخنرانی، نطق یا اعلامیه هر رهبر عرب که در آن کوچکترین اشاره‌ای نسبت به امکان شناسایی رژیم اورشلیم شده است عکس العملهای شدید، زد و خورد در مرزها و تکذیب روزنامه‌های رسمی و غیررسمی را به دنبال داشته است.

باید توجه داشت که امروز بیش از هر زمان دیگر این افکار عمومی عرب است که بزرگترین مانع حل بحران بیست ساله «پسر عموی دشمن» به‌شمار می‌آید و برای هیچ یک از رهبران عرب، حتی مدعی‌ترینشان، یعنی جمال عبدالناصر و یا واقع‌بین‌ترین آنها، یعنی ملک‌حسین شناختن رژیم اسرائیل بدون در نظر گرفتن عامل و «افکار عمومی» یک نوع خودکشی به شمار می‌آید.

شکی نیست که بیست سال تبلیغات فراوان ضد اسرائیلی را نمی‌توان در مدت یکسال و دو سال از بین برد. شکی نیست که رهبران عرب پس از بیست سال تبلیغات بر اساس «نیست کردن رژیم اسرائیل» نه قوم یهود ـ و «آزاد ساختن فلسطین» و بازگرداندن سرزمین مقدس به میهن عربی اینک نمی‌توانند ناگهان تمام گفته‌ها و قول وقرارهای گذشته خود را پس گرفته و به افکار عمومی خود بقبولانند که بر خلاف آنچه که تاکنون گفته‌اند، زندگی کردن در جوار دولتی به نام اسرائیل امکان‌پذیر است، به عبارت دیگر این قسمت از فلسطین را باید برای همیشه از دست رفته تلقی کرد.

برای آماده‌کردن افکار عمومی عرب، که لازمه رسیدن به هر نوع توافق و حل همیشگی بحران اعراب و اسرائیل به شمار می‌آید، دیپلوماسی مصر، از مدتها قبل، باکمک اردن، دست به یک سری مانورهای سیاسی زده است که سخنان اخیر محمود ریاض از آن جمله می‌باشد، یک سخنرانی ملایم که در آن، به شکلی از اشکال، به واقعیت اسرائیل اشاره می‌شود، و سپس یک سری اعتراضات. یک نبرد کوتاه یا بلند، چند تکذیب‌نامه، چند مصاحبه و اعلامیه تند حاکی از اینکه جنگ چهارم اجتناب‌ناپذیر است. و بعد سکوت و وقتی افکار عمومی التهاب خود را از دست داد و سخنان ملایم اولیه را اندک‌اندک هضم کرد، قدم تازه‌تری به جلو پذیرش مجدد نیروهای سازمان ملل متحد در مرزها. ابراز امیداواری به ادامه مأموریت «یارینگ» فرستادهٔ مخصوص اوتانت و امکان شروع مذاکرات صلح چنانچه اسرائیل قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل متحد را بپذیرد. و این دور و تسلسل را، رهبران عرب، تا آماده شدن نسبی افکار عمومی این قسمت از جهان، ناچارند که ادامه دهند. ولی، خشن‌شدن روش اسرائیل که ناشی از

بحران‌های اخیر داخلی این کشور است، بدون شک دشواریهای تازه‌ای پدید آورده است به ویژه که شروع مجدد مسابقه تسلیحاتی میان اعراب و اسرائیل خود نیز بر انبوه مشکلات دیپلومات‌ها می‌افزاید و در عین‌حال راه را برای اینکه بار دیگر توپ‌ها سخن گویند هموارتر می‌سازد. معذالک، چنین به نظر می‌رسد که امیدواری به حل بحران بیش از ماه‌های گذشته، نیرو گرفته باشد.

اگر اعراب و اسرائیل در حال حاضر، هر یک به شدت سرگرم گرفتاری‌های داخلی خویشند، در عوض، با توجه به آمادگی تازه‌ای که از جانب اعراب به چشم می‌خورد، آمریکا و شوروی می‌توانند نقش عمده‌ای در نزدیک کردن نقطه‌های تفاهم پسرعموها بازی کنند.

اگر انجام مذاکرات مستقیم، آن طور که اسرائیل خواهانش است، در شرایط کنونی میسر نیست، در عوض، دو طرف می‌توانند از خط مستقیم مسکو ـ واشنگتن استفاده نمایند و قطعنامه سازمان ملل متحد را، که هر دو طرف آن را پذیرفته‌اند و می‌تواند به صور گوناگون تعبیر شود اساس مذاکرات قرار دهند.

ولی، اینجا نیز چند سئوال مهم پیش می‌آید و قبل از هر چیز باید دو نکته حل شوند! اول شناسایی و بعد تخلیه یا اول تخلیه و بعد شناسایی رژیم اسرائیل.

سئوال مهم‌تر این است که آیا اعراب به کشتیهای اسرائیل حق عبور از کانال سوئز را خواهند داد یا نه، و اگر دادند، آیا اسرائیل تمام مناطق اشغالی را بدون استثناء، تخلیه خواهد کرد یا نه؟

برای بسیاری از ناظران تردیدی نیست که اسرائیل قسمت قدیمی اورشلیم، نوار غزه و قسمتی از ارتفاعات «گولان» در سوریه را برای همیشه حفظ خواهد کرد.

آیا اعراب هرگز چنین گذشتی خواهند کرد؟ و مسئله مهم آوارگان فلسطین چگونه حل خواهد شد. زیرا نباید فراموش کرد که غیر از دو مسئله مهم شناسایی رژیم اورشلیم به وسیله اعراب و تخلیه سرزمینی اشغالی از طرف اسرائیل تعیین سرنوشت بیش از یک میلیون و نیم فلسطینی که اکثر آنها در شرایط رقت‌باری در کشورهای مختلف بحران را تشکیل می‌دهد.

آیا اسرائیل حاضر خواهد شد مرزهای خود را به روی تمام آوارگان فلسطینی باز کند؟

در برابر تمام این سئوالات می‌توان یک پیشنهاد را مطرح ساخت: پدیدآوردن یک سرزمین مصنوعی و یک دوست مصنوعی جدید بین مرزهای عرب و اسرائیل.

کنگو، خون و وحشت*

اکنون فصلی خواهم گشود همراه با اشک و خون و دریغی بسیاربسیار در ماتم مردی که روز پنجشنبه ۱۰ اکتبر ۱۹۶۷ مقابل جوخه آتش ایستاد و با مرگ خویش فصل دیگری در تاریخ افریقا گشود. فصلی از نفرت به دژخیمان با خشمی بی‌پایان.

اکنون بار دیگر با تیرباران مردی دیگر از یاران لومومبا چهره نامنتهی افریقا، حدیث جاودان آن مرد، مردستان زنده می‌گردد، قهرمان مبارزی که در گیرودار ننگین‌ترین توطئه استعماری و در بحبوبه هجوم نئوکلینالیسم و امپریالیسم مالی و در هنگامه‌ای که چهره او تلالؤ خیره‌کننده‌ای به مبارزه مردان شوریدهٔ هماهنگش داده بود. بدست عوامل بی‌آزرم خارجی ـ در راه حفظ منافع و استقلال میهنش ـ شهید گردید.

هفته گذشته «پیرمولل» دوست هم‌زنجیر لومومبا با یک سلسله دروغسازی، ریاکاری و حتی تردستی و چشم‌بندی به مکر و حیله در دام قاتلان فرو لغزید و در نهایت امیدواری و خوش‌بینی به دژخیمان، به ناکامی جان داد. هنگامی که رگبارها به سوی او شلیک شد، جهانیان مثل همیشه سرگرم «گرفتاریهای منطقه‌ای» خویش بودند و قدرتهای بزرگ متخاصم به چرتکه انداختن امتیازات و گرفتن مناطق نفوذ جدیدتر از حریف مشغول بودند و حتی روسای انقلابی و کشورهای پایگاه‌های سوسیالیستی که می‌توانستند با یک پیشقدمی ساده از فاجعه جلوگیری کنند ـ در خاموشی سرد ساکت ماندند. حتی سازمان ملل کذایی با رهبری «اوتانتش» (که آن بار نیز در دستگیری لومومبا سکوت کرده بود و تنها سفارشش به قاتلین لومومبا این بود که جلادان

---

* . فردوسی ـ شماره ۸۸۱ ـ سال ۱۳۴۷

با لومومبا رفتاری انسانی داشته باشند) ـ این بار نیز سرگرم مناقشات دو قدرت جهانی بر سر خاورمیانه عربی است و رهبران افریقایی که وحدت آفریقا را در تقسیم معادن و منافع این قاره میان کشورهای بزرگ می‌جویند، نیز خفقان گرفتند و حتی «رهبر انقلابی» الجزایر که می‌تواند موسی چومبه آدمی را که می‌رفت در یک درگیری تازه به حمایت «سهامداران اروپایی» برای «سهامداران متنفذ آمریکایی» دردسر درست کند، در آسمان بدوزد... همه و همه چشم بر هم نهادند، درست مثل «جان کندی و نیکتا خروشچف» به هنگامی که لومومبا را به مسلخ می‌بردند و یکماه تمام برای یافتن یک جلاد این دست و آن دست می‌شد، ظاهراً برای این قدرتها و رهبران انقلابی مصالح بزرگتر و منافع مهمتری مطرح بود تا جان یک انقلابی خسته‌ای که قید نوکری را قبول نمی‌کرد و نه یا دشمن آنها بود و نه حاضر بود تن به سرسپردگی آنها بدهد.

ما «پیر مولل» دوست و همگام پاتریس لومومبا، را در پست وزیر فرهنگ کابینه ضداستعماری او می‌شناسیم. کابینه‌ای که بزعم امپریالیست‌ها یک گناه نابخشودنی مرتکب گردید و حتی به وسوسه میلیونها دلار و حمایت نظامی و دیپلماسی آمریکا نیز حاضر نشد به عقد قراردادهای اسارت‌آوری تن در دهد و معاون زرخیزی را که با مبارزه‌ای خلق کنگو از حلقوم استعمار اروپایی، خارج شده بود، در کام بانکداران و سهامداران و تراست‌های آمریکایی سرازیر کند و بالاخره نیز یکی پس از دیگری جان بر سر این کار گذاشتند و سالها پس از آن ماجرا نیز هنوز خشم و عصبانیت امپریالیسم و نوکران چکمه‌پوش آنان کاهش نیافته و هنوز هم تشنه انتقام است و در این راه حتی مردان خسته و از پا افتاده‌ای را که از بد حادثه به در صاحبان زور و غره نوکران امپریالیسم در کنگو به پناه آمده‌اند نیز از خیزاب خشم و غضب آنان در امان نمی‌مانند و دیدیم که چگونه یکی دیگر از این مردان شوریده و آزاد به فریبی شرم‌آور به جلوی جوخه آتش کشیده شد.

ما در کنگو از سی‌ام ژوئن ۱۹۶۰ که استقلال یافته است با نامهای اندکی آشناییم و همراه با این اسماء خاطره چندی از آنان در اذهان باقی است که سوای لومومبا و معدوی از یارانش، دیگر نامهای کنگو با سطلی از لجن و کثافت آغشته‌اند و طوماری از ننگ و خیانت به همراه دارند و نامشان یادآور ننگین‌ترین فجایع و رسواترین اعمال ضدانسانی است، که سرنخ این اسامی رسوا به یک رشته مبارزات امپریالیستی و استعماری می‌کشد که ناشی از معادن اورانیوم، طلا و الماس این خطهٔ زرخیز افریقاست.

اسامی، کازابوو، کلنل موبوتو، سیریل ادولا، موسی چومبه ، همه و همه یادآور

یورشهای سهمگین، از سوی کمپانی‌ها و تراستهای اروپایی و امریکایی است که پس از استقلال کنگو با استراتژیهای گوناگونی ضمن رقابت با یکدیگر این کشور را هر چند صباحی به شکارگاه اختصاصی خود بدل کرده و زشت‌ترین حوادث را پی‌افکنده و رسواترین توطئه‌های آدمکشی و کشتار و چپاول را در آن طرح کرده و بالاخره بزرگترین ننگ تاریخ را با شهادت لومومبا ـ این پیغمبر آزادی و استقلال و حاکمیت ملی ـ مرتکب شده‌اند.

تاریخ آفریقا همچنان که نام لومومبا را به عنوان یک رهبر کبیر ضد استعمار، یا پیغمبر آزادگی و انسانیت، شجاعت و شهامت ثبت خواهد کرد و لهیب «لومومباییسم» به عنوان «ایدئولوژی ضد امپریالیسم» در افریقا زبانه خواهد کشید ـ همچنان که «مهرننگ» تاریخ چهره موسی چومبه منفعت‌طلب را به عنوان یک خائن منقوش خواهند نمود اکنون از موبوتو نیز به عنوان یک جلاد، یک قصاب یاد خواهد کرد. او چه زمانی که عالم قداره‌کش بلژیکی‌ها در هنگام استعمار کنگو بود و چه زمانی که در ارتش کنگو به قلع و قمع آزادیخواهان مشغول بود و یا در مقام رئیس ستاد ارتش خدمت می‌کرد، چهره‌ای کریه، مرگبار و شوم برای هموطنانش داشته است و در تمام لحظات که فکر یک «مردقوی» در آشوب و کش و واکش سیاسی کنگو از طرف سازمان ملل و آمریکا تلقین و تبلیغ می‌شد، زیرا آماده می‌کردند تا در فرصتی مناسب مرد میدان این شکارگانه خصوصی امپریالیسم باشد و بالاخره در سال ۱۳۳۹ که لومومبا در مبارزه با اربابان معادن کنگو سرگرم بود و از سویی دیگر پی به نیت سهامداران و بانکداران امریکایی در حمایت از نهضت ملی کنگو برده بوده و می‌کوشید «راه سومی» را دنبال کند که متضمن منافع میهنش باشد ناگهان کلنل «موبوتو» با یک کودتای تیزپا چهره نشان داد وظایف او در این کودتا تا آنجایی انجامید که لومومبا را در راه پناه به قبایل طرفدار خویش دستگیر کرد و وی را در حالیکه مورد ضرب و شتم پلیسی فراوان قرار می‌دادند به موسی چومبه و سیریل ادولا تحویل داد و آنها نیز با کمک آدمکشهای اونیفورم‌پوش بلژیکی او را کشتند و سپس از هراس مرده آن شهید، جنازه‌اش را در اسید حل کردند.

کلنل موبوتو در کودتای موبوتو در کودتای اول آنکه سفارتخانه‌های مخالف را در کنگو تعطیل کرد و چند سفیر خارجی را اخراج نمود مأموریتش پایان یافته تلقی شد. ولی امپریالیسم که در مأموریت اول او را موفق دیده بود، از وی دل نکند و این است که در آشوب و درگیری با سهامداران اروپایی که می‌خواستند بوسیله موسی چومبه ضربه‌کاری به رقبای آمریکایی خود وارد کنند ناگهان پنج سال پس ازکودتای اول مردقوی کنگو دوباره چهره نشان داد و این‌بار او آن

سروان و سرهنگ و کلنل ساده نبود و در ژست یک ژنرال تمام عیار می‌رفت تا به تمام آرزوهای اربابان خویش جامعه عمل بپوشاند. موبوتو که با کودتای او در طنازی و دلربایی از امپریالیسم موفق بود و بدایع رنگینی رابه آنان نموده بود، این بار در مقام یک مرد نیرومندتر و کمی هم (انقلابی) قلابی ـ با یک کودتا زمام اختیار کنگو «کینشازا» (لئوپلاویل سابق) را بدست گرفت و این‌بار دربست خود و ملتش را در اختیار امپریالیسم مالی جهانی قرار داد. منتهی با شارلاتانی خاصی به سبک رهبران دروغین وابسته به مردم تاکنون سعی کرده است تا با حمله به اتحادیه سابق معادن کاتانگای شمالی ـ که روزی حاکم واقعی کنگو بود و سهامداران طماع و چپاولگران بلژیکی، انگلیسی و فرانسوی یک چهره ملی از پیش برود که حتی وزیر فرهنگ لومومبا را نیز بفریبد تا با پای خود به خطر خانه کینشازا قدم بگذارد و به دام بیفتد و سپس موبوتو آن چهره نامردمی و رذل خویش را رو کند و وی به جلوی جوخه آتش گسیل دارد.

«مولل» نه آخرین مرد جان‌باز آفریقاست و نه کنگو خواهد توانست با قطع امیدهای مردم این کشور برای همیشه در جایگزینی افکار لومومبا در این منطقه از جهان جلوگیری کند تا شرکتهای خارجی با خیال راحت به چپاول خود ادامه دهند.

«کلنل موبوتو» اکنون با خیره‌سری و بی‌آزرمی در پی غایت و نهایت مأموریت خویش است و می‌کوشد در این دوزخی که از کنگو ساخته است، سیمای سیاسی و اقتصادی آن را یک‌رویه کند و معادن آن را تماماً در اختیار سهامداران رقیب بگذارد و می‌دانیم برای امپریالیسم جهانی دست‌یابی کامل بر کنگو به عنوان یک مرکز آفریقایی اهمیت حیاتی دارد و اما معلوم نیست که سرمایه‌های سرگردان انگلیسی و فرانسوی و از همه مهمتر بلژیکی بگذارد که این سیاست ـ هر چند اکنون با توافق ضمنی آنها ادامه می‌یابد ـ تماماً منجر قطع نفوذ آنان و سرازیر شدن معادن طلا، اورانیوم، الماس به جیب سهامداران و سرمایه‌داران رقیب گردد. این است که صف‌آرایی تازه‌ای در پی آرامش ظاهری و دیکتاتوری سیاه و خشن کلنل موبوتو دیده می‌شود که تعیین‌کننده آینده این منطقه وحشت‌انگیز و حول‌آور ـ این کشور بلاخیز و قبرستان مردان وطن‌پرست و استقلال‌طلب آفریقاست که همچنان طلا و الماس وطنشان زیب دموکراسی غربی است و امپراطوری آنها را مرصع کرده و تلالؤ شکوهمندی با افتخارات چپاولگری آنها داده است ـ ولی برای مردم کنگو جز بلا، جز فقر، جز کودتا و برادرکشی و قتل و خونریزی فایدتی نداشته است و اکنون نیز با تیرباران پیرمولل به ظاهر تمام امیدهای خلق پیکارجوی کنگو بر باد رفته، می‌نماید و نیروهای بالفعل و بالقوه که بایستی در راه هدفهای مشترک استقلال واقعی کنگو و

تسلط مردم بر معادن و ذخائر گرانبهای کشورشان به کار رود کاملاً معدوم شده است و همه‌جا سایهٔ حکومت میلیتاریستی است، برق سرنیزه‌ها و هراس از تیرباران. یقیناً کنگو به پیغمبر تازه‌ای نیاز دارد تا محکومیت مطلق و ابدی استعمار در افریقا را تسجیل کند.

رستاخیز بیافرا*

سربازان بیافرایی با تعالیم ناقص، غذای غیرکافی و البسه‌ای مندرس اکنون دست به محاصره‌ای محلی زده‌اند که خود چندی پیش در همان محل تحت محاصره بودند، و این به‌خاطر برتری تعداد نفراتشان و کافی بودن سلاح‌هایشان است.

پاییز گذشته نیروهای فدرال نیجریه آنها را از اوری مرکز مهم ایالت مستقل بیافرا واقع در غرب این ایالت به بیرون راندند، ولی در فوریهٔ گذشته نیروهای بیافرایی این راه را باز کردند و شهر اوری را تحت تصرف درآوردند و قریب دوهزار سرباز نیجریه‌ای را به دام انداختند.

بیافرایی‌ها امیدوارند که اوری برای آنها همان کاری را بکند که «دین بین‌فو» برای «مینه» انجام داد، در حال حاضر روحیهٔ آنها فوق‌العاده عالیست. آنها خود را سربازان پیروزی می‌نامند یکی از افسران جوان بیافرایی می‌گوید:

«ما مدتها پیش تفاوت بین مرگ و زندگی را فراموش کرده‌ایم»

«سربازان پیروزی» بیافرا تاکنون نائل به کسب هیچگونه پیروزی کاملی برای کشورشان نشده‌اند و با شعور نظامی ناقص و ضعیف آنها یک چنین پیروزی امکانش بسیار کم است.

از طرفی این خود مسئله‌ای قابل بحثی است که آیا چنین پیروزی می‌تواند برای آفریقا به طور کلی سودمند باشد؟ به هر حال نیروهایی که در حال حاضر اوری را به محاصره گرفته‌اند سوگند یاد کرده‌اند که بیافرا را از نو زنده کنند.

سپتامبر گذشته بیافرا به کلی نابود شد بیش از هشت میلیون تن از مردم بیافرا در منطقه‌ای

---

* . فردوسی ـ شماره ۹۰۵ ـ سال ۱۳۴۸

که کمتر از یک ششم کل خاکشان بود فشرده شدند، هزارها کودک در روز گرسنگی تلف گردیدند و صدها هزار تن نیز در اثر گرسنگی و عدم‌تغذیه به امراض مختلف دچار شدند و نیروهای نظامی آنها نیز به ایبو موطن اصلی خویش بازگشتند. در آن زمان تنها یک فشار دیگر از جانب نیروهای فدرال می‌توانست برای همیشه به جنگ خاتمه دهد، ولی این فشار هرگز وارد نگشت. در عوض بیافرایی‌های محاصره شده خشمگینانه شورش کردند و قیام آنها گرچه بدون نظم و بی‌حساب بود، ولی آنقدر مؤثر گشت که بتواند نیروهای نیجریه را در خاک بیافرا متوقف سازد. و از این لحظه افکار عمومی اروپا و آمریکا به نفع بیافرا به صورت غذا، دارو و اسلحه وارد عمل گشت.

امروز جنگ بیافرا جز یک کشمکش پیچیده و تاریک آفریقایی نیست. و دخالت کشورهای بزرگ نیز خود به این پیچیدگی کمک می‌کند.

بیافرا اکنون اسلحه‌اش را از چند کشور دریافت می‌کند. از طرفی دیگر دولت انگلیس نیز که یکی دیگر از تهیه‌کنندگان عمده‌ای اسلحه برای نیجریه است چنان با اعتراض عمومی روبرو شده که هارولد ویلسون نخست‌وزیر این کشور را بر آن داشته تا به نیجریه سفر کند و برای برقرار صلح کوشش نماید، شاید از این راه اندکی از صدای فریاد منتقدین بر علیه او کاسته شود.

کلیسای کاتولیک رم تقریباً جنگ صلیبی تقلی کرده است. قبیله‌ای «ایبو» در این جنگ نقش اساسی را به عهده دارد طایفه‌ای که شاید با استعدادترین و پر انرژی‌ترین مردم قارهٔ آفریقا را در میان خود دارد. قبل از آغاز جنگهای داخلی ایبوها مهمترین طبقات تجار و روشنفکر نیجریه را تشکیل می‌دادند و امروزه گرچه مناطق موطن آنها از نظر منابع طبیعی چندان غنی نیست ولی پیشرفتهای آنها واقعاً به معجزه شباهت دارد.

با وجود آنکه هیچ یک از مناطق بیافرا از جبهه چندان فاصله‌ای ندارد، تعجب‌آور است که دولت همچنان به کار خود به خوبی ادامه می‌دهد. بزرگترین نقطهٔ ضعف آنها این است که به کارهای دفتری بیشتر تسلط و علاقه دارند ولی «کلنل اجوکو» رهبر بیافرایی‌ها تا اندازه‌ای جبران این ضعف را می‌کند وی کابینه‌ای جوان تشکیل داد، و تحت رهبری‌اش به‌هرحال ارتش بیافرا همچنان تغییر شکل می‌دهد. قسمتی از این تغییر شکل از نومیدیش منتج می‌شود.

در اولین مراحل جنگ که بیافرایی‌ها تحت فشار نیروهای فدرال یک یک شهرهای مهم را خالی کرده و عقب‌نشینی می‌کردند. هیچ موقعیتی برای آنها دست نداد تا بتوانند به ارتش خود استحکامی ببخشند یا به کمک دیگران متوسل شوند آنها همچنان عقب‌نشینی کردند تا لحظه‌ای

که به سادگی دریافتند که دیگر جایی برای حتی عقب‌نشینی نیز ندارند و شورش آنها را بیش از آنکه بتوان از نظر نظامی ارزیابی کرد باید جنبهٔ روانی دانست. اما نومیدی به تنهایی نمی‌تواند برای بیافرا رستاخیزی بیافریند. شاید پرارزش‌ترین چیزی که بیافرایی‌ها فعلاً صاحب آنند، کلنل اوجوکو است. وی پسر یکی از تجار ثروتمند نیجریه است، در اکسفورد تحصیل کرده و دوش به دوش «ژنرال گوان» فرماندهٔ قوای فدرال نیجریه، دورهٔ نظامی دیده است. وی در سال ۱۹۶۶ به شورشیان آیبو پیوست و اکنون شخصیت برجسته‌ای است که برای بیافرایی‌ها نماد استقلال بیافراست. سپتامبر گذشته در تاریکترین لحظات تاریخ بیافرا چهارصد نفر نمایندگان مجلس شورای ملی در «یوموآهیا» تشکیل جلسه‌ای دادند که ضمن آن در مورد تسلیم شدن و شرایط آن مبادلهٔ نظر نمایند در این جلسه اجوکو نطقی پرشور ایراد کرد و اعلام داشت که بیافرا می‌تواند ایستادگی کند. از آن پس شهرت وی به عنوان یک فرد وطن‌پرست و پرقدرت حتی به دور افتاده‌ترین قصبات نیز رسید.

یکی از افرا ایبو می‌گوید:«ما کلنل اجوکو را به عنوان یک مرد عادل و صالح می‌شناسیم در غیر این صورت جنگ مدتها پیش تمام شده بود.»

به اضافهٔ عدالت، وی صاحب استعداد فوق‌العاده‌ای برای تبلیغات نیز هست، و از این استعداد با مهارت تمام استفاده می‌کند تا نبرد نیجریه را بر علیه بیافرا در اذهان مردم، جنگی ناجوانمردانه قلمداد کند و در این راه نیروهای نیجریه خود نیز به او کمک می‌کنند. تقریباً هر روز مناطق تحت اشغال بیافرایی‌ها بمباران می‌شود و تقریباً همیشه قربانیان به جز مردم غیرنظامی و بی‌دفاع کسی نیست. در ماه گذشته قصبه‌ای به نام «اوزو ـ آبام» توسط این بمب‌افکن‌ها مورد حمله قرار گرفت و طی آن دویست نفر کشته شدند، در بین این دویست نفر بیش از چهار یا پنج مرد وجود نداشت.

با این تفصیل بیافرایی‌ها، بخصوص افراد غیرنظامی‌اش پس از بیست و سه ماه جنگ و تحمل مشقت، خسته شده‌اند ولی هنوز قدرت تحمل و شجاعت خود را از دست نداده‌اند و با پشتیبانی اجوکو مطمئن‌اند که خاتمه‌ای جنگ بایستی با برگرداندن بیافرا به حالت اول و کسب استقلال توأم باشد. و این چیزی است که بهرحال نیجریه از پذیرفتنش امتناع دارد.

آفریقا بین دو قدرت *

دربارهٔ قاره افریقا نوشته‌اند که در این قاره، عقب‌ماندگی جنبه ایدئولوژیک دارد نه اقتصادی. شاید این نکته صحیح باشد زیرا در بعضی از کشورهای افریقایی که پیشرفت اقتصادی حاصل شده، عقب‌ماندگی ایدئولوژیک همچنان موجود است و در بعضی کشورهای دیگر که پیشرفت ایدئولوژیک حاصل شده، عقب‌ماندگی اقتصادی شدید است. چگونه می‌توان مسائل مخصوص افریقایی را توأماً حل کرد.

نیمی از قاره سیاه همیشه در حال جنگ، قحطی و گرسنگی است و معهذا ایدئولوژی نقش بسیار مهمی را در آن طی ربع قرن اخیر ایفا کرده است. روشنفکران و میهن‌پرستان افریقایی، در آنگولا، موازمبیک، غنا، افریقای جنوبی، نیجریه، افریقای مرکزی و ده ـ بیست کشور دیگر افریقایی که اغلب در مکاتب تمدن و فرهنگ غربی تربیت شده‌اند تاکنون نمونه‌های برجسته‌ای به تمدن جهان ارائه داده‌اند. بعضی از این افراد، مانند پاتریس لومومبای شهید، چون بازویی برای برانگیختن قیامهای آگاه‌کننده ملی جلوه گردید.

به طور کلی مبارزات افریقاییان امروز، به خاطر هدفهای عالی و متعددی صورت می‌گیرد که از آن جمله است: وحدت قاره‌ای، سوسیالیسم، دموکراسی، حزب و میهن واحد، بیطرفی مثبت و احیای فرهنگ و تمدن البته افریقای متحد و بزرگی که پاتریس لومومبا در سال ۱۹۶۰ در کنفرانس عکرا از آن یاد کرده و هنوز سرود دائمی کنفرانسهای وحدت افریقا به شمار می‌رود، بقدری ضعیف است که لااقل تحقق آن در روی زمین ممکن نیست! منابع افریقا ـ که

---

* . فردوسی ـ شماره ۹۰۸ ـ سال ۱۳۴۸

همه از ثروت بی‌حساب آن یاد می‌کنند برای تحقیق چنین ایدآلی بسیار ضعیف و محدود است. بعلاوه هر کشور افریقایی به راه جداگانه خود می‌رود و مایل نیست امتیاز محلی و منطقه‌ای خود را قربانی اتحاد قاره‌ای کند. و بنابراین عوامل خارجی مانع وحدت افریقا نیست بلکه این خود افریقاست که نمی‌تواند متحد شود. هم اکنون بعضی از دول افریقایی راه سوسیالیسم، بعضی دیگر راه سرمایه‌داری و بالاخره عده‌ای مثل افریقای جنوبی راه فاشیسم و تبعیض نژادی را برگزیده‌اند، آشتی بین این رژیمها ممکن نیست و به همین جهت وحدت آفریقا امری بعید و حتی محال به نظر می‌رسد.

ایونبو، متفکر معروف فرانسوی که اخیراً کتاب معروفی درباره تحلیل اوضاع ایدئولوژیک و اقتصادی افریقا انتشار داده، می‌نویسد قسمتی از کشورهای افریقایی به دامن چین کمونیست (تانزانیا) قسمت دیگر به دامن آلمان و فرانسه و گروهی به دامن شوروی و بالاخره معدودی هم به دامن آمریکا افتاده‌اند بعضی از جامعه‌های افریقایی به صورت هشت‌پا در آمده‌اند و بعضی دیگر حتی یک پا هم ندارند. بسیار بعید است که برای حل مسائل افریقا، کنفرانسی مرکب از نمایندگان چهار دولت بزرگ، نظیر آنچه که اکنون در مورد خاورمیانه غرب عملی شده است، تشکیل گردد. مسائل افریقا از استعمار و تبعیض نژادی و استثمار افراد، شروع می‌شود و به اختلافات قبیله‌ای و محلی و منطقه‌ای (مثل بیافرا، نیجریه) خاتمه پیدا می‌کند و در همه آنها نیز انگشت دول بزرگ که بزرگترین بهره را از ادامه این وضع می‌برند، درکار است.

به موجب تحقیق جامعه‌شناسان، تقسیم‌بندی کشورهای افریقایی که همه‌شان تا چندی پیش مستعمره و تحت‌الحمایه بوده‌اند، بدون در نظرگرفتن واقعیتهای نژادی، قبیله‌ای، زبان، فرهنگ و اقتصاد و سرزمین، اصولاً استعماری است و به همین‌جهت ما ناظر اختلافات، جنگها و ادعاهای گوناگون این کشورها نسبت به یکدیگر هستیم. وابستگی اقتصادی کشورهای افریقایی به گروه فرانک (فرانسه و بلژیک) لیره (انگلستان ـ استرالیا و کانادا) و روبل (شوروی و کشورهای اقمار) و دلار (آمریکا که نسبتاً ضعیف است) باعث شده که حتی افریقاییان یک بازار مشترک نیز نتوانند برای خود به وجود بیاورند.

طی ده سال اخیر، افریقا بسیاری از رهبران ممتاز خود را از دست داد، از آن جمله بوده‌اند، لومومبا دکتر نکرومه و از میان آنان که باقی مانده‌اند فقط امپراطور حبشه وجودکنیاتا رهبران اتیوپی و کنیا را باید نام برد که هر دو از مرز هفتاد سالگی گذشته‌اند و در حقیقت از دوران پیش به یادگار مانده‌اند یکی از مشکلات افریقا آن است که قسمت پرجمعیت شمالی آن مثل الجزایر،

تونس، مراکش، مصر، کمتر به عنوان کشور افریقای «قابل هضم» هستند در این کشورها تمدن اروپایی نفوذ زیادی دارد. بعلاوه بعضی از این ممالک خود را بیشتر عربی جلوه می‌دهند تا افریقایی در حالیکه هیچکدام واقعاً عرب نیستند، همچنانکه اروپایی نیز نیستند.

هم اکنون در کشورهای افریقایی دو راه سوسیالیسم و کاپیتالیسم با تفاوت فاحش تعقیب می‌شود. در مورد آنچه که سرمایه‌داری عربی نامیده می‌شود، پیشرفت صنایع و سرمایه‌گذاریهای خارجی وسیع است و به اصطلاح حرکت به سوی پیشرفت اقتصادی محسوس می‌باشد که از آن جمله است کشور سنگال، ساحل عاج و غیره. اما در مورد کشورهایی به علت نبود کارد، و توسعه فساد، کمی آشنایی به مشخصات محلی و ملی و در نظر گرفتن امکانات و فقدان تجربه و صلاحیت کار، ضایعات بزرگی به وجود آمده است.

از جمله مسائل جامعه آفریقایی بویژه کشورهایی که به اصطلاح از رژیم سوسیالیستی تابعیت می‌کنند آن است که دموکراسی خود را بر اساس یک حزبی یا چند حزبی برقرار کنند و آیا رژیم یک حزبی نیز دموکراسی است و بعلاوه آیا وجود چند حزب مؤید وجود دموکراسی در یک کشور است یا خیر؟ حتی در اینباره دول آفریقایی روشهای گوناگون در پیش گرفته‌اند. در بعضی از آنها حزب ابداً وجود ندارد، در بعضی دیگر یک حزب وجود دارند. وقوع کودتاهای نظامی متعدد که فقط در سال ۱۹۶۸ تعداد آنها به هجده کودتا رسید بهترین دلیل بر تزلزل دموکراسی در افریقا، صرفنظر از کشورهای بی‌حزب و یک حزب و چند حزبی است.

تنها موردی که گمان می‌رود افریقاییان تا حدودی در آن موفق شده باشند، و آن هم نه کشورهایی مثل مصر، بی‌طرفی مثبت است، کشورهای افریقایی چنان در اختلافات میان خود درگیرند که اتخاذ رویه بیطرفی مثبت از طرف آنان الزامی است باید دانست که این بیطرفی مثبت هنوز قادر نیست نقش مؤثری را در صلح جهان بازی کند. لیکن منکر ارزش آن نمی‌توان شد. راه آینده افریقا این است که این بیطرفی مثبت را بر اساس استقلال و حاکمیت ملی مستقر سازد و آن را در جهت اتحاد قاره‌ای یا سوسیالیسم علمی، منطبق با شرایط قاره سیاه به کاراندازد تا موقعیکه این سه شرط برای استحکام بیطرفی مثبت افریقایی جمع نشده نمی‌توان انتظار داشت که استقلال ملل افریقایی و رهایی واقعی آنها از چنگ عواقب استعمار تحقق یافته باشد.

از لحاظ اجتماعی، در اغلب کشورهای افریقایی سطح زندگی چنان پایین است که هر گونه فعالیت اجتماعی ساکنین این قاره را موکول به بهبود وضع غذا و پوشاک و بهداشت آنها می‌سازد بدبختانه جنگهایی نظیر جنگ داخلی موزامبیک، آنگولا، رودزیا، آفریقای جنوبی،

کنگو، مالی و بالاخره نیجریه و به وخیم‌تر کردن این عقب‌ماندگی غذایی و بهداشتی دامن می‌زند.

بسیاری از این جنگها مثل جنگ‌های ضد تبعیض‌نژادی عادلانه و مورد پشتیبانی هستند و حتی در سازمان ملل از آنها حمایت می‌شود لیکن در مورد جنگی نظیر نیجریه ـ بیافرا، گروههای کشورهای آفریقایی، له و علیه این و آن دسته تقسیم شده‌اند و در نتیجه با تأیید استعمار به این جنگ‌ها دامن زده می‌شود. اختلافات قبیله‌ای در رواندا اورندی بیش از چهل هزار نفر را یکبار قتل عام کردا و در بیافرا، اقلاً مدت هشت ماه روزی سه هزار نفر را به دیار عدم فرستاد. مسئله آنجاست که در این شرایط جنگ و بی‌ثباتی، هیچگونه سرمایه‌گذاری و برنامه‌ریزی و پیشرفت اقتصادی و فرهنگی ممکن نیست. در غنا از سال گذشته تاکنون دو کودتا صورت گرفته و در یک کشور دیگر دکتر ماندولان رهبر معروف آفریقایی به قتل رسیده است.

این وضع، اشکال بسیار مهم دیگری هم دارد و آن ـ صرفنظر از انهدام منابع طبیعی درآمد ملی، اختصاص دادن قسمت اعظم بودجه ممالک به خرید اسلحه از این یا آن کشور است. در بسیاری از کشورهای افریقایی برنامه به اصطلاح مبارزه با فساد جریان دارد زیرا این کشورها سخت درصدد گرفتن اسلحه و اخذ کمیسیون هستند و توانایی هدایت واقعی را ندارند. چند کشور افریقایی نظیر مصر و الجزایر و سودان و لیبی نیز وجود دارند که بدون هیچ ارتباط واقعی، به جای پرداختن به سیاست داخلی خویش، خود را وارد معرکه خاورمیانه عربی کرده‌اند.

به این طریق است که مصر تا دهسال دیگر صادرات خود را در اختیار شوروی قرار داده تا از آن دولت اسلحه بگیرد. در حال حاضر، سروصدای جنگهای داخلی در موزامبیک و آنگولا و رودزیا و افریقای جنوبی، با آنکه از نظر ضد استعماری بودن جنبه قهرمانی دارد، ضعیف‌تر از سروصدای نیجریه و بیافراست و با این وصف علی‌رغم کشتارهای شدید، مسئله افریقا از نظر چهار دولت بزرگ مسئله‌ای نیست که صلح بین‌المللی را به خطر بیندازد و به این جهت واقعاً کسی به فکر خاتمه دادن به آن نیست. این اسباب تأسف است، زیرا در هر جای دنیا، وقتی صحبت از جنگ محدود و منطقه‌ای می‌شود همه برای آن به فکر چاره می‌افتند زیرا ادعا می‌شود که صلح جهانی به خطر می‌افتد. این موضوع را تقریباً تمام رهبران افریقایی می‌دانند ولی در ظرف دو سال هیچیک درصدد دفع عملی آن برنیامده‌اند تا صدای ملیون و آزادیخواهان واقعی موزامبیک و آنگولا و رودزیا و آفریقای جنوبی به گوش جهانیان برسد. در حقیقت جنگ نیجریه و بیافرا، حتی خود آفریقاییان را مضطرب نکرده و حتی در کنفرانس وحدت افریقا،

توافق شد که درباره آن صحبت نشود، در حالیکه دنیایی در غرب و شرق برای ارسال کمک به مردم جنگ‌زده آن سامان برانگیخته شده بود.

نتیجه‌ای که از این بحث حاصل می‌شود آن است که ندای جنگ بیافرا ـ نیجریه، ندای واقعی افریقا نیست همچنانکه تلاش‌های ماجراجویانه در مصر و الجزایر و سودان معرف نیات افریقایی نمی‌تواند باشد، اولین و مهمترین راهی که افریقا در پیش دارد، طرد عواقب و نتایج طولانی استعمار است، که روح آن هنوز بر کشورهای این قاره حکومت می‌کند، بـه طـوریکه ضعف استقلال آنها را علنی ساخته است. افریقا هنوز دولتی به تمدن جـهان نـداده کـه سـهم خویش را در جنگ یا صلح جهانی ایفا نماید، آنچه در افریقا جهان سوم نامیده می‌شود، در واقع قابل مقایسه با جهان سوم در آسیا نیست باید دانست که علیرغم وجود شخصیتها و متفکرین برجسته، با نیات دنیاپسند، متأسفانه به قول آقای مودیبوکیتا رئیس جـمهوری کشـور مـالی، افریقاییان به یک نوع نئوکولونیائیسم یعنی استعمار جدیدی تن داده‌اند صلیب‌سرخ بین‌المللی برنامه وسیع مبارزه با بیماری‌های واگیر را دنبال می‌کند، و سطح سواد و فـرهنگ در بـعضی کشورها زیر صفر است ایجاد دموکراسی سیاسی بدون دموکراسی اقتصادی، بدون فـرهنگ و بهداشت اولیه بی‌ارزش است.

دکتر قوام نکرومه رئیس‌جمهور معزول غنا که خود از رهـبران جـهان سـوم بـه شـمار می‌رفت می‌گوید:

در همه کشورهای افریقایی، وضع طوری است که کسانیکه بر اثر اتکاء بـه حـزبی بـه قدرت می‌رسند، از ادامه خدمت در آن حزب خودداری می‌کنند و از مقتضیات حاصله به نفع جیب خود و به خرج ملت استفاده می‌نمایند. درست به این دلیل است که افریقاییان تاریخ خود را هنوز آن طور که لازم است و دلشان می‌خواهد نمی‌سازند و فراموش می‌کنند کـه چـه بـاید بسازند اولین، قدم در راه آزادی و استقلال ملل آفریقایی، طرد زیربنای قدیمی و پوسیده جامعه به طریق انقلابی است.

ویترا براهام نویسنده افریقایی می‌نویسد:

ما سه دشمن داریم که من یکی از آنها را به دوست خود تبدیل کرده‌ام: اولین دشمن ما انسان سفیدپوست، و دومی فقر و بدبختی و سومی گذشته خونبار ماست.

من در این میان انسان سفیدپوست جهان را به دوستی برگزیده‌ام تا زنجیر بدبختی و عقب‌ماندگی را بگسلم.

چرا آمریکای لاتین می‌سوزد؟*

در قاره آمریکای جنوبی با شانزده کشور و دویست میلیون جمعیت، شهرها در آتش آشوب می‌سوزند. این یادآور تلخی است از عنوانی که به روی کتب معروف، چرا پاریس می‌سوزد نهاده شده بود که علت سوختن آن به وقایع جنگ دوم جهانی برمی‌گشت، امروز این سئوال را می‌توان در مورد آمریکای لاتین کرد. علت سوختن شهرهای این قاره نیز به حدود بیست سال قبل باز می‌گردد، و بعلاوه موج جدید آن فقط بر اثر ورود آقای نلسون راکفلر نماینده مخصوص رئیس‌جمهوری آمریکا، با شعار، آشنایی و دوستی بیشتر به بعضی از کشورهای این قاره برانگیخته شده است.

آقای راکفلر، در این سفر موقعی به آمریکای لاتین رفته ، که کاستریسم در لانه خود خزیده و بی‌حرکت مانده و در داخل شهرها و قلب جنگلها و اراضی امریکای لاتین هر نوع جنبشی که برای آمریکای بوی کمونیسم می‌داده نابود گردیده است. معهذا این کشورها، این شهرها و آن دویست میلیون نفر، چنانکه گویی سفر راکفلر جرقه‌ای به انبار باروت آنها زده باشد می‌سوزند.

و این سوختن تاکنون دهها کشته و مجروح ، و صدها زندانی، در اروگوئه، بولیوی، ونزوئلا، آرژانتین، برزیل، شیلی و کلمبیا، داشته است گاهی اعلام می‌شود که این آشوب‌ها را اقلیت کوچکی ترتیب داده‌اند تا توجه آمریکا را به این ناحیه جلب کنند، گاهی صحبت از مداخلات بعضی دولتهای دوست می‌شود، گاهی غفلت آمریکا مورد سرزنش قرار می‌گیرد، و

---

* . فردوسی ـ شماره ۹۱۶ ـ سال ۱۳۴۸

گاه عجز و ناتوانی دولتها بر اثر اتکاء لازم به ملت (یابلوک) غرب تذکر داده می‌شود. در هرحال این تغییرها، حقایقی را که آقای راکفلر به چشم دیده و گاه از میان آنها گریخته تغییر نمی‌دهد. امریکای لاتین می‌سوزد. چرا؟

درست یازده سال پیش، ریچارد نیکسون رئیس‌جمهوری کنونی آمریکا که در آن موقع معاون برزیدنت آیزنهاور بود سفری به امریکای لاتین کرد بعد از او سفر پرزیدنت کندی فقید به امریکای لاتین درخشید ولی این بار آقای راکفلر چون خود رئیس کل کمپانی استاندارد اویل امریکاست به عنوان مظهری از کمپانیها، تراستها و کارتلهای عظیم آمریکایی که شیره جان مردم و منابع آمریکای لاتین را می‌کنند، جلوه‌گر شده است پس باید تظاهرات مخالفت‌آمیز وسیعی را تحمل کند، چه کشور او را نپذیرند. عده‌ای به زور سر نیزه و با زور از وی حمایت کند. یازده سال پیش طبق نوشته مجله اکسپرس ریچارد نیکسون طی گزارشی درباره سفر خود به آمریکای لاتین به پرزیدنت آیزنهاور گفت که درکاراکاس (پایتخت ونزوئلا) مردم به قدری آب‌دهان می‌انداختند که من تصور کردم باران می‌بارد. اینبار راکفلر به او گزارش داد که سنگ و گوجه‌فرنگی و تخم‌مرغ گندیده چنان به طرفش می‌بارید که نمی‌توانسته است تاب مقاومت بیاورد.

در این فاصله دور دهساله فقط کندی بود که سیمای امریکای جوان و با نشاط و با محبتی را به مردم قاره امریکای لاتین نشان داد، و استقبال از او بی‌سابقه، عظیم و باور نکردنی بود به طوری که اغلب مجبور می‌شد با تمام اسکورتش بایستد تا مردم او را در آغوشش بکشند به او دست بدهند و ببوسندش. چند ماه قبل از آغاز انتخابات اخیر ریاست‌جمهوری امریکا نیز ربرت کندی سفری به امریکای لاتین کرد که دوباره با شوق بسیار روبرو شد: راستی کندیها سیمای امریکای را منعکس می‌کردند که اینسان محبوب بودند، و راکفلر کدام را؟ جواب این سئوال در اظهارات یکی از دهقانان ساده برزیلی به ادوارد بیلبی روزنامه‌نگار معروف نهفته است، این دهقان گفت: علت این آشوبها و سوختن‌ها آن است که ما هر قدر قهوه و مس بیشتر تولید و صادر می‌کنیم کمتر لوازم و مایحتاج خود را از امریکا وارد می‌نماییم.

تقریباً تمام روش اقتصادی کمپانیهای امریکایی در آمریکایی لاتین در این جملات خلاصه شده است:

هرچه بیشتر و ارزانتر، بخر، و هرچه گرانتر و بیشتر بفروش! این شعار از ده ـ پانزده سال پیش و شاید سالها قبل از آن تغییر نکرده است. در لحظاتی که این مقاله نوشته می‌شود، یک کشتی ماهیگیری امریکایی، در سواحل اکوادور از طرف یک ناوشکن اکوادوری گلوله‌باران و

اسیر شده، و در آمریکا تبلیغات تراستها حادثه اسارت آن را به اندازه اسیر شدن ناوپوئبول توسط کره شمالی تلقی کرده ولی حقیقت آن است که در این مورد نیز شعار ثابت ارزان خریدن و گران فروختن تراستها باعث گرفتاری بزرگی شده، سواحل اکوادور، یکی از غنی‌ترین مراکز تهیه و شکار ماهی گوشتی است.

امریکا از دو سال پیش بر روی هر جعبه کنسرو ماهی که از اکوادور وارد می‌شود، سی و پنج درصد عوارض بسته، در نتیجه کمپانیهای کنسروسازی اکوادور که دچار تقلیل صادارت شده‌اند یکی بعد از دیگری تعطیل می‌شوند و به جای آن کشتی‌های ماهیگیری آمریکا به نزدیکی سواحل اکوادور می‌آیند، شکار می‌کند و کنسرو می‌سازند و می‌برند و اغلب این کشتی‌ها در حقیقت یک کارخانه کنسروسازی متحرک هستند.

امریکای لاتین از لحاظ معادن مس، نفت بسیار غنی است، در همین اکوادور و کشور دیگری (پرو) دولتهای نظامی دوست آمریکا که اخیراً روی کار آمده‌اند می‌کوشند، دو سوم منافعی را که از سال ۱۹۶۴ به طریق غیرقانونی، دولتهای مزدور وقت به کمپانی تکزاس ـ اویل اعطا کرده بودند باز پس بگیرند. در بولیوی بانک جهانی فشار آورده است که اگر دولت این کشور با ساختمان یک لوله گاز بین آرژانتین و بولیوی مخالفت کند، از بیست و هفت میلیون دلار اعتبار کمک اقتصادی محروم خواهد ماند. واقعاً کسی نمی‌داند، که سی ـ چهل ـ پنجاه یا صد سال بیشتر است که اختیار جان و مال و هوا و زمین و زیرزمین آمریکای لاتین در دست کمپانیهای امریکایی است که مثل زالو شیره وجود و خون این مناطق را می‌مکند و دولتهای ایالات متحده نیز از زمان پرزیدنت روزولت فقید تاریچارد نیکسون هر یک کوشیده‌اند خود را از زیربار کمپانیها و فشار آنها و لااقل مقید ساختن آنها به اصول انسانی بیرون بکشند موفق نشده‌اند و شیوه استعمار بسیار شدید و زجردهنده‌ای در این منطقه هست که در عقب مانده‌ترین ممالک افریقایی نیست. همین چند ماه قبل بود که وقتی دولت شیلی شدیداً از اقدامات کمپانی آناکندای آمریکای دائر بر توسعه مناطق تحت استخراج خود در شمال کشور انتقاد کرد و معادن مس را ملی اعلام نمود زمزمه مخالفت و حوادث شدیدی بین امریکا و شیلی برخاست بین امریکای لاتین که در شهرهای خود مرتباً صنعتی می‌شود، و امریکای لاتینی که به صورت دوران فئودالی و ماقبل فئودالی باقی مانده. برخورد اجتناب‌ناپذیر است.

ولی در شهرها، گرانی طاقت‌فرسا، عوارض متعدد و گوناگون ، و قرارگرفتن کلیه منابع درآمد، مثل برق و راه‌آهن و تلفن و غیره در دست کمپانیهای بزرگ، آتش خشم و ناراحتی توده‌ای

فقیر و محروم را بیشتر شعله‌ور ساخته است. تا چندی قبل، حکومتهای نظامی کودتاچی که در این کشورها روی کار می‌آمدند، در واقع عمال کمپانیهای رقیب بودند که سهام بیشتری می‌خواستند و اقتصاد میهن خود را دست به دست می‌گردند. امروز حتی آنها نیز در برابر کمپانیها قیافه جدی گرفته‌اند. زیرا ترستها پس از قرار و مدار گذاشتن با دولتهای محلی نیز به وعده‌های خود عمل نمی‌کنند.

بعضی از مخالفین آمریکا در قاره امریکای لاتین عقیده دارند که جنگ مسلحانه اینبار در قاره‌شان، نه در جنگل‌ها و کوهها بلکه در قلب شهرها آغاز شده است زیرا هر کدام از تظاهرکنندگان ضد کمپانیهای امریکایی حداقل بیست نفر علاقمند و طرفدار در شهرها دارند. اگر چریکها در بیابانها و جنگلها چند دهقان را با خود همراه می‌کنند، در شهرها، بی‌اسلحه مردم به تظاهرکنندگان می‌پیوندند.

در سالهای اخیر شیلی، آرژانتین، اروگوئه در ترقی اقتصاد شهری پیروزیهایی داشته ولی در کلمبیا، بولیوی، اکوادور، پاراگوئه و تمام کشورهای قسمت مرکزی قاره امریکا هنوز در عهد استخراج معادن و کشت میوه‌های استوایی به سر می‌برند. ایالات متحده در سالهای قبل، به بهانه خطر کمونیسم، سازمان کشورهای امریکای لاتین را با عضویت و پشتیبانی خود تشکیل داد. اکنون بر خود امریکا و تمام مردم و اعضای سازمان امریکای لاتین ثابت شده که از کمونیسم نه از نوع پکن، مسکو کاسترو خبری نیست، ولی باز هم شهرها و دهات در آتش آشوب و تظاهر «ضدیانکی» می‌سوزند، دو برنامه اتحاد برای ترقی و مرز جدید کندی و جانسون متوقف و بی‌اثر مانده و امریکا با هزینه یک میلیارد دلار سالانه برای خود خشم و نفرت می‌خزد. کوبا از شوروی نیروی انسانی و صنعتی کمک می‌گیرد. شیلی و پرو و ونزوئلا درصدد تجدید روابط مسالمت‌آمیز با آن هستن و تعصب کاتولیکی مردم هم انقلابی شده است. از جمله اسقف برزیل اخیراً اعلام کرد:

در برزیل تعداد نوزادان گاو و انسان یکی است، لیکن در مقابل هر یک گوساله بیست و نه نوزاد انسانی تلف می‌شود.

در چنین کشوری زیباترین و مدرن‌ترین پایتخت‌های جهان وجود دارد، دورانی که کشورهای امریکای لاتین به یک حرکت قاره‌ای و متحدانه دست بزنند و مثل امریکای شمالی ملت واحدی با ایالات چند میلیونی، قوی و آزاد از کار در آینده نزدیک می‌شود، هر چند هنوز دور است.

مردی که رفت و مردی که ماند...*

مرگ «چومبه» نه مجازاتی درخور آن قلب سیاه بود. اگر به مجازات‌های تاریخ، معتقد باشیم، تاریخ بیش از این‌ها «دشنام و تازیانه» بر او خواهد گرفت.

حتی مرگ این محکوم مرگ آزادگری نبود. چنین محکومی، سخت‌تر از این بایست می‌مرد ـ او در الجزایر زندانی نبود، بلکه در آنجا اقامت داشت ظرف دو سال از بیشتر نقاط الجزایر دیدن کرد آنجا در ویلایی دوازده اتاقه با باغ بزرگ و زمین تنیس، بر فراز تپه‌ای می‌زیست. باغبانی می‌کرد. تنیس بازی می‌کرد به رادیو گوش می‌داد و هرگاه اندک دلتنگی در خویش می‌دید با اتومبیل مشکی رنگی، از ویلا خارج می‌شد. به این طرف و آن طرف می‌رفت. در شهرها می‌گشت و غذا و نوشابه‌اش را در مجلل‌ترین رستورانها می‌خورد، به کرانه مدیترانه به «مورتی» «زرالدا» و «تیپازا» می‌رفت. لذت می‌برد. خون ناب لحظه‌ها را می‌خورد و می‌گفت: «اینجا آفریقا نیست، ما در اروپا هستیم» مرگش نیز، به آرامی روی داد.

زندانی که او در آن می‌زیست بهشت بود، مرگی که او با آن درآمیخت لحظهٔ آرامی از حیات بود. این همه نابرابری میان جنایت و مکافات، شگفتی‌زاست، مگر آنکه خود را تسلی دهیم که این مرد، آن ماند، و نقطهٔ عزیمت‌مان این باشد که جسد چومبه را از درگاه تاریخ به زیر افکندند و نام لومومبا را بر فرسنگ شمارهای جاده قله تاریخ ثبت کردند.

چومبه ماجراجویی بین‌المللی بود که در کنف حمایت استعمار پر می‌گشود عطش وحشیانه‌اش در پی قدرت فرونشاندنی نبود. چومبه، ظرف دو سال و نیم آزادی کاتانگا،

---

* . فردوسی ـ شماره ۹۱۸ ـ سال ۱۳۴۸

رئیس‌جمهوری آن بود، سیاست خارجی آن را هدایت کرد، ارتش مزدور آن را بنیاد نهاد، و تصویرش روی تمبرهای آن چاپ شد.

او برای بر پا داشتن دولتش، از استعمار کمک خواست، کمک گرفت و برای استوارکردن تیرهٔ پشت ارتش مزدورش، مزدوران بلژیکی، فرانسوی، آفریقای جنوبی و رودزیای را به کار گمارد کنسرسیومی از کارشناسان ریشه‌کنی انسان سیاه.

حقیقت این بود که چومبه شجاعتی نداشت. آنچه، آن را شجاعت چومبه می‌خواند چیزی جز صفات نمایش یک قمارباز بلوف‌زن نبود. یک کارشناس فرانسوی جوامع آفریقایی «روبرموران» که در زندگی او بررسی‌هایی کرده است.

می‌گوید:

چومبه همیشه بر این عقیده بود که هر چیز به عنوان وسیلهٔ قدرت مجاز و مشروع است، و این عقیده رابا نفرت از عقاید و احساس‌های همنوعان سیاهش در می‌آمیخت. او سه بار در جوانی، پس از مرگ پدر، درکار تجارت ورشکست شد و با نفرت از سیاهان، در سیاست مداخله کرد.

چومبه که در خانه او را نازنین ـ موسی صدا می‌کردند، نفرت خود را به گونهٔ گناهی نابخشودنی به کار گرفتن مزدوران سپید سیاهان به فعل درآورد لیکن سیاهان هرگز نتوانستند پاداش گناه او را بدهند.

در نظر اکثریت سیاهان آفریقا، و مسلماً در نظر اکثریت سیاستمداران سیاه چومبه موجودی فراتر از یک ضدانسان بود. سیاهان، او را مظهر کراهت و زشتی اندیشه می‌دانستند و نامش را باکلمهٔ خیانت متداعی می‌ساختند. در این زمینه، پای چند دلیل در میان بود. یکی آنکه چومبه کاتانگا را به جدایی کشاند. دیگر آنکه، اروپاییان ـ بدنامترین و بیرحم‌ترین‌شان ـ را به حمایت از خویش فراخواند و حربهٔ اندیشه‌های استعماری آنها را، نه تنها در زمینه‌های اقتصادی، در زمینه‌های نظامی نیز، بر ضد سیاهان به کار برد. این، مربوط به دوران ریاست‌جمهوریش در کاتانگا بود. چومبه به عنوان نخست‌وزیر کنگو، از این هم فراتر رفت و برای سرکوب کردن شورشیان که قسمت‌هایی از کشور را در تصرف داشتند، باز مزدور استخدام کرد، از افریقای جنوبی از رودزیا، از همهٔ کانونهای فساد و رستن‌گاههای تبعیض‌نژادی و «آپارتئید» کار به جایی کشید که مزدوران، ارتش سیاه را یکسره قبضه کردند. دلیل سوم که از همه مهمتر است و بیش از همه، مایه‌های منفور شدن چومبه را در افریقا و در جهان سوم فراهم ساخت، همدستی‌اش در

ماجرای قتل بود که یگانه دلیلی نیز بود که به واسطهٔ آن رهبران افریقایی از سر یک میز نشستن با چومبه ابا داشتند.

اتهام بزرگی که آفریقای سیاه بر چومبه وارد می‌کرد این بود که وی تازیانه غرب بر پیکر افریقا بود. سیاهان او را بازیچهٔ دست منافع مستقر اروپا می‌دانستند و جز این نبود. تجزیهٔ کاتانگا را بدون حمایت منافع مستقر عرب دو سه سالی دوام بخشد.

بیطرف‌ها می‌گویند چومبه نقص عمدهٔ روحی و مسلکی‌اش این بود که از همدردی با اندیشه‌های ضداستعماری روی گردان بود و حتی از این اندیشه‌ها، بدش می‌آمد.

او احساس انسانی، نداشت. می‌توانست هر روز، نسلی را به ریشه‌کن سازد و آرزویی ملی را به باد دهد ـ او در «کنسرسیوم» ریشه‌کنی انسان، دوره دیده بود.

مصیبت برای انگلستان ؟! *

طی دو هفته اخیر، در ایرلند یک مبارزه قدیمی بین کاتولیکها و پرتستانها، یک مبارزه نسبتاً جدید بین سوسیالیست‌ها و محافظه‌کاران چنان در یکدیگر ادغام شده که فجایعی بی‌سابقه و فراموش نشدنی به بار آورده است.

ادغام مبارزات سیاسی و مذهبی در حالیکه افراد وابسته به هر یک از دو نوع مبارزه، در هر دو دسته قرار دارند، کاتولیک محافظه‌کار را گاه در کنار پرتستان محافظه‌کار و پرتستان سوسیالیست را در کنار کاتولیک سوسیالیست علیه حریفان قرار می‌دهد و یک جنگ خیابانی بر اثر آن راه می‌افتد که آقای چیچستر نماینده امپراطوری ایرلند شمالی از طرف امپراطوری ملکه انگلستان قادر به کنترل آن نیست، مضافاً به اینکه ایرلند جنوبی نیز یک نوع ناسیونالیسم مبهم را در این میان تشویق و ترغیب می‌کند.

مرحله جدید مبارزه در حقیقت چند ماه پیش بوسیله خانم برنادت دولین نماینده بیست و یک ساله ایرلند شمالی در مجلس انگلستان شروع شد و هم اکنون اوست که در فرونشاندن آن می‌کوشد. ماجرای ایرلند نمودار یکی از ماجراهایی است که اروپاییان از بروز آن شرم دارند و وقوع مصائبی شبیه آنرا به مال و اقوام عقب‌مانده نسبت می‌دهند و بعلاوه با همه عظمتی که برای امپراطوری انگلستان و ایرلند شمالی یافته و حتی انعکاس آن هم به سازمان ملل متحد هم کشیده شده به هیچ‌وجه تکان روحی بین‌المللی را ایجاب نمی‌نماید!

در این ماجرا، مبارزان پارتیزان «پرو و کاتورهای حرفه‌ای» کمونیستها و آشوب‌طلبان

---

* . فردوسی ـ شماره ۹۲۵ ـ سال ۱۳۴۸

شرکت ندارند، انگشت هیچ فرقه و مسلک و دولتی به جز امپراطوری فخیمه در آن مشاهده نمی‌شود مضافاً به اینکه حکومت امپراطوری انگلستان و ایرلند شمالی، اصولاً نه کاتولیک است و نه پرتستان و از زمان هانری هشتم، به مذهب ملی خود جنبه فرقه‌ای خاصی داده که به انگلیکان مرسوم است و این انگلیکانها نه مورد قبول واتیکان هستند و نه مورد تأیید پرتستانها. قبر ملکه آن بولین که سر او بدست هانری هشتم سرانجام بریده شد ولی فرقه انگلیکان بر اثر لجبازی شوهرش هانری با دربار واتیکان بر سر ازدواج با وی به وجود آمد در صحن برج لندن، بهترین شاهد این مدعاست و عجیب آنکه در کنار قتلگاه او، دو کلاغ سیاه پیر و چند صد ساله زندگی می‌کنند که هیچگاه از برج و محوطه اطراف قبر ملکه خارج نمی‌شوند، و انگلیسی‌های غیر خرافاتی عقیده دارند که روزی که این کلاغها بمیرند یا از برج لندن بروند، دوران شوم زوال امپراطوری و مصیبت شروع می‌شود و... باری کلاغ سیاه بیش از هفتصد سال عمر طبیعی ندارد، و ظاهراً بیش از پانصد تا ششصد سال از عمر هر یک از آن دو گذشته است.

و مصیبت واقعی برای انگلستان همیشه از داخل بروز کرد زیرا طی قرون متمادی تمام مصائب خارجی را قدرت دریایی و انعطاف سیاسی و همدستی آن با سایر قدرتهای بزرگ رفع نموده است. امروز جنگ پروتستانها و کاتولیکها، حتی در قالب سوسیالیستها و ضدسوسیالیستها، بیشتر ریشه اقتصادی و اجتماعی دارد. پرتستانها با آنکه در اقلیتند از امتیازات اجتماعی و سیاسی فوق‌العاده برخوردارند و کاتولیکها با آنکه در اکثریتند وجود نوعی مردم محروم و زجردیده را منعکس می‌کنند. از لحاظ اصولی و روحی معترضین به مذهب مسیح کاتولیسیم به انگلیکانها نزدیکترند. و به این جهت وقتی حکومت بلفاست (پایتخت ایرلند شمالی) به تقاضای میس برنادت دولین کاتولیک از لندن تقاضای ارسال کمک نظامی برای برقراری نظم را می‌کند، هر دو می‌دانند که ورود این نیروها اسباب شورش و زد و خورد بیشتری در سراسر ایرلند خواهد شد و معهذا چنین کاری را می‌کنند.

و اینجاست که نقش ایرلند جنوبی، به عنوان یک دولت مستقل بیخ گوش مرکز امپراطوری انگلیس ارزش زیادی پیدا می‌کند. حکومت دوبلین (ایرلند جنوبی) که شخصیت بین‌المللی مستقلی دارد و عضو سازمان ملل متحد هم هست و در لندن دارای سفارت کبرای است. برای تشویق ناسیونالیسم ایرلندی که همیشه مصدع و مزاحم امپراطوری بوده است، رسماً از حکومت ویلسون می‌خواهد که اقداماتی برای تجدید وحدت قسمتهای شمالی و جنوبی جزیره به عمل آورد. اگر این تقاضا به هر صورت انجام شود. آن کلاغ‌های پیر از داخل برج

لندن به سرعت خواهند پرید. زیرا قسمتی از بدنه اصلی باقیمانده امپراطوری، فوراً به دو نیمه خواهد شد. تقاضای حکومت دوبلین از اوتانت برای مداخله در امور ایرلند شمالی و تذکر این که هرگز از مداخله نظامی انگلستان نخواهد ترسید واجد مفهوم عمیقی در این موقع حساس است. از هم اکنون گروههایی از ارتش کوچک و چریک‌های ایرلندی به بهانه کمک به مجروحین و متواریان ایرلند شمالی رهسپار مرزهای شمالی کشور خود شده‌اند و وای که اگر این کمک با پشتیبانی اسلحه به عمل آید!

لحظات انفجار در خاورمیانه عربی نزدیک می‌شود.*

طی هشت سال جنگ مهیب ولاینقطع ایالات متحده امریکا را بنحو چشم‌گیری ضعیف یا از کشور اخراج و یا عرصه را بر آن تنگ کند. بعید نبود که آدمی امیدوار باشد شیوه جنگ کنونی اعراب و چریکهای فلسطینی نیز روزی اسرائیل را وادار بخروج از اراضی اشغالی پس از هفت، هشت سال کند، معهذا نه اعراب پراکنده و غیرمتحد و نه چریکهای فلسطینی، ویت کنگ هستند، و نه اسرائیل امریکاست. این یک واقعیت است، امروز ایالات متحده، از موضع قدرت، ابتکار سیاسی صلح و خروج از ویتنام و نشاندن دشمن را پشت میز مذاکره در دست گرفته است، و اسرائیل نیز، حملات کماندوزهای مصری و غیر مصری و توپها و راکت‌های آنها را با هواپیما و بمب پاسخ می‌دهد و در همان حال مشغول خرید هواپیماهای مدرن از سوئد، آلمان‌غربی، آمریکا و فرانسه است و هر چند این کشورها ادعا کنند که به آن کشور هواپیما و وسایل یدکی و غیره نمی‌فروشند، بسان تکنیک‌هایی که به سوی تأیید از آنها استشمام می‌شود زیرا برای اسرائیل تسلط و تفرق در هوا، قانون حیات است. در حالیکه اعراب و چریکها سلطان زمین نیز نیستند.

بی‌لیاقتی و سهل‌انگاری در لحظاتی نوشته می‌شود، حریق ناگهان مسجدالاقصی انقلابی در عالم اسلامی برانگیخته است. به یک حساب ما حتی اگر این حریق از طرف وابستگان باعراب جهت بدنام کردن اسرائیل ترتیب داده نشده باشد، نشانهٔ بی‌لیاقتی و سهل‌انگاری نسبت به حفظ اماکن مقدسه ادیان در قلمرو اشغالی است. این حریق یک اتحاد ناگهانی و وسیع بین

---

* . فردوسی ـ شماره ۹۲۵ ـ سال ۱۳۴۸

دول و ملل اسلامی که دارای سلیقه و رژیم و سیاستهای مختلفی نیز هستند بوجود آوردند که ایران یکی از پیشگامان آن بود، آمادگی و تجهیز قوای سیاسی و معنوی، بر اثر حادثه‌ای که هنوز واقعاً کم و کیف آن معلوم نیست، نتایج فوری برای جهان اسلام داشته است که بدون شک در افکار عمومی دنیا و سازمان ملل و سیاست دول کوچک و بزرگ دیگر نیز تأثیر محسوسی خواهد کرد و فشار سیاسی بر اسرائیل را برای تحمل و قبول مسئولیتهای جدیدی بیشتر خواهد نمود.

کسانی که مسجدالاقصی این مکان مقدس اسلامی و قبله اول مسلمین، و جایگاه نمازگزاری پیامبران پیشین را دیده‌اند می‌دانند که این مسجد چیز زیادی برای سوختن ندارد ولی نفس امر سوختن برای مسجد مقدسی که طی هزاران سال عمر خود کمتر سابقه حریق داشته و درست در شرایط حساس که کنترل و اداره آن بدست اسرائیل افتاده، قسمتی از آن سوخته است، مفهوم و معنی عمیقی پیدا می‌کند و بیشتر یک جنبه سیاسی شدید به آن می‌دهد که از طریق تجهیز مذهبی افکار عمومی مورد استفاده قرار گرفت.

منطق لوله‌های توپ آنچه مسلم است درین اواخر اسرائیل خطر جنگ وضعی را در امتداد کانال سوئز حس کرده و ناگهان جواب هر توپ و راکت اعراب را با بمبهای هواپیماها داد. برای اردن این شیوه جدید مبارزه به قیمت سوختن شش هزار هکتار از اراضی زراعتی و خشک‌شدن منابع آبیاری تمام شده و برای مصوبه قیمت از دست داده مواضع اولیه جبهه در سراسر کانال سوئز، برای سوریه به قیمت آوارگی و بدبختی و هشتاد هزار دهقان کودتازده و فئودال‌زده ما به طوری که در عین ناراحتی احتیاط جنگی از دست این کشورها بدر رفت، از میان آنها فقط لبنان شکایت ملایمی، بدون تقاضای تشکیل جلسه فوق‌العاده شورای امنیت تسلیم این شوراکرد، اما برای خود اسرائیل از دست‌دادن چندین هواپیما در همین مدت بسیار مهم بود. ازین‌رو اسرائیلی‌ها ناگهان از کانادا و سوئد و آلمان‌غربی گرفته تا انگلستان و فرانسه و امریکا شروع بخرید هواپیما هر چند قدیمی کردند. اسرائیل خوب ضربه می‌زد، اما بر اثر این ضربه‌ها در پناه قرار نمی‌گرفت و آسایش و راحتی خیال احساس نمی‌کرد. مناطق آن در مجاورت اردن همچنان در معرض تهدید چریکهای فلسطینی بودند. در قسمتهایی از کشور، مردم مجبور شده بودند در پناهگاهی بسر ببرند. چون از کوهها و تپه‌های مجاور سوریه و لبنان و اردن مرتباً گلوله و راکت می‌بارد، این مردم تقاضا کرده‌اند که ارتش آن تپه‌ها را اشغال کند و بطور طبیعی ارتش اسرائیل در شرایطی نیست که چنین بی‌احتیاطی بزرگی مرتکب شود. معهذا بعلت نزدیکی ماه

اکتبر، و نزدیک انتخابات مبارزات داخلی اسرائیلی‌ها با هم، درباره داشتن یک سیستم انعطاف‌پذیر یا شدید، وسعت می‌یابد. مسئله اینست که باری بهرجهت گذراندن این زد و خوردها و اتفاقات، نه از طرف اعراب و فلسطینی‌ها قابل تحمل است و نه از جانب اسرائیلی‌ها، دولت تل‌آویو بر سر دو راهی بزرگی قرار دارد که هر یک از حوادث جبهه‌ای یا پشت جبهه‌ای نظیر حریق مسجدالاقصی ممکن است در وضع آن تأثیر کند: آیا باید بی‌حرکت ماند (که عقب‌نشینی است) یا به اعراب حمله کرد که با وجود قطعی‌بودن پیروزی، عواقب آن مثل جنگ شش‌روزه مشکوک و دردسر افزاست و درین مورد سئوال بزرگی مطرح می‌شود، این مرزهای کنونی که مغشوش و خطرناک و ناامن شده‌اند و حوادث آنها تا داخل غزهٔ و نابلس و ناصره و غیره نفوذ کرده باید مستحکم و همیشگی شود یا به صاحبانشان مسترد گردد. و ممکن است حتی فکر «بین‌المللی کردن اماکن مقدسه» و اورشلیم را از دور خارج کند.

در انتظار این سئوال، تداوم و توالی حوادث، در جبهه و پشت جبهه، روزبروز صلح را دورتر می‌کند بدون آنکه جنگ جدید وسیعی را نزدیک کند. اسرائیل بالاخره روزی در برابر جواب این سئوال قرار خواهد گرفت، که باید اراضی اشغالی را پس بدهد و از ادعاهای خود درباره اورشلیم چشم بپوشد یا نه، و چه بهتر که بدون آنکه صلح را بیشتر عقب بزند، از انعطاف سیاسی که حادثه مسجدالاقصی پیش آورده برای نزدیک شدن به اجرای قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل استفاده کند. و اطمینان‌خاطر و صلح و حسن همجواری با اعراب را یکجا بدست آورد.

و اما درباره دستگیری یک جوان استرالیایی و... یهودیان در عالم درکشورهای مختلف و نژادهای گوناگون چنان قاطی شده و بر اثر انعکاس ناشی از غرور و پیروزیهای اسرائیل‌یسم تعصباتی پیدا کرده‌اند که ممکن است به حداکثر خطرناک واقع شوند، چنین وضعی در میان اعراب وجود ندارد، بلکه اقدامات جاهلانه‌ای ازین قبیل فقط ممکن است روزبروز بیشتر حقانیت مسلمانان عرب راکه مورد پشتیبانی مسلمانان جهان (مخصوصاً درین مورد ویژه است) بر اسرائیل مغرور تحمیل نماید و قبل از آنکه مسئله خاورمیانه عربی تبدیل به یک بحران نژادی و فرقه‌ای محض شود، راههای منطقی و انسانی عالی برای حل آن بجوید.

خشونت فزاینده اسرائیل حل بحران خاورمیانه عربی را به تعویق می‌اندازد*

چهار کشور بزرگ: شوروی، امریکا، انگلستان و فرانسه فعالیت خود را برای یافتن راه حلی برای بحران خاورمیانه، که مدام رو به وخامت می‌رود، از سرگرفته‌اند.

آغاز دوبارهٔ مذاکرات چهار دولت بزرگ، مصادف بازمانی است که سیاست اسرائیل در منطقه‌هایی که در اشغال اوست، به خشونتی فزاینده گراییده است.

به گفته برخی از مطبوعات خارجی، مانند «ساندی تایمز» و «لوموند» هم اکنون سه هزار عرب فلسطینی و اسرائیلی در زندانهای اسرائیل در بدترین شرایط به سر می‌برند و مقامات اسرائیل اجازه نداده‌اند که خبرنگاران خارجی، وضع زندانیان مذکور را از نزدیک مشاهده کنند.

در حالی که طرح ژنرال «دایان» مبنی بر ویران‌کردن خانه‌های اعراب، چه از جانب برخی از نمایندگان حکومت اسرائیل «آباابان در مصاحبه‌اش با نشریه انگلیس یویش آبزرور» و چه از جانب دانشجویان این کشور، با انتقادی کمابیش شدید روبرو شده است، گلدامایر از یک سو و مقامات نظامی اسرائیل از سوی دیگر، از این طرح به پشتیبانی برخاسته‌اند و از سیاست تنبیه مشترک اعراب جانبداری می‌کنند.

واکنش در برابر این سیاست از جمله به صورت حمله به تأسیسات غیر نظامی اسرائیل در کشورهای دیگر بروز کرده است که حمله به شرکت هواپیمایی «ال‌عال» را در آتن می‌توان در این چارچوب جای داد. اسرائیل از اینکه به تأسیسات غیر نظامیش در خارج حمله می‌شود،

---

* . فردوسی ـ شماره ۹۴۰ ـ سال ۱۳۴۸

سخت برآشفته است و افکار عمومی جهان را سرزنش می‌کند که چرا این‌گونه اعمال را محکوم نمی‌سازند. بی‌گمان، موسسه «ال‌عال» یک موسسه غیرنظامی است. اما بدون تردید، از آن غیرنظامی‌تر، خانه‌هایی است که مردم فلسطین در آن مسکن دارند.

در این اثنا، روزنامه «الاهرام» جبهه آزادبخش فلسطین را از بابت این تهاجمی که در آتن صورت گرفت و در آن یک کودک دو سال و نیمه یونانی کشته شد، مورد انتقاد قرار داده است «الاهرام» می‌نویسد:

«به نهضت مقاومت فلسطین که همه ما آن را گرامی می‌داریم، نباید اجازه داد که به صورت امری مقدس درآید که نه بتوان درباره آن بحث نکرد و نه از آن انتقاد به عمل آورد.»

مصر با آنکه پیشنهاد ده ماده‌ای امریکا را، به دلیل اینکه این پیشنهاد فقط رابطهٔ دو جانبه میان اسرائیل و مصر را در نظر گرفته و به دیگر مسائل خاورمیانه عربی عنایتی نکرده، رد کرده است، با وجود این کوششهایی به چشم می‌خورد که حکایت از بهبود روابط میان دو کشور می‌تواند داشت.

دیدار معاون وزارت دفاع امریکا از قاهره از طرف مقامات مصری به عنوان واقعه‌ای «خیلی مثبت» تلقی شده است.

افزایش فعالیت دیپلماتیک امریکا برای تحکیم موقعیت خود در خاورمیانه، هنگامی اهمیتی بیشتر پیدا می‌کند که در روشنایی کوششهایی قرار گیرد که کشورهای بلوک شرق ـ منهای رومانی ـ در متن پشتیبانی از اعراب نشان داده‌اند.

کشورهای بلوک شرق، در اعلامیه‌ای طولانی از همه مردم جهان خواسته‌اند که اسرائیل را مجبور کنند تا به مرزهای پیش از جنگ شش روزه در ژوئن ۱۹۶۷، باز گردد.

«زیات» نمایندهٔ مصر در سازمان ملل متحد، اظهار داشت که کشور او حاضر است، قطعنامهٔ ۲۲ نوامبر ۱۹۶۷ شورای امنیت را تماماً و فوراً اجرا کند، او از حکومت اسرائیل خواست که به اظهاراتی مشابه دست زند.

قطعنامه مذکور خواهان آن است که اسرائیل از مناطقی که بر اثر جنگ شش روزه به اشغال خود در آورده است: عقب بنشیند، و در عین‌حال اعراب نیز حق اسرائیل را به زیستن در صلح بازشناسند. مسأله فراریان فلسطین به نحوی عادلانه حل گردد و راههای آبی بین‌المللی برای کشتیرانی همه کشورها آزاد باشد.

بهانه‌ای برای تجاوز بیشتر*

قربانیان دیروز رژیم انسان‌ستیز فاشیسم، پیداست که از دژخیمان خویش درسها آموخته‌اند. درسهایی که آنان امروز در خاور نزدیک به کار می‌بندند. اسرائیل سیاست «کمربند ایمنی» را بهانه‌ای قرار داده است تا بی‌پروا به جان و مال همسایگان عرب و آوارگان فلسطین بتازد شک نیست که گشودن آتش از طرف برخی از عناصر هرج و مرج‌طلب به روی کودکان اسرائیلی، هیچ توجیه انسانی و حتی نظامی و سیاسی نتواند داشت، جز آن که اعتبار اخلاقی جنبش مردم فلسطین را در نزد افکار عمومی جهان پایین آورد. به همین دلیل مردم فلسطین بیدرنگ این افسار گسیختگی‌های تب‌آلود را محکوم کرده‌اند. لیکن در عین‌حال نباید فراموش کرد که همه این افسارگسیختگی‌ها و کشاندن آتش جنگ به قلمروهای غیرنظامی، محصول فضای مسمومی است که اسرائیل در خاور نزدیک بوجود آورده است.

نه حکومت لبنان و نه سازمان فلسطین می‌توانند مسئولیت بی‌پرواییهای اخلاقی عناصری را که به عهده گیرند که ممیزی آنها، در شرایطی که بر خاورمیانه عربی حکفرماست، تقریباً محال می‌نماید. لیکن در عوض، اسرائیل را می‌توان مستقیماً مسئول کشتارهایی دانست که مردم غیرنظامی کشورهای عربی قربانی آن شده‌اند. هنوز خون یکصد کارگر مصری کارخانه ابوزعیل و سی کودک دبستان مصری خشک نشده است که اسرائیل مردم غیرنظامی لبنان، و در میان اینان زنان و کودکان بیگانه را آماج حمله‌های خشم عنان گسیخته خود قرار داده است.

اسرائیل به حکومت لبنان چنگ و دندان نشان می‌دهد که چریکها را از خود براند، به

---

* . فردوسی ـ شماره ۹۴۶ ـ سال ۱۳۴۹

خاک مصر حمله می‌آورد که شرایط آتش‌بس را بپذیرد، اردن را تهدید می‌کند که چنین و چنان خواهد کرد. اما هرگز نگفته است که برای تأمین صلحی راستین و شرافتمندانه چه پیشنهادهایی دارد. هرگز نگفته است که برای حل مسأله آوارگان فلسطین که محصول مستقیم سیاست تجاوز او هستند، چه چاره‌ای اندیشیده است. به جای همه اینها تمامی ظرفیت نظامی خود را در خدمت عناصری افراطی قرار داده است که سرزمینی از نیل تا فرات را به عنوان میهن بزرگ قوم یهود می‌طلبند.

اسرائیل وزیر خارجه خود «آباابان» را به امریکا می‌فرستد تا از زرادخانه این قدرت بزرگ سلاحهایی هر چه بیشتر برای درهم کوبیدن مقاومت بر حق اعراب بستاند، و هنگامی که اتحاد شوروی بخشی از وظیفه دفاع از خاک مصر را به عهده می‌گیرد، فریاد برمی‌دارد که «توازن قوا به نحوی خطرناک بر هم خواهد خورد.» مفهوم توازن قوا در قاموس شوروی معنایی خاص دارد که نمونه‌اش را در تاریخ فقط در نزد رژیمهای فاشیستی می‌توان سراغ کرد. بنا به تعریف اسرائیل اگر اعراب قدرت آن را بیابند که نه فقط از خاک خود دفاع کنند بلکه مناطق اشغالی را نیز از قدرت تجاوزکارانه بازپس ستانند، آنگاه توازن قوا به نحوی خطرناک بر هم خورده است. لیکن اگر اسرائیل تا دندان مسلح شود ـ که هست، اگر اعراب هست و نیست خود را بی‌دفاع در معرض تجاوز او قرار دهند ـ که تاکنون چنین بوده ـ آنگاه توازن قوا حفظ گردیده است.

ما داوری درباره توازن قوا را به عهده دشمنان دولت یهود نمی‌گذاریم. حتی بیطرفها را نیز به قضاوت نمی‌خوانیم. بلکه نزد «گلدمن» صهیونیست سابق و رئیس کنونی کنگره جهانی یهود به داوری می‌رویم که همه‌چیز هست مگر دم دولت یهود. حتی دوستان کنونی اسرائیل نیز بیش از پیش درمی‌یابند که سیاست کنونی اسرائیل از بارالکتریکی که فضای خاورمیانه را پر کرده است نخواهد کاست که هیچ، بلکه خاورمیانه را به ماجرایی هولناک خواهد کشاند که، در چهارچوب برداشتی دراز مدت، به زیان اسرائیل تمام خواهد شد.

زمامداران اسرائیل تا چندی پیش می‌گفتند که اگر یک کشور عربی با آنها صلح کند لبنان، دومی خواهد بود. به‌راستی نیز مرزهای اسرائیل و لبنان، مدتها پس از جنگ ژوئن ۱۹۶۷، مرزی کمابیش آرام بود که در اسرائیل دغدغه برنمی‌انگیخت. لیکن اکنون این مرزها بصورت یکی از کانونهای مهم ناآرامی در آمده است که دامنه آن هنوز هم بیش از این گسترش خواهد یافت. برای یافتن گناهکار اصلی کافی است که انگشت خود را متوجه «حکومت اتحاد ملی» اسرائیل کنیم.

قرنهای پیاپی استعمار هر چه ثروت بود از کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره دزدید.

قرنهای پیاپی استعمارزدگان این چپاول ضدانسانی را به عنوان تقدیری ازلی پذیرفتند. معادله، قرنهای پیاپی چنین بود.

اکنون استعمار هنوز هم با وسایل مستقیم و غیرمستقیم و از راههای گوناگون بدین چپاول خود ادامه می‌دهد. لیکن استعمار، از طرف قربانیان دیروز و امروز خود، در سطح ملی و جهانی به مبارزه خوانده شده است. چریک فلسطینی امروز، آن دهقان مسکین بی‌فرهنگ و ناآگاهی سیاسی دیروز نیست که با نخستین نمایش قدرت از طرف «پیکهای تمدن» غرب، ماستها را کیسه کند. او هر ضربه‌ای را با ضربه‌ای متقابل پاسخ می‌گوید و جواب اسلحه را با اسلحه می‌دهد.

کوس رسوایی «تمدن» ب پنجاه و دو را در دشت جارو «قلاب ماهیگیری» به صدا درمی‌آورد و طشت فضاحت فرهنگ «ناپالم» را از آسمان ترعه سوئز به زیر می‌اندازد.

می‌بینیم که یک طرف تغییر کرده است. پس تمامی معادله، در نتیجه نهایی، تغییر خواهد کرد.

بحث درباره این امر که اسرائیل از همان ابتدا قدرتی استعماری بود یا نبود، حتماً ارزشی تاریخی دارد و از تاریخ می‌توان درسها آموخت. لیکن تجربه نشان می‌دهد که در حال حاضر دولت کنونی اسرائیل، چه در داخل و چه خارج، نشانه‌های یک قدرت استعمارگر و ضد دموکراتیک را بر چهره دارد، چرا ضد دموکراتیک؟ برای آنکه به اقلیت عرب در داخل خاک خود سفاکانه ظلم می‌راند. چرا استعمارگر؟ برای آنکه آشکارا آهنگ آن دارد خاکهای بیگانه متعلق به اعراب را به خود منضم سازد.

با چنین واقعیت استعماری است که کشورهای عربی خود را روبرو می‌بینند. در این صورت آیا واکنش در برابر این پدیده استعماری طبیعی‌ترین واکنشها نیست؟ این که استعمار دوران افول را می‌گذراند و کشورهای سابقاً مستعمره مهر خود را بر چهره حوادث می‌کوبند، واقعیت است که گذران تاریخ و رویدادهای سیاسی آن را آشکارا ثابت می‌کنند.

بریتانیای کبیر که روزی آفتاب در امپراطوریش غروب نمی‌کرد، امروز به صورت قدرتی در آمده است که سالهاست برای ورود به بازار مشترک در اتاق انتظار نشسته است، آمریکا که در تاریخ صد و نود ساله‌اش هرگز شکست نظامی نخورد که هیچ بلکه از همه جنگها فاتح بیرون آمد، در جنگ کره ناگزیر گردید که به یک مساوی قناعت کند. در چنین شرایطی است که مردم خاورمیانه عربی، دولت تجاوزکار یهود را به مبارزه خوانده‌اند.

همین زمان کوتاه پس از جنگ شش روزه نشان داد که آونگ زمان به کدام سو نوسان می‌کند. امروز اسرائیل نمی‌تواند هواپیماهای خود را به حمله نفوذی در داخل خاک مصر بفرستد، بی‌آنکه با گوشمالی شدید از نیروی دفاعی این کشور روبرو گردد. حمله اسرائیل به خاک لبنان برای درهم‌کوفتن سازمانهای چریکی فلسطین، نه فقط از حیث سیاسی در شورای امنیت سازمان ملل متحد محکوم گردید، بلکه از حیث نظامی نیز آنچنان افتضاحی بود که خود فرماندهان نظامی دولت یهود ناگزیر از اعتراف بدان شدند. چند ساعت پس از آنکه چریکهای فلسطین، تجاوزکاران را از جنوب لبنان راندند، آتش خمپاره‌ها و موشکهای سازمانهای چریکی، کیبوتص‌های نظامی اسرائیل را در نزدیکی مرزهای لبنان به لرزه افکندند.

مردم فلسطین، اراده برای بهتر زیستن و آزاد زیستن را یافته‌اند، و هنگامی که ملتی به این درجه از آگاهی دست یافت، همه شرایط بقای تاریخی خود را تضمین کرده است.

خاورمیانه در آستانه تحولاتی تازه*

خاورمیانه عربی، دوران تلاش و کوشش همه‌جانبه را می‌گذراند. جشنی که به مناسبت برچیده‌شدن پایگاه «ویلوس» از لیبی، در طرابلس برگزار گردید، فرصتی نیز پدید آورد که سران عرب، در یک کنفرانس عالی غیررسمی، مواضع کشورهای خود را در نبرد با اسرائیل با یکدیگر مماس کنند.

جمال‌عبدالناصر، ملک‌حسین، نورالدین‌اتاسی (سوریه)، البکر (عراق)، شارل هلو(لبنان) و ایریانی (یمن) دعوت سرهنگ معمرالقذافی را اجابت کردند تا بتوانند نیروهای خود را متحدتر، یکپارچه‌تر و مؤثرتر در برابر اسرائیل بسیج کنند.

این واقعیت که القذافی توانست البکر و آتاسی را که مخالف سرسخت یکدیگرند، بر سر یک میز بنشاند، حکایت از آن دارد که لیبی، به علت قدرت مالی ناشی از درآمدهای نفتی خود، چه مقام مهمی در جهان عرب کسب کرده است.

آنچه القذافی به این کنفرانس ارائه داده از تأیید جمال‌عبدالناصر برخوردار است. لیبی می‌گوید یا ارتشهای اردن، سوریه و عراق بایستی قوای خود را برای گشودن جبهه دوم در برابر اسرائیل بسیج کنند تا بار جنگی که اینک تقریباً فقط بر دوش مصر سنگینی می‌کند، سبکتر گردد. و یا آن که، به عنوان راه‌حلی دیگر، راه مذاکره سیاسی را بر عبدالناصر هموار سازند.

پیمودن این هر دو راه، هر یک دشواریهای خاص خود را دارد، لیکن چنین می‌نماید که چشم‌انداز صلحی، اگرچه نه بسیار نزدیک، در خاورمیانه بوجود آمده است. تا کنون

---

* . فردوسی ـ شماره ۹۶۷ ـ سال ۱۳۴۹

جمال‌عبدالناصر بارها گفته بود که حاضر است چنانچه اسرائیل قطعنامه ۲۲ نوامبر ۱۹۶۷ شورای امنیت را بپذیرد و بدان عمل کند موجودیت اسرائیل را به رسمیت بشناسد. سرسختیهای اسرائیل تاکنون بزرگترین مانعی است که در این راه وجود دارد.

از این رو به همراه کوششهای دیپلماتیک برای قبولاندن یک راه حل سیاسی شرافتمندانه به اسرائیل، این هر دو کوشش به موازات یکدیگر پیش می‌رود.

از سوی دیگر حوادث سیاسی اسرائیل را می‌توان در پرتو تناسب تازه‌ای از قدرتها نگریست. خستگی از جنگ و فشار فزاینده اقتصادی، آثاری مدام روشنتر در میان افکار عمومی اسرائیل از خود بر جای می‌نهد.

افکار عمومی اسرائیل اینک دریافته است که پس از دو سه دهه جنگ با اعراب، امنیتی را به دست نیاورده است که از دیرباز خواهان آن بود. به همین دلیل است که حکومت اتحاد ملی اسرائیل، بر پایه‌هایی مدام لغزانتر قرار خواهد گرفت. و باز هم به همین دلیل است که شعارهای گلدامایر مبنی بر بسیج ملی پژواکی مدام کمتر در میان تودهٔ مردم پیدا می‌کند.

در این گیرودار آنچه به‌گمان این نویسنده از همه مهمتر است، اختلافی است که در موضع‌گیری نسبت به مسائل میان گدامایر و موشه‌دایان به چشم می‌خورد، گلدامایر درباره تعهد بیشتر شوروی در خاورمیانه، گفت که خلبان‌های اسرائیل چنانچه ضرور افتد، با خلبانهای شوروی مصاف خواهند داد. اما دایان، دراین‌باره نظری دیگر دارد. او می‌گوید که اتحاد شوروی خواهان جنگ در خاورمیانه نیست و ناگزیر از همه حوادثی می‌پرهیزد که می‌تواند به درگیری مستقیم میان اسرائیل و شوروی بیانجامد. دایان افزود که اسرائیل را یارای مقابله مستقیم با شوروی نخواهد بود، و در صورت چنین برخوردی، فقط امریکا قادر است که در جنگ خاورمیانه به دخالت مستقیم بپردازد. این اظهار عقیده از طرف دایان که در این اواخر به نحوی معنی‌دار خاموشی گزیده بود، دارای اهمیتی است که نمی‌تواند دست کم گرفته شود، دایان این‌بار نیز آهنگ آن دارد که فراخور خواست افکار عمومی اسرائیل عمل کند.

هنگامیکه حالت جنگی، پیش از حوادث ژوئن ۱۹۶۷ در اسرائیل بالا گرفت، دایان نیز بالا آمد. اما اینک آن حالت جنگ‌طلبانه در اسرائیل، همچنانکه گفتیم، جای خود را به خستگی داده است و بعید نمی‌نماید که دایان این‌بار اساس سیاست خود را نه بر جنگ، بلکه بر جستجو برای بیرون‌آمدن از وضع جنگی قرار دهد. به راستی نیز تحولات افکار عمومی در اسرائیل بدان‌گونه است که اقبال رسیدن به نخست‌وزیری را به کسی می‌دهد که بتواند، حین تطبیق‌دادن

خود با موقعیت تازه از این اقتدار نیز برخوردار باشد که راه‌حلی را به خورد دست‌راستی‌های اسرائیل نیز بدهد. اگر چه شگرف می‌نماید، اما دایان در کمین استفاده از این فرصت نشسته است. او نه فقط در افکار عمومی اسرائیل هنوز از قدرتی بزرگ برخوردار است، بلکه تنها کسی است که اعراب نیز او را جدی می‌گیرند.

بی‌گمان، دایان به ابتکار و خواست خود به تغییر روش نپرداخته است. او می‌بیند که سرسختی‌های ناشی از غرور پیروزی در اسرائیل، جز آن که صفوف اعراب را متحد سازد، نتیجه‌ای نخواهد داشت. او می‌بیند که موقعیت جمال‌عبدالناصر، بر خلاف محاسبات سران اسرائیل، ضعیف نگردیده است. او می‌بیند که، چنانچه اسرائیل به جنگ ادامه دهد، سرانجام ناصر موفق خواهد شد به یاری لیبی، جبههٔ دوم را در مرزهای شمالی اسرائیل بگشاید.

در پرتو این واقعیتهاست که ملاقات اخیر میان گلدمن، رئیس کنگره جهان یهود و کسی که قرار بود با ناصر ملاقات کند، و مارشال تیتو رئیس جمهوری یوگسلاوی، معنایی خاص می‌گیرد. می‌گویند این دیدار پیش‌درآمد دیدار میان گلدمن ـ ناصر خواهد بود که بار پیش براثر مقاومت حکومت اسرائیل، بویژه گلدامایر، ناکام ماند. آیا این‌بار گلدمن توانسته است پشتیبانی بخشی از رهبری کنونی اسرائیل را برای دیدار با ناصر بدست آورد.

کوشش‌های افراطی برای شکست مذاکرات صلح*

شورای ملی فلسطین، در جلسه فوق‌العاده در امان، بر آن شد که اردن را به صورت پایگاه اصلی فعالیت چریکها علیه اسرائیل درآورد. بدین‌ترتیب، کشور پادشاهی اردن، به یکی از سوزانترین کانونهای بحران خاورمیانه مبدل خواهد گردید.

اگر چه یاسر عرفات، رهبر چریکهای الفتح، و مقامات اردنی، به ویژه ملک‌حسین، می‌کوشند تا از مقابله‌ای دوباره میان نیروهای انتظامی و چریکها جلوگیری کنند، لیکن اردن به مثابهٔ بشکهٔ باروتی است که کوچکترین شعله خواهد توانست هر لحظه انفجاری بزرگ در آن پدید آورد، انفجاری که این‌بار به احتمال بسیار دامنه‌ای وسیعتر از انفجار پیشین خواهد داشت که به بهای جان هزار نفر ارزید.

شورای ملی فلسطین که ده سازمان مقاومت را در خود گرد آورده است، در قطعنامه‌اش، ملک‌حسین و جمال‌عبدالناصر را ـ البته بی‌آن که نامی از این دو بیاورد به باد حمله گرفت و بدانان اتهام زد که با پذیرفتن طرح صلح راجرز، می‌خواهند مردم فلسطین را نابود کنند.

مصر، پس از تعطیل کردن فرستنده رادیویی چریکها و راندن چند دانشجوی فلسطینی از دانشگاههای خود، با واکنشی شدید در داخل روبرو نگردید، با آن که گمان آن می‌رفت. لیکن در اردن وضع چنان نیست که در مصر هست. در امان، پایتخت اردن، گشتی‌های مسلح چریک همچنان که سربازان ارتش، در خیابانها پاس می‌دهند، و کشور هاشمی، از آن دست بازی که مصر برای کردار در برابر چریکها دارد برخوردار نیست.

---

* . فردوسی ـ شماره ۹۷۸ ـ سال ۱۳۴۹.

مسأله مهم چریکها را چگونه می‌توان حل کرد تا در خاورمیانه عربی به صلحی پایدار رسید؟ طرحی که از پشتیبانی ملک‌حسین و ناصر برخوردار است، حکایت از آن دارد که، ماوراء اردن به دولت خودمختار فلسطینی، در چارچوب کشور هاشمی، مبدل گردد. لیکن چریک‌ها این طرح را نپذیرفته‌اند که هیچ بلکه حاضر نیز نیستند که آنرا در میان آوارگان فلسطین به رای بگذارند. چریکها می‌گویند. اصلاً هیچ طرحی که مسأله را جز به این شکل به رای بگذارد، درخور پذیرش نیست، «ادامه جنگ یا تسلیم؟»

بدین‌گونه است که چریکهای فلسطین از هیچ کوشش فروگذار نمی‌کنند تا مذاکرات نامستقیم صلح را در نیویورک به بن‌بست بکشانند، مذاکرات اصلی که خودبخود، برای رسیدن به نتیجه‌ای مثبت، باید موانعی بس دشوار را پشت سر بگذارد.

اینک، نزدیک چهارهفته است که از آغاز آتش‌بس در ترعه سوئز می‌گذرد. در اثنای این چهار هفته، فقط آنچه انبوه شده، مشکلات است و جز آن هیچ.

به تعویق افتادن بازگشت یوسف نکوا، نماینده اسرائیل در مذاکرات صلح، به نیویورک نشان از آن می‌دهد که کابینه اسرائیل هنوز نتوانسته است بر سر دستورهایی موافقت کند که می‌بایست به نماینده‌اش داده شود.

نه فقط رهبران حزب گاهال که از کابینه خارج شدند، بلکه برخی از وزیران کابینه نیز، درباره چگونگی مذاکرات صلح اختلاف دارند. موشه‌دایان، وزیر دفاع، می‌گوید پیش از آنکه مذاکرات در نیویورک به میانجیگری یارینگ پیشرفت بسیار کند، باید از امریکا تضمین گرفت که شوروی و مصر را بدان وادارد، موشکهایی را که پس از آتش‌بس مستقر کرده‌اند برچینند. لیکن وزیران دیگر کابینه از جمله ایگول آلون و آبااِبان چنین استدلال می‌کنند که آن دوران سپری شده است که اسرائیل می‌توانست بر امریکا در جهت کاهش نفوذ شوروی در مدیترانه شرقی فشار وارد آورد. زیرا امریکا امروز نه فقط حضور سیاسی و نظامی شوروی را در مدیترانهٔ شرقی پذیرفته است. بلکه دو قدرت بزرگ برآنند که برای کنترل این منطقه از جهان، مشترکاً در آن حضور داشته باشند.

امریکا و شوروی، تصمیم گرفته‌اند که از مقابله با یکدیگر بپرهیزند، و از این رو آهنگ آن دارند که صلحی را که می‌خواهند در خاورمیانه غربی برقرار سازند. این صلح چگونه است؟ برای شوروی‌ها مسأله بر سر آن است که اسرائیل به وضعیت سیاسی و جغرافیایی پیش از جنگ ژوئن ۱۹۶۷ بازگردد برای آمریکایی‌ها آنچنان که در طرح راجرز پیش‌بینی شده است ـ اسرائیل

باید، به استثنای چند تصحیح ارضی، تمامی مناطق اشغال شده را تخلیه کند ـ در حالی که در طرح امریکا از تپه‌های جولان ـ بدان دلیل که سوریه قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل را نپذیرفته ـ سخنی به میان نیامده است. به هر حال نه خواست شوروی و نه طرح امریکا دربرگیرندهٔ آن «مرزهای مطمئنی»است که حکومت اسرائیل خواهان آن است. بر سر همین مسائل است که احتمال دارد حکومت اسرائیل، پس از خروج وزیران حزب گاهال، با یکی از بزرگترین بحرانهای خود روبرو گردد، به ویژه آن که سخن از استعفای موشه‌دایان می‌رود خصومت میان دو کشور، آشکارا افزون گرفت، بدان‌سان که رهبران دو کشور عربی، از زدن تندترین حرفها به یکدیگر دریغ نورزیدند.

لیکن واقعیت این است که عراق هرگز سهمی جدید در مبارزه با اسرائیل به عهده نگرفت، نیرویی هجده هزار نفری که او را به اردن و سوریه فرستاد، نه فقط هرگز بطور جدی با اسرائیل درگیر نشد. بلکه اینک نیز به فرماندهی چریکها گردن نخواهد نهاد. زیرا بسیاری از افسرانی که براین نیروی هجده هزار نفری فرمان می‌رانند از جمله آن کسانی هستند که حکومت بعثی عراق، آنان را به عنوان «کودتاچیان بالقوه» می‌نگرد.

بدین‌ترتیب عراق با یک تیر دو نشان زده است: یکی از آن که عنصرهای «کودتاچی» را از کشور دور کرده است و دیگر اینکه چنین وانمود می‌سازد که با فرستادن تعدادی در خور اعتنا نیرو، سهم خود را در مبارزه با اسرائیل، یعنی تقویت آن جبهه‌ای که می‌بایست جبهه شرق بشود اما هرگز نشد، انجام داده است.

بررسی جنگ داخلی اردن و تلاشهای سیاسی و نظامی دو حریف بزرگ جهانی *

طی یک هفته اخیر، در خاورمیانه عربی، ما شاهد شبه‌هیجان عجیبی بودیم، در حالی که سربازان ارتش اردن و جنگجویان فلسطینی یکدیگر را می‌دریدند، گروهی از برادران عرب لبخند شیطنت‌آمیزی بر لب داشتند، گروه دیگر با هیجان جالب توجهی، به طرفداری این و آن برای این دسته از برادران خود که به خودکشی مشغول بودند خط و نشان می‌کشیدند و بالاخره گروه سوم کمک به این یا آن را برای سرکوب حریف دیگر، عنوان می‌کرد. ولی به قول معروف بالا رفتیم پوچ بود، پایین آمدیم هم پوچ بود!

در این که این برادرکشی بیش از هر چیز ملت مبارزی را یکبار دیگر به خون کشید، شک نیست. هنوز خون پانزده هزار بی‌گناهی که در جنگ، ژوئن ۱۹۶۷ با گلوله اسرائیلی بـه خـاک افتادند خشک نشده بود که این‌بار، گلوله‌های عربی با ده هزار کشته و بیست و پنج هزار مجروح (و یا به قول خبرگذاری فرانسه بیست هزار کشته و یکصد هزار زخمی) زمین را با خون بیگناهان و مردم آواره و جنگ‌زده، فرش کردند. اکنون باید از تحلیل چگونگی علل کشتار داخلی اردن دور باشیم زیرا مسئله یک مسئله انسانی است. جهان باید به کمک این مردم مصیبت‌زده بشتابد و بعدها علل و موجبات چنین بلایی را بررسی و محو کند. اردن کـوچک، امـروزبیش از هـمه ممالک عربی خطر مجازشمردن فعالیت نیروی چریک را برای استقلال و تمامیت و آسایش خود درک کرده است حتی کشوری مانند سوریه، و یا دولتی مـثل دولت بـعثی عـراق، بسطرز

---

* . فردوسی ـ شماره ۹۸۱ ـ سال ۱۳۴۹

عجیبی دودوزه بازی کردند. عراق که اخیراً یک پیمان استخراج نفت و لوله‌کشی گاز را با بلوک شرق امضاء کرده است بر خلاف شایع به‌خاطر آنکه در ماجرایی گرفتار نشود، دوازده هزار تن نیروی مجهز خود را از کشور اردن، خارج کرد. بیکاره‌تر ازین نیرو در هیچ‌جا نمی‌توان یافت. در جنگ شش روزه ۱۹۶۷ نیروی عراق که به بهانه کمک به اردن به آن کشور رفته بود، به صورت سالم‌ترین نیروی بازمانده از جنگ باقی ماند. و این‌بار نیز به محض این که هـوا را پس دیـد، گریخت و در حقیقت، این به اصطلاح برادر عرب، هیچ‌گاه به کمک ملت مظلوم و مصیبت‌زده‌ای که با اشتیاق فراوان قسمتی از قلمرو خود را به خاطر روز مبادا، در اختیار او گذاشت نشتافت زیرا در هر دو روز مبادا، ساکت و فراری بود و موذیانه عمل کرد. در فاصله این سه چهار سال نیز هر روز که برخورد شدیدی بین اسرائیل و اردن صورت می‌گرفت و دهها تن کشته و مجروح باقی می‌گذاشت، خون از دماغ یک سرباز عراقی نیامد، در حالی که چریکها و اردنی‌ها یعنی افرادی که اینک به روی همدیگر اسلحه کشیده‌اند لااقل در آن فاصله درکنار یکدیگر می‌جنگیدند، از یک لحاظ ملت اردن به قیمت گرانی، یعنی به قیمت خون و ویرانـی سـه چـهارم کشـور خـطرات پروردن و نگهداشتن نیروی چریک ـ حتی نیروی برادر را داخل قلمرو خود به همه کشورهای عربی فهماند. بیهوده نبود که عراق از وسط بیابانها، سوریه در ارتفاعات مجاور مرزی، لبنان در نوار مرزی جنوب کشور خویش، پایگاههایی را برای استقرار عناصر چریک اختصاص داد ولی وقتی اردن که چریکها را با آغوش پذیرفته بود، به آنان تکلیف کرد که در خط اول جبهه مستقرند. از همانها کارد خورد. در جمهوری متحده عرب که پس از وقایع عبرت‌انگیز ژوئن ۱۹۶۷ احتیاط و واقع‌بینی محسوسی آمده بود. عناصر چریکی در پایگاههایی که به آنها اختصاص داده شده بود مهار و محاصره شدند و در خط اول جبهه، یعنی کانال سوئز نیز به جای چریک فلسطینی سکوهای موشک جای گرفت. این خود قانون بزرگی شده است، که در مناطق خطرناک و بویژه در لحظات حساس چه پای دولت‌های مافوق بزرگ در میان بـاشد و چـه نـباشد گـلوله‌ها و موشکها و لوله‌توپها، در خط اول جبهه باید به فرمان سیاستمداران باشند نه فرماندهان مستقیم نظامی، و چنین است که سرنوشت بسیاری از حوادث و خونریزیها معما جلوه نمی‌کند و فقط ماجرای اردن به نظر بعضی‌ها معماآمیز آمد، که بر اثر سر و صدای زیاد تجزیه و تحلیل آن دشوار جلوه کرد در حالی که قدری تعمق در شیوه تنظیم و تواتر اخبار این حوادث قسمت بزرگی از معما را حل می‌کرد. اشخاصی که فراموش کرده بودند که اردن، عربستان سعودی و لبنان اصولاً از لحاظ سیاسی دارای تمایلات غربی هسـتند، اکـنون جـواب خـویش را مـی‌یابند غـرب، کـه

سالهاست تجربه جنگ‌های چریکی را از امریکای لاتین تا ویتنام کسب می‌کند و هرگونه مداخله نظامی را از دومینیکن تا لبنان و ویتنام و کامبوج و لائوس به خاطر حفظ منافع و مصالح خود و با تکیه بر نجات دادن اتباع امریکایی از محوطه کشت و کشتار انجام داده است، این‌بار نیز نه به قوای اسرایل و نه به کشورهای دوست خود در اطراف آن متکی است بلکه حاضر است همه قوای خود را در کمترین مدت به قلب مناطقی که از لحاظ جان و مال اتباع امریکایی و مصالح و منافع غرب خطرناک جلوه می‌کنند بریزد.

تکرار این واقعیت شاید بیهوده باشد، که آنچه تعادل قوا در جهان کنونی نامیده می‌شود، در حقیقت تعادلی به نفع غرب است و اگر چه شاید محال جلوه کند که روزی امریکا و شوروی مستقیماً علیه قلمرو اصلی یکدیگر به جنگ مهیب و نابودکننده‌ای بپردازند ولی این امر محال نیست که در مناطق حساس اصطکاک سیاستهای خود با همه قوا در برابر یکدیگر سبز شوند و تازه درین مورد نیز غرب و شرق یکدیگر را به خوبی آزموده‌اند عقب‌نشینی بلوک شرق در ویتنام، کامبوج، کوبا، و سایر موارد قانون نهایی روبرو شدن با شوروی به شمار می‌رود. در مقابل آن همه قدرت، اتحاد شوروی تا کنون فقط یک امتیاز از امریکای (جانسون) گرفته است و آن سکوت غرب در مقابل هجوم ارتشهای پیمان ورشو به چکسلواکی است.

از نظر غرب، وقتی برای نجات دادن هدف آتش‌بس نود روزه اعراب اسرائیل کوبیدن چریکهای فلسطینی و ماجراجوییهای هواپیمادزدی لازم شد، هیچ درنگ و تأملی به عمل نیامد. اکنون به خوبی می‌توان علت قهر اسرائیل و خارج شدن آن را از کنفرانس صلح فهمید. ظاهراً اسرائیل برای آغاز مذاکرات بهانه کافی داشته که پس از وقایع اخیر دنیای عرب و مهار شدن چریکها تدریجاً از بین‌رفتنی است. محاصره کامل مناطق چریکی و چریک‌خیز بوسیله یو ۲ که از خاوردور به بهانه مراقبت کانال سوئز آمده بودند، نزدیک شدن واحدهای در کمترین فاصله از میدان جنگ همه و همه به ناظرین سیاسی فهماند که این‌بار نیز تصمیم نهایی قبلاً گرفته شده و وسایل آن نیز آماده گردیده است.

به خلاف آنچه که بعضی‌ها ادعا می‌کنند، به هیچ‌وجه در خاورمیانه عربی، امکان برخوردی بین شوروی و امریکا وجود نداشته است و ندارد. دو حریف غول‌پیکر بارها یکدیگر را در لحظات حساس آزموده‌اند و به همین جهت همواره از بوجود آمدن سطح برخورد جدیدی با یکدیگر هر قدر محدود و کوچک احتزاز دارند. علاوه بر این در حال حاضر که ایالات متحده امریکا و شوروی به قول معروف برای حل مسائل خاورمیانه عربی سنگ یکدیگر را زده‌اند،

چنین احتمالی اصلاً وجود نداشته است و ندارد. آنها که با ابراز اعتماد به یکدیگر سنگ بنای آتش بس نود روزه را گذاشتند، طبعاً از لحاظ علمی و سیاسی و اجتماعی و اقتصادی، وضع قوا و مصالح خود را برای بعد از تحقق آتش‌بس نیز مشخص کرده‌اند و به این جهت است که مشاهده می‌کنیم، در تماسهای پنهانی سیاسی که لاینقطع با هم دارند، به کمک یکدیگر برمی‌خیزند. آن یک دوستان خود را در منطقه خاورمیانه عربی به کوبیدن چریکها ترغیب می‌کند و این عوامل خود را که ممکن است در این سرکوبی توافق شده، با حرکات و مانورهای جنون‌آمیز، مانع کار شوند (سوریه، عراق) از صحنه حوادث خارج می‌سازد و آنچه بعد از این حوادث باقی می‌ماند، در حقیقت همان چیزهایی است که قبلاً طرح آنها تصویب گشته یا به اصطلاح سیاسی طرفین از نظریات یکدیگر در مورد آن آگاهی کامل یافته‌اند حالا این نظریات چیست، اجازه فرمایید آنرا مشروحاً از مجله مشهور اکسپرس چاپ پاریس نقل کنم.

اکسپرس می‌نویسد:

«مرز جدید سیاسی بین امریکا و شوروی دیگر برلن نیست، بلکه کانال سوئز است. ریچارد نیکسون رئیس جمهوری امریکا به زودی یک سفر اروپایی را شروع خواهد کرد که بدون شک دو قسمت آن، یعنی سفر او به ایتالیا و اسپانیا از همه مهمتر است زیرا دارای جنبه مهم نظامی است. در اسپانیا بزرگترین پایگاههای نظامی امریکا وجود دارد و در ایتالیا نیز در ناپل و جزیره میلان و غیره بزرگترین لنگرگاهها و استقرار ناوگان ششم است. امریکا به هیچ قیمتی نخواهد گذاشت که مدیترانه یک دریاچه روسی شود. تجربه تلخ ویتنام به امریکا فهمانده است که در برخوردها دیگر، نباید از سربازان پیاده و مجهز خود استفاده کند بلکه قدرت عظیم دریایی و هوایی آن برای پیش‌بردن کار کافی است. نیکسون که در موقع انتخاب خود، خاور نزدیک را خطرناکترین منطقه دنیا خوانده بود، حال نمی‌تواند شاهد کوچک شدن قدرت خود درین منطقه باشد.

براساس این نظریات طرح ویلیام راجرز وزیرخارجه امریکا برای صلح خاورمیانه بر اساس نابود ساختن قوای چریک فلسطینی‌ها، که بزرگترین مانع صلح و آرامش درین ناحیه به شمار می‌روند، تنظیم گردید. در ظرف مدت کوتاهی اردن تعداد بمب‌افکن شکاری اف ۱۰۴ تحویل گرفت و در عین حال از لحاظ عدم مداخله عراق به نفع فداییان تضمین کافی اخذ نمود و هنگامی که چریکهای پیرو ژرژحبش به هواپیما دزدی و آتش زدن و گروگان‌گرفتن مسافرین و متزلزل ساختن امنیت هوایی خاورمیانه عربی دست زدند، نیکسون دیگر درنگ را جایز ندانست

و هنوز دود از لاشه هواپیماهای مسروقه و منفجر شده از قاهره و اردن بلند و فریاد شادی چریکها بر هوا بود که کشتار خونین آنها آغاز شد (ازبین بردن قدرت نظامی چریکها خواه‌ناخواه، آنها را وادار خواهد کرد که به قدرت محدود سیاسی در پناه یکی از دول عربی تبدیل شوند) هواپیماهای غول‌پیکر امریکایی که طبق اخبار منتشره به قصد مداخله احتمالی در جنگ اردن به منظور نجات دادن اتباع امریکا در فرودگاههای نزدیک به میدان جنگ مستقر شده بودند، بارانی از اسلحه و لوازم مختلف بوسیله چتر نجات برای قبائل بدوی اردنی طرفدار ملک‌حسین در جنوب کشور ریختند. و ابتدا عراق و بعد هم سوریه به محض آنکه مطمئن شدند هر گونه مداخله‌ای از طرف آنها به نفع چریکها به نابودی‌شان منجر خواهد شد به فاصله کمی کنار کشیدند و شورای عالی نظامی امریکا (مرکب از: کیسینجر دریاسالار توماس مور، و چند تن دیگر) هم برنامه کار را در صورت به خطر افتادن رژیم ملک‌حسین، آماده ساختند و از جمله دو ناو هواپیمابر غول آسای ساراتوگاو ایندوپپندنس که هر کدام دهها هواپیما و هلیکوپتر حمل می‌نمایند و موشک‌انداز هم هستند تحت فرماندهی دریاسالار اسحق (فرمانده کل ناوگان ششم) قرارگرفتند و فوراً خود را به نزدیکی صحنه عملیات رساندند یکهزار و ششصد تفنگدار دریایی نیز در شش کشتی مخصوص که قادر به حرکت روی زمین و دریا بودند نیز آماده شدند.

اما از لحاظ سیاسی ـ با وجود همه این تدارکات و اقدامات که اخبار مربوط به آنها در جراید ـ رادیو و تلویزیونهای ایران و جهان منتشر شد، باید دانست که امریکا و شوروی پس از تماسها و تفاهم متقابل و محرمانه و درک کامل نظریات یکدیگر به این نتیجه رسیدند که هدفهای جداگانه از یکدیگر درین منطقه ندارند. از بین بردن نیروی جنگی فداییان و چریک‌های فلسطینی و پاک کردن اردن از آنها و تبدیل‌کردنشان به یک عامل خفیف سیاسی در پناه ملک‌حسین و به منظور تشکیل یک دولت فدرال و سایر قدرتهای محلی منطقه‌ای، کنار آمدن با ناصر و وعده کمک دادن به او، تأمین مرزهای مطمئن برای اسرائیل چنین است نظریات امریکا و شوروی در خاورمیانه عربی که اصولاً مغایر یکدیگر نیست. درین میان، شوروی نیز که بعد از، از دست دادن پایگاه خود در آلبانی، پایگاهی در مدیترانه نداشت به منظور خود می‌رسد. زیرا به هر صورت امتیازاتشان در منطقه عربی خاورمیانه که در جهت مخالف حریف نیست،پا برجا می‌ماند.

مرگ ناصر، پایان آرزوهای اعراب*

قامت آختهٔ مردی که پرچم سنگین مبارزهٔ اعراب را علیه استعمار به دوش می‌کشد، در زیر بار مرگ، دو تا شد. ناصر مرد و با مرگ خود به یک دوران پرنشیب و فراز تاریخ نه فقط مصر، بلکه تمامی خاورمیانهٔ عربی، پایان داد. ناصریسم نه فقط در دنیای عرب که در بسیاری از کشورهای سابقاً مستعمره مکتبی ساخت که شاگردانش هرگز نتوانستند به مقامی دست یابند که استاد بر آن قرار داشت.

ناصر، نامی است که بار تاریخ یک دوران پرتلاطم جنبش عرب را به دوش می‌کشد.

درایت سیاسی، مهارت دیپلماتیک و قریحه سازمانی او مردم مصر را از درماندگی رهانید و قاهره را به کانونی مبدل ساخت که قدرت و افتخار از آن بر تمامی جهان عرب می‌تابید. یک مفسر اروپایی می‌نویسد: «ناصر یکی از نخستین و کمیابترین کسانی بود ـ و ماند ـ که در شرق به صحنه سیاست گام نهادند تا نه خود را ثروتمند کنند و برای خود و اطرافیان خود مکنت و دولت فراهم آورند، بلکه برای آنکه برای مردم کشور خود کاری کنند. همه می‌دانستند که او، برخلاف بسیاری از سیاستگران شرق مدیترانه حسابی در بانکهای خارجی نداشت و در داخل نیز ثورت نیندوخت».

نه تنها خود به تجملی دل نبسته بود، بلکه فرزندانش نیز حق نداشتند چنان زندگی کنند که از سبک سادهٔ زندگی مردم عادی متمایز باشد. حتی سرسخت‌ترین مخالفانش نیز نمی‌توانند بگویند که ناصر دیناری از خزانهٔ دولت را صرف آسایش سخاوتمندانه زندگی شخص خود،

---

* . فردوسی ـ شماره ۹۸۲ ـ سال ۱۳۴۹

خانواده‌اش یا دوستانش کرده است. ناصر قدرت سیاسی را به مثابهٔ وسیله‌ای می‌نگریست که به یاری آن برای ملت خود بهروزی به ارمغان آورد. مردی که نزدیکه دو دهه، پایتخت کشورش را به صورت کانون مبارزات ضداستعماری درآورده بود، به هنگام مرگ، میراثی جز احساس استقلال برای ملتش برجای ننهاد، دارایی شخصی نداشت.

ناصر، با وجود بلندپروازیهای توأم با فانتزی، هدفهای سیاست خارجی خود را با درایت و تدبیر، مایه‌ای غنی از اندیشه‌های تازه و بدیع تعقیب می‌کرد. قدرتی شگرف داشت که از حوادث تجربه‌اندوزد و از ناکامی‌ها درس آموزد و همین قدرت او بود که به وی توانایی آن را می‌داد تا در برابر ضربه‌هایی تاب آورد که از طرف استعمار برای درهم شکستن قدرتش بر او وارد می‌آمد. به شکرانه این قدرت شگرف رهبری او بود که رهبر مصر ـ کشوری واپس مانده ـ گه‌گاه به عنوان بازیگر اصلی در صحنه سیاست جهان ظاهر می‌شد.

بی‌گمان ناصر برای دست یافتن به هدفهایش، ناگزیر شد به نفوذ فزایندهٔ اتحاد شوروی در مصر تن در می‌دهد. اگر چه رابطهٔ او با رهبران کرملین، حکم رابطه دو دوست را با یکدیگر داشت (چه کوته‌بینانه است رابطهٔ مصر را با شوروی با رابطهٔ حکومت ویتنام جنوبی و آمریکا مقایسه کردن!) اما ناصر به عنوان یک ناسیونالیست عرب هرگز نمی‌خواست یک قدرت استعماری را از کشورش براند تا درهای آن را به روی یک قدرت گسترش طلب بگشاید، نمونه‌ای چکسلواکی بهتر!

* * *

مصر یکی از فقیرترین کشورهای عربی است که بار جنگ فرساینده و با اسرائیل اقتصاد ناتوان آن را از امکانات، خالی‌تر از آن کرده است که در اصل بود. اما با همه این، مصر در میان آن کشورهایی که خود را «سوسیالیست» و «انقلابی» می‌نامند، تنها کشوری است که خوراک بسیار ارزان در دسترس توده‌های فقیر می‌نهد و خدمات رایگان پزشکی و خدمات ارزان آموزشی را رواج داده است.

ناصر به عنوان یک انقلابی ـ که قلبش راست می‌تپید و مغزش چپ می‌اندیشید هرگز به خشونت گرایشی نشان نداد در حالی که کودتاگران نظامی در دیگر کشورهای عربی، مخالفان راست و دروغ خود را به دار آویختند، تیرباران کردند، به محاکمه‌های نمایشی کشاندند. ناصر به فاروق مخلوع اجازه داد که بر کشتی بنشیند و مصر را ترک گوید. او برای خویشاوندان ملک فاروق مستمری تعیین کرد و اجازه داد که جسد فاروق در قاره به خاک سپرده شود. ناصر به عنوان

رئیس دولت، زندگی فروتنانه‌ای داشت. در حالی که عارف و سلال خود درجهٔ سپهبدی به خویشتن عطا کردند، او همان سرهنگی ماند که بود. اما میان سپهبد سلال و سرهنگ ناصر چه فاصله‌ای بزرگ وجود دارد.

عبدالناصر خطرناکترین دشمن اسرائیل محسوب می‌شد، لیکن این موجب آن نگردید که به ضدیت با یهود بگراید. او برای جماعت یهودی در مصر به مناسبت جشنهای مذهبی‌شان پیامهای تهنیت می‌فرستاد و تا جنگ شش روزه یکی از افسران عالیرتبهٔ خود را به کینسه بزرگ قاهره گسیل می‌داشت.

جای خالی ناصر را، حتی یک رهبری گروهی، نمی‌تواند به آسانی پر کند اینک چه کسی است که بتواند به نام تودهٔ مردم عرب از صلح با اسرائیل سخن گوید؟ چه کسی است که بتواند تمامی وزنهٔ اقتدارش را چون او به ترازو افکند تا دستهای کسانی در اردن که تا چندی پیش به روی یکدیگر آتش گشودند، برای آشتی به سوی یکدیگر دراز گردد. نام ناصر هجده سال تاریخ پر از پیروزی و شکست پر از نشیب وفراز را برای ملتهای عرب به دنبال دارد. کوشش برای جای خالی ناصر چه بسا که موجب پیدایش وسوسه‌های قدرت‌طلبی نابهنگام گردد. مردان پیرامون او همه در ساختمان مصر جدید سهمی گرانبها داشته‌اند. لیکن برای آن که یکی از این میان قد برافرازد و به صورت چهره‌ای مرکزی درآید دست‌کم به زمان نیاز دارد. خاصه آن که در مصر یک نهاد سیاسی استوار وجود ندارد که جای خالی یک رهبر بزرگ را پر کند چنانکه درگذشت هوشی‌مین در ویتنام شمالی بحران رهبری پدید نیاورد، تیتو، با وجود برخورداری از تندرستی کامل از هم اکنون در اندیشه آن است که رهبری کشور را به دست گروهی بسپارد تا پس از خود سرنوشت ملت بازیچه قدرت‌طلبی فرد یا گروهی از افراد نگردد. مرگ ناصر ناگهانی‌تر از آن است که فرصتی برای اندیشیدن به جانشین خویش یافته باشد.

جانشین ناصر ـ هر که می‌خواهد باشد ـ باید کارهایی ناتمام را به فرجام برساند که نیروی «رئیس» را فرسوده و تباه ساخت.

آیا چنین کاری از عهدهٔ رهبران کنونی مصر برآمدنی است؟ سنجیده‌ترین داوریها نیز در این‌باره شتابزده است.

انورالسادات، علی صبری، زکریا محی‌الدین و محمد حسنین هیکل بی‌گمان همه مردانی کار آمدند. اما نهالهای قدرتشان در سایهٔ درخت تناوری چون ناصر نتوانست رنگ آفتاب ببیند. هنوز معلوم نیست که در میان رهبران کنونی مصر چه کسب برای بازی کردن نقش اول آفریده

شده، و چه کسی فقط می‌توانست نقش تسمهٔ انتقال قدرت ناصر را به تودهٔ مردم بازی کند. برای آن‌که نقشها شکل گیرد و ظاهر گردد باید این سرگردانی و پریشانی و آشفتگی که مرگ ناصر در دنیای عرب پدید آورده است فرو نشیند. گرزی را که یک پهلوان بلند می‌کرد بی‌شک چندین یل نیز بلند توانند کرد، اما مسئله این است که جهت ضربت و تاثیر این گرز، در دست چند یل، بدان گونه نتواند بود که در دست یک پهلوان است.

راهیابی‌های تازه سوریه *

چنین می‌نماید که راه پیوستن سوریه به فدراسیونی که از کشورهای جمهوری متحد عرب لیبی و سودان، در حال تشکیل است، می‌بایست از میان یک کودتای بدون خونریزی می‌گذشت اگرچه وضع سیاسی در سوریه، خاصه بس از حوادث اردن، تحمل ناپذیر شده بود و کودتا به اصطلاح در هوا معلق بود تا بتواند در فرصت مناسب فرود آید، اما گامهای نخستین در راه تشکیل فدراسیون مصر ـ لیبی ـ سودان ـ به عنوان یک عامل تسریع‌کننده در کودتا سوریه وارد شد. زیرا این کشور با شریکان خود در جبهه شرقی ـ جبهه‌ای که هنوز شکل و شمایل ندارد ـ میانه خوشی ندارد. از سوی دیگر می‌دید که فدراسیون مذکور دارد بدون حضور او در آن، تشکیل می‌گردد. بنابراین، چنانچه اوضاع داخلی شرایط پیوستن سوریه را به فدراسیون اجازه نمی‌داد، خطر یک انزوای سیاسی درازمدت او را تهدید می‌کرد.

سوریه در هر دو حال ـ چه در صورت پیدایی راه‌حل مسالمت‌آمیز در نزاع و چه در صورت از سر گرفته شدن جنگ به مصر و لیبی نیاز بیشتری دارد تا عراق و اردن دست کم کشورهای تشکیل‌دهنده فدراسیون، برای او یارانی ثابت‌تر و ثابت‌قدم‌تر خواهند بود از سوی دیگر می‌دانیم که سوریه قطعنامه ۲۲ نوامبر ۱۹۶۷ شورای امنیت سازمان ملل متحد را نپذیرفته است و در نتیجه در طرح راجرز نیز سخنی از سرنوشت بلندیهای جولان به میان نیامده است. بدین ترتیب برای سوریه، برای بازستاندن مناطق در اشغال اسرائیل، راهی جز دستیابی به جنگ باقی نمی‌ماند، اما آیا سوریه می‌تواند در صورتی که مصر و اردن به توافق برسند، از راههای

---

* . فردوسی ـ شماره ۹۹۰ ـ سال ۱۳۴۹

نظامی حقوق خود را بازستاند؟ خوشبینانه‌ترین تخمینها از قدرت رزمی ارتش سوریه نمی‌تواند ارتش آن را در مقامی مقایسه شدنی با ارتش اسرائیل قرار دهد.

وانگهی سوریه نمی‌تواند برای همیشه از روشی عدول کند که اتحاد شوروی در خاورمیانه عربی به دیگر هم‌پیمانهای خود، خاصه مصر قبولانده است. در سوی دیگر معادله می‌بینیم که تلاش برای به وجود آوردن یک جبهه شرقی در خود اعتماد در برابر اسرائیل تاکنون ناکام مانده است. اردن به علت درگیری با مساله چریکها، تقریباً میدان عملی ندارد. عراق همواره دست از دور بر آتش داشته است لبنان سهمی بیش از این حصه ناچیزی که در مبارزه با اسرائیل دارد یعنی تحمل چریکها در خاک خود و دست وپنجه نرم‌کردن با مشکلات داخلی ناشی از آن نمی‌تواند بر عهده گیرد. بنابراین جای شگفتی نیست که پذیرفتن سوریه در فدراسیون در حال تشکیل، برای رهبران مصر، یگانه راهی است که برای تقویت جبهه شرقی ـ دست کم در وهله نخست ـ مانده است. سفر شتابزده قذافی به دمشق و سپس دیدار محمود فوزی وزیر جنگ جمهوری متحد عرب از پایتخت سوریه، حکم تأیید کودتای حافظ اسد را دانست. اما حافظ اسد نه فقط به دلایل سیاست خارجی، بلکه برای محکم‌تر کردن موقعیت خود در داخل نیز از پیوستن به فدراسیون ناگزیر است. سفر حافظ اسد به قاهره، پیش‌درآمد راهیابی سوریه به این فدراسیون است. خانواده‌ای که یک‌بار، از سال ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۱، از سوریه و مصر تشکیل شد، و این که پس از نُه سال مفارقت، اما بصیرتر و آگاهتر از پیش، با افزوده شدن لیبی و سودان بر آن، تجدیدحیات می‌کند بدون عبدالناصر.

دوراهیِ صلح و جنگ *

سیاست اسرائیل این عنصر بسیار خطرناک را در خود نهفته دارد که پس از هفت ماه آتش‌بس و مذاکرات بیهوده، سرانجام آتش جنگ در خاور نزدیک دوباره زبانه کشد.

مسئله اینک این نیست که اسرائیل سیاستی نرمتر یا خشن‌تر در پیش گیرد، بلکه مسئله در دادن پاسخی قطعی و الزام‌آور به سئوالهای یارینک است ـ پاسخی که اسرائیل در آن باید بگوید حاضر است در ازای برخورداری از مرزهای مطمئن، به رسمیت شناخته شدن از طرف حکومت‌های عرب درگیر منازعه، آزادی کشتیرانی در تنگه تیران و ترعه سوئز سرزمینهای را که در جنگ به زور نظامی اشغال کرده است، به اعراب بازگرداند یا نه.

اگر چه هنوز کابینه اسرائیل سرگرم شور درباره این مساله است، لیکن اظهارات پاره‌ای از مقامات حکومتی از یک سو و طرح وسیع خانه‌سازی در اورشلیم عربی برای اسکان یهودیان از سوی دیگر حکایت از آن دارد که اسرائیل می‌خواهد صلحی را در منطقه تحمیل کند که هیچ یک از حکومتهای عربی آن را نخواهند پذیرفت.

موشه‌دایان، وزیر دفاع اسرائیل. در یک سخنرانی گفته است که او نگاهداری شرم‌الشیخ را بر صلح ترجیه می‌دهد، بدین معنی که برای او جنگ به اضافهٔ شرم‌الشیخ بهتر است تا صلح بدون شرم‌الشیخ.

پس از آن که انورالسادات رئیس جمهوری مصر تابدانجا پیش رفت که هنوز هیچ سیاستمدار مهم عرب نرفته بود، پاره‌ای از ناظران سیاسی چنین اظهار عقیده کردند که مصر در

---

* . فردوسی ـ شماره ۱۰۰۳ ـ سال ۱۳۴۹

نزاع خاورمیانهٔ عربی ابتکار سیاسی را از دست اسرائیل گرفته است. این نظر اگر چه درست است، لکن تمامی مسأله را در برنمی‌گیرد.

زیرا پیشنهادهای انورالسادات فقط برای بدست گرفتن ابتکارهای سیاسی نبود. بلکه رئیس جمهوری مصر به راستی و قصد آن دارد که، تا حد توانایی و حتی به قیمت استقبال از مخالفتهای داخلی به جهان، عرب، درهای صلح را بگشاید. در حالی که سیاستمداران پیشین عرب فقط کمی لای این در را باز می‌کردند، تا به اصطلاح راه نظامی را به عنوان یگانه آلترناتیو جلوه‌گر نسازند، سادات تمامی در را گشوده است، بدان‌سان که سیاستمداران اسرائیل، چنانچه خواستار صلح راستین و شرافتمندانه و عادلانه باشند، می‌توانند از آن وارد گردند.

سادات در مصاحبه با مجلهٔ امریکایی نیوزویک یادآور شد که ملت او از این پیشنهادها خرسند نیست و به همین دلیل بود که متن کامل مصاحبه او در مصر انتشار نیافته است.

اسرائیل نیز در صورت پذیرفتن پیشنهادهای سادات، کم‌وبیش همان وضعی را خواهد داشت که حکومت مصر دارد، یعنی با مخالفتهای داخلی روبرو خواهد گردید. اما مگر چنین نیست که برای اجرای هر راه حلی که به صلح بینجامد بهایی نیز باید پرداخت شود.

«حکومت اتحاد ملی» در اسرائیل درخور نیازمندیهای دوران جنگ بود و اینک که امکان صلحی پایدار در خاورمیانه فراهم آمده است اسرائیل باید موهبت حکومت اتحاد ملی را فدای این هدف بزرگتر، یعنی صلح بکند.

تا هنگامی که عبدالناصر زنده بود، همه می‌گفتند که فقط اوست که می‌تواند یک راه‌حل سیاسی مسالمت‌آمیز را به توده مردم عرب بپذیراند جانشینان ناصر نیز عملاً این توانایی را به اثبات رساندند، منتها در مقیاس کوچکتر، بدین معنی که رهبری کنونی جمهوری متحد عرب تا حد بسیار از سخنگویی به نام تمامی اعراب کم‌وبیش چشم پوشید تا بتواند به نام ملت سخن گوید و عمل کند. رهبری کنونی مصر کاهش بار تعهدات خود را در دنیای عرب پذیرفت تا بتواند گامی بلند به سوی صلح بردارد.

اکنون بر اسرائیل است که گامی متناسب با قدمی بردارد که رهبری مصر برداشته است. بی‌گمان کردار اسرائیل بدتر از پیش شده است. حکومت اسرائیل که به یارینگ سرزنش می‌کرد که پا از حدود مأموریت خود فراتر نهاده، اکنون به سئوالهای میانجی سازمان ملل متحد پاسخ گفته است. کابینه اسرائیل که همواره می‌گفت پیش از عقد پیمان صلح نمی‌توان سخن از تخلیه خاکها اشغال شده گفت. اکنون از زبان نخست‌وزیر خود گلدامایر می‌گوید که اسرائیل نمی‌خواهد

همهٔ خاکهای اشغال شده را نگاهدارد، لکن باید دانست که میان نگاه نداشتن همه مناطق زیر اشغال و نگاهداشتن برخی از آنها تفاوتی آن چنان وجود ندارد که انتظار پیدایش صلح را در خاورمیانه، به جا جلوه دهد. زیرا اعراب کاملاً بر حق خواستار بازپس‌گرفتن همه مناطق اشغال شده هستند.

اکنون تمامی گروهبندیهای سیاسی در دنیای عرب به پاسخی وابسته است که اسرائیل به پیشنهاد رئیس جمهوری مصر خواهد داد.

پیش از همه پاسخ اسرائیل، چنانچه مثبت باشد موضع آنهایی را که خواهان راه حل سیاسی هستند تقویت خواهد کرد و اگر منفی باشد به سود آنهایی خواهد بود که معتقدند مسأله اعراب و اسرائیل فقط با دستیازی به زور نظامی حل کردنی است. اگر راه‌حل نظامی یک‌بار دیگردر دستور سیاست حکومت عربی قرار گیرد گناه آن از هر حیث برگردن اسرائیل است که دعوت سیاسی مصر را تاکنون اجابت نکرده است.

مسأله این نیست که حکومت اسرائیل نگاهداری کدامیک از مناطق عربی را برای مرزهای مطمئن و امنیت داخلی خود ضروری می‌داند. اسرائیل آشکارا گفته است که به شرم‌الشیخ به عنوان ضمانتی برای عبور به بندر ایلات نیاز دارد، قسمتی از بلندی‌های جولان را می‌خواهد و همچنین بخش شرقی اورشلیم را از سوی دیگر تمامی این مناطق در جنگ شش روزه بر اثر تجاوز نظامی تسخیر شده‌اند.

خانم گلدامایر می‌گوید که انتساب هدفهای توسعه‌طلبانه به حکومت اسرائیل، انتسابی نارواست. ما می‌پرسیم اگر اشغال خاک بیگانه به زور نظامی و نگاهداشتن آن به بهانه‌های امنیتی، توسعه‌طلبی نیست پس نخست‌وزیر اسرائیل از توسعه‌طلبی چه برداشتی دارد؟

اگر گلدامایر بگوید که حوادث ژوئن ۱۹۶۷ جنگ نظامی نبود، بخش شرقی اورشلیم و بلندیهای جولان و شرم‌الشیخ متعلق به اعراب نیست، آنگاه راهی جز توسل به زور نظامی برای اعراب باقی نمی‌گذارد.

لکن پیش از آن که مصر از راه‌حل سیاسی برای همیشه دست بکشد، احتمال این که مسأله را برای داوری به شورای امنیت احاله کند، بسیار است.

مشکل اسرائیل؟!*

آتش‌بس در ترعهٔ سوئز یک بار دیگر تمدید شد.آیا این بدان معنی است که جمهوری متحده عربی برای همیشه از یک راه‌حل نظامی چشم پوشیده است حتی به قیمت شکست تمامی کوششهای دیپلماتیک چنین استنباطی درست نیست. اما مصر پیش از آن که مخاصمات نظامی از سرگرفته شود، همه راههای دیپلماتیک را تجربه خواهد کرد. با آن هنوز (شنبه ۶ مارس) جمهوری متحده عرب رسماً، با تمدید آتش‌بس موافقت نکرده است، لیکن از هم اکنون می‌توان گفت، دست کم برای یک دوره یک ماهه با آن موافقت کند این آن روست که انورالسادات رئیس جمهوری مصر، گفته است که چنانچه اسرائیل حاضر به تخلیه مناطق اشغال شده نگردد، قضیه را به شورای امنیت سازمان ملل متحد احاله خواهد کرد. و این همان چیزی است که دلخواه دیپلماسی واشنگتن و تل‌آویو نیست.

زیرا مصر از شورای امنیت خواهد خواست که یک‌بار برای همیشه از قطعنامه ۲۲ نوامبر ۱۹۶۷ خود تأویلی قطعی بکند. در چنین صورتی مسأله از دو حال خارج نیست.

یا امریکا در شورای امنیت از حق وتو استفاده خواهد کرد. برای نخستین‌بار در تاریخ سازمان ملل و یا آن که شورای امنیت به تفسیر قطعنامه به شکلی که با علقه‌های جمهوری متحد عرب سازگار باشد، خواهد پرداخت مسأله‌ای که احتمال آن بیشتراست بدین ترتیب اسرائیل در یک انزوای سیاسی بیشتر از آن قرار خواهد گرفت که امروز با آن دست گریبان است.

اکنون بیش از پیش آشکار شده است که ادعاهای اسرائیل مبنی بر صلح‌خواهی، جزیک

---

* . فردوسی ـ شماره ۱۰۰۴ ـ سال ۱۳۴۹

دورغ بیش نبوده است. دست کم می‌توان گفت که اسرائیل خود را برای همه چیز آماده کرده است جز برای صلح.

اگر اصولاً راه‌حلی مسالمت‌آمیز در خاور نزدیک اندیشیدنی باشد، این فقط از راه فشار امریکا بر اسرائیل میسر است. زیرا در حالی که فرانسه و حتی انگلستان، از سیاست تجاوزطلبانهٔ اسرائیل فاصله گرفته‌اند، این فقط امریکاست که می‌تواند اسرائیل را وادار کند که پیشنهادهای سازنده یارینگ و انورالسادات را بپذیرد، خاصه آن که می‌دانیم در این پیشنهادها همان چیزی نهفته است که اسرائیل به ظاهر سالهاست می‌کوشد که آن را برای خود تضمین کند.

اسرائیل اگر صلح پایدار و مرزهایی مطمئن می‌خواهد، می‌تواند آن را بـه دست آورد. لکن اگر درصدد انضمام خاک بیگانه به خود است، باید خود را برای روبرو شدن با تلاشهای نظامی اعراب آماده سازد.

نبرد میان یاران و شاگردان ناصر*

دملی که سرانجام روزی خود سرباز می‌کرد، به نیشتر انورالسادات گشوده شد. آیا این یک پیشدستی بود بر رقیبانی که می‌خواستند گوی قدرت را از رئیس جمهوری مصر بربایند؟ دست کم روایت رسمی سخنگویان قاهره این را تایید می‌کند. چرا میان یاران و شاگردان ناصر این نبرد درگرفته است؟ پاسخی روشن بدین پرسش اساسی نمی‌توان داد، مگر اینکه اشاره بدین واقعیت کنیم که پس از کنار رفتن هر مرد بزرگی از صحنه سیاست، از نبرد قدرت در میان جانشینان یا ادامه‌دهندگان راه و گریزی نیست. نمونه‌ها در تاریخ فراوان است، اما هیچ یک به آن چرا پاسخی کامل نمی‌دهد.

تحولات کنونی مصر را باید در پرتو سیاست خارجی، همزمان با یکدیگر دید. هنگامی که از مبارزه قدرت در دال سخن می‌گوییم، تکیه ما جز بر واقعیت نیست. زیرا وزیران و مردان سیاسی‌ای که «استعفا» داده‌اند و یا از کار برکنار شده است، کسانی بودند که ستونهای اصلی ناصریسم را تشکیل می‌دادند و پس ازدرگذشت «رئیس» نیز هر کدام خود را به عنوان ادامه‌دهنده و ضامن استمرار راه ناصر می‌شناختند ـ هنوز هم می‌شناسند. لکن استناد به «راه ناصر» باز هم این مشکل را حل نمی‌کند که کدامیک در ادعای خود حق را در سوی خویش دارند. سؤال این است: کدام ناصر؟ ناصری که پیش از جنگ ژوئن ۱۹۶۷ ندای پیروزی نهایی بر اسرائیل را سرداد؟ ناصری که مردانه تمامی مسئولیت شکست را پذیرفت و استعفا داد؟ یا ناصری که با مذاکره با اسرائیل تن درداد تا راه‌حل سیاسی برای نزاع خاورمیانه بیابد؟ این آخری مربوط به واپسین دوران زندگی جمال عبدالناصر است، و به همینجاست که انورالسادات می‌تواند

---

* . فردوسی ـ شماره ۱۰۱۴ ـ سال ۱۳۵۰

روشهای سیاسی‌اش را گره بزند. اما نمی‌توان گفت که راه سادات همان ادامه راه ناصر است، زیرا وی نه فقط برخی از مهمترین ستونهای رژیم ناصری را ویران کرده، بلکه راه تحولاتی را در سیاست داخلی ـ از حیث روش حکومت کردن و بسط موازین دمکراتیک ـ گشوده است که در دوران ناصر فرصتی برای پرداختن بدانها به چنگ نیامده بود. به همین دلیل است که کنار گذاشتن شمر اوی جمعه، مرد مقتدر سیاست داخلی را از یک سو، با دادن آزادیهای دموکراتیک از سوی دیگر، باید به عنوان دو روی یک سکه تلقی کرد. دادن آزادیهای بیشتر سیاسی به مردم، همزمان با برکناری شمر اوی جمعه: آیا بدان دلیل نیست که سادات می‌خواهد پایگاه قدرت وزیر داخله سابق خود را یکسره برچیند؟

به هر حال درافتادن سادات با مردانی چون «جمله، صبری، محمود فوزی و ابوالنور» بدون تضمین حمایت ارتش میسر نبود. ژنرال محمود احمد صادق، مرد مقتدر ارتش که اکنون بر وزارت جنگ گمارده شده است، تکیه‌گاهی بزرگ برای سادات به شمار می‌آید. او در پیامی به سادات که در آن حمایت ارتش را از رئیس جمهوری مصر اعلام کرد، از جمله چنین یادآور شد: «با آگاهی کامل از اهمیت تلاشهای سیاسی و دیپلماتیک، نباید از نظر دور نگاهداریم که نیروهای مسلح ما مبنای قدرت ما را برای درهم شکستن نیروهای مهاجم و برای آزادی سرزمین عزیزمان تشکیل می‌دهد. تدارک نبرد، نخستین تلاش ماست، و ما باید همه کوششهای خود را وقف آن کنیم. ما گزینشی جز آن نداریم که راهمان را به وسیله قدرت و خشونت بگشاییم ...» در این پیام آشکارا بر اهمیت تلاشهای سیاسی تکیه شده است، لکن تکیه بیشتر آن بر پیمایش راه‌حل خشونت‌آمیز است، آیا بدین ترتیب سادات می‌خواهد آن گروهی از افسران را خشنود سازد که راه‌حل سیاسی طاقتشان را فرسوده است؟ آیا سادات ناگزیر نیست برای برخورداری پایدار از حمایت ارتش، امتیازاتی بیشتر بدان بدهد؟ آیا سادات در راه‌حل مسالمت‌آمیز آنقدر زیاد پیشروی نکرده است که بازگشت به مخاصمه برایش دشوار باشد؟ همه این سوالها، بی‌آنکه هنوز بتوان پاسخ روشن برای آن یافت، حکایت از موقعیت حساس و دشوار رئیس جمهوری مصر می‌کند، آری نبرد قدرت در مصر بیش از همه نبردی در میان یاران و ادامه‌دهندگان راه ناصر بود که طی آن یک گرایش بر گرایشی دیگر پیروز شده است. لکن آنچه این پیروزی در دور اول مبارزه را مطمئن‌تر می‌سازد کامیابی سادات برای رسیدن به راه‌حلی شرافتمندانه در نزاع خاورمیانه است. در حالی که آمریکا به تلویح خشنودی خود را از نتیجه نبرد قدرت در مصر اعلام داشت ـ راجرز گفت دلیلی نمی‌بیند که تحولات مصر مذاکرات صلح را به تعویق افکند ـ در حالی که

اسرائیل تاکنون از هرگونه تفسیر رسمی پیرامون اوضاع مصر خودداری ورزیده است، روزنامه نیمه‌رسمی الاهرام نوشت که اتحاد شوروی به تحولات اخیر مصر به مثابه امری داخلی می‌نگرد. به تأویل دیگر، الاهرام می‌گوید که شوروی در قبال حوادث مصر بی‌طرفی گزیده است. اما آیا به راستی چنین است. البته رهبری کرملین هنوز هیچگونه موضعی نسبت به اوضاع جمهوری متحده عرب نگرفته است لکن از گزارش خبرگزاریهای غربی از مسکو چنین برمی‌آید که می‌توان نشانه‌های ناخشنودی رهبران مسکو را از اوضاع مصر دید، سکوت رهبری شوروی این نکته را به همان اندازه تایید می‌کند که مقاله پراودا نوشت که، چه در سطح ملی و چه در سطح تمامی قلمروی عربی، نیروهای مترقی باید صفوف خود را همبسته نگاهدارند. البته که خبر انتشار یافته در عراق مبنی بر این که سادات تعدادی از کارشناسان شوروی را از کشور اخراج کرده است، پایه درستی ندارد و حکم تبلیغاتی ضدمصری را دارد. این خبر را نیز از ناحیه عراق باید در شمار تبلیغات آورد که مصر به ناوگان شوروی در مدیترانه اجازه نزدیک شدن به سواحل خود را نداده است. لکن آنچه سحت دارد، این که موقعیت شوروی، پس از حوادث اخیر مصر، از آن استحکام پیشین برخوردار نیست. موقعیت شوروی هنگامی در این اواخر در مصر قویتر شده بود که حزب کمونیست چکسلواکی با حزب متحد سوسیالیست مصر پیمانی بسته بود. لکن اعلام سادات که سراسر ارگانهای حزبی را تصفیه خواهد کرد، این پیمان را مورد سؤال نیز قرار تواند داد. همچنین آلمان شرقی نیز با مصر قراردادی برای همکاری در زمینه تقویت پلیس مصر بسته بود. با تعویض وزیر کشور، احتمال می‌رود که این قرارداد نیز مورد تجدیدنظر قرار گیرد. با آن که سادات آشکارا اعلام کرد منظور از تصفیه رهبری مصر این است که برای مسلح خود در نبرد با اسرائیل پشتوانه‌ای مطمئن فراهم آورد، باز هم پوشیده نیست که سادات می‌خواهد، دست‌کم برای چند ماه هم که شده، امکان اقدامات دیپلماتیک را برای خود باز نگاهدارد. درست از همین سوست که بزرگترین خطرها سادات را تهدید می‌کند. پس از حوادث اخیر، سیاست صلح در مصر، دیگر به مثابه سیاست یک گروه رهبری مرکب از جانشینان ناصر نیست، بلکه سیاست دیگری است که مهر شخصی انورالسادات بر آن کوفته شده است. اگر سادات در پیمانش راههای نامستقیم برای رسیدن صلحی با اسرائیل ناکام بماند، اگر او نتواند آمریکا را بر آن دارد که تمامی قدرت خود را برای آوردن فشار بر اسرائیل به کفه ترازو افکند، بازگشت به جنگ فرساینده، همچنانکه گفتیم، کاری بسیار دشوار است. در متن این بازگشت است که دور دوم مبارزه قدرت در مصر می‌تواند آغاز گردد.

دنیای پاره پاره اعراب *

دنیای عرب، از کرانه‌های آتلانتیک گرفته تا خلیج‌فارس، یکی از بدترین دوران گسستگی و از هم پاشیدگی خود را می‌گذراند: هنوز تأثیرات ناشی از کودتای شکست خورده در مراکش از میان نرفته بود که جعفرالنمیری بر اثر یک کودتا که هنوز منشاء آن به درستی روشن نیست، سه روز از قدرت دورماند و سپس در متن یک ضربهٔ ضد کودتا باز به قدرت رسید.

در مصر برجسته‌ترین سیاستمداران دوران ناصر در زندانها روزهای توأم با انتظاری را می‌گذرانند تا دادگاه ویژه علیه آنان چه رأی دهد. در سوریه حزب کمونیست که در کابینه دو وزیر دارد، به علت حوادث سودان در وضعی دشوار قرار گرفته است، زیرا سوریه یکی از اعضای فدراسیونی خواهد بود که در بازگرداندن نمیری به قدرت و در نتیجه در سرکوب کردن خونین کمونیستها در سودان سهمی اگرچه غیرمستقیم داشته است.

در اردن ملک‌حسین نیروهای خود را برای وارد آوردن آخرین ضربه بر سازمانهای فلسطینی بسیج کرده است. انورالسادات رئیس جمهوری مصر در سخنرانی خود به مناسبات نوزدهمین سالگرد تأسیس حکومت ناصری، از شدیدترین حملات به پادشاه اردن فروگذار نکرد وگفت نمی‌خواهد دشنامهایی بدهد که دهان را می‌آلاید. در حالی که عراق و سوریه مرزهای خود را به روی اردن بسته‌اند تا از این راه همدردی خود را با چریکهای فلسطین اعلام دارند، سودان مناسبات خود را با رژیم بعثی عراق قطع کرده است، زیرا عراق در کودتای بدفرجام آن کشور دست داشته است در همان زمان بود که یک هواپیمای نمایندگان رژیم «انقلابی» عراق، که

---

* . فردوسی ـ شماره ۱۰۲۴ ـ سال ۱۳۵۰

برای گفتگو با سران کودتا به سودان می‌رفتند، به شیوه‌ای اسرارآمیز در آسمان عربستان سعودی محافظه‌کار منفجر شد. القذافی، رئیس شورای انقلاب لیبی، آشکارا از رهایی سلطان حسن از کودتا تأسف خورد، بابکرالنورو و حمدالله را به نمیری تحویل داد تا در برابر جوخهٔ آتش قرار گیرد، و سپس اعلام کرد که در کودتای سودان شوروی و چین و انگلیس دست داشته‌اند. کودتای سودان که شکاف و گسیختگی جهان عرب را ناگهان آشکار کرد، در عین حال چند چیز را نشان داد: یکی این که در دنیای عرب هنوز شخصیتی که بتواند جای خالی جمال‌عبدالناصر را پرکند، وجود ندارد، و سرهنگ القذافی که آشکارا برای پُر کردن این جای خالی می‌کوشد، زمینهٔ عربی به ثمر رساندن چنین کوششی را ندارد. دوم این که اتحاد اعراب بـه عـنوان قـومی هـم نـژاد و همزبان، رؤیایی است که دست کم به آن آسانیها و زودیها به تحقق نخواهد پیوست: و سوم و مهمتر از همه این که، همچنان که از حوادث اخیر برمی‌آید، اعراب در به‌کاربردن سلاحها علیه خودشان بسیار کامیابترند تا علیه دشمن مشترکشان اسرائیل، به همین‌سان فدراسیون در حـال تشکیل، خود را به صورت وسیله‌ای برای نگاهداری حکومتهای موجود عضو، مؤثرتر نشـان داده است تا به عنوان ابزاری برای مقابلهٔ بهتر در برابر اسرائیل.

از واقعیات کنونی چنین برمی‌آید که در حین فرو ریختن کاخ خیالی اتحاد اعراب، هـر یک از کشورها راهی کمابیش جداگانه در پیش خواهد گرفت، و تاریخ هر یک از کشورها سرشار از حوادث تکان‌دهنده و احیاناً خونین خواهد بود. هم اکنون نیز سیاست در خاورمیانه عربی به صورت یک کلاف سردرگم درآمده است. و از این آشفتگی چه کشوری است که بیش از اسرائیل سود ببرد؟

پس از کوششهای پیگیر و شبانه‌روزی دیپلماتیک مصر برای انزوای اسرائیل، و پس از این که حکومت مصر در این کوشش خود به نسبت کامیاب نیز گردید گمان می‌رود که اسرائیل بتواند با یک حرکت حساب شده خود را از این انزوا بیرون آورد. زیرا یکی از اصولی که اسرائیل همواره برای توجیه وضع سرسختانهٔ خود عنوان می‌کند، این است که به مذاکره با اعراب و به قولهایی که در این مذاکرات داده می‌شود، نمی‌توان اعتماد کرد. حوادث اخیر خاورمیانه خاصه کان‌لم‌یکن دانستن پیمانهای قاهره و امان از طرف سخنگوی حکومت اردن، فقط می‌تواند این اصل عنوان شده از طرف اسرائیل را تأیید کند.

اگر هم راه‌حلی مسالمت‌آمیز برای نزاع کنونی خاورمیانه پیدا شود، ایـن راه حـل کـلی نخواهد بود، بدان سان که بتواند کشورهای عربی درگیر در نزاع را توامان در برگیرد. هم اکنون

مصر در تلاش برای گشوده شدن دوبارهٔ ترعهٔ سوئز است، و اردن با سرکوبی چریکها بی‌شک می‌خواهد برای توافق با اسرائیل دست بازداشته باشد، حال آن‌که هنوز معلوم نیست که تکلیف ارتفاعات جولان در یک راه حل احتمالی چه خواهد شد، و اصولاً فدراسیون اتحاد جماهیر اعراب در برابر مسأله خاور نزدیک و راه‌حلهای آن چه روشی پیش خواهد گرفت، در حالی که مصر طرح صلح راجرز و قطعنامهٔ شورای امنیت را پذیرفته است و سوریه نپذیرفته است. و در حالی که لیبی موجودیت اسرائیل را برخلاف مصر، نمی‌پذیرد. با همه این انورالسادات قول داده است که تا پایان سال جاری مسیحی، در این یا در آن سو، به وضع ناپایدار کنونی پایان دهد. سادات با آن که در سخنرانی خود به هنگام گرفتن اختیارات تام برای حل مسأله، لحنی شدید برگزید، لکن در عین حال اعلام کرد که میانجیگری امریکا را می‌پذیرد. این نشان می‌دهد که رئیس جمهوری مصر همچنان می‌خواهد به فشار امریکا اسرائیل را وادار به دادن امتیاز کند. آیا اسرائیل تمکین خواهد کرد؟ نتایج سفر جوزف سیسکو، معاون وزارت خارجهٔ آمریکا در امور خاورمیانه، به اورشلیم و احیاناً قاهره، می‌تواند در دادن پاسخی بدین پرسش کمک کند.

«اتحاد» غریب‌ترین واژه در دنیای اعراب؟*

ده ماه پس از مرگ جمال عبدالناصر غریب‌ترین واژه‌ای که به گوش اعراب می‌رسد «اتحاد» است.اکنون ناصر به عنوان تنها عاملی که می‌توانست اعراب را در هر شرایطی گرد هم جمع کند، وجود ندارد. و اعراب که هیچگاه به تعهدات خود نسبت به ناصر پایبند نبوده‌اند این بار نیز وصایای «رئیس» را فراموش کرده‌اند.

دنیای عرب به چند جناح تقسیم شده است و لااقل در شرایط فعلی چنین به نظر می‌رسد که این تفرقه مدتها دوام داشته باشد. در یک برداشت کلی بر این نکته واقف می‌شویم که جبهه اعراب تندرو ـ و محافظه‌کار، آنچنان درهم آمیخته که به آسانی تفکیک آنها میسر نیست. امروز بهترین یاور مصر انقلابی، عربستان محافظه‌کار است. و کویت بزرگترین خدمات را از نظر مادی به کشورهای تندرو عرب، و سازمانهای آزادیبخش فلسطین می‌کند. دو کودتای اخیری که در مراکش و سودان به وقوع پیوست صف کشورهای عرب را از هم جداتر کرد. از یک طرف محافظه‌کارانی چون مراکش و تونس و اردن و از طرف دیگر تندروهایی چون لیبی و سوریه مقابل هم صف کشیدند با این توضیح که مصر با یک حال نوسانی به هر دو جبهه تعلق داشت. عراق تنهاتر از همیشه می‌شد و عربستان، لبنان و کویت اصل عدم دخالت را واجب‌ترین عامل برای عدم تفرقه می‌دانستند این مشکل از نظر عمومی هنوز دست‌نخورده است. با توجه به این نکته که دول محافظه‌کار عرب در برابر مشکلات داخلی سیاستی بسیار خشن دارند نمونه‌اش حمله همه‌جانبه ارتش اردن به چریکهای فلسطینی، یا محاکمه سریع دست اندرکاران کودتای

---

*. فردوسی ـ شماره ۱۰۲۷ ـ سال ۱۳۵۰

نافرجام سودان می‌باشد.

در سیاست خارجی، و روابط با کشورهای بزرگ نوعی تمایل کلی به غرب در میان اعراب پدید آمده، سرکوبی عوامل کمونیست در سودان و مصر ـ تصفیه دامنه‌دار در حزب بعث سوریه و تغییراتی در شورای انقلاب عراق مؤید این مدعاست. در مصر و سودان حتی عناصر متمایل به چپ تحت نظر قرار گرفته یا بازداشت شده‌اند. بنا بر گزارش بعضی از ناظران آگاه سیاسی، شوروی از ناسپاسی دوستان عرب سخت دلتنگ است و تغییر دادن سیاستش را در خاورمیانه هر چند جزیی مورد بررسی قرار داده است. اختلاف در جبهه اعراب بی‌شک موقعیت آنها را در مقابل اسرائیل تضعیف می‌کند. از این روست که اسرائیل در روزهای اخیر سیاست غیرقابل انعطاف‌تری در پیش گرفته و علی‌رغم نزدیکیش با آمریکا، به طرح سیسکو معاون وزارت خارجه آمریکا در مورد گشایش کانال سوئز پاسخ منفی می‌دهد.

از طرف دیگر سوریه به دنبال لیبی و الجزایر به این دلیل که اردن به نابودی نهضت فلسطین پرداخته، روابط خود را با این کشور قطع کرد، و راههای ارتباطی زمینی و هوایی خود را به روی اردن بست، کمی بعد از این جریان زد و خوردهای شدیدی در مرزهای دو کشور به وقوع پیوست. که بدون احتساب خسارات آن، بزرگترین ضربه‌ای است که در حال حاضر به وحدت هر چند ظاهری اعراب زده می‌شود، خبرهایی که از قاهره رسیده حاکی است که قطع رابطه سوریه و اردن مسئله حساب شده‌ای بوده و دولت جمهوری متحده عربی نیز تهدید کرده در صورتی که فرستاده مخصوصش به همان «حسن صبری الخولی» با دست خالی به قاهره باز گردد، روابط سیاسی خود را با اردن به حالت تعلیق درخواهد آورد. در انزوا قراردادن اردن اگر چه ژست طرفداری از نهضت فلسطین را زیباتر خواهد کرد، ولی باعث می‌شود ملک حسین که تا به حال به دلیل بعضی حسابهای سیاسی از تماس مستقیم با اسرائیل خودداری می‌کرد شخصاً با اسرائیل تماس حاصل کند و درباره تخلیه اراضی آن سوی رود اردن به مذاکره بنشیند. این چیزی است که اسرائیل سرسختانه خواهان آن است. چراکه آسوده‌شدن خیال اسرائیل از جانب اردن، مجال بیشتری به این دولت می‌دهد تا موقع خود را در مقابل سوریه و مصر سخت‌تر کند.

در چنین شرایطی است که سران سه کشور جمهوری متحده عرب ـ سوریه و لیبی، با امضای پیش‌نویس نهایی قانون اساسی «اتحاد جمهوری‌های عرب» به فدراسیونی که جمال عبدالناصر فقید طرح آن را ریخته بود شخصیت حقوقی و فعالی می‌بخشند.

انورالسادات، معمر القذافی و حافظ اسد، در پایان کنفرانس دمشق ضمن اعلامیه مشترک خود خاطرنشان ساخته‌اند که ایجاد یکپارچگی بین اعراب، عدم مذاکره با اسرائیل، دفاع از حقوق ملت فلسطین، و مبارزه همه‌جانبه با دشمن مشترک «اسرائیل» از جمله مهمترین وظایف این فدراسیون است. باید دید فدراسیون جماهیر عرب، با جمعیتی بیش از چهل میلیون، که عملاً در مدیترانه جنوبی بزرگترین قدرت نظامی را داراست توفیقی به انجام دادن وعده‌ها خواهد داشت؟

پاسخ به این سؤال اگرچه در شرایط فعلی مشکل است ولی با زمینهٔ مساعدی که در بعضی کشورهای عربی نسبت به این «اتحاد» به وجود آمده به نظر می‌رسد این اتحاد اعضای دیگری، یا لااقل متعهدین دیگری نسبت به بعضی از اصول اتحادیه داشته باشد. از هم اکنون قابل پیش‌بینی است که سودان به عنوان عضو چهارم این اتحادیه در سال آینده شناخته خواهد شد و بنا به اظهارنظر بعضی از مفسران سیاسی و اشاره‌ای که تلویحاً در مواد موافقت‌نامه دمشق آمده است، «جمهوری یمن دموکراتیک» نسبت به پیوستن، به این اتحادیه قول مساعدی داده است. پیوستن یمن جنوبی به اتحاد جماهیر عرب، دریای سرخ را نیز از آن فدراسیون خواهد کرد. چیزی که اسرائیل بیش از هر دولت از آن بیم دارد. طبق موافقتنامه دمشق سه کشور عضو اتحادیه دارای پارلمان واحد، سیاست نظامی و خارجی واحد و پرچم یک شکلی خواهند بود. سه کشور به منزله واحدی خواهند بود که در امور داخلی مستقلند، هرگونه توطئه یا تحریکی چه داخلی و چه خارجی علیه یکی از آنان به منزله ضدیت با اعضای دیگر خواهد بود. با این حساب به نظر می‌رسد لااقل تا چند سال آینده دوام حکومتهای فعلی سه کشور تثبیت شده باشد. چیزی که اشاره به آن در این بحث ضروری است تعیین سیاست واحد سه کشور در مقابل اردن است. به نظر می‌رسد نیمی از مباحثه رؤسای جمهور سه کشور صرف این کار شده باشد. اتحاد جماهیر عرب می‌تواند در صورت توفیق، آرزوهای دور اعراب را در پی‌ریزی وحدت عملی کند. شاید فراخواندن «عمر سقاف» وزیر خارجه عربستان از بیروت به دمشق و همراه شدن او با پرزیدنت سادات در سفر عربستان که بلافاصله یک روز پس از امضای پیمان دمشق صورت می‌گیرد حاکی از کوششی است که سادات برای جلب توجه سایر برادران عرب و ایجاد زمینه مساعد برای رفع اختلاف بین اردن و دو عضو دیگر اتحادیه به عمل می‌آورد. عکس‌العمل اسرائیل در برابر پیمان مصر، سوریه و لیبی برخلاف همیشه شتابزده و عجولانه به نظر می‌رسد. شاید این واکنش ناشی از راه یافتن دو کشور تندرو عرب در جبهه مصر باشد. در حال حاضر

توجه همه محافل سیاسی به گفتگوهای فیصل سادات معطوف است. اگر سادات بتواند «فیصل» را نسبت به اتحاد جماهیر عرب خوشبین کند. بدون شک پیروزی تازه‌ای نصیب او خواهد شد. پیروزی‌ای که لامحاله اردن را به تبعیت از سیاست قاهره وادار خواهد کرد.

قالبهای پذیرفتنی اسرائیل برای تجاوز نظامی *

«اسرائیل جلیلی» عضو کابینه اسرائیل مشاور ویژه گلدامایر، بتازگی گفته است:«تا هنگامی که امکان از سرگرفته شدن جنگ در کرانه‌های ترعه سوئز وجود داشته باشد، دلیل موجود ندارد که اسرائیل نیروهایش را از کنار این آبراه فراخواند.» چون وزیر مشاور کابینه گلدامایر به هیچ‌وجه آدم بی‌شعوری نیست، باید نتیجه‌گیری کرد که سخت تجاهل می‌کند. او فراموش می‌کند که آتش جنگ در خاور نزدیک از روزی شعله‌ور شد که مهاجران صهیونیست به قصد بنیادگذاری دولت یهود به فلسطین سرازیر شدند، که دولت یهود به همین تجاوز به حقوق اعراب بومی فلسطین بسنده نکرد و از هیچ فرصتی برای گسترش مرزهای خود فرو گذار نکرد. تجاهل فقط به وزیر مشاور کابینه اسرائیل محدود نیست. آباابان، وزیر خارجه اسرائیل نیز از این حیث از همقطاران خود در حکومت عقب نیست. وی می‌گوید اسرائیل از آن رو نمی‌تواند به مرزهای پیش از جنگ ژوئن ۱۹۶۷ بازگردد که دولت یهود هنوز دارای مرزهایی نیست که از حیث بین‌المللی به رسمیت شناخته شده باشد. آقای ابان، وقتی که سازمان ملل متحد طرح تقسیم فلسطین را در سال ۱۹۴۷ پذیرفت وجود دولت شما را در همان مرزهای تقسیم شده به رسمیت شناخت. اما این شما بودید که به دنبال هر جنگی مرزهایتان را در دل خاک‌های عربی گستردید تا سرانجام به سرزمین مقدس توراتی خود دست یابید.

آناتومی سیاست خارجی شما این است، می‌خواهید برای تجاوز نظامی خودتان حقوقی پذیرفتنی پیدا کنید تا حوزه حاکمیت سیاسی خود را گسترده‌تر گردانید اما بیهوده

---

* . فردوسی ـ شماره ۱۰۵۲ ـ سال ۱۳۵۰

منتظرید که اعراب با آثار این تجاوز نظامی دمساز شوند، و تا هنگامی که بکوشند آثار این تجاوز نظامی را محو کنند. حربه حقوقی و سیاسیشان نیز از مال شما کارگرتر خواهد بود.

سیاستگران کارآمد دولت یهود! شما برای اجرای نقشه‌های دراز مدت خود، منزلگاههایی تعیین کرده‌اید که یکیش همان ایجاد اعمال انجام شده است شما می‌دانید تا هنگامی که حکومتهای عربی از ناتوانی درونی و بنیادی رنج می‌برند، مشکل که بتواند بدون حمایت همه‌جانبه خارجی حقوق از دست‌رفته خود را بازیابند. به همین دلیل به پیدایش بحران در حکومت مصر علاقه دارید. شما می‌دانید که انورالسادات، چون اکنون قادر به جنگ، جنگی که بخت برد داشته باشد، نیست، اگر نتواند خاکهای اشغال شده را از راهها سیاسی و مسالمت‌آمیز بدست آورد، زمینه داخلی قدرت خود را از دست خواهد داد، پس هر چه سنگ در دسترس دارید، در راه تلاشهای سیاسی او می‌افکنید. همچنین می‌دانید که اکنون، برعکس دوران ناصر، اردن به جَد به یافتن راه حلی جداگانه می‌اندیشند، زیرا که سادات نیز اگر بتواند حاضر است منافع ملت عرب را با پس گرفتن صحرای سینا معامله کند. شما چنین فکر می‌کنید.

در آن هنگام که اعراب خواستار راه حلی مشترک بودند و دست‌کم ظاهر اتحاد را حفظ می‌کردند، و در آن هنگام که سازمانهای فلسطینی وزنه‌ای درخور و اکنون که نفاق در میانشان افتاده است یا دست‌کم اردن دیگر به ساز گروهی اعراب حرکت نمی‌کند، و اکنون که سازمانهای فلسطینی تقلیل یافته‌اند و تحلیل رفته‌اند، بطریق اولی نمی‌توانند یک راه حل سیاسی را با انفجار خمپاره توپهایشان بگوش شما فرو کنند. آری، مسئولان سیاسی حکومت یهود، همه اینها را می‌دانید و سیاست خود را بر مبنای آن پایه‌گذاری کرده‌اید. ولی یک چیز را فراموش می‌کنید: اعراب، در آینده‌ای کمابیش دور، دیگر این نخواهند بود که اکنون هستند. یا شاید از بابت خصلتهای قومی دستخوش اشتباه شده‌اید؟ شاید معتقدید که اعراب، گرچه زود به هیجان می‌آیند، لکن در کارزار لفظی تواناترند تا در پیکار عملی، اگر چنین عقیده‌ای دارید، پس از همان تاریخ قوم خودتان نیز درسی نیاموخته‌اند. زیرا همه می‌پنداشتند که قوم یهود محکوم است در «دیاسپورا» به سر بردو نخواهد توانست دولتی خاص خودش تشکیل دهد. گرچه من در این قسمت بعدی، یعنی عدم قابلیت زیست برای دولتی که بر اساس اندیشه مذهبی استوار باشد، با آنان همداستانم، لکن باز هم تجربه نشان داد که قوم یهود توانست دولت خود را بسازد.

فراموش کرده‌اید از اعراب چه می‌خواستید؟ به رسمیت شناختن دولت اسرائیل. اما اعراب این را نپذیرفتند، چون دیدند که تشکیل دولت یهود در دل اقیانوس عربی فقط به وسیله

تجاوز نظامی و تبانی با قدرتهای استعمارگر جهان امکان‌پذیر شد. اما چون اعراب حکومتهای عرب اکنون حاضرند موجودیت شما را به رسمیت بشناسند بدترین نتیجه‌گیریهای ممکن را از این امر می‌کنید، یعنی چنین حساب می‌کنید: حال که اعراب حاضرند واقعیتی را که بیست و اندی سال پیش به زور نظامی پدید آمد، بپذیرند، پس بیست سال دیگر هم از پذیرفتن واقعیتی که در جنگ ژوئن ۱۹۶۷ به وجود آمده است، خودداری نخواهد کرد. اما عنصر خطر را در این نمی‌بینید و نمی‌پندارید که کامیابی آن فقط و فقط به وسیله تصاعد خشونت و تجاوز به حقوق اعراب امکان‌پذیر شده است.

می‌دانید که تصاعد تجاوز تا به بی‌کرانه‌ها امکان ندارد؟ می‌دانید که اعراب مثلاً پنجاه سال دیگر اینکه اکنون هستند، نخواهند بود؟ می‌دانید که پنجاه سال در تاریخ یک ملت، مثل پنج دقیقه در عمر من و شماست؟

لحظات تصمیم و ساعت فاجعه *

ظاهراً اعراب می‌خواهند نشان دهند که دیگر تحملشان به پایان رسیده است. سفر سادات به مسکو و بدنبال آن سفر به چند پایتخت کشورهای عربی برای تدارک و همبستگی بیشتر ـ (در جنگی که بزعم رهبر کنونی مصر از هر جهت اجتناب‌ناپذیر می‌نماید و دولت شوروی نیز چراغ سبز آن را در صورت عدم توفیق در مذاکره ـ برای صلح، روشن کرده است) نشانه‌هایی از این بی‌قراری برای نبرد تعیین‌کننده و آمادگی جنگی برای بازستاندن سرزمین‌های اشغال شده و اعاده حیثیتی است که در جنگ ژوئن گذشته بر باد رفته است.

جای تأسف است که در بروز این فاجعه بیش از هر چیز باید از لجاجت و غرور اسرایل سخن گفت که همچنان با عدم قبول قطعنامه سازمان ملل، آتش جنگی دیگر را دامن می‌زند.

اسرائیل اکنون از لحاظ سیاست جهانی در شرایطی نیست که تضمین کافی برای موجودیت خودش و حدود و ثغور مرزهایش بخواهد و قبول قطعنامه‌های سازمان ملل را برای حفظ بقاء خویش ناکافی بداند. اسرائیل در نقشه جغرافی جهان ماندنی است ولی آنچه ناپایدار خواهد بود ادامه اشغال سرزمین‌های اعراب و لجاجت بیهوده‌ای است که مسلماً جهان را با یک معضل اساسی و یک فاجعه دردناک روبرو می‌کند.

ممکن است اسرائیل پشتوانه سیاسی آمریکا و بعضی از کشورهای غربی و آمادگی رزمی و تجهیزات جنگی خود را برای ادامه این لجاجت کافی بداند ولی در هر حال این وضع اعراب را بیش از پیش ناشکیبا کرده است و ناچارند حتی به قیمت از دست دادن میلیون‌ها انسان

---

* . فردوسی ـ شماره ۱۰۶۲ ـ سال ۱۳۵۱

و احتمالاً یک شکست دیگر تکلیف خودشان را در قبال مسئله‌ای به نام اسرائیل و سرزمین‌های اشغال شده و فلسطینی‌ها روشن نمایند. از سویی دیگر همزمان با این آرایش جنگی و تدارک رزمی، مصر در جبهه داخلی مواجه با مشکل دیگری شده است و جمعی از اعضاء شورای فرماندهی انقلاب که در انقلاب سال ۱۹۵۲ با ناصر همکاری داشته‌اند (عبداللطیف بغدادی ـ کمال‌الدین حسینی و حسن ابراهیم) عملاً نارضایتی خود را از سفر اخیر سادات به شوروی و تکیه هر چه بیشتر به این کشور اعلام کرده‌اند و این خود خبر از تزلزل آشکاری در جبهه اعراب می‌دهد ـ جبهه‌ای که سنگینی بسیار آن بر دوش مصر است.

این عده که از ناسیونالیسم خاص عرب پیروی می‌کنند: خواستار یک جبهه واحد ملی از عناصر ترقیخواه و بدون وابستگی‌های سیاسی هستند تا بتواند بیش از هر چیز منافع اعراب و مصر را تأمین کند نه علایق سیاسی و دیپلماسی یک کشور متنفذ و یک ابرقدرت جهانی را و ناگفته نماند که این طرز فکر در میان روشنفکران و مردم مصر هوادارانی پر و پا قرص دارد و سادات با تکیه بر همین عناصر بود که در آغاز کارش توانست علی صبری معاون پیشین خود و یاران متنفذش را زندانی کند و اکنون نیز ناچار است که در مقابل توقعات آنان عکس‌العمل مساعدی نشان دهد. با این حال بعید نیست که تدارک رزمی برای جنگ با اسرائیل و کوشش جدی برای بازستاندن سرزمین‌های اشغال شده، موجب شود که این نفاق و تزلزل کنونی مسکوت بماند و مصریان در یک جبهه قرار بگیرند ولی ناگفته پیداست که اینگونه نارضاییها از شیوه‌های سیاسی حکومت سادات که گاه و بیگاه عنوان می‌شود خود نشانه‌ای از خستگی روحی و بلاتکلیفی زجرآوری است که اکنون حاکم بر افکار عمومی این کشور است و همین خود اگر موجب ناکامی مصر در یک درگیری رزمی نشود، بلاشک به سود اسرائیل برای ادامه لجاجت‌ها و خودخواهی خویش خواهد بود.

تغییر کمّی و کیفی جنگ *

خودکامگی در قلمرو ملل متحد، و بی‌اعتنایی به فرامین مصوبات یا قطعنامه‌هایی که اجرای آنها، ممکنست به رفع یا دست‌کم تخفیف بحرانهای منطقه‌ای بیانجامد، یکی از نخستین عارضه‌های بیماری دول قدرت‌طلب است که احساس چیره‌شدن بر منافع دیگران و بالمال دست‌اندازی و دست‌درازی به حوزهٔ حقوقی و جغرافیای ملت‌ها، در آنها تحریک شده است. خودکامگی اسرائیل در عرصه رابطه‌های منطقه‌ای و بین‌المللی، عمده‌ترین عامل تشدید بحران در خاورمیانه‌ای عربی است که بی‌شک به شکنندگی هر چه بیشتر مبانی صلح در جهان، میانجامد و شعاع تأثیر بحران در منطقه را به طور دائم گسترش میدهد. در این رهگذر می‌توان از نقل و انتقال پیکار فلسطینی‌ها و اسرائیلی‌ها به اروپا، ذکری به میان آورد. و بلافاصله عامل این نقل و انتقال را در خودسری و عدم توجه به آراء ملل، جستجو کرد. جنگ اعراب و اسرائیل در مقطع کنونی، در حال تغییر کمیت و کیفیت تدریجی است.

اگر در گذشته کانال سوئز، ارتفاعات جولان یا شارم‌الشیخ، می‌توانست به عنوان میادین نبرد و ستیز نیروهای نظامی عرب و اسرائیل به شمار رود، امروز میدان رودرویی اعراب فلسطین و اسرائیل، هر لحظه می‌تواند، جایی از این دنیای بزرگ باشد و از این به بعد مشکل بتوان بطور یقین پیش‌بینی کرد که در کدامین لحظه یا در کدامین منطقه یا در کدام کشور، طرفین به یکدیگر ضربات تلافی‌جویانه، وارد خواهند ساخت. قتل یکی از اعضاء میانه‌رو الفتح در رم که بخشی از مسئولیت‌های مالی سازمان متبوع خود را به عهده داشت، تصریح این واقعیت بود که جنگ دولت‌های منطقه عربی خاورمیانه، بتدریج دارد از قالب (رسمی) خود خارج می‌شود

---

* . فردوسی ـ شماره ۱۰۸۶ ـ سال ۱۳۵۱

و در مسیر پیکاری پراکنده که عناصر تشکیل‌دهنده‌اش تابع یک رهبری دولتی نیستند (یا غیر مستقیم هستند) قرار می‌گیرد. با این تفاوت که (بازپس‌گیری مناطق مسکونی) و (کسب مجدد حقوق منطقه‌ای) شعار رغبت‌برانگیز فلسطینی‌هاست، و(حراست از تجاوز کماکان اسرائیل) علت اصلی فعال شدن سازمان تروریستی یهود است که بیشتر به شیوه متد تشکیلات کانگستری عمل می‌کند و همانطور که یکی از گردانندگان اصلی آن اظهار داشت، برای پیشبرد مقاصد خود حتی ابایی از دست‌درازی بسوی مافیا هم نداشته است.

بنابراین می‌بینیم که شیوه عملیات پراکنده فدائیان، با نحوه خرابکاری چنین سازمانی، از زمین تا آسمان، تفاوت دارد.

با نظری به مفهوم تروریسم، بمثابه سیستمی قهرآمیز، و سنجش رابطه آن با فعالیت‌های اخیر سازمانهای فلسطینی، شاید بتواند این تفاوت را بارز کند. اما از همان آغاز بگوییم که توسل به این وسیله، کاربردی در فرجام بخشیدن به رسالت‌ها و آرمان‌های سیاسی ندارند. فرهنگ سیاسی شرق و غرب، تروریسم را به عنوان نظام سالاری زور و قهر و ارعاب می‌شناسد که در قلمرو آن توسل و تشبث به هرگونه وسیله‌ای که موجب هراس و رعب و فشار است قانونی است. امکانات این نظم تا بدانجا پیش می‌رود که حتی تعبیری مجاز از معدوم ساختن فیزیکی دشمن بدست می‌دهد. پاره‌ای از سازمانهای مقاومت در تنگنای شرایطی که مولود:

* خودکامگی میلیتاریسم اسرائیل.

* ارتجاع عرب.

* سودجویی تسلیحاتی ابرقدرتهاست. (که حالت نه جنگ و نه صلح راتجویز می‌کنند.)

چنان گرفتار آمده‌اند که سوءقصد را با ابعاد گسترده‌تر و ظرفیت و کمیت بیشتر، تنها راه خلاصی و نجات خود یافته‌اند. اما روشن است که گزینش چنین راهی دلیلی بر کسب پیروزی نبوده و نیست. برپاره‌ای از فلسطینی‌ها، حتم شده است که اگر دوباره از دادوستدها و بده‌بستانهای سیاسی، بیش از این بی‌تحرک و درمانده باقی بمانند، و سرنوشت خویش را به چنگ وعده وعیدها و اجلاسیه‌ها و دولتهای عرب و اصحاب قدرت در شرق و غرب، بسپارند، دیر یا زود بگونه‌ای جبری، محکوم به مثله‌شدن خواهند شد و بمثابه خلقی ازهم گسیخته و قومی دربدر که فاقد هرگونه حقوق سیاسی و جغرافیایی و منطقه‌ایست، تثبیت خواهند شد، دولت‌های عرب و اسرائیل بر خلاف آنچه که وانمود می‌کنند از شیوع این‌گونه جنگ و گریزهای کوچک غیررسمی، که هیچ شباهتی از جنگهای موضعی و چریکی به ارث نبرده است، چندان هم ناراضی نیستند.

دولت اسرائیل بخوبی باین نکته آگاه است که انتقام‌جویی مستقیم از اعراب (آن هم پس از بی‌اعتنایی‌های مکرر به آراء ملل متحد و رنجیده شدن بسیاری از دول جهان) به زیان مصالح بین‌المللی این کشور است و بهتر است که گرفتن انتقام و تکرار انتقام را به سازمان یا سازمانهای تروریستی یهود واگذار و خود با حفظ خودرایی ناشی از احساس قدرت، از زیربار مستقیم مسئولیتها، شانه خالی کند.

دولتهای عرب خاصه مصر و لیبی که طعم شکست و مزه تلخ حملات افکار عمومی عرب را چشیده‌اند و عملاً بی‌کفایتی خود را در صحنه جنگ و تعیین تکلیف سرنوشت، بروز داده‌اند، برای فراغت از وظایف و تکالیفی که در برابر ملت عرب دارند و از انجام آنها عاجزند، تلاشمندانه قصد دارند که خود را از شعاع جدالهای منطقه‌ای خارج کنند و راه چاره خود را در سازمانهای مقاومت فلسطین جستجو نمایند. هم از این روست که امروز آنچه در متن حوادث جنبه غالب دارد، سوء قصدهای پراکنده ایست که سازمانهای ضربتی در آن شرکت دارند. در کنار حوادثی از این قبیل که انعکاسهای جهانی آن صد چندان است دول عرب فرصت خواهند داشت که پایه‌های حاکمیت و حکومت خویش را تحکیم کنند و با تلقین این اندیشه که اعراب در صورت وقوع یک جنگ تازه شانسی برای پیروزی نخواهند داشت خود را از پرتگاه سقوط که می‌توانست در اثر عدم پیدایش یک راه‌حل نهایی ایجاد شود دور سازند و در ضمن برای رفع مخاطرات ناشی از نفوذ سازمانهای فلسطین در این فکر باشند که با تفرقه‌افکنی‌های مداوم راه نیرومندشدن آنها را مسدود کنند، پس اگر می‌بینیم که موضوع سازمانهای فلسطینی بر (مسئله فلسطین) و خاصه موضوع (اراضی اشغالی) اولویت یافته و مسائل اخیر دارند، بعنوان مسائل دست‌دوم فراموش می‌شوند این است که دیگر فرصتی برای:

* سرزنش رهبران عرب
* انتقاد از سیاست نافرجام انورسادات در برابر شوروی (که در واقع نوعی شتابکاری و رسوایی بزرگ سیاسی بود و می‌توانست به پیشرسی سقوط سادات کمک کند) به دست نیاید و نیز فرصتی برای ارزیابی کارنامه بی‌ثمر اتحاد مصر و لیبی باقی نماند.

اختلافات اخیر در درون سازمان الفتح سرآغاز فعل وانفعالاتی است که هم به حفظ پراکندگی فداییان کمک می‌کند و هم دام تازه‌ای برای افکار عمومی عرب تأمین می‌سازد.

از سوی دیگر فعال شدن سازمان‌های تروریستی یهود در اروپا و امریکا شکل تازه‌ای از انتقام‌جویی‌ها سازمان یافته است که در تشدید بحران جهانگیر خاورمیانه مؤثر تواند بود.

روزهای سیاه، قاره سیاه *

زمانی بس دراز، این افریقا بود که طنین خشم‌انگیز فریاد خود را در فراسوی مرزهای قاره‌ای خود به گوش جهانیان می‌رسانید، صدای طلبش خبر از قلب ملتهب و خون‌آلودی می‌داد که قرنها استعمار را به اتمام گوشت و پوست خود حس کرده و چنین بود که انقلابها جوشید و قاره پر برکت و خاموش ناگهان به آتشفشانی توفنده مبدل شد و افریقایی دلاور، نیز چون مردم استعمارزده آسیا در مقابل صاحبان کمپانی‌های خارجی که مالک‌الرقاب سرزمینهای آنان بودند، بپا خاستند، این سالها افریقا برای استعمار، یک خطر جدی بود، قهرمانان سیاه بر اثر مبارزات مداوم نامهای خود را در کنار رهبران و پیشوایان نهضتهای ضداستعماری جهان قراردادند و یورش بعدی تثبیت چند حکومت ملی در کشورهای نو استقلال افریقایی بود.

استعمار کنه ـ گو اینکه باتیپایی از افریقا رانده شد ـ ولی هیچگاه کمینگاه‌های شر خود را تعطیل نکرد و به یاری قراولان ویساولان استعمارنو و با بخشیدن نیمی از سهام کمپانی‌ها و هبه‌کردن غنایم و سخاوت در بدل منافع استعماری خود، در واقع به هیأتی دیگر دوباره به افریقا بازگشت و ماندنی شد.

در این بازگشت است که می‌بینیم رهبران راستین افریقا یکی پس از دیگری، با کودتاهای سرجوخه‌ها و مزدوران استعمار نو و کهنه هلاک می‌شوند و شربت شهادت می‌نوشند ویا با توطئه و تفتین، خان و مان و سرزمین خویش را به ناچار ترک می‌گویند... و اکنون این کمپانی‌ها و صاحبان سرمایه هستند که حاکم بر مقدرات ملتهای افریقایی شده‌اند و بجز چند استثنا

---

* . فردوسی ـ شماره ۱۰۹۰ ـ سال ۱۳۵۱

بسیاری از حکومتها را چنان برگزیده‌اند که کارایی آنان و نقش اصلیشان در کار حکومت چیزی در جهت هر چه بیشتر خاموش کردن احساسات ملی و مبارزه ضد امپریالیستی قاره سیاه است. و در افریقایی که زمانی لومومباها فریاد حق‌طلبانه خود را به گوش جهانیان می‌رساندند در واقع چهره‌های مشکوکی، نظیر عیدی‌امین با نوعی مبارزه ضدغربی مشکوک‌تر ترکتازی می‌کنند که از سویی دیگر قدرتهای بزرگ دیگر مثل چین و شوروی نیز با یکنوع توافق ضمنی و پذیرفتن قسمتی از غنائم و ایفا کردن نقشی اقتصادی و فرهنگی ـ افریقا را به شکارگاه اختصاصی خود مبدل کرده‌اند.

دوران آرام سرزمین آتش و خون

در طی سالهایی چند که از دهه ۱۹۷۵ ـ ۱۹۶۵ می‌گذرد، افریقا که زمانی سرزمین آتش و انقلاب نام گرفته بود، به نسبت سالهای پیشین، شاهد دوران آرامی بوده است. مسائل افریقا از صدر حوادث سیاسی مهم جهانی پایین آمده و گزارشهای جنگ ویتنام و نبرد اعراب و اسرائیل جای آن را گرفته‌اند. و هرگاه مسائل مصر را در سری حوادث کشورهای خاورمیانه عربی بدون توجه به وابستگی جغرافیایی آن به افریقا مطالعه کنیم، می‌توان گفت که در طی سالهای اخیر مسئله سیاسی قابل توجهی (به استثنای جنگ بیافرا) آنچنان که دیگر حوادث جهانی را تحت‌الشعاع قرار دهد، در افریقا روی نداده است.

حتی ماجرای رودزیا و (یان اسمیت) یا اوگاندا و روش سیاسی (ژنرال امین) نیز در مقایسه با وضع سابق افریقا نمی‌تواند اثر چندانی در نامتعادل کردن ثبات سیاسی (!) این قاره داشته باشد.

با یک بررسی سریع می‌توان متوجه علل اساسی این ثبات و آرامش شد. بعد از درگذشت فانون حتی جنبه‌های کلی‌تر قضیه یعنی مسائل تبعیض‌نژادی، غارت ثروتها و استعمار فرهنگی افریقا نیز، بر خلاف سابق کمتر مطرح می‌شود. ریشه اصلی این ماجرا را هم چنانکه از دیدگاه علمی می‌باید، بایستی در بندوبستها و توافق‌های اقتصادی قدرتهای بزرگ، از یکسو و از سوی دیگر چین و شوروی جستجو کرد. از این رو لازم است که همین نظرگاه را در مسائل حاد قبلی افریقا نیز تعمیم دهیم.

جایگزینی استعمارنو به جای استعمار کهنه (نظیر بلژیک) را باید به دوره تحویل از colonialism (استعمار سابق، به New Colonialism (استعمار نو) تعبیر کرده که در آن بتدریج

جای نیروهای ارتش با کلاه خود آبی‌های سازمان ملل و بعد مستشاران نظامی و در نهایت با مستشاران اقتصادی عوض شد. قدرت از دولتها به تراست‌ها و کارتل‌ها منتقل شد، و روشهای مدرنیزه شدهٔ استعمار اقتصادی ـ فرهنگی جای سیستم نظامی استعمار را گرفتند.

ورود تراست‌ها و گروه‌بندی‌های مهم تجاری امریکا و اروپا در چپاول سرمایه‌های طبیعی افریقا، سبب شد که الزاماً توافقی بین دولتهای ذینفع و این شرکتها برقرار شود. این توافق بدون دخالت ملتهای افریقا و صرفاً قراردادی بود که بین دولتهای اروپایی مستعمره‌دار، و کمپانیهای استخراج معادن و بانکهای صاحب سرمایه به کار افتاده در افریقا، بدون توجه در علائق صاحبان اصلی این قاره بسته می‌شد.

کودتاهایی نیز که در آنجا جریان داشت طبعاً برای ایجاد تعادل، و دست به دست کردن منابع خام صورت می‌گرفت و دست آخر کسی خارجی بود. یا وابستگی سهام او از طریق کشورهای ذینفع به اطلاع مقامات اقتصادی شرکتها رسیده بود.

جنگ و خونریزی چند ساله نشان داد که توافق در افریقا به دشواری صورت می‌گیرد و این روشنفکر اهمیت منابع اقتصادی این قاره است که بتدریج وقتی دولتهای مورد اعتمادی از ایادی و عوامل سرمایه‌سالاران در نواحی مختلف افریقا تشکیل می‌شد، آرامش آن نواحی نیز مسجل می‌گشت.

قدرتهای بزرگ همواره سعی دارند (به تبع از شرایط سرمایه‌داری کمپانی‌ها) تا حد امکان از درگیری در ممالکی که دارای منابع مهم اقتصای باشند، اجتناب کنند، و برای رسیدن به توافق ضمنی، در چنین مواردی همه مبلغ صلح و دوستی از آب درخواهند آمد.

امنیت حیاتی افریقا برای کمپانی‌ها دو اشکال بزرگ ایجاد کرد، اشکال اول که ترتیب درصد سهام بود طی مذاکرات حل شد، لکن رفع اشکال بعدی که جنبه جهانی به خود گرفته بود، یعنی ورود دو قدرت دیگر شوروی و چین ممکن نشد مگر با دادن امکانات اقتصادی و سیاسی جدیدی در بعضی کشورهای قاره سیاه، به این دو دولت.

عدم دخالت در امور و اعتنا به گسیل کارشناسان روسی و چینی به برخی ممالک افریقا نشان می‌دهد که مسلماً دست این دو دولت لااقل از جنبه اقتصادی در این کشورها بازگذاشته شده، تا این توافق پایه‌ای برای تحکیم توافقهای قبلی و پله‌ای برای توافق در نواحی دیگر جهان از جمله ویتنام و خاورمیانه باشد.

بدین ترتیب زمینه کاملاً آماده شد که برای هر یک از کمپانی‌ها و قدرتهای اقتصادی و

سیاسی سهمی از افریقا در نظر گرفته شود، و هر کدام از بلوکهای سه گانه غرب ، شرق و زرد در بخشی از آنجا مستشار و کارگذار داشته باشند.

و چنین شد که شعبه کمپانی و سفارت و مراکز صنعتی خارجی هر سه در یک صف قدم برداشتند. و سرانجام دول بزرگ توافق کردند که در افریقا با هم کنار آمده و از این‌رو امنیت آنجا را برای توسعه امکانات اقتصادی خود تضمین نمایند، منافعی که از این توافق نصیب دولتهای بزرگ گشت، سبب شد که جنبه جهانی این تصمیم به و دیگر مناطق بحرانی نیز تصمیم داده شود.

حوادث بعدی، سکوت روسها در لحظات حاد درگیری اعراب و اسرائیل و توافق امریکا و چین بر سر ویتنام، و دیگر مسائلی که طی انتخابات امریکا مطرح شدند، روشنگر بوجود آمدن تقسیمات تازه‌ای از جنبه‌های اقتصادی و سیاسی در جهان است که طلیعه تعدل جهانی به شمار می‌آید.

این توافق‌ها شامل مبادلات تجاری و بازرگانی بین دول بزرگ نیز می‌باشند که طبیعتاً گشایشی از لحاظ ایجاد بازارها جدید و فروش تولیدات غربی را به همراه خواهد داشت. اینکه بعدها سیستم کنفدراتیو و بلوکهای جهانی قطعیت صلح جهانی را تأمین کنند، نتیجه‌ای از همین توافق‌ها خواهد بود. لکن در هر حال آنچه که مهم است، این است که مردم جهان به قدری از جنگ خسته شده‌اند که تصور می‌کنند صلح بین قدرتهای فعلی برآوردکننده تمام نیازهای آنان خواهد بود. بدون اینکه وضع بدی را در نظر آوردند.

خاورمیانه عربی: این بار جنگ و نه صلح*

آنچه طی هفته گذشته در خاورمیانه عربی روی داد بی‌گمان حاکی از خطرناک بودن هر چه بیشتر روابط اعراب و اسرائیل بود - تا یکماه قبل چنین تصور می‌رفت که اعراب در انتظارند تا پس از پیدایی تفاهم بین شرق و غرب بر سر ویتنام یافتن راه‌حلی را برای پایان دادن به خصومت دیرینه‌شان با اسرائیل از قدرتهای بزرگ جهان طلب کنند - با آنکه اکثر رهبران عرب به دفعات متذکر شده بودند که هیچ راه‌حلی را که از خارج توصیه شود نمی‌پذیرند و در مقابل خود چاره‌ای جز ستیز مجدد ندارند - و رهبران اسرائیل نیز چنین اندیشه‌ای را با نیتی دیگر اعلام می‌کردند و گهگاه در لابه‌لای این نه، زدنها، نرمشی نیز به چشم می‌خورد که مؤید آماده بودن اعراب برای صلح بود - بی‌توجهی قدرتهای بزرگ و اسرائیل به این نرمخویی اعراب را وادار به گرفتن راه تازه‌ای کرد که در پایان نتیجه‌ای جز ستیزی سهمگین نخواهد داشت. اعراب مدتی رو سوی اروپا کردند، دیپلماسی عرب و خاصه مصر با کوشش فراوان سعی بر این کردند که حمایت اروپا را بدست آوردند- تا حدودی این حرکت دیپلماتیک موفق بود، دوستیهایی برای اعراب بدنبال آورد، مقادیری اسلحه به جانب سرزمین‌های عرب ارسال شد ولی با این همه اعراب دانستند که حمایت کامل اروپا نمی‌تواند به جای نیم‌لبخندی از دو قدرت بزرگ، به کار آید - دوباره غمز و بازی با حامیان بزرگ آغاز شد، مصر به روی شوروی آغوش گشود و دیگران مردد چشم به مصر داشتند، روزهایی چنین سپری شد تا آغاز ماه پیش که اعراب حمله‌ای سخت را با حمایت قذافی به دیپلماسی اسرائیل در افریقا آغاز کردند.

---

* . فردوسی - شماره ۱۰۹۹ - سال ۱۳۵۱

پول قذافی و وسوسه مصر باعث شد پنج کشور افریقایی که در گذشته حامیان اسرائیل بودند روابط خود را با اسرائیل قطع کنند.

اگرچه این دوستان نفعی چندان برای اعراب نداشتند ولی بدون شک اسرائیل را بیش از پیش منزوی ساختند. بدنبال این حمله کنگره فلسطین در قاهره تشکیل شد و بنا به نوشته روزنامه «الانوار» لبنانی سادات در این کنگره از عرفات پرسیده بود آیا شما برای جنگ آماده‌اید؟ عرفات پاسخ مثبت داده بود، و سادات با خوشحالی گفته بود مژده به شما بدهم که بزودی زود ما هم شروع خواهیم کرد. بدنبال این سخن در هفته گذشته سادات از ساحل آتش‌بس در کنار کانال بازدید کرد و ضمن سخنانی خطاب به سربازان مصری گفت: ساعت صفر نزدیک است. ما چند سال صبر کردیم تا صلح به سراغمان بیاید. این‌بار خودمان به سراغ صلح می‌رویم. منتهی از راه پرپیچ و سخت جنگ ـ دور نیست با زمینه‌ای که در خاورمیانه عربی چیده شده، جنگی اگر چه فرسایشی در این ناحیه آغاز شود با آنکه گفته می‌شد با به مشام رسیدن بوی صلح از ویتنام تکلیف خاورمیانه نیز روشن می‌شود. آنچه راجرز وزیرخارجه امریکا در هفته گذشته بعنوان راه حل تازه عنوان کرد چیز تازه‌ای در خود نداشت راجرز باز هم درباره آزاد کردن راه آبی سوئز و کنار کشیدن نیروهای طرفین به اندازه‌ای محدود از کنار کانال سخن گفت. این اشاره در پایتختهای عربی هیچ واکنشی برنیانگیخت، جز آنکه حرف جنگ حالت جدی‌تری بخود گرفت. در حال حاضر با پایان یافتن کنگره فلسطین و بازدید سادات از خط آتش‌بس، باید در انتظار بود که در روزهای آینده یا ابتکار تازه‌ای از جانب قدرتهای بزرگ، گره فعلی را تا حدودی بگشاید ـ و یا جنگی اگرچه فرسایشی به وضع نه جنگ و نه صلح پایان دهد.

استراتژی خون و وحشت*

جنگاوران کارزار خاورمیانه عربی، پهنه پیکار را به یک جنگ تن به‌تن، بمثابه گلادیاتورها مبدل کرده‌اند، که تروریسم با تمام رعب و وحشت خود حاکم بر آن است. و خون و آتش ـ که از قساوتی انتقام‌جویانه برخوردار است ـ تمام منطق‌ها و راه‌حلی‌های مسالمت‌جویانه را زیر پا نهاده است که شبیخون هفته گذشته عوامل اسرائیل در بیروت ـ که با تأسف و تأثر کشورهای اسلامی و عربی و جهانیان مواجه شد ـ یکی از مظاهر آن است.

موج تروریسم حاکم بیش از هر چیز زاییده وضع نه صلح نه جنگ در خاورمیانه عربی است که از یکسو بواسطه عدم اجرای قطعنامه‌های سازمان ملل از طرف اسرائیل و عدم تخلیه سرزمینهای اشغال شده ما پیش آمده و از سویی دیگر حاکی از عدم پذیرش اسرائیل به عنوان یک واقعیت در این منطقه است که خودبخود وضع مبهم خودمختاری فلسطینی‌ها و اینکه آنها از سرزمین اصلی خود رانده شده‌اند ـ نیز این موج خون و وحشت را تشدید می‌کند کمااینکه توسل اسرائیل به عملیات تروریستی (مشابه کماندوهای فلسطینی) آن هم از طرف حکومتی که از جنگ پیروزمندانه بیرون آمده و سرزمینهایی را به سود خویش اشغال کرده است ـ این جنگ تن‌به‌تن را مغشوش‌تر می‌نماید و اسرائیل قبح این اعمال تروریستی را (که در کل مسئله به عملیات این چنینی در جهان دامن می‌زند) توجیه نماید خاصه اینکه عملیات از پیش طراحی شده اخیر بیروت، پس از سرنگون کردن یک هواپیمای مسافربری اعراب ـ صرفاً یک تاکتیک تروریستی است و توجیه اسرائیلی‌ها در مورد اینکه خواسته‌اند بدین‌وسیله به عملیات

---

* . فردوسی ـ شماره ۱۱۰۸ ـ سال ۱۳۵۲

هواپیماربایی و حمله به سفارتخانه اسرائیل در قبرس پاسخی گفته باشند تماماً یک سفسطه بیهوده برای سرپوش نهادن به اینگونه عملیات تروریستی، و مخدوش کردن حقوق واقعی مردم آواره سرزمین فلسطین است که در هر حال در مشکل خاورمیانه عربی و درگیری اعراب و اسرائیل، به عنوان یک عامل مؤثر برای خود جایی دارند و در هر حال در مذاکرات احتمالی آینده برای صلح نمی‌توان آنها را نادیده گرفت همچنانکه موجودیت اسرائیل را.

متأسفانه در پس این‌گونه درگیریهای خونین، که از ستایشهای رهبران عربی و اسرائیلی برخوردار است، قدرت‌های جهانی نیز تلویحاً با سکوت و یا حمایتهای غیر اصولی، این نوع تروریسم را (که از محدوده خاورمیانه عربی گسترش جهانی پیدا کرده است) تأیید می‌کنند و از آن بـه عـنوان یک اسـتخوان، لای زخـم اسـتفاده مـی‌نمایند و آن را در گـرو زورآزمـایی‌ها و قدرت‌نماییهای کلی خود گذاشته‌اند.

یقیناً عدالت در خون و وحشت مستقر نخواهد شد و گسترش عملیات تروریستی از دو قطب این ماجرا، نه تنها چیزی از بحران نخواهد کاست بلکه تداوم این عملیات خونین، احیاناً حرف بر حق طرفین را نیز ملوث خواهد کرد و اینگونه کینه‌جوییهای شـریرانـه، نـظیر حـادثه خونین بیروت و یا واقعه مشابه آن مشکل را پیچیده‌تر و اوضاع را وخیم‌تر می‌سازد

متأسفانه، هنوز حال و هوای حاکم بر مسائل سیاسی جهان چنین است کـه بـایستی دولتهای قدرتمند، در مورد چنین بحرانهایی باید تصمیم بگیرند و تـا فـرارسـیدن ایـن لحـظه تصمیم مردم جهان بایستی همچنان تاوان گزافی بدهند. خون عده‌ای بیگناه را این سوی و آن سوی ریخته شود و ترس و وحشت نه تنها حاکم بر منطقه جدال، بلکه مستقر در تمامی جهان باشد.

روزهای فاجعه آمیز بهار بیروت *

صفیر گلوله‌ها و صدای خفه شلیک توپ، سرانجام قطع شده بود. چهارشنبه شب (دوازدهم اردیبهشت) بود، بیروت، نیمه‌تاریک بود ناگهان در جبهه دریا، در رعوش شلیک یک گلوله، صدای خشکی درآورد. تنها یک گلولهٔ زنی جوان، زیبا، گندم‌گون که در انتظار آسانسور بود. افتاد، نامش «نادیه یشروطی» بود. بیوه یکی از مبارز فلسطینی بود که سه سال پیش جان سپرد. تازه از ایفای نقشی اساسی در دادوستدهای ظریفی فارغ شده بود که بایست عصر پنج‌شنبه (سیزدهم اردیبهشت) آتش‌بس را میان ارتش لبنان و فلسطینی‌ها برقرار می‌کرد پس از پایان مأموریتش، به خانه‌اش باز می‌گشت، آنجا که مرگ چشم به راهش بود.

چه کسی او راکشت؟ کدام عامل محرکی؟ وقتی این عامل شناخته شود اگر هرگز شناخته نشود، سلسله حوادثی راکه به روزهای فاجعه‌آمیز بهار بیروت، انجامید بهتر خواهیم شناخت،: این‌گونه رویدادها و تحریک‌ها که از نهم آوریل عملاً قطع نشده است، فضایی آکنده از تشنج و بحران پدید آورد. چنانکه کوچک‌ترین جرقه‌یی می‌توانست بشکه باروتی را که لبنان نام دارد، منفجر سازد.

انفجار خشونت آمیز

این، مطلع گزارشی است که نمایندهٔ «نوول اوبسرواتور» از بیروت داده است «زونت عالیه» سپس افزوده است: اما انفجار با چنان خشونت وسیعی رخ داد که فضا به تنهایی قادر به

---

* . فردوسی ـ شماره ۱۱۱۲ ـ سال ۱۳۵۲

توضیح آن نیست ربوده شدن سه درجه‌دار لبنانی به دست جبهه دموکراتیک خلق آزادی‌بخش فلسطین به تلافی بازداشت پنج کوماندو در بیروت، مسأله جزیی و پیش پا افتاده‌ای است که دوستانه حل و فصل می‌شود ولی این‌بار چنین نشد، و بی‌درنگ، فاجعه، رخ داد و فلسطینیان محاصره شدند.

در حلقه زره‌پوش‌ها افتادند و با یورشی سخت روبرو شدند. حتی با هواپیما، چادرهای پناهندگان را بمباران کردند و حال آنکه دیرزمانی بود که درجه‌داران بازپس داده شده بودند و آتش‌بس رسمی برقرار گردیده بود.

برنامه ریشه‌کنی

در لبنان چه می‌گذرد؟ آیا طرح ریشه‌کنی درکارست، آیا این «مه سیاه» تکرار وقایع دیگر است. فداییان می‌گویند: آری، آنان آماده‌اند که به آخرین بخت تن در دهند زیرا لبنان آخرین پناهگاهشان است.

حقیقت این است که اگر حریفان را آزاد می‌گذارند، جنگ شاید خشونت‌آمیز و کامل‌تر می‌شد. ارتش که در موارد گوناگون، ضعف خود را در برابر تجاوزهای اسرائیل نشان داده بود. در واقعه حمله شبانه نهم آوریل اسرائیلی‌ها که به کشته شدن سه رهبر فلسطینی انجامید، بیش از هرزمان در خواب بود. فلسطینیان، پس از این واقعه ارتش را بیشتر متهم کردند بی‌تفاوتی خواب‌آلوده‌شان را به باد سرزنش گرفتند. و فاجعه از همین‌جا آغاز شد.

تعادل ظریف

لبنان، تعادل ظریفی دارد. برای حفظ این تعادل، از ۱۹۴۶ اجزاء سازنده را با دقت با هم ترکیب کرده‌اند. قدرت حکومت میان گروههای مذهبی به نسبت، تقسیم شده است، رئیس جمهوری از میان مسیحیان انتخاب می‌شود.

نخست‌وزیر از میان اهل تسنن و رئیس مجلس از میان دروزیان (شیعیان لبنان). این قاعده در تقسیم کرسی‌های پارلمانی، همچنین تا سطح ادارات هم رعایت می‌شود. چنین موازنه حساسی دست ارتش را در قدرت نهایی در سطح خانگی می‌بندد، اما از مبارزه با فلسطینیان باز نمی‌دارد.

با آنکه مسیحیان کمترین همدردی را در جامعه چندگونه لبنان به فلسطینیان دارند

(فرنجیه، رئیس جمهوری مسیحی گفته است خدا لبنان را از دست فلسطینی‌ها نجات دهد) مسلمانان نیز حمایت به اندازه از فلسطینیان نمی‌کنند. کناره‌گیری پی‌درپی دو نخست‌وزیر مسلمان،بی‌گمان اعتراض به بی‌تفاوتی و ضعف در برابر اسرائیل و شدت عمل در برابر نهضت فلسطین برای پوشاندن ضعف خویش، بوده است، اما در لبنان، بازرگان منشی، دستور روز است. زمان دیگر آن زمان نیست که مسلمانان لبنانی از ته قلب یار مهربان فلسطینیان بودند. امروز مسلمانان توانگر در درجه اول به منافع خود و به برکات وضع موجود می‌اندیشند، درست مانند مسیحیان توانگر، و مسلمانان فقیر که ناکامی‌های نهضت سرخورده‌شان کرده، دیگر از نهضت مانند فردای جنگ ۶۷ حمایت نمی‌کنند.

فشارهای خارجی و زیرکی حریف

فشارهای مریی و نامرئی خارجی نیز عوامل تعیین کننده‌اند. زیرکی دشمن خارجی، آتش را در دامان خود کشورهای عرب افکنده است. ابرقدرت آن سوی اقیانوس اطلس نیز چشم دیدن عوامل ناراحت را در قلب خاورمیانه ندارد. لیکن این عوامل، ناچیز می‌بودند هرگاه این ناهمداستانی رقت بار دامنگیر کشورهای عرب نبود. نبودن رهبری فرهمند و جاذب که این اجزای گریزان از مرکز را دست‌کم برای زمانی، همدل سازد، بر تشتت افزوده است. سران عرب که هر کدام سر خود راگرفته‌اند سیاستی یکپارچه و روشن در قبال نهضت فلسطین ندارند.

در چنین شرایط ناگوار که فلسطینیان پناهگاهی جز دریا ندارند، پرزیدنت مسیحی سرزمین آرامش و تجارت به این فکر می‌افتد که لحظه برای بازگرداندن اقتدار گذشته به لبنان سازگار است.

نهضت بی‌حمایت

درگیری در لبنان در بدترین لحظه حیات نهضت فلسطین اتفاق افتاد فلسطینیان می‌دانند که از الجزایر و یمن جنوبی گذشته، به هیچیک از کشورهای عرب نمی‌توانند امید بندند. سوریه، از فلسطینیان حمایت قبلی نمی‌کند. جدال الفتح و دمشق که دراز زمانی پنهان مانده بود امروز آشکار شده است. با لیبی، کار به ناسزاگویی در برابر چشم جهانیان کشیده است. اردن تمایلی به آنها ندارد. سادات نادیده‌شان می‌گیرد. او خود دست به گریبان معضل‌های خانگی است. فیصل ضربه خرطوم را فراموش نکرده است. رژیم‌های نفتی کویت، ابوظبی ـ قطر ـ عشریه خود را

مرتب پرداخته‌اند. اما دیگر نخواهند پرداخت، پس تنها پناهگاه لبنان است.

آیا برای خردنشدن باید سر خم کرد؟ چنین می‌نماید که عرفات و سرهنگانش، این فکر را پذیرفته‌اند، زیرا در گیرودار نبردها، از دم‌زدن از وعده‌های حسن نیت، دم فرو نمی‌بستند، اما عرفات، همه نهضت نیست. بسیاری از فلسطینیان آشکارا بر او شوریده‌اند و بیم آن است که جنگ خانگی مصیبت‌باری را برای همه آغاز کنند و بدینسان، دخالت سوریه را ناگزیر سازند که پایانش، جز پیچیده‌تر شدن این بازی هم اکنون خطرناک نیست.

فلسطینیان دیگری به این فکر افتاده‌اند که دیگر نباید به پناهگاهی این چنین امید بندند، باید به جایی که به خودشان تعلق دارد بازگردند ـ به سرزمین خودشان، هر چند که اشغال شده باشد، هر چند که میهمان‌کش باشد، اما این سرزمین کجاست؟ کرانه غربی رود اردن است یا اسرائیل؟

سکوت همیشگی

ذوق‌زدگی اورشلیم از سختگیریهای اخیر، این گروه از فلسطینیان را در احساس خود راسخ‌تر کرده است که رژیم موجود عرب، نقش خاصی را بازی می‌کنند و دانسته یا ندانسته، همدستان بازی روزند که مایل است سرکشی‌ها را سرکوب سازند و ناراضیان را برای همیشه به سکوت ناگزیر کند.

لیکن در لحظه‌ای که نهضت فلسطین آماده می‌شد به زیرزمین نقل‌مکان کند این سختگیری‌ها، جنبش‌های فداییان را همچنان آشوب‌خواه‌تر و تندروتر خواهد ساخت. این مردم را تنها با بازگرداندن حقشان، آرام می‌توان کرد. فشارهای هر چه بیشتر، مرئی و نامرئی بر این نهضت، هسته تروریسم را در خاورمیانه نیرومندتر می‌کند. از ملتی که آنچنان از حق خود محروم شده است و اکنون این چنین بدست برادران عربش، ضربه می‌خورد، انتظار مسالمت نمی‌توان داشت. او می‌خواهد زنده بماند و در مبارزه مرگ و زندگی، بی‌پروا و بی‌هدف، ضربه‌ها را بر هر کس و هرجا فرود خواهد آورد. تروریسم، این‌گونه ریشه می‌بندد.

جنگ آزادی‌بخش یا رهایی‌دهنده اعراب *

جنگی که اکنون بیابان سینا را به قطعه سربی گداخته، و تپه‌های جولان را به گلوله‌ای آتشین تبدیل کرده است، سرانجامش هر چه باشد چند خصوصیت نمایان دارد که آن را از هر سه جنگ پیشین اعراب و اسرائیل جدا می‌کند. پیداست که این جنگ که اعراب آن را با صفت آزادی‌بخش یا رهایی‌دهنده توصیف کرده‌اند جنگ سرنوشت نیست، زیرا امروزه جنگ‌ها چه از حیث سیاسی، چه از حیث نظامی، سرشتی پیچیده‌تر از آن دارند و بیش از آن با رویدادها و اوضاع و احوال جهانی درهم تنیده‌اند که بتوان گفت خود می‌توانند کار را یکرویه کنند.

تردیدی نیست که چهارمین جنگ ـ چون هر سه جنگ دیگر اعراب ـ جنگ با هدف خود، آزاد ساختن است، تلاش برای از جاکندن ریشه‌ای از ریشه‌هایی است که استعمار دیرین در همه جای زمین دوانده است و بی‌چندوچون این‌بار اعراب تواناتر و با روحیه‌تر می‌جنگند، از زمان درس‌های بهتری گرفته‌اند و در نتیجه، لاف کمتر می‌زنند و آنچه نیرو دارند کار می‌کنند.

این‌بار هیچ عربی پیش از انفجار جنگ، فریاد بر نیاورد که ناهار را در تل‌آویو خواهد خورد و عصرانه را با به دریا ریختن یهودیان توأم خواهد کرد، اعراب بهتر شده‌اند، هیاهو کمتر می‌کنند، و تنها می‌گویند سرزمینهای اشغال‌شده‌شان را می‌خواهند. این‌بار همکاری‌شان، نمایان‌تر است و وحدتی که هرگز از گفتار به کردار در نمی‌آمد درگیرودار این جنگ، شکل خاص خود را می‌گیرد. همبستگی به رغم گوناگونی رژیم‌های عرب، روز افزون و ملموس است.

* * *

---

* . فردوسی ـ شماره ۱۱۳۴ ـ سال ۱۳۵۲

این همه، خصوصیت نخست این چهارمین جنگ را نشانه می‌زند که همان دست‌یابی اعراب به بلوغ نسبی و شعور نسبی سیاسی و نظامی است، چیزی که پس از سپری شدن سده اول هجری خرد، خرد از دست رفته و اکنون به سبب حضور دشمنی که به هیچ اصلی پای‌بندی ندارد، از نو ساخته می‌شود. در یک کلمه، اعراب ترس‌شان ریخته است.

دومین خصومت این جنگ، شکست افسانه‌ای شکست‌ناپذیری اسرائیل است. اسرائیل بویژه پس از جنگ شش روزه ۱۹۶۷ از ارتش خویش تصویر یک ارتش غلبه ناپذیر را بدست داد که جنگ برایش یک تفریح، یک پیک‌نیک و دست بالا، یک زورآزمایی فاتحانه با نتیجه از پیش معلوم شده است. اعراب از این شکست‌ناپذیر حساب می‌برند اما بیش از همه خود اسرائیلی‌ها بیمار وار مدهوش و مفتون افسانه شکست‌ناپذیری‌شان بودند.این اعتماد فریبنده، این خودشیفتگی بزودی برای اسرائیلیان به صورت یک عیب خطرناک درآمد. اعراب که هشیارتر می‌شدند این نقطه ضعف خویش را وسیله تأمین قدرت ساختند. آنان در قبال حریفی که به شکست‌ناپذیری شهره شده بود چون مردمی بی‌سلاح جلوه کردند و این یکی از پایه‌های اصلی پیروزیهای سیاسی بسیاری را گذارد که در چند ماه گذشته بهره اعراب شد. بدیهی است این پیروزی‌ها از عوامل اقتصادی و سیاسی دیگر هم مایه می‌گرفت اما عامل آشکار، جنبه نومیدکننده وضع نظامی اعراب بود. از سویی، اسرائیل پی‌درپی فریاد برمی‌آورد جنگ افزارهای بسیار پیشرفته‌ای به مصر و سوریه می‌رسد، اما به سبب شهرت نظامی خودش، فریادش بجایی نمی‌رسید و آنگاه ناچار می‌شد به بهای گران سلاحهای نیازمندی خود را خریداری کند.

خصوصیت سوم، که سریع‌تر از هر عاملی می‌تواند مهاجمی را از شهامت عاری سازد انزوای روزافزون تل‌آویو بود. اسرائیل این اواخر دریافته بود و چه دیر دریافته بود که تنها پانزده کشور عضو جامعه عرب حریفان قدرتمند و فعال او نیستند، بلکه قاره‌ای کامل دشمن اویند مانند بسیاری از کشورهای افریقایی که در این چند ماهه پیاپی از او گسستند همه کشورهای کمونیست، بسیاری از کشورهای امریکای لاتین و آسیا که به کشورهای ناوابسته مشهورند، و سرانجام برخی از قدرتهای بزرگ اروپایی که به خطر جنگ نفت حساسیت ویژه‌ای دارند.

این انزوا با شکوه نبرد، به‌عکس، خفت‌آور بخصوص که اعراب با بهره‌گیری ماهرانه از هنر دیپلماسی، افکار جهانی را به سود خود دگرگون می‌کردند. اکنون اسرائیل، قربانی خودشیفتگی خویش، دیگر نمی‌تواند ادعا کند که ارباب منطقه است.

* * *

این چهارمین جنگ، محصول بسیار چیزهاست که برتر از همه، روح پرخاشگر صهیونیستی، ناتوانی ملل متحد در کاربرد تصمیم‌های خویش و سرانجام، نومیدی سادات از راه‌حلهای سیاسی است. بر سادات ولو آنکه درباریدن آتش بر مواضع اسرائیل در شرق سوئز پیشگام بوده باشد خرده‌ای نمی‌توان گرفت. سخن گفتن از تجاوز مصر ـ سوریه به اسرائیل، در حکم فراموش کردن تلاشهای قاهره و دمشق در بازپس‌گرفتن زمینهای از دست‌رفته‌شان از مجاری سیاسی است. حاکمیت بر این زمینها را هیچ مرجع بین‌المللی به دولت یهود واگذار نکرده است. اگر صهیونیست‌ها در شش سالی که گرم اسرائیلی کردن سرزمینهای اشغال شده بودند می‌انگاشتند که حکومتهای عرب جاودانه در برابر اشغال سرزمینهایشان واکنشی نخواهند کرد، خیال باطل در سر می‌پرورند. حتی سادات که دمی از جستجوی راه چاره را جنگ می‌دانست. سادات در پایان مارس گذشته به فرستاده ویژه «نیوزویک» آرنودوبور چگریو گفت: اگر در هفته‌های آینده مخاصمه با اسرائیل را آغاز نکنم می‌توانید با من مثل یک دروغگو رفتار کنید.



روزنامه‌نگاران، دیپلماتیک‌ها و سیاستمداران خارجی معمولاً سخنان رئیس جمهوری مصر را درباره جنگ با عمیق‌ترین تردید تلقی می‌کردند.

هم‌میهنان خود سادات با شوخی‌های و سرشار از طنز بی‌رحمانه‌ای که درباره سادات می‌ساختند او را ریشخند می‌کردند.این شوخی‌ها در تالارهای قاهره، درکارخانه‌های اسکندریه یا در کلبه‌های گلی مصر علیا دهان به دهان می‌گشت: لاف زدن، خودستا، دلیرنما، مردم‌فریب، جبون و بزدل ـ اینها بود رنجاننده‌ترین صفاتی که برای جانشین ناصر می‌شمردند.

در حقیقت، پرزیدنت سادات کاملاً آگاه بود که موازنه نیروها که سود او نیست. روحیه آن دسته از سربازانش که در امتداد آبراهه سوئز گرد آمده بودند، راه زوال می‌پویید.

این نیروها، خسته از آتش‌بسی که ابدی می‌شد، سرخورده از فقدان یک راه حل نظامی یا سیاسی، خشمگین از زندگی خوش و شاد بورژواهای برخوردار از مزایای رژیم در پایتخت، روحیه رزمی، حقیرتر از روحیه رزمی داشت که ارتش ناصر را در آستانه جنگ شش روزه زنده می‌داشت سادات درگفتن این نکته به یک دیپلمات فرانسوی عالیمقام تردید نکرد که: من دستخوش خیال نمی‌شوم. سربازان ما جز به یک چیز اندیشه نمی‌کنند بازگشت به خانه‌هاشان هر چه زودتر. سادات همچنین نادیده نمی‌گرفت که ارتش اسرائیل، بنابر اعتقاد عمومی

کارشناسان همچنان قوی‌ترین ارتش خاورمیانه، حتی مدیترانه، بدون در نظر گرفتن فرانسه است و قادر است ارتش‌های متحد عرب را در هم کوبد، هرگاه که این ارتش‌ها بتوانند به اقدامی مشترک دست بزنند.

همه نبردهای هوایی که پس از جنگ شش روزه روی داد بر تفوق نیروی هوایی اسرائیل گواهی داد. عزیمت جمعی بیست هزار نظامی روسی در ژوئیه ۱۹۷۲، برچیده شدن تأسیساتی که تنها روس‌ها می‌توانستند آنها را کنترل کنند قدرت دفاعی مصر را ناتوان کرده بود.

در پشت درهای بسته صلح

سادات دراز زمانی بیهوده امید می‌پرورد که بخت آن دارد که مناقشه اعراب ـ اسرائیل را دوستانه حل و فصل کند. در آیین تشیع ناصر حتی پیش از تصدی ریاست جمهوری، بود که نخستین روی خوش را به نمایندگان واشنگتن نشان داد. پنج ماه پس از آن، آشکارا با اکثریت اعضای هیات عالی تنها حزب مصر وحدت سوسیالیست عرب به خاطر تمدید دوره آتش بس در افتاد.

و این یکی از دلایلی بود که او را به گسست با گروه فعالان (علی صبری و شعر اوی جمعه) واداشت. او با پذیرش رسمی اصل شناسایی دولت اسرائیل و امضای قرارداد صلح در فوریه ۱۹۷۲ امتیازهای دیگری به امریکا و دولت یهود داد. در مارس گذشته به تلخکامی می‌گفت: همه درهایی که گشودم بدست اسرائیل و به لطف امریکایی‌ها، محکم به صورت خودم کوبیده شد. در سوریه، تحولی همانند، آهسته‌تر و کمتر تماشایی، پرزیدنت اسد را به پذیرش اصل مصالحه با اسرائیل در شرایطی خاص واداشت. حکومت دمشق که بیش از آن، انهدام موجودیت اسرائیل را درخواست می‌کرد. در اوت گذشته «کورت والدهایم» دبیر کل ملل متحد را از همکاری‌های خود در صورتی که یک کنفرانس صلح برپا شود، مطمئن ساخت. چند روز پس از آن، محدودیتهای دست و پاگیر برای سازمان‌های فلسطینی در سوریه وضع شد. رادیوی سازمان آزادی‌بخش فلسطین در خاک سوریه مستقر بود به سکوت واداشته شد و مدیران آن بازداشت شدند.

لیکن زمان درگذر بود و آنچه به حساب نمی‌آمد، خواست اعراب بود. رژیم‌های قاهره و دمشق که زیر فشار هر چه شدیدتر افکار عمومی و ارتش‌هاشان قرار داشتند با دلتنگی به وضع موجود می‌نگریستند که اسرائیل بر آنها تحمیل کرده بود، حکومتی که دمی از سخت‌تر کردن

روش خود دست بر نمی‌داشت. اوضاع چنان بود که گویی اسرائیلی‌ها درصددند به منظور اجرای طرح یهودی کردن سرزمین‌های اشغال شده و پایدار گرداندن مرزهای جدید دولت صهیونیستی اتلاف وقت کنند.

کاربرد سیاست دایان سیاست عمل انجام شده که مخالفانش آن را سیاست الحاق تدریجی خوانده‌اند، توسعه می‌یافت و سرعت می‌گرفت. جولان که از سوری‌ها ستانده شده بود، عملاً در خاک دولت صهیونیستی ادغام شده بود بهره‌برداری از پاره‌ای از مناطق سینا، استقرار «کیبوطیسم»، طرح‌های بزرگ شهرسازی در «شرم‌الشیخ» ایجاد آتی یک مرکز بزرگ شهری به نام «یامیت» در منطقه «رخه» نشان می‌داد که حکومت «گدامایر» در نظر دارد مناطق گسترده سینا را از آن خود سازد.

رهبران عرب بویژه از بی‌حالی و بی‌تفاوتی روز افزون قدرت‌های بزرگ، خواه دوست و خواه دشمن، در برابر شیوه تجاوزکارانه اسرائیل نگران بودند.

جنگ کنونی، با هر فرجامی، مولود بی‌صبری روز افزون اعراب دست مردمانی با زمینهای از دست داده، و با سلاح برنده نفت در دست، بیش از این تاب نمی‌آورد.

استعمار آفریقا را از نفس انداخته است *

قرنها نواحی جنوب صحرا برای اروپاییان ناشناخته مانده بود فرض غلط این بود که افریقا به استثنای مصریان کهن و دولتهای عربی در حقیقت تاریخی ندارد ولی اینطور نبود. برای مثال در قرن وسطی پادشاهی‌های پیشرفته در سودان غربی ـ و به دنبال آن غنا ـ مال و سنقای وجود داشته است.

در قرن پانزدهم پرتغالیها مسافرتهای طولانی‌تری ترتیب دادند و خود را به ساحل غربی رساندند. تا اینکه «واسکو دوگاما» دماغه امیر را در نوردیدند و در سال ۱۴۹۸ به هندوستان دست یافت.

تجار ماجراجو پاسگاههای برای تجارت طلا ـ عاج ـ آبنوس ـ پر شتر مرغ تأسیس کرده و بزودی چنان فعالیتهای خود را در همه جهت گسترش دادند که تجارت برده را نیز دربرگرفت. تا نیمه دوم قرن نوزدهم دست‌کم پانزده میلیون افریقایی به دنیای جدید راه یافته بودند.

تا قرن نوزدهم اروپاییان دانش جامع و مانعی از قلب افریقا بدست نیاورده بودند. فعالیتهای مکتشفین ـ گروههای مذهبی و تجار و درثانی مذاکرات آنان با رؤسای قبایل و عقد پیمانهای بازرگانی براساس مناسبات امپراطوریهای بزرگ استوار بود. تقسیم‌بندی امپراطوریها جریانی بود اتفاقی و تصادفی خطوط مرزی نه تنها از نظر جغرافیایی نامعلوم و نامشخص بود بلکه از نظر ملاحظات نژادی هم این چنین بود که سومالیها خودشان را مستعمره پنج دولت گوناگون می‌یافتند و «باکونگوها» تحت سه انگولای پرتغال ـ کنگو بلژیک ـ و کنگو فرانسه.

---

* . فردوسی ـ شماره ۱۱۴۲ ـ سال ۱۳۵۲

نظام استعماری وسیله آشنای و تماس افریقاییان با دنیای جدید بوده است. استعمار السنه مشترک، نظام‌های اقتصادی جاده‌ها و حمل و نقل، اقدامات بهداشتی و صحیحی بوجود آورد ولی با این همه زمینه‌ای برای تأمین احتیاجات قدرتهای استعماری بود تا در جهت نیازمندیهای ساکنین اوضاع و احوال کنونی افریقا نتیجه و بازده سیاستهای قدرتهای استعماری است. بلژیک، فرانسه بریتانیای کبیر ـ و پرتغال قدرتهای استعماری بزرگ به شمار می‌رفتند. اسپانیا تعدادی مستعمرات کوچک در اختیار داشت.

آلمان در جنگ‌جهانی اول ثروت‌های افریقایی خود را از دست داد. ایتالیا مستعمرات خود را از دست داد و آنچه ماند در پایان جنگ دوم تحت سرپرستی سازمان ملل متحد قرار گرفت.

ایالات متحده هرگز مستعمره‌ای نداشته است (در افریقا).

قدرتهای استعماری در اینکه تمدن غربی از نظر برتری ارزشها از تمدن شرقی جلوتر است جملگی اتفاق‌نظر داشتند و این بود که در زیر شعار مسئولیت بشر سفید این ارزشها را به افریقا تحمیل می‌کردند. سیاستهایی که بوسیله قدرتهای استعماری اعمال شد تضاد تناقضات انبوهی آفرید.

کنگو بلژیک از سال ۱۸۸۵ تا ۱۹۰۸ تحت هدایت لئوپلد دوم پادشاه بلژیک به صورت ملکی خصوصی اداره می‌شد. خشم و رنجش جهانی بلژیک را واداشت تا کنترل بیشتری اعمال دارد. و از آن هنگام بود که سیاست بلژیک بر آن قرار گرفت که نظامی اداری و ظاهر الصلاح که کاملاً با سیاست لئوپلد دوم تفاوت داشت هر چه زودتر به وجود بیاورد. اندیشه آنان در توسعه اقتصادی کنگو بود ولی ساکنین بلژیکی کنگو هیچگونه تمایلی به مسائل سیاسی و دیپلماسی از خود نشان نمی‌دادند.

استقلال به آینده‌ای بسیار دور محول شده بود. هدف تعیین شده و آشکار سیاست بلژیک افزایش عمومی زندگی همه مردم بود نه تنها تربیت گروهی برگزیده در نتیجه هنگامیکه کنگو زودتر از آنچه که گمان می‌رفت به استقلال رسید تنها مشتی فارغ‌التحصیلان دانشگاهی و معدودی مستخدمین نیمه مجرب اداری در اختیار داشت.

سیاست مستعمراتی فرانسه دست‌کم از نظر تئوری بر اساس (آزادی ـ برابری ـ برادری) بود که آن هم ملهم از انقلاب فرانسه مایه می‌گرفت. فرانسه استقلال را هدف غایی و نهایی خود

قرار داده بود بلکه اختلاف نژادی را به عنوان شهروندان فرانسوی کلیه مستعمرات فرانسه بر تربیت گروه برگزیده استوار بود و به همین جهت دانشجویان نخبه و برجسته این فرصت را داشتند تا تحصیلاتشان را در هیأت پاسداران فرهنگ یا در داکار سنگال و یا درخور فرانسه ادامه دهند.

در ۱۹۸۵ ژنرال دوگل به روشنی جزر و مد خلل ناپذیر ناسیونالیسم را دید و جامعه فرانسه را با مشخصات زیر بنیان نهاد ـ اعطای استقلال داخلی به همه زمینه‌های دفاعی ـ ایجاد روابط خارجی ـ دارایی تجارت ـ و روابط فرهنگی. چنانچه عضوی خواستار استقلال تام و تمام بود فرانسه بدون هیچگونه کمک از جانب خود می‌پذیرفت. کلیه مستعمرات فرانسه به استثنای گینه عضویت جامعه را در سال ۱۹۸۵ پذیرفتند. فرانسه به سرعت و فوریت مستخدمین اداری را فراخواند و حمایت مالی خود را از گینه قطع نمود.

مفهوم جامعه فرانسه خیلی دیر توانست جانشین نیروی ناسیونالیسم افریقا شود. ممالک افریقایی فرانسه خیلی زود ندای استقلال کامل را سردادند و تا پایان سال ۱۹۶۰ همه ملل مستقلی بودند که از اعضای سازمان ملل به شمار می‌رفتند مگر (موریتانیا) که آن هم در ۱۹۶۱ به عضویت سازمان ملل پذیرفته شد. با اینکه این کشورها استقلال کامل خود را بازیافتند مع‌الوصف فرانسه به حمایت تکنیکی ـ اقتصادی و مالی خود از آنها ادامه داد.

مستعمرات بریتانا در سراسر قاره پراکنده بود. سیاست‌ها اراضی بر حسب آب و هوا متغیر بود. در غنا ـ نیجریه ـ اوگاندا افراد سفیدپوست مجاز به داشتن زمین بودند. اما در نیوزیلند گرچه هیچگونه محظوری وجود نداشت معهذا زمینداری سفیدپوستان تشویق و ترغیب نمی‌شد. در رودزیا و کنیا سکونت سفید فعالانه انجام می‌یافت. بریتانیای کبیر شاید بیشتر از دیگر قدرتهای استعماری به این نتیجه رسیده بود که استقلال این سرزمینها امری است اجتناب‌ناپذیر و به همین منظور تحصیلات عالی راگسترش داده بود و کادر مستخدمین دولتی را هر چه بیشتر با افریقاییان اداره می‌کرد تا با سفیدپوستان و در هر حال سیاست افریکنیزاسیون را پیش گرفته بود. ساحل طلا نخستین کشوری بود در منطقه گرمسیری که در سال ۱۹۵۷ در هیئت نامی موسوم به غنا به استقلال نائل آمد.

مشکل ارضی امروز بریتانیا در افریقا کشوری است به نام رودزیای جنوبی و با جمعیت کثیری از ساکنین سفید. مانع و رادع این کشور در راه استقلال روابط نژادی بوده است. اقلیت سفیدپوست رودزیای جنوبی که حاکم بر مقدرات اکثریت سیاه هستند به هیچ‌وجه من‌الوجوه

حاضر نمی‌شدند تا حکومتی بر اساس موافقت اکثریت سیاه تأسیس نمایند. پادشاهی متحده بدون شک مایل به شانه خالی کردن از زیربار این مسئولیت است. حکومتی که بر اساس برتری سفید قرارگرفته است کوشش می‌کند تا بوسیله عناصر سفید قدرت خود را بر مبنای روشهای تبعیض نژادی کامل و بکاربردن روزافزون (اپارتاید) که مورد ایراد بریتانیا است مستحکم نماید.

ریشه‌های خفقان در امریکای لاتین! *

ژنرال «سرگیو آرلانو» یکی از نظامیان حاکم بر شیلی که پس از کودتا علیه رژیم سالوادر آلندن روی کار آمده است در مصاحبه‌ای خطاب به خبرنگاران خارجی ضمن تقبیح مقاومت‌ها و موضع‌گیری‌های کوچک و پراکنده گروههای مخالف، خیلی معصومانه چنین گفته است:

از دست شما خبرنگاران خارجی سرگیجه گرفته‌ایم. اگر آشوب‌گران را بازداشت کنیم شما خبرنگاران خارجی می‌گویید و می‌نویسید که آنها را با تبر زده‌ایم وقتی بگوییم آنها را به جرم شکستن مثلاً پنجره بازداشت کرده‌ایم باز هم می‌گویید و می‌نویسید این فقط یک کتمان رسمی است و آن وقت همین نظرات را چاپ می‌کنید و به خورد افکار عمومی جهان می‌دهید...

در تکذیب عقایدطلبانه ژنرال آرلانو به واقعیت‌هایی در زمینه تعداد و درجه نفوذ خبرنگاران خارجی مطبوعات، بخصوص در کشورهای عقب‌افتاده و تحت نفوذ که توسط یک محقق جمع‌آوری شده است اشاره می‌رود:

تعداد خبرنگاران مطبوعات در کشورهای عقب‌افتاده بسیار کم است. ناچیزی تعداد خبرنگاران مطبوعات در جهان سوم به منزله بی‌عدالتی و نیز خطایی بزرگ است. فوری‌ترین اثر آن این است که مسائل این کشورها کمتر از تازه‌های فصل تئاتر لندن در حوزه تماشای افکار عمومی کشورهای صنعتی قرار می‌گیرد. اما کدامیک از این اخبار برای آینده جهان دارای اهمیت است؟

برنامه تماشاخانه‌های لندن، یا تحولات جهان سوم؟ محقق مذکور، سپس در تأیید و

---

* . فردوسی ـ شماره ۱۱۶۸ ـ سال ۱۳۵۳

اثبات نظرات خود به این مثل توسل جسته است:

«خبرگزاری یونایتدپرس اینترنشنال در سراسر ماه فوریه ۱۹۶۲ حتی یک خبر در خصوص کشور شیلی پخش نکرد، در حالیکه طی این ماه در شیلی وقایع زیر رخ داده است: یک روحانی شیلیایی به مقام کاردینالی ارتقاء یافت که جوانترین کاردینال تاریخ گردید ـ بانک عمران کشورهای آمریکایی مبلغ دو میلیون و هشتصدهزار دلار به شیلی وام داد ـ میزان تورم در شیلی به حدی رسید که معاملات بانکی عملاً متوقف شد و رئیس‌جمهور شیلی عاقبت ناچار شد که از تز ـ اتحاد برای پیشرفت پشتیبانی کند.

اگر نتایج سیاسی وام‌هایی راکه تاکنون دولت امریکا به کشورهای امریکای لاتین داده با ثمرات سیاسی و اقتصادی که دولت امریکا از اجزای تز اتحاد برای پیشرفت برچیده است یکجا مطالعه کنیم به دلائل عدم چاپ و انتشار اخبار مذکور که در واقع دلائلی برای اثبات وجود ژنرال آرلانو نیز هست آگاه می‌شویم و به ریشه دست بستگی خبرنگاران خارجی (یعنی خبرنگارانی که در حوزه‌هایی غیر از موطن خود کسب خبر می‌کنند) بخصوص در کشورهایی تحت نفوذ پی می‌بریم.

دنیایی که به حقایق تلخ بی‌تفاوت است.

واقعیت‌هایی که زیرنگاه روشنگر این محقق شکل گرفته است نشان می‌دهد که اروپا از لحاظ تعداد خبرنگاران خارجی بیش از سهم خود سود برده است. تعداد گروه‌های خبرنگار امریکایی در پاریس و لندن و رم به قدر خبرنگاران اروپایی مقیم واشنگتن و نیویورک است. آب و هوای معتدل شهرهای مذکور و رستوران‌ها و وسائل ارتباطی و مدارس بین‌المللی آنها بسیار بهتر از لیماجاکارتا ـ یا بوئنوس آیرس از خبرنگاران خارجی دل می‌برد...

تمام سردبیران مطبوعات درکشورهای پیشرفته معتقدند خوانندگان آنها، مگر در مورد دزدیده شدن دیپلماتهای غربی کمترین علاقه‌ای به دانستن آنچه در افریقا یا امریکای لاتین می‌گذرد ندارند؟... مطابق با این اصل که درست هم هست، روزنامه‌های اروپایی جز چند ستون به وقایع جالب این کشورها اختصاص نمی‌دهند و بدین‌ترتیب نبودن منبع اطلاعات و اخبار و در نتیجه نبودن مقالات جالب و در خصوص این کشورها، هیچ‌گونه دلیلی برای گسترش و افزایش علاقه و توجه خوانندگان به آنها وجود ندارد.

با این حال و با آنکه به طور کلی مجموع خبرنگاران خارجی در دنیا از چند هزار نفر

تجاوز نمی‌کند و این رقم از عده دیپلماتها بسیار کمتر است، اما نفوذ گروه اول یعنی خبرنگاران خارجی که مستقیماً بر افکار عمومی اثر می‌گذارند، از نفوذ دسته دوم یعنی دیپلماتی، بسیار بیشتر است.

دعوت به فجیع‌ترین تماشاخانه‌های جهان

بنابراین بیش از آنکه ژنرال شیلیایی دلهره‌های خود را بروز دهد کسانی بوده‌اند که نگذارند خبرنگاران خارجی از قدرت نفوذ شگفت‌انگیزشان بر افکار عمومی استفاده کنند و هم آنها بوده‌اند که هرگز نگذاشته‌اند خبرنگاران خارجی، جهانیان را به تماشاخانه صحنه‌های فجیع و مضحکه‌آمیزی از برخورد قدرتهای بزرگ با مقاومتهای کوچک در امریکای لاتین دعوت کنند کما اینکه می‌بینیم مردم جهان با شنیدن نام کشور افریقایی اوگاندا بیش از آنکه مسائل و مشکلات مردان این کشور را به بخاطر آوردند تعداد زنهای عیدی امین و شوخی‌های سکسی و سیاسی او را در خاطره خود زنده می‌بینند. چرا؟ چون خبرنگاران خارجی نتوانسته‌اند در حوزه‌هایی دورتر از نطق‌ها و مراسم رسمی کسب خبر کنند و به قلب مشکلات مردم راه یابند.

ژنرال شیلیایی بدون شک بیش از پژوهشگران از میزان محدودیت‌ها ـ دلهره‌ها ـ بدگذرانی‌ها و قیودی که برابر خبرنگاران خارجی مقیم آمریکای لاتین است خبر دارد و با این حال مشتاق و آرزومند است نطفه خبرنگار جسور و متعهد خارجی در همین حد ناقص و نیمه جان هم نابود بشود تا مختصر حرکات جنینی او به چشم نیاید. دیپلماتهایی که در کارگاه سیاستهای بزرگ پرورده می‌شوند در صورت بقاء خبرنگاران پرتحرک و جستجوگر خارجی احساس ناامنی می‌کنند و نمی‌توانند آن طورکه دلخواهشان است تمام معاملات و داد و ستدهای دیپلماتیک را که عموماً به نفع کشورهای صنعتی انجام می‌شود تا ابد پشت پرده نگاهدارند.

آن دسته از خبرنگاران نخبه خارجی که همیشه دیوارهای سکوت دیپلماتیک را در کشورهای دیکتاتوری افریقایی و امریکای لاتین به گونه‌ای واقع‌بینانه از وراء لبخنده‌های ساختگی دیپلماتهای اسیر می‌شکنند در معرض کشته‌شدن، تطمیع، اخراج و بازداشت به اتهام جاسوسی و قاچاق و قانون‌شکنی و ... بوده و هستند، زیرا آنها تنها عواملی به شمار می‌روند که ماسک از چهره‌ها برمی‌دارند و آزمندیهای پنهان را آشکار می‌کنند از این‌رو گروه نادری از خبرنگاران خارجی که هنوز به سیاستهای خاصی فروخته نشده‌اند به راستی موی دماغ

سیاست‌ها هستند و به هر طریق که بتوانند آزادی عمل قدرتهای بزرگ را محدود می‌کنند و قدرتها نیز به هر طریق که بتوانند برای تارومار کردن آنها نقشه می‌کشند.

حریم‌ها و حقوق ملت‌ها

بنابراین و با توجه به واقعیت‌های موجود جهان، برای گسترش و افزایش علاقه و توجه خوانندگان به مسائل کشورهایِ تحت نفوذ، راه دیگری نیست و همین کوره راه موجود هم با وجود ژنرال آرلانو و دیگر همفکرانش در سراسر جهان، به طور مداوم در خطر مسدود شدن و بند آمدن است.

اما خبر مثل مرغی که امید به رهایی را هرگز از دست نمی‌دهد و همیشه چشم برآسمان دارد، در کمین فرصت‌ها می‌نشیند و همینکه سررشته‌ها از دست دیپلمات‌های وابسته به قدرتهای بزرگ در رفت و کارد به استخوان رسید و بحران در بحران زایید خبر نیز سرآسیمه از محبس می‌گریزد، چندانکه از محبس دیپلماتیک آسیای جنوب شرقی و خاورمیانه عربی به همین شیوه گریخت و به یُمن برکات غول از بند رسته تجاوز مسائل و مشکلات مردم را در دو منطقه مذکور به گوش جهانیان رسانید.

جهانی که هرگز برای تمامی خاک آسیای جنوب‌شرقی یا خاورمیانه عربی حرمتی قائل نبود به قول حریم‌ها و حقوق ملت‌ها و اهمیت وجب به وجب از خاک این مناطق تن در داد.

این آشنایی موقعی حاصل شد که خبر رها شد و افسار گسیخته از میان مشت‌های گره‌خورده دیپلماتیک گریخت و یکراست به قلب افکار عمومی جهان نشست. به قیمت تیرخوردن و شهیدشدن خبرنگاران و عکاسان خارجی بود که حقیرترین جنگجوی برنجکار ویتنامی بیش از شخصیت‌های بزرگ جهان موضوع مصاحبه و مقاله و تحقیق و رساله قرار گرفت و دردمندترین آواره فلسطینی مانند مظلوم‌ترین مادر اسرائیلی راه به وجود آیینه صفت وسایل ارتباطی جهان جست.

تعهد نویسنده و شاعر و نقاش

امریکای لاتین هر چند از برکت وجود همان تعداد قلیل خبرنگاران نخبه و جسور خارجی، همچون یک منطقه تحت نفوذ و پرماجرا، شهره آفاق است، اما هنوز در شکم پرتلاطم و پیچ در پیچ خود قصه‌های ناگفته فراوان دارد. این قصه‌ها را خبرنگاران خارجی به علت وجود

زنده و فعال دوستداران وضع موجود نمی‌توانند به تمام و کمال بازگویند.. و منظور آنکه خبر از چنگال طلسم شده خبرسازان به هر حال فرار می‌کند و مثل مرغی که طعم تلخ اسارت را چشیده و لذت پرواز را به خاطر سپرده است راه رهایی می‌جوید. خبر که تاکنون از قفس‌های فولادین بسیاری گریخته است نشان داده که ضرورت پرواز را خوب می‌شناسد و برای گریختن از محبس‌های دیگری که در امریکای لاتین و افریقا برافراشته‌اند آمادگی و توانایی و عطش لازم را دارد.

حسرت دورانی که صدای فاجعه انعکاس داشت.

شاید ژنرال آرلانو دوست داشت که بشریت همچنان در عصر خاموش بیصدایی ماندگار می‌شد و هرگز به دوران معاصر که عصر همصدایی است نمی‌رسید. او بدون شک آرزومند و حسرت بدل دورانی است که در آن دوران یک نژاد زیبا و معصوم نابود شد و هیچکس صدای فاجعه را نشنید. اگر در دورانی که مهاجران سفیدپوست، بومیان سرخپوست را درو می‌کردند، به عصر همصدایی رسیده بودیم لااقل نیمی از پیکر نژاد سرخ به قیمت کشته‌شدن چند صید خبرنگار نخبه خارجی، از ترس خشم و خروش افکار عمومی جهان، از گزند قتل‌عام حفظ می‌شد و به اتکاء خاصیت پرواز خبر لااقل نیمی از زادگاه سرخپوست‌ها زیرپای آنها باقی می‌ماند.

به عصر بزرگ همصدایی که با وجود همه بحرانها و بهم خوردگی‌ها و واژگون‌سازیها و پرده‌دریها، دوران شکفتگی و رهایی و اوج‌گیری خبر است خوش‌بینانه بنگریم و به شکرانه آنکه در این عصر زندگی می‌کنیم برای هماهنگ شدن با ویژگیهای آن گلایه‌های ژنرال سرگیو آرلانو را بی‌جواب نگذاریم.

انسان باید به سرزمینی متعلق باشد و این فقدان یعنی «فقدان هویت»*

خاورمیانه در آستانه دگرگونی بزرگی قرار گرفته است، دگرگونی که اگر شکل گیرد، می‌تواند، چراغ صلح را در این منطقه برافروزد.

پس از بیست و شش سال نبرد، آوارگی، و تحمل بار سنگین نبرد حقارت، با وجود دگرگونیهای که اخیراً در سیاست کلی اسرائیل و همچنین فلسطینی‌ها ایجاد شده است، انتظار می‌رود که فلسطینی‌ها نیز صاحب کشوری شده و به جبهه‌بندی آنها به شکل امروزی پایان داده شود.

در اسرائیل که تا کنون سرسختانه می‌کوشید، از هرگونه تماس یا مذاکره با فلسطینی‌ها خودداری کند، احزاب سیاسی، حکومت را برای حل مسأله فلسطینی‌ها تحت فشار قرار داده‌اند و اینطور که می‌نماید به این حقیقت واقف شده‌اند که بدون چاره‌جویی برای مشکل فلسطینی‌ها و یافتن کشوری برای سه میلیون آواره که از زادگاه خود سالهاست رانده شده‌اند، بحران خاورمیانه حل‌شدنی نخواهد بود. برای اولین‌بار در داخل حکومت اسرائیل زمزمه‌های موافقت با شکافتن مشکل فلسطینی‌ها شنیده می‌شود.

* * *

گفته می‌شود که حکومت اسرائیل، مشورت را برای ارائه پیشنهادهای تازه در مورد فلسطینی‌ها آغاز کرده است و با آنکه رئیس حکومت اسرائیل از بیم صهیونیستهای افراطی اشاره

---

* . فردوسی ـ شماره ۱۱۷۷ ـ سال ۱۳۵۳

می‌کند که فقط از طریق مذاکره با ملک‌حسین پادشاه اردن حاضر است به مسأله فلسطینی‌ها بپردازد، وزیر اطلاعات این کشور تأکید می‌کند که اگر سازمان آزادی‌بخش فلسطین که به نمایندگی از طرف فلسطینی‌ها شناخته شده است، اسرائیل را به عنوان یک کشور مستقل به رسمیت بشناسد و به عملیات تروریستی علیه اسرائیل پایان داده شود، حکومت اسرائیل هم برای مذاکره با این سازمان فلسطینی آماده می‌شود.

امید فلسطینی‌ها آن است که اراضی قسمت غرب رود اردن و نوارغزه که از جنگ ۱۹۶۷ تحت سلطه اسرائیلی‌هاست، آزاد بشود. رهبران فلسطینی به این نتیجه رسیده‌اند که تشکیل یک کشور هر چند کوچک بهتر از ادامه آوارگی و فقدان مسکن دائمی برای سه میلیون جمعیت است که از ۱۹۴۸ آواره شده و امروز در اردوگاههای پراکنده و تحت شرایط سخت، در کشورهای متعدد عربی زندگی می‌کنند، و کشورهای محل اقامتشان حتی حاضر نیستند آنها را به عنوان اتباع خود در یک سطح با مردم خود بشناسند.

فلسطینی‌ها به این نتیجه رسیده‌اند که در شرایط کنونی نخواهند توانست اراضی و وطنی را که به اسرائیل در سالهای ۱۹۴۸ و ۱۹۵۶ و ۱۹۶۷ باخته‌اند، پس بگیرند و کشوری در این اراضی بسازند، ولی اگر اسرائیل ۲/۵۶۰ میل مربع اراضی را که درغرب رود اردن در اختیار دارد و ۱۵۰ میل مربع اراضی نوار غزه را آزاد کند، می‌توان در این منطقه حکومت فلسطینی را تأسیس کرد. حکومتی که آزاد باشد و بتواند به نیازهای آوارگانی که سالیان دراز به امید بازگشت به وطنشان زیسته‌اند، جواب بدهد.

امروزه نزدیک به نیمی از فلسطینی‌ها، در اراضی اشغال شده توسط نیروهای اسرائیلی، در شرایط نامساوی زندگی می‌کنند. آنها از کینه لبریزند و هیچگونه امید سازشی با یهودیان ندارند.

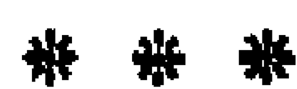
در حال حاضر حدود سیصد و چهل هزار نفر فلسطینی در داخل اسرائیل و ششصد و بیست هزار تن در قسمت غربی رود اردن و چهارصد و پنجاه هزار تن در نوار غزه سکنی دارند.

یک میلیون نفر از فلسطینی‌ها در اردن زندگی می‌کنند و اغلب آنها در قسمت شرقی رود اردن سکنی دارند. در لبنان دویست و چهل هزار و در سوریه دویست هزار و در کویت صد و شصت هزار فلسطینی به سر می‌برند. از این عده، یک و نیم میلیون تن در بدترین شرایط در چادرهای کوچک و پاره و اردوگاههای آوارگان به سر می‌برند.

سازمان ملل با اعزام گروههای ناظر، آوارگان را زیر نظر دارد و هر سال پنجاه میلیون دلار

برای آنها خرج میکنند. نیروی انسانی که برای مبارزات فداییان انتخاب می‌شود از این گروههای عاصی تأمین می‌گردد.

اینها همواره به امید بازگشت به وطن بوده‌اند، سالیان دراز با دست تهی و شکم گرسته جنگیدند تا شاید بتوانند، زادگاه از دست رفته خود را از یهودیان که از طرف یک قدرت بزرگ، بی‌دریغ حمایت می‌شوند پس بگیرند و نتیجه این تلاش، خونریزیهای کینه‌توزانه‌ای بود که جهان را نگران و مضطرب کرد، ولی امروزه در سیاست کلی دو جناح (یهودیان و فلسطینی‌ها) تحول شگرفی پدید آمده است. هدف آنها در شرایط کنونی نابودی یکدیگر نیست، فلسطینی‌ها بجای نابودی اسرائیل در داخل خاک این کشور به فکر تأسیس کشوری در سوی دیگر افتاده‌اند و این سیاست برای اولین‌بار موجب واکنشها و کوششهایی از سوی اسرائیل شده است و تحت فشار قدرتهای بزرگ و همچنین با حمایت کشورهای عربی، می‌رود تا به نتیجه‌ای بیانجامد. امروزه اسرائیل دریافته است که مسأله فلسطینی‌ها بزرگترین و مهمترین مسأله‌ای است که رو در روی این کشور قرار دارد و اگر می‌خواهد که یک صلح پایدار در خاورمیانه برقرار شود، باید ابتدا مسأله فلسطین تأمین شود.



فلسطینی‌ها، امروزه، یک ملت متحد هستند، چیزی که هرگز درگذشته نبودند، آنها در شرایط سخت، سالها آوارگی، رنج و سرگردانی متحد و هماهنگ شده‌اند، هدفی مشترک دارند و ویژگیهای یک ملت واحد را به خود گرفته‌اند. آروزی واحدی، آنها را به یکدیگر پیوند می‌دهد. یافتن وطنی که بتوان در آن آسوده و آزاد زیست این آرزوی تمام فلسطینی‌هایی است که در موقعیتهای متفاوت اجتماعی زندگی می‌کنند. ثروتمندترین و فقیرترین آنها از این آرزو سخن می‌گویند و روشنفکترین و عقب‌مانده‌ترین و بیسوادترین آنها در دل چنین آروزیی دارند. زیرا حتی در داخل کشورهای عرب، آنها بیگانه هستند، هیچ یک ازکشورهای عرب غیر از اردن آنها را به عنوان یک تبعه با حقوقی مساوی ملت خود نمی‌پذیرند، در اردن نیز در ۱۹۷۰ ارتش طی یک جنگ خونین، آنها را از خود راند، افسران فلسطینی که در ارتش بودند، اخراج شدند و زندگی آنها محدوده معینی که با شدت کنترل می‌شود، بوجود آمد. آنها به هر کجا رفتند، به هر کجا پناه بردند، با تبعیض و تحقیر و فشار روبرو شدند. در ۱۹۶۹ و در ۱۹۷۳ و قبل از آنها در ۱۹۴۸ و ۱۹۵۶، فلسطینی‌ها در خطوط مقدم جبهه بودند و پیش از دیگران کشته دادند و در زمانی که آتش جنگ در خطوط جبهه باقی مانده بود، هواپیماهای اسرائیلی بمبهایشان را بر اردوگاههای

آنها ریختند. ولی در تمام این دوران، با وجود تمام این فشارها، فلسطینی‌ها آرزوی دستیابی به وطن را از یاد نبردند و با وجود قدرت اندک نگذاشتند. که فراموش شود تا آنکه در خاورمیانه و در خارج از مرزهای این منطقه، همه به این نتیجه رسیدند که امکان برقراری آرامش صلح در خاورمیانه به حل مشکل فلسطینی‌ها بستگی دارد.

* * *

جدا از فلسطینی‌ها بی‌خانمان و آواره و بی‌پناه، که در اردوگاههای آوارگان، تحت شرایط سخت زندگی می‌کنند، آن گروه از فلسطینی‌ها که توانسته‌اند از اردوگاهها جدا بمانند، و دارای موقعیت بهتری هستند، به نسبت جمعیت، مردمی متخصص و باسواد بشمار می‌روند که نیروی انسانی مؤثری را تشکیل می‌دهند. آمار دقیق نشان می‌دهد، تعداد افرادی که تحصیلات عالیه دارند، در بین فلسطینی‌ها بیشتر از مردم هر کشور عرب دیگر است. در اردن که فلسطینی‌ها نیم جمعیت کلی را تشکیل می‌دهند، نود درصد از فارغ التحصیلان دانشگاهها فلسطینی هستند و یک نیروی انسانی عالی را بوجود می‌آورند. امروزه تحصیلکرده‌های فلسطینی، نقش بزرگی در پیشرفت فرهنگ و تکنولوژی و تجارت کشورهای عرب بازی می‌کنند. در کشورهای عرب تولید کننده نفت نظیر کویت، مشاغل مهم و حساسی را در وزارتخانه‌ها و مؤسسات بزرگ، فلسطینی‌ها به عهده دارند. اما با وجود این، تبعیضات، برای گروههای تحصیلکرده فلسطینی هم به جای خود باقی است. در مصر اگر یک فلسطینی وارد دانشگاه شود، پس از پایان دانشگاه باید کشور را ترک کند در کویت فلسطینی‌ها به تابعیت پذیرفته نمی‌شوند.

در عراق و لیبی باید در محدوده‌های معینی بمانند، و هر چند مشاغل مهمی داشته باشند محکوم هستند در همانجا زندگی کنند برای مثال در سوریه پاسپورت سوری به آنها داده نمی‌شود، ولی می‌توانند در سرویسهای وزارت خارجه کار کنند!.. تحمل این تبعیضات، حقارتها و زندگی سخت در اردوگاهها، آرزوی داشتن وطن را در وجودشان بارور می‌کند، وطنی که بتوان در آن آزاد زیست.

* * *

انسان باید به جایی تعلق داشته باشد، فقدان حس تعلق فقدان هویت است و این بسیار رنج‌آور و خطرناک است و این نیاز که سالها وجود فلسطینی‌ها را پر کرده بود، امروزه موجب دگرگونی در سیاست کلی آنها شده است.

شعار فلسطینی‌ها از باید اسرائیل را نابود کرد و باید به اراضی از دست‌رفته دست یافت ـ

یا مرگ یا فلسطین به نیم فلسطین بهتر از هیچ است ـ کشور آزاد و مستقلی تشکیل خواهیم داد تبدیل شده است و این خود یک دگرگونی بزرگ در جبهه‌بندیها در خاورمیانه به حساب می‌آید.

* * *

فلسطینی‌ها امروز زمزمه موافقت با شرکت در کنفرانس صلح ژنو را آغاز کرده‌اند و این گامی بزرگ است برای حل مشکل از طریق مذاکره و تماس که می‌تواند نتایج مطلوب داشته باشد.

اما تا فلسطینی متحد نمی‌شد و نمی‌جنگید، نمی‌توانست صدایی رسا داشته باشد، صدایی که به آن توجه شود و جواب بگیرد. در حدود یک و نیم میلیون نفر فلسطینی آواره و هزاران تن دیگر امروز در آستانه یک کوچ بزرگ به سوی کشوری هستند که گفتگو از تأسیس آن بر سرزبانهاست. وقتی این کشور تأسیس شد و مشکل آوارگان فلسطینی حل شد، دیگر کودک فلسطینی نخواهد گفت که من در چادر شماره... یا اردوگاه جنوبی به دنیا آمده‌ام، بلکه او نیز زادگاهی خواهد یافت، وطنی خواهد یافت که به آن تعلق داشته باشد و هویتی را که سالیان دراز در جستجویش بود و در آرزویش چه بسیار گریست و جنگید، صاحب می‌شود.

* * *

حل مشکل فلسطین، کلیدی برای گشایش باغ صلح به روی خاورمیانه است. با پیشرفتهایی که در راه خاموش نگهداشتن آتش جنگ شده است، خاورمیانه سریعتر می‌تواند نهال صلح را برویاند و در زیر سایه‌اش بیارامد.

دکتر محمد مصدق در احمدآباد



نواب صفوی و پادشاه اردن



مجله معروف مصری «آخر ساعة» در آخرین شماره خود شرحی راجع به نواب صفوی رهبر فدائیان اسلام بشرح زیر نوشته است:

پس از پایان کنفرانس کشور های اسلامی در شهر قدس، نواب صفوی رهبر فدائیان اسلام، مشهورترین مرد هفته در شهر عمان پایتخت کشور ماوراء اردن بود.

نواب صفوی بمرز ماوراء اردن رفت و بر آثاری که از جنگ فلسطین مانده بود، گریه کرد و دست بآسمان برداشت و این آیه قرآن را قرائت کرد:

ـ برای آنها آنچه امکان دارد نیرو و قدرت و اسب و ساز و برگ آماده کنید تا دشمن خدا و دشمن شما را برانند.

نواب صفوی بهمراه نمایندگان دیگر کشورهای اسلامی بدیدار ملک حسین بن طلال پادشاه ماوراء اردن رفت و ضمن ملاقات با ملک حسین باو گفت:

«تو از سلاله پیغمبری بنابراین تو پسر عموی من هستی.

«من تاکنون با هیچیک از سلاطین ملاقات نکرده‌ام و حالاهم متأسف هستم که چرا اتفاقاً ناچار شدم با تو ملاقات کنم اما باقرآن کریم استخاره کردم، استخاره خوب آمد بنابر این بدیدارت آمدم تا شاید بنفع اسلام باشد»

سپس نواب صفوی بالهجهٔ خطابی گفت «پسر عموی عزیزم، خودت و دینت و ملتت را خوب نگهداری کن باید اسلام بمرحله مجد و عظمت ایام جد بزرگوارت محمد (ص) برسد. باید که جز محبت خدا و رسول محبت کسی در دل تو جا نداشته باشد. تو نباید از احدی بترسی، باید در نجات فلسطین کوشش کنی. تو وما باید در احترام و محبت نسبت بمسلمانان آوارهٔ فلسطین بکوشیم.

سپس نواب صفوی گفت:

«.. آنکه در مقابل تو، بتو اندرز میگوید، دوستت میدارد و آنکه اینجا تملق ترا میگوید، در پشت سر بتو کینه میورزد. باید دوستان راستگوئی داشته باشی که حق را حق و باطل را در چشم تو باطل جلوه دهند

ملک حسین لبخندی زد و دستش را بعلامت خدا حافظی دراز کرد و نواب صفوی و نمایندگان دیگر کشورهای اسلامی خارج شدند.

(از شماره ۱۰۰۰ مجله آخر ساعة)



نواب صفوی و پادشاه اردن

فردوسی ـ ۱۳۳۳ ـ ص ۷

نواب صفوی چرا رفت

روز نامه‌های مصری ، درمدت اقامت نواب صفوی درقاهره خبرنگاران خودرا برای ملاقات اوفرستاده از او مطالبی



پرسیدند ازجمله اینکه «آخرساعه» نوشته است :

نواب صفوی گفت

«من سه روزدیگر باید بتهران بر- گردم زیرا وضع طوری است که بازگشت فوری مرا ایجاب میکند»

از اوسئوال شد آیا بشما اجازه داده میشود بتهران برگردید ؟

اودرجواب قهقهه‌ای سرداد وگفت:

اجازه ما همیشه با خود ماست برای اینکه ما با شما خیلی فرق داریم علاقهٔ شما بزندگی‌خودتان موجب تردید وترس‌شما شده است . . . اما اگرایمان داشتید که زندگی دراختیارکسی نیست وکسی‌هم نمی- تواند شما را از آن محروم سازد یاآنرا بشما ببخشد ، البته وضع شما چنین نمیشد »

نواب صفوی پس‌ازاین گفتگو برخاست وسوار اتومبیلی شد ورفت وشاید همانطور که ناگهان پیدایش شد ناگهان مخفی‌شدو اما چراآمد وبا چه‌کسی ملاقات خواهد کرد وکجا اقامت دارد ؟ نواب صفوی در جواب ایـــن سئوالات گفت «چند هفته بعد خواهید شنید که چرا من اینجا حاضر شدم» .

شماره ۱۲۴۵ فردوسی سال ۱۳۳۴



این عکس « شعبان جعفری » هفته گذشته درمطبوعات خارجی چاپ شد

شماره ۱۲۴۵ فردوسی سال ۱۳۳۳

مصدق و نهضت‌های منطقه‌ای، مجموعه‌ای بزرگ از مقالات و اسنادی است که نویسنده‌ی آگاه و درصحنه، **نعمت‌اله جهانبانویی** طیّ سالیان دراز تلاش فرهنگی و سیاسی، به‌ویژه در سال‌های ۱۳۲۸ تا ۱۳۵۳ خورشیدی در **مجله‌ی فردوسی** ارائه کرده است. این مجموعه از نگاه نهضت ملّی ایران، پیدایی و بالیدن **دکتر محمد مصدق** را در مقام هدایتگر جنبش استقلال‌طلبانه و ملّی ایران برکاویده، بر فرود و فرازهای آن درنگ کرده و نهضت ملّی شدن نفت را مطابق روال عادی و تاریخی خود پی گرفته است؛ به‌ویژه درنگ روزبه‌روز کتاب بر روند محاکمات دکتر مصدق ـ چه در دادگاه بدوی و چه در دادگاه تجدیدنظر ـ ارزش پژوهشی ویژه‌ای دارد. این کتاب هم‌چنین در تاباندن سیمای دکتر محمد مصدق در مبارزه‌ی پیگیر او و مردم ایران بر ضد سیاست‌های ضد ملّی **شرکت نفت ایران و انگلیس** و در راه پیروزی **جنبش ملّی شدن صنعت نفت** سهم به‌سزایی دارد و در پس پرده‌ی **کودتای ۲۸ مرداد**، بر مواضع و تاکتیک‌های **شرکت نفت جنوب** و **کمیسیون مختلط نفت** تاکید ورزیده و چگونگی ظهور **کنسرسیوم نفت** و حضور **امریکا** را در صحنه‌ی سیاست ایران توضیح کرده و پرتو این مقطع از تاریخ نهضت ملّی ایران را بر جنبش‌های ضداستعماری و استقلال‌طلب **خاور میانه**، به‌ویژه قدبرافراشتن **جمال عبدالناصر** و ملّی شدن **کانال سوئز** و نیز تأثیر آن را بر پیکار مردم کشورهای **شمال افریقا**، **آسیای جنوب شرقی**، **کوبا** و **امریکای جنوبی** بازتابانده است. ما را در همگانی کردن آموزه‌های تاریخ جنبش ملّی ایران و جهان یاری دهید!

انتشارات توس

۲۴۰۰ تومان


ISBN 964-315-474-2
9789643154745

